

عاشوراشناسی

گزارش مکتوب سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی

واحد پژوهش
مؤسسه فرهنگی هنری کانون پژوهش زبان قرآن
کانون زبان قرآن

سرشناسه : نشست سمینار علمی فرهنگ‌ی عاشورا شناسی (۱۳۹۹)
عنوان و نام پدیدآور : عاشورا شناسی : گزارش مکتوب سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی /
واحد پژوهش کانون زبان قرآن.
موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- کنگره‌ها
موضوع : Hosayn ibn Ali, Imam III, ۶۲۵ - ۶۸۰ -- Congresses
موضوع : عاشورا -- کنگره‌ها
Tenth of Muharram -- Congresses
واقعه کربلا، ۶۱ ق -- کنگره‌ها
Congresses -- ۶۸۰, Karbala, Battle of, Karbala, Iraq
رده بندی کنگره : BP۴۱/۷۵
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی : ۹۵۹۸۹۶۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

**نسخه الکترونیک کتاب جهت مطالعه در اختیار
علاقه‌مندان قرار داده شده است. جهت تهیه نسخه سخت
کتاب می‌توانید با کانون زبان قرآن تماس بگیرید.**



عاشورا شناسی

(گزارش مکتوب سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی)
پدیدآورندگان: پژوهشگران واحد پژوهش کانون زبان قرآن

ناشر: کانون زبان قرآن (وابسته به مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن)

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ و سال: چاپ اول، ۱۴۰۳ ش

تعداد صفحه و قطع: ۶۲۸ صفحه، رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۱۲۰۴-۱-۵

قیمت:

تهران، خیابان آزادی، خیابان خوش شمالی، کوچه شهید عباس زارع، پلاک ۱۸ (ساختمان کرامت)

۰۲۱۶۶۹۴۹۶۵۹ ، ۰۲۱۶۶۹۳۶۴۸۷ ، ۰۹۹۱-۱۱۴-۴۰۱۷

<https://quranlsn.ir>

فهرست مطالب

مقدمه	۷
۱) دههٔ عاشورا، تاسوعا و عاشورا	۱۰
سمینار و جایگاه آن در امور علمی و فرهنگی	۱۰
شناخت‌شناسی قرآنی	۱۱
والفجر، ولیال عشر	۱۲
عاشورا و تعطیلات نوروزی	۱۴
روزه‌داری روز عاشورا	۱۷
جغرافیای عاشورا شناسی	۲۲
مهاجرت امام حسین از مدینه	۲۳
می‌خواهم روضه بخوانم	۳۶
۲) دامنه‌ها و گستره‌های عاشورا شناسی	۴۱
ارتباط عاشورا شناسی با سیرهٔ نبوی	۴۳
۳) ریشه‌یابی واقعهٔ عاشورا	۶۹
روش تحقیق موضوعی «نهضت حسینی» در قرآن	۷۰
ریشه‌یابی واقعهٔ عاشورا	۷۳
ماجرای سقیفهٔ بنی ساعده	۷۴
وصایت به جای خلافت	۷۹
ولایت حلقهٔ مفقودهٔ تاریخ اسلام	۸۲
ولایت سیستم ایمنی اسلام	۸۵
۴) تاسوعا مقدمهٔ واجب عاشورا	۹۹
شام غربیان، عصر عاشورا، عصر تاسوعا	۹۹
اهمیت تاسوعا	۱۰۰

- ابو الفضل العباس محور تاسوعا..... ۱۰۲
- علمای عوام و عوام علما..... ۱۰۴
- تاسوعای ۶۱ هجری ۱۰۶
- اقتربت الساعة و انشأ القمرب..... ۱۱۳
- کربلا مزرعة سرسبز خدا..... ۱۱۴
- (۵) عاشورا چگونه گذشت؟**..... ۱۳۱
- جشن فارغ التحصیلی عاشورائیان..... ۱۳۴
- مانند مادر و مهربان تر از مادر..... ۱۳۷
- «ما الإمام إلا الحاكم بالكتاب»..... ۱۴۰
- (۶) قرآن و عترت هر دو مهجور**..... ۱۵۹
- مهجوریت قرآن و عترت..... ۱۶۰
- تدبیر در عاشورا..... ۱۶۶
- (۷) نهضت حسینی در آئینه قرینتین**..... ۱۸۶
- قد صدقت القرآن..... ۱۸۶
- ایستگاه های نه گانه..... ۱۸۷
- ایستگاه اول، سوره انفال، آیات ۱ تا ۶..... ۱۸۸
- ایستگاه دوم، آیات ۴۵ تا ۴۷ سوره انفال..... ۱۹۰
- ایستگاه سوم، آیه ۷۴ و آیه ۷۵ (پایانی) سوره انفال..... ۱۹۲
- ایستگاه چهارم، آیات ۱ تا ۳ سوره توبه..... ۱۹۲
- ایستگاه پنجم، آیات ۱۶ تا ۲۴ سوره توبه..... ۱۹۵
- ایستگاه ششم، آیه ۳۴ سوره توبه..... ۱۹۸
- ایستگاه هفتم، آیات ۳۸ تا ۴۲ سوره توبه..... ۱۹۹
- ایستگاه هشتم، دو آیه ۵۲ و ۵۱ سوره توبه..... ۲۰۰
- ایستگاه نهم، دو آیه ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره توبه..... ۲۰۱
- (۸) عنوان و ماهیت نهضت حسینی**..... ۲۱۸
- ماهیت نهضت حسینی..... ۲۱۸
- اوصاف معامله گران با خدا..... ۲۲۱
- دنیاگرایی یا آخرت گرایی؟..... ۲۲۴
- کربلا نقطه تلاقی خیر و شر..... ۲۳۰
- أنا من حسین..... ۲۳۳
- وفدیناه بذبح عظیم..... ۲۳۵
- حب دنیا سرآغاز سقوط..... ۲۳۷
- (۹) عاشوراشناسی در پرتو سوره های قدر و بینه**..... ۲۵۳
- سوره قدر..... ۲۵۳
- «بینه» وجود امام حسین (ع)..... ۲۵۴

۲۵۸	لیلة القدر حسینی
۲۸۶	(۱۰) ادعیه و زیارت
۲۸۶	ادعیه و زیارت
۲۸۷	در دنامه صاحب مفاتیح
۲۹۳	تعلیم دعا توسط ائمه اطهار (ع)
۲۹۶	عوام العلماء یا علماء العوام
۲۹۶	تسامح در ادله شئن
۳۰۱	رده بندی متون ادعیه و زیارت
۳۰۶	«زیارت وارث شرح زیارت عاشورا»
۳۲۱	(۱۱) قیام مختار و نهضت توأبین
۳۲۲	قیام مختار
۳۲۲	تقریظ علامه مظفر بر کتاب مختار ثقفی و نهضت توأبین
۳۲۶	خون خواهی آری یا نه؟
۳۳۵	امام شناسی شیعه در حوزه رفتاری
۳۵۶	(۱۲) اقسام ظلم و ظالمان از دیدگاه قرآن کریم
۳۵۹	اقسام ظلم در قرآن
۳۵۹	ظلم با قتل
۳۶۰	ظلم با طرد
۳۶۰	ظلم با اعراض
۳۶۱	ظلم با افتراء
۳۶۲	ظلم در عاشورا
۳۶۷	ظالم در قرآن
۳۶۹	بررسی احادیث جعلی در باب ظلم پذیری
۳۹۲	(۱۳) جابه جایی مبانی دینی با نمادهای آئینی
۳۹۳	خلط معتقدات با مسائل آئینی
۳۹۶	ارادت به سیدالشهدا
۴۰۱	اهمیت کار فرهنگی درست
۴۰۴	هیئات من الذلّة
۴۲۴	(۱۴) دقت در متون نگاشته شده در باره عاشورا
۴۲۶	دو قرن غفلت از وقایع نگاری عاشورا
۴۲۸	لیلة القدر عاشورا
۴۲۹	یک واقعیت تلخ
۴۵۳	(۱۵) غریب و مظلوم بودن امامان شیعه
۴۵۴	رعایت آداب، حفاظت ایمان
۴۵۷	غریب حسین؛ مظلوم حسین

- مخلوقٌ لكم مردودٌ اليكم ۴۶۰
- آرمان امامان ما ۴۶۵
- ۱۶) وظیفهٔ پیامبر و امام** ۴۸۳
- لیقوم الناس بالقسط ۴۸۴
- ۱۷) محوریت امامت در محتوای ولایت** ۵۰۹
- بازشناسی سه محور خلافت و سلطنت و امامت ۵۱۰
- امامت در مقابل جاهلیت ۵۱۲
- مظاهر جاهلیت ۵۱۴
- اسلام در برابر جاهلیت ۵۱۶
- اذان آوای ولایت ۵۱۹
- ۱۸) امام یک مسلمان نمونه** ۵۴۱
- امام یک مسلمان واقعی ۵۴۱
- نهضت نه قیام ۵۴۲
- نهضت امام حسین الگوی آزادگان جهان ۵۴۳
- امام خمینی رهرو نهضت ابا عبد الله الحسین ۵۴۵
- امام و احیای دین ۵۵۴
- ۱۹) آداب عزاداری برای امام حسین** ۵۷۴
- نوحه و مرثیه و عزاء ۵۷۵
- موضع اسلام در برابر نوحه ۵۷۸
- جایگزین نوحه خوانی ۵۸۰
- ادب مسلمانی در عزاداری ۵۸۱
- آداب مرثیه خوانی ۵۸۸
- ۲۰) زینب پیامبر انقلاب حسین** ۶۰۱
- تعریف «نقش» ۶۰۱
- شخصیت حضرت زینب ۶۰۲
- واکاوی خطبه‌های حضرت زینب ۶۰۳
- نقد و بررسی مقالات نگاشته شده درباره حضرت زینب ۶۱۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم. مالک يوم الدين و هادي الصراط
المستقيم. الحمد لله العليم الحكيم. وصلوات الله و ملائکته و انبيائه
و اوليائه على خير خلقه و اشرف برئته، صاحب النبأ العظيم، و تالي
القرآن الكريم، و معلّم الكتاب الحكيم، و آل بيته الكرام، و صحبه
العظام، و تابعيه و أتباع تابعيه، في مشارق الارض و مغاربها، و في
جميع الانام.

«عاشوراشناسی» عنوانی است دیرآشنا که ظاهراً نخستین پیش‌نهنده‌اش
شناخته‌شده نیست، اما پیش‌نهنده‌ای است متین و شایان تحسین، برای مطالعات
متنوع و گوناگون در گستره گسترده جغرافیای مطالعات و تحقیقات مرتبط با نهضت
حسینی؛ چنانکه در طی دو دهه گذشته مقالات و کتب متعددی با این عنوان یا عناوین

نزدیک به آن، در عالم مطبوعات ظهور و بروز داشته‌اند و مورد توجه خاص و عام قرار گرفته‌اند.

کانون زبان قرآن، در این میان، با این نگاه و نگرش وظیفه‌شناسانه که در جای جای جهان اسلام، هر فرد جويا و پویای مسلمان، و هنرهاد و گروه و مجموعه و سازمان، در محدوده توان و امکان، شایسته است در عرصه مطالعات نهضت حسینی ورود کند، و بایسته است به هراندازه و به هرترتیب مقدور و میسر بکوشند، و هیچگونه محذور یا محظوری را برای کناری نشستن بهانه نیاورد، به پیروی از پیشتازان و پیش‌کسوتان، و همراه با همگان، در بازه زمانی مردادماه تا آذرماه یکهزار و سیصدونودون، به مدت پنج‌ماه، بطور متناوب، سلسله نشست‌های بیست‌گانه سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی را در محل ساختمان کرامت رضوی برگزار کرد، و کتاب حاضر گزارش مکتوب و ویراسته آن سلسله جلسات است که محتوای آن، به لطف‌خدا، به اهتمام پژوهشگران واحد پژوهش و با همکاری واحد صوتی و تصویری و واحد هنر و فناوری کانون به تدریج شکل گرفته است، و گفتنی است که در سازوکار پدیداری محتوای مزبور، و تشکیل جلسات مذکور، مخاطبان همپای ارائه‌کنندگان دخیل، و شنوندگان به اندازه گویندگان، سهیم بوده‌اند.

کتاب عاشورا شناسی، پیش و بیش از آن که بخواهد متنی دیگر بر متون متراکم و بر روی یکدیگر انباشته درخور مطالعه و پژوهش در مجموعه پُراج مدارک و اسناد کهن و نوپدید و روزآمد مرتبط با نهضت حسینی و تاریخ عاشورا و ماجرای کربلا بیافزاید، بنا را بر آن نهاده و خواسته است که پیام‌آورنده راستین و گزارش‌کننده صادقانه مطالعه

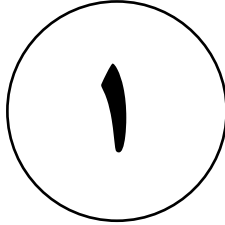
پژوهشگرانه آن اسناد و مدارک دینی و مذهبی و علمی و فرهنگی و تاریخی و اجتماعی انبوه، و راهشگای تأمل‌ها و تدبیرهای نوبه‌نو و شایسته و بایسته در این زمینه بوده باشد؛ چنانکه به‌لطف‌خدا توانست راه را برای تشکیل بیست نشست دیگر، با عنوان پرسمان عاشورا، از دههٔ عاشورا تا اربعین امسال، هموار گرداند، و امیدبخدا امیدواریم، بستری مناسب را برای برگزاری سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی گفتمان عاشورا، در ایام دههٔ عاشورا تا اربعین سال آینده نیز آماده سازد. ربّنا علیک توکلنا و الیک أنبنا و الیک المصیر.

و الصلاة و السلام علی سفینة النجاة و مصباح الهدی، سیدنا و مولانا الامام ابی‌عبدالله الحسین، و علی الارواح التي حلت بفنائہ، ثم الصلاة و السلام علیہ و علی اصحابہ و اولادہ و شیعتہ و زوّارہ، من الآن الی قیام یوم الدین.

تهران- اربعین ۱۴۴۴= ۲۶ شهریور ماه ۱۴۰۱

کانون زبان قرآن - محمد علی لسانی فشارکی

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن



یکمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی

جمعه ۳۱ مرداد ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون ترویج زبان قرآن

موضوع: دهم عاشورا، تا سوعا و عاشورا

بسم الله الرحمن الرحيم. و الفجر. و لیال عشر. و الشفع و الوتر. و اللیل اذا

یسر. هل في ذلك قسم لذي حجر.

سمینار و جایگاه آن در امور علمی و فرهنگی: سمینار به مجموعه جلسات منظم و مرتبی

گفته می شود که با فاصله های زمانی تعریف شده یا تعریف نشده، جایی شروع می شود و یک

تعداد جلسه با موضوع واحد و با عنوان واحد دنبال می شود. ارائه کننده محتوای سمینار،

می تواند یک نفر باشد، ولی رایج تر و عرفی تر آن در دنیا این است که افراد مختلفی قسمت های

مختلف محتوا و موضوع سمینار را با دیدگاه‌های خودشان، با مطالعاتی که دارند، بیابند مطرح بکنند. ما فرصت کافی برای طرّاحی نداشتیم که آن محققان و آن ارائه‌کنندگان معلوم شوند، موضوع تقسیم‌بندی شود، همکاری منظمی ایجاد شود و هرکسی سهم خودش را مطالعه کند، آماده کند و ارائه کند. بنا را بر این گذاشتیم که شروع کنیم و ضمن ادامه‌دادن تا آنجایی که بشود انشاءالله از این جهات بیشتر به آن رسیدگی بکنیم؛ انشاءالله امیدواریم که سروران ارجمندمان، اعضای محترم پیوسته و وابسته کانون زبان قرآن، آمادگی خودشان را لحاظ بکنند و اعلام کنند و وارد میدان بشوند.

راجع به دامنه‌ها و گستره عاشوراشناسی، امروز مختصراً صحبت خواهیم کرد و صحبت‌های زیادی نیاز دارد یکی از کارهای ما در این سمینار همین مطرح کردن دامنه‌ها و گستره‌های عاشوراشناسی است. ارتباط عاشورا با خیلی از مسائل روشن نیست؛ یا اینکه درست معکوس دیده شده و به جای آثار مثبت، آثار منفی می‌گذارد. حضرت امام رضوان الله علیه می‌فرمودند: **محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است**، ولی خیلی وقت‌ها، فراوان ملاحظه شده است در مملکت خودمان و جهان اسلام که محرم و صفر نه تنها نتوانسته است در زنده نگه‌داشتن و زنده‌تر نگه‌داشتن اسلام مؤثر واقع بشود، بلکه به عکس، جنبه منفی پیدا کرده و در بعضی موارد ملاحظه کردیم که بعد از محرم و صفر انگار که مسائل اسلامی بیشتر از یاد رفته، و این نشان‌دهنده آن است که در قسمت جایگاه عاشورا و «شناخت» نسبت به عاشورا اشکال‌های اساسی وجود داشته است. وقتی می‌گوییم شناخت، شناخت قرآنی را می‌گوییم که سه ساحت مشخص دارد: ساحت شناختی، ساحت عاطفی و ساحت رفتاری؛ این شناخت قرآن است.

شناخت‌شناسی قرآنی: قرآن علم و شناخت و معرفتی را قبول دارد که در هر سه ساحت

درست عمل کرده باشد و هر سه ساختش به هم مربوط باشد، شناختش به گونه‌ای باشد که به درستی عواطف را تحت تأثیر قرار بدهد، عواطف آن فردی را که نسبت به مسئله شناخت دارد، با آن شناختی که دارد با تأثرها و اثرپذیری‌هایی که در ساحت عاطفی، در عواطفش و در احساساتش از آن شناخت گرفته است، این دو با هم بیایند و در رفتار او خودشان را نشان بدهند، در رفتار دیده شوند، خودش در رفتارش ببیند و دیگران هم در رفتارش ببینند که این سه ساحت به هم مرتبطند، معلوم می‌شود که اشکالات اساسی اینجا وجود داشته است. مدیران فرهنگی کار خودشان را به درستی انجام نداده‌اند؛ مبلغان مذهبی کار خودشان را درست انجام نداده‌اند. معنی‌اش این نیست که وظیفه‌شان را درست انجام نداده‌اند، نه؛ آگاهی و توجه ویژه به اینکه این ساحت‌ها را باید به هم مرتبط بکنند، راه و روش‌های مرتبط کردن این ساحت‌های شناختی - عاطفی - رفتاری به همدیگر و کار کردن روی آن که می‌شود «کار فرهنگی» را نداشته‌اند. به همین دلیل ما کلمه فرهنگی را بدون هیچ واسطه‌ای به علمی اضافه کردیم و اسم سمینار را گذاشتیم: **سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی.**

والفجر. ولیال عشر: آیاتی که خواندیم از سوره فجر کاملاً مرتبط است با عاشورا شناسی. شما قدیمی‌ترین تفسیرهای قرآن کریم را که ملاحظه می‌کنید، سوره فجر را باز کنید؛ مثلاً تفسیر طبری اولین تفسیر دوره‌ای کامل است که از قرآن به جای مانده؛ قدیمی‌تر از آن تفسیر دوره‌ای کامل از قرآن نداریم که همه تفسیر آیات را که مطرح بوده جمع کرده باشد. ابن جریر طبری در کتاب جامع البیان، حدود سه قرن بعد از نزول قرآن، یک دوره کامل تفسیر قرآن را تدوین کرده، همه آنچه را که در آن سه قرن اول مطرح بوده راجع به آیات قرآن، همه را در این دوره کامل و بی‌نظیر تفسیر قرآن جمع کرده است. یکی از کارهای اساسی که در این تفسیر کرده، این است که همه را گردآوری کرده. شما آنجا مراجعه کنید، تلاوت می‌کنید: «بسم

الله الرحمن الرحيم. و الفجر. و لیال عشر. و الشفع و الوتر» می بینید که ابعاد مختلف تفسیری این آیات را مطرح می کند.

ولیل عشر. یک قول این است که **وَلَيَالٍ عَشْرٍ**، دههٔ اوّل ذیحجه است؛ حجّاج از اطراف می آیند، حجّاج یک مجموعه از مسلمانان کلّ جهان در هر سالی، در موسم حج جمع می شوند. این ده شب، دههٔ اوّل ذیحجه است که با شروعش، دور ورود حجّاج تند می شود. طولی نمی کشد که می رسد به عرفه. بعد از عرفه، عید قربان. مناسک حج در هشتم و نهم، شب نهم و شب دهم و عید قربان، بعد هم یازدهمی دارد، دوازدهمی دارد و سیزدهمی دارد. «**فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه و من تأخر فلا اثم عليه لمن اتقى**» که اینها در آیات حج در سوره بقره مطرح شده که عید قربان گذشته، حجّاج حجّشان را انجام داده اند؛ اگر قربانی قرار بوده بکنند، غالباً قربانی شان را کرده اند و همچنان در منا می مانند تا دوازدهم یا سیزدهم. یک تفسیر دیگرش مطرح می شود که این ایام، این ده شب، ده شبی است که حضرت موسی به میقاتش اضافه شده است و آن نماز دههٔ اوّل ذیحجه اختراع می شود و در فضای فرهنگی تشیع آنچنان جایی پیدا می کند که احياناً اگر نماز مغرب و عشا قدری این ور و آن ور شود، حساسیتی نسبت به آن نخواهد بود؛ ولی این ده تا دو رکعت نماز دههٔ ذیحجه حتماً باید با آب و تاب کامل خوانده شود؛ البته خوشبختانه هرچه این طرف تر آمده، آن حساسیت ضعیف تر شده است. یادم نمی رود در یکی از این موارد، بعد از نماز مغرب، همه برخاستند برای نماز دههٔ ذیحجه و شخص بنده برخواستم. همه هم کم و بیش من را می شناسند که این چطوری است که همه کارش مثل بزرگترها است، ولی اینجا نشسته؛ پدر من گفتند باید بلند شوی و نماز اوّل دههٔ ذیحجه را بخوانی؛ گفتم این نماز واجب است یا مستحب؟ ایشان گفتند: مستحب است؛ گفتم من برای اینکه معلوم شود این نماز واجب نیست، مستحب است، بر نمی خیزم بخوانم

که اگر کسی توجّه دارد، بفهمد که این نماز مستحبّ است!؟

قول دیگر این است که این «ولیلِ عشر» دههٔ عاشورا است. توجّه داشته باشید از زمان نزول قرآن، از زمانی که سورهٔ فجر نازل می‌شود، هنوز ۶۰ سال، ۷۰ سال مانده است تا عاشورایی که ما از آن بیشتر صحبت می‌کنیم. آن زمان همه وقتی که این سوره نازل شده «ولیلِ عشر» را شنیدند، «والفجر» را شنیدند، «والشفع والوتر» را شنیدند که خدا یک فضایی را طرّاحی می‌کند که «ده شب» در کار است که مهمّ است و نمی‌گویید که این ده شب دقیقاً چه ده شبی است؛ شنوندگان و مخاطبین حق دارند که ذهنشان برود سمت آن ده شب، یا سمت آن ده شب، یا سمت آن ده شب. همانجا ذهن خیلی‌ها می‌رفته است به سمت دههٔ اوّل محرّم که روز دهم آن عاشورا بوده است.

همان وقت عاشورا بوده، روز نهم تاسوعا بوده؛ تاسوعا اسم عجیب و غریبی نیست، اسم عاشورا هم اسم عجیب و غریبی نیست؛ تاسوعا همان تسع است، یعنی نه، منتها یک نهم خاصی، یک نهم خاصّ می‌شود تاسوعا؛ یعنی یک وزن خاص به آن می‌دهند، فاعولاء؛ یک وزن خیلی ویژه به آن می‌دهند و همان تسع را در آن می‌گذارند، تسع می‌شود تاسوعا. «عشر» را که به معنی ده است، می‌گذارند در قالب فاعولاء، می‌شود عاشوراء. ذهن خیلی‌ها می‌رود به سراغ دههٔ اوّل محرّم که شناخته شده بوده، در فرهنگ عرب وجود داشته است و سالیان زیادی مانده بوده که عاشورایی که برای ما و برای همهٔ جهان اسلام، از ۶۰ هجری مطرح می‌شود، مطرح بشود، که ای کاش چنین نمی‌شد و این عاشورای دوّم هیچوقت به این صورت شگفت در تاریخ بشر مطرح نمی‌شد؛ ولی شد.

عاشورا و تعطیلات نوروزی: برای توضیح عنوان سمینار، باید توجّه کرد که عاشورا یک‌چنین سابقهٔ تاریخی جا افتاده‌ای دارد. شما در فرهنگ ایرانی هم، در فرهنگ عامهٔ ایرانی،

در تاریخ و تقویم ایران، ده روز اول سال را دارید که با یک سه روز حاشیه، به سیزده‌به‌در منتهی می‌شود. این‌ها از یک جنس هستند، از یکجا نشأت می‌گیرند، هم دهه عاشورای تاریخی عرب، هم سیزده روز تعطیل کذایی اول سال ایرانی‌ها. اولیای امور در انقلاب اسلامی خیلی کوشش کردند که این سابقه ایرانی را کنار بزنند و انقلاب و دهه فجر انقلاب و این‌ها را جایگزینش بکنند، حتی وعده تعطیل ده روز دهه فجر انقلاب اسلامی داده شد که اگر تعطیل می‌خواهید، آنجا را تعطیل می‌کنیم؛ خیلی روی آن کار شد، ولی به این نتیجه رسیدند که نمی‌شود دست به آن زد. به هر حال، قضیه حل شد و قرار شد همان طور که هست باشد و تقویم رسمی جمهوری اسلامی هم روزهای قرمز را پذیرفت؛ روزهای نه قرمز نه آبی که تا یازدهم، دوازدهم ادامه داشت را هم پذیرفت و با درایت خاصی که از ویژگی‌های رهبری حضرت امام رضوان الله علیه بود، در ایران، دوازدهم فروردین شد روز جمهوری اسلامی؛ و یک پیوند بسیار زیننده بین این سیزده‌به‌در و سیزده روز تاریخی فرهنگی ایرانی با تاریخ و فرهنگ انقلاب اسلامی صورت گرفت که الحمدلله ما همچنان از آن برخوردار هستیم.

من این مطالب را برای زمینه‌سازی مسئله بیان کردم که عاشورا و دهه عاشورا به همین صورت، یعنی با همین عنوان «دهه عاشورا» در زندگی مخاطبین اولیه نزول قرآن مطرح بود که عمدتاً عرب بودند. چون قرآن در حجاز نازل شد، نازل شدنش در مکه شروع شد و مخاطبان عمدتاً عرب بودند؛ این‌ها وقتی آیات سوره فجر را می‌شنیدند و تلاوت می‌کردند، این مسئله برای آنها به عنوان تفسیر «ولیل عشر» و حتی تفسیر «والفجر» کاملاً تداعی می‌شد؛ یعنی برای آنها مطرح بود که این «والشَّعْ وَالْوَتْر» - که می‌خواستیم به زیبایی این طراح اشاره کنیم - این ده روز با یک روز شروع می‌شود، بعد می‌شود روز دوم؛ آن عدد فردی که مطرح شده به عنوان روز اول محرم که نماز خاصی هم دارد. این‌ها بماند؛ آن زمان روز اول مطرح می‌شد،

وَتَر، بعد روز دَوَم که مطرح می‌شد، شَفْع، دوباره روز سَوَم می‌شد وَتَر و دوباره روز چهارم شد شفع. و این شفع و وتر هربار جایشان را به هم می‌دادند تا آرام آرام، خیلی آرام‌تر از ده روزهای دیگر و ده شب‌های دیگر، برسد به تاسوعا، و بعد به عاشورا.

عاشورا اوج این مسئله بود؛ کدام مسئله؟ مسئله‌ای که عبارت بود از یک مدّت زمان تعریف شده برای اوج شادی و نشاط اجتماعی، برای انواع برنامه‌های شادکننده، خرسندکننده، چیزهایی که همه از آنها خوششان می‌آید، برایشان مطلوبیت دارد. به چه حساب؟ به حساب اینکه اولاً سال کهنه را گذرانده‌اند و سال جدید را آغاز کرده‌اند؛ دَوَم اینکه محَرَم دیگر جنگ و غارت وجود ندارد، ذیحجه هم جنگ و غارتی وجود نداشته است، ذیقعد هم به همین شکل. این سه ماه از ماه‌های حرام بوده؛ پس دو ماه قبل از آغاز سالشان را بدون جنگ و خونریزی و قتل و غارت، مطابق آن قراردادهای تاریخی شان گذرانده‌اند؛ حالا در اوج شادی می‌خواهند وارد سال جدیدشان بشوند و این طُرَاحی‌ها را کرده بودند که این ده شب و ده روز را به شادی بگذرانند؛ که خدا با یک ظرافت خاصی هم به شب‌هایش اشاره می‌کند که ظاهراً شب‌هایش خیلی مهم‌تر از روزهایش بوده که این‌ها بستگی به مطالعه و پژوهش‌های گسترده دارد.

دهه عاشورا بشود، شفع و وترها جابجا بشوند و برسد به فجر روز عاشورا؛ اما آن وقت هیچ چیزی در کنارش مطرح نبوده، خود روز عاشورا هم هیچ واقعه خاصی در کنارش مطرح نبوده؛ ولی همین که احساس می‌کردند که دو ماه قبلش را بدون جنگ و خونریزی گذرانده‌اند، در حالیکه دوره سال همیشه جنگ دارند، قتل و غارت دارند، آسایش ندارند، مگر ماه رجب که ماه به اصطلاح حرام است، رجب الفرد است، یکی آنجا، سه تا اینجا، می‌شود چهار تا. چهار ماه حرام است که قرآن هم امضا کرده، در اسلام هم تأیید شده، در قوانین مملکتی جمهوری اسلامی ایران هم آمده و تحت تأثیر فقه اسلامی قانون شده است.

آن زمان، وقتی می‌رسیدند به فجر روز عاشورا، به حساب اینکه خیلی خوش گذشت، روز عاشورا، روز شکرانه بود؛ روزی بود که هرکس به هر نحوی می‌توانست به درگاه خدا شکرانه خودش را به‌جا بیاورد که اینهمه خوشی و اینهمه آسایش که داشته است، شکرانه‌اش را به‌جا بیاورد و آن رسم روزه روز عاشورا از اینجا نشأت گرفته، که یک روزه شکرانه بوده. یعنی حساب می‌کردند که ما چگونه آن اوج یا عمق شکر خودمان را به درگاه خدا ارائه بکنیم، نشان بدهیم؟ به عقلشان رسیده بوده که روز عاشورا را روزه بگیرند و به این نحو شکرانه آن خوبی‌ها و آن خوشی‌ها را به‌جا بیاورند. این‌ها در احادیث ما هم آمده و مطرح شده است.

روزهداری روز عاشورا: اینجا ناچاریم یک حاشیه سریع برویم؛ اگر می‌خواهید که آن

روزه را اجرا کنید، آداب خاص دارد، یعنی حق دارید روزه بگیرید به عنوان یک مسلمان، ولی با توجه به تغییر وضعیت عاشورا، دیگر ایام، ایام شاد نیست، ایام غم و اندوه است، ایام غم و اندوه شدید عالم اسلام است؛ حالا شما به‌خصوص به عنوان یک مسلمان شیعی مذهب می‌خواهید همان روزه شکرانه را بگیرید. در وسائل الشیعه متن حدیث است: (جلد ۹، صفحه ۴۲۹ و ۴۳۱) که ائمه ما به ما آموخته‌اند که وقتی شما بنا به سابقه تاریخی روز عاشورا می‌خواهید روزه بگیرید و بعد هم استناد کنید به اینکه پیامبر هم این روز را روزه گرفتند، آری، پیامبر اکرم دنبال بهانه برای روزه گرفتن بودند، چون از نماز و روزه خیلی خوششان می‌آمد، خودشان فرمودند: «جَعَلَ فَرَّةً عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ» (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۱۹) (روشنایی چشم من نماز و روزه است). وقتی می‌دیدند که اطرافیان‌شان سابقه روزه گرفتن روز عاشورا را دارند، خیلی طبیعی بود که پیامبر هم روزه بگیرند، ولی وقتی صحنه عوض شد چه؟ ائمه اطهار به پیروانشان آموخته‌اند که حواستان باشد، وضع عوض شده، خیلی هم عوض شده، اصلاً تاریخ عوض شده، تاریخ ورق خورده، همه چیز جابجا شده و شما دیگر نمی‌توانید همان روزه عاشورا

را بگیرید! اگر دوست داری روز عاشورا را روزه بگیر، روزه با فضیلتی هم هست، ولی صُمُّهُ من غیر تبییت یعنی اگر می‌خواهی روزه بگیر، با نیت اینکه فردا عاشوراست، من می‌خواهم روزه‌دار باشم نه؛ نیت روزه نکن، مثل روزه‌داران، روزه‌دار باش، نخور، نیشام، مثل کسی که روزه‌دار است، ولی اینکه نیت کنی به عنوان روز عاشورا روزه بگیر، این ممکن است خلط مبحث کند و معلوم نشود که دارید آن روزه شکرانه را به جا می‌آورید یا آن روزه جدید را. روزه جدید چیست؟ روزه جدید این است: و أَفْطِرُهُ من غیر تشمیت (زمانی افطار کن که دیگر روز تقریباً به آخر رسیده باشد) ولی برای اینکه معلوم بشود که روزه رسمی نگرفته‌اید که بشود آن روزه شکرانه، ساعتی مانده به آخر روز، با خوردنی یا با نوشیدنی‌ای افطار کن. تا آن وقت چرا روزه را ادامه می‌دهید؟ برای توجه به اینکه بزرگان ما، عزیزان ما، امام ما، اصحاب امام ما، عزیزترین مسلمانان در صحرای کربلا، روز عاشورا چه وضعی داشتند. از صبح تا ظهر، از ظهر تا عصر، چه چیزی نوشیدند؟ چه چیزی خوردند؟ اصلاً موقعیت خوردن و آشامیدن داشتند؟ به عنوان همراهی با شهدای کربلا، همراهی با همراهان شهدای کربلا، همراهی با اهل بیت امام حسین سیدالشهدا و دیگر یارانشان. همراهی با کودکان حاضر در صحرای کربلا، در روز عاشورا و در روز تاسوعا، روزه را به این شکل تعلیم دادند که معناداری‌اش را عوض کنید و یک چنین روزه‌ای بگیرید، هم روزه‌دار باشید، از معنویات و آثار و برکات یک چنین توجهی، یک چنین آگاهی‌ای، یک چنین مراسم عبادی‌ای استفاده کنید، هم مراقب باشید که جابجا نشود؛ کسی روزه شما را به حساب روزه تاریخی عاشورای قبل از عاشورای دوم نگذارد. ولا تَجْعَلُهُ یومِ صَوْمٍ کَمَلًا. هرگز یک وقت نگویند که چیزی نمانده تا افطار، من صبر می‌کنم موقع مغرب، افطار می‌کنم؛ این ممنوع است. چون آنوقت می‌شود یک روزه کامل در روز عاشورا که یک عنوان دیگر و یک مارک دیگر دارد.

اینها همه درس است، این‌ها همه درس هویت است، درس هویت فرهنگی است، هویت مذهبی است، هویت اعتقادی است؛ این‌ها همان چیزهایی است که می‌گوییم به هم ربط داده نشده و آن مشکلات را به وجود آورده، همان ارتباط‌هایی که می‌گوییم باید ایجاد بشود و طراح علمی فرهنگی عاشوراشناسی برای اینگونه امور است، چه بتوانیم از عهدۀ بعضی قسمت‌هایش برآییم چه نتوانیم. خیلی جاها کانون زبان قرآن فقط این توفیق را داشته است که طرح مسئله کند؛ خود طرح مسئله، کم چیزی نیست.

ما همینکه توانسته‌ایم طرح مسئله کنیم، کار بسیار مهمی کرده‌ایم، همینکه روز اول محرم به نوعی مجلس عزاداری حضرت ابا عبد الله الحسین را برقرار بکنیم، به نحوی برگزار بکنیم که محتوا و متنش سمینار علمی فرهنگی باشد، آنهم با عنوان عاشوراشناسی و این سیر به‌طور خزنده برود در ایام دیگر، دهۀ عاشورا برود در ایام دیگر، برود در دهه‌های دهم و سوم محرم، برود در دهه‌های اول و دوم صفر، به اربعین نزدیک بشود، در اربعین جای خودش را پیدا کند، در دهۀ آخر ماه صفر، که این‌ها به هم مرتبط بشود، این ارتباط‌ها با هم ایجاد بشود. قطعاً تا زمانی که سعی و کوشش لازم در جهت تبیین این ارتباط‌ها انجام نشود و نظیر کاری که در کتاب **اسلام محمدی به روایت نهضت حسینی**، انجام شده، انجام نشود، این ارتباط‌ها برقرار نمی‌شود و معلوم نمی‌شود که ارتباط بین نهضت امام حسین با اصل اسلام چگونه ارتباطی است؟

شماها همه اهل فضل و معرفت هستید و در این مجامع فرهنگی مذهبی بزرگ شده‌اید و به‌خوبی می‌دانید که این قضایا کنار هم مطرح می‌شوند، مسئله نهضت امام حسین و مسئله اسلام؛ ولی هر بار این سؤال مطرح می‌شود که نهضت امام حسین کجای اسلام قرار گرفته؟ و هنوز جوابش معلوم نیست. تعجب می‌کنید، ولی هنوز چنین است؛ یعنی هنوز بعد از چهارده،

پانزده قرن، جواب اینکه جایگاه نهضت حسینی کجای اسلام است، روشن نیست و همواره سؤال مثل روز اول مطرح می‌شود؛ بی‌جواب بودنش هم کنارش مطرح می‌شود.

عاشورا شناسی می‌خواهد این طرح را در اندازد که حداقل یک شروعی بشود برای پیگیری این مباحث و مسائل، دامنه‌های مختلفی که عاشورا دارد و باید این دامنه‌های مختلف شناخته بشود؛ دامنه‌های اخلاقی، دامنه‌های فرهنگی، دامنه‌های اجتماعی، دامنه‌های عقیدتی، که چگونه محرم و صفر می‌خواهد اسلام را زنده نگه دارد، اگر در عقاید مسلمانان، سال به سال دهه عاشورا نتواند کار جدیدی که آن اعتقادات را تقویت کند، انجام بدهد، آن اعتقادات را رفرش کند، تازه بکند، برگرداند، پیراسته کند، پیرایش کند، پالایش کند، گرد و غبارها را از رویش کنار بزند، این ابرهای سیاهی که روی خورشیدهایی مثل «**اِنَّ الْحَسِينَ مَصْبَاحَ الْهَدْيِ وَ سَفِينَةَ النِّجَاةِ**» را گرفته، کنار بزند، تا این نورها، این روشنایی‌ها بتوانند خودشان را نشان بدهند، لزوماً محرم و صفر نمی‌تواند اسلام را زنده نگه دارد.

آن عاشورای اینچینی، یکدفعه وضعش عوض شد در آخر سال ۶۰ و اول سال ۶۱ هجری، آن عاشورای قبلی تبدیل شد به عاشورای عزا و ماتم. عاشورای شاد شاد را تبدیل کردند به عاشورای پر غم و اندوه. اینکه شما در متن زیارت عاشورا خطاب به امام حسین علیه الصلاة والسلام عنوان می‌کنید: **اللَّهُمَّ اِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ بِنِوَامِيَّةٍ**، این زمان، همان روز منتخب شاد شاد عرب‌ها و از جمله بنی‌امیه است که این‌ها آمدند برای اینکه شادی خودشان را کامل‌تر کنند؛ قضایای کربلا را به این صورت در آوردند، این فجایع را به وجود آوردند که شادتر بشوند: **فَرِحَتْ بِهٖ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مِرْوَانَ**. برای اینکه این ایام برایشان مبارک‌تر بشود، این فجایع را به وجود آوردند. برای اینکه آن خوشحالی مستانه‌شان را کامل کنند، در اوج دنیاداری و در اوج رفاهی که اسلام برایشان به وجود آورده بود، نمک‌ناشناسانه و نمک‌دان‌شکناخانه ۱۸۰

درجه قضیه را تغییر دادند. **یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية.** چه مصیبتی شد! یکدفعه آن عاشورا، چه عاشورایی شد. **وجلّت و عظمت المصيبة.** چه مصیبت بزرگ و جلیلی شد، چه مصیبت فراگیری شد! مگر عظیم‌تر از این مصیبت هم می‌توانست وجود داشته باشد؟ **بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام.** اصلاً نمی‌شود گفت این مصیبت چقدر بزرگ بود؛ فقط ۵۰ سال فاصله بین عهد رسالت پیامبر اسلام تا ماجرای عاشورا، فقط ۵۰ سال!!

هیچ‌کس باور نمی‌کند که ۵۰ سال، یعنی پنج تا ۱۰ سال، بعد از رحلت پیامبر بزرگ اسلام پسر دختر او را شهید کرده‌اند. چه کسی شهید کرده است؟ مسلمانانی که در همان صحرای کربلا پنج وقت اذان می‌گفتند و پنج وقت نماز جماعت می‌خواندند به پیشوایی فرماندهانشان که فرماندهانشان هم مسلمان بودند و به عنوان یک کار مسلمانانه آمده بودند که جگرگوشهٔ پیامبر را، پسر دختر پیامبر را به قتل برسانند.

بنایشان این بود، تعریفشان این بود که بزرگ‌ترین کار اسلامی ما الآن که ۵۰ سال از رحلت پیامبر اکرم گذشته، این است که بیاییم ریشه‌های اسلام را که مهم‌ترینش یادگارهای پیامبر هستند، قلع و قمع کنیم. به قتل می‌رسانیم؛ جنازه‌ها را بر زمین می‌ریزیم، روی جنازه‌ها هم اسب می‌دوانیم که کاملاً خیالمان راحت بشود که دیگر چیزی از این‌ها باقی نمی‌ماند!! البته این‌ها خواب و خیال‌هایی بود که داشتند و دست خدا و نهضت امام حسین کار دیگری کرد. همه می‌دانیم که دست تقدیر به گونهٔ دیگری تاریخ را ورق زد، شرایط را آنچنان عوض کرد که نه تنها آن اهداف حاصل نشد، بلکه اهداف نقطهٔ مقابلش با قوت و پرننگ پیش رفت. مسئله این است که وقتی می‌گوییم عاشورا، واقعاً چه ذهنیتی از عاشورا داریم و این شگفتی را در ذهن خودمان چطور جواب می‌دهیم که ۵۰ سال، یعنی، چند چشم برهم‌زدن گذشته از زمان حضور و حیات پیامبر اکرم، چگونه این ماجرای عجیب و غریب اتفاق افتاده

که فرزند پیامبر با آن وضع فجیع شهید بشود، یارانش همه شهید بشوند، خانواده‌های آنها به اسارت گرفته شوند؟ و آن قضایایی که غالباً همه ما فقط همین‌ها را از عاشورا می‌دانیم؟ و همین‌ها را از محرم می‌دانیم و کمتر چیز دیگری می‌دانیم!

جغرافیای عاشورا شناسی: من امروز می‌خواهم یکی از دامنه‌ها را مطرح کنم. همینجا باز تکرار می‌کنم که شما روی این دامنه‌ها فکر کنید. یادداشت‌های من، دو سه صفحه جلو رفته‌اند در مورد اینکه این دامنه‌ها و گستره‌های عاشورا شناسی تا کجاها می‌تواند برود، تا کجاها واقعاً مربوط می‌شود به عاشورا شناسی؛ اگر ما عاشورا شناسی را با وزنه‌ای مثل خدا شناسی، با وزنه‌ای مثل اسلام شناسی، با وزنه‌ای مثل قرآن شناسی مطرح بکنیم؟

تا حالا این کارها را نکرده‌ایم، یعنی هیچ کار نکرده‌ایم. اصلاً کاری برای عاشورا نکرده‌ایم. همیشه عاشورا برای ما کارهایی کرده، مریض‌هایمان را شفا داده، درون ما را صفا داده، اشک ریخته‌ایم، جلای روحی و قلبی پیدا کرده‌ایم؛ عاشورا برای ما کار کرده، ولی ما برای عاشورا، برای ترویج عاشورا، برای مطرح کردن عاشورا، برای ادامه دادن آن کارهایی که امثال زینب کبری سلام الله علیها و امام سجاد و دیگران و دیگران انجام داده‌اند، ما از آن قماش و از آن سنخ چه کار کرده‌ایم و چه کار می‌کنیم؟

یکی از آن دامنه‌ها، **گفتمان مهدویت** است. یکی از جاهایی که ما در آن بسیار بسیار مشکلات اساسی داریم، همین گفتمان مهدویت است؛ یعنی مباحث مربوط به امام زمان، مباحث مربوط به غیبت امام زمان، مباحث مربوط به ارتباط اسلام ما، مسلمانی ما و خود ما به عنوان مسلمان با امام زمان؛ و این‌ها مسائلی است که ما همه را همیشه حل شده در نظر گرفتیم تا راحت باشیم. ولی حل شده نیست؛ بیشترین مشکلاتی که ما در گفتمان مهدویت داریم، در صدا و سیمایمان فراوان داریم، در کتاب‌ها و جزوه‌هایمان فراوان داریم. معلّم

بیچاره، سر کلاس، کافی است که مسائل مربوط به مهدویت مطرح بشود و کافی است که چند تا مقاله و جزوه و این‌ها خوانده باشد. یکی دو تا کتاب خوانده باشد و بخواهد وارد این بحث بشود، بیچاره است، واقعاً بیچاره است؛ چون بچه‌های با فکرهای آماده و روشن، آنچنان محاصره‌اش می‌کنند، آنچنان سؤال بر سرش می‌ریزند که دربماند و نتواند جواب بسیاری از آن سؤالات را بدهد، چون یکی از ریشه‌ها و اساس‌های مباحث مهدویت، همین عاشوراشناسی است.

امام زمان، امام دوازدهم ما هستید، امام حسین علیه الصلاة والسلام، امام سوّم ما هستید. اگر ما در پایه سوّم مسئله داشته باشیم و این مسئله برای ما در پایه سوّم حل نشده باشد، و همچنین در پایه چهارم، پایه پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم و یازدهم؛ چه انتظاری دارید که در پایه دوازدهم مشکل نداشته باشیم؟ پرواضح است. وقتی ما در پایه سوّم مسئله‌های نیاموخته داریم، مسائلی که آنجا باید یاد می‌گرفتیم، یاد نگرفتیم، مسائلی که باید در آن کلاس سوّم حل می‌کردیم، حل نکردیم؛ درس‌هایی که معلّمان ما، مبلّغان ما باید آن زمان که ما در کلاس سوّم، یعنی کلاس نهضت حسینی بودیم و در اختیارشان بودیم، به ما می‌آموختند، نیاموختند، این‌ها با ما حرکت می‌کند، می‌آید، و نمی‌گذارد ما مهدویت را بفهمیم، نمی‌گذارد از امام زمان شناخت درست داشته باشیم؛ این معرفتی که همه‌جا مطرح است: «عارفاً بحقّه»، در حدّ شعار می‌ماند، هیچ‌جا رویش کار نمی‌شود که چگونه زیارت امام حسین، می‌شود عارفاً بحقّه؟ **مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بَكْرَبَلَا عَارِفاً بِحَقِّهِ**. حدیث پیامبر اکرم، مولا علی علیه‌السلام، عارفاً بحقّ چه چیز؟ همیشه یک تشریفات است که از آن می‌گذریم.

مهاجرت امام حسین از مدینه: این روایت متفاوت از قضیه بسیار شنیده‌شده و بسیار خوانده‌شده مربوط به نهضت امام حسین را، با روایت من بشنوید. کتابی که الان دست من

است، یکی از کتب معتبر فشرده و جامع معروف به مَقْتَل هست که جمعش مَقَاتِل است و تخصصاً مربوط است به محتوای بحثمان و نهضت حسینی و عاشوراشناسی، به نام ذَرِیْعَةُ النِّجَاةِ، تألیف مرحوم میرزا محمدرفیع گرمودی تبریزی، ایشان بیشتر معروف به گرمودی هستند. و کتابشان کتاب معروف و مشهوری است. من آنچه دارم روایت می‌کنم به نقل از آن کتاب است.

در تاریخ پانزده یا نیمهٔ رجب سال ۶۰ هجری که هنوز ماه‌های شعبان و رمضان و شَوَّال و ذی‌القعدة و ذی‌الحجه مانده به دههٔ عاشورا، آن دههٔ عاشورای آنچنانی؛ معاویه از دنیا می‌رود و خیلی چیزها عوض می‌شود. بلافاصله در وضع عالم اسلام، تغییرات اساسی شروع می‌کند به رخ دادن. والی مدینه ولید بن عتبة نوهٔ ابوسفیان است، برای او یک نامه از طرف ولیعهد غیرقانونی غیرشرعی پذیرفته‌ناشدهٔ معاویه، یزید بن معاویه، برای او آمده است، مدینه محل اقامت امام حسین علیه الصلاة والسلام است.

همه‌چیز از اینجا آغاز می‌شود. نامه می‌نویسد که در مدینه از سه نفر باید فوراً بیعت بگیرید. حساسیت خیلی زیاد روی یک نفر از این سه نفر است، آن دو نفر دیگر در این حد حساسیت ندارند، ولی از آنها هم باید بیعت بگیرید، برای یزید به عنوان خلیفهٔ مسلمین، به عنوان امیرالمؤمنین بعد از معاویه. حساسیت بیشتر از همه روی بیعت گرفتن از حسین بن علی است. آن دو نفر دیگر عبدالله بن زبیر است و عبدالله بن عمر که آنها هم به جهات دیگری مطرح هستند.

وقتی این نامه به دست ولید می‌رسد، می‌گوید: خاک بر سرم شد! لیتنی لم اکن شیئاً مذکوراً! ای کاش همان خاک مانده بودم و به این روز گرفتار نمی‌شدم! می‌فرستد امام حسین را احضار می‌کنند؛ همهٔ ما این‌ها را خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، بارها و بارها. دعوت می‌کند به

دارالاماره، و با ایشان مطرح می‌کند که شما باید با یزید بیعت کنید. امام حسین هم می‌فرماید که خودت می‌دانی که بیعت کسی مثل من به این شکل نمی‌تواند انجام شود! بعد، والی مدینه با مروان که آنجا حضور دارد در دل شب توطئه می‌کنند که همانجا امام حسین را به قتل برسانند و همانجا قضیه را تمام کنند، اما امام حسین از قبل پیش‌بینی کرده‌اند و هجده نفر از جوانان برومند و شجاع بنی‌هاشم را با خودشان همراه کرده‌اند، بیرون نگاهشان داشته‌اند، با آن‌ها قرار گذاشته‌اند که اگر صدای من بلند شد، شما بریزید داخل و متوجه شوید که توطئه ناجوری در کار است. آن شجاعت حسینی هم خودش را نشان داد؛ یقه مروان را گرفتند و فرمودند که تو می‌خواهی مرا بکشی یا او؟ که هر دو دیگر وضعیتشان معلوم است که در مقابل حضرت امام حسین چقدر کم آوردند و تسلیم شدند و گفتند: هرچه شما بفرمایید! فرمودند: فعلاً من می‌روم که خبر بعداً به شما برسد. هیچ‌قولی ندادند و از آنجا آمدند بیرون.

شبان به جای اینکه بروند به خانه، رفتند به قبرستان بقیع؛ این شب را به گونه خاصی در قبرستان بقیع گذراندند و روز بعد مروان که خیلی بیش از والی مدینه اصرار دارد، اصرار کرد به ولید والی مدینه که باید کار را تمام کنی، از دست می‌رود و ما دستان به حسین بن علی نخواهد رسید! پیش‌بینی‌اش هم درست بود.

اینجا باید حق‌شناسی کرد؛ این‌ها همه دشمن‌های قسم‌خورده بودند، ولی تفاوت‌ها از جمله دامنه‌های عاشورا است که باید شناخته شود که این‌ها درس زندگی می‌شود، علم زندگی می‌شود، سبک زندگی می‌شود که ما همه را یکسان نینیم، با همه یکسان رفتار نکنیم.

ولید نوه ابوسفیان است؛ ولی شما در مقایسه مروان را ببینید، مروان اصرار داشت به قتل؛ حالا که نشد، پیگیری، حبس، دستگیری؛ هر کاری بکنیم که از دست ما خارج نشود، ما پیش یزید و ابن زیاد کم نیاوریم. ولید چه می‌گوید؟ ولید می‌گوید که من نمی‌توانم این کار را

بکنم. ولید بن عتبه بن ابي سفیان می گوید: این کار از من ساخته نیست. همین دینی که دارم، همین اعتقادی که دارم، به من اجازه نمی دهد که نزدیک حسین بن علی بشوم و اصلاً تصوّر توطئه بر علیه او بکنم! مروان گفت: همه چیز را از دست می دهی؛ گفت: بگذار همه چیز را از دست بدهم! مروان هم گفت: اگر واقعاً عقیده ات این است، فکرت این است، حق داری همینطور عمل کنی! و می بینیم که خیلی سریع والی مدینه، مروان می شود به جای ولید؛ ولی دیگر زمانی است که امام حسین با آن درایت و تدبیری که شبیه بحث هایی است که شما در سیره نبوی سابقه اش را دارید و در کتاب سیره نبوی آمده که با چه تدبیرهای دقیق و زیرکانه و محتاطانه ای، پیامبر اکرم مهاجرت از مکه به مدینه را سامان دادند، نظیرش اتفاق می افتد در مهاجرت امام حسین علیه الصلاة والسلام. **حسین مَنّی و انا من حسین**. مهاجرت از مدینه؛ آن مهاجرت به مدینه بود، اینجا مهاجرت از مدینه است؛ آن مهاجرت از مکه به مدینه بود، این مهاجرت از مدینه به مکه می شود و بعد، از مکه به کربلا.

یک مهاجرت دوّم است، عین مهاجرت پیامبر اکرم با همان الگو، با همان اسوه حسنه، با همان ترتیبات و حضرت امام حسین هم بسیار دقیق و زیرکانه همه چیز را طراح می کنند. روز را به گونه ای گذراندند و مروان و اطرافیانش را در وضعیت خاصّ ابهام نگه داشتند. آنها را منتظر گذاشتند، به نحوی که شاید خبری از جانب امام حسین دریافت کنند.

شب دوّم هم آمدند به قبرستان بقیع و در سحرگاه روز دوّم، یعنی بعد از شب دوّم که این ها به نحوی باز همان تداعی شب های خاصّ و شفع و وتر و یک شب و دو شب شدن و این ها است که قصدمان فعلاً چیز دیگری است. این دو شب را امام حسین در بقیع می گذرانند، به خانه و نزد خانواده شان نمی روند؛ شب تا صبح کنار قبر جدّشان هستند در قبرستان بقیع و شب های خاصّی دارند. بعد هم حرکت می کنند به سمت مکه و تنها کسی که با ایشان صحبت

می‌کند و صحبت‌هایش ثبت می‌شود، محمّد بن حنفیه برادر ناتنی ایشان است.

حالا من چه چیز را می‌خواهم مطرح کنم؟ من می‌خواهم مطرح کنم که الآن در سرتاسر نماز جمعه، خطبه‌های نماز عید فطر، نماز عید قربان، خطبه‌های رسمی، یک قسمت از متنش، اللهم صلّ علی ائمة المسلمين است که از نام علی علیه‌السلام شروع می‌شود. علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی تحت عنوان ائمة المسلمين، امام سوّم مسلمانان و امام سوّم شیعیان که ما افتخار تشیع و پیروی ویژه و خاصّ از ایشان داریم، در مدینه، در شهر جدّشان، در موطن خودشان، در زادگاه خودشان، مدینه جدّشان دارند این مهاجرت را ترتیب می‌دهند. می‌خواهم چه بگویم؟ می‌خواهم بگویم هیچ‌کس خبر نشد. هیچ‌کس خبر نشد از این دو شبی که امام حسین در چنین وضعیتی گذراند!؟

هیچ‌کس خبر نشد که حسین بن علی در چه وضعیتی و در چه اندیشه‌ای است. هیچ‌کس خبر نشد که حسین پسر فاطمه زهرا، پسر پیامبر در چه شرایط خاصی در محاصره دشمنان خونریز غدار و مکار اینچنین قرار گرفته و ناچار است که شهر خودش، شهر جدّ خودش را ترک کند؛ مدینه النبی را ترک کند، برود به سمت مکه، یعنی برود به سمت جایی که مال هیچ‌کس نیست، جایی که به نام هیچ‌کس نیست، جایی که وطن هیچ‌کس نیست، برود آنجا، بلکه بتواند به زندگی‌اش ادامه بدهد، بلکه بتواند جان خودش و عزیزانش را ننگه دارد، حفاظت کند، هیچ‌کس خبر نداشت.

این مسئله‌ای نیست که به سادگی بشود از کنارش گذشت. مدینه با آن عظمتش، با آن جمعیتش، با آن مطرح بودنش که یکی از دو شهر عمده جهان اسلام آن زمان است؛ یک مکه است و یک مدینه؛ حالا نهایتاً یک بصره و کوفه‌ای هم هست؛ ولی آنها درجه دوّم هستند. از یک چنین شهری که مدینه هست، امام حسین، فرزند رسول خدا، بعد از ۴۸ ساعت چالش و

نوسان‌های مختلف، از زادگاه خودشان، با خانواده‌هایشان، با یارانشان، با جوانان بنی هاشم، مهاجرت می‌کنند از مدینه به خارج از مدینه، و مدینه خیر نمی‌شود.

این وضعیت مسلمانانی است که سینه چاک می‌کنند که ما برای امامان چنین می‌کنیم و چنان می‌کنیم. شما اصلاً خبردار شدید که چه وضعیتی خاص و حادثی برای امامتان پیش آمد؟ اصلاً شما متوجه شدید که با فوت معاویه که همه شما خبردار شدید، یزید که به جای پدر آمده چه کرد؟ متوجه شدید که این زیاد چه طراح‌ها و اندیشه‌هایی برای مبارزه با امام شما دارد؟ نه؛ مدینه دارد راه خودش را می‌رود. اذان‌ها به موقع گفته می‌شود، مساجد به موقع پر می‌شوند، جماعت‌ها تشکیل می‌شود، حجاج به موقع از مدینه هم مثل شهرهای دیگر و مهم‌تر از همه جای دیگر به مکه می‌آیند و حجاجان را انجام می‌دهند، حاجی می‌شوند و به مدینه برمی‌گردند و هیچ ربطی هم به این مسائل ندارد.

این ارتباط مهدویت است با نهضت حسینی، یعنی الآن کسانی که فریاد العجل العجل‌شان به آسمان می‌رود، و پای می‌کوبند بر زمین که شدت اشتیاقشان را به تعجیل در فرج برسانند، همین که امام زمان ظهور کنند، می‌شود: *باشه بعد، بله می‌رویم؛ حتماً می‌رویم خدمتشان.* کجا هستند ایشان؟ فلان جا. حتماً می‌رویم حضورشان، حتماً در اختیار ایشان قرار می‌گیریم. کی؟ فردا، پس فردا. حالا که نمی‌شود، اوایل هفته؛ حالا که نمی‌شود، بگذار ببینیم این وضعیت‌ها به کجا منجر می‌شود؟

ائمه اطهار ما همانطور که مقام معظم رهبری در کتاب **انسان ۲۵۰ ساله** طراح‌ها کرده‌اند، تبیین کرده‌اند، یک وجودند که ۲۵۰ سال زندگی کرده‌اند. عاشوراشناسی باید به ما بفهماند، ما را متوجه کند، آگاه کند که اگر وضعیت امام زمان‌شناسی ما این است که هست و اگر وضعیت ارتباط ما با امام زمان این است که هست و تعلیمات امام زمانی ما این است که

هست، یک چنین وضعی خواهد بود در زمان ظهور امام زمان! مگر آن اراده‌های الهی که جای خودش را دارد و ما بحث‌هایش را در **کارگاه تفسیر سوره‌شناختی آیه شریفه «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّكُمْ»** بیان کردیم، ولی اینکه فکر کنید مردم میلیون میلیون، همانطوری که الآن در اربعین به کربلا می‌روند، میلیون میلیون می‌روند به دیدار امام زمان، مطمئن باشید در آن زمان چنین اتفاقی نمی‌افتد!

اهل مدینه، اهل کوفه نبودند که چنین و چنان درباره‌شان گفته باشیم و بگوییم؛ اهل مدینه بودند، در مدینه النبی ساکن بودند، مسلمان بودند، نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، حج می‌رفتند و به امامت امام حسین افتخار می‌کردند. پیرو امام حسین بودند؛ امام حسین امامشان بود. پسر پیامبرشان بود، ولی این هم رفتارشان بود با امام حسین. یعنی امام حسین یک دو شبانه‌روز اینچنین سخت بر او گذشت، مدینه خبر نشد. از مدینه مهاجرت کرد، مدینه خبر نشد. بعدها مردم مدینه کم‌کم فهمیدند، آن هم بیشتر تحت تأثیر رده‌های سیاسی که دچار یک مسئله حاد شده بودند و یک باخت سنگین کرده بودند، چون دیگر امام حسین از دسترس آنجا خارج شده بود و پایه نهضت حسینی به قوت گذاشته شده بود و این مسئله‌ای بود که دشمن بیش از همه و بهتر از همه درک می‌کرد.

این مسئله به این صورت اتفاق افتاد و این قضیه مربوط به یک جمعیت و یک جماعت و یک تاریخ نیست؛ این نشان‌دهنده یک مسائلی است که همیشه تکرار شونده است؛ این نشان‌دهنده آن است که اعتقاد به امامت امام تا چگونه تبیین شده باشد؛ ارتباط با امام تا چگونه رقم خورده باشد، ارتباط قلبی اصلاً بین پیروان و امام وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. کسانی که در مدینه بودند، مسلمانان خوب و مطرحی که حتی در مدینه وجود داشتند و یک ماه بعد فهمیدند که امام حسین با اهل بیتشان، با عده‌ای از بنی‌هاشم به عنوان یک

بخش مهم کنده شدند از مدینه و رفتند، معنی اش این بود که ماهی یک بار هم احوال امامشان را نمی‌پرسیدند!

معنی اش این بود که امام حسین غریب بود، نه اینکه غریب شد؛ معنی اش این است که امام حسین مظلوم بود، نه اینکه مظلوم واقع شد. درست است که، بعداً به شدت مظلوم واقع شد، ولی اولین ظلم‌ها را از کسانی تحمّل کرد که ادعای آنهمه مودت و ولایت و پیروی و عشق و شیفتگی داشتند؛ به سرِ امام حسین قسم می‌خوردند؛ اگر امام حسین را در کوچه‌ها و خیابان‌ها اتفاقی می‌دیدند، قربان صدقه امام حسین می‌رفتند، قربان صدقه بچه‌های امام حسین می‌رفتند. هرگونه که از آنها برمی‌آمد ستایش و تجلیل می‌کردند از امام حسین، ولی نه اینکه برایشان مطرح باشد که امام حسین در مدینه هست یا نیست!!

پیروان امامی که برایشان مطرح نباشد که امامشان هنوز در این شهر هست یا نیست، کجای این شهر ساکن است، چگونه زندگی می‌کند، وضعیتش چیست، آیا مصیبتی برای او رخ داده یا نداده، دیگر چه برسد به اینکه بفهمند اگر مصیبتی برای امام ما رخ داده، سهم ما چیست، ما باید چه کار کنیم. حداقلش این است که برویم نزد امامان و بگوییم یا ابن رسول الله شما چه امری می‌فرمایید؟ ما چه کار کنیم؟ ما دنبال شما راه بیفتیم؟ برنامه این است؟ یا اینجا بمانیم؟ دستور می‌فرمایید که اگر بمانیم چه کار بکنیم؟ اصلاً این حرف‌ها نیست.

یقین کنید در مسئله امام زمان و در مسئله مهدویت هم همین است. یقین کنید آن کسانی که الآن اینچنین شیفته ظهور امام زمان هستند، از خودمان داریم صحبت می‌کنیم، همین ماهای نوعی، همین شماهای نوعی، یک چنین وضعیتی را تکرار خواهیم کرد، یعنی نشان خواهیم داد که ما شیفته این ظهور نبودیم که هیچ، حتی اعتراض هم داریم و دنبال این می‌گردیم که چطور اعتراض کنیم؛ اعتراض کنیم که چرا از آنجا ظهور کردند، از اینجا ظهور

نکردند؟ باور کنید روزی این بحث‌ها خواهد شد که چرا ایشان به جای تکیه دادن به کعبه، مثلاً نیامدند قم؟ نیامدند مشهد؟ که اگر اینجا ظهور کرده بودند، وضع معلوم بود. و معلوم نیست چه وضعی معلوم بود، معلوم نیست که مشهد و قم با ظهور امام زمان چه می‌کرد.

اینها مسائلی است که سابقه دارد و سابقه‌هایش قابل بررسی و تحلیل است و نتایج بررسی‌ها و تحلیل‌ها قابل تعمیم است. وقتی تعمیم داده شد، این خواهد بود، این وضع آینده‌ماست؛ این وضع اعتقادات ماست؛ این وضع امام‌شناسی‌های ماست؛ این وضع قربان‌صدقه‌هایی است که ما جمعه و شنبه و غیر جمعه و شنبه، نثار پیشگاه امام زمان علیه الصلاة والسلام می‌کنیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد.



استادبروردی:

بسم الله الرحمن الرحيم. انّ الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاة. می‌خواهم به این دو تا: مصباح الهدی و سفينة النجاة، اول جدا جدا بپردازم و بیان ارتباط مصباح الهدی را با اهدنا الصراط المستقیم شروع بکنم. یک مسیر هدایتی که هست در دنیا اگر آنقدر ظلمت همه جا را گرفته، ظلمت محض، این مسیر دیده نمی‌شود. اینجا امام حسین است که مثل چراغی که این مسیر هدایت را روشن می‌کند، حضور دارد. چراغ هدایتی به وسعت خورشید که هیچ جایی نیست که از آن بی‌بهره باشیم. این یک مسیر مستقیم وصل به خداوند بزرگ است و کسی که امام حسین را نمی‌بیند، رسول الله را نمی‌بیند و کسی که رسول الله را نمی‌بیند، خدا را نمی‌بیند. این امام حسینی است که جهانی است دقیقاً و واقعاً. این حسین کیست که عالم همه دیوانه‌اوست. تفاوت بین دیدن این و ندیدنش دقیقاً همینجاست. ظلمت محض، دست و پا زدن‌های بیهوده، غرق شدن. در مقابل روشنی و آرامش. سفينة النجاة، کشتی نجات

خاصیتش این است که در دل تمام طوفان‌ها و تلاطم‌ها، شما وقتی در این کشتی هستی، یک احساس آرامشی داری، یعنی تلاطم‌ها را حس می‌کنی، طوفان را حس می‌کنی، ولی در دل آرامشی. اینجا یک بار دیگر می‌خواهم از اهدنا الصراط مستقیم استفاده کنم و این مستقیم بودنش است، این است که آدم را قوام می‌دهد، این موقعیت است که قوام ایجاد می‌کند. کشتی نجات دقیقاً زمانی می‌رسد که دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن نداری و یکدفعه پیدایش می‌شود، بدون اینکه قرار قبلی با شما تنظیم کرده باشد، سر وقت می‌آید و دستت را بی‌هوا می‌گیرد. در این دنیای سراسر طوفان است که این سفینه النجاة معنی پیدا می‌کند. وقتی طوفان نباشد در دنیا، کشتی نجات هم معنی ندارد. ترکیب این دو، گرما و روشنی مصباح الهدی و همچنین آن آرامش آغوش آرام سفینه النجاة است که نقشی را ایجاد کرده دلسوزتر از مادر و این امام حسین این است. وسعت و دامنه وسیع حرکت و پیامدهای مسیر امام حسین بوده که ایشان را «جهانی» کرده، ایشان را مصباح الهدی کرده، ایشان را سفینه النجاة کرده و آثارش را ما در آثار جهانی‌اش در آثار ادبی داریم می‌بینیم. **باز این چه شورش است که در خلق آدم است؟، یا: دل آسمان خون چکان شد ازین غم / زمین یکسر آتشفشان شد ازین غم!** یعنی چیزی در این دنیا نیست که بی‌نصیب مانده باشد.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَاعَبْدِ اللهِ.

پرسش: سلام علیکم و رحمة الله. مطلبی هست که البته شاید خیلی زود باشد که بگویم، در خصوص اعتراضات حضرت زینب در دربار یزید؛ همیشه اعتراضات و مخصوصاً اعتراض حضرت زینب این اثر را داشت که بعد از شهادت امام حسین دیگر هیچ حاکمی جرأت نکرد بر امامان بعدی شمشیر بکشد و به نحو فجیعی امامان بعدی را به شهادت برساند و با بزدلی و ترس آنها را مسموم کرد. من واقعاً تأثیرات این اعتراض حضرت زینب در دربار یزید را

به این شکل دیدم که خواستم بیان کنم.

پاسخ: به مراتب از حرف‌هایی که من زدم، قشنگ‌تر و مؤثرتر و مختصر و مفید هم بود. من کلی شما را معطل کردم، ایشان در یک کلام مختصر و مفید و با ذکر نام حضرت زینب کبری سلام الله علیها فتح کرد میدانی را که ما کلی برایش زحمت کشیده بودیم، فتح کرد و به نام زینب کبری سند زد. الحمد لله رب العالمین. بسیار عالی، آقای کرمی. دستت درد نکند. آقای کرمی از استادان خیلی سال‌های گذشته ما در دانشگاه آزاد اسلامی کرج بوده و همچنان هم لطف و محبتش با ما برقرار است.

پرسش: سوآلی که اخیراً بیشتر مطرح شده و مقایسه‌هایی روی آن دارد انجام می‌شود، مقایسه امام حسین و حضرت مسیح است که همان اعتقادی که مسیحی‌ها دارند که حضرت مسیح به صلیب کشیده شد که بارگناهان ما را به دوش بکشد، امام حسین هم به همین دلیل شهید شد. حالا عبارتی هم هست، عبارت عربی «قتیل العبرات»؛ البته شاید این بی‌ربط باشد، ولی شبیه به همین عبارات در همین مسئله هست.

پاسخ: عالی مطرح کردید، می‌توانید بلافاصله استناد کنید به شب جمع‌ها و جمع‌های کانال‌های مختلف تلویزیون. می‌توانید به چندین سایت ارجاع بدهید، سایت‌هایی که به نام مهدویّت و امام زمان هست، پر از این حرف‌هاست. بله، طرف به من زنگ زده و الآن هم ایشان الحمدلله در قید حیات است، نمی‌دانم یادش هست یا نه. زمانی به من زنگ زد، گفت: من خواب امام زمان را دیدم. گفتیم: چطور خواب امام زمان را دیدی؟ گفت: خواب امام زمان را دیدم که لباسی شبیه کشیش‌های مسیحی پوشیده و یک سگی را هم با قلاده دارد به دنبال خودش می‌کشد، می‌برد. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجَمَّل». این مطلبی را که آقای دکتر پورمحمدی مطرح کردند، من معنایش می‌کنم به یک عبارت و تعبیر دیگر.

معنی‌اش این است که همانقدر که به طور قطع و یقین از نظر قرآن کریم، از نظر تاریخ مسلم، از نظر همه مستندات قابل استناد، مسیح عیسی بن مریم هرگز به دار کشیده نشد و هرگز یهودیان قادر به کشتن عیسی مسیح نشدند و همه این‌ها را بر ساختند به دروغ، همانطور که انجیل‌ها را بر ساختند به دروغ، همانطور که عهد جدید را بر ساختند به دروغ، همانطور که کُل عهد عتیق را بر ساختند به دروغ، معنی‌اش چه می‌شود در وضعیت ما؟ معنی‌اش این می‌شود که ما یک امام زمانی را می‌شناسیم که یک امام زمان دروغین است؛ یک امام زمان بر ساخته است، یک امام زمانی است که ساخته‌اند، طزاحی کرده‌اند شبیه عیسی مسیح مصلوب مسیحی‌ها؛ برای اینکه از مسیحی‌ها کم نیاورند. او می‌تواند با عیسی مسیح اینچینی دروغین، راز و نیاز بکند، می‌تواند هرطوری زندگی بکند و با آن عیسی مسیح در ارتباط باشد، می‌تواند با کلیساهای عیسی مسیح هم به راحتی ارتباط داشته باشد؛ این‌ها چیزهایی است که ما شاهد عینی بودیم که در کلیساها بیاید و از نظر مذهبی و دینی هم کاملاً تأیید بشود که بله مسیحی از نظر ما همین مسیحی خیلی خوب است که رفته آنهمه جنایت کرده و آنهمه گناه کرده، آنهمه خطا کرده، ولی با گفتن «یا عیسی مسیح» ...! این‌ها حرف‌های جاری کلیساست. عیسی مسیح قربانی شد برای اینکه امثال این مسیحی خوب ما بتواند به راحتی خودش را از قید و بند پیامدهای فجیع گناهان و خطاهایش آزاد کند. بیا پسر، بیا! من خودم شاهد بودم که گفتند: بیا پسر، یک کاسه آب آوردند، یک دست زدند داخل کاسه آب و مالیدند روی سر این آدمی که برخلاف اصول و مبانی دینی، به عنوان یک گناه کبیره، در حضور بندگان خدا اعتراف کرده به گناهانش که البته خدا را شکر به اجمال اعتراف کرد، نه به تفصیل، و تمام شد. همینجا تمام شد. و تأیید فرمودند که اگر همچنان هر از گاهی بیاید به کلیسا و برود پای تندیس مریم مقدس و راز و نیاز با عیسی مسیح را داشته باشد، هیچ

مشکلی پیش نمی‌آید، نه برای دنیایش، نه برای آخرتش. ما هم در ارتباط با امام زمان یک چنین وضعی داریم؛ یک امام زمانی داریم که هرجوری هرگاه خواستیم به کارمان می‌آید و هرگاه هم کاری با او نداشتیم، او هم کاری به ما ندارد، چون اصلاً یک امام واقعی نیست، یک امام دروغین ساخته شده است؛ از اول همه چیزش را ساختند، تحویل ما دادند. امام زمانی که ما باید معتقد می‌بودیم و معتقد باشیم کجاست؟ خدا می‌داند. در منابع حدیثی ماست، در آثار علمای ماست، در مدارس علمیّه ماست، در نهادهای علمی و فرهنگی درست و خالص ماست، ولی مردم که از او چه خبر دارند؟ آن‌ها راه خودشان را می‌روند، گفت آن گلیم خویش برون می‌کشد ز آب. و مردم همان وضعی که همیشه داشته‌اند، دارند.

پرسش: استاد، من اینطوری فهمیدم که اگر از سورهٔ حدید استفاده نکنیم، در واقع هدف این بوده که **لیقوم الناس بالقسط**، یعنی مردم قیام به قسط بکنند. مشکل من این است که مردم اقامه به قسط نمی‌کنند. حالا به چه صورت مردم اینکار را انجام می‌دادند؟ باید از قرآن استفاده می‌کردند. حالا اگر استفاده‌ای از آیات قرآن بکنیم، من تعبیرم این بود که اگر درس سورهٔ قارعه را می‌گرفتند، «**فأما من ثقلت موازینه. فهو في عيشة راضية**». یعنی آن معیارهایی که ما داریم، معیارهای درستی نبوده که «**فهو في عيشة راضية**» باشد. «**وأما من خفت موازینه. فأمه هاوية. وما أدراك ماهیه. نار حامية**». حالا چون اینجا بحث مسیحیت و این‌ها هم شد، در یکی از داستان‌ها هست که حضرت عیسی برمی‌گردد، بعد این کشیش‌ها به او می‌گویند که شما لطف کن دیگر ظهور نکن، چون اگر ظهور کنی، کار خاصی شما نیاز نیست انجام بدی؛ آن کارهایی که لازم بوده را ما انجام می‌دهیم. ما اصلاً انجام می‌دهیم، خیلی قوی‌تر از شما انجام می‌دهیم! و در یکی از داستان‌ها هست که من چون آدرسش کامل در ذهنم نیست، نمی‌گویم. می‌گویند: ما خیلی کامل‌تر از شما داریم انجام می‌دهیم و هیچ

نگرانی از این بابت نیست! ما هم شاید همین ائتفاق برایمان افتاده که معیارهایی که داریم، معیارهای ثقیل نیستند، معیارهای خفیفی هستند که دچارشان شده‌ایم.

پاسخ: آفرین. وزنه ندارند. بارک الله. ایشان هم خیلی از من قشنگ‌تر صحبت کردند.

اجازه بدهید من یک تقاضا از شما بکنم و امیدوارم «نه» نگوید. روز اول محرم است. اول محرم از یک جهاتی از خود عاشورا هم مهم‌تر است، چون اگر ما درست شروع کردیم محرم را، درست ادامه خواهیم داد و اگر درست شروع نکنیم، درست ادامه نخواهیم داد. هر روزی از آن را با یک چیزی سرگرم خواهیم شد، یکدفعه متوجه می‌شویم عاشورا گذشت، یکدفعه متوجه می‌شویم اربعین گذشت و فرقی با سال‌های گذشته نکرديم.

می‌خواهم روزه بخوانم: اگر اجازه بدهید، می‌خواهم روزه بخوانم. اینجوری هم نمی‌شود روزه خواند، باید فضا را تبدیل کنید به فضایی که بشود روزه‌خوانی کرد. نزدیک غروب است، نزدیک مغرب است، فضا را تغییر بدهید، این چند دقیقه باقیمانده را می‌خواهیم گریه کنیم. بله، می‌خواهیم روزه‌خوانی کنیم، می‌خواهیم مرثیه‌سرایی کنیم. می‌خواهیم به کمک همدیگر روزه بخوانیم، آخر امروز روز اول محرم است. فردا امام حسین وارد کربلا می‌شوند، ما هم باید آماده باشیم، ما قاعدتاً باید کربلا می‌بودیم، استقبال می‌کردیم، مگر نه؟ یک طراحی خاصی امروز دارم برای این روزه‌خوانی عصر اول محرم در جمع شما. می‌خواهم یک مصاحبه بکنم. می‌خواهم مصاحبه کنم با امام پنجمان، امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه. یا محمد بن علی، ایها الباقر یا ابن رسول الله، یا حجة الله علی خلقه، انا توجهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی الله. وقتی مصاحبه‌شونده، امام ماست، آنوقت ما در مقام توسل هستیم، در مقام توسل می‌خواهیم از ایشان خواهش کنیم سؤال‌های ما را

جواب بدهند. از ایشان سؤال‌های به‌خصوصی داریم. امام محمد باقر صلوات الله علیه، ظاهراً پنج ساله بودند که در کربلا حاضر بودند. یا ابن رسول الله، امام باقر ما، صلوات الله علیک، شما آن زمان یک کودک پنج ساله بودید در صحرای کربلا، شاهد خیلی چیزها بودید در صحرای کربلا، خیلی چیزها را هم بزرگترها نمی‌گذاشتند که شما متوجه شوید، ببینید، ولی در همان حدی که چیزهایی را دیدید، می‌خواهیم برایمان تعریف کنید، می‌خواهیم سؤال‌های ما را جواب بدهید. می‌خواهیم از شما سؤال کنیم که وقتی به بزرگترهائتان نگاه می‌کردید، اول محرم، دوم محرم، وقتی وارد کربلا شدند، حالشان چگونه بود؟ چه وضعی داشتند؟ چه حالی داشتند؟ وقتی شما از آنها سؤال می‌کردید، سؤال‌هایتان را جواب می‌دادند یا جواب نمی‌دادند؟ وقتی شما سؤال می‌کردید از بزرگترهائتان که ما برای چه اینجا هستیم؟ مگر ما عترت پیامبر نیستیم؟ مگر ما عزیزان پیامبر اسلام نیستیم؟ مگر ما عزیزترین افراد عالم نیستیم؟ اینجا در این دشت دور از وطن چه می‌کنیم؟ از اطراف این دشمنان چرا به سر ما می‌ریزند؟ فوج فوج این دشمنان از کجا سامان می‌گیرند و به طرف ما می‌آیند؟ شما در عین اینکه در سنین خردسالی بودید، مثل بچه‌های دیگر متوجه می‌شدید که این‌ها دشمن هستند، این‌ها مسلح هستند، این‌ها سرنیزه دارند، این‌ها تیر و کمان دارند، این‌ها شمشیرهای آخته دارند و هدف همه این اسلحه‌هایشان شماها هستید. شما که این‌ها را می‌دیدید، خودتان چه حال و وضعی داشتید یا ابن رسول الله؟ بچه‌های دیگر چه حالی داشتند؟ ما این روزها مشکلات خیلی معمولی داریم اما فکر می‌کنیم دیگر مشکلات زندگی از حد گذشته و دیگر در اوج مشکلات قرار داریم، شما که در آن دشت و صحرا قرار گرفته بودید، دائم فوج فوج دشمن مسلح اضافه می‌شد و صحرا را پر می‌کرد، شما چه حالی داشتید؟ مشکل شما در چه حد بود؟ جوابتان را بزرگترها چه می‌دادند؟ اگر صحبت از خوراک می‌کردید چه می‌گفتند؟ اگر

شما صحبت از نوشیدنی می کردید، چه می گفتند؟ اصلاً حال و وضعی داشتند که شما بتوانید بگویید من تشنه‌ام؟ حال و وضعی داشتند که شما بچه‌ها بتوانید بگویید به مادر، به پدر، به عمو، به عمه بگویید: من گرسنه هستم؟ بچه‌های خاندان پیامبر، عترت پیامبر، آگاه‌تر از این هستند که اطرافشان را نبینند، درخواست‌هایی بکنند که بزرگترهایشان از عهده بر نمی‌آیند و نمی‌توانند آنها را آرام کنند. وقتی که آرام نمی‌شدید، بزرگترهایتان چه می‌کردند؟ مخاطب ما امام باقر علیه الصلاة والسلام هستند در سنّ پنج سالگی در صحرای کربلا. تنها بچه حاضر در صحرای کربلا هم نیستند، تعداد بچه‌ها در کربلا از جمله مسائلی است که دنبال نشده، اصلاً کسی دنبالش نرفته که تعداد این بچه‌ها چند تا بوده، سنّشان چقدر بوده، درکشان از مسائل چگونه بوده است، صحرای کربلا را می‌دیدند؟ نمی‌دیدند؟ بزرگترها چه خطّ مشی و روشی داشتند در ارتباط با بچه‌ها؟ دامن خیمه‌ها بالا زده می‌شده یا نمی‌شده؟ در خیمه‌ها بحث می‌شده که در کربلا چه اتفاقاتی دارد می‌افتد یا بحث نمی‌شده. بزرگترها با هم صحبت می‌کردند یا نمی‌کردند؟ مصیبت‌هایی که یکی پس از دیگری خودش را نشان می‌داد، مطرح می‌شد یا نمی‌شد؟ این‌ها سوالات ما است در شرایطی که تازه وارد محرم شده‌ایم، در شرایطی که یک‌دفعه دیدیم روز اول محرم است و فردا می‌شود روز دوم محرم و امام حسین وارد کربلا می‌شوند و داستانی شروع می‌شود متفاوت با همه داستان‌های عالم. شرایطی اتفاق می‌افتد که امام زمانشان، نوه پیامبرشان، اسم می‌برد شهرهای اطراف این صحرا را، می‌گوید اجازه بدهید در این شهر من زن و بچه‌ام را ساکن کنم، به هر شکلی که بشود! آقا نمی‌شود. در آن شهر ساکن شوم، نمی‌شود. به این سمت بروم، نمی‌شود. به آن سمت بروم، نمی‌شود. تنها کاری که اجازه می‌دهیم بکنید، این است که در این دشت بی‌نام و نشان بمانید و تسلیم ما شوید! و اگر تسلیم نمی‌شوید، اگر شعارتان **هیهات من الذلّة** هست، اگر فلسفه شما ذلّت‌پذیری نیست و

عزت و اقتدار است، ما هم روش دیگری داریم، ما هم بی‌رحم‌تر از آن هستیم که شما فکرش را نکنید! اینها سؤالات ما است از امام باقر امام پنجمان که این وضعیت‌ها را برایمان شرح بدهند، برای ما بگویند که امام حسین، جدشان، در کنار امام سجّاد، این‌ها همه در کنار هم هستند؛ سه تا امام ما در صحرای کربلا کنار هم هستند، امام سوّم، امام چهارم، امام پنجم؛ ما چقدر به حضور این سه امام در کربلا تا حالا توجّه داشته‌ایم؟ چه سهمی داشته در ذهن و فکر و عقیده و افکار ما حضور سه امام در کنار همدیگر؟ سه نسل امامت که قرار است از همدیگر ودایع امامت را به امانت بگیرند، پیشوایی از این نسل به آن نسل و از این نسل به آن نسل منتقل بشود. امام بعدی ما در صحرای کربلا بعد از امام حسین حضور دارند. امام بعد از امام بعدی ما حضور دارند در سنّ کودکی. چقدر به این‌ها توجّه کرده‌ایم این امام بعد از امام آینده ما در کربلا چه چیزهایی را مشاهده می‌کند و پیش از امامت خودش چه چیزهایی را باید دیده باشد و بعد آن امامت را به عهده بگیرد. امام سجّاد به عنوان امام بعدی، کجای این موقعیت قرار دارد؟ صحنه‌ها را چگونه می‌بیند؟ ما باید از امام سجّاد، امام چهارممان سؤال کنیم: یا ابن رسول الله، پدر شما، یا از امام باقر امام پنجمان سؤال کنیم جدّ شما وقتی وارد کربلا شدند و پاسخ‌های اینچنین دریافت کردند، چه حالی داشتند؟ در چه شرایط روحی قرار گرفتند؟ به شما چه گفتند؟ چه تصمیمی گرفتند؟ آن طراح‌ی که کردند برای زندگی در صحرای کربلا چه بود؟ خیمه‌ها را چگونه زدند؟ خیمه‌ها را در چه حالی زدند؟ آیا اشک از چشمانشان جاری بود؟ زمانی که خیمه‌ها را می‌زدند، چه حال روحی داشتند؟ ما اگر آنجا بودیم، چه می‌دیدیم؟ چه صحنه‌هایی را مشاهده می‌کردیم؟ خانم‌ها چه وضعی داشتند؟ آقایان چه وضعی داشتند؟ اصحاب امام حسین در چه شرایطی بودند؟ چگونه محاصره شده بودند؟ چگونه می‌خواستند در آن شرایط سخت و حادثه، زندگی‌شان را ادامه بدهند؟ چه طراحی‌هایی می‌توانستند برای

زندگی‌شان داشته باشند؟ یک وضع زندگی که ناگهانی در آن قرار گرفتند و اصلاً انتظارش را نداشتند.

آنهمه نامه از طرف کوفه و الآن مواجه شده‌اند با لشگری که از کوفه آمده و دائم در حال افزایش است، همه لشگرها از کوفه اعزام می‌شوند؛ از همان کوفه‌ای که قرار بود پیشباز امام بیایند، از همان کوفه‌ای که قرار بود امام را بپذیرند به عنوان امام خودشان؛ زندگی‌شان را در اختیار امامشان قرار بدهند، در نامه‌ها این حرف‌ها بود: بیا به کوفه، وضع خوب است، هوا خوب است، شرایط فراهم است، باغ‌ها پر میوه است، مراتع سرسبز است، همه چیز درست است، بیا، بیا، حالا در چه شرایطی قرار گرفته‌اند؟ در محاصره دشمنان خونخواری که به آنها اجازه نمی‌دهند که نه از این طرف بروند، نه از آن طرف بروند، و حتی به آنها اجازه نمی‌دهند یک زندگی معمولی داشته باشند. صریحاً دارند به آنها می‌گویند ما آنچنان شما را تحت فشار و آزار و شکنجه قرار می‌دهیم در این صحرای داغ و سوزان، که تسلیم ما شوید و چاره‌ای جز تسلیم ما شدن نداشته باشید! این وضعیّت اصلاً باورنکردنی نبود برایشان، به همین حساب امام حسین در بین راه، آن زمانی که متوجه شدند در منزل زباله که مُسلم شهید شده، هانی شهید شده، عبد الله بن یقَطَر شهید شده، نامه امام حسین را هیچ‌کس ندیده، نخوانده. آن زمان خطبه‌ای ایراد کردند و گفتند: رها کنید، بروید؛ هرکس به امید فتح و پیروزی آمده، رها کند، برود؛ جز کشته‌شدن، جز شهادت، جز زجر و شکنجه، جز مصیبت بعد از این هیچ‌چیز بر سر راه ما نخواهد بود.

خدا این روضه‌خوانی را از همه ماها و شماها قبول کند و همه نابسامانی‌هایمان را

سامان بدهد.



دوہین نشست سیمینار علمی فرہنگی عاشوراشناسی

یکشنبہ دوئم شہر یورماہ ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائہ کنندہ: دکتر محمد علی لسانی فٹارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسہ فرہنگی عربی کانون تشریح و ترویج زبان قرآن

موضوع: دامنہ ہا و کسترہ ہامی عاشوراشناسی

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله. اللهم صل على محمد و آل محمد. بسم الله الرحمن الرحيم. والفجر. وليال عشر. والشَّفع والوتر. والليل إذا يسر. هل في ذلك قسم لذي حجر. ألم تر كيف فعل ربك بعاد. إرم ذات العماد. التي لم يخلق مثلها في البلاد. و تمود الذين جابوا الصخر بالواد. وفرعون ذى الأوتاد. الذين طغوا فى البلاد. فأكثروا فيها الفساد. فصَّب عليهم ربك سوط عذاب. إن ربك لبالمرصاد. أمنا بالله. صدق الله العلي العظيم.

امیدوارم که سروران ارجمندمان پژوهش و جستجوی دامنه‌ها و گستره‌های عاشوراشناسی را با حال و هوای خودشان، با یادداشت‌ها و فهرست‌گیری‌های خودشان دنبال کرده باشند. این یکی از کارهای مؤثر موازی با این سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی عاشوراشناسی است. باید همه در تهیه فهرست‌های مختلفی از فضاها و جغرافیاهایی که عاشوراشناسی به آنجاها مربوط می‌شود و تا آنجاها گسترش پیدا می‌کند و ارتباط با آنها دارد، همکاری و همیاری کنیم. هر کسی در حال و هوای خودش و با دسترسی‌های خودش باید این کار را انجام دهد؛ چیزی شبیه «**وامرهم شوری بینهم**». این‌ها باید به هم برسند و ردّ و بدل شود، داد و ستد شود. شما الآن انواع وسائل را دارید. ساده‌ترین آنها پیامک زدن، ایمیل کردن و غیره که بهتر از این‌ها را هم بلد هستید. این کارها را باید در این زمینه‌ها انجام داد. وقت را نباید از دست داد.

به بهانه شروع سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی عاشوراشناسی؛ این کاری است که از هر کسی برمی‌آید. ۳ مورد، ۴ مورد، ۳۰ مورد، ۴۰ مورد، فکر کند، تأمل کند، بررسی کند؛ خاطرات کودکی‌اش، جوانی‌اش و زندگی‌اش را به عنوان یک فرد شیعه، به عنوان یک فرد مسلمان، به سفرهایش، به ملاحظاته‌اش، مشاهداته‌اش در عاشوراها، در تاسوعاها، در تاسوعا عاشوراها، هیئت‌ها، علم و کُتُل‌ها و غیره، برگردد و ببیند که این‌ها چه دامنه‌ها و چه گستره‌هایی را برای عاشوراشناسی تعریف می‌کنند، عاشوراشناسی تا کجاها می‌رود. در این نشست‌ها شماها کمک خواهید کرد، نظر خواهید داد. این سمینار همان **روضه‌خوانی** است، همان مجلس عزای امام حسین است؛ اما چه ضرورتی دارد که ما آن مجالس سنتی عزاداری امام حسین را تغییر بدهیم به این فرم‌های مثلاً سمینار و مثلاً کارگاه؟ این سؤالی است که جواب آن از پیش آماده است؛ اگر می‌خواهیم موفق باشیم، باید حتماً تغییر دهیم،

حتماً باید تنوع ایجاد کنیم، این همه پیام قرآن است؛ این همه پیام اسلام است؛ این همه پیام مکتب اهل بیت علیهم السلام است. باید تغییر ایجاد کنید، البته نه تغییر بی در و بیگر، نه سنت شکنی گمراه کننده و کور، و به قول معروف کورکورانه، نه سنت شکنی مقلدانه؛ ولی سنت شکنی محققانه حتماً لازم است، تغییر دادن آن فضا به این فضا، تغییر دادن آن نامها به این نام. هیچیک از آن اصطلاحات که مرسوم و رایج است و هیچیک از آن قالبها که سالیان سال مرسوم و رایج بوده است، نه مستند قرآنی دارد، نه مستند مکتب اهل بیت دارد و نه مستند متن اسلام را دارد؛ اینها همه اختراعی است، ابتکاری است؛ حالا چطور آن کسان که امثال من و شما بودند، می توانستند اختراع کنند، مجاز بودند، هیچ اشکال شرعی و عرفی نداشته و وقتی هم این ابتکارها و اختراعات را کردند، همه پسندیدند و استقبال کردند، ولی ما حق نداریم مثل آنها اختراع کنیم؟! ما هم باید ابتکار کنیم، البته هرچه سنجیده تر بهتر.

ارتباط عاشوراشناسی با سیره نبوی: امروز می خواهیم وارد یکی از دامنه های مهم عاشوراشناسی شویم. این دامنه بسیار اهمیت دارد؛ و همین امروز متوجه خواهید شد که به چه دلیل به خودمان اجازه دادیم که در فضای یک ساعت یا کمتر از یک ساعت آن را مطرح کنیم، متوجه خواهید شد که اولاً به دلیل اهمیت بسیارش است که نمی تواند جای یک چنین بحثی در نشست های اول خالی باشد و نمی شود آن را به تأخیر انداخت. از طرف دیگر وقتی عنوان کنیم بیشتر متوجه خواهید شد که به دلیل آن است که در سابقه - به لطف خدا - متجاوز از ۲۰۰، ۲۵۰، کارگاه های آموزشی پژوهشی که ما داشتیم، بسیاری از آن کارگاه ها، به این دامنه مربوط بودند. کم کم حدس می زنید که این دامنه عبارت است از دامنه سیره نبوی.

ارتباط عاشوراشناسی با سیره نبوی چیست؟ چگونه است؟ چقدر است؟ در بحث های اسلام محمدی به روایت نهضت حسینی که بحمد الله کتاب شده است، بحث این است

که سیره نبوی عین نهضت حسینی و نهضت حسینی عین سیره نبوی است. در آن جلسات دانشگاه صنعتی شریف به صراحت گفتیم که ما می‌خواهیم اسلام محمدی را در مصحف نهضت حسینی تلاوت کنیم، نهضت حسینی یک مصحف است برای اسلام. چگونه هیچ‌کس سؤال نمی‌کند که رابطه قرآن با مصحف‌ها یعنی قرآن‌های خطی و چاپی چیست؟ چون یکی است. این قرآن همان مصحف است و آن مصحف هم همین قرآن است. از بسم الله الرحمن الرحیم و فاتحة الكتاب آغاز می‌شود و به سوره ناس ختم می‌شود. هر دو ۱۱۴ سوره دارند، هر دو سوره‌هایشان اندازه هم است، هر دو تعداد آیه‌های سوره‌هایشان یکی است. نهضت حسینی و سیره نبوی هم عیناً اینطور است. این یکی از آن ادعاهای در نظر بسیاری از افراد عجیب و شگفت است، ولی این تعجب و این احساس شگفتی دلیلش یا دوری ما از قرآن است یا از عاشورا شناسی و کربلا و نهضت حسینی، یا هر دو. وقتی ما نه با این آشنایی داریم و نه از آن سررشته‌ای داریم، نه این به ما درست معرفی شده و نه آن درست به ما آموخته شده، می‌گوییم عجیب است، خیلی عجیب است؛ نه عجیب نیست. من الآن در چند دقیقه برای

شما به روشنی مطرح می‌کنم. *مؤسسه فکری نبوی کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

ابتدا، یک گذر تخصصی داشته باشم، خیلی کوتاه. چه اشکالی دارد که تحت قبه الحسین در **دارالشفای کرامت رضوی**، در مجلس سوگواری ابا عبدالله الحسین، به یک بحث مهم قرآنی اشاره شود؟ آن اشاره ریشه‌اش در بحث قصص قرآن است؛ به تعبیر دقیق‌تر **علم قصص قرآن** که اخیراً بحمدالله کارگاه آموزشی و پژوهشی‌اش در قم مقدسه، در مدرسه عالی هنر برگزار شد. آنجا باید بیان می‌شد و بیان می‌شود که اسلوب قرآن در بیان قصص قرآنی این است که به گونه‌ای بیان می‌کند که مخاطبان قوه تخیلشان فعال شود و بتوانند با یک دامنه بسیار وسیع‌تر از یک نقل تاریخی قضیه را بفهمند و دنبال کنند. این چه ضرورتی دارد؟

ما آنجا اصول مطرح کردیم، مبانی مطرح کردیم، قواعد مطرح کردیم، دلیلش آن مبانی و اصولی است که قرآن آن مبانی و اصول را می‌خواهد رعایت کند. آن مبانی و اصول است که حکم می‌کند که باید این طوری باشد، چون اگر این طوری نباشد، تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، تاریخ ابن خلدون، این‌ها خیلی پُر حجم‌تر از قرآن هستند، هر کدام، یک دو قفسه تاریخ هستند؛ تاریخ ابن عساکر را از این گوشه بچینی تا آن آخر هنوز جا کم می‌آوری؛ تاریخ بغداد و غیره. اگر اساس این باشد که قرآن یا قصص قرآنی، یک کتاب کوچک تاریخ باشد، لابلای این کتاب‌های تاریخ خیلی بزرگی که افرادی آفریده‌اند و خلق کرده‌اند که بندگان خدا هستند، این قرآن‌شناسی معلوم است که چقدر خطا است. پس باید به حساب آن مبانی و اصول علم قصص قرآنی، قرآن باید چنین باشد که وقتی روایتی، یک روایت مشخص و دقیق از یک قصه را بیان می‌کند، به گونه‌ای بیان کند که مخاطبین بتوانند خودشان هزار راه نرفته را بروند.

اگر این اتفاق نیفتد، چطور از قرآن، علم زندگی دریافت کنند؟ چگونه از آن درس زندگی بگیرند؟ چگونه قرآن در رفتارشان، اخلاقشان، کردارشان و سبک زندگی‌شان خودش را نشان بدهد؟ باید مال خودشان باشد تا این اتفاق بیفتد؛ وقتی مال خودشان است که مخاطب با قوه تخیلش به رسمیت شناخته شود به این شکل که خدا بیان می‌کند که من این متنش را به آن صورت دقیقی که «و بالحق انزلناه و بالحق نزل» برایت بیان می‌کنم، ولی این به این معنا نیست که تو مغزت را با این ببندی، قرار است فکر تو با این باز شود. این‌جور جاها خیلی کار سخت می‌شود، بعضی‌ها بی‌طاقت می‌شوند، همان وسط و همان لحظه. آقا دلیلت چیست؟

دلیل: سرتاسر قرآن. آن‌جاهایی که لَوْ هست، آن‌جاهایی که لَوْلَا هست. قرآن دارد فریاد می‌زند که اسلوب من در بیانِ اولاً قصه‌ها در قرآن، ثانیاً برای هر چیزی که می‌تواند به‌نحوی قصه تلقی شود و به‌نحوی با زندگی انسان ارتباط پیدا کند که می‌شود قصه این چنین است.

آن اشاره تخصصی این بود، من یک، دو، سه تایی اش را می‌گوییم: در قصه یوسف صدیق، در سوره یوسف اگر خدا چنین منظوری ندارد که ذهن مخاطبین را برآشوبد، تحریک کند، که بروند شکل‌های مختلف و احتمالات مختلف قضیه را دنبال کنند تا بتواند برایشان معنی‌دار باشد، چرا می‌گوید که «**وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ**»؛ یعنی تویی مخاطب می‌توانی و باید فکرت را و تخیلت - که اسم دقیق‌تر آن است - به کار بگیری که اگر این الهام و امداد غیبی در آن لحظه، سر بزنگاه، به ذهن یوسف نرسیده بود که یوسف حواست باشد درگیر نشوی با او! متن توطئه همین است که اگر با این زن درگیر شوی، او به هدفش رسیده است، به عکس فرار کن! من فرار کنم؟ آری، فرار کن؛ به کدام طرف فرار کن؟ به طرف در. «**وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَىٰ الْبَابِ**»، اوضاع و احوال ۱۸۰ درجه متفاوت شد. این یعنی «**لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ**» را مخاطب بتواند بردارد و بگوید که اگر این اتفاق نیفتاده بود، چه می‌شد؟ داستان یوسف صدیق چگونه و به چه شکل‌هایی نوشته می‌شد؟

این مسیر اصلی بحث امروزمان است و این مسیر را قرآن داده است. در مورد مادر موسی، «**إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ**»؛ چیزی نمانده بود؛ مادر است، نگران است، حالا هر خبری که هست، بچه‌ها را سر می‌بُردند که می‌بُردند، ولی بالاخره این بچه من است، من او را به دنیا آورده‌ام، «**إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ**»؛ مادر برخلاف نگرانی‌هایش خیلی آماده بود که فریاد بزند که من یک بچه پسر به دنیا آوردم و فکر پیامدش را نکنند. ما چه کار کردیم؟ «**رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا**». قلبش را میان دو تا دست، در میان دو دیوار محکم بستیم، تسمه‌کشی کردیم که از جا درنرود، بی‌حساب حرف نزند، شیون نزند، آرام بگیرد، تا بتوانیم به او بگوییم چه کار کند. «**أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ**». آرام بگیر، به تو بگوییم چه کار کنی؟ «**لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا**».

این «لولا» را خدا بیان کرده است که بتوانی برداری، مثل این لولای در، که شما می‌توانید بردارید. اصلاً به همین دلیل است که به آن گفته‌اند لولا؛ اگر این نباشد، در باز و بسته نمی‌شود، یعنی همین دو تا تگه آهن اگر نبود، این در نه باز می‌شد و نه بسته می‌شد. قرآن پر از این لولاها و لوها است. «**لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**». وقتی توحید قرآنی می‌تواند برود در اعماق ذهن اهل قرآن رسوخ کند، که بتوانند چند خدایی را تخیل کنند و قرآن خیلی جاها راه نشان می‌دهد و خیلی از آیات قرآن متنش همین است که این چیز عجیب و غریبی نیست، تصوّر کنید، تصوّر کنید، تصوّر کنید «**رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا**». خیلی ساده و روشن؛ یک بنده خدای برده زرخرد است، یک ارباب دارد، یک ارباب صد در صد همه‌چیز تمام. این وضعش روبه‌راه‌تر است یا آنکه ۲۰ تا، ۳۰ تا، ۴۰ تا، ۵۰ تا، ۶۰ تا ارباب دارد؟ و از این قبیل. قرآن از این بیان‌های توحیدی بسیار دارد که همه این‌ها را ما تحت عنوان شرک قرار دادیم و قرآن هم همین کار را کرده است. یعنی شرک را با همین مثال‌ها و با همین صحنه‌سازی‌ها نشان داده است. این‌ها چیست؟ اگر عبارت از این نیست که می‌خواهد یاد بدهد که وقتی قرآن می‌خوانید و قرآن می‌شنوید، فکر و تخیلتان را چگونه به کار بگیرید، پس چیست؟ قرآن نیامده است که ذهن‌های شما را ببندد، قرآن آمده است که ذهن‌های شما را باز کند.

گفتیم یکی از دامنه‌های عاشوراشناسی، سیره نبوی است، با تمام عظمتش و با تمام گسترشش، با تمام اسوه حسنه بودنش و با تمام آثار و برکات و امتیازات و مزایایش. عین آن است و گفتیم که همه تعجب می‌کنند، می‌گویند عجب حرف‌هایی! گفتیم این عجیب نیست، داستان چیز دیگری است. توضیح دادیم که قضیه چیست. عجیب نیست، از ساده هم ساده‌تر است، امّا، وقتی ما روش نداشته باشیم نمی‌توانیم کار کنیم، ما امروز روش را

گفتیم. وقتی ما می‌توانیم مسائلی بسیار مهم را حل کنیم، به‌نحوی که برای ما حل شود و برای دیگران نیز بتوانیم حل کنیم، وقتی قادر به این کار خواهیم بود که بلد باشیم قوهٔ تخیل و امکان بزرگ با عظمت و نعمتِ عظمای تعقل تفکری را که خدا به ما داده است و یکی از معانی «**عَلْمَهُ الْبَيَانُ**» است - یعنی عَلْمَهُ التَّفَكُّرُ، عَلْمَهُ التَّحْلِيلُ، عَلْمَهُ التَّفْصِيلُ، عَلْمَهُ التَّأْوِيلُ - به کار بگیریم.

اینجا یک اشارهٔ خیلی مهم می‌کنم. یکی از دردها و رنج‌های عمیق ائمهٔ اهلیت علیهم‌السلام یعنی امامان ما این بوده است که این چه عادت و اخلاق و رویه و روشی است که شما مخاطبان ما دارید؟ انتظار دارید که ما هر چیزی را از اول تا آخر، از سر پاراگراف تا نقطه، دوباره نقطه، سرخط، همه را برای شما بیان کنیم. کار ما این نیست. این درد اساسی‌شان بوده است که چرا مخاطبین ما از نوعی نیستند که بگوییم ف، برونند آخر فَرِيدَن، برونند آخر فَرِحَزَاد؟ این درد بزرگشان بوده است. چرا انتظار دارند و فکر می‌کنند که معلّم و امام و مبلغ باید بیاید همه‌چیز را دقیق از اول تا آخر برای ما بیان کند؟ این درد بزرگشان بوده است.

روش چیست؟ روش این است که آن طرف را بازنویسی کن، به نتیجه خواهید رسید یا این طرف را بازنویسی کن، به نتیجه می‌رسی، یعنی مقید به متن آنچه در مقاتل و تاریخ و این‌ها آمده است، نباش و فکرت را آزاد به کار بینداز. قدم به قدم بگو که اگر اینجا امام حسین سیدالشهدا این کار را کرده بود که نکرد و اگر اینجا این کار را نکرده بود که کرد، چه می‌شد؟ یا آن را بر اساس این بازنویسی کن یا این را بر اساس آن بازنویسی کن. اگر می‌خواهی خیلی موفق باشی، هر دو را بازنویسی کن؛ عین روز و عین آفتابِ عالم‌تابِ وسطِ آسمان در وقت ظهر، مسائل برای تو روشن خواهد شد. خیلی هم ساده است، الآن در چند دقیقه برای شما بیان می‌کنم.

کتاب **خورشید نبوت*** اینجا است. این یک سیره است، ولی به قول استاد شهید علامه مرتضی مطهری، این یک سیره‌ای است که هنوز «سیره» نشده است، تاریخ است، شبیه تاریخ است، یعنی کسانی که از این کتاب و امثال این کتاب بخواهند سیره نبوی بیاموزند، فقط در حدّ یک تاریخ است، بیشتر نیست. سیره وقتی است که سیر کند، وقتی است که در زندگی فردی و اجتماعی بیاید فعال شود و خودش را نشان دهد. چه وقت این اتفاق می‌افتد؟ وقتی که شما بلد باشید و به شما یاد داده باشند که چه کار کنید.

این سیره نبوی است و من هم دارم می‌خوانم. می‌گویم: «اگر»؛ اگر گفتن گناه است؟ از قدیم علما و حکما گفته‌اند که فرض مُحال، محال نیست؛ اصلاً محال است، ولی می‌توانیم فرض کنیم که اگر سران قریش به جای آن ستیزهای آنچنانی که کردند، به جای آن شکنجه‌دادن‌ها، به جای آن تنگنا ایجاد کردن‌ها، به جای هرآنچه کردند از انواع کارشکنی‌ها یا آنچه در رؤیاهایشان بود، اگر می‌گفتند که ما قریشیم و پیامبر خاتم هم از قریش مبعوث شده است؛ چه سعادتی بالاتر از این؟ در اولین فرصت برویم به جای اینکه از ابوطالب بخواهیم که برادرزاده‌اش را قانع کند که دست از حرف‌هایش بردارد، برویم پیش ابوطالب، بگوییم که عالی است، خیلی رقابت جالبی است. ما عمری است گرفتار این رقیب عجیب و غریب که اسمش یهود است و رفته است در دو قدمی ما، بیخ ریش ما، کنار بینی ما از سالیان سال قبل در مدینه می‌خس را کوبیده است، کشاورزی دارد، دام‌داری دارد، قلعه‌های آنچنانی دارد و غیره، هستیم؛ چه چیزی بهتر از این؟

مهاجرت پیامبر اکرم به مدینه. این‌ها را قرآن مطرح کرده است. تا پیامبر خاتم نیامده بود، یهود بزرگ‌ترین، پیشنازترین و فعال‌ترین مبلغان پیامبر نیامده بودند. «و کانوا من قبل

* مبارکپوری، صفی‌الرحمان، خورشید نبوت، ترجمه محمدعلی لسانی فشارکی، نشر احسان.

يستفتحون على الذين كفروا، فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به». می‌گویید آن طرفش را قرآن که مطرح نکرده است؟ چرا. مطرح کرده است: «ولا تكونوا اول کافر به»؛ خطاب به بنی اسرائیل است به همان یهودی‌ها. از جمله مواردی که استثنائاً مفسرین همان اوایل صدر اسلام به آن توجه کرده‌اند، همین است که گفته‌اند که این «ولا تكونوا اول کافر به» یعنی از شما انتظار می‌رود که «اول مؤمن به» باشید. مگر خودتان عمری تبلیغ نکردید؟ افتتاح نکردید؟ مگر گوش دنیا را کر نکردید که پیامبر آخرالزمان می‌آید و ما نشان می‌دهیم به شما که یک من ماست چقدر گره دارد! کو آن حرف‌ها؟ از شما انتظار می‌رفت که شما اولین مؤمنان به او و نخستین پیروان وفادار او باشید.

اگر این اتفاق می‌افتاد، از طرف قوم یهود که استاد اینطور کارها هستند، چه می‌شد؟ ما نمی‌خواهیم بگوییم که همه عوض می‌شدند، نه؛ نمی‌خواهیم رؤیایی فکر کنیم، اجرائی و عملیاتی فکر می‌کنیم. اگر این‌ها به جای آنهمه نقشه جنگ و ستیز و توطئه و منافق‌پروری و گیره که در طول ده سال انجام دادند، در آستانه ورود پیامبر اکرم در مرحله مهاجرت به مدینه، همه می‌آمدند استقبال، می‌گفتند که چه کسی اولی‌تر از ما؟ با آن سابقه، با دین موسی کلیم الله، با گیره و گیره؛ ما که از همه آشناتریم.

مگر قرآن نمی‌فرماید: «يعرفونه كما يعرفون ابناءهم» این‌ها عین پسر خودشان - که امکان ندارد بین جمعیت صد هزار نفری پسرشان را اشتباه بگیرند - این پیامبر خاتم ما را اینطوری می‌شناختند؟ ولی چه کردند؟ حالا اگر آنطور نمی‌کردند و اینطور عمل می‌کردند چه اتفاقی می‌افتاد؟

در آن فرض اول در مکه با یک مرکزیت بسیار جالب تاریخی، یکبار برای همیشه در دنیا یک اتفاق آنچنانی می‌افتاد؛ دور از شأن قرآن و پیامبر خاتم هم نبود؛ اصلاً شأنش همین بود

که از این نعمت بزرگ یک استقبال اینچینی بشود. حالا آنجا نشد، در مدینه می‌توانست این اتفاق بیفتد. اگر یکی از این دو اتفاق می‌افتاد یا جالب‌تر از آن هر دو اتفاق می‌افتاد....

حالا بیایید در تاریخ نهضت حسینی، در کتب مقاتل، ولی کتاب‌های مقاتل و روضه‌خوانی‌ها که گفتیم، همه این‌ها هیچکدام نه وحی مُنَزَل است، نه آیه قرآن است و نه سنّت و سیره پیامبر اکرم است و نه سنّت ائمّه اطهار است؛ نزدیک به صددرصدش از همین روضه‌خوانی‌هایی است که شما همه آشنا هستید و در گفتارهای **استاد شهید مطهری** که سالها است کتاب هم شده، آمده است. ایشان بیان کرده‌اند که این روضه‌خوانی اولاً آن اظهار فضلی که بعضی‌ها می‌کنند که روضه‌خوانی باید با "ز" باشد، چون که از رزیه است، مصیبت است؛ **لقد عظمت الرزیه**، اینطورها نیست. این با همان صاد ضاد است. ایشان شرح می‌دهد. می‌گوید یک زمانی، یک زمان طولانی، مردم ایران یک کتاب مقتل، یک کتاب تاریخ عاشورا بیشتر نداشتند، اسمش روضه الشهداء بود، پر از دروغ و البته لابه‌لایش مطالب درست هم بود. مجالس توّسل و عزاداری اباعبدالله الحسین که تشکیل می‌شد یک نفر که می‌توانست این کتاب را بخواند، می‌رفت بالای منبر می‌نشست و این کتاب روضه الشهداء را می‌خواند و مردم گوش می‌کردند، توّسل ایجاد می‌شد، اشک می‌ریختند؛ عزاداری انجام می‌شد، حالا با دروغ یا راستش. این شد **روضه‌خوانی**.

اگر ما بهترین کتاب‌های مقتل را و کتاب‌های تاریخ عاشورا را هم اینطور بخوانیم، زیاد دروغ و راستش فرقی نمی‌کند، اگر قرار است اثرگذار باشد - که حتماً باید اثرگذار باشد و هست - باید یک‌جور دیگر خوانده شود و اگر قرار است اینطور خوانده شود با روضه الشهداء هم فرقی نمی‌کند. حالا بهترین منبع باشد، عالی‌ترین منبع باشد، ممتاز باشد، برنده جایزه چنین و چنان باشد، فرقی نمی‌کند. چون من که از آن استفاده به‌خصوصی نمی‌کنم. برای

من علی السوِّه است. روزنامهٔ همشهری و تفسیر قرآن و کتاب سیرهٔ نبوی و فروغ ابدیت و فلان متن‌های بی‌سر و ته و بی‌پدر و مادر در فضای مجازی برای من فرقی نمی‌کند، برای من خواندنی، خواندنی است و برای من متن، متن است. بگذریم.

نعمان بن بشیر والی کوفه است. امام حسین علیه‌السلام هشتم ذیحجه از مکه حرکت کردند، دارند می‌آیند به سمت کوفه طبق قرار قبلی، در پاسخ آنهمه دعوت. نعمان بن بشیر هم والی کوفه است از طرف یزید. چه کار کرده است؟ تا شنیده است که امام دارند تشریف می‌آورند، در دارالاماره خودش را حبس کرده است و گفته است مواظب من باشید، کسی شلوغ نکند و احیاناً این وسط من کشته نشوم. مراقب من باشید. من هم از اینجا بیرون نمی‌آیم تا امام تشریف بیاورند. آنجا به قول معروف بست نشستند که امام حسین وارد کوفه شوند و مردم به استقبال ایشان بیایند طبق دعوت‌هایی که کرده‌اند و طبعاً اولین جایی که امام را به هر دلیل یا بی‌دلیل می‌آورند یا بالاخره امام امر می‌فرمایند که والی کوفه بیاید به مثلاً مسجد جامع، من هم ولایت و امارت کوفه را در اختیار امام قرار می‌دهم.

ولی چه اتفاقی می‌افتد؟ یک نفر به نام عبدالله بن مسلم که سرسپردهٔ بنی‌امیه و یزید و آل ابوسفیان است، یک نامه به یزید بن معاویه می‌نویسد و یزید را تحریک می‌کند که ظاهراً دیگر کوفه برای تو اهمیتی ندارد و با کوفه کاری نداری! اگر واقعاً باز هم با کوفه کار داری و نمی‌خواهی کوفه از قلمروی تو حذف شود - که خودت می‌دانی چه مصائبی را به بار خواهد آورد - به داد کوفه برس. نعمان بن بشیر رجلٌ ضعیف او یتضعف. خیلی هم منصفانه می‌نویسد یعنی نعمان بن بشیر وضعیتی که دارد از خودش به عنوان والی کوفه در این بحران نشان می‌دهد، این است که یا ضعیف است یا خودش را به ناتوانی می‌زند و برای مردم کوفه و برای تو و من و کوفه فرقی نمی‌کند؛ به داد کوفه برس. عمارهٔ بن عقیبه هم نظیر این نامه را - که

این‌ها غالباً چشم و هم‌چشمی و مسائل دیگر هم البته دارند- با نظیر همین مضمون برای یزید می‌نویسد که یزید با دو نامه از کوفه تحریک شود. عمر بن سعد بن ابی وقاص هم که قاعدتاً حواسش خیلی جمع است که از دیگران کم نیاورد، ایشان هم نامهٔ سوّم را می‌نویسد که امیرالمؤمنین یزید، وضعیت اینطور است؛ به داد کوفه و به داد ما که در کوفه هستیم برس.

یزید چه کار می‌کند؟ با سرجون که بعضی‌ها سرجون می‌خوانند، فکر می‌کنند عربی است؛ سر است، لقب مشهور؛ مثل سرجان ملّکم که در ایران داشتیم و اسمش هم جان است، حالا در تلفّظ ایتالیایی و تلفّظ روم آن زمان، چه بوده؟ من نمی‌دانم؛ ولی نزدیک به این بوده، که نشسته آنجا، مشورت می‌کند. چرا نشسته است آنجا؟ برای اینکه افتخار یزید و پدرش معاویه به این است که سلطنت ما و پادشاهی ما که البته خلافت نیست، سلطنت است، پادشاهی است، دنباله یا مقلّد یا کپی‌برداری یا گرته‌برداری از امپراطوری روم است و تا آنجایی هم که توانسته‌ایم دربارمان و وضعیتمان را با آن تطبیق داده‌ایم. یکی از شاخص‌هایش هم جناب سرجون است که آنجا نشسته است به عنوان نمایندهٔ امپراطوری روم و رفیق فابریک جناب یزید بن معاویه امیرالمؤمنین. جناب سرجون چه کار کنیم؟ گفت: چاره‌ای نداری؛ باید ابن زیاد را بفرستی! مشورت را گرفت و بدون حرف و نقل اجرا کرد و گفت: هر چه بادا باد. عبید الله بن زیاد را فرستاد به عنوان والی کوفه و بقیهٔ قضایا را خیلی خوب می‌دانید.

ابن‌یزید همانطور که شأنش اقتضا می‌کرد، تبارش اقتضا می‌کرد، اخلاقیش اقتضا می‌کرد، مسلمانی از نوع دیگرش اقتضا می‌کرد، خودش را بگونه‌ای در قبا و عبا و عمامه و این‌ها پیچید و به شکل خاصی وارد کوفه شد که همه فکر کردند که حضرت امام حسین هستند و صلاح می‌دانند که این شکلی ناشناس و بدون سر و صدا بروند دارالاماره، آنجا بنشینند و ولایت ایالت کوفه را به دست بگیرند و حکومتشان و امامتشان را آغاز بکنند! (دَقّت کنید)؟! با این ترفند

رفت و هیچکس متوجه نشد که امام حسین نبودند و نیستند و امام حسین صلوات الله علیه در بین راه جلوی ایشان گرفته شده و توانستند به سمت کوفه بیایند.

اهل کوفه بی خبرند، همیشه بی خبر بوده‌اند، آدم‌های اینطوری هستند. البته مشابه هم زیاد دارند. بعد چه شد؟ وقتی که ابن زیاد وارد کوفه شد، حتی نعمان بن بشیر هم فکر کرد که امام حسین است و گفت که من که منتظر قدم شما بودم؛ ابن زیاد گفت: فلان فلان شده در را باز کن! من آنی که فکر می‌کنی نیستم. من آنی هستم که فکرش را هم نمی‌کردی. در را باز کن تا دیر نشده است، تا ندادم لقمه لقمه‌ات کنند! به دارالاماره وارد شد و دیگر قضایا.

می‌خواهیم بگوییم «اگر» این سه تا نامه به یزید نوشته نمی‌شد، یزید هم آنقدر سرگرمی داشت که حالا حالاها مسئله کوفه هرچقدر هم آتش شور می‌شد، خبرش به خان نمی‌رسید، چه اتفاقی می‌افتاد؟ اهل کوفه در امن و امان، هرکدام با هر حال و هوایی که داشتند، می‌گفتند و افتخار می‌کردند که ما نامه نوشتیم؛ و می‌آمدند دروازه کوفه و با یک استقبال بسیار شایان و شایسته، امام را وارد می‌کردند و می‌گفتند تمام کوفه در اختیار شماست. همانطور که وعده داده بودند، ۱۰۰۰۰۰ قبضه شمشیر آماده آخته به فرمان شماست؛ شما هر فرمانی که بدهید، هرچه باشد، تمام است. اگر این اتفاق می‌افتاد که می‌توانست بیفتد ...

یک مطلبی را اینجا اضافه کنم، مطلب را ببندم؛ برای اینکه این بحث، سالم و کامل باشد، حتماً شما سروران ارجمند باید توجه کنید که این بازنویسی‌ها نمی‌تواند بی‌در و پیکر باشد. این بازنویسی‌ها نمی‌تواند صرفاً دل‌نوشته و این‌ها باشد؛ هر تغییری شما می‌خواهید بدهید، باید مثل آنچه در تاریخ اتفاق افتاده است، دلیل مشابه و متناظری داشته باشد.

اگر اندکی در ادامه همین نشست امروز یا بعد - که حتماً بعد هم لازم است دنبالش را بگیرید - تأمل کنید و دقت کنید، خواهید دید که چه مسائل پیچ در پیچی که ذهن شما را

سالیان سال تحت فشار قرار داده بود که چرا اینطور؟ که چرا آنطور؟ چرا امام حسین چنین کردند؟ چرا چنین نکردند؟ چرا چنین گفتند؟ چرا چنان کردند؟ و بعد هم نسخه‌نویسی‌هایی که پس حتماً منظورشان این بود، نه، تنها منظورشان این بود، نه، حتماً منظورشان آن بود! که مقام معظم رهبری در گفتارها و نوشتارهای متعدّد غالباً فرموده‌اند نه این بود و نه آن بود و نه آن بود و نه آن بود، همه پاسخ داده خواهند شد.

علامه دکتر سید جعفر شهیدی هم همینطور در کتاب **پس از پنجاه سال** بحث را آغاز می‌کند، ادامه می‌دهد و به نتیجه می‌رساند که تا حالا همه اظهارنظرهایی که راجع به محور و اساس و پایه و اصل نهضت حسینی مطرح شده است، هیچکدام نه علمی است و نه دقیق و نه پذیرفتنی. ایشان آنچه را که فکر می‌کرده با دلایل صحیح، دلایل عقلی، قرآنی، تاریخی، تاریخ صحیح، تاریخ پالایش شده که به نوعی تخصصش هم بوده، مطابقت دارد، بیان کرده است. ایشان هم همینطور سیر کرده و به نتایجی نظیر همین رسیده است که آنچه محور نهضت حسینی بود، هیچیک از این مطرح‌شده‌ها نبود و آن محور را باید از خود امام حسین علیه‌الصلاة والسلام پرسید. مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

آقای مهندس حامدی تشریف می‌آورند، یک متن از پیش نوشته شده‌ای دارند که می‌خوانند. من هم در جریان آن هستم و روی آن مطالعه کرده‌ام و انصافاً متن بسیار جالبی است و باید گفت یک تفسیر کاربردی است از آیات اول سوره مبارکه فجر. «**والفجر. ولیل** عشر. و الشفق و الوتر». **اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.**

آقای **محمدصادق حامدی**: متنی که خدمتتان ارائه می‌شود، متنی است که به مناسبت

چهلمین سالگرد دهه مبارک فجر و پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۹۶ نوشته شده است و تأملی است در آیات سوره مبارکه فجر.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالْفَجْرِ». آن زمانی که پیروزی فرا رسید. و آن شب‌های تیره و تاریک گذشت. دهه‌ها سپری شد تا اینکه دهه‌ای سرنوشت‌ساز فرا رسید و حاصل سال‌ها دعا و راز و نیاز به ثمر نشست و دست خدا شب را کنار زد و صبح طلوع کرد و روشنایی جای تاریکی را گرفت. «وَلِيَالٍ عَشْرٍ. وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ. وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُ». حال چه باید کرد؟ چه چیزهایی را باید به یاد داشت؟ چه سؤال‌هایی را باید مطرح کرد؟ «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ»؟ آری باید سرنوشت عاد را به یاد آورد که «الْم تَر كَيْفَ فَعَلَ رَبِّكَ بِعَادٍ»؟ چرا که عاد نیز از یک انقلاب گذشته بود و آن انقلاب نوح بود. قوم عاد خروجی‌های کشتی نوح بودند که در دل زمان و سپری‌شدن روزها و شب‌ها فراموش کرده بودند آن قصه و انقلاب را. باید به یاد آورد که خیلی راحت با اندکی کج‌شدن از آنچه که اصل بوده است، به سرنوشت عاد می‌شود رسید؛ حتی اگر بناهای مستحکمی بسازیم و پایه‌های تکنولوژی را محکم کنیم که مشکل اصلاً فنّ و تکنولوژی و علم و صنعت نیست و باید سؤال را در آنجا مطرح کرد که عاد چه ویژگی‌هایی را در کنار تکنولوژی‌های فراوان و رفاه اجتماعی خود برای خود خواستند که سرنوشتشان چنین شد. آیا قوم عاد توان دفاعی و نظامی کمی داشتند؟ آیا امنیت ملی‌شان در خطر بود؟ هیچکدام. درد قوم عاد بسی و بسیار شدیدتر و بدتر از این‌ها بود و چنین بود که در برابر آن امنیتی که در خانه‌های عجیب و مستحکم خود داشتند، «أَرَمَ ذَاتَ الْعِمَادِ. الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» از پای درآمدند. چرا که وعده خداوند حق است. باید این سؤال را بعد از انقلاب مطرح کرد که ثمود که بودند؟ و به یاد آورد که سرنوشتشان چه شد؟ «و ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» و آنهمه تکنیک و توانشان چرا به دردشان نخورد و از آنها انسان‌های سالم و بندگان شایسته خدا

ساخت؟ چرا مثال‌های ایمان خداوند نشدند؟ آنها نیز خروجی انقلاب هود در قوم عاد بودند و خروجی و بازماندگان قوم عاد؛ ولی چرا سرنوشت گذشته را فراموش کردند؟ باید پرسید که قوم ثمود هم به چه راهی رفتند که به چنان سرنوشتی دچار شدند. بعد از هر فجری و بعد از رفتن هر فرعون، باید سرنوشت فرعون گذشته را به یاد آورد که چگونه «ذی‌ال‌اوتاد» برپاد شد «و فرعون ذی‌ال‌اوتاد» و طغیانگری فرعون را به یاد آورد؛ «الذین طغوا فی البلاد»؛ و فساد کثیری که در سرزمین خود به راه انداخت، «فاکثروا فیها الفساد»، و باید دانست که شبیه فرعون‌ها شدن ناگهانی و یک‌شبه نیست و قطعاً در طیّ زمان و حرکت مردمان حاصل می‌شود و باز باید مکرراً این سؤال را مطرح کرد که فرعون به چه ویژگی‌هایی فرعون بود؟ آیا توان و توش نظامی کمی داشت؟ آیا مراکز علمی سرزمین او از نوشتن مقالات علمی پژوهشی عاجز بودند؟ یا مهندسان آن سرزمین کم بودند، یا پزشکان آن از علاج بیماران ناتوان شده بودند، یا مردمانشان از گرسنگی زجر می‌کشیدند، یا ادّعی دینداری‌شان کم بود؟ یا هیچکدام از این‌ها نبود و مسائل و مشکلاتی بس عمیق‌تر و دردناک‌تر فکری و فرهنگی داشتند و باز باید به یاد آورد که خیلی ساده است حرکت از فجر تا نقطهٔ عذاب خدا که ساده می‌شود سرنوشت عاد و ثمود و فرعون را درنورید و به عزیمت‌گاه «فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رُبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» رسید که وعدهٔ خداوند حق است، «ان رُبَّكَ لَبالمرصاد» و چقدر عمق مسئله مشخص می‌شود آنگاه که خطاب آیه به رسول نازنین او است. «ان رُبَّكَ»، و این یعنی فجر انقلاب رسول خدا؛ چقدر ساده می‌تواند به همان سرنوشت‌ها برسد. سنّت‌های الهی تغییرناپذیرند و مسیرها خروجی‌های یکسان دارند. باید این سؤال را پس از هر انقلابی مدام تکرار کرد که در کدام مسیر هستیم؟ با کدامیک از اقوام گذشته تطبیق داریم؟ چگونه رفتار می‌کنیم؟ و مدام به یاد داشته باشیم «ان رُبَّكَ لَبالمرصاد». حال، سورهٔ فجر به شرح مسئله می‌پردازد. و بعد از عنوان کردن صورت

مسئله بیان می‌کند که مردمان این سرزمین‌ها چه کردند که به چنین سرنوشت‌هایی دچار شدند و از کجا نقطه انحرافشان شروع شد؛ «**فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَآكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي اَكْرَمَنِي. وَاَمَّا اِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي اِهَانَنِي**». الله الله گفتن‌ها و شعارهای الله اکبر به فجر می‌رسد و شکرگزاری‌ها را فَعَال می‌کند. «**فَيَقُولُ رَبِّي اَكْرَمَنِي**»؛ ولی با گذشت اندک زمانی و رسیدن به ایام کار و کوشش و دشواری و سختی و نیاز به همت‌های بلند و کشت تخم‌ها و بذرهایی که نسل‌های بعد باید آنها را درو و برداشت کنند و مراقبت از این نهال نوپا که می‌رسد همه‌چیز فراموش می‌شود. انسان‌ها رفاه‌طلب می‌شوند و فراموش می‌کنند که انقلاب قرار نیست به خودی خود کاری برایشان انجام دهد و این خود مردم هستند که باید فَعَال باشند و کار کنند و به انقلابشان آبرو بخشند و قرار نیست عده‌ای کار کنند و عده‌ای بهره‌اش را ببرند. بلی چنین که می‌شود، به مرور مردم فراموش می‌کنند و با اندکی دشواری فریادشان بلند است؛ «**فَيَقُولُ رَبِّي اِهَانَنِي**». این بود انقلاب؟^۱ این بود فجری که خدا برایمان رقم زده بود؟ این بود آن سرزمین رؤیایی که وعده‌اش را داده بودند؟! و یادشان می‌رود که پس از هر الله اکبر گفتنی و الله الله گفتنی، استقامت لازم است.^۲ «**اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبَّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا**»؛ که اگر استقامت بیاید، «**تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اَلَا تَخٰفُوْا وَاَلَّا تَحْزَنُوْا وَاَبْشُرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ**». اگر استقامت باشد و کار و کوشش همه‌گیر باشد، امنیت را خدا تضمین می‌کند؛^۳ بهشت‌شدن سرزمین زندگیشان را خدا تضمین می‌کند و وعده‌های خدا

۱. برای تفصیل نک: بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جهادگران بسیج سازندگی، ۳۱ شهریور ۱۳۸۹: «عده‌ای خیال کردند انقلاب کهنه شد یا کهنه‌شدنی است. اعلام کردند انقلاب تمام شد! خودشان تمام شده بودند؛ خودشان ذخیره‌شان ته کشیده بود، قادر به ادامه‌ی راه نبودند؛ دنیا را، جامعه را، انقلاب را به خودشان قیاس کردند؛ اشتباه کردند. «نسوا الله فانساهم انفسهم»؛

۲. برای تفصیل نک: بیانات معظم له در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۴ خرداد ۱۴۰۱ «**فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أَمِرْتُ؛ بَاسْتِ، بَمَان، اِدَامَه بَدَه رَاه رَا. خَب، پَس بَیْنِیْد مَشْکَل تَر اَز اِنْقِلَابِی بُوْدن و گَرَایْش اِنْقِلَابِی دَاشْتَن، اِنْقِلَابِی مَآنْدَن اِسْت**»

۳. اشاره به سوره مبارکه فصلت، آیه ۳۰: «**اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبَّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اَلَا تَخٰفُوْا وَاَلَّا تَحْزَنُوْا وَاَبْشُرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ**»

ساری و جاری می‌شود و اگر نباشد، قطعاً چنین نخواهد شد؛ ولی وای از آن زمان که راحت‌طلبی آنها را به فحاشی وادارد و ایراد گرفتن از زمین و زمان. «**فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانٌ!**» اینجاست که باید زنگ‌های خطر عاد و ثمود و فرعون شدن بلند شود. این مردمی که چنین می‌کنند، فرعون‌ها را می‌سازند و خود را عاد و ثمود می‌کنند.^۱ این‌ها نقاط آغازین کجروی‌ها هستند. «**كَلَّا بَل لَّا تُكْرَمُونَ الْيَتِيمَ**». اگر یک جامعه مراقب نقاط انحراف خویش نباشد در آن جامعه دیگر انتظار تکریم یتیم نیست. در این جامعه یتیم فراموش می‌شود. فرزندان جامعه بدون سرپرست می‌مانند. معلمان‌ش جز برای پول تدریس نمی‌کنند و مدام از معیشت خود نالان هستند و معترض در حالی که صواب در فهم و عمل صحیح به «زکوة العلم نشره» بود.^۲ و کلاس‌ها و دانش‌آموزها یتیم می‌مانند. در این فضا بیماران یتیم می‌مانند. عالمان این قوم یتیم هستند و به عکس، قارون و هامان و فرعون، فعال. دانشگاه‌ها و مراکز علمیه و حوزه‌های علمیه، هامان‌صفت می‌شوند. و تجار، قارون‌صفت. و حاکمان، فرعون‌صفت.^۳ در این فضا مردمان پناهگاه یکدیگر نخواهند بود و هیچ‌کس به فکر بی‌پناهی دیگری نیست.^۴ در ادارات و سازمان‌ها و هر جا نگاه کنیم مردمان بی‌پناه هستند؛ چراکه «**وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ**». غذاهای فرهنگی و علمی وجود ندارد و اهل علم و دانش را کسی نیست که

۱. برای تفصیل رک: لسانی فشارکی، محمدعلی، فایل صوتی چهاردهمین کارگاه آموزشی پژوهشی قصص قرآن با موضوع قصه عاد و ثمود، کانون زبان قرآن، <https://quranln.ir>.
 ۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹۰.

۳. اشاره به حدیث نبوی: «... مساجدهم عامرة و هي خراب من الهدى فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود»، الکافی، ج ۸، ص ۳۰۷؛ الوافی، ج ۲۶، ص ۴۵۹؛ همچنین: «... در این وقت مبتلا میگرداند ایشان را خدای تعالی به چهار خصلت جور از پادشاه و قحط از زمان و ظلم از سرداران و حاکمان و پرستیدن بتها پس تعجب کردند صحابه و عرض کردند یا رسول الله آیا می‌پرستند بتان را فرمود هر درهم پیش ایشان بتی است»، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳؛ جامع الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۹؛

۴. اشاره به خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه: «... فالكتاب يومئذ و أهله طريدان منفیان و صاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤويهما مؤو، فالكتاب و أهله في ذلك الزمان في الناس و ليسا فيهم و معهم و ليسا معهم...»: «... آن زمان، قرآن و اهل آن دو تبعیدی طرد شده از جامعه هستند، دو بار و همراهی که در یک راه‌اند و کسی آن‌ها را پناه نمی‌دهد. قرآن و اهل قرآن در عین این‌که در میان مردم‌اند ولی در واقع در میان مردم حضور ندارند...»

سیراب کند.^۱ و مردمان بی‌پناه می‌مانند و در مقابل، عده‌ای به میراث‌خواری مشغول‌اند. درد دیگر هر انقلاب، میراث‌خواری انقلاب‌گرا است که اگر مراقبت نشود، جامعه را به فلاکت می‌کشاند و تا آن هنگام که خود و دیگران را به تباهی نکشند، دست‌بردار نیستند «و تأکلون التراث اکلًا لَمَّا. و تحبّون المال حبًّا جَمًّا».^۲ آری بی‌تعارف باید جلوی این‌ها را گرفت؛ که اگر از ابتدای طلوع فجر، مراقب این‌ها نباشیم، چهار سال بعد و سال‌های بعد دیگر خیلی دیر است. باید پس از هر طلوع فجری بر خَدَر بود از آنکه لحظه‌ای برسد که «كَلَا إِذَا دَكَّتْ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» و آن سرزمینی که روزی با طلوع فجر شاد بود، دیگر رنگی از فجر در آن نباشد و خود به شبی تیره و تار تبدیل شده باشد.^۳ دیگر هیچ اثری از زمین بودن در آن نباشد. سرزمینی کاملاً متفاوت و تهی شده از همه آرمان‌ها و ایده‌ها و امیدها. مردمانی مسخ‌شده، «فَقَلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»؛ و آنگاه است که خداوند در این سرزمین ورود می‌کند و با هر نام و نشانی که باشند دیگر تفاوت نمی‌کند «و جاء ربّک و الملک صفاً صفاً»؛ و حیرت‌انگیز است که خطاب آیه باز به رسول نازنین اوست: «و جاء ربّک» یعنی بترسید ای امت مسلمان از این روز. بترسید ای کشورها و مردمان مسلمان، که فقط نامتان مسلمان باشد. «ان هی الا اسماء سمّیتموها انتم و آباءکم. ما نزل الله بها من سلطان». و آن روز است که کشورتان و خودتان جهنمی هستید. کشورتان مانند جهنم است و خودتان در وسط آتشی که با دستان خودتان

۱. اشاره به آیه ۳۰ سوره مبارکه ملک: «قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین»
 ۲. اشاره به بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای هیئت دولت، ۱۷ مهر ۱۳۸۴: «گروه‌های خاص - اینهایی که جزو ویژه‌خواران سیاسی و اقتصادی‌اند - اگر چیزی می‌خواهند، مثل کنه می‌چسبند. الحاف، یعنی الحاح و اصرار. ول نمیکنند تا بالاخره یک چیزی بکنند و ببرند»
 ۳. همچنین اشاره به آیات ۱۵ تا ۱۷ سوره مبارکه سبا: «لقد کان لسبا فی مسکنهم آیه جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربّکم و اشکروا له بلدة طيبة و ربّ غفور. فاعرضوا فارسلنا علیهم سبیل العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط و اثل و شیء من سدر قلیل. ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور»

برافروخته‌اید. «و جیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکرى». آخ که چقدر دیر شده است. این هنگام است که کشوری که می‌توانست بعد از آن فجر زیبا و طلوع درخشان، بهشتی زیبا باشد به جهنمی تبدیل شده است و اگر این مردم در جهنم نیستند، در کجا هستند؟ و آیا این روز، روز پند گرفتن این مردمان است؟ آن روز فقط روز حسرت است که «يقول یا لیتني قَدمت لحياتي». با زندگی خود چه کردیم؟ برای زندگی خود چه ساختیم؟ چه ره‌نوشه‌ای از نسل‌های خود برای نسل‌های بعد فراهم آوردیم؟ چه میراثی برای آیندگان گذاشتیم؟ اگر هر انقلابی و طلوع فجری چنین شود و مردمانش به چنین راه‌هایی بروند، قطعاً سرنوشتشان جز این نخواهد بود.^۱ باید پس از هر طلوع فجری مدام این‌ها را به یاد آورد؛ باید قبل از رسیدن به این تیرگی‌ها مدام تذکرها را فعال کرد و جلوی رویدن علف‌های هرز را گرفت که اگر اول چنین کنیم، سرزمینی سالم خواهیم داشت و اگر ساده‌انگارانه و بی‌خیال از کنار علف‌های هرز کوچک بگذریم، باید منتظر روزی باشیم که این علف‌های هرز، جای کشت و زرع ما را بگیرند و در این سرزمین چیزی از خیر و خوبی نروید، به امید روزی که طلوع فجری برسد تا در نهایت با تربیت انسان‌های تراز عباد خداوند به آوردگاه «فادخلي فی عبادي» وادخلي جنتي» برسیم.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

ارائه خانم معصومه سادات حسینی: «الله نور السماوات و الارض». حسین، آسمان ما است در زمین و خدایش نور آن آسمان است. و چه پیوند ناگسستنی‌ای است بین نور و

۱. برای تفصیل به داستان‌هایی مانند داستان بنی اسرائیل و سرنوشتشان در قرآن کریم رجوع شود که پس از نجات از دست فرعون بر اثر نافرمانی‌هایشان چگونه مورد غضب خداوند قرار گرفتند. همچنین برای تفصیل رک: لسانی فشارکی، محمدعلی، فایل صوتی هجدهمین کارگاه آموزشی پژوهشی قصص قرآن با موضوع قصه موسی و بنی اسرائیل در قرآن کریم، کانون زبان قرآن، <https://quranlsn.ir>

آسمان، که نور از آسمان می آید و آسمان مظهر نور است. نور در دل آسمان است و آسمان در دل نور. و هرچه می نگری نمی یابی کدامیک دیگری را در آغوش کشیده اند. آسمان هم برای خداست و حسین هم و عشق حسین هم از آن خداست و این را تنها حسین می داند و خدای حسین. من و تو هم اگر می دانستیم، مثل حسین بی پا و سر، مست و خراب عشق، رها و فارغ از هرچه جز عشق، تمام هستی را فدای عشق می کردیم و به سوی معشوق، دویدن که نه، پرواز می کردیم. حسین را بین و از او مرام عاشقی بیاموز. حسین در نور خدایش فانی شد، مثل آسمان که در انتهای وجودش جز نور، کسی نیست؛ «نور علی نور». حسین در نور خدایش فانی شد. و هزار سال است که با طلوع هر سپیده، آسمان و هرچه در آن هست، به سوی معشوق و معبود حقیقی خویش رهسپار می شوند. حسین از فدا شدن و فنا شدن در حق سیری نمی یابد. هزار سال است که با هر سپیده دم و طلوع هر فجر صادق، از نو پدیدار می شود، در دریای نور غرق می شود، و پیش از فرارسیدن شب فدا می شود. **صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ. استاد:** آری، تا بار دیگر باز هم فردا صبح مانند روزهای پیشین با سپیده دم، با فجر صادق، طلوع کند و عالم را روشن کند. **اِنَّ الْحَسِينَ مَضِيحَ الْهَدْيِ وَ سَفِيْنَةَ النَّجَاةِ.** آفرین بر همه و آفرین به ویژه به این دو ارائه کننده محترم و کسانی که با آنها همراهی و همکاری کرده اند؛ **اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.**

پرسش: **صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ.** وقتی دست از دامن زیارت کوتاه می شود، می گویند بر بامی در بیابید، نگاه به آسمان کنید؛ به سمت چپ و راست آسمان و بر ابا عبدالله سلام کنید؛ اینطور امام حسین را زیارت کردیم. ارائه ای که خانم حسینی داشتند، تعبیری که داشتند از آسمان، یکجور، نگاه به آسمان زیارت ابا عبدالله تلقی شد، خیلی زیبا بود.

پاسخ: ماشاء الله. خدا از همدیگر نگیردان و برای همدیگر نگهتان دارد. خوبشاوندند

دیگر. ارائه‌کننده و کامنت‌گذارنده خویشاوندند.

پرسش: در رابطه با نهضت عاشورا، شخصیت‌های زیادی در این مکتب مطرح هستند؛ زنان، کودکان، نوجوانان. این مسئله‌ای که دارم و فکر می‌کنم به عنوان یکی از این دامنه‌ها می‌شود در نظر داشت، حضور یک‌ایک افرادی که در کربلا حضور داشتند و در صحنه عاشورا حضور داشتند، هست. هر کدام و نقش‌هایشان و اینکه چطور شده است که بین اینهمه افرادی که آن موقع زیر پرچم اسلام و مسلمین بودند، این افراد خاص شدند. چه از زنان، چه از کودکان، چه از اصحاب، و این‌ها یک نقش الگویی فکر می‌کنم داشتند؛ [شهادت کربلا، یا پیامدش اسرای کربلا، شهادت کربلا و جانبازان کربلا؛ چون بارها قتل و شهادت و این‌ها را تجربه کردند، ولی عملاً به هر حال سالم به وطنشان برگشتند]؛ بله. این است که فکر می‌کنم در رابطه با هر کدام از این افراد به این شیوه‌ای که شما فرمودید که خیلی جالب بود. من بیشتر در ذهنم دنبال تاریخ بودم؛ ولی انگار اگر ما یکسری گزارش‌هایی را داشته باشیم و یکسری سؤال‌ها را بپرسیم، بتوانیم به یک شناختی که قرار بود عاشوراشناسی باشد، یک شناختی از افراد حاضر در آن واقعه در جبهه امام حسین علیه السلام دست پیدا کنیم. یکی از نیازهایی که من خودم خیلی احساس می‌کنم در این حوزه باشد، مخصوصاً زنان حاضر در این واقعه است، به‌عنوان فقط یک طرح بحث بود. چیز خاصی نبود.

پاسخ: بسیار عالی. دعا کنید که همه ما بتوانیم با شما همکاری و همیاری بکنیم و وارد این قسمت‌ها شویم.

پرسش: استاد، می‌خواستم بپرسم حالا که قرار شد ما یک محکی داشته باشیم، یک میزانی برای این اتفاقات و رویدادها، انواع اتفاقاتی که حالا در بستر واقعه کربلا اتفاق می‌افتد و در مقاتل هست، مطرح هست، معروف هست، مشهور است و مدام ذکر می‌شود و مدام با

آنها روضه‌خوانی می‌کنند، گریه می‌کنند و حالا ما بیاییم این‌ها را مدام با این محک بسنجیم و ببینیم که این‌ها تا چه حد می‌تواند واقعاً باورپذیر باشد و اینکه چرا ما ساده هستیم. این ساده‌انگاری نیست که همه این چیزها را به راحتی می‌پذیریم؟ بعد با آنها گریه هم می‌کنیم و هیچ سؤالی هم مطرح نمی‌کنیم که آیا واقعاً می‌تواند یکچنین اتفاقی افتاده باشد یا نیفتاده باشد؟ می‌خواستیم بدانیم که کلاً حالا یک جلسه بیشتر نمانده است. حالا دوستان و یا هرکس دیگری یک وقتی اگر خود من مثلاً چند تا از این اتفاقاتی که خیلی مشهور و معروف هستند و همیشه برای من سؤال بوده است که این تعبیرش چیست؟ تفسیرش چیست؟ اگر راست است، تفسیرش چیست؟ اگر دروغ است، مشخص شود. حالا این بستر فکر کنم الآن مهیّا باشد و هر وقت شما بفرمایید و حالا دوستان هم اگر چیزی در ذهنشان هست و بتوانند به یاد بیاورند که کدامیک اتفاق مشهور می‌تواند جای سؤال باشد. این‌ها همه می‌تواند آورده شود، مطرح شود و بعد این‌ها را با سیره یا همان روش و محک شما اندازه بگیریم.

پاسخ: الله اکبر. انشاءالله خدا دعای شما را مستجاب کند و به همه و به من توان بدهد که این کارها را بکنیم. خیلی خوب گفتید. محک بزنیم شنیده‌ها، اندیشیده‌ها و چیزهایی که راجع به عاشورا و نهضت امام حسین و نهضت حسینی تصوّر داریم، راجع به آن فکر می‌کنیم که اینطور بوده است؟ چه بسا اینطور نبوده است و یک جور دیگر بوده است و ما اشتباه شناخته‌ایم. عاشوراشناسی، کلمه «شناسی» برای همین است که ضعف‌ها، آسیب‌شناسی‌ها، دروغ‌های راست تلقی شده. شیاعاتی که به هیچ‌وجه نمی‌توانسته مستندات علمی درست، مستندات تاریخی درست داشته باشد و اصلاً نمی‌گنجیده است به قول معروف. ولی چون بنا بر این بوده است که بشنویم و بگذریم و یک **قلیل توّسل** صورت بگیرد که این خیلی باارزش است، منتها می‌تواند این **قلیل توّسل** اولاً «کثیر توّسل» باشد، ثانیاً می‌تواند «عمیق توّسل»

باشد. ثالثاً چه لزومی دارد که با دروغ و دلنگ‌ها باشد؟ با مطالب درست و صحیحی که قرآن تأیید می‌کند، حدیث تأیید می‌کند، مکتب ائمه اطهار تأیید می‌کند؛ هم می‌تواند توّسل انجام شود و ارتباط برقرار شود و گریه کردن بر امام حسین انجام شود، ولی گریه در مقام شنیدن و فهم و تفکر و تأمل دربارهٔ چیزهایی که درست بوده است، راست بوده است، نه اینکه دروغ بوده است و غلط.

پرسش: یکی از ابعادی که فکر می‌کنم در عاشورا شناسی از وظایف ما است، توجه به عملکرد شخصیت‌هایی مثل عقیلهٔ بنی‌هاشم، حضرت زینب سلام الله علیها هست. یکی از ویژگی‌هایی که امسال بسیار توجه من را به خودش جلب کرد، این بود که ایشان در روزی که به بیان امام حسن مجتبی علیه السلام، وقتی که خدمت اباعبدالله صحبت می‌کردند این مطلب را عرضه کردند که **لایوم کیومک**؛ در روزی که هیچ روزی مثل آن روز نخواهد بود، حضرت زینب سلام الله علیها از حدود جمالیهٔ خودش خارج نشدند. ما در مقاتل می‌خوانیم در مورد زنی که وارد عرصهٔ این جدال و این جنگ می‌شود و به فرمان امام برمی‌گردد؛ شخصیتی به نام امّ وهب و زنی که همسر وهب هست و می‌رود و در همانجا کشته می‌شود؛ و زنی که در منطقه‌ای از کربلا به نام تلّ زینبیه... که به نظر من آنجا مرز جمال و جلال است. یعنی حضرت از آن پا فراتر نمی‌گذارد در روزی که هیچ روزی مثل آن روز نخواهد بود و اگر چنین نبود شاید کربلای دیگری در راه بود؛ اگر قرار بود که رفتار، رفتاری در دامنهٔ جمال الهی نباشد؛ این یک نکته. و یک مطلب دیگری را هم می‌خواستم بگویم که ترجیح می‌دهم که اگر کس دیگری صحبت دارد، اوّل صحبت دیگران باشد.

پاسخ: آفرین بر شما. مؤید باشید.

پرسش: خیلی عالی بود ارائهٔ حصار این جلسه و بنده استفاده کردم. یک سؤالی من

داشتم. امام حسین ۳۵ سال امامت داشته است؛ یک امامت خیلی طولانی. ما الآن بحثمان عاشوراشناسی است، یعنی یک مقطع کوتاه از امامت امام حسین. از سوره‌های قرآن یا از قصه‌های قرآن یا آیات قرآن کدام مشخصاً راجع به عاشورا است که ما عاشوراشناسی را با این آیات و قصه‌ها بشناسیم؟

پاسخ: دو جواب کوتاه می‌دهم. یکی یک خاطره: یک زمانی که ما در اصفهان جلسه سیار تعلیم قرآن داشتیم و کافی بود یک مناسبتی مطرح شود و جلسات آنچنانی شکل بگیرد. شب قدر باشد، شب نیمه شعبان باشد، صبح نیمه شعبان، عصر نیمه شعبان، شب شانزدهم شعبان، شب چهاردهم شعبان، همه پر از برنامه و این‌ها همه مجری‌اش جلسه سیار تعلیم قرآن بود و غالباً اینطور پیش می‌آمد و من باید صحبت می‌کردم و من غیر قرآن چیزی نداشتم و حاشیه قرآن و این چیزهایی که الآن شما می‌بینید. شروع کردیم یک زمانی اشاره کردن و بعضی آیات را گزینشی مطرح کردن در آن همه جلسات متعدّد مربوط به امام زمان. جلسه دّوم به سوّم بود که گفتند: آقا یکبارہ بگو همه قرآن یعنی امام زمان؛ و همه قرآن یعنی ظهور مهدی موعود! و واقعاً همین است. در مورد نهضت حسینی هم همین است؛ یعنی زیارت جامعه اصلاً اغراق ندارد که ندارد؛ یعنی زیارت جامعه کبیره، حقّ محض است. یعنی همه این مناقب و اوصافی که برای این دوازده امام ما می‌شمارد، عین حقیقت است، یعنی تفسیر مصداقی است، تفسیر عینی قرآن است. ما کم‌کار بوده‌ایم و هستیم، ولی تردیدی در اینکه اینطور هست، نیست. در مورد نهضت امام حسین هم همینطور است. این اتفاق در مسجد امام حسین هم افتاد. پارسال در مسجد امام حسین در محله نزدیک به ایستگاه متروی دانشگاه شریف این اتفاق افتاد؛ امام جماعت خیلی هوشیار و باهوش و اهل فکری داشت، طراحى کرد که برویم منبر، هر بار یک آیه‌ای را که به نحوی به نهضت امام حسین مربوط

می‌شود، بخوانیم و یک تفسیر مختصری آنطور که درخور مستمعین بعد از نماز مغرب و عشا و منتظر چایی خادم مسجد و احياناً کیک نذری باشد بیان کنیم. اول فکر می‌کردیم دو تا، یا سه تا، ده تا، بیست تا آیه می‌شود، اما این وضعیت نشان می‌دهد که شما هرچقدر بروید جلو، آخر قضیه این است که تمام قرآن کریم به‌نحوی تفسیر نهضت حسینی است. عجیب هم نیست؛ چون نهضت حسینی سیره نبوی است، قرآن هم که تماماً بیان سیره نبوی است، سیره نبوی هم تفسیر قرآن است و این‌ها اصلاً عجیب نیست. **وین عجب‌تر که من از وی دورم!** این دوری‌ها باید با ترویج‌های سنجیده و با کارهای شایسته، با عمل، نه با حرف، اصلاح شود. نهضت امام حسین واقعاً در یک حدی است، در یک اوجی است که آن اوج جز قرآن کریم نیست، جز وحی الهی نیست. جز «**ما فرطنا في الكتاب من شيء**» نیست، یعنی این سفینه النجاة است، این مصباح الهدی است، کلام پیامبر است دیگر، کلام پیامبر شعر نیست. «**وما علمناه الشعر**»، اغراق هم که نیست. خاتم پیامبران است. «**وما ينطق عن الهوى. ان هو الا وحى يوحى**». این معنی اش این است که درست است که آیه ۵ سوره فلان نیست این حدیث که انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة؛ ولی خیلی دقیق‌تر از اینکه یک آیه‌ای در یک سوره‌ای از قرآن باشد، خیلی دامنه‌دارتر، از قرآن است، خود قرآن است اینجور احادیث پیامبر اکرم. **حسین منى و انا من حسین**؛ یعنی زمانی که حسین را دیدید، فکر کنید که مرا دیده‌اید. حسین من است و من حسین هستم؛ یعنی من اگر می‌آمدم جای حسین، فرزند دخترم، همان کارهایی را می‌کردم و همان حرف‌هایی را می‌زدم و همان تقریرها و تأییدها و تکذیب‌هایی را می‌کردم که پسر حسین بن علی کرد، و حسین بن علی هم اگر به جای من مبعوث شده بود و در موقعیت من قرار می‌گرفت، همانگونه که من عمل کردم عمل می‌کرد.

ادامه پرسش: من در رابطه با فضایی که اجازه ظهور و بروز آثار حرام‌خواری را در واقعه

عاشورا رقم زد، می‌خواستیم صحبت کنیم؛ خیلی چیزها در درون ما هست که در فضای شادی بروز پیدا می‌کند از آن جنس و در فضای غم از آن جنس. یک فضایی وجود داشت و ایجاد شد که باعث شد حرام‌خواری‌ها به این شکل ظهور و بروز پیدا کنند. ما بحث‌هایمان سر این هست که حرام خوردند و چنین و چنان بودند که به تبعش در مقابل امام حق ایستادند. یکی از این موارد که شیخ عباس قمی هم می‌فرمایند که هیچ روزی در تاریخ نیامد که در آن کشتن یک پیغمبرزاده و اصحابش و اهل بیتش و سوزاندن خیامش و غارت اموالش در یک روز اتفاق بیفتد و همه این‌ها منسوب به دین باشد؛ [قربۀ الی الله باشد] این منسوب بودن اعمال به دین از آن ابتدایی‌ترین سنگی که فرد برای خواست خودش یک قال رسول الله اولش گذاشت و بعد دامنه پیدا کرد در تفسیر به رأی و در جامعه ما و قسم حضرت عباسی که می‌خوریم، این انتساب ما به دین یکی از عواملی هست که ما داریم این فضا و این جریان را ایجاد می‌کنیم [تاویل‌های ناشایسته] که تکرار شود اهل حق کشی. مؤلفه‌های دیگری هم بود که....

ادامه پاسخ: «ویقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس» همین است دیگر. کافی است که کسی از عدل و قسط و درستی و این حرف‌ها بزند که چاره‌اش کشته شدن است دیگر. چاره دیگری ندارد؛ به قول قصاب‌ها **کارد آمده است!** هیچ راه دیگری وجود ندارد. قصاب‌ها می‌دانند. قصاب‌ها و دامدارها یک اصطلاحی دارند که کارد آمده است، اینطور حساب می‌شود که جامعه وقتی جامعه ویژه‌ای باشد، می‌گویند که این آدم کارد آمده است. شنیده‌اید زیاد. **سروش روی تنش سنگینی می‌کند!** و تنها راه منحصر هم این است که سری را که سنگینی می‌کند از روی این بدن جابجا کنیم؛ که هم این بدن استراحت کند و هم این کله سنگین برود. بالاخره یک جایی دیگر قرار بگیرد.



سومین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی

پنجشنبه ششم شهریورماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

موضوع: ریشه‌یابی واقعه عاشورا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . والفجر . ولبال عشر . والشفع والوتر . واللّیل إذا یسر . هل فی ذلك قسم لذي حجر.... یا ایتها النفس المطمئنة . ارجعی الی ربك راضیة مرضیة . فادخلي فی عبادي . و ادخلي جنتي .

نشست سوم عاشورا شناسی را شروع می‌کنیم با جمع‌خوانی متن منتخب زیارت عاشورای معروفه: السلام علیک یا ابا عبد الله . السلام علیک یا ابن رسول الله . السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین وابن سید الوصیین . السلام علیک یا ابن فاطمة سیدة نساء العالمین .

السلام عليك يا ثارالله وابن ثاره والوتر الموتور . السلام عليك و على الأرواح التي حلت بفنائك . عليكم مني جميعاً سلام الله ابداً ما بقيت و بقي الليل و النهار . يا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية و جلت و عظمت المصيبة بك علينا و على جميع اهل الاسلام، و جلت و عظمت مصيبتك في السماوات على جميع اهل السماوات . فلعن الله امة أسست اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت و لعن الله امة دفعتكم عن مقامكم و ازالتمكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها، و لعن الله امة قتلتكم و لعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم . برئت الى الله و اليكم منهم و من اشياعهم و اتباعهم و اوليائهم . يا ابا عبد الله . اني سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم الى يوم القيامة . اللهم ان هذا يوم فرحت به آل زياد و آل مروان بقتلهم الحسين، صلوات الله عليه . اللهم فصاعف عليهم اللعن منك و العذاب . اللهم اني اتقرب اليك في هذا اليوم و في موقفي هذا و ايام حياتي بالبراءة منهم و بالموالاة لنيك و آل نبيك، عليه و عليهم السلام.

روش تحقيق موضوعي «نهضت حسيني» در قرآن: با توجه به اهميت يك سؤال كه در قسمت دوم نشست قبلي داشتيم و به قول معروف آن طرف هدف را ما بيان كرديم، مطلب خوبي هم بود مطلب درست و جالبي هم بود، اصل جواب سؤال از دست رفت و فراموش شد. سؤال راجع به اين بود كه اگر بخواهيم با روش تحقيق موضوعي در قرآن كريم نهضت حسيني را تحقيق كنيم، مطالعه كنيم، با چه كلمه كليدي و چگونه اين كار را بكنيم؟ جوابش در كتاب روش تحقيق موضوعي قرآن كريم هم به روشني آمده، عنوان دارد: «راه‌هاي ديگر دستيابي به فهرست آيات اصلي». بعضي موضوعات هست مثال زده شده مثل آزادي، مهدويت، حجاب، كه كلمات كليدي مشخصي نمي‌توانند داشته باشند تا به ما فهرست آيات اصلي بدهند. تمام هنر روش تحقيق موضوعي در قرآن كريم تدوين اين فهرست آيات اصلي

است. این فهرست آیات اصلی را برای نهضت حسینی چگونه به آن دسترسی پیدا کنیم؟ یک راه بسیار ساده دارد. به گونه‌ای است که هرچه بیشتر که در توانمان باشد می‌توانیم دنبال کنیم. لازم نیست خیلی گسترده کار بکنیم. محقق خودش تصمیم می‌گیرد. در حد توانش شروع می‌کند مقاله‌ها، گفته‌ها، منبرها، مطالب اینترنتی ... قدیم یا جدید، مسئله‌ای نیست، فرقی نمی‌کند، فقط این‌ها را یک مرور سریع می‌کند که ببیند آیات قرآن کجای آنها هست. هر جا آیه قرآنی مطرح شده آیه را یادداشت می‌کند. دو سه تا در این مقاله، پنج شش تا در آن مقاله، دوتا در آن منبر، فلان آیه زینت صدر منبر دهه عاشورای فلان منبری معروف، به این کاری ندارد که ایشان چه گفته و چگونه استشهاد کرده چگونه استناد کرده چرا این آیه را اول همه ده تا منبرش آورده فقط آیه را که دید می‌آورد در فهرست می‌گذارد. این کار، کار بسیار ساده‌ای است و خیلی زود ما را می‌رساند به یک فهرست آیات اصلی که کار شخص خودمان هم نیست، کار افراد مختلف است و به اصطلاح علمی امروزی «رندوم» است که خودش یک جنبه استناد دارد. در اختیار ما نبوده، دیگران، قدیم، جدید در کتب مقاتل، در گفتگوها، در بعضی شعرهای شعرا راجع به کربلا و ... همه جا می‌تواند آیه قرآن مطرح شده باشد. این آیه را پیدا می‌کنیم اگر تکراریست کاریش نداریم و اگر هنوز آن را نداریم یادداشت می‌کنیم. وقتی فهرستمان آماده شد به عنوان فهرست آیات اصلی از آخر به اول قرآن مرتب می‌کنیم، مطابق همان دستورالعمل روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم. حالا یک نفر ممکنست این تحقیق را با یک فهرست ۱۵ آیه‌ای کار کند، یکی ممکنست با فهرست ۱۵۰ آیه‌ای کار کند، یکی هم ممکنست با یک فهرست ۳۰۰ تا ۴۰۰ آیه‌ای کار بکند.

ویروس خطرناک غفلت!! به تاسوعا و عاشورا نزدیک می‌شویم. الآن در کربلا و در آن منطقه، مطابق تقویمشان شب تاسوعاست. ما یک روز ظاهراً عقب‌تریم. به هر حال سعی

کنیم در فضای روحی و معنوی شب تاسوعا قرار بگیریم و با آن حالتی دیگر فاصله پیدا کنیم که امشب که نه شب تاسوعاست نه شب عاشورا. حالاً باشد تا شب تاسوعا! بالاخره کم کم توجه می‌کنیم، کم کم عزاداری می‌کنیم، کم کم تفکر می‌کنیم، کم کم تأمل می‌کنیم. حالا عاشورا که هنوز نشده! فعلاً به این کار برسیم، به آن کار برسیم، و مثل آن زمانی که عاشورا اتفاق افتاد نتیجه‌اش این بشود که مدت مدیدی بگذرد و بگوییم: عجب، خیلی وقت از عاشورا گذشته!! این‌ها مصائب نوشونده و تکرارشونده‌ای هستند. این غفلت‌ها و این آفت‌ها و خسارت‌های بزرگ، خسران مبین: «ذلک هو الخسران المبین». همان خسرانی که دامنگیر اهل کوفه شد، دامنگیر اهل شام شد، دامنگیر بلاد اسلامی آن زمان، بدتر از همه مدینه و مکه شد. این خسران‌ها در ارتباط با عاشورا دائم اتفاق می‌افتد. ما هم به آن مبتلا هستیم یا اینکه اگر فکر می‌کنیم مبتلا نیستیم متأسفانه ناقل هستیم. یعنی طوری حرف می‌زنیم، طوری بررسی می‌کنیم، اسلامان را، مسلمانیان را، زندگی‌مان را طوری عمل می‌کنیم، طوری رفتار می‌کنیم که هرکے با ما حشر و نشر داشته باشد این ویروس خطرناک غفلت به او منتقل می‌شود و شاید خودمان فکر می‌کنیم نه، ما الحمدلله سالمیم ما همه اقدامات را برای سلامتی خودمان کرده‌ایم. ما کتاب خواندیم، ما مطالعه کردیم، ما بحث کردیم، ما چنین کردیم، چنان کردیم، در صورتی که غفلت خیلی مصیبت‌بارتر از این حرف‌هاست.

غفلت بزرگترین اعمال خسران انسان است. غفلت خیلی عجیب‌تر از این حرف‌هاست. غفلت اسمش غفلت است و میزان غفلت اصلاً پیش‌بینی‌کردنی و پیش‌بینی‌شدنی نیست، مگر اینکه غفلت کاملاً راهش بسته شود به هر طریقی که می‌توانیم. از جمله همین کاری که داریم انجام می‌دهیم، و به لطف خدا امیدواریم که ادامه پیدا نکند و حداقل بتواند به آن حاشیه‌های لازم، گستره‌های اساسی، بپردازد تا دیگران هم شاید از آن خواب غفلت شدید

بیدار شوند و چه بسا گام‌هایی مؤثرتر در این مسیر بردارند.

ما ادعا نداریم که ما با دیگران فرق داریم. ما ادعا نداریم چیزهایی فهمیده‌ایم که دیگران نفهمیده‌اند، نه. ما فکر می‌کنیم این کاری که ما می‌کنیم همه باید بکنند. به ما هم مربوط نیست که می‌کنند یا نمی‌کنند، خودشان می‌دانند و خدای خودشان. این کاری است که همه باید بکنند همه باید دغدغه‌اش را داشته باشند. همه باید به صورت خیلی عمیق و دقیق پیگیر این مسائل باشند. البته ما کاری به همه نداریم، مسئول همه نیستیم، «**کلکم راعٍ و کلکم مسئول**». ما مسئول رفتار خودمانیم.

ریشه‌یابی واقعه عاشورا: یکی از حرف‌هایی که مطرح است اینست که از قدیم هم مطرح بوده به خصوص در فضاهای یک مقدار سطح بالاتر بین علما و مورخین، آنهایی که اهل این دقت‌ها بودند چون به قول حاج آقا مصطفی خمینی رضوان الله علیه در تفسیرش، هر مطلبی، هر رشته‌ای، یک اهلی دارد. هر جماعتی دنبال چیزهای خاصی هستند. بعضی از علما، مورخین، اهل دقت، خیلی وقتها به «محقق» هم معروف بودند، یکی از مسائلی که برایشان مطرح بوده، این بوده است که عاشورا دوشنبه بوده یا جمعه؟ در حالی که آن مطلب درست‌تری که همه قبول کرده‌اند، رد نکرده‌اند این است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه با اهل بیت و نزدیکان و خویشاوندان و یارانشان روز ۵شنبه، دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد منطقه کربلا شدند. پنجشنبه بعدی می‌شود نهم محرم، یعنی تاسوعای کربلای ۶۱ هجری. پس عاشورایش جمعه بود. این تقریباً مسلم است، آن وقت‌ها مطرح می‌کردند و هنوز هم شاید بعضی جاهای خاص مطرح بکنند که دوشنبه بود یا جمعه؟ و جواب بعضی از محققین این بوده است که دوشنبه بود نه جمعه. ظرافت بحث کجاست؟ ظرافت بحث اینجاست که می‌خواهند بگویند که درست است در روز عاشورا این وقایع اتفاق افتاد و جمعه

بود، ولی علت این وقایع که روز عاشورا اتفاق افتاد، در یک دوشنبه‌ای اتفاق افتاده بود. آری، آن ماجرای که در آن دوشنبه خاص اتفاق افتاده بود، **ماجرای سقیفه بنی ساعده** بود.

ماجرای سقیفه بنی ساعده: «سقیفه بنی ساعده» نه کلمه‌اش عجیب و غریب است. نه جایش عجیب و غریبست؛ کسانی که سخت نگران آینده جامعه اسلامی بودند با رحلت پیامبر اکرم و چه بسا تحت تأثیر هشدارهای قرآن هم بودند که «**أفان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم**» قرآن از قبل به مسلمین هشدار داده بود که حواستان باشد رحلت پیامبر اکرم از میان شما، می‌تواند یک دفعه وضعیت را آنچنان تغییر بدهد که همه برگردند به جاهلیت. انگار نه انگار که اتفاقی افتاده!! حواستان باشد. عده‌ای از کسانی که خیلی شدید به دلایل مختلف نگران این وضعیت بودند، نگران اسلام و مسلمین بودند، حتی به نظرشان چنین آمد که این مسئله و توجه به این مسئله یعنی فکری برای آینده اسلام و مسلمین کردن بدون فوت وقت، بدون یک لحظه تأخیر، حتی از تجهیز پیامبر اکرم یعنی از رسیدگی به مسائل کفن و دفن و تشییع و غیره و این‌ها در مورد پیامبر اکرم واجب‌تر است، لازم‌تر است. این جماعت می‌گفتند: خدا فرموده: «**إنک میّت و إنهم میّتون**»؛ «**قل إنما أنا بشر مثلكم**» همه پیامبران بین مردم زندگی می‌کنند، مثل مردم، بین مردم، زندگی می‌کنند، بعد هم زمان مرگشان که رسید مثل بقیّه می‌میرند.

رفتند آنجا، زیر سایبانی که متعلق به بنی ساعده بود جمع شدند و بنا را بر این گذاشتند که یک طراحی بکنند برای وضعیت اسلام و مسلمین. جمع‌بندی‌شان عبارت بود از «**خلافت**». گفتند مسئله باید با خلافت حل بشود. خلافت یعنی چه؟ یعنی جانشینی. یعنی پیامبر اکرم الان رحلت فرمودند، شدند سلف. حالا یک خلفی باید بلافاصله جای این سلف را بگیرد و به او وصل شود تا این رشته قطع نشود. این تعریف را کردند برای خلافت. چه کسی خلیفه

بشود؟ دیگر بقیه‌اش را همه می‌دانید؛ [چنانکه گفته‌اند] شیخ کبیر، ابوبکر صدیق، رفیق تمام عمر پیامبر اکرم، هم‌بازی پیامبر اکرم، بچه محل پیامبر اکرم، خویشاوند پیامبر اکرم. چه بهتر که خلافت را به ایشان بسپاریم. به جزئیات این بحث کاری نداریم. کار مهم‌تری داریم.

بنا را بر این گذاشتند که ما با این طراحی که کردیم خلافت را سامان دادیم. سامانه خلافت را برقرار کردیم دیگر همه چیز اطمینان‌بخش است. دیگر مردم به جاهلیت بر نمی‌گردند، زحمات پیامبر اکرم از بین نمی‌رود، ۲۳ سال دعوت حضرت ختمی مرتبت بی‌اثر نمی‌شود، ادامه پیدا می‌کند، و آمدند در میدان همه را هم فراخوان دادند و به شیوه‌های مختلف همه را همراه کردند. داستان اینست و فقط اینست: «خلافت».

یک عده‌ای که از همان زمان، از زمان پیامبر اکرم هم بودند، نه اینکه به وجود آمده‌اند. شما کتاب‌ها و متونی که بزرگان، واقعاً بزرگان علمای شیعه در قرون مختلف، از جمله سدهٔ قبل، قرن چهاردهم و در همین قرن پانزدهم نوشته‌اند، علامه کاشف‌الغطاء و دیگران و دیگران، این را توجه داده‌اند که مسئلهٔ خلافت در زمان پیامبر اکرم هم مطرح بوده، همان روزی که در سقیفه بنی ساعده عده‌ای با این طرز فکر جمع شدند و با همدیگر کنار آمدند و تا آمد دعوا شود، دعوا فیصله پیدا کرد و خیلی زود به نتیجه رسیدند و آمدند در میدان عمل کردند، از قبیلش از همان زمان پیامبر اکرم یک عده‌ای دیگر هم نگرش دیگری داشتند و پیشاپیش معتقد بودند که احیاناً هرگاه مسئلهٔ خلافت مطرح بشود، **حل مسئله نیست**، سامانهٔ خلافت نمی‌تواند همه چیز را آن‌چنان درست کند که جامعه اسلامی یک ضمانت سلامت و تأمین حیات معنوی داشته باشد. اسلام و مسلمین با صرف طرح مسئلهٔ خلافت تضمینی پیدا نمی‌کند، مسائلشان حل نمی‌شود، و وضع اسلام و مسلمین اطمینان‌بخش نمی‌شود.

«شیعهٔ علی»، این‌ها از قبل بوده و این‌ها را علمای بزرگ مطرح کرده‌اند که حتی

بعضی از این افراد، در همان زمان پیامبر که هنوز این مسائل، مسئله روز نشده بود، معروف بودند به «شیعه علی». با این عنوان شناخته شده بودند. می‌گفتند: این شخص شیعه علی است، این خانواده شیعه علی هستند، این معنایش این بود که نه همه شیعه علی باشند، یک عده‌ای، بعضی، شیعه علی هستند. در زمان رحلت پیامبر، این مسئله روز شد. در گردهمایی سقیفه بنی‌ساعده قطعاً حضرت علی حضور ندارند، مولا علی علیه‌السلام در کجا حضور دارند؟ جایی که باید حضور داشته باشند. مشغول تجهیز پیامبر اکرم هستند که کفن و دفن و نماز و تشییع و جزآن انجام شود. آن افرادی هم که شیعه علی بودند در سقیفه بنی‌ساعده نبودند.

یکی از زمینه‌های مطالعه و تحقیق برای عده‌ای که اهل این جور کارها هستند، به دنبالش می‌رفته‌اند و می‌روند گاهی به نتایجی هم رسیده‌اند، این بوده است که رصد کنند ببینند بالاخره چه کسانی بیعت نکردند با جناب ابوبکر؟ طرز فکرها مختلف است، نگرش‌ها مختلف است، علاقه‌مندی‌ها مختلف است، محققین مختلفند، علما مختلفند، یک عده هم دنبال چنین چیزهایی بوده‌اند. البته شما می‌دانید که از نقطه نظر آموزه‌های قرآن کریم این چیزها دنبال کردن ندارد. گیرم شما رسیدید به اینکه این ۱۵ نفر، این ۱۵۰ نفر، بیعت نکردند. می‌خواهید چه کارش کنید؟ چه نتیجه‌ای دارد؟ شما چقدر هزینه کردید؟ چه چیزها و چه توان‌ها و زمان‌ها و مکان‌هایی که باید صرف کارهای خیلی اساسی‌تر باشد صرف این کردید که دقیقاً ۱۵۳ نفر بیعت نکردند. گیرم که شما به یک نتیجه به این دقتی رسیدید، این هم اسمشان و این هم اسم پدرانشان و این هم ایل و تبارشان. آفرین بر شما می‌محقق. ولی «ثمّ ماذا؟»؟ به چه دردی می‌خورد؟ به هر حال، خواستیم بگوییم که این چیزها وجود داشته است. هنوز هم تا امروز و این ساعت معلوم نیست که بالاخره قضیه بیعت مولا علی با جناب ابوبکر را چطور حل کردند.

مقام معظم رهبری در کتاب **انسان ۲۵۰ ساله** می‌فرماید: خیلی واضحست که خدا برای برنامه‌های اساسی و مهمی که داشته و دارد مسلماً پیش‌بینی‌های لازم را همیشه کرده است و می‌کند. داریم این را می‌گوییم که مهم، و خیلی هم مهم بود و بسیار افتخارآمیز برای همه هست برای همه بدون استثنا، برای اسلام برای همه مسلمانان جهان، این که مولاعلی (ع) به رغم داشتن نظر مخالف، به رغم اینکه اندیشه دیگری داشتند، به رغم اینکه اطرافیان‌شان، موالیانشان، دوستانشان، از ایشان انتظار داشتند که به گونه دیگری عمل کنند، و نکردند و کنار جناب ابوبکر از اول تا آخر بودند، بعد هم کنار جناب عمر از اول تا آخر بودند و بعد هم کنار جناب عثمان از اول تا قبل از آخر بودند. یعنی تا قبل از توطئه عجیب قتل خلیفه سوم. این‌ها مسلمات تاریخ اسلام است و در هیچ کدام از این‌ها تردید نیست. تا جایی که جناب عمر خلیفه دوم بارها گفته بود: «مشکله/معضله لا اباحسن لهما» یعنی خدا نیاورد ما با مشکلی مواجه شویم و یک معضل برای ما مطرح بشود و اباالحسن در کنار ما نباشد!

بحثمان این‌ها نیست. بحثمان یک بحث مهم است. خیلی مهم که همان قدری که ما یعنی شیعیان در مقابل اهل تسنن قرار داریم، از نظر فکری البته وگرنه ما در مقابل آن‌ها نیستیم، برادر هستیم، کنار هم هستیم باید باهم باشیم و آلا وای به حالمان، «در مقابل»، منظور از نظر فکری است، عقیدتی است، باورمان با باور آنها فرق دارد. همان قدر هم به عملکرد علمای خودمان، علمای بزرگ خودمان انتقاد داریم. انصافاً علمای شیعه در خیلی زمینه‌ها به خصوص در این زمینه‌هایی که ما داریم صحبت می‌کنیم، انصافاً بسیار کار کردند، فداکارانه عمل کردند، درعین حال، ما انتقاد داریم به این جهت که این هدف‌گذاری‌هایشان دور از مردم بوده است، مثل ائمه طاهرين انسان‌ها را تربیت نکردند، قفسه‌های کتاب را آباد

۱. دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۷۱.

کردند. انتقاد ما این است که چرا بحث‌ها را به مدرسه‌ها محدود کردند؟ مردم از کنار مدرسه‌ها آمدند، گذشتند و نفهمیدند آن‌جا چه خبر است. اهالی مدرسه هم از این که مردم، مسلمان‌ها، اسلام، مسلمین، چه وضعی دارند بی‌خبر بودند. این مسئله مسئله خاصّ تشیع هم نیست. متأسفانه ما در خیلی مسائل با اهل تسنّن وحدت داریم، یکی از آن‌ها هم همین است. اهل تسنّن هم همین‌طور بودند. هنوز هم همین‌طورند. مدارس اهل تسنّن، حوزه‌های علمیه اهل تسنّن، مدرسه‌های علمیه اهل تسنّن، مثل ما، فرقی نمی‌کند، کاری با مردم ندارند، مردم هم کاری با آن‌ها ندارند. مقدّس‌اند، مورد تجلیل و تکریم‌اند، به سرشان قسم می‌خورند، گرفتاری که پیدا کنند مراجعه می‌کنند، مسائل شرعی‌شان را در محضرشان حل می‌کنند، تقلید از ایشان می‌کنند، همه زندگی‌شان را سامان می‌دهند با نظرات و آموزه‌های علمایشان، ولی در متن بحث‌ها نیستند!؟

بسیار دقت کنید. همان قدر که ما همه از بالا تا پایین به همان شدتی که معتقدیم که اهل تسنّن و پیشوایانشان به طور شاخص خلیفه اول، خلیفه دوم، خلیفه سوم و دیگر کسانی که در سقیفه بنی ساعده حضور داشتند، درست به همان اندازه به همان شدتی که ما اعتقاد داریم آنها اشتباه کرده‌اند، ما شیعیان هم اشتباه کرده‌ایم. اشتباه بدتر را ما کرده‌ایم. آن اشتباه بدتر چه بوده است؟

یکی از آموزه‌های بزرگ قرآن این است که وقتی انتقاد می‌کنید حواستان باشد که خودتان دچار بدترش نشوید! ما دچار بدترش شدیم. ما که منتقد بودیم و هستیم و افتخار می‌کنیم که منتقد هستیم و هرگز نمی‌پذیریم آن طراحی را که برای ادامه راه اسلام و مسلمین طراحی کردند جزءاً و کلاً. ائمّه طاهرين ما دستور داده‌اند که لعنت نکنید، دعوا نکنید، برادروار زندگی کنید، در صف اول با آن‌ها نماز بخوانید، پیش آن‌ها تظاهر به نماز شیعی و وضوی شیعی

نکنید، در دسر درست نکنید. ولی، حق داریم منتقد باشیم. اما ما به بدتر از آن اشتباه، خودمان دچار شده‌ایم که حق دارند آن‌ها از ما انتقاد کنند. ما الآن «خود انتقادی» می‌کنیم. تحت قبه حضرت سیدالشهدا، در شب تاسوعا، در این حال و هوا، حال و هوایی که در آن بزرگ شده‌ایم: «شب تاسوعاست امشب، نوحه‌گر زهراست امشب» شب تاسوعا کم از شب عاشورا نیست.

وصایت به جای خلافت: انتقادی که به ما شیعیان وارد است چیست؟ این است که آنها خلافت را مطرح کردند، ما هم گفتیم خلافت نه، عمل نمی‌کند، نمی‌شود، نتیجه نمی‌دهد، و گفتیم: جایگزینی که جواب می‌دهد «وصایت» است. علمای بزرگ ما در تألیفاتشان، در مباحث کلامی‌شان، در مدرسه‌هایشان، در کارهای واقعاً کارستانی که در همه این زمینه‌ها انجام دادند، مجالس درس افتخارآمیزی که تشکیل دادند امثال شیخ مفید رضوان الله علیه، سید مرتضی رضوان الله علیه، بحث‌هایشان را کردند. پای منبرهایشان به عنوان شاگردانشان، علما و فضلا و مجتهدین فرقه‌های مختلف اهل تسنن هم حضور داشتند و افتخار می‌کردند به شاگردی‌شان. یک سری به محتوای کنگره شیخ مفید بزنید و نظیرش راجع به سید مرتضی مقداری رصد کنید، تحقیق کنید. علمای بزرگ ما آمدند حسابی بحث کردند و جا انداختند که «خلافت» اشتباه بوده و «وصایت» می‌توانسته است جواب بدهد.

شاخص‌ترین کتابی که شما در این زمینه دارید «الارشاد» شیخ مفید است که خاص همین مسئله است. تمام کار این کتاب این است که مستندسازی کند، اثبات کند که مولا علی علیه السلام وصی بلافصل پیامبر اکرم بودند ولا غیر. و نظر پیامبر اکرم غیر از این نبود و قرار نبود هیچ کس در کنار مولا علی مطرح بشود و ایشان وصی بلافصل پیامبرند. این عنوان «وصی رسول الله» را اهل تسنن هم در یک حدی قبول داشتند ولی ما واقعاً خیلی «با درایت» عمل کردیم!؟

یادم نمی‌رود که پدرم در **مسجد جامع عتیق اصفهان** به من نشان داد، یک ایوانی آنجا هست، ایوان صاحب‌بن‌عبّاد محل تدریس صاحب‌بن‌عبّاد که وزیر مشهور آل بویه بوده است. اصفهان در آن زمان سنی‌نشین بوده است. آن زمانی که مسجد جامع اصفهان ساخته شده، قم مرکز تشیع بوده ولی اصفهان به تعبیر پدر من و امثال پدر من «سنی‌خانه» بوده است. در چهار قسمت کاشی‌کاری ایوان، کاشی‌کاری کرده بودند. ابوبکر را نوشته بود **ابوبکر الصّدیق**، عمر را نوشته بود **عمر الفاروق**، عثمان را نوشته بود **عثمان ذوالنورین**، چهارمی را نوشته بود **علی‌بن ابیطالب وصی رسول الله**. اما ما نتوانستیم از این زمینه تعیین‌کننده استفاده بکنیم، با پافشاری افراطی بیش از اندازه بر وصایت، و اصرار بر این که خلافت غلط است و وصایت درست است! اصرار بر اینکه حتماً از جانب خدا، مولا علی علیه السلام تعیین شده بوده، منصوب شده بوده، نصب شده بوده، به تعبیرهای مختلف، به عنوان وصی بلافصل پیامبراکرم، صلی الله علیه و آله و اصحابه.

همه مسلمانان در سرتاسر جهان اسلام، و غیرمسلمانان در سرتاسر جهان، حرف ما را این‌طور فهمیده‌اند که ما تاریخ ۲۵ سال فاصله بین رحلت پیامبراکرم تا زمانی که همه مسلمین تجمع کردند و پناه آوردند به مولا علی علیه السلام که به داد ما برس، این ۲۵ سال را ما منکریم و معتقدیم اصلاً نبوده و نیست! مگر می‌شود تاریخ را منکر شد. ۲۵ روز تاریخ را نمی‌شود منکر شد، ۲۵ ساعتش را نمی‌شود منکر شد، این **تأکید مؤکد بر وصایت** چه کار کرد؟ چه اثری داشت؟ چه نتیجه‌ای داشت؟ می‌بینید که اشتباه ما هم کم بزرگ نبود.

یکی از گستره‌های مباحث عاشوراشناسی این است که باید بررسی شود که فاجعه‌ها در تاریخ اسلام محدود به عاشورا نبوده است. در تاریخ اسلام ما فجایع بسیاری داشته‌ایم و داریم. فاجعه‌های بزرگ داریم، البته نه در حد بزرگی و عظمت واقعه عاشورا. فاجعه عاشورا نظیر ندارد،

ولی آن‌ها هم کم اهمیت نداشتند، کم بزرگ نبودند. قتل عام‌ها، کشتارهای وسیع، کارهای عجیب نامسلمانانه به نام اسلام، به نام قرآن، به نام خلافت اسلامی، به نام امیر اسلام، به نام امارت اسلامی، با عنوان نمایندگی اسلام. اینجاست که بعضی‌ها اشتباه می‌کنند و می‌گویند: عاشورا فراوان تکرار شده است.

عاشورا تکرار شدنی نیست. آن قدر این فاجعه عظیمست، آن قدر این واقعه بزرگست که اصلاً آسمان و زمین تحمل تکرارش را ندارد! هنوز که هنوز است، یک عده از عرفا، شعرا، ادبا، و حتی حکما، در مانده‌اند که چگونه آسمان طاقت آورد؟ چگونه زمین طاقت آورد؟ ما هم قدری آگاهی‌مان بیشتر شود، درگیر می‌شویم که واقعاً این اتفاقاتی که در روز عاشورا در کربلا روی زمین اتفاق افتاد، زمین چگونه تحمل کرد؟ و آسمانی که این فجایع را روی زمین می‌دید چگونه تحمل کرد؟!!! این عبارت زیارت عاشورا که «**و جَلَّتْ و عَظُمَتْ مَصِیْبَتُکَ فِی السَّمَاوَاتِ عَلٰی جَمِیْعِ اَهْلِ السَّمَاوَاتِ**» هنوز معلوم نیست چگونه آسمان و زمین، چگونه کائنات تحمل کردند این بارگران فاجعه عاشورا و کربلا را.

آری، ما وصایت را مطرح کردیم، اشتباهی بسیار بزرگتر، این را تکرار می‌کنم. **اشتباه ما بزرگتر از اشتباه مطرح کنندگان خلافت بود.** این مطلب را به عنوان نظر کارشناس متخصص علوم قرآن و حدیث مطرح می‌کنیم و تا هر جا لازم باشد آمادگی بحث و دفاع از آن را داریم. اسمش را هم نظریه نمی‌گذاریم، یک نظر است، یک دیدگاه است. ما شیعیان هم مثل اهل تسنن اشتباه کردیم. انتقاد مهم ما به آن‌ها این بود که شما با خلافت چه گلی به سر مسلمان‌ها زدید؟ چه کار کارستانی برای اسلام کردید؟ از اول تا آخر تاریخ خلافت در اسلام چه دارید که بگویید خلافت برای اسلام این کارها را کرد؟ چه دارید؟ ما هم چیزی نداریم. ما هم جوابی نداریم. ما وصایت را مطرح کردیم و روی آن پافشاری کردیم تا توانستیم، غافل از

این که وصایت هم هیچ مشکلی را حل نمی‌کند.

مصیبت عظمایی که در کنار ماجرای سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد و کار دشمن نبود، کار دوستان بود، دوستانِ خیلی دوست، آدم‌هایی از قبیل من و شما، ارادتمندان علی و آل علی، شیفته‌های شیفتگان علی و علویان. آن مصیبت بزرگ عبارت از این بود که یک مسئله بسیار مهم‌تر از دست رفت، و از دست رفتن آن مسئله مهم بود که با گذشت ۵۰ سال فاجعه کربلا را به وجود آورد. آن گم شده از دست رفته «ولایت» بود. در گیرودار کشمکش دو جبهه خلافت و وصایت، ولایت به دست فراموشی سپرده شد و از دست رفت.

ولایت حلقه مفقوده تاریخ اسلام: اشتباه بزرگ ما این بود که به جای تاکید بر وصایت که هیچ نتیجه‌ای نداشت، تأکید بر ولایت نکردیم. دیدیم که مولا علی علیه‌السلام چگونه عمل می‌کند در ۲۵ سال دوران خلافت خلفا، ولی خودمان ظاهراً خیلی فکرمان درست‌تر از مولا علی علیه‌السلام بود! یعنی ولایت را دنبالش نگرد! اینکه مولا علی علیه‌السلام امام من است، ولایت دارد بر من، فکر من باید تحت ولایت او باشد، فکر من باید با نظرات او بسازم، رفتار من را باید با رفتار او منطبق کنم، «ولایت» یعنی این. زبان قرآن

بحث ولایت، شما توجه دارید که بحث خیلی گسترده‌ای است. «الله ولی الذین آمنوا»، بعد، «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا»، و بعد، «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر». ولایت یک سامانه کاملاً فراگیر بوده و هست که می‌توانسته و می‌تواند اسلام و مسلمین را و سلامتشان را، آینده‌شان را، عزت و اقتدارشان را تضمین کند. ما این را مطرح نکردیم. «علی ولی الله» را مطرح نکردیم. هنوز هم مطرح نمی‌کنیم، هنوز هم بلد نیستیم مطرح بکنیم. همواره، بحث ولایت گوشه و کنار و در حاشیه مطرح می‌شود.

بحث ولایت تمام بحث اسلام است. تمام بحث تشیع است. انواع کارهای علمی و فرهنگی و تفسیرها و شرح‌ها و تحلیل‌ها و بحث‌های مصداقی را باید انجام داده باشیم تا بتوانیم الآن نتیجه بگیریم. در محرم و صفرهایمان باید سهم ۹۹ درصد به بحث ولایت داده باشیم، ولی این کار را نکرده‌ایم. اخیراً، به عنوان نمونه، یکی از بهترین و زیباترین و هنرمندانه‌ترین منبرها نصیب من شد. یک ساعت بحث کرد این منبری دانشمند توانمند و ادیب فاضل گرانقدر، و حسابی شاید میلیون‌ها نفر را تحت تاثیر قرار داد و سرانجام این مطلب را جا انداخت که دوتا چیز حتماً باید باشد و اگر نباشد اوویلاست؛ یکی مجالس ذکر امام حسین، یکی هم مُبَلِّغ و مُبَلِّغین، اگر این دوتا نباشند وای به حال عالم اسلام. باید به ایشان گفت: بندهٔ خدا، **ولایت اگر مطرح نباشد و مطرح نشود وای به حال اسلام**. مبلغ و مبلغانی که از اول تا آخر، به طور اساسی، به طور پایه‌ای، به طور عمیق در مبحث ولایت کار نکرده باشند و از کار درنیاورده باشند بحث ولایت را و در ساحت عقیدتی، در ساحت عاطفی، در ساحت رفتاری، جا نیانداخته باشند، هم برای خودشان هم برای دیگران، شما حالا بیا این روبناها را رویش کار کن، قسم حضرت عباس هم بخور که این‌ها اگر باشند همه چیز درستست، می‌بینیم که همهٔ این‌ها هستند و هیچ چیز هم درست نیست، هیچ چیز هم سرچایش نیست.

چرا با خودمان رودربایستی داریم؟ چرا وقتی دیگران از ما انتقاد می‌کنند برمی‌آشوبیم، ناراحت می‌شویم، ولی خودمان حاضر نیستیم اشتباهات خودمان را ببینیم؟ عیوب کار خودمان را ببینیم؟ ما می‌بینیم که این چیزهایی که می‌گوید خیلی مهمست و اگر نباشد وای به حال عالم اسلام، عملاً هست، و هیچ چیزی هم درست نیست، این‌ها هست و بیچارگی مسلمانان هم در کنارش هست.

آن که گمشده و باید پیدا شود و یک سامانه فراگیر شود و همه جا را پر کند «ولایت» است.

بحث‌های شناختی ولایت، بحث‌های عاطفی ولایت، بحث‌های رفتاری ولایت. **جناب کرونا** فقط از عهده این کار به خوبی برآمد که به ما ملت شیعه در این مملکت و امثال این مملکت، بفهماند که ولایت، ضریح طلا و نقره نیست. ولایت کاشی و مرمر حرم و رواق نیست. ولایت عَلم و کُتَل نیست. ولایت بیرق و شمع و طبل و دهل و وسائلی از این قبیل نیست. این‌ها ولایت نیست. این‌ها یک چیزهاییست که قرار بوده که زمانی که ولایت حسابی همه جا را سامان داده باشد و یک عده مسلمان به نام شیعه بیش از سایر مسلمین، آن مبحث ولایت را حسابی از نظر علمی و فرهنگی برای خودشان جا انداخته باشند، حالا یک زمانی هم برای مراسم، برای تشریفات، در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی به این چیزها بپردازند. این مراسم و تشریفات شد همه مسئله و جای کل مسئله ولایت را گرفت.

خیلی از چیزهایی که الان صدا و سیما برنامه‌های یک ساعته، دوساعته رویش می‌گذارد و افرادی صحبت می‌کنند و کلمه ولایت که اصلاً در آن نیست، یک کلمات دیگر جایش گذاشته شده، این‌ها ولایت نیست. ترویج و تبلیغ ولایت نیست. وقتی شما اسم را عوض می‌کنید محتوا عوض می‌شود. وقتی ولایت را مطرح نمی‌کنید و به جایش **عشق دیوانه‌وار** را مطرح می‌کنید نمی‌دانید چه فجایعی به بار می‌آورد! نمی‌دانید چه نسلی را تخریب می‌کنید! نمی‌دانید بچه‌های امام حسین را یکی یکی از امام حسین جدا می‌کنید! خیال می‌کنید که این کودکان را، این نوجوانان را، این جوانان را حسینی کرده‌اید؟ خیال می‌کنید که این‌ها را زینبی کرده‌اید؟ شما این‌ها را برای همیشه از حسین و زینب دور کرده‌اید؟ این‌ها هرگز و هیچگاه دیگر در فضا و جغرافیای زندگی حسین و زینب قرار نمی‌گیرند. شما آنچنان فاصله ایجاد کردید، آنچنان عوضی همه چیز را جا انداختید، آنچنان اسم‌ها را عوض کردید، عناوین را عوض کردید که عملاً معنا و مفهوم ولایت از دست رفت.

آری، جامعه اسلامی آنقدر بیمار شد که امام حسین وقتی که مروان بن حکم در مدینه به ایشان می‌گوید که من در مقام خیرخواهی به شما می‌گویم بیاید پنهانی با یزید بیعت کنید و قضیه را تمام کنید؛ امام حسین (ع) می‌فرماید: «**فعلی الاسلام السلام**» این عبارت یعنی چه؟ شما تا حالا چطور این عبارت را ترجمه کرده‌اید؟ این سلام، خداحافظیست. «فعلی الاسلام السلام» یعنی بدرود اسلام، یعنی اسلام خداحافظ، یعنی اسلام رفت. یعنی کم‌کمش مفهومش این است که اسلام در حال احتضار است. نه اینکه بیمار است، نه اینکه به شدت بیمار است، بلکه بیماریست که امیدی به ادامه زندگیش نیست، شما دیگر اسلام را مرده حساب کنید! خداحافظ اسلام! اسلام، بدرود!!

ولایت سیستم ایمنی اسلام: چه شد که اینطور شد در این مدت زمان کم؟! ولایت عبارت از «بُنیة اسلام» بود، به تعبیر اطباء، آن قوه غریزیه‌ای بود که در اصطلاح منابع طب اسلامی، باید انسان را سرپا نگه می‌داشت و او را محافظت می‌کرد که بیماری‌های مختلف او را از پای درنیابورد. این از دست رفته بود. ولایت این بود. **ولایت، سیستم ایمنی اسلام و مسلمین بود.** سیستم ایمنی مسلمانان بود که از بین رفته بود. مسلمانان آن‌چنان بیمار شده بودند که دیگر هیچ قسمتی از وجودشان، فکرشان، روحشان، مغزشان، قلبشان درست کار نمی‌کرد. این ولایت بود که از دست رفته بود و این مصیبت را به وجود آورده بود. باید باور کنیم و به نتیجه برسیم که ما هم به اندازه دیگران که خیلی از آن‌ها انتقاد می‌کنیم، مقصریم. همه ما مسلمانان مقصر بودیم و هستیم.

عاشورا را یک عده به وجود آوردند، و ما هم لعنتشان می‌کنیم که مجرم بودند، مقصر اصلی این فاجعه بودند، اما این فاجعه مقصرهای بعدی هم دارد، نکند من و شما هم جزو آن‌ها باشیم؟! این فاجعه، فاجعه‌ای نبود که بیاید و بگذرد و تمام بشود. می‌بینید که تمام شدنی

نیست. می‌بینید که اعصار و قرون کهنه‌اش نمی‌کند، می‌بینید از نوعی نیست که بگذرد. یک کشته شدن‌های ساده‌ای نیست، وفات یک عده از انسان‌ها به طور ساده نیست که سوّم و هفتم و چهلم و تمام. نه، می‌بینید که اینطور نیست. پس مقصرهای بعدی هم دارد.

مقصرهای بعدی کسانی هستند و خدا کند ما نباشیم از آن کسان، که چنین فداکاری عظیمی، چنین جانبازی کارستانی انجام شده باشد. سیدالشهدا با یارانشان با نزدیکانشان با اهل بیتشان فداییان اصلی و اولیه این نهضت و این ماجرا باشند و ما نگذاریم که اثر خودش را عاشورا در عالم اسلام در میان مسلمین، در زندگی مسلمانان، در دانش مسلمین، در فرهنگ مسلمین، در رفتار مسلمین بگذارد. مانع باشیم. مهم نیست که خواسته یا ناخواسته. مهم این نیست که فهمیده یا نفهمیده. مهم این است که مقصرهای بعدی هم وجود دارند و خدا نکند ما از مقصرهای بعدی باشیم یا مؤثرهای بعدی.

کسانی که مثلاً با پیامبری دشمنی کردند و بالاخره دشمنی را به نهایت رساندند و نگذاشتند به نتایج مورد نظرش برسد، فرقی ندارند این کسان با آن کسانی که بعداً بیایند آن پیامبر را ترور شخصیت بکنند. این‌ها همه‌اش بیان قرآن است. بیایند پیامبر را بعد از دوران آن پیامبر آن‌چنان شرح حالش را تغییر بدهند آن‌چنان مسائل را از موضعش جابه‌جا کنند آن‌چنان همه چیز را تحریف کنند که آن پیامبر بعد از مدت‌ها که از دوران زندگی بین مردم می‌گذرد از نو ترور بشود. اینها کارهاییست که ما گاهی در ارتباط با پیامبر اکرم انجام می‌دهیم. خیلی جاها ما مسلمان‌ها دست یهود را از پشت بسته‌ایم. دست قریشیان را از پشت بسته‌ایم، از جهت ترور کردن شخصیت و آبرو و عظمت پیامبرمان، آبرو و عظمت ائمه طاهرینمان، بزرگان دینمان. این‌ها چیزهاییست که باید به آن بیاندیشیم، این‌ها همان چیزهاییست که ما از کنارش گذشته‌ایم. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.



خانم عبدالعلی پیام داده بودند که یک دل نوشته دارند و می خواهند بخوانند. ارائه دوم هم داریم به امید خدا. خانم ملیکا عبدالعلی که بسیاری از شما ایشان را می شناسید و سابقه های نقاشی هایشان را دارید که اول کارگاه که ما بحث های کارگاه های تفسیر را شروع می کردیم ایشان هم نقاشی را شروع می کردند هنوز کارگاه تمام نشده بود که نقاشی شان را ارائه می دادند در ارتباط با آن کارگاه. حالا، ما می توانیم بشنویم دل نوشته ایشان را که برایمان می خوانند.

خانم ملیکا عبدالعلی:

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام، شب و روزهای عزاداری اباعبدالله الحسین خدمت استاد گرامی و همه حاضرین تسلیت و تعزیت.

یکباره دلم گفتم که بنویس کلامی در وصف بلند مرتبه ماهمقامی
دستی به روی سینه نهادم و نوشتم از من به حسین بن علی عرض سلامی

السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب

الحسین و علی عباس الحسین. یا اباعبدالله، شاید یک روز عمر خورشید تمام شود اما شما هرگز و هرگز تمام نمی شوید. یا اباعبدالله، من آنچنان به شما محتاجم که تاریکی به شمع نیاز دارد. یا اباعبدالله، کاش خورشید به جای ماه طلوع می کرد تا زودتر آن روز فرا برسد که به دیدارتان بیاییم. آقا جان، دل ما غرق تمناست. یا اباعبدالله، اگر همه عمرم منتظر دیدار شما باشم حوصله ام خسته و ناتوان نمی شود. آنقدر منتظر می مانم تا دوباره پاهایم بین الحرمین را لمس کند هوایش را نفس بکشم و دستهایم به یکی از شش گوشه ضریحتان برسد. زیرا زنده ماندن بدون دیدارتان بسیار دشوار است. آری، بین الحرمین، عرش خدا روی زمین است. گاهی به حال پرچم های سرخ و سیاه در بین الحرمین که به خود می بالند غبطه می خورم.

آقاجان، پایان مسیر حرم شما پر از آغاز است. با بال و پرشکسته در پرواز است. یا اباعبدالله، در این دنیا هیچ ندارم جز آتشی در سینه پنهان. پنهان می‌سوزاند و می‌سوزاند تا به باب «یا ساقی العطاشی» برسد. ما هم تشنه هستیم. تشنه عشق به معرفت شما. شنیده‌ام که گفته‌اند «رفع عطش عشق فقط نام حسین است». یا اباعبدالله، این روزها و شب‌ها عجیب پیچیده بوی یاس و شب بو و آفاقیا آخر فصل گلاب‌گیری گل‌های حضرت زهراست. «والفجر. ولیل عشر». هنوز مانده تا عاشورا، هنوز مانده تا دلتنگی سه ساله حسین، هنوز مانده تا وداع زینب کبری. «یا رب این قصه پر غصه غم‌ها ز کجا می‌آید؟» بادهای سهمگین جهالت کجا می‌برد گلبرگ‌های گل سرخ را. نیلوفرهای آبی در دشت کربلا چه رنج‌ها دیده‌اند. چگونه می‌شود با تیر و نیزه خورشید را خاموش کرد. چگونه می‌شود دو بال وفادار برادر را نشانه رفت و قطع کرد؟ چگونه می‌شود امید لاله‌ها را ناامید کرد؟ مشگ آب نشنگان را پر پر کرد و به گرداب سپرد؟ چگونه می‌شود ماه بنی‌هاشم را در محاصره عمود و تیرگی‌ها قرار داد و چگونه می‌شود سرو قامت لاله‌ها را پرپر کرد؟ چگونه می‌شود آینه شفاف تمام قد رسول الله را نشانه گرفت؟ چگونه می‌شود علی اکبر رشید اباعبدالله را محاصره کرد؟ چگونه می‌شود یادگار امام حسن مجتبی میوه قلب کریم اهل بیت را پرپر کرد؟ چگونه شد که علی اصغر دانه عقیق تسبیح شد و بر زمین ریخت؟ یاد این رنج‌ها که می‌رسد احساس حریق می‌کنیم. روی پا بند نیستیم و قلبمان شعله می‌کشد. تا به این سن و احوال که رسیدم دریافتم که نزدیک‌ترین راه رسیدن به خدای بنده‌نواز، امام حسین (ع) است و حتماً نزدیک‌ترین راه رسیدن به امام حسین، ریحانة الحسین، دردانه سه ساله‌اش است. یا اباعبدالله، بیشتر از هر سال دلمان برای شما تنگ شده. دلتنگی خیلی زیاد است آقاجان. دلتنگ‌ها را دعا کنید. دلتنگ روضه‌هاییم. دلتنگ سینه‌زنی. دلتنگ بوی اسفند و عطر چای روضه‌ات. یا اباعبدالله، دنیای بی شما سرد و خاموش و بی‌رنگ و

روح است، مثل خانه‌ای که بزرگش را از دست داده. هنوز همه می‌دانیم که فقط شما حاکم قلب‌ها هستید. یا اباعبدالله، به دلمان یاری کن که دلمان را همراهتان کنیم تا بیشتر و بیشتر دنبال خودِ خودتان باشیم. یا اباعبدالله، جهانم آشفته است، پر از اضطراب است. لحظه‌ها می‌کوبند و می‌تازند. تنها زمانی که به شما می‌رسم و سلام می‌دهم آن موقع زمان رام می‌شود و به آرامش و تعادل می‌رسم. اصلاً شما جهانی را به آرامش و تعادل می‌رسانید. هرکس از زیر سایه‌تان خارج شود از تشنگی می‌میرد. زندگی زیر سایه‌تان خیلی گواراست. یا اباعبدالله، سلام به شما گفتن عشق شما را در من پنهانور می‌کند. سلام می‌دهم و دلخوشم که شما فرمودید هر آنکه در دل خود با ماست زائر ماست. **صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا ابا عَبْدِاللهِ الْحَسِينِ. رَبَّنَا آتِنَا فِي الدنیا کربلا.**

خانم زهرا بهروزی:

ابیاتی چند از **مثنوی معنوی** انتخاب شده در مورد عاشورای امام حسین صلوات الله علیه، مولانا جلال الدین بلخی رومی، که از مشاهیر اهل سنت است، می‌گوید:

ور نظر بر نور داری وارهی از دوی واعداد جسم منتهی
 از نظرگاهست ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و جهود
 زمانی که انسان به نور دست پیدا می‌کند حتماً به حقایق دست خواهد یافت.

روز عاشورا همه اهل حلب	باب انطاکیه اندر تا به شب
گرد آید مرد و زن جمعی عظیم	ماتم آن خاندان دارد مقیم
نال و نوحه کنند اندر بُکا	شیعه عاشورا برای کربلا
بشمرند آن ظلمها و امتحان	کز یزید و شمر دید آن خاندان
نعره‌هاشان می‌رود در ویل و وشت	پُر همی‌گردد همه صحرا و دشت
یک غریبی شاعری از ره رسید	روز عاشورا و آن افغان شنید

شهر را بگذاشت و آن سواری کرد
 پرس پرسان می شد اندر افتقاد
 این رئیس زفت باشد که بمرد
 نام او والقباب او شرحم دهید
 چیست نام و پیشه و اوصاف او
 مرثیه سازم که مرد شاعرم
 آن یکی گفتش که هی دیوانه ای
 روز عاشورا نمی دانی که هست
 پیش مؤمن کی بود این غصه خوار
 پیش مؤمن ماتم آن پاک روح
 صلی الله علیک یا ابا عبد الله.

قصد جست و جوی آن هیهای کرد
 چیست این غم بر که این ماتم فتاد
 این چنین مجمع نباشد کار خرد
 که غریبم من شما اهل دهید
 تا بگویم مرثیه ز الطاف او
 تا ازینجا برگ و لالنگی برم
 تو نه ای شیعیه عدوی خانه ای
 ماتم جانی که از قرنی بهست
 قدر عشق گوش عشق گوشوار
 شهره تر باشد ز صد طوفان نوح

استاد رزاقی: من می خواستم بحثی که استاد مطرح کردند را دوباره به زبان خودم برای ترجمه مجدد برای خودم دوباره بازگو کنم و این دستاورد بزرگ را به خودم تبریک بگویم. سخنی که مطرح شد با یک تمثیل در ذهن من جان گرفت و شکل گرفت. فردی برخاسته، مبعوث شده، ۲۳ سال بعد از مبعوث شدن با فعالیت های فراوان جامعه ای را شکل داده. طرفدارهایی را برای خودش ساخته، خدا نگفته برای من پیرو بیافرین تا آنها از من پیروی نکنند. خودش پیروان خودش را ساخته جامعه اش را ساخته. در طول این ۲۳ سال ایشان هم در میان آنها زندگی کرده. ۲۳ سال بعد از مبعوث شدن، یا بگویم بعد از اعلام رسالت خودش جایش خالی می شود، فوت می کند. جایش خالی می شود. همه می بینند که یک جای بزرگ خالی شد. همه فکر می کنند که باید این جا را پر کرد. اگر این جا، این صندلی پر نشود این جامعه از هم می پاشد. عده ای در اکثریت هستند می گویند که باید انتخابات بشود، باید مسابقه بشود، رقابت بشود و افراد از پایین بدون و همدیگر را کنار بزنند و اینجا را پر کنند افرادی که

شایستگی بیشتر دارند زودتر به این صندلی برسند و آن صندلی هرچه سریعتر پر بشود. یک عده می‌گویند که نه، این صندلی نباید این‌جوری پر بشود، باید ببینیم که آن مرحوم چه کسی را مشخص کرده بود؟ نظرش که بود؟ از بالا، چه کسی باید اینجا می‌نشست او بیاید بنشیند ما منتظر باشیم، خودش بیاید بنشیند. هر دوتا، صندلی را می‌بینند، جامعه را نمی‌بینند. این دستاورد بزرگ آن فرد بزرگ را نمی‌بینند که یک جمعی را ایجاد کرده یک جامعه‌ای را ایجاد کرده. می‌گویند که اگر این صندلی پر نشود این جامعه از هم می‌پاشد. اصلاً به جامعه فکر نمی‌کنند. می‌گویند اگر کسی روی این صندلی ننشیند این صندلی را می‌زدند. خُب بدزدند. صندلی را می‌خواهیم چه کار؟ مسئلهٔ ولایت که تنها مثالش را در این گفتار و در این سخنرانی، رفتار و عمل خود مولا علی (ع) ذکر کردند، ۲۵ سال همراه بود با کسی که روی این صندلی نشسته بود. همکاری می‌کرد. کسی پرسید برای چه؟ گفتند مجبور است. چرا این کار را می‌کند؟ اصلاً درک نکردیم و این خودش اصلاً راحت بود؟ زیاد ناراحت نبود. چون می‌گفت که این جامعه هست، من در حال خدمت به برپا ماندن جامعه هستم تا وقتی که احساس کنم خدمت من خدمت به این جامعه است به این خدمت ادامه می‌دهم. اظهار ناراحتی فایده‌ای نداشت، ثمری نداشت. ذهن جولانگر انسان به دنبال چیزهاییست که خواننده و مشابه این است، ببیند که در دنیا به این چه می‌گویند؟ به این پدیده چه می‌گویند؟ در یک لحظه بعد از گردش‌ها و سرچ‌های فراوان به یک کلمه رسیدند که خارجی‌ها، هم آنها که دغدغه اسلام هم نداشتند ولی دغدغه جامعه داشتند به این رسیدند. گفتند یک چیز جامعه را نگه می‌دارد: قرارداد اجتماعی. من تا حالا نمی‌دانستم که ترجمهٔ «ولایت» می‌شود: **قرارداد اجتماعی**؛ قرارداد اجتماعی که پایه و اساس جامعه‌شناسی و جامعه‌های نوین است. من خودم اجتماعی زیاد نخوانده‌ام زیاد سرم نمی‌شود شاید اشتباه هم بکنم ولی حس شهودی که به من دست داد

و به این مطلب رسیدم که اگر اشتباه می‌کنم حتماً من را اصلاح کنید به اینکه ترجمه ولایت همان بود که در آن وَرَأَب به آن رسیدند و اسمش را گذاشتند قرارداد اجتماعی. مولا علی تا وقتی می‌دید که قرارداد اجتماعی سرجایش هست خودش هم تابع این قرارداد اجتماعی بود، ولی امام حسین دید که فردی که در آن بالا هست خودش دارد این قرارداد اجتماعی را نقض می‌کند. اقبالاً آن سه نفر قرارداد اجتماعی را نقض نمی‌کردند. تاب و توان خودشان را حفظ می‌کردند ولی دیگر در این دوره فردی که آن بالا بود دیگر وقتی این قرارداد اجتماعی وجود ندارد من دیگر چطور با این قرارداد اجتماعی که وجود ندارد همراه بشوم؟ به خاطر این بود که دیگر از آن قرارداد اجتماعی دروغین، بیعت دروغین، یواشکی، دیگر پیروی نکرد. من در اینجا ترجمه سه کلمه را فهمیدم: یکی «خلافت» به معنی بدوبدو، رقابت برای پر کردن آن صندلیست، یکی «وصایت» که صبر کنیم، ببینیم که خودشان چه کسی را از بالا می‌گذارند آن پایین، که هر دو راجع به پر کردن صندلیست. ولی «ولایت» یعنی کل جامعه که به مثابه کندوی زنبور عسل است از هم نباشد و معادلش قرارداد اجتماعی است. **سلام بر حسین و اصحاب حسین.**

موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

استاد: سلام بر عباس. «سلام بر عباس» را یادبگیرید. یادتان نرود. خیلی‌ها تأکید داشتند که وقتی که می‌گویید سلام بر حسین یادتان نرود که بگویید سلام بر عباس. سلام بر عباس. سلام بر عباس حسین.

استاد نوری: سلام علیکم. مدتی بود که خدمتتان نرسیده بودیم. امروز فرصتی بود که خدمت شما باشیم. یک نکته جالبی بود که پیرو مطالبی که ابتدا شما فرمودید در مورد سقیفه. یک نکته‌ای بود دیدم جالب بود تناسب داشت با مطلب شما گفتم عرض کنم خدمتتان. یک کلیپی بود که پارسال برای من فرستادند من در مورد آن یک جستجویی کردم این کلیپ

را بعداً می‌گویم در مورد چه موضوعی است. در سال ۲۰۱۳ یک کتابی در فرانسه چاپ شد به نام «خلفای ملعونین»^۱. نویسنده‌اش خانمی بود به نام هاله الوردی. ایشان تونسی‌الاصل هستند، منتها استاد دانشگاه سوربن فرانسه هستند. در دانشگاه سوربن. تخصصشان هم در تمدن هست. ایشان یک کتابی نوشت که خیلی موجب چالش شد در اروپا و جهان اسلام. متعاقب آن در سال ۲۰۱۹ سال گذشته، باز یک کتابی نوشته‌اند به نام «محمد». هرکدام از این کتاب‌ها را به زبان فرانسه نوشته بودند، پیرو این چالش‌هایی که در جهان اسلام اروپا ایجاد کرد، یک مصاحبه‌هایی با ایشان در شبکه «فرانس ۲۴» شبکه رسمی فرانسه پخش می‌شد. این کلیپی که برای من فرستاده بودند در زبان عربی بود. بعد، ایشان که خودشان تونسی‌الاصل هستند، مفاد این مصاحبه خیلی تطابق داشت با این مطلبی که امروز شما می‌فرمایید. ایشان کار تخصصی‌اش همانطور که عرض کردم در مورد تمدن بود. سال ۲۰۱۳ که واقعه داعش در جهان اسلام شروع شد ایشان گفت که من به ذهنم رسید که این جریان داعش که می‌گویند «دولت اسلامی عراق و شام» این چیست منشأ حرفشان چیست. یک مقدار تحقیق کردم تفحص کردم مجلاتشان را خواندم تحقیق کردم حول کتاب‌هایشان و دیدم این شخصی که خودش را به عنوان «ابوبکر البغدادی» معرفی کرده این شخص خودش ابراهیم عواد است و خودش را ملقب کرده به «ابوبکر البغدادی القرشی»، این ادامه مطلب را گرفتیم دیدم این‌ها در کتبشان می‌گویند ما سلفی هستیم. این سلفی به چه معناییست؟ این‌ها به چه چیزی بازگشت می‌کنند؟ بعد می‌گفت هرچه بیشتر رفتم جلو خیلی جذابیت موضوع برایم بیشتر شد، دیدم تمام مطالبی که این‌ها دارند می‌گیرند از یک رفرنسی است که در یک زمانی واقع شده. این رفرنس و مرجعش چه بود؟ گفت رسیدم به این موضوع که این رفرنسش

۱. الوردی، هاله، نام اصلی کتاب: «LES CALIFES MAUDITS»؛ ناشر: Espaces libres-POCHES (درج عنوان کتاب صرفاً جهت حفظ امانت در مطالب گوینده است و رویکرد و محتوای کتاب الزاماً مورد تأیید کانون زبان قرآن نمی‌باشد)

از ۱۴۰۰ سال پیش بوده در کجا بوده؟ در یک جمعی به نام سقیفه بنی ساعده، همین که شما فرمودید، ایشان می‌گفت من اصلاً ذهنم به آنجا نبود من اصلاً کار را از اینجا شروع کردم ولی ادامه این مطلب من را کشاند به اینجا. رفته سراغ کار تاریخی که این سقیفه چه بوده و شروع کردم به کاوش در زمینه تاریخی. بعد که گزارشگر آقای دکتر از او سؤال می‌کند که ورود شما در زمینه تاریخ اسلام این کار تخصصی شما نیست، می‌گوید بله این کار تخصصی من نیست ولی من کل کتابی را که دادم این ۲۰ صفحه من رفرنس دادم کل منابع تاریخی هم که گفتم از منابع قطعی و مسلم تاریخ اسلام است. و سعیم بر این بوده که مطالب را به شکلی در حقیقت گلچین کنم که مشترک بین منابع شیعه و سنی است. رسیدم به اینجا که بعد از اینکه حضرت رسول فوت کردند بحث خلافت بحث جانشینی ایشان پیش آمد عده‌ای مهاجرین بودند و انصار بودند و آمدند و نشستند و گفتند ما بیشتر زحمت کشیدیم آنها گفتند ما بیشتر زحمت کشیده‌ایم آن جریاناتی که در تاریخ هست یک عده‌ای انصار گفتند نحن الأمراء و ائمتم وزراء. بیایید ما امیر باشیم شما وزیر باشید و مشاور باشید و دیگر کار به نزاع رسید. این خانم می‌گوید در صورتی که جناب علی ابن ابی طالب مشغول جریان کفن و دفن رسول بود و در آن مجلس نبود. خلاصه مشورت کردند به جایی نرسیدند کار به نزاع رسید تا جایی که خلیفه دوم عمر بن خطاب -رضی الله عنه به تعبیر او- شمشیر کشید به سوی سعد بن عبادة رئیس قوم خزرج که کار به دعوا کشید و بعد دیگر این مطلب خاتمه پیدا کرد و به یک نتیجه‌ای رسیدند، و آن اینکه جانشین حضرت رسول، ابوبکر بن ابی قحافه شد با آن ادله‌ای که داشتند. و اولین باری که در تاریخ کلمه و واژه «خلیفه» استفاده شد در آنجاست. همان مطلبی که شما فرمودید. «خلیفه رسول الله» ایشان می‌گوید اولین بار این واژه مطرح شد. بعد مطلبی می‌گوید که شاید فعلاً با حوصله جمع تناسبی نداشته باشد که خانواده رسول نبودند، فاطمه

زهره. بعداً ابوبکر پشیمان شد بعد در آخر عمر گفت که من پشیمانم رفت سراغ فاطمه زهرا ایشان طردش کرد و نگاهش نکرد و فرمود که من هر روز بعد از هر نماز تو را نفرین می‌کنم.^۱ حالا این‌ها مطالب خاصی دارد که ایشان منابش را هم آورده این‌ها بحثش جداست، ولی ایشان می‌گویند که این رفرنسی که الان شما در سال ۲۰۱۳ دولت اسلامی عراق و شام را می‌بینید این رفرنسش برمی‌گردد به تقریباً سال ۱۱ هجری قمری. می‌گویند که تمام اعمال و رفتاری که این‌ها انجام می‌دهند، از نوع شکل پوششان، نوع رفتارشان، دقیقاً برمی‌گردد به چیزی که در آن دوران انجام شده. بعد از حضرت رسول دو سالی که ابوبکر بن ابی قحافه خلافت داشت آن جنگ حرّه را انجام داد چند هزار نفر را گردن می‌زد به واسطه این که بیعت نمی‌کردند برای مسائل زکاتی که در یمن بود و مسائل دیگر. دقیقاً این‌ها همان حالات را در اینجا انجام می‌دهند. نوع گردن‌زدن‌ها نوع پوششان نوع لباسشان. ایشان می‌خواست به یک جا برسد. گفت من نمی‌خواهم بگویم آن کار درست بوده یا نبوده، آن بحث دیگریست ولی ما نمی‌توانیم یک واقعه تاریخی را دقیقاً برداریم، کپی بیست کنیم بیاوریم در یک شرایط زمان و مکان دیگری همان را بخواهیم انجام بدهیم. این مشکلی شده که معضلی شد که اصلاً اسم اسلام و بقیه مطالب اصلاً دیگر به چنان مفتضحی کشانند که دیدیم. بعد پیرو مطلب شما می‌خواستیم به اینجا اشاره بکنم که دقیقاً یک عمل خلافی که ۱۴۰۰ سال پیش یک عملی شده، یک آدرس اشتباهی که ایجاد شده، یک آدرس غلط این آدرس غلطش می‌تواند مثلاً ۵۰ سال بعدش در سال ۶۱ «فعلى الاسلام السلام» این هم پیرو همان بوده است که همان جمله‌ای که شما فرمودید که حضرت زینب(س) فرمودند که «بابي من أضحى عسكريه يوم الاثنين نهباً». روز دوشنبه. گفتند که «هذا يوم الجمعة وين يوم الاثنين» همان روز دوشنبه‌ای که روز سقیفه بنی ساعده «أَسَسْتُ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ».

۱. ظاهراً برداشتی از روایت «و الله لادعون الله عليك في كل صلاة اصليتها»؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۲۷.

خواستم مطلب را به اینجا برسانم پیرو مطالب حضرتعالی که اصل موضوع روز عاشورا شاید این یوم الاثنین آنجا بوده یک آدرس اشتباه در ۵۰ سال بعد در طول تاریخ هم بوده و فی زمانها، همین الانش در سال ۲۰۱۳ همین آدرس اشتباه آمد چنین کاری را کرد و الی آخر؛ این هرچقدر مثل یک فلیشی هست که اینجا شاید به اندازه یک میلیمتر اشتباه بوده ولی در طول بُعد زمان می‌تواند کیلومترها اشتباه ایجاد کند. بعد این خانم، من مطالبش را به دو زبان فارسی و انگلیسی ترجمه کردم و خیلی بازخوردهای جالبی داشت بعد به طور منفک در مورد هر کدام از خلفا یک کتابی ایشان نوشت. جالب هم هست در نوع خودش چون بی طرف است، شاید ما قاعدتاً با یک حبّ خاصی به شخصیت‌ها نگاه می‌کنیم و در یک طرفی به بغض خاصی نگاه می‌کنیم ایشان در حقیقت بدون هیچ آستیگماتی در حقیقت مطالب را دیده. فقط خواستم اشاره‌ای بکنم ابتدای فرمایشات حضرتعالی دیدم تناسب دارد. ببخشید که وقت شما را گرفتم.

استاد: سپاسگزاریم، شما به مراتب از مطالب من اراده قوی‌تری داشتید. خدا اجرتان بدهد انشاءالله. سرورانمان بیش از این تأخیر نکنند. جناب استاد را آثارشان را اعم از چاپ شده و نشده و از حضرتعالی هم با اینکه مدت‌هاست اظهار لطف را به مجموعه ما و کارگاه‌های ما داشتید، من تحت قبة سیدالشهدا از شما خواهش می‌کنم که ما را رها نکنید. مؤید باشید.

پرسش: جناب استاد. من یک سؤالی دارم در مورد عزاداری‌ها. به نظر می‌رسد که عزاداری یک سیره‌ای بوده که ائمه ما بعد از واقعه عاشورا با یک قصد و مقصودی این سنت عزاداری را قصد داشتند که ترویج کنند و این سنت عزاداری مربوط به ائمه دیگر ما چندان بولد نیست، چرا که ما معتقد هستیم ائمه ما حاضر هستند می‌شنوند می‌بینند و رحلتشان در آن به اصطلاح روز رحلتشان نباید آن مفهوم را برای ما داشته باشد که عزاداری فقدان آن‌ها را بکنیم و اگر چنین تصویری ما داشته باشیم، پس بنابراین فلسفه عزاداری در این دهه یا کلاً در ماه

محرم و صفر یک فلسفه دیگری دارد که خاص این واقعه هست و بحث بر سر فقدان نیست بحث بر سر چیز دیگریست که حالا این‌ها جای بحث دارد که واقعاً فلسفه عزاداری چه بوده. این یک مطلب. بعد حالا ما می‌آییم جلوتر می‌بینیم که در مورد گذشتگان ما یا هرچه عقب‌تر می‌رویم می‌بینیم که آدابی برای عزاداری داشتند که این آداب امروزه رنگ باخته و حتی تغییر پیدا کرده و به شدت هم تغییر پیدا کرده حالا از نحوه پوشش بوده از نحوه آداب روزانه خودشان بوده از نحوه خورد و خوراکشان بوده. من مصداقی بگویم. مثلاً گذشتگان ما آغاز محرم که می‌شد شیرینی خوردن، آجیل خوردن، این جور چیزها تقریباً اصلاً منسوخ می‌شد، تا این دوماه که تمام می‌شد دوباره زندگی عادی شروع می‌شد، یا نحوه لباس پوشیدنشان، حالا حتماً دولبه هم بوده، هم می‌گفتند مشگی کراهِت دارد بعد لباسی می‌پوشیدند که هم مشگی نباشد هم شاد نباشد چون می‌گفتند مشگی کراهِت دارد و سعی می‌کردند زیاد خنده نباشد و هرچیزی که بیانگر نوعی شادی و دلشادی بوده حذف می‌شده، من می‌خواهم بدانم که حتماً و قطعاً اینطوری بود که یک وظایفی به عهده بعدی‌ها بوده که ما دنباله‌روی آن قضایای سقیفه نباشیم. این را قطعاً ائمه دنبال کردند تحت سیره ائمه در عزاداری‌ها، می‌خواهم بدانم ما چقدر این‌ها را دنبال کردیم و تا چه حد با این‌ها همراه بودیم و ما چقدر به وظایف خودمان در مورد عاشورا عمل کرده‌ایم.

پاسخ: احسنتم، بارک‌الله. بله. در حدی هست که باید یکی از این نشست‌ها را به آن اختصاص بدهیم انشاءالله، به توفیق الهی این کار را می‌کنیم و خیلی هم ضرورت دارد یکی از کارهای مهم‌مان خواهد بود. یکی از کارهای دیگر مهم، پرداختن به زیارت‌ها متون مختلفی که برای ما خیلی جایگاه خاصی پیدا کرده‌اند، مثل زیارت عاشورا. بعد از چند ده سال من امسال دیگر به لطف خدا این قرق را شکستم و آن متنی که از زیارت عاشورای معروفه قبول

دارم به عنوان متن منتخب تهیه کردم. یادتان باشد می‌خواهید تشریف ببرید یک تعدادی آماده کرده‌اند در غیر آن صورت هم از طریق ایمیل و گروه و غیره قابل انتقال به شماست. این را ما پشتش حرف داریم، بحث داریم، در جای خودش بحث‌هایی از انواع مختلف داریم به هر حال الآن پایه‌اش را به لطف خدا گذاشتیم در این دهه عاشورای ۱۴۴۲، برخلاف چند ده سال قبل که من در این مسائل ورود نمی‌کردم. ولی عاشوراشناسی یکی از حوزه‌های مهمش همین پرداختن به این مسائل است که اگر زیارت عاشورا معتبر است همه آنچه به عنوان زیارت عاشورا مشهور شده است معتبر است؟ فعلاً یک کار مصداقی عینی کردیم که در اختیار شما قرار بگیرد، همیاری و همکاری شما را جذب بکند، دغدغه را توزیع بکند، مطرح بکند، که متن زیارت عاشورا فقط متن منتخبش که اینجا شما ملاحظه می‌کنید حداکثر متن منتخبش که می‌تواند معتبر باشد اینست و بقیه از هیچ اعتباری برخوردار نیست. شرح مفصل دارد. بنابراین، موضوع دوتا از جلسات آینده‌مان دارد معلوم می‌شود، ولی این به آن معنی نیست که حتماً در نشست بعدی، عصر یازدهم محرم، ما به یکی از این دو موضوع خواهیم پرداخت. **سمینار علمی فرهنگی عاشوراشناسی** که قرار بود که ما دیگران را درگیرش کنیم، اینقدر خودمان را درگیر کرده که از پس پیگیری مسائل مختلفش واقعاً بر نمی‌آییم مگر لطف خدا و عنایت الهی که انشاءالله به آن امیدواریم. دل بسته‌ایم به این که شما هم همینطور که همراهی می‌کنید، همکاری می‌کنید. فقط من خواهش می‌کنم این همیاری و همراهی را به داخل این فضا محدود نکنید، در فاصله جلسات هم از طرق مختلف می‌توانید این ارتباط را حفظ کنید می‌توانید پیام بدهید می‌توانید تلفن بکنید می‌توانید از امکانات اینترنتی و مجازی استفاده بکنید. مسائلمان را به همدیگر برسانیم، دادوستد کنیم، نظراتمان را «شیر» کنیم. در اختیار دیگران بگذاریم و روح این عاشوراشناسی را در فاصله جلسات هم زنده نگه داریم.



چهارمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی

دوشنبه دهم شهریورماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون ترویج زبان قرآن

موضوع: تاسوعا مقدمه واجب عاشورا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ. صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ.

شام غریبان، عصر عاشورا، عصر تاسوعا: حال و هوای نشست امروزمان حال و

هوای شام غریبان است. باید سعی کنیم برگردیم به حال و هوای عصر عاشورا که گذرانیدیم و به

دلایل مختلف و بالأخص آن تعطیلی رسمی آفتخیز آسیب‌زای غیراسلامی اسرائیلی نفوذی

مصیبت‌زایی که همیشه با آن درگیر هستیم و تعطیلی مانع از این است که بتوانیم جلسه‌ای که

امروز داریم را عصر عاشورا داشته باشیم، عصر تاسوعا داشته باشیم، چون اوراقش در تقویم

قرمز است و تمام تشکیلات فردی و جمعی و خانوادگی و محلی و منطقه‌ای و مملکت را کلاً به هم می‌ریزد. باید بتوانیم امروز این حال و هوا را که در ذهن خودمان و در وجود خودمان و در حضور خودمان حال و هوای شام غریبان است به ساعات آخر روز تاسوعا برگردانیم. از آن طرف، ما بحث‌هایی که تا الان کردیم، نتوانسته است حداقل بحث‌هایی را که پیش از تاسوعا و عاشورا باید می‌کردیم و مطالبی را که باید مطرح می‌کردیم که وقتی به تاسوعا و عاشورا می‌رسیم از آن گفتگوها و بحث‌ها گذشته باشیم و بتوانیم براساس آن گفته‌ها و شنیده‌ها و بیان شده‌های قبلی، تاسوعا و عاشورا را درک کنیم، سامان بدهد. به همین لحاظ، امروز بنا نداریم که هم راجع به عاشورا صحبت کنیم و هم راجع به تاسوعا که باید به آن برگردیم تا بعد از درک تاسوعا، عاشورا را درک کنیم. همچنین، باید برگردیم به قبل از تاسوعا، از آغاز ورود حضرت امام حسین علیه السلام به کربلا و زمینه‌های موجود در کربلا در شرایط دوم محرم که اندکی درباره‌اش صحبت کردیم و بعد از آن، تا برسیم به نهم محرم.

اهمیت تاسوعا: تاسوعا تا زمانی که مطرح نشده باشد عاشورا نمی‌تواند مطرح شود. خیلی جاها نقش عاشوراشناسی کنارگذاشتن تاسوعا است. بگذریم که روزهای قبلش هم همینطور هست و همین حکم را می‌کند. وقتی ما این ایامی را که زیرساخت‌های عاشورا را دارند تعبیه می‌کنند، طراحی می‌کنند، جهشی از کنارشان می‌گذریم و به آنها توجه نمی‌کنیم، درک صحیحی مسلماً از عاشورا نخواهیم داشت. تابلوهایی که در میان مجموعه تابلوها ملاحظه می‌کنید، کنار هم قرار گرفتن تاسوعای حسینی با عاشورای حسینی و مقدم بودن طبیعی نهم بر دهم، تاسوعا بر عاشورا. این فقط یک ترتب عددی نیست. یک ترتب منطقی هم هست. دقت بیشتری که بکنیم تاسوعای حسینی پررنگ‌تر از عاشورا می‌شود. یعنی تاسوعا تعیین می‌کند که حد عاشورا چه اتفاقاتی بیفتد. برای اهل دقت نظر و اهل تحقیق تاسوعا به

مراتب مهم‌تر از عاشورا باید باشد. تاسوعایی که از قدیم به نام **حضرت ابوالفضل العباس** بوده است و غالب ماها فکر می‌کنیم که این مسئله و امثال این مسئله، مسائل و موارد تشریفاتی هستند. می‌گویید نه، بررسی کنید در ذهن خودتان و در ذهن اطرافیانتان، خویشاوندانتان و پدر بزرگ و مادر بزرگ‌ها، ببینید که غالباً ذهنیت به این شکل است که چون عاشورا به نام امام حسین است، حضرت ابوالفضل العباس هم با آن مقامی که دارند و جایگاهی که دارند، هم در میان خویشاوندان نزدیک حضرت سیدالشهدا و هم در میان اصحاب، هر دو جنبه را با اولویت فراوان نسبت به همه حاضران در کربلا و شهدای کربلا دارند، نمی‌شود که یک روز به نامشان نباشد. به همین سادگی تلقی می‌کنیم مسائل را، این یک روز که روز عاشورا هم نمی‌تواند باشد، چون روز عاشورا روز امام حسین است و به نام امام حسین است، پس به همین دلیل است که روز تاسوعا را به نام حضرت ابوالفضل العباس کردند تا درست دریابید!؟

مسئلاً مطلب به این سادگی نیست. تاسوعا، وقایع تاسوعا، آنجا که تاسوعا منتهی می‌شود به غروب تاسوعا و شب عاشورا و صبح و صبح تا ظهر و ظهر عاشورا که به دنبال آن می‌آید، آنجا حضرت ابوالفضل العباس بسیار مطرح هستند. صرفاً یک به نام زدن نیست. صرفاً یک نامگذاری نیست که تاسوعا بنام حضرت ابوالفضل العباس است. یک تفاوت بزرگ تاسوعا با عاشورا این است که اگر تاسوعا و عاشورا را با هم ببینیم و اتفاقات و وقایعش را به هم وصل شده ببینیم این دو روزی که به همدیگر متصل هستند از صبح تاسوعا شروع می‌شود و به غروب تاسوعا منتهی می‌شود و به شب عاشورا وصل می‌شود به روز عاشورا وصل می‌شود و اگر اینطور ببینیم، گفتیم که عمده مرکز توجه و عمده تعیین کننده شدن مسائل در تاسوعا است. در عاشورا یک سلسله اتفاقات می‌افتد که البته خیلی مهم هستند و خیلی فاجعه آمیز، یکی از دیگری مهم‌تر هستند ولی سلسله اتفاقاتی هستند که پشت سر هم می‌افتند و روز طی

می‌شود. در تاسوعا چنین نیست. در تاسوعا همه فراز و نشیب‌ها، همه اگر و مگرها، همه شد و نشده‌ها، تعیین سرنوشت آنچه که در کربلا دارد رخ می‌دهد اینها همه در تاسوعا است و هرچند تحقق آن‌ها در عاشورا است، اما تمرکزش در تاسوعا است.

ابوالفضل‌العبّاس محور تاسوعا: محوریت تاسوعا از آن حضرت ابوالفضل‌العبّاس

است. حضرت ابوالفضل‌العبّاس حضور بسیار مؤثری در اردوی حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام دارند. لزومی ندارد که اینها از قدیم دست و پا زده باشند و منصب‌هایی که محتوایی ندارد عنوان‌هایی که توخالی است غالباً، و به درد اردوگاه‌های دیگر می‌خورد، به درد اردوگاه‌های شاهان می‌خورد و به درد سلاطین می‌خورد، به درد امیران و حاکمانی که هیچ محتوایی ندارند و هیچ مستند و تکیه‌گاه درستی خودشان و کارهایشان ندارند، آنها نیاز دارند به عنوان‌سازی، منصب‌سازی. حضرت ابوالفضل‌العبّاس که نیاز ندارد که یک عده برایش دست و پا بزنند و هفده‌تا منصب برای او طراحی کنند. سپهسالار، علمدار، سقا ... بگردند، عنوان بسازند. بعضی‌ها یک قرائن و سوابقی برایش پیدا کنند و آنها را بزرگ کنند، و بعضی‌ها را که پیدا نمی‌کنند برایش بسازند.

موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

عمده مطالب در ارتباط با عاشورا وقتی زمانش برسد که بیان کنیم، آنجا خواهیم گفت و با دقت بیان خواهیم کرد که آن عاشورای ساختگی و نمایشی که غالب ذهن‌ها را در اختیار خودش قرار داده است از همین‌جا نشأت می‌گیرد. می‌گویند باید عاشورا را یک جوری بسازیم که سپهسالاری حضرت ابوالفضل‌العبّاس عیب نکند! یعنی مسئله به آن مهمی که عبارت است از عاشورا و مسائل و حواشی و دامنه‌های مهم و مؤثر و تعیین‌کننده‌اش، آن‌ها همه را تحت‌الشعاع این قرار دهیم که ما باید یک عاشورایی تعریف کنیم که بتواند سپهسالار داشته باشد، بتواند علمدار داشته باشد تا آن سپهسالاری که ما دوست داریم تخیل کنیم و تصویر

کنیم، آن منصب توخالی را بدهیم به حضرت ابوالفضل العباس و یک منصب تو خالی دیگر علمداری درست کنیم و باید صحنه را بسازیم تا یک علمدار بخواهد داشته باشد و آن علمدار حضرت ابوالفضل العباس باشد. انگار به ما واگذار کرده‌اند که مقامات حضرت ابوالفضل العباس را برایشان طراحی و تدوین کنیم!؟

این‌ها رفتارهای بسیار دوستانه‌ایست که ما نوعاً با کسانی که دوستشان داریم و به آنها ارادت داریم، انجام می‌دهیم. دشمن که کار خودش را می‌کند، دوستان هم این‌طور می‌آیند به عناوین مختلف تیشه به ریشه‌ها می‌زنند. مقاماتی که حقیقتاً این بزرگان و اولیای الهی، فردی مثل حضرت ابوالفضل العباس که فقط درکنار امام حسین علیه السلام به نظر می‌آید که یک مرحله بعد از امام حسین و کنار امام حسین مطرح است. با هر کس دیگری کنار هم قرار بگیرد و مقایسه شود آنقدر برتر است که غالباً قابل بحث نیست، بیاییم یک چنین شخص‌ها و شخصیت‌هایی را به ظاهر دوستانه این چنین با آنها عمل کنیم، که اعمّ از دوستان نادان دیگر و دشمنان دانا، ما به دست آن‌ها هزار جور بهانه دهیم که آنها بتوانند به مقاصد خودشان برسند و به راحتی بتوانند بگویند که این‌ها عنوان‌سازی و مقام و مرتبت‌سازی است!

این کار ناهنجاری است که ماها کرده‌ایم، حقیقت این نبوده است. واقعیتها این نبوده است. ما بر اثر بی‌اطلاعی، بر اثر اینکه بنا نبوده است اطلاعات صحیح به ما بدهند راجع به مثلاً حضرت ابوالفضل العباس، بنا نبوده است که همان حداقل دانستنی‌های درستی را که می‌شود با آن‌ها یک تصویر حداقلی صحیحی از مسائل عاشورا در ذهن طراحی کرد، به ما بدهند، بی‌اطلاع گذاشتند ما را و ما بی‌اطلاع ماندیم و همواره گزارش شنیدیم که یک چنین چیزهایی هست و یک چنین بحث‌هایی هست ولی انگار که ما غریبه بودیم و غریبه هستیم از این بحث‌ها. انگار که این بحث‌ها آنچنان است که فقط عده خاصی آنها را می‌فهمند و آن

عده خاص حق دارند که اگر دوست داشتند در اختیار دیگران بگذارند و اگر دوست نداشتند در اختیار دیگران نگذارند و به خودشان اختصاص بدهند و برای خودشان احتکار نکنند. چیزهایی که ما شاهدش بوده‌ایم طی دهه‌های مختلف عمری که در این فضاها شبانه روزی طی کرده‌ایم، شاهدش بودیم که در بهترین وضعیت گلیم خودشان را از آب بالا می‌کشیدند و خودشان می‌فهمیدند که تاسوعا یعنی چه و خودشان می‌فهمیدند که عاشورا یعنی چه، ولی هیچ دغدغه‌ای برای اینکه مردم بفهمند نداشتند، دغدغه‌ای که این مسائل که از نان شب برای مردم واجب‌تر است، درست به آن‌ها منتقل شود تا بتوانند با آن زندگی کنند، چنین دغدغه‌هایی غالباً وجود نداشته است، حداکثر خودشان بهتر با این مسائل ارتباط برقرار می‌کرده‌اند، اگر برقرار می‌کرده‌اند، که البته غالباً ارتباط برقرار می‌کرده‌اند.

علمای عوام و عوام علما: متأسفانه ما غالباً در مشهوداتمان در فضاهای مذهبی خودمان، از خانه‌ای که به عنوان بچه شیعه به قول معروف در آن خانه‌ها تربیت شده‌ایم، و محیط‌هایمان مرتباً بزرگ و بزرگ‌تر شده است، غالباً در انواع محیط‌ها وضعیتی را به این صورت دیده‌ایم که علما تابع عوام بودند و عوام تابع علما نبودند. عوام طراحی می‌کردند تاسوعا چطور باشد و علما همراهی می‌کردند و تأیید می‌کردند. چه منطقی داشته است نمی‌دانم. حداکثر منطقی این بوده است که مانعی ندارد، بگذارید همان جور که خودشان فکر می‌کنند و همان جور که خودشان دوست دارند عمل کنند. علما غالباً تابع عوام می‌شدند. به جای این که عوام را اصلاح کنند. به جای این که عوام را ارشاد کنند، به جای این که این طرز فکرهای عوام را نزدیک کنند به مبانی مذهبی و معتقدات دینی، به جایش می‌گفتند هر کاری که این‌ها می‌کنند ما هم باید بکنیم!!

عاشورا شناسی شناخت همین مسائل و زمینه‌هاست که چگونه ده‌ها سال، صدها سال،

چهارده، پانزده قرن چگونه ممکن است بگذرد، با تکرار مکررات؟ تکرار مسائلی از این قبیل که وقتی اندک دقتی در کار می‌آید و اندک بررسی به کار گرفته می‌شود وضعیت این چنین می‌شود. یک چیزهای عجیبی مثل تبعیت علما از عوام، تبعیت دانایان از نادانان. در چه امری؟ در یک امر مهم که عبارت از عاشوراشناسی است. عاشورا شناسی که عبارت از امام شناسی است و امام شناسی که عبارت از دین شناسی است و دین شناسی که عبارت از شناخت توحید صحیح است، خداشناسی صحیح است. عبارت است از همه آنچه که مطرح است، در امور به این مهمی. در عین حال ما فرصت نداریم و نمی‌توانیم اولویت‌ها را در نظر بگیریم و این گونه بررسی‌ها را بیشتر از این ادامه دهیم.

این موارد را به این خاطر عنوان کردیم که زمینه داشته باشید و بتوانید اگر لازم شد ذهنیتان را کاملاً از چیزهایی که فقط مشهور هستند و از چیزهایی که فقط شایع شده‌اند از چیزهایی که فقط مطرح شده‌اند و تکرار شده‌اند، ذهن‌هایتان را منتقل کنید. از اینگونه شناخت‌هایی که اسمش اصلاً شناخت نیست واقعاً ضد شناخت است، شناخت نداشتن است. منتقل کنید به یک شناخت صحیح در حیطه شناختی که بتواند در حیطه عاطفی یک آثار صحیحی از خودش بر جای بگذارد. عواطف را بتواند به درستی تابع شناخت‌های صحیح بکند و بعد در حیطه رفتاری در رفتارهایمان منعکس شود.

این زمینه‌ها را قدری بیان کردیم که شما بتوانید آماده برای آن انتقال باشید و اگر آن انتقال به لطف خدا و توفیق الهی برای شما انجام شد قدرش را بدانید و فوری از دستش ندهید. یک حالت «نشستند و گفتند و برخاستند» برای شما نباشد. یک حالت عبارت از اینکه عجب بحثی مطرح شد و ما اصلاً فکر نمی‌کردیم که این طور است! ولی فردا صبح دوباره همان طور که قبلاً فکر می‌کردیم فکر کنیم، انگار نه انگار که بحثی اینقدر مهم و جدی صورت

گرفته. دقیق‌تر وضعیت خودمان را در ارتباط با آنچه باید راجع به عاشورا به ما می‌رسیده است، چگونه رسیده است و این که ما موقعیت و موضع و وضعیتمان در ارتباط با عاشوراشناسی دقیقاً چیست، تشخیص بدهیم.

تاسوعای ۶۱ هجری: امروز موضوعمان در جلسه ما بیشتر این است که بررسی کنیم که روز تاسوعا در کربلای ۶۱ هجری چگونه گذشت؟ مطالب درست در همان منابعی هستند که پر از مطالب نادرست است. اطلاعات صحیح لابلای همان مطالب جور و ناجور قرار گرفته‌اند و کسانی که برایشان مطرح باشد که اطلاعات صحیح کدام است و اطلاع ناصحیح کدام است آن هم نه در مورد مسائلی که به هیچ دردشان نمی‌خورد. اینکه فلان شخصیت دو تا فرزند داشته است یا سه تا فرزند داشته است یا فرزند دوم چند ساله بوده است در فلان سال، یا فرزند سومش چگونه بوده است؟ کدامشان متأهل بودند و کدامشان مجرد بودند؟ این چیزها که به درد هیچ کس نخواهد خورد. مطالبی که در زندگی جایگاه پیدا می‌کند و مؤثر واقع می‌شود، افکار را می‌سازد، ذهنیت‌ها را شکل می‌دهد.

امروز من آنچه بیشتر برای شما نقل می‌کنم از کتاب **ذریعة النجاة** است که یک کتاب مقتل و یک کتاب تاریخ عاشورا است که یکی از علمای شیعه حدود ۱۰۰ سال پیش تألیف کرده است این عالم عامل و دانشمند فرزانه این کتاب را به همین منظور تألیف کرده است که تا آنجا که می‌تواند اطلاعات صحیح‌تر را جای اطلاعات بسیار دور از حقیقت قرار دهد و قدم‌های مؤثری در این قسمت‌ها برداشته شود.

من برای شما وقایع عصر تاسوعا را بیشتر بر اساس این منبع که منبع مطمئنی است روایت می‌کنم و بعضی از موارد را هم که ضرورت دارد به آن اضافه می‌کنم تا بتوانیم به یک مجموعه از بحث برسیم. الان ما باید قرار بگیریم در زمان عصر تاسوعا و در کربلا، تا بتوانیم با چند و

چون این بحث به دقت آشنا شویم به لطف خدا و امیدواریم بحث بگونه‌ای در ذهن قرار بگیرد که در جاهایی که لازم است آثار مثبت خودش را داشته باشد.

ساعات آخر روز تاسوعاست، عمر سعد خیلی عجله دارد که زودتر کار را تمام کند. اگر اندکی دقت کنیم در گزارش‌هایی که در منابع هست احساس می‌کنیم که عمر سعد اصلاً نمی‌خواهد بگذارد به عاشورا برسد و عاشورا را می‌خواهد روز جشن پیروزی بنی‌امیه قرار دهد. بنا دارد که همین تاسوعا و در همین ساعات آخر تاسوعا کار را تمام کند و به خیال خودش به پیروزی کامل دست پیدا کند و عاشورا را فقط جشن بگیرد. همان که شما در زیارت عاشورا می‌خوانید «و هذا يوم فرحت به آل زیاد و آل مروان». عمر بن سعد بنای یک چنین خوش خدمتی را به امویان و یزیدیان دارد.

کتاب ارشاد شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه بیان می‌کند که ساعتی مانده به آخر روز. گاهی روایت این طور بیان می‌شود که نزدیک غروب! ما در یک فاصله زمانی با غروب باید قرار بگیریم، زیرا تا غروب، غروب تاسوعا اتفاقات خیلی مهمی می‌افتد. بنابراین، زمان باید یک مقدار قابل توجهی گسترش داشته باشد و الآن من مستندش را برای شما بیان می‌کنم که این چنین هم هست.

دو سه ساعتی، حداقل دو ساعتی مانده است به غروب تاسوعا. عمر سعد لشکرش را آماده باش می‌دهد و حمله می‌کند به سوی خیمه‌های امام حسین که **ما جنگ را شروع کردیم!** بیایید جنگ کنیم و نتیجه جنگ هرچه هست زودتر باید معلوم شود!! یا تسلیم شوید یا جنگ بکنیم و تمام شود و برود. به هر جایی می‌خواهد برسد برسد، تکلیف باید معلوم بشود!!

سروصداهای این حرکت عمر سعد با لشگریانش و حمله و هجوم لشگر شمر به خیمه‌گاه حضرت امام حسین علیه السلام می‌رسد و حضرت امام حسین سؤال می‌کنند که قضیه از

چه قرار است؟ می‌گویند که اینها حمله کردند و دارند نزدیک می‌شوند و بنا دارند براینکه در همین آخر امروز کار را تمام کنند. فریادشان بلند است و کاملاً معلوم است که این قصد را دارند. امام حسین علیه السلام، حضرت ابوالفضل العباس را می‌فرستند به سمت عمر بن سعد و لشکریانش که حمله را آغاز کرده‌اند.

اینجا آغاز مطرح شدن آن اطلاعات صحیح حداقلی است در منابع مربوط به کربلا و عاشورا که حضرت ابوالفضل العباس در آن مطرح می‌شوند. **حضرت ابوالفضل العباس به عنوان نماینده امام حسین** و نه فقط به عنوان برادر حضرت امام حسین فرستاده می‌شوند به سمت دشمن و به سمت لشکر دشمن و به ایشان این رهنمود را می‌دهند که شما بروید، با این قصد که امشب را از آنها مهلت بگیرید. حالا جلوتر که می‌رویم، نشان داده می‌شود که منظور از امشب، امشب بعد از غروب نیست هنوز ساعاتی دو سه ساعتی از روز تاسوعا باقیمانده است یعنی تربیتی بدهد که امروز را دیگر حمله نکنند و آتش بس بدهند به اصطلاح، امشب را هم قول بدهند و قرارداد بشود که حمله نکنند و همه کار را بگذارند برای فردا صبح. این کار بسیار مهمی است که حضرت ابوالفضل العباس باید اینجا بیایند و انجام دهند و این کار را به نحو احسن انجام دادند و **مهلت مورد نظر** را گرفتند.

«و رجع العباس من عندهم و معه رسول من عمر بن سعد يقول: انا قد اجلناکم الی غد و ان استسلمتم سرحنا بکم الی عبیدالله بن زیاد و ان ابیتم فلسنا بتارکیکم» حضرت ابوالفضل العباس به اتفاق یک نفر از لشکریان عمر بن سعد که مأمور است از جانب عمر بن سعد پیام را بیاورد و برساند به حضرت امام حسین برمی‌گردند و آن مأمور اعلام می‌کند که ما تا فردا صبح به شما مهلت دادیم. اگر تسلیم شدید که می‌بریمتان نزد ابن زیاد، کاری به کار شما نداریم، و اگر تسلیم نشدید به هیچ وجه دست از سر شما برنمی‌داریم!! یعنی یک نوع تهدید

کامل و شدید و صددرصد.

اینجا یک دو سطر عبارت بسیار دردناک هست. به خصوص برای کسانی که اهل دقت بیشتر باشند و با معرفت بیشتر این گونه مسائل را دنبال می کنند. این کمتر از دو خط مطلب، در کتاب **امالی** شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه هست. این روایت می گوید که وقتی این اتفاق افتاد و پاسخ عمر بن سعد داده شد به اردوگاه حضرت امام حسین علیه السلام، عمر سعد در وسط صحنه بنا را بر یک بهره برداری خاصی از این قضیه گذاشت. «امر منادیه فنادی ان قد اُجلنا حسیناً و اصحابه یومهم و لیلتهم» یعنی بقیه امروز را و امشب را، یعنی از عصر تا سوعا دقیقاً مطرح است نه آن چنان که شایع و مشهور است، این نیست که هنگام غروب عمر بن سعد و لشکریانش حمله کردند نزدیک غروب و بحث فقط مهلت گرفتن شب عاشورا بوده است. همین مسائل است که تصویرهای ذهنی را بالا و پایین می کند. همین مسائل است که افکار را جابه جا می کند. همین مسائل است که اثرپذیری شناختی و عاطفی و رفتاری را در جهات مثبت یا در جهات منفی شکل می دهد. مسئله ساده نیست. «یومهم و لیلتهم» یعنی ما خیلی به شماها لطف کردیم که امروز دست از سر شما برداشتیم و امشب هم با شما کاری نخواهیم داشت!؟

عبارت شیخ صدوق این است که «**فشق ذلك علی الحسین و اصحاب الحسین**» یعنی این ندایی که در آن عرصه در ساعات آخر روز تا سوعا عمر سعد در داد و منادیانش را دستور داد که جار بزنند که ما مهلت دادیم به حسین و اصحاب حسین!!

شیخ صدوق گزارش می کند که این مسئله برای امام حسین و برای اصحاب امام حسین خیلی دردناک بود. کنایه از اینکه آخر این عمر سعد کیست که بخواهد به خاندان رسول خدا مهلت بدهد؟! چه داستان عجیبی اتفاق می افتد که فردی مثل او، عمر سعد، می تواند ندا دهد

که ما مهلت دادیم به حسین و اصحاب حسین؟! و چه بسا این شروع مصیبت‌هایی است که یکی پس از دیگری و یکی بزرگتر از دیگری به دنبالش قرار است بیاید تا به مصیبت‌های صبح تا ظهر عاشورا وصل بشود.

اگر دقت کنید دلایل متعددی دارد مطرح می‌شود برای اینکه عصر تاسوعا در ارتباط با حضرت ابوالفضل العباس بسیار مطرح است و خواهید دید که نتیجه‌اش چه خواهد بود؟ نتیجه‌اش این خواهد بود که در روز عاشورا در اردوگاه امام حسین علیه السلام حضرت ابوالفضل العباس دیگر نیستند و حرف و سخنی از حضرت ابوالفضل العباس نیست.

آن داستان‌های بی پایه و اساس، آن صف‌آرایی‌ها که مطرح شده است و می‌شود، آن سپهسالاری و آن علمداری، این‌ها هیچ کدام اصلاً زمینه نداشته است. حضرت ابوالفضل العباس اصلاً شب عاشورا و روز عاشورا در کنار امام حسین و اصحاب امام حسین دیگر حضور نداشتند. اصلاً شب عاشورا و روز عاشورا را درک نکردند که بشود این داستان‌ها را ساخت. ولی امان از داستان‌سازی آن هم داستان‌سازی عوامانه که کاری به هیچ یک از این مسائل ندارد، و وای به وقتی که آن‌هایی که باید ارشاد کنند، تبعیت کنند. وای به وقتی که از چنین عوام بی‌پروایی که حاضرند همه چیز را بسازند و همه چیز را بگویند و همه چیز را بنویسند، آن علما و دانایان پیروی کنند!!

باز از ارشاد شیخ مفید این جا نقل می‌شود و راوی حضرت امام زین العابدین علیه السلام هستند. می‌فرمایند: «عند قرب المساء» یعنی تازه حالا شده بود عصر تاسوعا چون عصر به معنی دقیقش همان یکی دو ساعت بین ۲ تا ۳ ساعت آخر روز است. عصر به معنای دقیق کلمه. امام سجاد می‌فرمایند «عند قرب المساء» یعنی به آن عصر تاسوعا نزدیک می‌شویم، یعنی هنوز فاصله تا آخر روز تاسوعا زیادتر از آن مقداری است که عصر نامیده می‌شود که وقت

نماز عصر است و بعدش فاصله حدود یک ساعت یا یک ساعت و نیم است و بستگی دارد به فصول مختلف تا به غروب و مغرب برسیم.

می‌فرمایند: «فجمع الحسین اصحابه عند قرب المساء» بعد می‌فرمایند که من سعی کردم به نحوی خودم را نزدیک‌تر بکنم به آن جمعی که پدرم آنها را دور خودشان جمع کرده بودند از یاران و اصحابشان، تا بهتر در جریان قرار بگیرم و ببینم که چه اتفاقی می‌افتد و چه نوع گفت و گویی شکل می‌گیرد.

شنیدم که پدرم خطاب به اصحابشان این عبارات را بیان می‌کنند: «أثني على الله احسن الثناء و احمده على السراء و الضراء. اللهم اني احمدك على ان اكرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فهمتنا في الدين و جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئدة فاجعلنا من الشاكرين. اما بعد، فاني لا اعلم اصحاباً اوفى و لا ابز و لا خيراً من اصحابي و لا اهل بيت ابز و اوصل من اهل بيتي. فجزاكم الله تعالى عني خيراً» مخاطبانشان خوشبشاونشان هستند، خانواده‌شان هستند زن و بچه‌ها هستند جوانان بنی‌هاشم هستند اصحاب امام حسین هستند. خطاب امام حسین به یک چنین جمعی است. می‌فرمایند که هم خانواده من و خوشبشاوندان من بهترین خوشبشاوندان هستند و هم اصحاب من بهترین اصحاب روزگار هستند. بعد می‌فرمایند «الا و اني لا اظن يوماً لنا من هؤلاء» شما را جمع کردم که به شما اعلام کنم که ظاهراً غیر از این باقی مانده امروز تا سوعا دیگر روزی نداریم. یعنی کافی است فردا صبح شود و معلوم نیست که کارها به چه شکلی پیش برود. دیگر ما روزی نخواهیم داشت. امروز آخرین روز ما است و این آخرین روزمان هم «عند قرب المساء» است، و این آخرین روزمان هم آرام آرام دارد تمام می‌شود.

«الا و اني قد اذنت لكم فانطلقوا عني جميعاً في حلّ ليس عليكم مني عهد و لا ذمام. هذا الليل». دقت کنید کلمه شب هست ولی این گفتگو در شب نیست. این گفتگو در عصر تا سوعا

است. اشاره می‌کنند امام حسین علیه السلام به این که شب نزدیک است و شما می‌توانید از مهلت امشب و تاریکی شب استفاده کنید. کسی به شما کاری نخواهد داشت. «فاتخذوه جملاً» اصطلاحی است در ادبیات عربی، یعنی از تاریکی شب به بهترین نحو استفاده کنید و بروید و خودتان را از صحنه خارج کنید «و تفرّقوا فی سواده» بروید پخش شوید در جاهای مختلف و نجات دهید خودتان را. «فإنّ القوم إنّما یطلبوننی و لو ظفروا بی لذهلوا عن طلب گیری» این جماعتی که می‌بینید فقط من را می‌خواهند و با من کار دارند. اگر دستشان به من برسد و اگر شما بگذارید که دستشان به من برسد با هیچ یک از شماها کاری ندارند.

این روایت مفصل است و غالباً هم شنیده‌اید و خوانده‌اید یا هم شنیده‌اید و هم خوانده‌اید که افراد شاخصی از نزدیکان و اصحاب امام حسین علیه السلام صحبت‌هایی می‌کنند و حرف‌هایی می‌زنند. شاخص‌ترین آنها زهیر بن قین بجلی است که الآن فرصت مطرح کردن جزئیات را نداریم. آن قسمتش که با آن کار داریم این هست که در این جمع معلوم است که خیلی‌ها هستند اما حضرت ابوالفضل العباس نیستند. در یک روایت دیگر هم که در همان روایتی که خواندیم: «فجمع الحسین اصحابه» آنجا شرایط، شرایطی است که اگر حضرت ابوالفضل العباس حضور داشته باشند باید خیلی حضورشان مشخص باشد، باید گفت‌وگویی در کار باشد اما خبری از این مسئله نیست. یک مورد دیگر هم من به عنوان شاهد دارم که در آخر روز تاسوعا وضعیت در ارتباط با حضرت ابوالفضل العباس متفاوت می‌شود.

شیخ صدوق باز در **امالی** از امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کند که امام دستور فرمودند و صلاح دانستند که در همین باقی مانده از روشنایی روز تاسوعا فوراً از این وضعیت استفاده کنند و یک خندق اطراف خیمه‌گاه احتیاطاً به عنوان یک تدبیر نظامی و رزمی مؤثر برای حفاظت از اردوگاه و به خصوص خانواده‌ها و زنان و بچه‌ها کنده شود. دقت کنید، در ادامه

می‌خوانیم: «و ارسل علیاً ابنه مع ثلاثین فارساً و عشرين راجلاً» همچنین، برای آوردن آب حضرت علی اکبر را صدا می‌کنند و سی نفر را همراهشان می‌فرستند. سی نفر سواره و ده نفر پیاده. ببینید، اگر اینجا حضرت ابوالفضل العباس حضور داشته باشند... حالا، سؤال این است که حضرت ابوالفضل العباس کجا هستند؟

اقتربت الساعة و انشق القمر: حضرت ابوالفضل العباس اولاً قبل از آن قضیه حمله عمر سعد، توسط شمر برایشان امان نامه آمد از طرف ابن زیاد. امان نامه آمده است که رسماً نامه نوشته و به دست شمر داده است که به حضرت ابوالفضل العباس فرزند امام علی بن ابیطالب از بانو فاطمه امّ البنین، بدهد که اگر شما بپذیرید که به سمت ما بیایید شما در امان هستید و این امان نامه ابن زیاد است. بعد از آن، قضیه مهلت گرفتن که مطرح شد انجام می‌شود، و بعدش حضرت ابوالفضل العباس در این جمع کنار حضرت امام حسین علیه السلام حضور ندارند و حضور دیگری هم از ایشان مطرح نشده است، و بعد یک خبر بسیار دلخراش مطرح می‌شود که هیچ کس انتظار آن را ندارد و آن، قبل از پایان روز تاسوعا خبر به شهادت رسیدن حضرت ابوالفضل العباس است.

اصل قضیه که باید در جمع بندی صحیح به آن رسید به این صورت است که حضرت ابوالفضل العباس شرایط را نگران کننده دیدند. مثل همیشه رفتند در تعیین کننده ترین موقعیت‌ها خودشان را قرار دادند که حفاظت کنند از کلّ وضعیت جاری در آخر روز تاسوعا. حضرت ابوالفضل العباس که در خیمه‌ها نیستند در جاهای دیگر دنبال پیگیری مسائل دیگری هستند و توجه دارند به این که این‌ها یک بار حمله کردند. ممکن است توطئه‌های دیگری هم داشته باشند. ممکن است حمله دیگری هم بی‌شرمی کنند و داشته باشند و ممکن است آن عهده‌ی را که بسته‌اند بشکنند. هنوز امکان این مسائل هست و حضرت ابوالفضل العباس دنبال

پیشگیری از این‌گونه موارد هستند بیشتر دقت کنید.

شاهدش گزارشی است که از مکان به شهادت رسیدن حضرت ابوالفضل العباس در منابع داریم. توجه کنید. من تا آنجا که در توانم هست برای شما تصویر می‌کنم که قضیه از چه قرار است. اولاً منطقه کربلا که الآن هم همان منطقه است؛ زمانی که امام حسین علیه السلام وارد می‌شوند و لشکر حزین یزید ریاحی با مأموریت از طرف ابن زیاد و بعد عمر بن سعد متوقف می‌کنند حضرت امام حسین را در آن منطقه، آنچنان که مشهور است به هیچ وجه منطقه بی‌آب و علفی نبوده این فقط در نامه ابن زیاد است، ابن زیاد خبر از چیزی ندارد. دستور می‌دهد که حسین بن علی و یارانش را و همراهانش را در یک جای بی‌آب و علف متوقف کنند، غافل از اینکه در آنجایی که الآن امام حسین وارد شده‌اند که منطقه کربلا است آنجا بیابان بی‌آب و علفی نیست، شاید اصلاً جای بی‌آب و علف ندارد.

کربلا مزرعه سرسبز خدا: همین‌جا این اشاره را داشته باشید، یادگار از این جلسه و سمینار، که کربلا به زبان باستانی آرامی از دو قسمت تشکیل شده است. کلمه اول به معنای مزرعه سرسبز است و کلمه دومش به معنای خداست. **کربلا یعنی مزرعه سرسبز خدا.**

در کنار این منطقه‌ای که الآن هم جزء همان حائر حسینی است تا شریعه فرات که از دجله منشعب می‌شود تا کنار شط فرات **بیشه** است. بیشه یعنی درخت‌زار. درخت‌زار حالتی دارد و جایی را به آن بیشه می‌گویند که درخت‌ها شاخه‌هایشان در هم فرو رفته و تمام فضا را درخت‌ها گرفته‌اند. حرکت از جایی که بیشه است حرکت دشواری است و انواع توطئه‌هایی که قرار است اتفاق بیفتد، در این شرایط حساس در یک چنین مکانی می‌تواند اتفاق بیفتد.

وقتی گزارش می‌شود که حضرت ابوالفضل العباس در این مسیر یعنی در این مسیری که به صورت بیشه است به شهادت رسیده‌اند، همه چیز باورکردنی می‌شود، و همه چیز

به طور واضح روشن می‌شود که قتل و شهادت حضرت ابوالفضل العباس عبارت از یک ترور ناجوانمردانه بوده است. حضرت ابوالفضل العباس چون این منطقه حسّاس است، در آن منطقه مثل روزهای قبل مثل شب‌های قبل، به اصطلاح گشت می‌زنند تا خاطر جمع بشوند که توطئه‌ای در کار نخواهد بود، مبدا شبانه حریم امام حسین مورد تهدید قرار بگیرد، حضرت ابوالفضل العباس را در لابلای این درختان به شهادت رسانیدند، و این‌ها بیش از همه نشان‌دهندهٔ بزدلی و ترس و وحشت شدید سپاه کربلا از یاران حضرت امام حسین است به خصوص از ناحیهٔ حضرت ابوالفضل العباس.

قرائن متعددی وجود دارد در عبارات و در روایات و در مقاتل و همچنین در کتاب‌های تاریخ که حضرت ابوالفضل العباس شناخته شده‌اند به اوصاف ویژه‌ای از همه مهمتر «شجاعت»، و از نظر رزمندگی در حدّی بوده‌اند که همهٔ کسانی که برای جنگ با امام حسین آمده بودند تمام ترس و وحشتشان از حضرت ابوالفضل العباس بوده است. تمام مسئله‌شان این بوده است که چه بر سر ما خواهد آمد با حضور ابوالفضل العباس در اردوگاه امام حسین؟! تمام ترس و وحشتشان از این مسئله بوده. در این اوقات آخر روز تاسوعا این قضیه را آمدند برای خودشان حل کردند (بسیار دقت کنید).

به عبارت دیگر، آن وقت، از اینجا به بعد اصلاً دیگر کارهایی که کردند کار کارستانی نبود و فقط بی‌رحمی بود و فقط فجایع به بار آوردن بود. فقط نشان‌دهنده ردیلت‌ها و خیابت‌های اینها بود و هیچ کار ویژه‌ای که قهرمانانه باشد دیگر وجود نداشت. در شرایطی که دیگر حضرت ابوالفضل العباس را از میان برداشته بودند. داستانی که شنیده‌ایم و درست است و دقیقاً درست است و دیگر حواشیش می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد. می‌تواند آب آوردن باشد و می‌تواند مربوط به آب آوردن نباشد. می‌تواند مَشکی در کار باشد و می‌تواند نباشد. اصل مسئله این

است که در این راسته بیشه‌زار بین خیمه‌ها و شط فرات، در این گذرگاهی که برای شما تصویر کردم، دشمن می‌آید توطئه می‌کند و غافلگیر می‌کند حضرت ابوالفضل العباس را با یک ضربت دست راست ایشان را قطع می‌کند، و با ضربت دیگر دست چپ ایشان را قطع می‌کند، و با ضربت عمود آهنین، **اقتربت ساعةً و انشق القمر!!!**

اللهم صل على محمد و آل محمد.

آقای علی اکبر رحیم بروجردی: حالا، طبق آن دو ارائه‌ای که در نشست اول و دوم این سمینار اتفاق افتاد و نشست سوم نداشت قرار شد که در نشست چهارم که شام غریبان هم هست ما ارائه‌ای را داشته باشیم به این شکل که این خودش سناریویی دارد که از پایین شروع می‌شود و به سمت بالا اوج می‌گیرد و من دوست ندارم که هیچ توضیح خاصی روی آن بدهم و هر چقدر که می‌خواهید می‌توانید به عمقش بروید استقبال می‌کنیم که بشنویم از شما راجع به آن، و فکر می‌کنم که این، جذابیت بیشتری دارد تا من بخواهم صحبتی روی آن داشته باشم. کلاً راجع به داستان کربلا و تاسوعا و عاشورا من خودم بشخصه نمی‌توانم هیچ حرفی داشته باشم و فکر می‌کنم آن لحظه‌ای که عاشورا تمام می‌شود، تازه خود این داستان روایتگری می‌کند و شروع می‌کند به قصه تعریف کردن و حرف زدن و فکر می‌کنم که اینجا و امروز که فردای عاشورا است سکوت محض و گوش دادن به تمام اتفاقاتی که افتاده است خودش بطور کامل روایتگری کند و هر حرف اضافه‌ای از جانب من، داستان را به هم بریزد و به نظر من هرکس کربلای خودش را دارد و هر کسی امام حسین خودش را دارد و با آن، داستان‌های خودش را هم دارد.

خانم شرکت توسلی: من یک مطلبی را خیلی سال پیش در چنین مجالسی شنیده بودم

حالا برخلاف چیزی که معمولاً گفته می‌شود که حضرت ابوالفضل روز عاشورا در همان جنگ شهید شدند و آن مطلب همیشه در گوشم مانده است و دوست داشتم الآن که مطرح شد بگویم و این بود که می‌گویند شب عاشورا امام حسین گفتند که تا دیشب فرزندان من راحت می‌خوابیدند چون که عمویی مثل عباس داشتند و امشب دشمن راحت می‌خوابد چون دیگر کسی مثل عباس این طرف نیست.

استاد: بله این مضمون دوبیت شعر است که منسوب به امام حسین است و البته معلوم نیست که شعر شاعر دیگری است از یک مناسبت دیگری که به آن استشهاد کرده‌اند یعنی انشاد کرده‌اند یا اینکه احياناً سروده خودشان است. در غالب مواردی که ما این اشعار را داریم این حالت هست و بحثش هم جای خودش را دارد ولی اشاره خیلی بجا و درستی بود. این هم یکی از آن قرینه‌ها است که بحثی را که ما مطرح کردیم تأیید می‌کند و در مقدمه این عبارتی که شما اشاره کردید مسئله به این صورت مطرح می‌شود که حضرت امام حسین علیه السلام شب عاشورا مجبور شدند که خودشان اطراف خیمه گشت بزنند. این خودش قرینه بسیار مهمی است در تأیید این مطلب که وقتی آن کسی که این امر مهم را شب‌های دیگر به عهده داشت یعنی حضرت ابوالفضل العباس بی‌سر و صدا و بی‌ریا این مهم را و کارهای مهم دیگری از این قبیل را انجام می‌دادند، دیگر خود حضرت امام حسین علیه السلام نیاز نداشتند که از خیمه‌ها بیرون بیایند و گشت بزنند اطراف خیمه‌ها. این نشانه بسیار تأییدکننده‌ای است، نشانه بسیار قوی و تعیین‌کننده‌ایست که شب عاشورا دیگر حضرت ابوالفضل العباس نیستند. یعنی آنچه مطرح است، آن موارد صحیحی که مطرح است که «الآن انکسر ظهري وقت حيلتي» که اظهارات حضرت امام حسین است، این قبل از شب عاشورا اتفاق افتاده است یعنی یک فاجعه اتفاق افتاده است که این عبارت را حضرت امام حسین علیه السلام در ارتباط

با آن مطرح کرده‌اند. **ألا لعنة الله على القوم الظالمين.**

خانم مدرّس زاده: من یک مطلبی از وقتی که طرحی که به آن اشاره کردند اینجا ایجاد شد در ذهنم می‌چرخید دوست داشتم بگویم چون حالا همانطور که گفتند سناریو دارد و ما هم می‌توانیم آنچه به ذهنمان آمده است را بگوییم. من همه‌اش آیه سوره ملک به ذهنم می‌آید «**اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر**» یعنی آیات در ذهنم ارتباط پیدا کرده است با این داستان امام حسین و صاحبانشان «**امن هذا الذی هو جند لکم ینصرکم من دون الرحمن ان الکافرون الا فی غرور**» فکر می‌کنم که نیاز به توضیح ندارد ولی من مدام در ذهنم می‌آید که **صافات** با دو بال باز پرکشیدند و **یقبضن** مثل حضرت ابوالفضل که دیگر دست نداشتند.

استاد: بله، درست است. آیه بعدی هم که خواندید خیلی مناسبست جالبی دارد که برای شما ارتباط پیدا کرده است با حضرت امام حسین و کربلا که یک لشکر نامرئی و یک لشکر رحمان، لشکر خدای رحمان، از امام حسین و یارانش آن و اردوگاه امام حسین دارند پشتیبانی می‌کنند «**امن هذا الذی ینصرکم من دون الرحمن ان الکافرون الا فی غرور**» در آن صف مقابل هر چه هست غرور است و بس، و در این طرف حقایقی در کار است که یکی از آن حقایق این است که برخلاف ظاهر، حضرت امام حسین مثل حضرت مهدی موعود دارند پشتیبانی می‌شوند با لشکر رحمان و با لشکر خدای رحمان. ولی این پشتیبانی از نوع دیگری است، اراده خدا از نوع دیگری است و البته این بحث‌های مختلفی است که باید در جای خودش مطرح شود. هم می‌تواند و هم باید مطرح شود.

آقای امیرحسین شاددل: اگر ما این قضیه را بپذیریم که حضرت عباس شب یا صبح یا در کل روز تاسوعا به شهادت رسیده‌اند موارد متعددی بعدش مطرح می‌شود که نیاز به پاسخ

دادن به آن دارد. طرح ترور ایشان دو سناریو دارد که یکی از این سناریوها این است که احتمالاً در لشکر امام حسین علیه السلام جاسوسی وجود داشته است که کمک به این طرح کرده است. بر اساس سناریوهای نظامی عرض می‌کنم که این با توجه به رهبری امام حسین علیه السلام و تدابیری که ایشان داشته‌اند و شرایط خاصی که بوده است قطعاً یک احتمال خنثی است. مورد بعدی که طرح می‌شود که ما تحلیل وقایع به آن می‌گوییم توجه به رویدادها و توالی‌های زمانی این قضیه است، که طرح ترور حضرت عباس به شکل لحظه‌ای و متناسب با قضیه عاشورا ریخته نشده است. گویا سپاه مقابل در ترصد ترور حضرت عباس علیه‌السلام بوده‌اند. یعنی گویا از همراهی‌های حضرت عباس با اباعبدالله الحسین از مکه، سفرشان از مدینه به مکه و بعد، از مکه به کربلا، شاید طرح ترورشان از هنگام خروج از مدینه ریخته شده و نقش آفرینی‌های حضرت عباس از آنجا بوده است. ولی گویا بنایی نبوده است که به نقش حضرت عباس، به جایگاه حضرت عباس در این توالی‌هایی که اتفاق افتاده است و این نقاطی که نقاط مهم بوده است، توجهی شود. انگار قرار نبوده است که حضرت عباس این جاها مطرح شوند ولی اگر ما بپذیریم که حضرت عباس در روز تاسوعا به شهادت رسیده‌اند، پس طرح ترور حضرت عباس نشان‌دهنده مترصد بودن طولانی مدّت سپاه مقابل بوده است که ناشی از نقش آفرینی‌های حضرت عباس در مراحل مختلف و صحنه‌های مختلف بوده است. حالا اگر من درست متوجه شده باشم.

استاد: کاملاً درست است. چه بسا فقط قضیه ترور نبوده است. هر دو احتمال، حداقل دو احتمال شاخص و برجسته برای ایشان مطرح بوده است، اما وقتی که خواب و خیال‌هایشان آنها را ناامید کرده است از اینکه شاید بتوانند حضرت ابوالفضل العباس را هم «کافر همه را به کیش خود پندارد». چه بسا فکر می‌کردند که اگر ما طرح جالبی داشته باشیم و درست

و به موقع عمل بکنیم کاری که شمر کرد. وقتی ابن زیاد خواست او را به کربلا بفرستد گفت: تا چیزی را که من می‌خواهم به من ندهی من به کربلا نمی‌روم! و آن چیز این است که باید فوراً یک امان نامه با دستخط خودت به عنوان فرمانروای کوفه از جانب یزید بن معاویه بنویسی برای ابوالفضل العباس و سه برادرش یعنی چهار فرزند ام البنین. شمر یک خویشاوندی داشته است با طایفه ام البنین. من می‌روم بینم از این قضیه چقدر می‌توانم استفاده کنم؟! و با همین طرح بعد از ظهر تاسوعا شمر می‌آید و بیرون از خیمه‌ها ندا می‌دهد که دایی‌زاده‌های ما کجا هستند؟ منظورش همین چهار فرزند ام البنین هستند که شاخص‌ترین آنها حضرت ابوالفضل العباس است، و امان‌نامه آورده است برای هر چهار نفر که معلوم است به طور شاخص و برجسته محور اصلی قضیه این بود که این هم یک توطئه خیلی درست بود. بیان شما این تکمیل را هم لازم دارد که این توطئه، توطئه خیلی فراگیر و سنجیده‌ای بوده است. آخرهای روز تاسوعا وقتی که دیگر قطع امید کردند. طرح ترور را عملی کردند. این درست است. البته نباید خیلی افراط بکنیم در این جهت که برود به سمت این که مثلاً یزید یا ابن زیاد یا شمر یا نوعاً کسانی که در کربلا حاضر شدند این‌ها آنقدر فکر و شعور و درایت داشتند که بررسی‌های دقیق و عمیقی کرده باشند! در این حدود نیست و این‌ها خیلی از مرحله پرت‌تر از این بوده‌اند که بتوانند به این مسائل توجه کنند و سطح هوشیاری و سطح آگاهی‌شان آنچنان نبوده است. در مباحث عاشورا شناسی وقتی یک اشکال و یک تحریفی را می‌خواهیم به سامان برسانیم، باید مراقب باشیم که زمینه برای طرح یک غلط دیگری به وجود نیاید. عالی بود من هم سعی کردم تکمیلش کنم.

آقای مجید کرمی: درخصوص حضرت ابوالفضل، از زمانی که حضرت علی با فاطمه ام البنین مادر حضرت عباس ازدواج می‌کنند و ایشان در منزل وقتی اسم همسرشان را می‌آورند

در واقع اسم فاطمه را می‌آورند با توجه به شنیده‌ها و مطالعاتی که هست فرزندان حضرت علی به هرحال رنگ رخسارشان تغییر می‌کند. چون در واقع اسم مادر را وقتی می‌شنوند و فاطمه امّ البنین در اینجا می‌گوید به حضرت علی که من کنیز فرزندان تو هستم و وقتی که اسم فاطمه را می‌آوری و اسم من را صدا می‌کنی. فرزندان شما به یاد مادرشان می‌افتند و رنگ رخسارشان عوض می‌شود لذا اینکه من را به اسم دیگری صدا کنید و حضرت علی در واقع اسم «مادر پسران» را می‌گذارند. ایشان آنقدر در حق فرزندان علی مادری کردند. و امروز من این به ذهنم رسید که پیشگویی هم بوده است در قبال فاطمه کلابیه، که چهار فرزند پسر را هم خداوند به ایشان هدیه می‌دهد و این لقب واقعاً برانندهٔ ایشان می‌شود که امّ البنین واقعاً مادر پسران است. من هم این مطلب به ذهنم رسید که بیان کردم.

آقای محمدصادق حامدی: من یک مطلب دربارهٔ کیفیت شهادت حضرت عباس با نگاهی که به مقاتل داشتم عرض می‌کنم. تقریباً سیر همهٔ مقاتل را وقتی دنبال می‌کنیم چه **لُهوف** سیدبن طاووس مثلاً، که معروف است، چه برویم جلوتر خود **ذریعة** یا برویم در **بحار الانوار** آن بحثی که در خصوص امام حسین و کیفیت واقعهٔ عاشورا است را دنبال کنیم، برویم کتاب مرحوم شیخ مفید را ببینیم همه تقریباً یک سیر را نمایش می‌دهند و دنبال می‌کنند، حالا با کم و زیادش، تا برسیم به تقریباً اولین مقتل که مقتل **ابی‌مخنف** هست، آنجا این تفاوت دیده می‌شود. حالا در بیان کیفیت شهادت کاری ندارم ولی این مطلب آنجا بیان می‌شود که اول مقتل العباس مطرح می‌شود در این کتاب و بعد می‌آید و صحبت امام حسین علیه السلام با یارانش مطرح می‌شود و بعد می‌آید «بحث فی کیفیت کربلا». اصلاً مجزا قبل از عاشورا و کیفیت جنگ در روز عاشورا حضرت ابوالفضل العباس را شهادتشان را مطرح می‌کند و این مسئله آنجا متفاوت دیده شده است و برای من همیشه این سؤال مطرح بود که با توجه

به اینکه این کتاب از نظر تاریخی قدیمی‌تر از مقاتل دیگر است چه اتفاقی می‌افتد که این گردش در کتب مقتل رخ می‌دهد و این نادیده گرفته می‌شود به نوعی و به شکل دیگری بیان می‌شود و روایت تغییر می‌کند. حالا برای اینکه مطمئن بشوم رفتم و الآن کتاب ابی مخنف را برداشتم، نگاه کردم و بعد بیان کردم که شک نداشته باشم در بیان مطالبیم. این یک مطلب و مطلب دوم سوره قمر را شما مطرح کردید. سؤالی که خیلی جاها مطرح است ولی شاید به این شکل این سوره یک مقدار ادامه پیدا می‌کند و فوری بحث حضرت نوح مطرح می‌شود و بحث آن کیفیت عذاب نازل شده مطرح می‌شود «و فَجَرْنَا الارضَ عیوناً» حالا این‌ها شروع می‌شود و بیان می‌شود. سؤال من این است که واقعه عاشورا یک واقعه عظیم است، اگر به این شکل سؤال مطرح کنیم اگر عذاب نازل می‌شد چه تغییری در این سیر می‌خواست رخ دهد که الآن که عذاب نازل نشده آن کیفیت بالای خودش را حفظ کرده است عملاً؟

استاد: سؤال خیلی اساسی‌تری را در مقدمه‌اش مطرح می‌کنید که خیلی چیزهایی که خیلی‌ها انتظار داشتند در کربلا و عاشورا اتفاق بیفتد اتفاق نیفتاده است و اینها همه بحث‌های خیلی زیبا و جدی دارند که چرا چنین بوده است؟ چرا در شرایطی که خوب بیان کردید و خوب توضیح دادید که با توجه به سوره قمر هم خیلی زیبا قابل بیان است و قابل تطبیق است که آن اقوام کارهایی که کرده‌اند و فجایعی که به بار آورده‌اند اصلاً قابل مقایسه با شدت فاجعه و عظمت مصیبت کربلا نبود. چرا آنجا آن عذاب‌ها اتفاق افتاد که در کل سوره قمر مطرح است؟ عذاب قوم عاد، عذاب قوم ثمود، عذاب قوم لوط، عذاب قوم فرعون اینها همه زنجیروار مطرح است. چگونه از آن عذاب‌ها اینجا خبری نیست؟ اینجا چه خبر است که عذاب از آن خبری نیست؟ اینها از مسائل قابل بحث و مهمی است که ان‌شاءالله جلوتر برود عاشوراشناسی باید به همه این‌ها بپردازیم که باید سروران به همین ترتیبی که شما ورود کردید، ورود کنند به

مسائل و برای زمینه‌ها و دامنه‌های مختلف بحث‌های عاشوراشناسی آمادگی کسب کنند و دنبالش باشند که چراها، چراهای خشک و خالی نباشد چراهای پخته‌تری باشد، چراهای تأمل شده‌تری باشد. تا یکی یکی به پاسخ و تحلیل خودش برسد.

پرسش: استاد ببخشید. من اول راجع به این پرده یک مطلبی داشتم اولش به نظرم رسید که چرا این پرده‌ها ریز است و چرا می‌رسد بالا درشت‌تر می‌شود و بعد تعدادش انگار همه یکی می‌شود یک پرده خیلی بزرگ می‌شود و بعد یاد داستان آن سیمرغ عطار افتادم که این‌ها همه آخر سر، خودم به نظرم همان داستان ولایت است که شما مطرح کردید. آخر سر آن پرده بزرگ مسئله پیروی و حرکت و همه این‌ها یکی می‌شوند و ریز و درشت‌شان یکی می‌شود. متصل شدن به منشأ ولایت را شما می‌بینید. یعنی آسمان را شما ولایت می‌بینید و آسمان ولایت زیباست. آن یکی شدن این‌ها و آن سیمرغ آخری یکی می‌شوند و اینجا همه حدشان آخر اینجا یک چیزی که مطرح می‌شود خیلی وقت‌ها می‌گویند که امام که در رأس قرار می‌گیرند و هیچ کس هر چه تلاش بکند از نظر مقامات و فلان به امام نمی‌رسد و انگار همه به خاطر آن صحنه‌ای که ایجاد می‌شود، شرایطی که ایجاد می‌شود و امکان ظهور و بروزی که پیدا می‌کنند اینها همه یکی می‌شوند و هیچ تفاوتی نمی‌کند. به خاطر این شرایط.

پاسخ: همین جا این عبارت آخر را اضافه کنیم که اگر قرار است نرسند و نرسیم اصلاً همه بحث‌ها برای چیست؟ همه بحث‌ها برای رسیدن به امام است و رسیدن و نزدیک شدن به امام و در کنار امام قرار گرفتن و با امام و امامت که همان ولایت است، پیوند برقرار کردن. بله انشاءالله در مباحث بعدی بازتر و بازتر به این مسائل می‌پردازیم.

پرسش: داستان حضرت ابوالفضل به این صورت که به اصطلاح بازخوانی شد، من دوتا مطلب به ذهنم آمد. ببینید اشاره فرمودید که «کربلا مزرعه سرسبز خدا» است و بعد ماجرای

حضرت ابوالفضل در غروب تاسوعا و بعد به آن نحو و چیزهایی که به ذهن معمولاً در مورد حضرت ابوالفضل معمولاً مطرح می‌شود. اول اینکه ایشان خیلی این قضیه را درست می‌کنند که این مسئله تشنگی را و بی‌آبی و بعد نقش حضرت ابوالفضل در آوردن آب را و بعد مشگ را با آن شرایط کشیدن و اینها الآن دارد در ذهن من کنار هم می‌آید که مزرعه سرسبز خدا و بعد از آن نحوه شهادت ایشان، آن چیزی که ما شنیدیم و بعد داستان‌ها و قضایایی که از این تشنگی شدید می‌شنویم و خیلی چیزها که حول این مسئله تشنگی می‌چرخد. و بعد مهمترین قضیه که همیشه برای من سؤال بوده است که تطبیق وقایع عاشورا را با سیره نبوی تأکید داشتید که باید انجام شود. با سیر خود قرآن کریم تأکید داشتید که باید این تطبیق اتفاق بیفتد، این داستان همیشه برای من سؤال بوده است که چطور می‌شود که اصلاً در شأن ایشان باشد؟ شاید بیانش فرق بکند. من اینطور بیان می‌کنم شاید بیانش طور دیگری باشد این را شما بفرمایید که چطور ممکن است امام حسین علیه السلام فرزند خودشان را حالا فرزند شش ماهه خودشان را در شدت تشنگی به دست بگیرند و در آماج به اصطلاح در تیرانداز دشمن قرار دهند و بعد طلب آب کنند این قضیه به این صورت برای من اصلاً قابل درک نیست. مسئله دوم ما این است که با این حساب که شما توضیح می‌فرمایید یک چیزهای دیگری باز در مقاتل هست که به نظر می‌آید که اول اصحاب امام حسین به شهادت می‌رسند و بعد خویشان امام حسین، این هم برای من قابل درک نیست با سیره رسول اکرم اصلاً جور در نمی‌آید که ایشان خودشان وقتی به جنگ می‌رفتند همیشه اول خودشان جلودار بودند و بعد هر که خواست دنبال ایشان می‌روند و بعد الی ماشاءالله داستان‌هایی که در این مورد هست درک نمی‌کنم که چطور ممکن است که اول اصحاب بروند و بعد خویشان. به خصوص حضرت علی اکبر بعد از این که اصحاب رفتند ایشان بروند. این دوتا سؤالی بود که برای من مطرح بود. این که

اصحاب به شهادت می‌رسند و بعد علی اکبر به میدان می‌رود و شهید می‌شود.

پاسخ: یادتان باشد آن نشستی که در مورد عاشورا امیدبخدا باید انجام شود به تفصیل به

این موضوعات هم بپردازد.

استاد اکبر سعیدی: بسیار سپاسگزاریم از بیانات استاد. من مطلبی که می‌خواهم

عرض کنم از بیانات، تصویری که امروز ما از کیفیت شهادت حضرت عباس با آن آشنا شدیم

و می‌خواهم اثرش را مقایسه کنم با تصویری که تا الآن در ذهن ما بوده است، یکی از آن زوایا

در واقع از این تصویر شروع می‌شود در ذهن‌های ما مسائل جدیدی را روشن کرد، می‌خواهم

اگر اشکالی وجود دارد تصحیح شود. تصوّر می‌کنم امام حسینی را که روز عاشورا کنارشان

حضرت ابوالفضل‌العبّاس بوده باشد همان تصویری که تا الآن رایج بوده است و در ذهن ما

بوده است و سپهسالار بوده است و این حالتی که الآن ما می‌بینیم که حتّی به شب عاشورا

نمی‌رسد که حضرت ابوالفضل‌العبّاس کنار ایشان باشند و ایشان با وجود این وضعیت، آن

حالت را دارند که به اصطلاح شاید اسمش را بگذاریم توحید و اخلاص و نهایت پاکبختگی

در برابر خداوند، که حتی چیزی که شاید در ذهن‌های ما در آن حالت که روز عاشورا حضرت

ابوالفضل هستند الآن می‌بینیم که این قضیه متفاوت می‌شود و این را خداوند را رقم می‌زند که

ما حتّی این را به این شکل ببینیم که یک انسان پاکبخته و تحت ولایت الهی تا کجا می‌تواند

پیش برود و اخلاصش را و رفتارهایی که از خودش نشان می‌دهد که حتی با تنهایی که ایشان

در روز عاشورا دارند، ذره‌ای حتی از این مسیر و حرکتی که باید بروند عقب‌نشینی نمی‌کنند و

حتی ذره‌ای در آن ساحت عاطفی‌شان تفاوتی ایجاد نمی‌شود بر اساس آن چیزی که از بیانات

ایشان از روز عاشورا منعکس شده است.

استاد: آفرین بر شما. یکی از مؤلفه‌های آن مقایسه را خیلی خوب بیان کردید و به نحوی

اشاره کردید که مؤلفه‌های دیگری هم دارد و هر چقدر دقت ما افزایش پیدا کند و تأمل بیشتری بکنیم مؤلفه‌های دیگری را هم شناسایی می‌کنیم که همین مؤلفه‌ها هست که باید بیابند و افکار ما را تصحیح کنند و عقاید ما را تثبیت کنند و رفتارهای ما را نزدیک بکنند به آنچه باید نزدیک شود. بسیار عالی بود. مؤید باشید.

استاد مصطفی رزاقی: این شرح حالی که از فعالیت حضرت عباس در عصر روز تاسوعا بیان فرمودید ما را دقیقاً به یاد فعالیتی انداخت که حضرت علی در روز وفات پیامبر انجام می‌دادند یعنی کاری که باید می‌کردند و وظیفه‌ای که باید انجام می‌دادند و آن جایی که باید می‌بودند بودند. به چشم ظاهرینان در آنجایی که باید می‌بودند نبودند. این وظیفه‌شناسی خیلی تبادر جالبی بود که واقعاً الحاق که پسر آن پدر بودند. این تابلو هم برای من خیلی جالب بود و فردی است پرنده‌هایی را تربیت کرده است و یک به یک آنها را پر می‌دهد آنکه بالاتر رفته است بال‌ها را گشوده و شاید آن حضرت اباعبدالله باشد و خودش در زمین هست شاید که همه پرنده‌ها یک به یک آسمانی شوند و بعد خودش برود از پی آنها و مثل حضرت موسی نباشد که خودش عجله کند و به بقیه بگوید که بعد از من بیایید. این اباعبدالله است که عبدها را راهی می‌کند تا خودش هم راهی شود، **سلام بر عباس. سلام بر حسین.**

استاد: آری، آفرین بر شما. حضرت اباعبدالله الحسین بنده پروری می‌کند برای خدا.

ادامه سؤال قبلی: عذرخواهی می‌کنم من دوباره سؤال می‌پرسم. یکی اینکه امام حسین علیه‌السلام برای همه ما به مثابه یک الگو و «أسوه» است، که ما باید باورهایمان را اصلاح بکنیم نه اینکه بخواهیم در مقام اصلاح کار ایشان بریباییم که چرا این طور نشد و آن طور نشد؟ سؤالی که برای من پیش می‌آید این است که چرا وقتی امام حسین علیه‌السلام به منطقه‌ای رسیدند که آن فاجعه عظیم کربلا رخ داده، خبری از اشخاص بزرگ کوفه مثل

ابراهیم بن مالک اشتر نخعی یا سلیمان بن صرد خزاعی نیست؟ این یک نکته، یک سؤال و چرا خبری از این‌ها نیست؟

استاد: در مورد این اشخاص و دیگران، هریک دلایل مختلفی وجود دارد. اما این سؤال که متوجه امام حسین و یارانش نیست.

ادامه سؤال: خیر، سؤال دوم به ایشان مرتبط است، اینکه چرا حضرت اباعبدالله الحسین اگر در واقع این سؤال اول نشان دهنده بی‌خبری و غفلت کوفیان است، چرا امام حسین علیه السلام به جای این که حضرت مسلم بن عقیل را به کوفه بفرستند مستقیماً زمان را از دست نمی‌دادند و خودشان به کوفه می‌رفتند، چرا به این شکل عمل نکردند؟ خودشان مستقیم می‌رفتند به کوفه و با ابن زیاد ورودشان مصادف می‌شد و در واقع آن فضای جو زده کوفه را از دست نمی‌دادند و می‌توانستند از آن فضا استفاده کنند. ورود ایشان می‌توانست هم‌زمان با ابن زیاد باشد و می‌توانستند از آن در واقع موجی که ایجاد شده بود در کوفه استفاده بکنند حضور امام حسین در کوفه. من نمی‌دانم که چرا این‌طور فکر می‌کنم و احساس می‌کنم که امام حسین علیه السلام معصوم هستند و در مقام این‌ها هستند، ولی ما در پرتو قرآن کریم آموختیم که بتوانیم به سؤالات ذهنمان جواب بدهیم و اجازه بدهیم که ذهن ما سؤال بپرسد سؤالی که ذهن من دارد این است که چرا اباعبدالله الحسین به جای این که مسلم بن عقیل را بفرستند خودشان مستقیماً وارد کوفه نشدند و اقدام نکردند؟

استاد: اگر یک دقت بیشتر در منابع و مطالعه عمیق‌تری انجام شود و این مطلب را نشان داده باشد و نشان بدهد که حضرت امام حسین علیه السلام صرفاً به فرستادن نماینده که مسلم بن عقیل باشد اکتفا نکردند یعنی حرکت خودشان به اضافه منتهای آن نماینده فرستادن بود که همین‌طور هم بوده است یعنی از زمانی که بنا بر این گذاشته شد که به سمت کوفه

حرکت بکنند منابع این را به ما می‌گوید که یکی از مسائلی که از مسلمات تاریخ کربلا شده است این است که همه متوجه سرعت فراوانی که حضرت امام حسین علیه السلام داشتند در طی این مسیر کلماتی مثل «اسرع»، «مُسرعٌ» و اینها آمده است که همه تعجب می‌کردند که چرا این حرکت به سوی کوفه را حضرت امام حسین دارند به سرعت انجام می‌دهند؟ بنابراین این قضیه در کنار آن نماینده فرستادن بود که تا خودشان برسند علی‌رغم اینکه با سرعت فراوان دارند خودشان را می‌رسانند یعنی همان که شما می‌فرمایید که چرا این کار را نکردند، در واقع این کار را کردند یعنی عزیمت که قرار شد بکنند با حداکثر سرعت داشتند خودشان را می‌رساندند به کوفه. ضمناً مسلم بن عقیل را هم فرستادند تا وضعیت کوفه را برود و بسنجد و ببیند که ما در بحث‌های سیره به خصوص در مهاجرت پیامبر، در آن بحث مهاجرت بیشتر تأکید کردیم که این یکی از مؤلفه‌های مهم سیره نبوی است که الآن در سیره امام حسین هم مشابهنش را می‌بینیم که علی‌رغم اخلاص و پاک‌باختگی و غیره و آن چه که در سیره نبوی وجود داشته است، آن احتیاط‌های عقلانی و آن روش‌های صحیح که همیشه عمل می‌شده است حتی حداکثری عمل می‌شده است و این جا ما می‌بینیم که باز یکی از آن مواردی است که دارد اتفاق می‌افتد. یعنی هم خود امام حسین دارند به سرعت و بدون فوت وقت حتی یک ساعت زودتر رسیدن به مقصد منطقه عمل دارند کار می‌کنند و هم مطابق عرفی که وجود داشته است نماینده هم می‌فرستند نامه هم می‌فرستند و جواب کتبی نامه هم توسط قیس بن مسهر می‌فرستند و مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده می‌فرستند و همه آن جوانب را اصرار می‌کنند که هرکدام به نحو احسن انجام شود و یکی جایگزین دیگری نشود، البته شما حق دارید چون نحوه گزارش این مسئله به خصوص در محافل و مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام به این صورت است و همه به این صورت می‌فهمند که گویا حضرت

امام حسین علیه السلام منتظر جواب مسلم بودند که مسلم وضعیت کوفه را برایشان گزارش بکند. این یک برداشتی است که شایع شده است. اقدامات حضرت امام حسین علیه السلام این طور نبود که هر یک منتظر آن یکی باشد، اقدامات متعددی بود که حضرت امام حسین علیه السلام در جهت بهینه عمل کردن در این کار مهم همه را با هم انجام می دادند و هم جواب کتبی برای نامه های اهل کوفه نوشتند، توسط قیس بن مسهر صیداوی فرستادند و سروران داستان را با خبر هستند و هم مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده ای از نزدیکان خودشان پسرعموی خودشان را هم که امتیازهای ویژه ای داشت فرستادند. اگر دقت بیشتر شود معلوم می شود که باز هم اقدامات دیگری در کار بوده است که خیلی مطرح نشده است و خیلی در متن تاریخ کربلا و عاشورا قرار نگرفته است و برمی گردد به همان چیزی که در سیره نبوی بحث شد که پیغمبر اسلام علیرغم اتصال به وحی آسمان و علی رغم پشتیبانی به وحی آسمانی، ایشان چون قرار بود اسوه حسنه باشند و هستند، تمام ظرایف و دقائق مسائل را دنبال می کردند و همه جا بنا داشتند که بهترین مدیریت را بکنند و بهترین تدبیر را بکنند و معمولاً در زمینه های مختلف به صورت موازی عمل می کردند که یکی تاکیدکننده دیگری بود.

یکی از حاضران: با توجه به به تصویربرداری که دوستان زحمت کشیدند و درست کردند آن پایین پرنده ها نور است و شمع است و آن نور امام حسین که فرض کنیم که هرچه ما پرنده کوچکی باشیم و کارهای کوچک که بخواهیم بکنیم، با عنایت حضرت امام حسین همانطور که می رویم بالا بزرگ و بزرگتر می شویم و باعث بزرگی ما می شود و آن جا آن قسمت سیاه، پرنده بزرگ در بالا قرار می گیرد و از ظلمت و تاریکی می توانیم نجات پیدا کنیم.

استاد: آفرین بر شما. نور را خیلی خوب دقت کردید. تابش بی آلایش نور را. که لزوماً اصرار نمی کند برود و در آسمان قرار بگیرد. نور از زمین هست و کار خودش را می کند: «ان

الحسین مصباح الہدیٰ و سفینۃ النجاة».

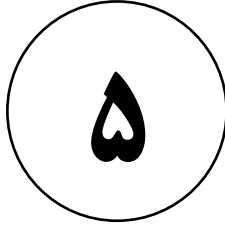
ادامہ: البتہ استاد تعداد پرنندگان ہم ۱۴ تا است بغیر از پایینی‌ها کہ اگر خودمان باشیم بالایی‌ها ۱۴ تا هست و ۱۴ معصوم است.

استاد: بلہ، بہ ہر حال، ممکن است عدد ہم مورد توجّہ ایشان بودہ باشد.

ادامہ: استاد بہ نظر من حرکت این‌ها بہ سمت بالا و بہ شکل سادہ نیست و یک جوری رقص کنان دارند بہ سمت بالا حرکت می‌کنند و این شعر بہ ذہن من آمد کہ «زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت». حرکتشان حرکت عادی نیست. انگاری بہ نوعی دارند می‌رقصند و حرکتشان خاص است و

استاد: خیلی نزدیک است بہ حرکات شہدای کربلا در روز عاشورا و حال و ہوای امشب، اگر بنا باشد کہ شب بین تاسوعا و عاشورا، باشد در آن فضا سازی کہ ما برای مباحث امروزمان کردیم.

مؤسسہ فرهنگی بہزی کانون نشر و ترویج زبان قرآن



پنجمین نشست سمینار علمی فرهنگ‌شناسی عاشورا شناسی

چهارشنبه دوازدهم فروردین ماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه‌کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی
گروه فرهنگی کانون نشر و ترویج زبان قرآن

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

موضوع: عاشورا چگونه گذشت؟

استاد مجید کرمی: السلام علیکم ورحمة الله، تلاوت می‌کنم آیات ۲۲ الی ۳۰، آیات

آخر سوره مبارکه فجر را و ثواب قرائت این آیات را می‌فرستیم به روح پاک همه شهدا، شهدای
دشت کرب و بلا و اموات این جمع، با ذکر صلواتی بر محمد و آل محمد.

بسم الله الرحمن الرحيم. وجاء ربك والملك صفاً صفاً. وجيء يومئذ بجهنم يومئذ

يتذکر الإنسان وأنتی له الذکری. يقول یا لیتنی قدّمت لحياتي. فيومئذ لا يعذب عذابه أحد.

ولا يوثق وثاقه أحد. يا أيتها النفس المطمئنة. ارجعي إلى ربك راضية مرضية. فادخلي في

عبادي. وادخلي جنتي. صدق الله العلي العظيم. اللهم صل على محمد و آل محمد.

عاشورا چگونه گذشت؟ چیزی از ظهر نگذشته بود روز عاشورا، که همه چیز تمام

شده بود. آنچه بیشتر شنیده‌ایم رازونیز امام حسین با خداست، **الهي رضى بقضائك، صبراً**

على بلائك. آن که کمتر شنیده‌ایم یا کمتر می‌شنویم آنجاهایی است که قرآن ورود می‌کند

و متفاوت صحبت می‌کند. جناب کرمی برای ما خواندند، قرآن می‌گوید خیلی پررنگ‌تر،

خیلی مفصل‌تر، خیلی مشتاقانه‌تر، خیلی جانسوزتر، خدا با حسین راز و نیاز می‌کرد؟ این خدا

بود که حسین را مخاطب قرار می‌داد: «**يا ايتها النفس المطمئنة. ارجعي الى ربك**». ما از

این اشتباهات زیاد داریم. ارجعی را ترجمه می‌کنیم به «برگرد»، کجا رفته حسین بن علی که

برگردد؟ معنای صحیح و دقیق ارجعی اینست که «بشتاب، تندتر بیا». قرآن کلام خدا است

ولی برای انسان، برای بشر، وقتی قرار است با بشر، با انسان، صحبت کند، به زبان انسان

صحبت می‌کند. منش، منش الهی است. کلام، کلام الله است، ولی برای انسان‌هاست. به

زبان من و شما صحبت می‌کند: **حسین جان، تندتر بیا، سریع‌تر بیا**.

عنوان بحث ما اینست که «**عاشورا چگونه گذشت؟**» تعبری که همه‌جا راجع است،

این است که «در عاشورا چه گذشت؟» و خیلی تفاوت ندارد با اینکه دیروز اخبار چه گفت؟

مهمترین اخبار پریروز چه بود؟ در یک بولتن هفتگی مطرح بشود که مهم‌ترین خبرهای این

گزارش هفتگی چه بوده؟ این‌ها نوعیتش معلوم است. شأن عاشورا این نیست که مثل روزهای

دیگر بپرسیم که در روز عاشورا چه گذشت؟ مهم اینست که معلوم بشود **عاشورا چگونه**

گذشت؟ توجه کردن به کیفیت نه کمیت.

یک گوشه که نه، یک قسمت که نه، یک حاشیه که ابداء، یک قسمت عمده متن هم که

نه، تمام متن عاشورا را، سوره فجر که سوره امام حسین است، بیان می‌کند. همه سوره فجر بیان می‌شود برای اینکه برسد به اینجا که خدا بعد از این که این همه توضیح داده که ما چه کردیم، چه می‌کنیم؟ چه‌ها کردیم؟ چه‌ها می‌کنیم؟ برساند به اینجا که ما که خدایی هستیم که چه‌ها کردیم؟ که چه‌ها می‌کنیم؟ چنان کردیم و چنان می‌کنیم: «**الم تر کیف فعل ربک بعاد؛ ان ربک لبالمرصاد**» ما که همه جا هستیم، همه کارها کار ماست. همه این‌ها را بیان می‌کند که به اینجا برسد که در گوش و قلب جهانیان بکشد که روی زمین ما کسانی را داریم که این‌طور مشتاق دیدارشان هستیم، این‌طور دوستشان داریم.

ما روی زمین حبیب‌الله‌هایی داریم که برخلاف تصور شماها که فکر می‌کنید خدایی که در آسمانست چه نیازی دارد به زمین نگاه کند ولی قرآن بخوانید بیشتر متوجه می‌شوید که خدا به یک حساب‌هایی خیلی وقت‌ها بیش از اینکه به آسمان نگاه کند به زمین نگاه می‌کند. در همه آسمان‌ها مگر مثل حسین پیدا می‌کند که با او حرف بزند؟ حسینی که همان‌طور که محمّد مصطفی حبیب‌الله است، وارث محمّد حبیب‌الله است. و عیناً مثل پیامبر، حبیب‌الله است. اگر تدبّر کنیم در راز و نیاز خدا در آخر سوره فجر با حسین بن علی به عنوان یک مصداق نه به عنوان اینکه همین و نه جز این. به عنوان یک نمونه، به عنوان یک فرد نمادین، به عنوان اسوه حسنه، «لقد کان لکم فی حسین بن علی بن ابی طالب اسوة حسنة». این درست مثل «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» متن قرآن است، تنزیل است نه تأویل. «حسین منی و انا من حسین». خود شخصیت کیان تمامیت موجودیت اسوة حسنه همه عالم را پر کرده که من و حسین یکی هستیم. حسین منم، منم حسین. این‌ها متن است، حاشیه نیست.

اولین و اساسی‌ترین جواب این سؤال که **عاشورا چگونه گذشت؟** اینست: عاشورا همه‌اش بلکه از سحرش بلکه از دیشبش بلکه از مدت‌ها پیش، به راز و نیاز خدا با یکی از

بندگان‌ش که حیب اوست، دوست اوست، گذشت. اگر بتوانیم نقب بزیم نزدیک بشویم بینیم تکیه کلام خدا وقتی با حسین بن علی راز و نیاز می‌کند، بله راز و نیاز می‌کند: «**هو الذی یصلی علیکم و ملائکته**» بله خدا راز و نیاز می‌کند با بنده‌ای مثل حسین بن علی. باید راز و نیاز کند با این بنده. با این جور بنده‌هایش باید راز و نیاز کند. هو الذی یصلی علیکم یعنی اگر این راز و نیازها را نکند خدایی‌اش زیر سؤال می‌رود. مثل **هو الذی خلق السماوات، هو الذی، هو الذی**. خدا وقتی آن خدایست که قرآن می‌خواهد معرفی کند که یک بنده‌ای وقتی می‌شود مثل حسین بن علی، آن وقت این خداست که ندا می‌دهد اولاً متقابلاً که حسین، صدایم کردی؟ لیبیک. و بعد حالا من صدایت می‌کنم. حالا من منتظر جواب توام. کی می‌آیی؟ کی می‌آیی؟ چند روز دیگر می‌آیی؟ چند ساعت دیگر می‌آیی؟ چند دقیقه دیگر می‌آیی؟ حَقّاً خیلی چیزها درباره عاشورا از دست رفته است، دست یافتنی هم نیست.

جشن فارغ التحصیلی عاشورائیان: کمی بیشتر وارد متن نشست امروز سمینار علمی فرهنگ عاشورا شناسی بشویم. روشن تر و مفصل تر باید بحث کنیم. خیلی چیزها از دست رفته است. ولی خیلی چیزها هم از دست نرفته است، ماییم که از دست رفته‌ایم و به همان مقدار از دست نرفته هم توجهی نداریم. عمری تشریح مساعی کرده‌ایم و می‌کنیم با دشمنان قسم خورده خدا و رسول و حسین بن علی و همه انسان‌های برگزیده الهی، دشمنان فضیلت، دشمنان انسانیت، دشمنان کرامت انسان! آنها کارشان همین کارهاییست که می‌کنند، جالب اینست که ما هم با آنها تشریح مساعی می‌کنیم.

بزرگانی مثل علامه طباطبائی از اشاراتشان در گوشه و کنار برمی‌آید که در عمق وجودشان چه دردی احساس می‌کنند از اینکه خیلی وقت‌ها، دوستان خیلی بدتر از دشمنان عمل می‌کنند. از این طرف قربان صدقه امام می‌روند از طرف دیگر آن چنان با ندانم‌کاری‌هایشان با

غفلت‌ها با بی‌خبری‌ها آن‌چنان دل امامشان را به درد می‌آورند که هیچ دشمنی در این حد آزار نداده است و نخواهد داد این بزرگانمان را.

این مهمترین متن ساری و جاری در عاشورا است، راز و نیاز خدا با حسین بن علی که این راز و نیاز در گنبد دوار این جهان طوری طنین‌افکن می‌شود و طوری تعبیه شده است، که تا دنیا دنیاست، این صدا خاموش نمی‌شود. این صدا قطع نمی‌شود. تا قیام قیامت هر جا گوش شنوایی باشد دل نسبتاً آگاهی باشد اندک بصیرتی وجود داشته باشد همه می‌شنوند به همان تر و تازگی که روز عاشورا اتفاق افتاد. دقیقاً می‌شنوند که خدا با حسین بن علی راز و نیاز می‌کند اظهار اشتیاق می‌کند: «یا ایتها النفس المطمئنة. ارجعی» بشتاب، بشتاب «الی ربک راضیة مرضیة». می‌خواهی بمانی چکار بکنی؟ مگر کم تا همین جا کار کردی؟ مگر چیزی کم گذاشتی؟ کجا تو بودی که قرار نبود باشی؟ کجا نبودی که قرار بود باشی؟ هر کاری که لازم بود کردی. این هم یک لایه دیگر است.

یکی از جنبه‌های دیگری که اگر مثل بعضی جنبه‌های دیگر، بعضی موارد دیگر صد درصد اشتباه دریافت نکردیم و معکوس دریافت نکردیم، چه بسا آن‌طور که باید و شاید هم درست دریافت نکردیم. خیلی ساده، غالباً مای نوعی، شمای نوعی، همه کسانی که فکر می‌کنیم فکر و ذهن و فرهنگ و عقیده و باور و روش و منش و شناخت و همه این‌ها را از امثال امام حسین (ع) داریم. ولی اگر با خودمان این سؤال را مطرح بکنیم که آیا آن همه مقامات امام حسین به خاطر این چند ساعت است؟ امام حسین رسید به جاهایی که رسید به خاطر اینکه این شب و روز عاشورا را طی کرد؟ به خاطر اینکه با آن وضع فجیع کشته شد؟ به خاطر اینکه عزیزانش یکی یکی مقابل چشمانش پرپر شدند؟ به خاطر این بود؟

خیلی‌ها جوابشان مثبت است! غافل از اینکه آن‌وقت چگونه می‌خواهید حضرت

سیدالشهدا را اسوه قرار بدهید؟ مقتدا قرار بدهید؟ **مصباح الهدی** بودن امام حسین چه می‌شود؟ از کجا کربلا پیدا کنیم؟ چه کسی را پیدا کنیم که ما را با آن وضع فجیع بگشود تا ما هم به همان درجات و مقامات نائل بشویم؟ کجا برویم فراخوان بدهیم که شما را به خدا این بچه‌های ما را بیاید طوری بگیرد قربانی کنید که ما به مقاماتی که حسین بن علی رسیده است برسیم؟! این خیلی خطاست. معلومست که خیلی خطاست.

جواب درست چیست؟ جواب درست اینست که این‌ها همه بعد از قبولی قطعی و قبلی و صددرصد حسین بن علی در پیشگاه خداست. بعد از یک عمر زندگانی صددرصد مورد رضایت خدا: «راضیه مرضیة». وقتی که به او اعلام شده که تو قبولی، بنده من، حسین بن علی، تو قبولی، از همه هم قبول تری. از اینجا به بعد هیچ اتفاقی هم نیفتد، هیچ کاری هم نکنی قبولی. از آنجا به بعد همه این چیزهایی که به جای خیلی مسائل مهم دیگر برای ما مطرحست، کمیت‌هایی که به جای کیفیت مطرحست برای ما، چند نفر کشته شدند؟ چگونه کشته شدند؟ چه کسی کشتشان؟ این چگونه کشته شد هم باز کمیتی است، مثلاً با شمشیر کشته شد؟ با نیزه کشته شد؟ تیرباران شد؟ این‌ها چیزهاییست که غالباً به جای چیزهای مهم برای ما مطرحست؛ کمیت‌هایی که چشمان ما را بر روی کیفیت‌ها بسته است.

بعد از امام حسین بن علی صلوات الله علیه، بلافاصله همه آن کسانی که در سرزمین کربلا شهید شدند، همه شهدای کربلا بدون استثنا از این نظر ملحق به امام حسین هستند. اینکه بیاید بین دو انگشت من را نگاه کنید جایگاهتان را ببینید یعنی چه؟ بازی است؟ تحریک است؟ هرچور ما فکر می‌کنیم، با فکر صحیحی که باید بکنیم فاصله داریم. این معنادار است، معنایش اینست که تا همین جا همه شما قبولید، تا همین جا شما مقاماتان همه تثبیت شده است، طی شده است. دقت کنید حالا، چون قبول هستید می‌خواهیم جشن فارغ‌التحصیلی

برایتان بگیریم. حالا می‌خواهیم آن فارغ‌التحصیل‌های نمونه‌مان را به دیگران، به آیندگان، معرفی کنیم، نشان بدهیم. حالا، خودتان چه کار می‌خواهید بکنید؟ خدا هم یک کارهایی می‌خواهد بکند! مثل همه جشن‌ها، مثل همه برنامه‌های از این قبیل که یک برنامه‌های سنجیده حساب شده‌ایست، برای یک بهره‌برداری‌های دامنه‌دار و گسترده در پهنه مکان و در طول زمان که ماندگار باشد و از بین رفتنی نباشد.

خدا با این بنده‌ها، بنده‌هایی که عنوانشان را گفتیم، بنده‌هایی که حبیب‌الله هستند، یعنی آن‌چنان در فضای ولایت آن‌چنان به خدا نزدیکند که جز با این کلمه موقعیتشان بیان نمی‌شود، بقیه بنندگان خدا قرار است تا قیام قیامت ببینند و یاد بگیرند. چگونه عمل‌مان را انجام بدهیم که جاودانه بشود؟ ماندگار بشود؟ یک قسمت‌هایی را خدا به عهده می‌گیرد، یک قسمت‌هایی را هم خود این افراد به عهده می‌گیرند. جمع‌بند آن قسمت‌هایی که خدا به عهده می‌گیرد اینست که در این برنامه، در این برنامه دهه عاشورا، در این برنامه تاسوعا، در این برنامه عاشورا، در این برنامه شب عاشورا، در این برنامه تا ظهر عاشورا، در برنامه بعدازظهر عاشورا، در این برنامه خدا به عهده می‌گیرد که لحظه به لحظه مراقب این بنده خودش، بنده منتخب و مصطفی و مختار و برگزیده خودش که حسین بن علی بن ابی‌طالب است باشد، و همچنین بقیه آن مجموعه بندگان برگزیده‌ای که منهای مقامات اختصاصی حضرت امام حسین که یک یک بحثش جداست. مثل امام حسین هستند، ولایت را این‌طور فهمیده‌اند که با امام حسین فاصله‌ای ندارند. امام حسین با آنها فاصله‌ای ندارد، خیلی نزدیکند به امامشان. این‌ها بحث‌های فراوانی هستند که ما با آن‌ها مشکل داریم.

مانند مادر و مهربان‌تر از مادر: ما امروزه وقتی می‌گوییم «السلام علیک یا مولای یا اباعبدالله» احساس‌مان، تصورمان اینست که یک مقام بالاییست، فاصله زیادی هست،

نرده‌های متعددی هست، خدم و حشم‌هایی هستند، گنبد و بارگاهی در کاراست و ما از دور با آن همه فاصله‌ها می‌گوییم «السلام علیک یا مولای» چون «مولا» را بلد نیستیم درست معنی کنیم. در سیره و سنت امامان ما از جمله امام حسین یارانشان اصحابشان آنهایی که به عنوان امام با ایشان حشر و نشر دارند وقتی می‌گویند مولای، یعنی دوست من، یعنی رفیق من، یعنی همراه من، همدل من، شما در جشن میلاد امام رضا (ع) این بحث را داشتید گرچه مختصر بود. حدیث امام رضا (ع) را راجع به موقعیت امام داشتید، که تا آن حضرت نرساندند تمثیل موقعیت امام را به «مادر»، رضایت ندادند.

درچه حدی امام به کسانی که او را امام خودشان می‌دانند نزدیک است؟ رساندند به اینکه در حد مادر نزدیکست، چقدر دل‌سوزی دارد؟ در حدّ مادر دل‌سوزی دارد. برای اهل قرآن که عجیب نیست. این همانست که در متن قرآن به صراحت آمده است راجع به پیامبر: «**حریص علیکم عزیز علیه ماعتتم**». وقتی شما ناراحت می‌شوید این رسول خدا پیامبر ما که برای شما قرار دادیم زودتر از شما ناراحت می‌شود، بیشتر از شما ناراحت می‌شود، خیلی پیش‌تر از شما ناراحت می‌شود، چون قلبی که او دارد، دردی که او می‌شناسد، بصیرتی که او دارد، حکم می‌کند که خیلی خیلی عمیق‌تر از شما درد شما را حس کند. اینست پیامبر شما.

امامتان هم مثل همین پیامبرتان است، فرقی نمی‌کند: «**حسین منّی و انا من حسین**» خیلی نزدیکند به هم. خیلی نزدیک‌تر از وضعیتی که الان قبرهایشان به هم نزدیک است. خیلی نزدیک‌تر، خیلی نزدیک‌تر. با هم هستند، کاملاً با هم، این معنای دقیق ولایت است. با هم نفس می‌کشند، با هم حرکت می‌کنند، با هم می‌نشینند، با هم برمی‌خیزند. هیچ فاصله‌ای با هم ندارند. مولا یعنی این. ولایت یعنی این، همان‌گونه فکر می‌کنند که امامشان فکر می‌کند. همان جور می‌بینند که امامشان می‌بیند.

این‌ها آن امام‌شناسی‌هایی است که ما گم کردیم، چیزهایی که به جایش فکر می‌کنیم پیدا کردیم و به ما دادند همه خزفست، همه چیزهای بی‌ارزش است، در بهترین وضعیت جواهرات بدلی است، جواهرات اصلی در اختیار ما نیست.

یک چنین جماعتی با خاطر جمعی از اینکه زندگیشان را به نحو احسن به پایان رساندند. به پایان بردند! خوب دقت کنید. این احساس همه عاشوراییان از خود امام حسین گرفته تا همه شهدای کربلا بدون استثنا بود. احساسشان این بود که ما قبلاً همه چیز را تمام کردیم حالا مشغول یک کارهای خیلی خیلی لازم و جالب دیگری هستیم که دیگر بیش از این که مربوط به ما باشد مربوط به دیگران است. مربوط به آیندگان است. برای این است که خدا خواسته است که ما مثل بقیه از دنیا نرویم که سوم و هفتم و چهلم و یکسال بعد حداکثر فراموش بشویم، کاملاً فراموش بشویم. خدا این طور خواسته است. این است معنای دقیق «ان الله شاء ان یراک قتیلاً، ان الله شاء ان یراهنّ سبا» این طراحی‌ها طراحی‌های خداست و باید تحقق پیدا کند. باید یکی یکی این شهادت‌ها اتفاق بیفتد. این مراحل باید یکی یکی ثبت بشود یکی یکی ماندگار بشود، اگر دومی لازم نبود همان اولی کفایت می‌کرد پس دومی هم لازم بوده اگر دوتای اولی کفایت می‌کرد سومی لازم نبود، پس سومی هم لازم بوده. خیلی حساب شده و دقیق است، جزئیاتش هم حساب شده و دقیق است.

این در سمت خدایی‌اش، در سمت خود این بندگان ویژه خدا، که قرار است پیشوایان بندگان دیگر خدا باشند تا قیام قیامت و کربلا و عاشورا قرار است یک مکتب آن‌چنانی باشد که کارهای کارستان بکند برای هدایت و سعادت بشر، حالا سهم این‌ها هم این است که همه درصدد آن‌اند که چطور جالب‌تر عمل کنیم؟ فقط حواسشان به این است، متمرکزند روی اینکه کار خاصی قرار نیست بکنیم، فقط باید حواسمان متمرکز بر این باشد که قرار است این

برنامه‌ها را تا آنجا که ممکنست، زیباتر، جذاب‌تر، ماندگارتر، دنبال بکنیم. مراقب باشیم که نکات ظریفش را از دست ندهیم و چیزی کم گذاشته نشود.

این یک قسمت مهم از متن عاشورا است. من یک قسمت دیگر را هم در نظر گرفته‌ام. راجع به سخنانی که از حضرت امام حسین هست، در قاب عاشورا، یعنی از آن لحظه آغاز سفر از مدینه که با هم در موردش صحبت کردیم، از مقاتل خواندیم و نقل کردیم تا ظهر روز عاشورا و بعدازظهر آن، به اضافه اینکه در ایام اسارت اهل بیت علیهم السلام تا زمانی که برسند به مدینه، سخنان کسانی را داریم که سخنشان سخن امام حسین است. شخصیتشان شخصیت امام حسین است، حضرت زینب کبری را داریم، حضرت سجاد را داریم، دیگران و دیگران و دیگرانی که ثبت نشده‌های تاریخند، آنها هم از ثبت نشده‌های تاریخ عاشورا هستند.

«ما الإمام ألا الحاكم بالكتاب»: یک موردش را امروز می‌خواهم مطرح کنم که حضرت امام حسین علیه السلام در آخر پاسخ نامه کوفیان می‌نویسند، نامه‌های کوفیان مختصرش این بوده است که سریع‌تر به سوی ما بیا. ما غیر از تو کسی را نداریم به هیچ‌کس هم غیر شما توجهی نداریم. این متن نامه کوفیان است. دقت کنید: «فالعجل العجل، ثم العجل العجل» خطاب به امام حسین که ما منتظریم عبارت‌هایی به این شکل در نامه‌هایشان است «فقد اخضرت الجنات» باغ‌های کوفه سرسبزند و «و أينعت الثمار» درختان میوه پر بارند «و أعشبت الارض» مزارع سرسبز و دشت‌های اطراف کوفه «و أورقت الأشجار فإذا شئت فأقبل على جنديك مجتدة» در کنار این زمین‌های آماده برای پذیرایی از شما و یاران و خانواده‌های شما یک لشکر آماده منتظر شماست. یک لشکر کاملاً آماده. در بعضی موارد صحبت از صد هزار شمشیر آخته است. یعنی شما برسید به کوفه حداقل صد هزار شمشیر از نیام برکشیده آماده تحت فرمان شما و در اختیار شماست.

جواب امام حسین علیه الصلاة والسلام اینست: «و مقالة جُلکم انّه لیس علینا إمام» خلاصه حرف‌های شما در نامه‌هایتان این است که شما امام می‌خواهید و اینکه «فأقبل، لعلّ الله أن یجمعنا بک» شما آخر حرفتان اینست که به من می‌گویید که سریع‌تر به سوی ما بیا تا همه کار ما سامان بگیرد! من می‌آیم، به سرعت هم می‌آیم: «و أنا باعث إلیکم اخی وابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل» من ضمن اینکه به سرعت می‌آیم به سمت شما، مسلم بن‌عقیل را هم که فرد مورد اعتماد من است، پسر عموی من است، اصلاً برادر من حساب می‌شود، او را هم می‌فرستم که او هم بیاید بین شما و ضمن اینکه من عازم هستم به سمت کوفه او هم بیاید مأموریتش را انجام بدهد و مسائل را باهم هماهنگ باشیم.

آخرین عبارت این است: «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق، الحابس نفسه على ذلك لله» این عبارات که چهار قسمت است از جمله معدود عباراتی است که در متون حدیثی ما هست که هیچ یک از علمای اسلام و علمای شیعه در هیچ ارتباطی از هیچ جهتی در آن کوچکترین تردیدی نکرده‌اند و وقتی این طور می‌شود کلام امام و به این حد از اعتبار به ما می‌رسد که به تعبیر علمای حدیث ما یقین می‌کنیم که از امام صادر شده است چه جایگاهی باید برای ما پیدا بکند؟

ما این عبارت را چگونه فهمیدیم؟ ما این طور فهمیدیم که بله، شما امام ندارید، امام خواستید، امام هم منم ولا غیر، من هم دارم می‌آیم سراغ شما، وصف من امام هم اینست. این یکی از همان فهم‌های متأسفانه به شدت منحرفی است که از اساس خیلی چیزها را دگرگون کرده. آیا این کلام امام معنیش این است که شما امام می‌خواهید امام هم منم این‌ها هم اوصاف من است؟ رواست که کلام امام آن هم کلامی که در این حد از اوج حساسیت و تعیین‌کنندگی و اعتبار قرار دارد، در یک شرایط این چنین ویژه‌ای این طور معنی شود؟! امام

درست نقطهٔ مقابلش، یک مطلب خیلی اساسی دیگر را دارند مطرح می‌کنند.

اولین پیام این کلام امام اینست: «**ما الامام الا الحاکم بالکتاب**» امام تعریفش چیست؟ امام کسی است که مطابق قرآن حکم کند. هرکس مطابق قرآن حکم کند، عمل کند، حکمرانی کند، هرگوشهٔ محدود و غیر محدود و کوچک و بزرگی را در آن فرمانروایی بکند مطابق کتاب خدا، امام است. «ما الامام الا الحاکم بالکتاب» و آن سه تا خصوصیت دیگر بقیه‌اش. کلام امام از همان اول یک پیام طنز دارد که ای اهل کوفه واقعاً جدّاً شما امام می‌خواهید؟! واقعاً امام می‌خواهید؟! برگردیم عبارت را تکرار کنیم دقیق‌تر متوجه می‌شویم: «**مقالة جلکم انه لیس علینا امام**» همه حرفتان اینست که تمام مصیبت ما اهل کوفه اینست که امام نداریم، واقعاً امام می‌خواهید؟ اگر امام بیاید همه چیز کوفه درست می‌شود؟ واقعاً اینطور است؟ آیا شما واقعاً این طور فکر می‌کنید؟!

خیلی این مسئله مهمّست. یک طرف اینکه «ما امام نداریم، امام می‌خواهیم» همانست که همه فهمیدند و ما فهمیدیم تا حالا. یک طرف دیگر هم این است که ما دنبال هزار دوز و کلک برای خودمان هستیم، هزار طرح و نقشهٔ جور و ناچور داریم و یک کسی را می‌خواهیم که بیاید محور قرار بگیرد که ما همهٔ این‌ها را به او مرتبط بکنیم و کارهای خودمان را بکنیم!! یک معنای حرف شما هم اینست، که ما امامی نداریم که بیاید و در پرتو حضور امام در کوفه ما بتوانیم به مقاصد خودمان برسیم!! قاب عاشورا از این چیزهای یافتنی و فهمیدنی بسیار دارد، چه قاب اولش چه قاب دومش، خیلی‌هاش از دست رفته ولی این‌هایی که مانده خیلی هنوز زیاد است. یادم نمی‌رود که دو دهه سید جلیل‌القدر دانشمند بزرگ اصفهان، **آیت الله خلدی نسب**، طبق معمول آن زمان که در مجالس روضهٔ امام حسین آیت‌الله‌ها منبر می‌رفتند ایشان بیست شب شرح داد این آیهٔ شریفهٔ قرآن کریم را: «**قل لله الحجة البالغة فلو شاء**

لهداکم اجمعین». بیست شب در منبرهای یک ساعت، یک ساعت و نیم مفصل بیان می‌کرد که حجّت‌های بالغه الهی چقدر فراوانند، چقدر متعددند، و چگونه این‌ها همه با هم هم‌جهتند و چگونه این‌ها همه ماندگارند و مانده‌اند که کارشان را انجام بدهند.

یکی از آن حجّت‌های بالغه الهی همین کلام امام است، ولی ما با آن چه کار کردیم؟ چه کار می‌کنیم؟ گاهی آدم فکر می‌کند که دردناک‌تر از آنچه به سر امام حسین علیه‌السلام و عزیزانشان آمده در یک نگاه عمیق یک نگاه با بصیرت دردناک‌تر از آنها حتی این است که ما چنین گوهرهای گرانبه‌ای هدایت این کیمیاهای سعادت را ما هر کدام را به یک نحوی به یک حسابی از دست داده باشیم.

«فلعمری ما الامام الا (۱) الحاکم بالکتاب (۲) القائم بالقسط» هرکس دنبال حاکم کردن کتاب خدا، ثابت کردن و به جریان انداختن عدل و قسط باشد در جامعه، او امام است؛ (۳) الدائن بدین الحق» هرکس که دقیقاً مطابق دین حق خدا دین الهی عمل کند، به شرع مقدس اسلام پایبند باشد و از آن تجاوز نکند، تخطی نکند، امام است، (۴) الحابس نفسه علی ذلک لله» خصوصیت چهارم امام هم اینست که این خصوصیات را فقط خالصاً لوجه الله داشته باشد. دنبال هیچ چیز غیر از خدا نباشد. همه این‌ها برایش مطرح باشد به خاطر اینکه خالصانه می‌خواهد آن‌گونه باشد که خدا می‌خواهد. این امام است.

خطاب امام حسین علیه‌السلام به اهل کوفه این است که بین شما امام فراوان است. نه شما به سراغ ایشان می‌روید و نه آنها وظیفه‌شان را عمل می‌کنند. حالا، شما بنا را بر این گذاشته‌اید که فقط من به عنوان امام مطرح هستم و خیال می‌کنید که اگر من پیام به کوفه همه چیز درست می‌شود!؟

قبلاً گفتیم که یکی از راه‌های اصلی تحقیق صحیح بازنویسی وقایع به یک سمت دیگر

و به یک شکل دیگر است. گفتیم این‌ها آموزه‌های قرآن است در قصص قرآن. فرض کنیم که این زیاد وارد کوفه نشده بود، امام حسین علیه السلام هم وارد کوفه شده بودند مطابق برنامه، همه آن بیعت‌کنندگان با مسلم هم آمده بودند به استقبال، دارالاماره را هم نعمان بن بشیر دو دستی تقدیم حضرت امام حسین علیه السلام کرده بود و کوفه با تکیه بر جایگاه امام حسین بن علی بن ابی طالب فرزند رسول خدا اعلام کرده بود به شام به مرکز خلافت که کوفه مطیع شما نیست، کوفه مال شما نیست، کوفه بر علیه شماست و آماده جنگیدن با شماست، فکر می‌کنید چه اتفاقی می‌افتاد؟

خیلی جالبست این‌طور مسائل را دنبال کردن. احتمالات عجیبی در کار بود. چون این آدم‌های کوفه در آن صورت هم همچنان همین آدم‌های کوفه بودند. آن اهداف و مقاصدی که نقشه‌ها و توطئه‌هایی که در کله‌های این‌ها می‌گذشت که منجر به این فجایع عظیم عاشورا و کربلا شد، این‌ها بودند دیگر همچنان در کوفه! فقط یک قاب عوض می‌شد!!

ای کاش یک روزی ما بنا را بر این بگذاریم که حقایق را این‌جوری دنبال کنیم. از این گرفتاری کمیت آزاد بشویم، برویم سراغ کیفیت. از این چندتا و چه شکل و این‌ها حرکت کنیم به آن چگونگی‌ها، چگونگی‌های تعیین‌کننده. امام دارند بیان می‌کنند که وقتی همه کارها درست می‌شود که همه امام همدیگر باشید. وقتی همه چیز درست می‌شود که همه «**واجعلنا للمتقین اماما**» باشید. (به محتوای کارگاه تفسیر سوره شناختی این آیه شریفه مراجعه کنید.) وقتی درست می‌شود که «ولایت» بین مسلمانان فعال بشود. همه برای همدیگر مطرح باشند. همه به همدیگر برسند. همه همدیگر را رشد بدهند: «**انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا**» ولایت خدا، ولایت رسول، ولایت مؤمنین. «**کلکم راع و کلکم مسئول**» اگر اسلام است اگر قرآنست همه مسئولند. همه باید امام باشند، همه باید در حدی که می‌توانند، تا آنجا

که می‌توانند سعی کنند که جلوتر از بقیه، پیش از بقیه، بیش از بقیه، مدافع ارزش‌ها باشند. دنبال درست شدن مسائل جامعه باشند. دنبال اصلاح جامعه باشند. دنبال مبارزه با فساد در جامعه باشند، دنبال تثبیت و حاکمیت اخلاق و فضیلت در جامعه باشند. وقتی کارها درست می‌شود که این‌طور باشد. به هم‌دیگر آدرس ندهند، این‌گردن دیگری بیندازد، آن دیگری به گردن این یکی بیندازد، آن منتظر اقدام این باشد و این منتظر اقدام و عمل آن.

امیدوارم مجموعه ما امروز در پرتو فهم صحیح این فرمایش امام حسین صلوات الله علیه در یک سرفصل جدید قرار گرفته باشد و اگر ابهامی هست مطرح بفرمایید تا روشن شود در ادامه جلسه. متوجه شده باشیم که حضرت امام حسین علیه السلام ضمن اینکه مثل همه و پیش از همه و پیش از همه اعلام می‌کنند که بله من امام هستم به سرعت هم می‌آیم ولی نه اینکه من فقط امام هستم و امام یعنی فقط من. این مسئله بسیار مهم است، زمانی امام حسین امام می‌شود که همه امام هم‌دیگر باشند. زمانی امام حسین می‌تواند آن‌گونه که هدف‌گذاری کرده است باشد که «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ». در همان نقطه عزیمت‌های اولیه فرمودند که تمام کار من در این نهضت امر به معروف و نهی از منکر است ولی نه یک دستی که صدا نخواهد داشت. در صورتی که همه، اهل امر به معروف و نهی از منکر باشند، همه درک صحیحی از امر به معروف و نهی از منکر داشته باشند. آن‌وقت امام در جایگاه خودش قرار می‌گیرد. امام می‌تواند امامتش را بکند، امام و امامت معنادار می‌شود. این‌ها همه به هم مرتبطند.

اللهم صلّ على محمد وآل محمد

خانم زینب رحیم بروجرودی: یک قطعه شعری است از مرحوم قیصر امین پور به نام

خوشا از دل نم اشگی فشاندن
خوشا زان عشق‌بازان یاد کردن
خوشا از نی خوشا از سر سرودن
نوای نی نوایی آتشین است
نوای نی نوای بی‌نوایی است
نوای نی نوای هر دل تنگ
قلم تصویر جانکاهیست از نی
خدا چون دست بر لوح و قلم زد
دل نی ناله‌ها دارد از آن روز
چه رفت آن روز در اندیشه نی
سری سرمست شور و بی‌قراری
پر از عشق نیستان سینه او
غم نی بندبند پیکر اوست
دلش را با غریبی آشناییست
سرش بر نی تنش در قعر گودال
ره نی پیچ و خم بسیار دارد
سری بر نیزه‌ای منزل به منزل
چگونه پا ز گل بردارد اشتر
گران باری به محمل بود بر نی
چو از جان پیش پای عشق سرداد
به روی نیزه و شیرین‌زبانی
اگر نی پرده‌ای دیگر بخواند
سزد گر چشم‌ها در خون نشینند

به آبی آتش دل را نشانند
زبان را زخمه فریاد کردن
خوشا نی‌نامه‌ای دیگر سرودن
بگو از سر بگیرد دل‌نشین است
هوای ناله‌هایش نینوایی است
شفای خار گل بیماری سنگ
علم تمثیل کوتاهیست از نی
سر او را به خط نی رقم زد
از آن روز است نی را ناله پرسوز
که این‌سان شد پریشان ناله نی
چو مجنون در هوای نی‌سواری
غم غربت غم دیرینه او
هوای آن نیستان بر سر اوست
به هم اعضای او وصل از جداییست
ادب را گه الف گردید گه دال
نوایش زیر و بم بسیار دارد
به همراهش هزاران کاروان دل
که با خود باری از سر دارد اشتر
نه از سر باری از دل بود بر نی
سرش بر نی نوای عشق سرداد
عجب نبود ز نی شکر‌فشانی
نیستان را به آتش می‌کشاند
چو دریا را به روی نیزه بیند

شگفتا بی‌سر و سامانی عشق به روی نیزه سرگردانی عشق
ز دست عشق عالم در هیاهوست تمام فتنه‌ها زیر سر اوست
صلی الله علیک یا ابا عبد الله.

استاد: بسیار سپاسگزاریم. اجرکم علی الله. اجرکم علی الله.

پرسش: سلام علیکم. خسته نباشید استاد. خیلی ممنون. استفاده کردیم. استاد، یک مسئله‌ای که شما فرمودید مطلبی که فرمودید این بود که شهدای عاشورا همه زندگیشان را عاشورایی انجام داده بودند و به پایان رسانده بودند و چیزی از زندگیشان برای این پرده آخر باقی نمانده بود و این پرده آخر به هر حال به عنوان جشن فارغ التحصیلی برای این‌ها بود، افرادی هم در روز عاشورا ملحق شدند به امام حسین، یا گاهی از همین افراد که در رکاب امام حسین شهید شدند یک زندگی‌نامه‌هایی ذکر می‌شود مثلاً برای زهیر که منزل به منزل با امام حسین می‌آمد و نمی‌خواست با امام حسین بیاید. حالا نمی‌دانم چقدر درست است که می‌گویند، یا افرادی مثل حرّ بن یزید ریاحی که در رکاب ایشان شهید شدند یا شخصی مثل وهب که نصرانی بود و آمد در رکاب امام حسین شهید شد. این‌ها را هم اگر امکانش هست، توضیحی بفرمایید که از این راه چطور می‌شود به امام حسین متصل شد. اگر کسی حسینی زندگی نکرده ولی در لحظات آخر ملحق به امام حسین می‌شود؟

پاسخ: اگر از من جواب می‌خواهید مشکل ما این است که فکر می‌کنیم حرّ بن یزید ریاحی، آن حرّ بن یزید ریاحی است که ذهن ما بررسیش کرده. این مشکل ماست که فکر می‌کنیم حرّ حسینی زندگی نکرده، این‌ها انحصارگری‌های ماست. این‌ها مشکلات ذهنی ماست. همین چیزهایی است که عاشورا باید برای ما حل بکند. ما اگر به یک مسیحی مثل وهب برخورد کنیم به خصوص که اگر با مادرش هم باهم باشند، تمام هم و غممان این می‌شود که هر چه

زودتر مسلمانش کنیم. ولی او در کنار حسین قرار می‌گیرد و آنقدر نزدیک می‌شود که می‌آید با امام حسین و یاران امام حسین کربلا. حرفمان همانست که گفتیم. باید همان حرف‌ها را مرور بکنیم. وهب اگر یک زندگی تمام عیار به عنوان مسیحی که البته ما رویش این قلت داریم ولی همین بعدش نشان می‌دهد که قبلش علی‌رغم مسیحی بودن یک زندگی **راضیه مرضیه** از نگاه خدا داشته است. ما باید خودمان را اصلاح کنیم. ما گرفتار عناوین و اسم‌ها و قالب‌ها و القاب هستیم. ما باید خودمان را آزاد کنیم از «**ولاتنا بزوا بالالقاب**». در زمان خودمان **هانری گُربن** را داشتیم خدا رحمتش کند. هنوز هم به شکل‌های مختلف در محافل شیعی در محافل مختلف علمی و فرهنگی در سطوح خیلی بالا از او به نیکی یاد می‌شود. هانری گُربن حرفش این بود که من یک «مسیحی کاتولیک شیعه دوازده امامی» هستم، «مسیحی کاتولیک شیعه دوازده امامی». این محصول چه کسیست؟ همه می‌دانند که این محصول تعلیم و تربیت اسلامی علامه طباطبائی است، یک کلمه حرف عامیانه به او نزدند که مثلاً اگر مسلمان شوی خوبست، ابداً، آن‌چنان مسلمانانه با او زندگی کردند، و آن‌چنان یک مسلمان ناب شیعه زیر همان عنوان مسیحیت، شیعه دوازده امامی، خوب، پر و پیمان، پروراندند، هنوز هم مسیحی است. کربلا هم همین اتفاق افتاد، حرّبن یزید بن ریاحی اگر تحت آن عنوان‌هایی که ما با آن مسئله داریم و مسئله هم داشته، اگر تحت آن عنوان‌ها و زیر آن پوشش‌ها و در آن قالب‌ها یک زندگی کاملاً خداپسندانه را نگذرانده بود و به پایان نرسانده بود، به این‌جا نمی‌رسید. همین مسائلت که خیلی جابه‌جا می‌شود. می‌گویند: یک لحظه اگر سیمت وصل بشود؟! مداری که یک عمر قطع بوده حالا با یک سیم وصل بشود، به کجا وصل بشود؟ چه طور وصل بشود؟ کی وصل می‌کند؟ این‌ها مطرح نیست. ما این بی‌دقتی‌ها و بی‌توجهی‌ها را داریم. قرآن می‌گوید زندگیت را باید درست کنی باید درست زندگی کنی: «**انّ الانسان لفی**

خسر. الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر. « ما می گوئیم: یک لحظه سیمت وصل بشود. ما می گوئیم یک بال پشه مژه‌های چشمت تر بشود؟! این‌ها را از کجا می‌آوریم؟ این‌ها را کی به ما داده؟ و این‌ها را جای چه چیزهایی به ما داده‌اند؟ ما باید فکرهایمان را تصحیح کنیم با آن چیزهایی که صحیح است. وقتی امام حسین می‌فرماید: **«انت حرٌّ كما سمتك امك حرٌّ»** چه مادری داشتی حرّ بن یزید! چه مادری داشتی! آن زمان اسم تو را گذاشته **«حرٌّ»**، در شرایطی که کسانی که مثل تو زندگی می‌کردند و در ظاهر تو مثل آنها زندگی می‌کردی، آنها همه اسیر بودند و تو در تمام عمرت آزاد بودی، آزاد بودی. همه این انتخاب شده‌ها همین طورند. همه این‌ها مثل **«انّ الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة»** هستند. ما باید خودمان را با آنها تطبیق بدهیم. ما باید برویم بینیم و عبرت بگیریم **«فاعتبروا يا اولی الابصار»** نگاه کنیم بینیم در چه شرایط مختلفی در چه تنوع‌هایی با چه فراز و نشیب‌هایی چگونه انواع زندگی‌ها مطرحست اما در یک محور مشترک تعریف می‌شود که ایمان و عمل صالح است و خدا همین را می‌خواهد. **سوره اعراف: «والذين آمنوا و عملوا الصالحات لا تكلف نفسا الا وسعها»** در حدّ توان خودش وسع خودش ایمان را پیگیر بوده باشد. در حفظ ایمانش اصرار داشته باشد در افزایش ایمانش کوشش داشته باشد هر قدر که توانسته هر قدر که می‌تواند، اهل سعادتست اهل هدایتست، کسری‌ها را هم ما بعداً برایش جبران می‌کنیم. خدا برایش جبران می‌کند: **«سپه‌دهیم و یصلح بالهم. و یدخلهم الجنة عرفها لهم»**. بقیّه‌اش با ما، ولی با مقدمه‌ای از این قبیل، درست زندگی کن بقیّه‌اش با ما، تو کوشش خودت را بکن برای حفظ ایمان، ایمانت را با هر چوب حراجی به حراج نگذار. مطابق ایمانت عمل صالح و شایسته داشته باش. در حدّ درک خودت در حدّ توان خودت بقیّه‌اش با ما: **«انما يتقبل الله من المتقين»**. کافی است ما قبول کنیم. تمام حرف و یکی از حرف‌های

سرفصل گونه امروز این بود که امان از وقتی که خدا قبول کند. خدا کی قبول می کند و چگونه قبول می کند؟ خدا در بند اسمها نیست خدا در بند عنوانها نیست «**ما درون را بنگریم و حال را/ نی برون را بنگریم و قال را**» خدا فریب شعارهای دروغین را نمی خورد. خدا کسی را که واقعاً گناهکار نیست، مجرم نیست، به گناه و جرم دیگران نمی گیرد.

پرسش: خسته نباشید. سؤال اول من اینست به طور خلاصه که اگر نامه کوفیان نبود امام حسین چه کار می کردند و به کجا می رفتند؟ چون که تصور من اینست که قبل از این که نامه های کوفیان باشد و بخواهند به سمت کوفه بروند در مکه و مدینه جایی برای امام حسین نبود. نحوه خروج خاصشان از مدینه که شبیه حالت خروج پیامبر هنگام مثلاً هجرت مکه به مدینه است او را به یاد می آورد و آن خروجشان از مکه وسط نیمه کاره گذاشتن حج جوری هردو حالت اخراج را دارد و این قضیه که کوفیان آن نامه ها را نوشتند و امام به سمت کوفه حرکت کردند من همیشه حس می کنم که مثلاً مصداق این آیه است «**و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکّل علی الله انّ الله یحبّ المتوکّلین**» یعنی انگار اینجا از این باب یعنی آن نامه هایی که نوشتند حالت **شاورهم فی الامر** بوده که امام حسین با توجه به توضیحاتی که شما دادید این فتوکل علی الله را انجام دادند و رفتند. حالا اگر این نامه ها نبود و این حجّت نبود چه کار می کردند در این شرایط؟ سؤال دیگر این بود که فرمودید امام حسین بعد از ظهر تا سوعا وقتی دشمنان حمله را شروع کردند از لشکر عمر بن سعد امام حسین مهلت گرفتند. سؤال من اینست که چرا مهلت گرفتند تا فردایش؟ مثلاً اینکه گفته اند برای عبادت و راز و نیاز با خدا؟ همه زندگی امام حسین راز و نیاز با خدا بوده از آن طرف هم عملکردی که عمر سعد داشته ناراحت کرد امام حسین را، امام حسین طرف مقابلشان را می شناختند می توانستند پیش بینی کنند. حتماً چیز مهمی در وسط بود که خواستند این مهلت را بگیرند با وجود این

شرایط.

پاسخ: این جور جاها ما به جای اینکه دنبال یک سؤال باشیم که یک جوابی بگیریم برایش و راضی بشویم، این‌ها متونی باید باشند برای اینکه رویشان تأمل و تفکر بکنیم و این‌طور زمینه را دنبال کنیم مثل زمینه‌هایی که در تدبیر در قرآن داریم یعنی با همان آموزه‌ها با همان شیوه‌ها باید عمل کنیم و هر کسی کوشش داشته باشد که به جواب‌ها و جواب‌های دیگری برسد. جواب مشخص اولی که در جایی ندیده‌ام اینست که امام حسین مانع شدند از اینکه آن فجایعی که در روز عاشورا در روز روشن و در یک موقعیت خوب برای دیده شدن، برای روایت شدن، برای مطرح شدن و ماندگار شدن اتفاق افتاد، در تاریکی شب اتفاق بیفتد (دقت کنید). برای این که این‌طور نشود این مهلت را حاضر شدند بگیرند که خیلی خوب توجه دادید و توجه کردید که با اینکه سخت بود برایشان مهلت گرفتن خیلی برایشان ناگوار بود که کسی مثل عمر بن سعد بخواهد به ایشان مهلت بدهد، به فرزند رسول خدا، امام زمان! در عین حال، این مسئله مهم بود. وقتی می‌گوییم عاشورا درس زندگیست، همین‌هاست. اگر کسی بیاید این‌جوری در مسائل فکر کند که حالا که آب از سر گذشته چه یک نی چه صد نی! این از اشتباهات بزرگ ما است. نه این برعکسست حتی اگر آب از سر گذشته باشد باید ببینیم که چه می‌توانیم بکنیم که آن عمق فاجعه، عمق خسارت، آن شدت مسئله را کاهش بدهیم، کمتر ضرر کنیم، بهتر نتیجه بگیریم. خیلی برای عمر سعد و شمر و این‌ها جالب بود که در همین حالت آخر روز و غروب و اول شب همه قضا یا را «خفه دمه» کنند! اگر می‌توانستند این کار را بکنند شبانه هم خودشان را می‌رساندند به این زیاد و زودتر جشنشان را می‌گرفتند و به مقاصدشان می‌رسیدند! تمام این فجایعی را که در عاشورا اتفاق افتاد «خفه دمه» می‌کردند و همه این جنایات را انجام می‌دادند و هیچ‌جا هم بیان نمی‌شد و دیده نمی‌شد و همان شبانه

هم همه چیز را می‌بردند در موقعیت‌هایی که در اختیارشان بود و عاشورا می‌شد برایشان همان‌که می‌خواستند، یک جشن آن‌چنانی هم می‌گرفتند و کلاً قضیه متفاوت می‌شد. این جواب روشنش است، ولی کار درست در این زمینه‌ها اینست که ما اینطوری این مسائل را نبینیم. امروز هم به نحوی گفتیم که در شرایطی که ما بسیاری موارد را از دست داده‌ایم مواردی که از دست نرفته را خیلی باید توجه کنیم و با آنها جبران کنیم آن از دست رفته‌ها را. ما اینجا یقین داریم که این کار را امام انجام دادند، یقین داریم که این مطلب از امام صادر شده، یقین داریم که این سنت و این سیره رخ داده است، این یعنی کلاس تشکیل شده، یعنی ما باید شروع کنیم علم زندگی، درس زندگی، سبک زندگی به خصوص مسلمانی را از این آموزه‌ها بگیریم و زندگی دنیا و آخرت‌مان را با آن‌ها بسازیم. در همین شب عاشورا یک عده که در تعدادشان هم اختلاف هست از اردوی عمر سعد جدا شدند و آمدند به اصحاب امام حسین متصل شدند. این درس بزرگی است. در تنگناهای خیلی شدید که واقع می‌شوید این را یاد بگیرید. در غالب موارد که می‌گویید من هیچ چاره‌ای نداشتم این چاره را داشتید که حالا باشد تا فردا، این جواب را من الآن ندهم فردا بدهم، این حرف را الآن نزنم فردا بزنم، این قدر تفاوت می‌کند از خیلی جهات. حکمت بزرگی است. فرصت‌ها را باید به وجود بیاورید و از آنها استفاده کنید. آدم ببیند کدام وقت بهترست کدام شکل بهترست: «و قل لعبادی يقولوا التی هی احسن». در نظام بیان قرآنی «قول» شامل همه فعالیت‌های انسانی می‌شود شامل فعل و عمل و دیدگاه و همه این‌ها می‌شود. اهل دقت نظر و سنجش باشید. این کار می‌تواند بهتر از این هم انجام بشود این حرف را می‌شود بهتر زد؟ این مطلب را می‌شود بهتر عنوان کرد؟ این اقدام را می‌شود بهتر انجام داد؟ این حرکت را می‌شود زیباتر انجام داد؟ تمام عاشورا اینست. یک وقتی برایتان خواندم آن غزل حافظ را «گل بی رخ یار خوش نباشد» اگر قرار بود به این

چیزها نیاندیشند اصلاً «جان نقد محقر است حافظ / از بهر نثار خوش نباشد». در یک نگاهی مثل نگاه حافظ، این چگونگی جان نثار کردن است که این همه عظمت دارد، این همه اهمیت دارد، «چگونه» جان نثار کردن، نه صرفاً جان دادن نه صرفاً کشته شدن. در آن یکی قسمت هم که من یادداشت کردم فرمودید که اگر این نامه‌ها نبود امام چه کار می‌کردند؟ جواب اینست که امام امامتشان را می‌کردند، امامت امام مشروط به مراجعۀ امت و درخواست مأمومین نیست. امام پیشواست. امام به سراغ امت نمی‌رود، امت باید به سراغ امام بیاید. این‌ها بحث‌های امام‌شناسی است که ما در غالبش مشکل داریم، امام شأنش این نیست که این طرف و آن طرف برود و بگوید من امامم بیاید از من پیروی کنید! خود ائمه اهل بیت فرموده‌اند که مَثَلُ امامٍ مَثَلُ كعبه است. مَثَلُ الْإمامِ مَثَلُ الْكعبَةِ، تُوتَى وَ لَا تَأْتِي. کعبه که راه نمی‌آفتد این طرف و آن طرف دور این و آن طواف کند، کعبه سر جایش محکم نشسته، سر جایش محکم ایستاده، هر که درکی از کعبه دارد هر که می‌خواهد به هر دلیلی طواف کند کعبه را، طواف می‌کند. امامت اینست و غیر از این نیست. تفاوت امام حسین با عبدالله بن زبیر اینست. تفاوت ایده امام حسین، امام سجّاد، ائمه اطهار با ایده امثال مختار اینست. یک تفاوت اساسی و ماهوی است. هیچ‌یک از داستان‌هایی که جاهای دیگر مطرحست برای امام مطرح نیست. وقتی خوب بررسی کنید هرچه بیشتر بررسی کنید می‌بینید از آن طرف هم آنچه برای امام مطرحست برای غیر امام‌ها مطرح نیست. چیزهای دیگر برایشان مطرحست. این تفاوت امام با غیر امام است. جواب اینست که امام حسین (ع) امامت خودشان را می‌کردند. خود شما گفتید که اگر در مدینه حالت اخراج پیش نیامده بود امام همچنان در مدینه می‌ماندند و مثل قبل امامت می‌کردند. امام جنجال به پا نمی‌کند. امام شلوغ بازی نمی‌کند، امام هرکس و ناکسی را به عنوان سیاهی لشکر به خودش ضمیمه نمی‌کند. «انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا». خدا اراده کرده، خدا حمایتشان کرده و خودشان هم کم نمی‌آورند و این دوتا مکمل هم‌دیگر قرار می‌گیرد. خودشان هم با تمام وجود می‌کوشند از آن آلودگی‌ها خودشان را دور نگهدارند. فقط «لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها» که نیست هزار مسئله دیگر هم هست که آلوده کننده است. مهم‌ترینش دنیاست، امام به دنیا هرگز آلوده نمی‌شود. بگذریم از اینکه امام حسینی که به ما شناسانده‌اند، معاویه‌ها شناسانده‌اند! ما امام حسین را این طوری می‌شناسیم که در صحرای کربلا معلوم می‌شود که لباس خز پوشیده‌اند، یعنی لباس ابریشمی گران‌قیمت. آنچنان «مایه‌دار» بودند که پناه بر خدا... ترورهای شخصیت، که به مراتب از اسب تاختن بر روی ابدانشان دردناک‌تر است، خیلی مصیبت‌بارتر است. این چنین شخصیت‌هایشان ترور می‌شود. انواع و اقسام نسبت دادن بذل و بخشش‌های آن‌چنانی به امام حسین و امام حسن. این‌ها امام‌شناسی معاویه‌ای است! آنها خوب حریف کار خود هستند. می‌گویند وقتی این‌ها را خوب ما جا انداختیم دوستان نادان هم گفتند به به، چه سخاوتی! در ته ذهنشان سؤال می‌کنند این پول‌ها را ایشان از کجا می‌آورده‌اند؟! و دیگر لازم نیست چیز دیگری گفته شود! غیر از دربار معاویه که به پول وصل نبوده! خراج‌های بلاد اسلامی که جای دیگر نمی‌رفته! یعنی قرار دادن امام حسین در کنار عبدالله بن زبیرها، آنها این جور بودند، آنها با دست عقب می‌زدند و با پا جلو می‌کشیدند. می‌گفتند: علنی ما با شما مخالفیم و اصلاً آب ما با شما توی یک جوی نمی‌رود! ولی یواشکی شترهای با بار کیسه‌های طلا بیاید کسی متوجه نشود ما دست و بالمان باز باشد، ما بتوانیم مردم را جمع کنیم و ... اشکالی ندارد یک روزی با هم تسویه حساب می‌کنیم. خیلی این داستان‌ها با هم متفاوتند، همه مسائل را برای ما در هم آمیختند و ما همه در هم آمیختگی‌ها را سیر می‌کنیم. به فکر درست کردنش هم نیستیم. امام امامت می‌کند در مدینه، نگذاشتند

آمدند مگه، در مگه نگذاشتند، بارها فرمودند هر جا که بشود بروم می‌روم! برایشان فرقی نمی‌کرد. در همین زمان حاضر شهوذهای عینی داشتیم از «امامت». آنها که واقعاً در مکتب حسین، در مکتب نهضت حسینی، در مکتب اهل بیت علیهم السلام پرورش یافته بودند، ما دیدیم و شنیدیم، می‌بینیم و می‌شنویم. برایشان مطرح نبود کجا باشند. هر جا که قرار می‌گرفتند با هر عنوانی کارهای خودشان را که باید می‌کردند، می‌کردند. هیچ برایشان فرق نداشت سردسیرست، گرمسیرست، استانست، شهرستانست، روستاست، پشت کوهست، فرقی نداشت. همان که بودند، بودند. کارهای خودشان را می‌کردند، چون از ائمه اطهار الگو گرفته بودند و مثل آنها عمل می‌کردند. ائمه اطهار همان طور که آن شلوغ بازی‌ها را دنبالش نبودند از آن طرف دنبال گوهرهای انسانی بودند. یک نفر، دو نفر چهار نفر، ده نفر، این‌ها را رشد بدهند، این‌ها را مثل حضرت **ابوالفضل العباس** تربیت کنند. ما دنبال چه می‌گردیم؟ دنبال عنوان می‌گردیم، دنبال سروصدا می‌گردیم، پیدا نمی‌کنیم. این چیزها در زندگی امامان ما وجود ندارد. اصل قضایا وجود دارد. تربیت انسان‌هایی در حد امام زمانشان، بدون هیچ سروصدای خاصی بدون اینکه جایی مطرح بشوند. ما فکر می‌کنیم که حضرت ابوالفضل العباس اگر مثلاً فلان دانش‌ها را داشتند چرا تألیفات ندارند؟ چرا کتاب ندارند؟ ما دنبال چیزهایی می‌گردیم که طبعاً یافت نمی‌شود و آنها دنبالش نبوده‌اند و مطرح نبوده برایشان. دنبال چیزهایی بودند که به عمل آوردند. **علی اکبر** تربیت کردند در آن اوج. **زینب کبری** تربیت کردند در آن اوج. دیگران و دیگران را تربیت کردند حالا بعضی بنا تر هستند، بعضی کمتر بنا هستند، این‌ها فراوانند، خیلی زیادند، شما همه جا می‌توانید آنها را پیدا بکنید. انواع و اقسامشان را می‌توانید پیدا بکنید. در شهرهای مختلف می‌توانید پیدایشان کنید، در شام می‌توانید پیدا کنید، در کوفه می‌توانید پیدا کنید، در همان مدینه و مکه می‌توانید پیدا کنید، در

بصره می‌توانید پیدا کنید، بدون اینکه فرقی داشته باشد دوری و نزدیکی‌شان. عمری از امام دور بوده. فکر کنید در قم ساکن بوده. قم تا مدینه. هواپیما که نبوده یک عمر در آرزوی ملاقات امام بوده اما تحت تربیت امام بوده و به واسطه او عده‌ای تحت تربیت امام بوده‌اند، بدون هیچ سر و صدایی، بدون هیچ عنوان‌گذاری، بدون هیچ ظهور و بروز، این کارها فراوان صورت گرفته و الآن که من و شما اینجا نشستیم و «اشهد ان لا اله الا الله» می‌گوییم همه آثار آن تعلیم و تربیت‌ها است. **حضرت فاطمه معصومه (س)** که متمایزند از خیلی جهات با امام‌زاده‌های دیگر، مهم‌ترین امتیازشان این است که بقعه‌ای که در آن دفن شده‌اند مدرسه است دانشگاه است و سالیانی خود حضرت معصومه و قبل از ایشان و ایشان در کنار عمه‌شان در همین بقعه کارهایی را انجام می‌داده‌اند که در مدرسه ما سراغ داریم، در دانشگاه سراغ داریم، در حوزه‌های علمیّه سراغ داریم. این امتیاز بقعه‌ای است که حضرت معصومه (س) در آن دفن هستند. تاریخ قم را ملاحظه کنید می‌بینید یک چنین وضعیتی دارد. این‌ها معلمان جامعه هستند. این‌ها مریبان جامعه هستند آن هم مریبانی از نوع امام، به گونه‌ای که کسانی که تحت تعلیم و تربیت این‌ها قرار می‌گیرند مثل آن است که تحت تربیت امام رضا (ع) قرار گرفته‌اند شناخت این ارتباطها را دنبالش نبوده‌ایم و نیستیم که چگونه وجود داشته و چگونه است که امام رضا (ع) می‌فرمایند: «**من زار فاطمة المعصومة بقم کمن زارني**»^۱ هیچ فرقی نمی‌کند زیارت خواهر من فاطمه عصومه در قم با زیارت من در مشهد، هیچ فرقی نمی‌کند. یکی هستیم ما، این‌ها اوج تعلیم و تربیت اسلامی است، اوج تعلیم و تربیت در مکتب اهل بیت است که بدون هیچ آرایش و آرایش غیر لازمی مسیر خودش را طی می‌کند، در نهایت خلوص، در نهایت کمال، در نهایت رشد.

۱. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۶۶؛ ریاحین الشریعة، ج ۵، ص ۳۵.

پرسش: جناب استاد، من سؤالی که دارم درباره کیفیت جنگ در روز عاشورا است. در مقاتل انگار آن روایتی که هست متمرکز می‌شدند روی فرد، حالا آن افرادی که روایت‌هایش موجود بوده محدود هم هست و یک جنگ خیلی خاص را به نمایش می‌گذارند در مقاتل، یعنی فرداً فرد از سپاه امام حسین علیه‌السلام انگار دارند می‌جنگند در صورتی که در مقابل در همان روایت‌ها از سپاه عمر بن سعد آنجا گروهی می‌جنگند این‌ها یک ذره چینش جنگ را مبهم می‌کند یعنی شاید به نظر نمی‌آید که جنگ این قدر منظم فرداً فرد در یک بازه‌هایی بخواهند بکنند نمی‌دانم. آیا این درست است که بگوییم جنگ گروهی بوده؟

پاسخ: فرصت خیلی محدود است، ولی سعی خودمان را به لطف خدا می‌کنیم. تا حدودی همین اشاره‌ای که شما می‌گویید درست است ولی در یک نسبت خیلی بالایی این جور بوده و مهم اینست که چرا این جور بوده و بدانیم که خیلی اهمیت دارد که بدانیم که لشکر منظم، میمنه، میسره، علمدار، صف‌آرایی و این‌ها در کار نبوده است. این قصه‌پردازی‌ها همه اتهام‌ها و پیرایه‌های بسته شده به نهضت حسینی و عاشورا و کربلاست. این‌ها دست دشمن را باز می‌گذارد که بگوید: آمدند جنگیدند، ما هم جنگیدیم، و آن‌ها کشته شدند!! حالا، اگر حقیقت این باشد که اصلاً امام حسین با کسی سر جنگ نداشت، و مسئله اصلی این باشد که اسلام اصلاً سر جنگ با هیچکس ندارد. اسلام برنامه‌اش جنگ نیست، مطلب چگونه باید بیان بشود؟ انشاءالله به لطف خدا در جای خودش باید بیان کنیم که حتی با عنوان جهاد، اصلاً واقعه عاشورا جنگ نبوده. حمله بوده است و دفاع بوده. آن بزدل‌های ترسو غالباً اگر جمعی حمله نمی‌کردند اصلاً نمی‌توانستند حمله کنند! آنها حمله می‌کردند آن هم حمله‌های متناوب بزدانه و با حساب و کتاب! که سعی کنیم حتی الامکان کشته نشویم چون باید به جایزه برسیم، باید به مقاصدمان برسیم! زن و بچه‌هایمان منتظرند!! جوری عمل کنیم که

این قضیه، به خیر بگذرد، و ما بتوانیم بساط را جمع کنیم و دوباره برویم سر زندگی خودمان! تمام همّ و غمّشان همین بود. این‌ها همه در اردوگاه روبروی امام حسین (ع) بود. در اردوگاه امام حسین فقط فداکاری بود فقط جانبازی بود و البته برای اینکه این فداکاری و این جانبازی درست باشد باید به صورت **و یقتلون و یقتلون** می‌بود. تمام این وقایع تا ظهر و بعد از ظهر عاشورا همه به این صورت اتفاق افتاد. حمله کردند و از این طرف به قول شما در مقابل سی نفر در مقابل چهل نفر در مقابل صد نفر یک نفر می‌رفت، دو نفر می‌رفتند و قضیه را تمام می‌کردند تا دومرتبه آنها بتوانند تجدید قوا بکنند تا وقتی که این نیروهای «مدافع» - و به زبان امروزی در ایران و جهان اسلام «مُدافعان حرم» - یکی یکی کم بشوند و نوبت به خود حضرت امام حسین (ع) برسد. **صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِالله.**

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن



ششمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
یکشنبه شانزدهم شهریورماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون ترویج زبان قرآن

موضوع: قرآن و عمرت هر دو محور

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله. اللهم صل على محمد و آل محمد.

بلبلی برگ گلی خوشترنگ در منقار داشت و ندران برگ و نواخوش ناله های زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت

در نمی گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

ایباتی خوانده شد از یکی از غزل های مشهور حافظ شیرازی که معمولاً از دیرباز این

غزل با مراسم محرم و عزاداری اباعبدالله الحسین هماهنگی داشته است و من بسیار به یاد دارم در یک مجالسی که زمینه‌هایش آماده بود، ارائه کنندگان هنرمندی که سابقه این کار را داشتند و به این کار وارد بودند، همین که می‌گفتند: «**بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت**»، دیگر مجلس به قول معروف زلزله می‌شد و فریاد و اشک و آه و عزاداری کاملاً شکل می‌گرفت. مکرر من به یاد دارم و مشاهده می‌شد که می‌تواند در بعضی از مجالس حضرت امام حسین در سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی مرثیه‌خوان بشود و از زبان شعرای دیگر مرثیه خوانده شود. انواع مرثیه‌خوان در تاریخ داشته‌ایم در ارتباط با ماجرای عاشورا و کربلا و اینها همه قابل تأمل و توجه است.

مهجوریت قرآن و عترت: یکی از مواردی که تاریخی شده است و در کتاب **بلاغات النساء** کتابی که مجموعه‌ای از آثار ادبی بلیغ و در اوج فصاحت و بلاغت از خانم‌های مسلمان هست در این کتاب یک مرثیه دو بیتی هست که مرثیه نمونه‌ای است. سراینده این مرثیه عمه بزرگ امام حسین علیه‌السلام است، **بانو عاتکه دختر عبدالمطلب**. ایشان از کسانی است که بعد از واقعه مطلع می‌شود که نوه برادر من چه ماجراهایی برایش رخ داده است. این دوبیتی ایشان در مشهور بودن کمتر نظیر دارد. در این دو بیتی ایشان بعد از واقعه عاشورا همه مسلمانان را مخاطب قرار می‌دهد و در واقع متهم می‌کند و روی کرسی اتهام می‌نشانند و از آنها می‌خواهد که پاسخگو باشند. می‌گوید:

**ماذا تقولون اذ قال النبي لكم
بعترتي و باهلي بعد مقتدي
ماذا فعلتم و انتم آخِر الامم (ی)
منهم أسارى و منهم ضرجوا بدم (ی)**

شما مسلمانان چه جوابی دارید برای پیامبر اگر از شما در این وضعیت، در وضعیت بعد از عاشورا سؤال بکند که با عترت من و خانواده من چه کردید؟ وضعیت حاضر را شما چگونه

می‌توانید توضیح دهید؟ و چه حرفی برای گفتن دارید؟ در حالی که اهلیت پیامبر و تمام کسانی که به نحوی خویشاوند نزدیک پیامبرند در ماجرای عاشورا و ماجرای کربلا به دو دسته تقسیم می‌شوند یا کشته و زخمی و مصدوم ماجرای عاشورا هستند و یا اسیر هستند و در شهرهای مختلف به عنوان اسیر گردانیده می‌شوند؟!

فقط ۵۰ سال، نیم قرن، بعد از رحلت پیامبر اکرم آن چنان وضعیت شگفتی رخ داده است که به هیچ وجه نمی‌شود غیر از این تعریف کرد که مسلمانان در این فاصله کوتاه فراموش کرده‌اند حدیث ثقلین را، فراموش کرده‌اند «**أَنْتِ تَارِكُم فَيْكُم الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي**» را، هم عترت رسول خدا را فراموش کردند و با آنها فاصله گرفتند و هم قرآن را رها کردند. هر دو یادگار پیامبر اعظم را وانهادند و به دنبال سرگرمی‌های دیگرشان رفتند.

مشابهت‌های این دو یادگار پیامبر اکرم یکی دوتا نیست. اولی همین هردو کنار نهاده شدن است. دومی مشابهت خیلی دقیق‌تری است بین رفتارهای ناهنجار مسلمانان با قرآن، از یک طرف و با عترت پیامبر از یک طرف دیگر. این هم یکی از زمینه‌های قابل دنبال کردن است به خصوص برای کسانی که نگاه ادبی داشته باشند و نگاه عرفانی داشته باشند.

اهل شعر و اهل ادب و هنرمندان باید اینها را دنبال کنند و این مشابهت‌ها را یکی پس از دیگری اولاً ببینند و بعد نشان دهند؛ نشان بدهند که فقط قرآن نبود که به تعبیر آیه سوره فرقان «**و قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا**»^۱ که مسلمانان قرآن را کنار گذاشتند و با قرآن رابطه صمیمانه نزدیکی که باید برقرار می‌کردند نکردند؛ همین رفتار را با عترت هم داشتند. با امام حسین هم که قرآن دیگری بود، به نحو دیگری قرآن خدا بود و کتاب خدا بود، نامه خدا بود، خواندنی بود، فهمیدنی بود، تامل کردنی بود، با او چه کردند؟

۱. آیه ۳۰ سوره مبارکه فرقان.

اینها را کسانی که اهلیتشان را داشته باشند باید دنبال کنند، ببینند و نشان دهند. نشان دهند که در صحرای کربلا چگونه قرآن پاره پاره شد؟ چگونه ورق ورق شد؟ چگونه اوراق قرآن پاره پاره شد؟ و چگونه مسلمانان این کار را کردند؟ مسلمانان با سُم ستورانشان این کار را انجام دادند، و قبل از آن و بعد از آن.

همین جا بگویم که قبل از عاشورا زمینه‌های بسیار قابل مطالعه وجود دارد. یکبار سال ۶۱ هجری همه چیز عوض نمی‌شود. بیست سال قبل از آن، بیست و پنج سال قبل از آن، سی سال قبل از آن، منتها چون حادثه به این حد وحشتناک نبوده است، واقعه به این حد هولناک نبوده است مثل کربلا پررنگ نشده است، جدی مطرح نشده است ولی بوده است و ثبت تاریخ شده است و اگر مسلمانان بنای آگاهی و بصیرت داشتند و به عکس بنای آن نداشتند که خودشان را به غفلت بزنند و سرگرم این چیز و آن چیز بشوند، باید زودتر از ماجرای عاشورا توجهشان به خیلی از مسائل جلب می‌شد، که اگر می‌شد این مصیبت عظمای کربلا اتفاق نمی‌افتاد و این ننگ تاریخ اسلام شکل نمی‌گرفت و تاریخ اسلام یک چنین اوراق خون‌آلود و سیاه و غیرقابل توجیه نمی‌داشت.

شما در کنار این آیه قرآن تفسیر این آیه را برای امام حسین دارید در زیارت عاشورا، بعید است که تا به حال توجه کرده باشید. این تفسیری است از «**أَنْ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا**»، ولی کدام قرآن؟ قرآنی که عبارت از «حسین بن علی» است. قرآن ناطقی که مثل قرآن مجید یادگار پیامبر است: «**وَالْوَتْرَ الْمَوْتُورَ**».

ترجمه‌هایی که قبلاً دیده‌ام از زیارت عاشورا یادم نمی‌آید. ترجمه‌هایی که اخیراً دیده‌ام عجیب به نظر می‌رسد و با ریشه و کلمه و کلمات این عبارت که در زیارت عاشورا آمده است هیچ نسبتی ندارد. حالا، اگر ما بخواهیم معنایش کنیم، «وتر» همان که در سوره فجر داشتیم

مکرر خواندیم در آغاز این نشست‌ها «**والفجر. ولیال عشر. والشفع والوتر**» «شفع» زوج بود و «وتر» فرد بود. حالا این فرد که «وَتْر» یا «وِتر» اگر غلط نکنم در بعضی کتب لغت «وُتر» هم ذکر شده باشد، این سه حرف «و» و «ت» و «ر». وقتی «وَتْر» هم می‌شود و می‌رود روی کمان، یا در هندسه خطی که «وَتْر» نامیده می‌شود آن هم به خاطر اینکه تنهاست، دوروبرش هیچ‌کس نیست، فرد است، منفرد است.

خطاب می‌کنیم در زیارت عاشورا به امام حسین علیه‌السلام «و الوتر الموتور» یعنی ای فرد منفردی که «مَوْتُور» شدی. کلمه «موتور» سه معنای دقیق متصل به ریشه کلمه و از هر جهت پذیرفتنی می‌تواند داشته باشد و نشان می‌دهد که آن قسمت معتبر زیارت عاشورای معروفه چقدر دقیق است و چقدر مستند و اصیل است.

«والوترالموتور»: فرد منفردی که عملاً فرد منفرد نبود، عملاً نباید منفرد می‌شد، عملاً نباید تنها می‌ماند، ولی چنین شد و تنها ماند. این معنای اولش است. «وتر» یعنی وِترشده؛ «موتور» یعنی «وِتر شده» یعنی کسانی و عواملی این فردی را که اینجا مخاطب امام حسین علیه‌السلام است، این فرد را که محبوب‌ترین فرد نزد همه جماعت‌هاست و شمع همه جمع‌هاست و از همه شایسته‌تر بود برای اینکه همه دور او مجتمع شوند، آن کسان و آن عوامل طوری عمل کردند که «وتر» شد، فرد شد، و منفرد شد ولی این طبیعی نبود و کاملاً غیرطبیعی بود. روا نبود، درست نبود و اتفاقی بود که نباید می‌افتاد ولی افتاد.

«والوترالموتور» معنای اول دقیقش می‌تواند چنین باشد: این فرد منفرد تنهایی که او را تنها گردانیدند، کاری کردند که او تنها شود، کاری کردند که همه با او فاصله بگیرند و در ادامه زیارت عاشورا می‌بینیم که عباراتی هست حاکی از اینکه همه دست به دست هم دادند و هرکسی به نحوی و هرکسی به یک شکلی در این جهت عمل کرد که امام حسین بن علی

علیه‌السلام با آن پایه و مایه و با آن ظرفیت عظیم هدایت و سعادت‌تی که برای بشر و برای مسلمانان داشت، کاری کردند که از دست مسلمانان برود.

در جلسه اول تحلیل کردیم و بیان کردیم که چگونه در مدینه در زادگاه خودشان حضرت امام حسین علیه‌السلام در شهر جدشان کسی سراغشان را نمی‌گیرد و کسی با ایشان کاری ندارد و بودن و نبودنشان برای مسلمانان اهل مدینه فرقی ندارد! برای اهل مدینه نه بصره و نه کوفه، مردم اهل مدینه که شاید هر روز به زیارت قبه خضراء، مرقد پیامبر اکرم می‌روند و خیلی مباحث می‌کنند به بقیه مسلمانان که ما اهل مدینه هستیم، و در مدینه ساکن هستیم و همیشه آباء و اجداد ما در اینجا ساکن بوده‌اند و این شهر شهر ما است و شهر پیامبر هم هست. «والوتر الموتور». توجه می‌دهد این قسمت از زیارت عاشورا که به چه چیزهایی که مربوط به امام حسین علیه‌السلام است، باید توجه کرد. خنجر و شمشیر و نیزه و این حرف‌ها جلب توجه می‌کند، عواطف را برمی‌انگیزد، ولی مسائل بسیار مهم‌تری هست که آنها باید دنبال شود و تحلیل شود تا عاشورا و تاریخ عاشورا و واقعه کربلا بشود علم زندگی، و درس زندگی و سبک زندگی. بشود با آن زندگی کرد، بشود از آن دستورالعمل برای زندگی گرفت. بشود کلاس با آن تشکیل داد که انسان چگونه عزیز می‌شود و انسان چگونه باید عزت خودش را حفظ کند و چگونه باید تحت هیچ شرایطی تن به ذلت ندهد و اگر احساس کرد که در موقعیتی قرار دارد که دچار ذلت شده است تردید نکند و سریع خودش را از آن موقعیت بکشد بیرون، و عزت و کرامت خودش را نجات دهد و حفظ کند.

معنای دومی که دارد «والوترالموتور»، این هست که در کتب لغت خیلی قدیمی آمده است که این وقتی به صورت فعل در بیاید گفته بشود که «وَوْتَرَهُ» مثلاً «وتر زید عمراً» معنایش این خواهد بود که «او را محاصره کرد طوری که هیچ راهی به هیچ جایی نداشته باشد» همان

کاری که با امام حسین علیه السلام کردند به شکل‌های مختلف با عنوان‌های مختلف، عملاً یک محاصره کامل ترتیب دادند برای امام حسین علیه السلام که هیچ راهی نداشته باشد. در محاصره کامل او را قرار دادند. این معنای دوّمش.

معنای سوم باز شکل فعلی‌اش که «موتور» از آن ساخته می‌شود این است که آن انجام دهنده عمل «وتر»، آن کسی را که مورد انجام این عمل قرار داده هرگونه مصیبتی هرگونه ناراحتی و هرگونه دردسری برای او فراهم آورده یعنی به هر شکلی که توانسته او را هدف انواع ستم‌ها و لطمه‌ها و ضربه‌های خودش قرار داده، به هر شکلی که توانسته است!!

ساز و کار «والوتر الموتور» که خلاصه‌ای است از آنچه که در کربلا اتفاق افتاده است، از اول محرم آرام آرام شکل گرفت و روز به روز شدت پیدا کرد، تا به تاسوعا و عاشورا رسید و تعریف اصلی ماجرای کربلا شد. امام حسین را محاصره کردند به شکل‌های مختلف و راه او و همراهانش را به همه جا بستند. سرباز و نیرو گذاشتند که هیچکس نرود و هیچکس نیاید و در یک سرزمین محدود امام و همراهان و یارانش را و خانواده‌هایشان را محاصره کردند و بعد که محاصره کردند هر بلایی که شما فکر کنید بر سر امام حسین علیه السلام و همراهان و یارانشان آوردند.

اینها الفبای مطالعه تاریخ عاشورا است و برای مطالعه تاریخ عاشورا، اگر نگوئیم غالب، بسیاری از اطلاعات لازم راجع به ماجرای عاشورا و واقعه کربلا از دست رفته و در اختیار نیست. آنهایی هم که هست همه صحیح نیست. بنابراین یک حداقل دسترسی معلوماتی و اطلاعاتی داریم به عاشورایی که می‌خواهیم تاریخش را بحث کنیم و به طور طبیعی وقتی که اطلاعات محدود است برای نتیجه‌گیری مطلوب تحلیل باید وسعت پیدا کند. فکرها باید به کار بیفتند. به شکل‌های مختلف باید این مقدار محدود که البته گفتیم بر اساس قاعده «قُل

فَلله الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ» همین مقدار محدود کفایت می‌کند و مطلب را می‌رساند، مورد تجزیه و تحلیل و بررسی حداکثری قرار بگیرد.

تدبّر در عاشورا: یک موردش را به لطف خدا در جلسه قبلی مطرح کردیم. یک سؤال بود و یک جواب راجع به اینکه اگر امام حسین علیه‌السلام شب عاشورا را مهلت نمی‌گرفتند چه می‌شد؟ و یک جواب فوری برای آن مطرح شد که جواب درستی بود، بلکه به دو تا جوابش اشاره شد ولی جواب‌های متعددی دارد. قاب تاریخ عاشورا گستره محدودی دارد. وسعتش خیلی زیاد نیست. اولش ماه رجب است، رجب و شعبان دو ماه، رمضان و شوال چهارماه، ذی‌قعدة و ذی‌حجه شش ماه، به هفت ماه نمی‌رسد. کلّ از «ت» تاریخ عاشورا تا «الف» و «همزه» آخرش، به هفت ماه نمی‌رسد. آن هم هفت ماهی که وقایعش همه ثبت نشده است. اگر سؤال کنیم که چرا ثبت نشده است؟ جواب بسیار تلخ و دردناکی دارد. جوابش این است که برای کسی اهمیت نداشته است. آنقدر چیزهای دیگر برای مردم اهمیت پیدا کرده بود که مسائل مربوط به امام حسین و اینکه بر او چه می‌گذرد و چه می‌شود و چه نمی‌شود برای کسی مهم نبود!!

موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

این کار خدا بوده است که از هر گوشه و کناری کسانی که آدم تردید نمی‌کند که به نحوی مأمور خدا بوده‌اند، همه جور بوده‌اند، مطابق همان قاعده «**قُلْ فَلله الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ**» خدا کارش را حسابی انجام داده و در حد لزوم و در حد کفایت افرادی را مأمور کرده است که ثبت و ضبط‌های دقیقی بکنند و بماند و به دست ما برسد.

برگردیم به این که می‌گفتیم تنها راه کار، تدبّر و تحلیل است، درست همان تدبّری که در قرآن می‌کنیم که اگر نکنیم به چیزی که به دردمان بخورد دست نخواهیم یافت. بدون تدبّر چیزی از قرآن که به درد ما بخورد پیدا نمی‌کنیم. زخمی مداوا نمی‌شود و دردی درمان

نمی‌شود. فقط با تدبیر در قرآن است که راه حل‌ها پیدا می‌شود قوت قلب‌ها پیدا می‌شود اعتماد به نفس‌ها پیدا می‌شود. فقط با تدبیر در قرآن و اینکه آدم بگوید که من کجا هستم و کلام خدا کجا هست؟ این کلام خدا به من چه می‌گوید؟ و من باید چه کنم؟ این طور شکل می‌گیرد آن چیزهایی که باید شکل بگیرد. در مورد عاشورا هم همینطور است.

همانطور که «**افلایتدبرون القرآن أم علی قلوب افعالها**»؟! همان طور هم افلایتدبرون ماجرای کربلا و تاریخ کربلا و عاشورا؟! اگر تدبیر نکنیم مثل خیلی‌ها و مثل سالیان سال در مورد خودمان، مهر و موم خورده بی‌توجه می‌گذرانیم. فقط یک تلنگر خوردن از محرم و صفر و چشم به هم بزینم می‌گذرد. امسال هم که خیلی شیک گذشت. دوره‌ای که همه ساله از اول محرم تا بیستم صفر حداقل ۵۰ روز بود، در کمتر از ۵ روز گذشت و همه‌چیز طی شد و تمام شد. حداکثر کارهایی که قرار بود بشود همان‌هایی بود که شد که چیزی هم نبود و کاری هم نشد. یک حداقل‌هایی برگزار شد که تا حدودی از تک و تا نیفتیم که بالاخره ما هستیم و کارهایی که همیشه کردیم می‌کنیم، در همین حد از تک و تا نیفتیم. همین قدر که مردم نگویند همه چیز را یکجا کنار گذاشتند!!

سال آینده شاید از همین ۵ روز هم خبری نباشد. تعطیل‌های تاسوعا و عاشورا هم به سیر و سفر طی می‌شود. بسته به این که افراد که باشند و کجا باشند و چه دسترسی‌هایی داشته باشند و چه هوا و هوسی داشته باشند. نهایتاً سفرها متنوع می‌شود و دور و نزدیک می‌شود. بعضی‌ها خیلی دورتر می‌روند و بعضی‌ها نزدیکتر. بعضی‌ها خارج می‌روند و بعضی‌ها در داخل. محرم و صفر می‌شود مساوی با سیر و سفر. قابل مقایسه با مسافرت‌های نوروزی می‌شود در مملکت ما. ۸۰ درصد هم افزایش پیدا می‌کند نسبت به سفرهای نوروزی. واقعاً خوشا حالمان! وزهی سعادتمان!! اتفاقات بسیار جالبی است!

همان جلسه اول گفتیم که عاشورا یعنی چه و گفتیم که این عاشورا در تاریخ قوم عرب مثل سیزده بدر ما بوده است. حالا چطور دارند اینها خودشان را کنار هم پیدا می‌کنند؟! سست بجنیم دهه عاشورا هم می‌شود یک سیزده بدر دوم، و بسته به اینکه تاسوعا و عاشورا چه روزهایی از هفته قرار بگیرند هر سال به یک نحوی یک بازه زمانی خیلی مناسبی فراهم می‌شود که قبلش هم حالت تعطیل داشته باشد و بعدش هم حالت تعطیل داشته باشد بشود یک نوع نوروز و تعطیلات نوروزی، نهایت شاید رنگ لباس‌ها فرق کند. بعد از یک مدت حتی چه ضرورتی دارد که اصلاً رنگ لباس‌ها فرق کند؟! کما اینکه الآن در خیلی از کشورهای اسلامی دهه عاشورا همینطور است. اینها موضوع اصلی بحث ما نیست ولی به هر حال گفتن بعضی چیزها لازم است.

هرچه بیشتر تأکیدهای بحث و نشست امروزمان بر این است که باید اهل بررسی و تحلیل شویم. باید این را باور کنیم که در ارتباط با تاریخ عاشورا و در ارتباط با ماجرای کربلا هرگز خواندن و نوشتن و تکرار کردن و نقل کردن تاریخ و مقتل به تنهایی ثمری ندارد. نیاز به تحلیل دارد و نیاز به بررسی‌های دقیق دارد. در بعضی جاها بررسی‌ها هم بسیار دشوار می‌شود ولی چاره‌ای غیر از این نداریم اگر می‌خواهیم نتیجه‌ای به دست بیاوریم و به نتایجش برسیم.

من اینجا کتاب **انسان ۲۵۰ ساله** را کنار دست دارم. لازم است توجه کنیم همین مطالبی که ما داریم درباره آن صحبت می‌کنیم در این کتاب هم آمده است. مقام معظم رهبری می‌فرمایند: اگر همه این اطلاعاتی را که از زندگانی امام سجاد علیه‌السلام در دسترس است، اگر همه اینها را گردهم آورید به سیره امام سجاد دست نخواهید یافت. یعنی کسی فکر نکند که هر آنچه راجع به عاشورا و امام حسین هست که خیلی هم زیاد نیست جمع بکند دیگر سیره امام حسین علیه‌السلام را در اختیار دارد. بعد هم می‌فرمایند این مخصوص امام سجاد نیست.

سیره هرکسی به معنای واقعی کلمه آنگاه روشن می‌شود که -تأکید می‌کنند- ما جهت‌گیری کلی آن شخص را بدانیم. سیره شخصی مثلاً امام حسین علیه‌السلام را اگر می‌خواهیم بشناسیم باید خود ایشان را درست‌تر بشناسیم و باید جهت‌گیری زندگیشان را بشناسیم تا بعد بتوانیم حوادث جزئی را تفسیر صحیح بکنیم.

باز تأکید کرده‌اند براینکه چنانچه آن جهت‌گیری کلی دانسته نشد و یا به غلط دانسته شد آن حوادث جزئی هم بی‌معنی می‌شوند یا معنای نادرستی می‌دهند. یعنی اصلاً متفاوت فهمیده می‌شوند. نتیجه‌های غلط گرفته می‌شود.

ما در این سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی به حول و قوه الهی به دنبال همین تحلیل‌ها هستیم و دائم از شما استمداد کرده‌ایم که به شکل‌های مختلف به این کار بپردازید و در این میدان وارد شوید. گوشه‌هایی از تاریخ عاشورا را بگیرید و قسمت‌هایی را مطالعه کنید و قسمت‌های مطالعه شده قبلی را مرور کنید و تحلیل بکنید آن مسائل را و با تحلیل و بررسی به نتیجه برسائید. مطابقت دادن آن با زندگی خودمان و با زمان خودمان با رفتارهای خودمان و با رفتارهایی که با ما می‌شود و با رفتارهایی که در عرصه‌های مختلف با دیگران داریم.

عاشورا هم شأن قرآن است. مسئله قرآن است و مسئله عترت است و قرآن و عترت به هم پیوسته و کنار هم اند. همان‌طور که وقتی قرآن مهجور شود چه مصیبت‌ها به بار می‌آورد، اگر عترت هم مهجور شود همان مصیبت‌ها را به بار می‌آورد. در آن زمان به گونه‌ای مهجور شد و در زمان ما هم می‌تواند به گونه‌ای دیگر مهجور واقع شود و قطعاً با پیامدها و مصیبت‌هایش را مواجه خواهیم شد.

ما معتقدیم که دستور جلسه مجالس عزاداری امام حسین علیه‌السلام باید تغییر کند.

اعتقادمان بر این است که تغییر ماهوی باید بکند. ماهیت آن باید تغییر کند، نه آنکه یک طرفی منبری باشد و بالانشینی باشد و گفتنی باشد و یک طرف دیگر شنیدنی باشد و حداکثر تحت تاثیر قرار گرفتنی که ظهور و بروز در حدّ اشگ ریختن باشد. اینها بد نیست ولی کارساز نیست. ما امید بسته‌ایم به این تغییر اساسی و به این جمع خودمان هم امید بسته‌ایم و دلایلی هم برای این امید بستن داریم و هرگز هم ناامید نمی‌شویم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

خانم زینب رحیم بروجردی:

اول یک غزل از حافظ قرائت می‌کنم و بعد هم یک قطعه شعر ارائه می‌دهم.

گل بی رخ یار خوش نباشد	بی باده بهار خوش نباشد
طرف چمن و طواف بستان	بی لاله‌عذار خوش نباشد
رقصیدن سرو و حالت گل	بی صوت هزار خوش نباشد
با یار شکرلب گل اندام	بی بوس و کنار خوش نباشد
هر نقش که دست عقل بندد	جز نقش نگار خوش نباشد
جان نقد محقر است حافظ	از بهر نثار خوش نباشد

اما آن قطعه تازه سروده شده:

این مهربان صدا که نفس‌های آخرش

احیای عمر رفتۀ هر آشنا شد دست

اینک رهاتر از نفس رود و ابرها

در گوش این جهان پر از درد می‌پیچد

و طینش در تار و پود قلب جهان رخنه کرده است

این سایبان مهر که خورشید باور است

در خون خویش رفته به بالای عاشقی

بی شک بیمبر است

با آن سر بلند چه کردند مردمان

بویی که دست مهر به دنیا رسانده است

آماج تیرهای پست خلاق چرا شد دست

آه از شبی سیاه که سر می‌رسد ز راه

آه از زبان یار که خاموش مانده است

حالا که صبح می‌رسد از مشرق زمان

او شعله می‌کشد و جهان در پی‌اش روان

در سر خیال خام رفتن او بی‌اساس بود

شوری به پا شد دست که تا آخر زمان

هر دم قیامت‌یست قیامت خیال نیست.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

خانم مرادی: استاد، دو سؤالی که در ادامه هم هستند یکی البته سؤال نمی‌تواند باشد.

این سه امامی که در صحنه عاشورا شرکت داشتند یعنی ائمه‌ای که شاهد صحنه عاشورا بودند

امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام بودند. امام باقر

علیه السلام در کربلا پنج ساله هستند. از آنجایی که ائمه اسوه ما هستند مانند پیامبر یک

مسئله‌ای که وجود دارد این است که در همه چیز از جمله در عزاداری‌ها هم باید از ایشان

الگو بگیریم و اینکه امام سجاد علیه السلام در صحنه کاملاً بالغ و بزرگسال بودند و شاهد

صحنه بودند و اینکه حالا ببینیم بعد از این صحنه و بعد از تماشای این صحنه بعد از حضور در این صحنه ایشان چگونه عزاداری می‌کردند و من فکر می‌کنم که خیلی از مسائلی که ما امروز به آن مبتلا هستیم و تحقیق و بحث کردن حول تاریخی که از عزاداری‌های امام سجاد علیه‌السلام بعد از واقعه عاشورا به دست آمده است خیلی از مسائل ما هم حل می‌شود و خیلی از عزاداری‌هایی که ما الآن انجام می‌دهیم و دچار مشکل شده‌ایم و عاشورا را مهجور کرده‌ایم شاید از اینها بتوانیم نجات پیدا کنیم. سؤال بعدی من این است که اگر اسرای کربلا به شام برده نمی‌شدند در بارگاه یزید حاضر نمی‌شدند، آن خطابه‌ها آیا وجود نداشت؟ یا اینکه می‌توانست جور دیگری باشد؟ یا این که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها و امام سجاد علیه‌السلام به هر نحوی که بود این پیام را می‌رساندند؟

استاد: دومی که خود به خود معلوم هست. این اقدامات عکس‌العملی نبوده است. مسلم آنچه که اتفاق افتاده است به شکل دیگری اتفاق می‌افتاد. فقط حضرت زینب سلام‌الله‌علیها نبودند دیگران هم بودند فقط امام سجاد نبودند. همه ادامه می‌دادند و حرف‌هایی که باید زده می‌شد راجع به ماجرای کربلا آن حرف‌ها را می‌زدند، طبیعی است که این‌طور می‌شد، حالا به این شکل اتفاق افتاد. موارد مشهورش هم خطبه حضرت سجاد علیه‌السلام امام چهارم ما در مسجد جامع شام بود و خطبه حضرت زینب کبری در بازار کوفه و آن خطاب و خطابه‌شان در مجلس ابن زیاد و مشایهش در مجلس یزید. همه این‌ها نشانه این است که در هر جا که قرار می‌گرفتند مأموریت خودشان را به نحو احسن انجام می‌دادند. شما هم توجه دادید که در بازار هم که حرکتشان می‌دادند در خیابانها هم که حرکتشان می‌دادند کوچه‌ها و خیابان‌های شام و غیره مخاطب قرار می‌دادند افراد را و مطالب را بیان می‌کردند و خصوصی و عمومی صحبت می‌کردند. مسئله اول هم که فرمودید این یکی از موضوعاتی است که باید به صورت

مشخص در موردش در یکی از این نشست‌ها صحبت بکنیم. از یادآوری شما و دیگر سروران سپاسگزاریم و انشاءالله جایی را به این بحث اختصاص بدهیم که سنت و سیره معصومین در یادکرد کر بلا چگونه بوده است؟ به عبارت دیگر چگونه عزاداری می‌کردند برای امام حسین؟

استاد رزاقی: مطلبی که در همین جلسه من نظرم به آن جلب شد این بود که امام حسین علیه‌السلام در این سفری که آغاز کردند چرا خانواده‌ها را همراه خودشان بردند؟ ما اگر در سناریوی ماجرای عاشورا یک تغییر پیشنهادی مطرح کنیم بتوانیم بگوییم که امام حسین می‌توانست خودش تنهایی راه بیفتد و با سرعت خیلی بیشتری از این سرعتی که داشت حرکت کند و به احتمال زیاد به کوفه برسد و یک کاری بکند و این خودش یک سؤال می‌شود که چرا این کار را نکرد و این سؤال به خود ما برمی‌گردد که با توجه به اینکه ما امام حسین را الگو قرار دادیم پس معلوم است که این حرکت و چنین حرکت‌هایی در تاریخ شاید درست نیست که یک فردی با یک هدفی خانواده را بگذارد و خودش تنهایی برود و یک قیامی را شکل دهد و بعد خانواده به او ملحق شوند یا نشوند. این خودش سؤال‌های بسیار زیادی ایجاد می‌کند در بسیاری از فعالیت‌های سیاسی اسلام و فعالیت‌هایی که برای جامعه می‌خواهد مؤثر باشد.

این درست است که ما از حرکت امام حسین به عنوان قیام امام حسین یاد می‌کنیم اما یک مقدار تأمل کنیم می‌بینیم که اصلاً شبیه قیام‌های شناخته شده در تاریخ فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی نیست دقیقاً عکس قیام عمل می‌کنند، یعنی نمی‌گویند که خانواده بعداً و من اول بروم زمینه را مهیا بکنم. این برمی‌گردد به اینکه خانواده چنان همراه هستند با ایشان و چنان از قبل خانواده رشد پیدا کرده است و با همدیگر هم‌رأی و نظر شده‌اند که آنها ایشان را تنها نگذاشتند. این سؤال‌ها و تدبیرهایی که ما باید در این حرکت بکنیم این مسائل را به ذهن متبادر می‌کند که چه بسا اگر ایشان با مسلم بن عقیل حرکت می‌کردند چه می‌شد؟ آیا هدف اگر این

بود صد درصد می توانست همین کار را بکند یا جمعی از مردان فقط و نیروهای قوی و سلحشور و حضرت ابوالفضل مثلاً با ایشان همراه می شد و دیگر زنان و فرزندان را با خودشان همراه نمی کردند. آن وقت چه می شد؟ چرا این راهها را انتخاب نکردند و با اینکه این حرکت خانوادگی این بحث را شروع کردند شاید پیش بینی می کردند و مطمئن بودند که این حرکت به شهادت ختم می شود و اگر شاهدان عینی از خودمان نداشته باشیم ماجرا به سرعت فراموش می شود و تغییر غیر قابل جبرانی به وجود می آورد. مثلاً اگر امام سجاد و امام باقر در مدینه می ماندند، بر اساس تفکری که ما داریم، سلسله امامت قطع نمی شد. امام حسین شهید می شد امام سجاد می توانست راهش را در مدینه ادامه دهد همانطور که امام رضا در مشهد به شهادت رسیدند و امام جواد در مدینه امامت را ادامه دادند ولی خوب این ماجرا جای تأمل دارد و من در این جلسه توانستم به این موضوع برسم و متوجه شوم و مطمئن هستم که همه ما تک تک این گونه تدبیرها را داریم و کافی است که آنها را به زبان بیاوریم. با صلواتی بر محمد و آل محمد.

پرسش: استاد، من قبل از اینکه سؤالم را بخواهم مطرح کنم راجع به این فرمایش آقای رزاقی می خواستم بگویم که من همین به ذهنم رسید ولی بعد مطلبی هم در کنارش آمد اینکه امام حسین علیه السلام تحت فشار و یک اخراج قرار گرفتند که مجبور شدند در واقع با خانواده شان و خودشان حرکت کنند در واقع خانواده ایشان امنیت نداشتند. در نتیجه وقتی با خودشان می آمدند این امنیت بیشتر می توانست تامین شود و یا لاقلاً هر اتفاقی که می افتاد آنها هم بودند و نیت حفاظت بوده است در واقع. مطلب دوم این که در مورد دو امام بزرگوار که ایشان فرمودند به همان نسبت هم این اتفاق برای این دو امام می افتاد. اینها که هیچ ایایی از کشتن امام نداشتند هیچ ایایی هم از کشتن جانشینان امام نداشتند. پس این می توانست قطع شود اگر اینها آنجا می بودند. مسئله سوم اگر این اتفاقات در مدینه می افتاد

این قضیه به صورت خیلی پنهانی انجام می‌شد و با رسوایی بنی امیه انجام نمی‌شد در حالی که بنی امیه رسوا شد در مدینه و در کربلا با این بلاهایی که سر امام حسین علیه‌السلام آوردند و اتفاقاتی که پیش آمد، به خوبی رسوا شدند. کوس رسوایشان همه جا زده شد. اتفاقات همه‌جا می‌توانست بیفتد هم برای خانواده بیفتد هم برای دو امام دیگر بیفتد بدون اینکه کسی و جایی متوجه شود. بنابراین یک نسخه نمی‌تواند باشد که کسی که بخواهد حرکت و قیام انجام دهد با خانواده برود یا بی‌خانواده برود و این بستگی به آن شرایط دارد بسته به شرایط می‌تواند این همراهی مؤثر باشد.

پاسخ: این قسمت همچنان سر جایش است و لابد شما نمی‌خواهید بپذیرید که اگر این اتفاق بیفتد که جمعی باشد خانوادگی و خاندانی باشد مسلماً خیلی مؤثرتر می‌شود.

خانم مدرس زاده: سؤال من این هست که شما در جلسات قبلی فرمودید که اتفاقاتی که در عاشورا و اطلاعاتی که در مورد عاشورا به ما رسیده است بسیارشان چیزهایی که واقعیت بوده است نیست و ما باید واقعیت‌ها را پیدا کنیم از این انبوه چیزهایی که دروغ و یا غیر واقعی است. حالا این مسیر چه هست و سیرش چه هست من اینطور به نظر رسید که وقتی مقاتل را می‌خوانی روی بعضی چیزها تأکیدات خیلی خاصی می‌شود تأکیداتی که می‌شود الزاماً تأکیدات جالبی هم نیست فقط یعنی وقتی که می‌خوانی می‌بینی که اصلاً برای چه روی این چیزها مانور داده شده است، من می‌توانم مصداقی هم بگویم و دلیلی ندارد و از همین قضیه و از همین نکاتیو قضیه که شما می‌فرمایید ما می‌توانیم به اصطلاح به آن قضیه مثبت قضیه را پیدا کنیم که علت این که روی این قضیه این قدر مانور می‌دهد شاید یک دلیلی داشته باشد و ما باید بتوانیم به تحلیل این قضیه به واقعیت دست پیدا کنیم ولی الزاماً اینکه بخواهیم این حقیقت را پیدا کنیم و از دل آن بکشیم بیرون نه ما از درون دروغ‌ها هم می‌توانیم

واقعیت‌ها را پیدا کنیم. یک راهش این است که ما به دنبال دلایلی که چرا این مسائل این قدر تأکید می‌شود چرا؟ و حالا در این مسئله این قضیه ما دو دلیل، دو پاسخ می‌توانیم داشته باشیم این تاریخ‌نگاری‌ها دو دلیل می‌تواند داشته باشد، یک سری از این تاریخ‌نگاری‌ها می‌تواند توسط عباسیان صورت گرفته باشد، عباسیان زیاد با امویان میانه خوبی نداشتند وقتی میانه خوبی نداشتند در نتیجه می‌توانستند در تاریخ دست ببرند و جوری دست برده باشند که بعضی مسائل را خیلی درشت‌نمایی کردند و خیلی مسائل دروغ را اضافه کرده باشند و به این ترتیب بخواهند تیشه به ریشه امویان بزنند. یک دلیلش این است و الزاماً دشمنی با امام حسین نبوده است ما باید اینها را تشخیص دهیم و دلیل دیگرش هم دشمنی با امام حسین بوده است و ما باید ببینیم که کجای این قضایا به عباسیان و دشمنی ایشان با امویان برمی‌گردد و کجای این قضیه به دشمنی با امام حسین برمی‌گردد. و اینها مسیرهایی هست که می‌تواند هدایت‌گر ما باشد در مقاتل‌خوانی و در تاریخ‌خوانی. اینها راههایی هست که می‌توانیم اطلاعات زیادی به دست بیاوریم فقط من یادم هست که شما فرموده بودید چیزهایی که از تاریخ و یک اثری که از یک نویسنده یک مؤلف یک محقق باقیمانده این قطعاً بدانید که خدا خواسته است که این اثر باقی مانده است و اگر از بین رفته است حتی اگر به ظاهر خیلی ارزشمند بوده است، این خواست خدا نبوده است که بماند در همه اینها یک تدبیرهای الهی بوده است و ما در مورد تاریخ هم می‌توانیم حالا یک جنبه مثبتش را که بخواهیم بگیریم این است که اگر این تاریخ دست نخورده بود و دست نخورده به ما می‌رسید و با تحریف‌های کم شاید خیلی توجه نمی‌کردیم شاید خیلی تحلیلی با آن برخورد نمی‌کردیم و وقتی که ما مثل قرآن با آن برخورد کنیم باید از طریق تدبر واردش بشویم و چیزی حاضر و آماده دست ما نیست. در مورد تاریخ عاشورا هم همین طور است یعنی تدبیر الهی این طور بوده است که این تاریخ طوری به دست

ما برسد که انسان‌ها تحقیق کنند و این تأثیرات را همان‌طور که با تدبّر در قرآن به نتیجه می‌رسد و سبک زندگی‌شان می‌شود. با عاشورا هم اگر حاضر و آماده بود شاید خیلی چیزها حاصل نمی‌شد.

جناب استاد نوری: ضمن عرض سلام خدمت استاد بزرگوار. مطلبی را که خیلی از دوستان مطرح کردند در مورد این که امام حسین علیه‌السلام چرا با خانواده‌اش عازم کوفه شد فکر می‌کنم این برگردد به یک نکته بسیار اساسی در موضوع حرکت امام حسین که در طول تاریخ مغفول واقع شده است و آن این است که امام حسین اساساً نیت و قصد قیام برای براندازی حکومت حاکم زمان را نداشتند. همین موضوع که ایشان با خانواده و عشیره و اهل و عیالش حرکت کرده است بزرگترین مصداق و دلیل بر این موضوع است که ما در همان زمان داشتیم که اگر قصد جنگ داشتند در حقیقت یک شکل جنگی به خودشان می‌گرفتند خانواده‌شان را می‌سپردند به جاهای امنی و خودشان در کمال فراغ بال و آزادی به جنگ می‌رفتند و این بزرگترین نکته‌ای است که می‌شود از آن استفاده کرد که هدف از قیام امام حسین علیه‌السلام براندازی حکومت وقت نبوده است. این یک موضوع اساسی که مصداقش را در همان روز عاشورا داشتیم. کما اینکه زهیر بن قین بجلی او هم با خانواده‌اش حرکت کرد با ایشان که صحبتی شد ظاهراً آن موقع ایشان گفتند که من قصد جنگ نداشتم یعنی حرکت با خانواده دلیلی بر آمادگی نداشتن حرب و جنگ بود و یا مثلاً فرض بفرمایید عبیدالله بن حرجعی که حضرت می‌آید و در یک موقعیت ایشان را می‌بیند و آن داستان معروف است ایشان هم با اهل و عیال آمده بودند می‌گوید که من عزم جنگ ندارم چون موضوع برای من مشخص نشده است. پس بنابراین یکی از بزرگترین دلایل که می‌توانیم به آن اشاره کنیم امام حسین علیه‌السلام قصد براندازی حکومت حاکم را نداشتند این موضوع است. این موضوع

دیگری است که همان طور که ما هر پدیده را می‌توانیم از چند منظر متفاوت ببینیم، این یک منظر. در ادامه همین نگاه هم این منظر که امام حسین علیه‌السلام بعد از اینکه ولید بن عتبه حاکم مدینه از ایشان بیعت می‌خواهد و ایشان قبول بیعت نمی‌کنند، شبانه مدینه را ترک می‌کنند و می‌آیند مکه دو سه ماه در مکه می‌مانند و ایشان در مکه خطبه‌هایی می‌خوانند و مردم را آگاه می‌کنند طبق همان سیره‌ای که داشتند بعد از آن باز هم چون مطمئن می‌شوند که اینها می‌خواهند در مراسم حج ایشان را بکشند باز هم خائفاً شبانه مکه را ترک می‌کنند حالا ما بیاییم بگوییم که ایشان می‌خواستند است بگویند که مثلاً فرض بفرمایید اگر اینجا کشته می‌شد شناخته نمی‌شد و قیامش مشخص نمی‌شد و اینها در حقیقت ذهنیات ما است. شاید هم درست باشد. اینها توهمات ماست نسبت به موضوع. می‌تواند یک فرضیه‌ای باشد ولی در نهایت حسین بن علی در هر شکلی فرار می‌کرده است. اسم فرار شاید اسم جالبی نباشد. فرار الی الله. در تعبیر عامه وقتی صحبت از جنگ باشد می‌گویند فرار از جنگ! وقتی از مکه بیرون می‌آیند و می‌خواهند به سمت کوفه بروند و وقتی جلویشان را می‌گیرند و ایشان را محاصره می‌کنند! ایشان دلیل می‌آورند و می‌گویند من به دعوت این قوم آمدم و سر جنگ با شما ندارم. اینها در تاریخ مستند می‌باشد. ولی اینها می‌گویند ما اینجا شما را محاصره کردیم و حسین بن علی علیه‌السلام به آنها عنوان می‌کند که راه بدهید به ما که برگردیم به سوی مدینه می‌گویند که نمی‌شود؛ حتی ایشان یمن را پیشنهاد دادند یا جاهای دیگر، ولی حاکمان وقت با دستوری که به عمر بن سعد داده بودند گفتند کار حسین بن علی را همان‌جا تمام کن و حسین بن علی علیه‌السلام مجبور به دفاع شدند آنجا. چپ‌نیشش را هم فرض بفرمایید خیمه‌گاه بود، قتلگاه است نه عرصه جنگ، کاملاً خودش موضوع را نشان می‌دهد که دفاع بوده است بعد وقتی که ایشان به مقتضیات زمان دیدند که دیگر راهی ندارند جز اینکه دفاع کنند حالا

چینش را طوری قرار دادند که به بهترین شکل دفاع کنند و مردانه هم جنگیدند تا حداکثر نتیجه را بگیرند در این نبرد. یک مطلب دیگری که بعضاً گاهی اوقات مخلوط می‌شود با این موضوع شاید فرمایش ایشان باشد که فرموده باشند که چرا خانواده‌ات را با خودت می‌بری و بعد ایشان فرموده باشند که در ر و یا جدم را خواب دیدم که فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يِرَاكَ قَتِيلاً، و يِرَاهَنَ سَبَايَا**». این موضوع را ما نمی‌توانیم با این موضوع مخلوط کنیم. این یک منظر الهی است و از دید الهی است و از دید دیگری است و عمدتاً مشکل در اینجا پیش می‌آید که ما می‌خواهیم دوتا نگاه مثل روح و جسم را با هم تلفیق کنیم که اصلاً شدنی نیست. یک نگاه منظر امام است که طور دیگری می‌بیند و ما از منظر بشری تمام حرکت به سمت و سوی بود که ایشان اصلاً نمی‌خواست که خون از بینی کسی بریزد مگر نه آنکه فرمود که «**أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**» به سیره پدرش علی بن ابی طالب، مگر نفرمود «**صَبْرَتِ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَى**»؟ مگر ۲۵ سال با آن خلفا تعامل نکرد؟ پس حضرت در اینجا بود مگر استثنا این بود که، بله، آنجا که فرمود «**وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ**». این جریان یزید و این که فاتحه اسلام را باید خواند! نه اینکه من بخواهم قیام کنم. یک مطلب دیگری که شاید بعضی‌ها چنین ساده‌انگاری می‌کنند می‌گویند در آن جمله معروف امام حسین علیه السلام می‌فرماید که «**إِنِّي خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِيدٍ وَ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ**». این خرجت نه به آن معنی خروج به سیف است. امام حسین که خروج به سیف نکرد. امام حسین مجبور به دفاع شد. این «خرجت» خروج از مکه است خروج از مدینه است، «**مَا خَرَجْتُ بَطْرًا وَلَا أَشْرًا**». اینکه من نیامده‌ام که بخواهم شرارتی بکنم. و فساد را ایجاد بکنم پس این نکته که بزرگترین دلیل این که امام حسین علیه السلام قصد قیام بر علیه حاکم وقت به سیف و شمشیر براندازی نظام او را نداشت همراه داشتن خانواده‌اش بود و بعد مطالبی

را که عنوان فرمودند و سیرش بیان می‌کند هماهنگی گفتارشان با عملشان بود.

پرسش: استاد، الان با فرمایشات ایشان یک سؤال به ذهن من رسید اگر ما برآنیم از این که امام بنای براندازی نداشتند و شیوه امامت خودشان را پیش می‌گرفتند حالا اگر صورت مسئله به این شکل بود که یزید هیچ اقدامی برای این که امام را اخراج کند، نداشت و کاری به امام نداشت و فقط امام با ایشان بیعت نمی‌کردند. یزید هم می‌گفت بیعت نکردند و درصدد این ماجراها هم بر نمی‌آمد. آن وقت شیوه امامت امام در یک چنین حکومتی چگونه پیش می‌رفت. وقتی که امام قصد خروج از طریق شمشیر ندارند و قصد رویارویی مستقیم ندارند همان کاری که پدر بزرگوارشان انجام دادند انجام می‌دادند؟ حضرت هم تا زمانی که مردم نخواستند نرفتند جلو و شما هم فرمودید که امامت همین است و باید مردم بیایند جلو. حالا در این فاصله اگر یزید این کار را نمی‌کرد امام هم امامت خودشان را می‌کردند قضیه چگونه پیش می‌رفت یعنی یزید همچنان به ظلم و ستم خودش ادامه می‌داد و شیوه امام چگونه بود؟ شیوه آگاهی بخشی امام در چه جهتی حرکت می‌کرد؟ آیا مثلاً بحث سر این می‌شد که دوباره بیایند از طریق کلام و آگاهی بخشی مستقیم و رسوا کردن یزید این مسیر پیش می‌رفت؟ که این خودش عین خروج بود و عین شمشیر بود. این مثل شمشیر از رو کشیدن است. یا به شیوه‌ای دیگری درصدد آگاهی بخشیدن به جامعه از طریق فرهنگی و فکری و اینها پیش می‌رفت یعنی کار کاملاً فرهنگی بود؟ خود به خود جامعه بیدار می‌شد و اصلاً این یک درس می‌شود از عاشورا که ما از حکومت امویان ظالم‌تر هیچ حکومتی نبود، برخورد امام با این حکومت چگونه بود اگر که آنها قصد این طوری نداشتند؟ پس بنابراین هر امام و هر پیشوایی و هر علمداری و هر آگاهی اگر بخواهد در این شدت فساد قرار بگیرد چگونه باید رفتار بکند؟ چطور است اگر آن فاسد نخواهد و آن حکومت نخواهد و در صدد خارج کردن و اخراج اینها

برنیاید شیوه هدایتی آن شخص آن کسی که قرار است کار فرهنگی بکنند و کار آگاهی بخشی بکند چگونه خواهد بود؟ رویارویی مستقیم نیست. تبلیغات علیه آن نیست؟ چگونه خواهد بود؟ قبل از کربلا چه می‌کردند همان کار را انجام می‌دهند؟

جناب استاد نوری: فکر می‌کنم جواب این سؤال در خود گفته‌های شما موجود بود. سیره امام حسین علیه‌السلام هم عین سیره امام علی علیه‌السلام بود و سیره امام علی علیه‌السلام چه بود؟ در آنجایی که می‌فرمایند اگر دو مطلب نبود «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر» دو مطلب بود. اگر خداوند از عالمان این عهد و پیمان را گرفته است امام هم که عالم است و بعد این که مردم اقبال بکنند. همین نامه‌هایی که مردم کوفه برای حضرت امام حسین علیه‌السلام فرستاده بودند این نشان از اقبال مردم به سوی این مطلب بود و حالا اگر فرض بگذاریم حالا فرضیات ما گاهی اوقات یک مقدار توهماتی برای ما ایجاد می‌کند که ممکن است سیر ما را نسبت به اصل موضوع یک مقدار خدشه‌دار بکند. حالا فرض را بر این بگذاریم که امام حسین علیه‌السلام به سلامت به کوفه می‌رسیدند طبعاً آنچه سیره علی بن ابیطالب علیه‌السلام بود و سیره امام زین العابدین و سیره امام باقر مگر در مدینه چه می‌کردند؟ مگر این نبوده است که مردم را به حقیقت دین و اسلام و به اسلام واقعی و به حقیقت قرآن دعوت می‌کردند؟ اگر در این طرف موضوع همان طور که عرض شد اگر مردم به ایشان اقبال می‌کردند و در حقیقت حجت تمام می‌شد که زمینه و بستر برای قیام وجود دارد آن بحث جدایی می‌شد، کما اینکه در جریان بعد از موضوع قتل جناب عثمان بن عفان حضرت گفتند که من را کاری با خلافت شما نیست! من این کفش پینه زده‌ام را به تمام حکومت شما نمی‌دهم! این است که در حقیقت آنها باز هم دنبال این بودند که با روشنگری و با تبیین حقیقت اسلام آن چیزی که در ذات اسلام است و مردم را روشن بکنند این روشن کردن مردم

در حقیقت بسترسازی برای قیام می‌تواند باشد کما اینکه ما در سیره ائمه همین را دیدیم. مگر امام رضا علیه‌السلام در داخل خود کاخ مأمون نبوده است مگر روش ایشان غیر از امام حسین علیه‌السلام بوده است؟ روششان تغییری نمی‌کرد. همیشه سیره‌شان همین بوده است.

پرسش: این باید بررسی شود که ما تکلیف خودمان را بدانیم و ما باید درس بگیریم و

می‌خواهم بدانم که این شیوه یعنی این یکی از کارهای تحقیقی می‌تواند باشد؟

پاسخ: یکی از روش‌های اساسی ما که حتماً ما باید خیلی بیشتر بر آن تمرکز و توجه داشته باشیم محک زدن با قرآن است. سیره ائمه اطهار، و سیره امام حسین همان سیره پیامبر است و سیره پیامبر همان قرآن است و قرآن چیست؟ «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط». ما خواندیم در بحث‌های قبلی. جمع‌بندی پاسخ امام حسین به نامه‌های اهل کوفه این بود که «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالكتاب» شما چه اصراری دارید که حتماً من بیایم؟ هر کسی که بر اساس قرآن کتاب الله حکومت کند و حاکم به کتاب باشد «القائم بالقسط» باشد و قیام به قسط بکند «الدائن بدین الحق» به دین حق پایبند باشد. «الحابس نفسه علی ذلک لله» مقصد و قصد و نیتش فقط خدا باشد این همان امام است، همه می‌توانند امام باشند، امام غیرمستقیم انتقاد می‌فرمایند که شما در همین مدّت و فاصله زمانی که انتظار یک امام بخصوص را می‌کشید ممکن است همه چیز از دست برود! چنانکه همه چیز از دست رفت. شما به جای این کار، نه این که کاری که شما کردید بد بود، ولی کنار این کار حداقل کارتان را انجام می‌دادید قبل از این که این زیاد وارد کوفه شود و آن اتفاقات رخ دهد و ورق کاملاً برگردد. شما نعمان بن بشیر تا حدود زیادی در اختیاران بود و همراه و همدل بود و خیلی از شما را قبول داشت، اما شما اکتفا کردید به نامه نوشتن و منتظر یک شخص بخصوصی نشستن و همه چیز از دست رفت. شما باید یک چنین

کاری می‌کردید. آیه قرآن هم که مکتب انبیا را تعریف می‌فرماید: «**ليقوم الناس بالقسط**». هیچ وقت برنامه این نیست که انبیا بیایند برای مردم قسط اجرا کنند. و مردم باید از طریق آن بینات و کتاب و میزان و تعالیم انبیا به مرحله‌ای برسند که بنا را بر این بگذارند که قسط را حاکم کنند بر جامعه و قیام به قسط بکنند و اگر چنین شد آن وقت نتیجه درست است. برای پیامبر اسلام همین است و برای امام حسین هم همین است و بحث امامت هم همان بحث نبوت است و نبوت خاصه پیامبر اکرم هم تفاوتی با نبوت عامه ندارد. این یکی از مواردی است که وقتی با قرآن محکم می‌زنیم خیلی مطلب روشن می‌شود. تا زمانی که به شکل طرح مسئله شما مطرح می‌کنید یا کسی مطرح می‌کند ابهام‌ها خودش را بیشتر نشان می‌دهد ولی همین که قرآن می‌آید **بیان للناس و بلاغ للناس** می‌شود و مسئله را روشن می‌کند. باید خیلی به این مسئله توجه داشته باشیم که حتی الامکان برسیم به راهبردهای قرآنی، به محک‌های قرآنی. آن اوائل این نشست‌ها صحبت شد که محکم ما چیست؟ محکم اصلی ما قرآن است. کار اصلی ما قرآن است و خیلی جاها نه تنها کار درست ما این است که به قرآن مراجعه کنیم حل اساسی مسئله هم همان بیان قرآن است و قرآن است که همه چیز را روشن می‌کند. این هم یک نمونه از آن است.

پرسش: استاد، پس این همه اصرار بر این که در مقاتل غالباً یک جوری این مسئله مطرح می‌شود که امام می‌خواهند حمله کنند و نقشه جنگ رودررو دارند آیا این همان نکاتیو است؟ عده زیادی را کشت و سرهای زیادی را مثل برگ خزان بر زمین ریخت، و اینها؟

پاسخ: ایشان یک مدتی است که شروع کرده‌اند به موازات سمینار علمی تاریخ عاشورا **لهوف** سید ابن طاووس را می‌خوانند، خودشان و دوستانشان. مقتل خوانی اگر تنها راه نباشد بهترین راه است. بالاخره ما باید بدانیم که با چه مواردی سر و کار داریم. درست یا نادرست.

نظرشان این است که این تأکیدها از حد دفاع فراتر است. همینطور است. تاجایی که کسانی که چنین انتظاری از آنها نیست، عنوان‌ها را یا جابه‌جا مطرح کنند، رسماً «قیام» معرفی می‌کنند. چه بسا مؤلف در سرتاسر کتابش چون مؤلف متعهدی است، مثل مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی، مؤلف کتاب **پس از پنجاه سال**، خیلی حواسش جمع است که ماهیت نهضت سیدالشهداء علیه‌السلام را تغییر ندهد، ولی باآنکه در اسم کتاب این دقت به عمل آمده در عنوان توضیحی‌اش «پژوهشی تازه در مورد قیام امام حسین»، بر «قیام» تأکید می‌شود! همین تأکیدات است که باعث انحراف فکری و ذهنی می‌شود و تا وقتی که ذهنیت ما عوض نشود، از تاریخ کربلا و عاشورا نمی‌توانیم درس زندگی بگیریم. کتاب‌هایی در این زمینه داریم که خیلی خوب پیش رفته‌اند و کتاب مرحوم دکتر شهیدی یکی از آنها است که بسیار دقت در بحث دارد. کتاب «ذریعة النجاة» گرمارودی هم خیلی دقیق این جهت‌گیری را دنبال می‌کند و در دو سه صفحه اول مقدمه هم چکیده مطلب را می‌آورد. نظر علامه مجلسی و سید مرتضی را هم می‌آورد که نشان دهد که این نظر غالب علمای شیعه و علمای اسلام است که برنامه امام حسین دفاع بوده است، دفاعی با تمام هوشیاری با تمام حکمت و درایت و با یک مدیریت مثال زدنی و درس‌آموز، در این جهت که چگونه یک دفاعی بکنیم که از لحظه‌ها و از ریز مسائل بهره‌های اساسی را بگیریم تا آن مصادیق «**انّ الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة**» شکل بگیرد.

پرسش: در مقاتل وقتی کسی سیر کند می‌بیند که اینها اصلاً رسالت تحلیلی ندارند و بنایشان فقط روایت است و تقریباً هم در این سیرشان مشابه هم هستند. داخل مقاتل مخصوصاً جاهایی که عبارات خود امام در طی مسیر هست همان‌ها خیلی پاسخگو است، در حدی که سؤال می‌شود از حضرت امام صادق که چرا محمد حنقیه با امام حسین همراه نشد؟

ایشان یک جمله نقل می‌کنند از امام حسین که ایشان این عبارت را گفت که هر کس با ما همراه شود شهید می‌شود و هر کس که با ما نیاید به فتح نمی‌رسد. دیگر هم نپرسید! همین پاسخ کوتاه می‌تواند پاسخ ده‌ها سؤال دیگر هم باشد. همین عبارت کوتاه و همین مقدارهای کوتاه که در مقاتل آمده است پاسخگو خواهد بود، کنار قرآن قرار می‌گیرد و حدیث معتبر است.

پاسخ: بله، درست است. من فکر می‌کنم یکی از مظاهر غربت و مظلومیت امام حسین علیه‌السلام این است که غالباً نگاه‌های تحلیلی درست تا به امروز روی نقل‌های تاریخی عاشورا گذاشته نشده است. من یک خاطره دارم. شب تاسوعا بود حدود هفت هشت سال پیش. خودم را رساندم به قم، مسجد اعظم. یکی از خطیبان معتبر و مطرح کشور، ایشان ظاهراً می‌خواستند نگاه تحلیلی داشته باشند به مطلب، گفتند: می‌دانید که چرا حضرت امام سرشان بر فراز نی سورة کهف را تلاوت کرد؟ چون در سورة کهف یک گروهی بودند که قیام کردند و حرکت کردند که این‌ها حرکتشان مشابه حرکت امام حسین بود و به همین خاطر امام حسین چنین **سوره‌ای** را بر سر نی تلاوت کردند؟! من که شخصاً بیخ کردم! نوعی قیام که عبارت بوده است از خوابیدن در یکی غار امن و امان بمدت طولانی؟؟

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.



هفتمین نشست سمینار علمی فرهنگ‌شناسی

پنجشنبه بیستم شهریورماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه‌کننده: دکتر حسین مرادی زنجانی

پست الکترونیک: hmoradiz@yahoo.com

مؤسسه فرهنگی-تربیتی کانون نشر و ترویج زبان قرآن

موضوع: نهضت حسینی در آئینه قریشین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ. وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ

آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اِبَاعَبْدِاللّٰهِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ

اِمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ ابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیِّیْنَ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نَسَاءِ الْعَالَمِیْنَ.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ثَارَ اللّٰهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ، وَ الْوَتْرَ الْمُوْتُوْرَ.

قَدْ صَدَّقَتِ الْقُرْآنُ: مَوْضُوْعُ بَحْثٍ مِنْ بَازِخَوَانِیْ وَاقِعِهِ عَاشُوْرَا وَ كَرْبَلَا دَرِ اَیْنَتُهُ قَرِیْبَتِیْنَ اَسْتُ.

«قربنتین» عنوانی است که در لسان احادیث از سوی پیامبر اکرم صلوات الله علیه به دو سوره انفال و توبه داده شده. سوره‌های هشتم و نهم قرآن کریم. اما اگر پرسیده شود که چرا این دو سوره انتخاب شده از یک جهت باید گفت که موضوعاتی مثل خروج و مجاهدت و مهاجرت و مقابل آنها قعود و مخالفت و کلاً جهاد و مجاهدت، در این دو سوره بسیار پر رنگ است، و از جهت دیگر هم از دیرباز حسی داشتیم به هنگام قرائت سوره توبه که هر موقع این سوره را می‌خواندم ناخودآگاه به سمت فضای عاشورا و کربلا می‌رفتم و نوعاً آیات را ناظر بر این واقعه می‌دیدم. از این جهت بحثی که در نشست قبلی مطرح شد مبنی بر مرجعیت قرآن در تحلیل وقایع عاشورا و کربلا، به ذهنم آمد که سیمای عاشورا و کربلا را با این توضیحی که عرض کردم در آیین این دو سوره یک بازخوانی بکنیم.

وقتی وارد سوره‌ها می‌شویم می‌بینیم که همه این آیات، همه آیات بلااستثنا ناظر بر این واقعه است و عاشورا و کربلا در واقع شأن نزول کامل و شاید بتوان گفت اکمل این سوره‌ها و آیات است و باید خطاب به امام حسین علیهما السلام گفت، همانطور که خداوند بر حضرت ابراهیم فرمود «**قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا**» یا ابراهیم، به خوابت مصداق دادی، تصدیقش کردی، داری محققش می‌کنی، ما هم باید به حضرت اباعبدالله علیه السلام بگوییم که یا اباعبدالله «**قَدْ صَدَّقْتَ الْقُرْآنَ**» به قرآن مصداق دادی، مصداق عینی دادی، مصداقی که اگر تو ارائه نمی‌دادی، خیلی از آیات شاید بتوان گفت آن شأن نزول خودشان را نمی‌یافتند. صلی الله علیک یا اباعبدالله؛ صلی الله علیک یا اباعبدالله؛ صلی الله علیک یا اباعبدالله.

ایستگاه‌های نُه گانه: همه آیات را عرض کردم ناظر بر مسئله هست ولی چون چاره‌ای جز گزینش نداشتیم، من در واقع سه ایستگاه را در سوره انفال مشخص کردم که انشاءالله قرائت می‌کنیم و نُه ایستگاه هم در سوره توبه. این آیات را با هم قرائت می‌کنیم یعنی من می‌خوانم شما هم آهسته یا بلند به همراه قرائت من، قرائت می‌کنید. من در بعضی جاها

نکته‌هایی را می‌گوییم و شما هم قطعاً نکته‌های بسیار زیادی به ذهنتان خواهد رسید که آنها را انشاءالله در قسمت دوم برنامه ارائه می‌دهید.

ایستگاه اول، سوره انفال، آیات ۱ تا ۶:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَیْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِیْنَ إِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلٰتِ عَلَیْهِمْ آیٰتُهُ زَادَتْهُمْ إِیْمَانًا وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ. الَّذِیْنَ یَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ. أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِیْمٌ. كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَیْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِن فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ لَكَرِهُونَ. یَجَادِلُونَكَ فِی الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَیَّنَ كَأَنَّمَا یَسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ یَنْظُرُونَ.

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید بحث ایمان حقیقی است، مؤمن واقعی و ایمان حقیقی. در پایان همین سوره هم این مطلب آمده یعنی هم در اول سوره و هم در آخر سوره بحث ایمان حقیقی آمده. ایمان حقیقی کدام است و ایمان غیرحقیقی کدام؟ یعنی سوره انفال انگار در یک نگاه می‌خواهد ایمان حقیقی را برای ما معرفی بکند و مؤلفه‌های آن را برشمرد، و خواهیم دید که یکی از مؤلفه‌های اصلی ایمان درست و حسابی نه ایمان غیرحسابی، «مجاهدت» است. «اولئك هم المؤمنون حقا» اینها هستند که حقا مؤمن هستند مؤمن حقیقی هستند مابقی مسلمانان غیرواقعی هستند. ایمانشان حقیقت ندارد در پایان سوره هم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» یعنی همه توجه کنند اینها هستند که فقط مؤمن هستند آن دیگران اسمشان مؤمن است، نامشان مسلمان اما در واقع مؤمن نیستند. بعد در آیه سوم می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِیْنَ إِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلٰتِ عَلَیْهِمْ آیٰتُهُ زَادَتْهُمْ إِیْمَانًا» مؤمنان حقیقی به

دنبال ازدیاد ایمانند یعنی مثل ما بسنده نمی‌کنند در مسئله ایمان خود و دچار غرور بسنده کننده نیستند.

«قالوا آمنا» یعنی نوعاً مردم فکر می‌کنند که ایمان یک مرحله است که در آنجا یک شهادتی هم مطرح است ایمان را قبول می‌کنند ایمان را می‌پذیرند و «عقد قلب» می‌کنند. نه، مؤمن حقیقی همواره دنبال ازدیاد ایمان است. این مسئله در پایان سوره توبه هم دقیقاً به این شکل آمده «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزادتهم إيماناً وهم يستبشرون» یعنی استبشار اینها، خوشی اینها به همین ازدیاد ایمان است. قبلاً یک سؤال مطرح شد که چرا امام علیه‌السلام مهلت گرفته از عمر بن سعد و استاد به حق فرمودند که این سؤال یک پاسخ ندارد، پاسخ‌های متعددی می‌تواند داشته باشد. چون حرکت امام یک حرکت قرآنی است و حرکت قرآنی مثل خود قرآن جای تدبیر است و تدبیر انسان را لزوماً به یک پاسخ نمی‌رسد، ممکن است به ده‌ها پاسخ برساند که یک پاسخش بر اساس همین آیه مطرح می‌شود که امام خواست که باز هم قرآن بخواند، امام خواست که کمی بیشتر قرآن بخواند. که در گزارش تاریخی هست که «لهم دوى كدوى النحل» شب عاشورا همه‌ای حاکم بود مثل همه‌ای که بر کندوی زنبوران عسل حاکم است.

«أولئك هم المؤمنون حقا، لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم» بحث ایمان حقیقی است، وقتی ایمان حقیقی مطرح می‌شود خروج و اخراج مطرح است «کما اخرجک» و وقتی ایمان، ایمان یکنواخت است، ایمان عقدی و عقیدتی است، دیگر خروج و اخراج لزوماً مطرح نمی‌شود. بحث درجات مختلف مطرح است: «لهم درجات عند ربهم». اگر ایمان معمولی مطرح باشد دیگر اصلاً نه حرکتی لازمست و نه خروجی. ایمانی که نوعاً بین ما هست. شخص شصت سال ایمان می‌ورزد دریغ از یک حرکت، دریغ از یک خروج. «کما

أخرجك ربك من بيتك بالحق وإن فريقاً من المؤمنين لكارهون» خیلی از مؤمنین کراهت داشتند می‌گفتند که کجا می‌روی؟ ایمان حقیقی یک ایمانی است که مؤمن هیچ کراهتی برای خروج نداشته باشد. کراهت یعنی سختی، سختست. یک سفر معمولی چقدر سختست تا چه برسد به اینکه انسان همه چیز را رها کند و برود به یک سفری که آن سرش هم پیدا نیست. «وَأَنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ»؛ «کارهون» ریشه‌اش «کره» در برابر «طوع» که در همین آیات بارها تأکید شده. «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول»، اطاعت ریشه‌اش «طوع» است، «طوعاً و کرهاً» مقابل همدند. حقیقت حرکت کر بلا همین اطاعتست، طوع در برابر کره که بسیاری از مؤمنینی که اسمشان مؤمن بود گرفتار «کره» بودند به جای «طوع». خود امام هم در آن فرمایش مشهور خودشان فرمودند «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتمهم» یعنی همین مؤمنین، بنده دنیا هستند، اسمشان بنده خداست اما بنده دنیا هستند «و الدین لعق علی السنتمهم» دین هم به هر حال لقلقه زبان است. «یحوطونه مادرت معایشهم» یعنی دور دین می‌گردند دین را احاطه می‌کنند مادام که «درت معایشهم» یعنی معیشتشان به وفور جور در می‌آید و همه چیز راست و درست است و هیچ مشکلی نیست. اما وقتی مشکلی پیش می‌آید «فإذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون» دینداران کم می‌شوند، چند نفر می‌شوند؟ ۷۲ نفر یا کمتر یا بیشتر، از اقشار و انواع مختلف، مناطق مختلف.

ایستگاه دوم، آیات ۴۵ تا ۴۷ سوره انفال:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. واطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وذهبريحكم واصربروا إن الله مع الصابرين. ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطراً ووراء الناس وبيصدون عن سبيل الله والله بما يعملون محيط»
تکیه اصلی من روی آیه سوم یعنی آیه ۴۷ است، کدام فرمایش امام را به ذهن شما می‌آورد

«ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطراً»؟ کلمه بَطْرُ آشناست؟ امام حسین صلوات الله علیه فرمودند: «انّی لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً».

بَطْر را علما گفته‌اند که همان «طرب» است، بطر و طرب اشتقاق اکبر دارند، «بَطْر» یعنی طرب در حد افراط، یعنی طرف یک حرکتی را شروع می‌کند و طرب و فرح به جایی برسد که خوش‌گذرانی کند و خلاصه به اطراب برسد. خیلی از حرکت‌ها این‌گونه بوده‌اند و هستند **ولا تكونوا** شما از جمله اینها نباشید. هر حرکتی که شروع می‌کنید هر خروجی که شروع می‌کنید **بطراً** نباشد و آیه هشدار می‌دهد، هشدار آیه یعنی اینکه خیلی از حرکت‌ها از روی بطر است «**وَرِئَاءَ النَّاسِ**»، «رِئَاءَ» همان ریا است. ریا یعنی نمایش، یعنی رؤیت مردم برایش مهم است و حرکت امام در مقابل «**رِئَاءَ النَّاسِ**» است، که می‌شود: «رِئَاءَ اللّهِ». امام هم می‌خواست نمایش بدهد، اما به خدا می‌خواست نمایش بدهد، بهترین و زیباترین نمایش را امام اجرا کرد و حقیقت هستی را، خلقت را به هدف خودش رساند، با این نمایش زیبایی که ارائه داد. «**إِنَّ اللّٰهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً**» «آن یراک» خدا می‌خواهد تو را ببیند، «رِئَاءَ اللّٰهِ» امام هم می‌خواهد خودش را این طور نشان بدهد به خدا.

در یک حدیث دیگر امام کلمه «تنافس» را آورده، به جای «**اشرراً و لا بطراً**». «تنافس» قطعاً این ادبیات برگرفته از قرآن است. امام حسین علیه السلام پرورده مکتب قرآن است. خود قرآن است. این ادبیات، ادبیات قرآنی است. می‌گوید «**تنافساً فی سلطان**» می‌گوید من برای سلطنت و حکومت و اینها تنافس نمی‌کنم یعنی نمی‌خواهم نفس نفس بزنم برای رسیدن به این چیزها. البته من نفس نفس می‌زنم نه «فی سلطان» نه برای سلطنت «**ولا التماساً من فضول الحُطام**». همه اینها ادبیات قرآنیست. «**و ما الحیوة الدنیا الا متاع**» حالا به جای «**متاع الحیاة الدنیا**» «فضول الحطام» می‌گوید. من برای اینکه اندکی بیشتر از این حطام

برگیرم خروج نکردم و در ادامه آیه «و یصدون عن سبیل الله». خیلی از حرکت ها خیلی از خروج ها نهایت به صدّ عن سبیل الله منجر می شود و آیه هشدار می دهد که حرکت هایمان و خروج هایمان را بازشناسی کنیم.

ایستگاه سوّم، آیه ۷۴ و آیه ۷۵ (پایانی) سوره انفال:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

مشاهده کردید که هم در آغاز هم در پایان سوره بر بحث ایمان حقیقی تکیه می کند و اینجا چند مؤلفه دیگر اضافه کرده: «آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که به طور خلاصه می شود گفت ایمان حقیقی دو مؤلفه اساسی دارد: مهاجرت (هجرت) و مجاهدت (جهاد).

ایستگاه چهارم، آیات ۱ تا ۳ سوره توبه:

سوره توبه یکی از اسمهایش «سوره مُبْعَثِرَةٌ» است: «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ». بعثر فی القبور یعنی برانگیخته بشوند قبرها زیر و رو بشوند. این سوره قرارست انسان را زیر و رو بکند. قرارست انسان را از جای برخیزاند، برانگیزد. انسانی که دوست دارد بنشیند «فَاقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ» انسانی که دوست دارد بخوابد، تنبلی کند. انسانی که در سوره انفال گفت: **لِكَارِهُونَ**. مؤمنینی که لکارهون هستند. سوره توبه و زوجش سوره انفال قرارست این مؤمنین را برپای بایستانند. و در واقع آنان را به سوی جهاد و مجاهدت و مهاجرت ببرند. اسم دیگرش «مُثْبِرَةٌ» هست. از تور می آید به این معنی که انسان را زیر و رو کند، انسان را إثارة کند به قول معروف از این رو به آن رو کند و این عجب که ما به هر حال بسیار خواندیم سوره توبه را اما

هیچ زیر و رو نشدیم.

«براءة من الله ورسوله الى الذين عاهدتم من المشركين. فسيحوا في الارض اربعة اشهر و اعلمو انكم غير معجزى الله و ان الله مخزى الكافرين. و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله بريء من المشركين و رسوله فان تبتم فهو خير لكم و ان توليتهم فاعلموا انكم غير معجزى الله و بشر الذين كفروا بعذاب اليم».

حجّ اكبر يا حجّ أدنى؟: تأکید من روی آیه سوم است، مخصوصاً عبارت حجّ الاكبر. «واذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحجّ الاكبر». «حجّ اكبر» در قرآن مطرح شده این تعبیر بسیار تعبیر اساسی هست. بعضی از مفسران اكبر را صفت يوم دانسته‌اند و اكثرأ اينطور تصور کرده‌اند كه اكبر متعلق به يومست، يعنى بزرگ‌ترين روز، روز بزرگ. روز بزرگ در حج كه بعضى گفته‌اند روز عرفه است برخى گفته‌اند روز عيد قربانست بعضى گفته‌اند بعد از روز قربانست، انواع اقوال هست. بعضى گفته‌اند همه روزهاى حج، اكبر است عده كمى از آن مفسران هم كه اكبر را وصف حج دانسته‌اند گفته‌اند كه اكبر صفت حجست نه يوم و اينطور تصور کرده‌اند و تصور درست هم ظاهراً همينست. حالا پرسیده شده كه حج اكبر چيست؟ بعضى گفته‌اند كه حج اكبر، «حج قران» است در مقابل حجّ افراد. حجّ قران حجّى است كه حاجى به هر حال يك قربانى همراه خودش مى‌برد. افراد اين طور نيست. بعضى گفته‌اند منظور حجّة الاسلام است در برابر عمره؛ و چيزهاى ديگر. اما انسان وقتى وارد فضاى شعر و شعرا و عرفا مى‌شود آنها يك تفسير ديگرى را ارائه داده‌اند كه دوستان حتماً مستحضر هستند. حج اكبر در شعر شاعران كه نوعاً تفسير عرفانى قرآن است، حج اكبر به حجى اطلاق شده كه از ظواهر بگذرد و سراغ حقيقت برود، از اسم بگذرد و سراغ مسمّى برود. «كعبه يك سنگ نشانى است كه ره گم نشود». حج اكبر مى‌طلبى و حج اكبر مى‌خواهى، حجّ اكبر

این جا نیست، اینجا یک اسمی است. «اسم را جستی مسمی را بجوی». این اسم است یک اسمی گذاشته اند روی تو تا بهانه ای باشد که بروی و به این اسم مسمی بدهی. به همین خاطر گفته اند که اسم خوب بگذارید، اسمی باشد که آدم بتواند به آن مسمی بدهد، بهانه ای باشد که به آن بها بدهد.

اسم را جستی مسمی را بجوی مه ز بالا دان نه اندر آب جوی

این که توی آب افتاده عکس ماه است، به این خاطر توی آب افتاده که ببینی و سرت را بالا کنی و بروی به سراغ ماه آسمان.

حضرت امام حسین علیه السلام با حرکتشان حجی را نشان دادند که آغاز حرکت بود. حجی که بین ما حاکمست پایان راه است. در بین مردم در بین همشهری های ما این ادبیات هست که می گویند خوش به حال فالانی سوریه اش را رفته، کربلایش را که رفته حجتش را هم رفت. یعنی تمام شد الآن منتظر مرگ است. حج اکبر در برابر حج اصغر. مفسران گفته اند. درستش «أدنی» است. من فکر می کنم أدنی خیلی بهتر باشد: «حج أدنی». در آیه ای داریم: «و لنذیقنهم من العذاب الأدنی دون العذاب الاکبر» یعنی اکبر در برابر أدنی قرار گرفته. «أدنی» یعنی دم دستی، یعنی راحت. دنیا هم یعنی همین، یعنی دم دست. در برابر حیات آخرت که دم دست نیست. حج دم دستی، حج نزدیک، حج آسان، حج راحت، حجی که کاری ندارد؛ در برابر «حج اکبر» که سخت است، فشار دارد از خود گذشتگی می خواهد، مجاهدت می خواهد، فداکاری می خواهد، ایثار می خواهد، حجی که توأم با برائت است. قرآن حج اکبر را با همین آیه تعریف می کند. حج اکبر توأم با برائت است. هرچه اذان برائت بلندتر باشد در حج، همان مقدار حج بزرگ تر است، در فرمایشات حضرت امام و مقام معظم رهبری به کرات مشاهده می کنیم تأکید بر مسئله برائت در حج را، که آن راحقیقت حج دانسته اند و حج بدون

برائت را حج تو خالی دانسته‌اند. حجتی که فقط اسم است، فارغ از مسماست.

«و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برىء من المشركين و رسوله» . امام حسین (ع) در یک حدیثی به طور کلی فرمودند «إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ يَنْبَغِي أَنْ يَصَدِّقَهُ بِالْفِعْلِ»^۱ امام یک شخص کریم است، کریم وقتی می‌گوید لبیک، «ینبغی ان یصدِّقه بالفعل» «کریم وقتی می‌گوید: «ایناک نعبد» «ینبغی ان یصدِّقه بالفعل» و در آغاز من عرض کردم حرکت عاشورا و کربلا حقیقتش از یک نگاه تصدیق است، تصدیق قرآن، مصداق دادن به قرآن، در برابر تکذیب که نوعاً مؤمنین اهل تکذیبند، یعنی در اسم مؤمن هستند، آما، «والله یشهد» در چندجای قرآن آمده در این سوره و در چند آیه دیگر آمده که دروغ می‌گویند: «أنهم لکاذبون».

ایستگاه پنجم، آیات ۱۶ تا ۲۴ سوره توبه:

«ام حسبتم ان تتركوا و لمّا یعلم الله الذّین جاهدوا منكم و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجاً و الله خبیر بما تعملون».

خدا می‌خواهد مجاهد را بشناسد، خدا دنبال اینست که مجاهدان را از قاعدان، از آنها که تنبل هستند شناسایی کند، برخی در برابر این آیات می‌گویند خدا که می‌شناسد؟! خدا از اول همه چیز را می‌داند و می‌شناسد، خدا خودش می‌گوید می‌خواهم اینها را بشناسم. این تعبیری است که باید روی آن حساب کرد. درست است، علم مطلق خدا به جای خود صحیح، اما اینجا خدا گفته، که هنوز فکر می‌کنید شما رها می‌شوید قبل از اینکه خدا مجاهدان را شناسایی کند؟ اصلاً بساط خلقت برای همین چیده شده که خدا مجاهدان را از غیر مجاهدان شناسایی کند. «و لمّا یعلم الله الذّین جاهدوا منكم و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۹۳، ح ۶.

وليجة» خدا دنبال اينست كه ببيند چه كسانى فقط خدا و رسول خدا و مؤمنان را وليجه خود بر مى گيرند. «وليجه» طبق تعريفى كه شده از «ولج» مى آيد، يعنى دخول، يعنى چه كسانى را وارد مى كنند در امور خودشان روى چه كسانى حساب مى كنند. روى آمريكا حساب مى كنند يا روى مؤمنان حساب مى كنند يا روى خدا و رسول حساب مى كنند؟ خدا اينها را شناسايى مى كند.

«ما كان للمشركين ان يعمروا مساجد الله شاهدين على انفسهم بالكفر اولئك حبطت اعمالهم و في النار هم خالدون . انما يعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر و اقام الصلاة و آتى الزكاة و لم يخش الا الله فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين. اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد في سبيل الله لا يستوون عند الله و الله لا يهدي القوم الظالمين».

فرق حجّ اكبر با حجّ اذنى اين است. حجّ معمولى، حجّى كه ما مى گزاريم، حجّ مناسكى و مراسمى است. اصلاً دين، دين مراسمى و مناسكى شده و حركت امام حسين (ع) در اين راستا بود كه دين را از مراسمى بودن و مناسكى بودن در بياورد و به دين حقيقت بدهد. البته مراسم و مناسك به جاي خود محفوظ، مراسم لازم است، اما كافى نيست. و چيزى را ثابت نمى كند. حج را از حالت مراسمى بودن در بياورد، اينجا حاجيان دور كعبه طواف مى كنند، چند كيلومتر آن طرف تر بچه هاى يمنى را قتل عام مى كنند!؟

«أجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام» خدا سؤال مى كند، تعجب مى كند، شما ديگر كى هستيد؟ اين دوتا را شما يكي مى دانيد؟ مجاهده در راه خدا را با مراسم به پا كردن؟ همين صبح برنامه اى را مى ديدم در مورد پرده خانه خدا، يك كارخانه عظيم، خيلى بزرگ، در مكه يك كارخانه فقط مخصوص پرده خانه خداست كه هر سال عوض مى شود.

مراحل متعدد و پیچیده از تهیه ییاف طلا و فلان و فلان، بله برای هر پیرده ۱۲۰ کیلوگرم طلا. شما اینها را هم پایه مجاهده فی سبیل الله می دانید؟

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» بحث فوز و فلاح است، بارها و بارها در این دو سوره بر روی آن تأکید شده هم اول سوره هم آخر سوره. بحث «فأولئك هم المفلحون» است، فقط اینها مفلحند و «هم الفائزون». بحث فوز و فلاح است نه بحث نجات. ما نمی گوییم اینها همگی هلاک می شوند. نه، اینها شاید نجات هم پیدا کنند ولی فقط نجات پیدا می کنند به فوز و فلاح که نمی رسند. رسیدن به فوز و فلاح «خروج» می خواهد، «جهاد» می خواهد.

«يَبْشُرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ إِبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ إِزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رِسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

اینها واردیست که به هنگام خروج امام نوعاً مردم می گفتند، همه آنها که بیعت شکستند، خلاف قول و قرارشان عمل کردند، از حرکت باز ایستادند، «فاقعدوا مع القاعدین» بازنشسته شدند، بهانه آنها این بود: «تجارة تخشون كسادها» تجارتی داشتند که از کسادش می ترسیدند، خانههایی داشتند که ترضونها یعنی همین منطقی که نوعاً در ما هست. «و مساکن ترضونها»، «و اموال اقترفتموها» اموالی که اقترفتموها یعنی اموالی که با آنها مخلوط شده اید، شما را احاطه کرده اند، عمری در کسب آنها کوشا بوده اید و با تار و پود شما

مخلوطند. یک سؤال مشهوری در نشست‌های قبلی مطرح شد که چرا امام زن و بچه را همراه خودشان بردند؟ یک پاسخش همین است، یک پاسخ اینست که برای رثاء الله؛ گفتیم که امام می‌خواهد زیباترین نمایش هستی را در محضر خدا اجرا کند. می‌خواهد بگوید خدایا بچه‌های من هم برای من محبوب‌تر از تو نیستند. «أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ» جهاد برای مؤمن حقیقی محبوب‌تر است از فرزندان و عشیره و آباء و ابناء و اموال. جهاد، حرکت، خروج، خروج در سبیل الله، برای مؤمنان حقیقی خیلی لذیذتر و محبوب‌تر از این مواردی است که شمرده شده است: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَل».

ایستگاه ششم، آیه ۳۴ سوره توبه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُوا أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».

این آیه را من از این جهت انتخاب کردم که، در یک بیانی از امام حسین(ع) داریم که ایشان می‌فرمایند: «اینها الناس» از احوال احبار و رهبان عبرت بگیرید به خاطر این مذمتی که خدا در قرآن از علمای یهودیت و مسیحیت کرده از راهبان و علمای یهودی در چندین جا در قرآن مذمت کرده، اینها را نکوهش کرده، بعد امام حسین(ع) می‌فرماید که از احوال اینها شما عبرت بگیرید «إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَٰلِكَ عَلَيْهِمْ» خدا این مذمت‌ها را در حق اینها کرده چرا؟ «لَأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ ذَٰلِكَ» چون اینها منکر و فساد را از ظالمان و ستمکاران و حاکمان می‌دیدند، اما آنها را نهی نمی‌کردند به این خاطر در این آیات در چندین جا در قرآن خدا احبار و رهبان را مورد نکوهش قرار داده. «فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ». چرا اینها نهی نمی‌کردند؟ «رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ أَوْ رَهْبَةً»

مَمَا يَحْذَرُونَ» می ترسیدند، می ترسیدند که چیزهایی که دارند را از دست بدهند، به هرحال نهی از منکر یعنی از دست دادن، اگر یک نفر بخواهد نهی از منکر درست و حساسی بکند باید از خیلی چیزها بگذرد. چون وقت من تقریباً تمام شده، فقط این ایستگاه هفتم را بخوانم و بقیه را نمی خوانم.

ایستگاه هفتم، آیات ۳۸ تا ۴۲ سوره توبه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُم إِلَى الْأَرْضِ اَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ، فَمَا مَتَاعُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ.»

ما لکم؟ یا ایها الذین آمنوا، مؤمنان، مسلمانان، ما لکم؟ یعنی چه مرگتان شده؟ چه شده چه بر سرتان آمده که وقتی «إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» وقتی حرکت در سبیل الله مطرح می شود، خروج، حرکت، انفروا، «اتَّقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» چرا اینقدر سنگین می شوید؟ چنان سنگین می شوید که نمی توانید حرکت کنید. اتَّقِلْتُمْ. این تعبیر زیبای قرآن کریم را علما خیلی درباره اش بحث کرده اند. یکی از شاهکارهای الفاظ قرآن است، گرچه استفاده از لفظ «شاهکار» درست نیست، اما روی تناسب لفظی و معنوی این کلمه علما خیلی بحث کرده اند. واقعاً شاهکار است. اتَّقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ. این ثقل همان ثقلی است که در آیه قبلی مطرح است، ثقلِ آبَاء و ابناء و اموال و عشیره و تجارت و اینهاست. همه اینها ثقل دارد «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» آیا راضی شدید به حیات دنیا؟ یعنی شما به حیات دنیا، حیاتی که اسم آن بر رویش هست، یعنی حیاتی که «دنیاست»، یعنی در برابر آخرت. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» شما به قلیل راضی شدید؟ مؤمن هایی که به قلیل راضی شدند هم اینها راضی هستند، هم امام؛ البته راضی حقیقی نفس مطمئنه است. امام پرورده سوره فجر است، راضیه مرضیة: «كَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ»، امام این

فرمایش را از سوره فجر الهام گرفته‌اند. «كَأَنَّ الدُّنْيَا لَم تَكُنْ» دنیا انکار اصلاً نبوده، نه اینکه دنیاست نه اینکه پایین است، کم است، انکار اصلاً نیست، آنقدر کم است، آنقدر کوچک است آنقدر دم دستی است که انکار اصلاً نیست، انکار اصلاً نبوده است تا حالا.

اینها را امام از کجای سوره فجر یاد گرفته؟ کدام آیه؟ **يَوْمئِذٍ** یعنی وقتی انسان سرش به سنگ خورد، بعد از مرگ، «**يَوْمئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى. يَقُولُ يَالَيْتَنِي قَدِمْتُ لِحَيَاتِي**» ای کاش برای حیاتم چیزی آماده می‌کردم، نمی‌گویند برای حیات آخرتم، می‌گویند برای «حیاتم»، انکار حیات، تازه شروع شده است، ای کاش برای زندگیم کاری کرده بودم. این آیه دقیقاً ناظر بر این فرمایش امام است که دنیا انکار نیست! هست، اما انکار نیست از بس کم است. شما به یک چیز کم راضی شدید؟ **أَرْضَيْتُمْ** امام هم راضی است، اما به چه چیزی راضی است؟ اینها به چه راضیند؟ امام هم مطمئن است، اینها هم مطمئنند، امام به چه مطمئن است؟ اینها به چه راضیند؟ «**إِسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا**» به حیات دنیا مطمئنند. همه آنها که حرکت نمی‌کنند همه آنها که مجاهدت نمی‌کنند قدم بر نمی‌دارند. راضیند. بسنده کرده‌اند به دنیا، یعنی به همین دم‌دستی، اگر این طور است، پس بدانید «**فَمَا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ**»

آیات بعدی را شرح نمی‌دهم، فقط چند آیه را همین طوری می‌خوانم.

ایستگاه هشتم، دو آیه ۵۲ و ۵۱ سوره توبه: امام این جمله را به چه کسانی می‌گوید؟ به آنهایی گفته که گفتند نرو، نرو، اینجا خوب است، بمان، می‌کشند تو را، قل. به اینها بگو، به اینها چه بگو؟

«**قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا آلَا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا أَلَا أَحَدَى الْحَسَنِينَ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ**

بایدینا فتر یصوا انا معکم متر یصون»

ایستگاه نهم، دو آیه ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره توبه:

«ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون و عداء عليه حقاً في التوراة و الانجيل و القرآن و من اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم. الثابتون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنين».

این مطلب را هم بگویم که «توبه» در سوره توبه بارها و بارها مطرح شده، اما حتی در یک جا - همان طور که استاد درجایی میفرمودند- توبه از گناه مطرح نیست. ما توبه را این طور می شناسیم که توبه یعنی اینکه ما یک گناهی بکنیم، بعد توبه کنیم که دیگر آن گناه را مرتکب نشویم. توبه در طول این سوره هیچ جا بر «توبه از گناه» اطلاق نشده بلکه توبه از حج، توبه از ایمان های دروغین، منظور توبه های کودکانه نیست، توبه های درست و حسابی است، توبه از اسلام، توبه از مسلمانی! توبه از اسلام کاذب.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

جناب استاد نوری: پیرو مطالبی که جلسه گذشته آقای دکتر لسانی فرمودند یک نقطه کلیدی در بیان ایشان بود که فرمودند بعضاً یک اشتباه یک نوع برداشت اشتباهی از موضوع می شود که این در ادامه آثار خودش را به شکل خیلی فجیع تری در همه فرق می گذارد همان طور که در هفته گذشته صحبت شد در مورد این موضوع که اصلاً قیام امام حسین علیه السلام به این منظور قیام به سیف نبوده است بلکه امام حسین علیه السلام بر اساس

دعوتی که شد و صحبت‌هایی که شد در مقابل یک عمل انجام شده‌ای واقع شدند که از خود دفاع کردند بنابراین هیچ عزمی برای براندازی حکومت وقت و حاکم وقت نداشتند. این که می‌شود گفت در آن بحثی نیست، منتها صحبتی که شده یکی از خانم‌ها هم فرمودند که چرا آن شقّ شجاعت در جنگ و تهور و اینها بیشتر در ایام عاشورا خودش را نشان می‌دهد؟ یک مطلبی به ذهنم رسید. ما مثلاً در زمان خودمان معروف هست که این چند سالی را که جنگ داشتیم با کشور عراق، معروف است که دفاع بوده است یعنی به عنوان «دفاع مقدس» معروف است، ولی در دل این دفاع بسیار حمله‌ها داشتیم می‌گفتیم اینها حمله‌هایی که «تک» بوده هست، نه پاتک. حمله‌هایی بوده است که در دل دفاع بوده است. اگر ما شجاعتی از امام حسین علیه‌السلام، جناب عباس علیه‌السلام و بقیه شهدای کربلا می‌بینیم اینها همه در داخل آن مقوله دفاع بوده است. نه اینکه اینها شروع به حمله کرده باشند. یکی این مطلب بود یکی دیگر این که عرض کردم در طلیعه عرایض نسبت به آن دغدغه جناب دکتر لسانی، ببینید بعد از واقعه عاشورا یکسری نحله‌هایی شکل گرفت برای خون‌خواهی شهدای کربلا مثل جریان نهضت توأین. جریان حزه بود بعد جریان قیام مختار تقفی بود، بعد جریان جناب زید بود. جناب زید بن علی بن‌الحسین برادر امام باقر علیه‌السلام. یکی از مهم‌ترین وقعه‌های که بعد از واقعه عاشورا شکل گرفت قیام جناب زید بود. جناب زید خودشان در جریان عاشورا حضور نداشتند، و برعکس برادرشان امام باقر علیه‌السلام حضور داشتند ولی خوب به جهت آن روحیات خاص خود ایشان که یک حالتی از تهور و شجاعت در ایشان بود ایشان نمی‌توانستند تحمل کنند آن مسائلی که در عاشورا بر جدشان و بر پدرشان گذشت در صورتی که امام باقر علیه‌السلام بر اساس علم امامتی که داشتند و درایتی که داشتند مسئله هدایت علویون را به شکل دیگری پی‌گرفتند. ولی جناب زید در حقیقت شروع کردند به آمادگی

برای یک قیام. افرادی را دور خودشان جمع کردند و قیامی را شکل دادند و در نهایت قیامشان به شکست منجر شد. با توجه به اینکه امام باقر علیه السلام ایشان را نهی کرده بودند نهی از این کرده بودند که الآن مساعد برای این امر نیست. شما نیتتان امر به معروف و نهی از منکر است، همانطوری که جدمان اباعبدالله همین نیت را داشت ولی الآن زمان مساعد بر این امر نیست. منتها جناب زید شروع به این امر کردند که بعد عده بسیار زیادی در قیام ایشان کشته شدند، خود ایشان به شکل فجیعی کشته شد، وقتی که ایشان را شهید کردند این قدر جو آن موقع در حقیقت حاکم بر کوفه جو پلیسی خیلی خاصی بود که جنازه ایشان را به راحتی نمی توانستند دفن کنند شبانه یک نهری را بستند ایشان را داخل یک حفره ای که در رودخانه ایجاد کردند به مقدار شاید ۲۰ متر پایین رفتند جنازه را پایین بردند یک سنگ روی این حفره گذاشتند و بعد دوباره آب را روان کردند که جنازه جناب زید دست دشمنان نیفتد تا اینکه یک کسی به قول ما مثلاً نفوذی بود در این سپاه و این را به حاکم گفت و جنازه را بعد از چند روز درآوردند و جنازه جناب زید را به دارالاماره کوفه آویزان کردند. در تاریخ هست که پنج تا شش ماه جنازه اینجا بوده است که این درسی بشود برای دیگران که فکر قیام نداشته باشند که بعد جنازه را آتش می زنند و به یک شکل فجیعی قیامها را جوری خاتمه می دادند. غرض مهم مطلب اینجا بود که این قیامی که جناب زید داشت با توجه به اینکه این قیام با رضایت امام زمان وقتش نبود یک مشکلاتی برای خودش ایجاد کرد، همان طور که امام باقر(ع) به ایشان عنوان کرده بود که این کار هم خودت را آزار می دهد هم ما را، چرا که وقتی امام باقر(ع) و دیگر علویون می بینند که اینها کشته می شوند نمی توانند بی تفاوت باشند. از طرفی افرادی که یک مقدار دنبال تهوّر و این مسائل بودند امام باقر و خط فکری ایشان را مورد اتهام قرار می دادند و می گفتند اگر شما کوتاه نمی آمدید ما این همه به مشکل بر نمی خوردیم و امام را به

خانه‌نشینی محکوم می‌کردند. بر اساس آن که «**فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا**» می‌گفتند که شما چرا قیام به سیف نکردید؟! بنابراین اینها خودشان شروع کردند به قیام. این همراهی نکردن امام جناب زید برادرشان را در این جهت ناخواسته اینها را کشاند به سمتی از جهت فقهی، که زیدیه کشیده شدند به سمت فقه جناب نعمان بن ثابت ابوحنیفه به سمت فقه حنفی کما اینکه اگر شما شیعیان زیدی را ببینید آنها فقهشان جدای از فقه شیعیان اثناعشری است. آنها در نماز تکتف می‌کنند مثل اهل سنت، به قول معروف دست بسته نماز می‌خوانند اصلاً جدای از شیعه هستند علی‌رغم اینکه خودشان را شیعه می‌دانند ولی در فقهشان چون امام صادق را در حقیقت نپذیرفته‌اند، ناخواسته به سمت فقه حنفی که فقه ابوحنیفه بود گرایش پیدا کرده‌اند. من اینجا یک نکته‌ای به ذهنم رسید که در ابتدای انقلاب و قبل از آن گروهی با نام مارکسیست‌های اسلامی، بعضاً گروهی می‌خواستند شروع بکنند با مبانی اسلام در جامعه فعالیتی بکنند بعد آرام‌آرام به مبارزه کشیده می‌شدند وقتی به مبارزه کشیده می‌شدند می‌دیدند که اسلام اجازه هر کاری را به اینها نمی‌دهد. **اسلام این که هدف وسیله را توجیه می‌کند را قبول ندارد**، اسلام برای هر چیزی ضوابط و قوانین مشخص دارد، ناخواسته اینها برای اینکه یک سری اهدافشان را اجرا کنند، گرایش پیدا می‌کردند به یک سری مکاتب مارکسیستی. مکاتبی که تندروتر بودند، بنابراین یک تلفیقی ایجاد می‌شد. این انحراف را ما می‌بینیم در قیام‌های بعد از عاشورا در قیام خود جناب زید البته شاید خودشان این نیت را نداشتند ولی در آن حرکت زیدیه کاملاً این موضوع مشهود هست که بر اساس یک سوء برداشت، اصلاً شکل مبارزه کاملاً برعکس می‌شود و اصلاً نقض غرض می‌شود، اگر دیده باشید زیدیه‌ها همیشه یک خنجری به اسم جنبیه همیشه همراهشان دارند این به چه دلیل است؟ اینها فقط عنوان می‌کنند که ما همیشه آماده مبارزه هستیم. این است که اگر بیشتر

بخواهیم به شکل جهادی امر بپردازیم یک چنین آفاتی در آن هست متأسفانه. نکته اساسی که در قیام امام حسین (ع) شاید مغفول واقع شده و بسیاری از این انحرافات از آن منشعب می‌شود اینکه امام اساساً قصد قیام به سیف را نداشته است. اینکه آیات جهاد و امثال اینها وقتی می‌بینیم که بحث جنگ‌های زمان حضرت رسول می‌شود عنوان آیات جهادی خیلی مصداق زیادی دارد ولی وقتی خطبه‌های اباعبدالله (ع) را در مکه، در مدینه، در زمان حج، قبل از ورودشان به کربلا می‌بینیم اصلاً نوع خطاب‌های ایشان دعوت مردم به جهاد نبوده است. بیشتر دعوت مردم به این بوده است که مردم یک مقدار دوری از تجملات دنیا، دوری از آن مسائلی که مردم را منحرف می‌کند از حقیقت دین، بیشتر به آن سمت و سو بوده است و إلا بعضاً در خطبات حضرت در طی مسیر می‌بینیم بیشتر به پوچی دنیا «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه مادرت معایشهم» یا مثلاً فرض بکنید در نهایت امرش که در روز عاشورا در صحبتی که با فرزندشان امام زین العابدین فرمودند گفتند: چه شد وضع ما؟ گفتند که شیطان بر اینها غلبه کرد و ذکر خدا را فراموش کرده‌اند «فأنسأهم ذکرالله» در حقیقت بیشتر آن چیزی که امام حسین در این سیر می‌خواست نشان بدهد شاید یعنی از سیره و روش و بیانشان مشخص هست پوچی دنیا و در حقیقت اینکه بستر مردم بستر آماده‌ای برای حقیقت امر ندارند و کما اینکه امام باقر و بقیه ائمه (ع) اینها آمدند که بسترسازی بکنند که حقیقت اسلام را براساس شرایط و زمان خودشان تثبیت بکنند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

پرسش: جناب دکتر سوره انفال را که قرائت می‌فرمودید «الذین یقیمون الصلاة و ممّا رزقناهم ینفقون» این آیه را ما داریم یعنی بعد از قضیه یقیمون الصلاة، و ممّا رزقناهم ینفقون یعنی ما قضیه انفاق را داریم. در این سوره نمی‌دانم اینجا اموال و اولاد هم ذکر شده یا

نشده؟ در سوره تغابن، واحد دومش را من قرائت می‌کنم: «ما اصاب من مصيبة الا باذن الله و من يؤمن بالله يهد قلبه و الله بكل شيء عليم. و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول فان توليتهم فانما على رسولنا البلاغ المبين. الله لا اله الا هو و على الله فليتوكل المؤمنون. يا ايها الذين آمنوا ان من ازواجكم و اولادكم عدواً لكم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحيم. انما اموالكم و اولادكم فتنة و الله عنده اجر عظيم. فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطيعوا و انفقوا خيراً لانفسكم و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون. ان تقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعفه لكم و يغفر لكم و الله شكور حليم. عالم الغيب و الشهادة العزيز الحكيم». چیزی که می‌خواستیم مطرح کنیم این است که انگار امام حسین این آیه از سوره تغابن و سوره توبه در مورد انفاق را تفسیر دیگری نموده‌اند، در کنار سوره انفال و با توجه به حرکت امام وقتی بررسی می‌کنیم انگار این انفاق دو جزء هر چیز می‌شود هم اولاد می‌شود و هم اموال، هر بار که صحبت از قیام می‌شود این آیه هم زیاد مطرح می‌شود. جهاد که مطرح می‌شود این انفاق هم مطرح می‌شود. پس این انفاق خیلی مسئله به اصطلاح فراگیری است، مسئله مالی‌اش به آن صورتی که ما می‌شناسیم خیلی جزئی‌تر است و امام حسین آن را تفسیر درست کردند که وقتی قرآن می‌گوید **انفقوا** یعنی چه؟ یعنی که هرچه داری، هر چیزی که داری و نداری از مال و جان، و همه چیز را بیاوری وسط، این می‌شود انفاق، این تفسیر انفاق است، بعد مسئله دیگر خروج امام، در این قضیه خروجشان چیزی که خیلی مطرح می‌شود و به اصطلاح جلوه دارد اینست که مدام لحظه به لحظه امام این پیش‌بینی رسول خدا را به مردم یادآوری می‌کنند در مورد خودشان و از آن به عنوان یک تقدیر الهی نام می‌برند که ایشان قرار است کشته بشوند به چه وسیله‌ای؟ چه جوری و کجا؟ این نکته خیلی چون زیاد مورد توجه من قرار گرفت که چرا امام اینقدر اصرار دارند که به تقدیر الهی ربط بدهند و اتفاقاتی که برایشان

اتفاق می‌افتد را متذکر شوند و ظاهراً این کاری بود که خود پیامبر اکرم هم مدام انجام می‌دادند و یک چیز خیلی رایجی بوده و اصلاً مردم ورد زبانشان بوده که وقتی نام حسین می‌آمده تمام این جریانات برایشان تداعی می‌شده و زبان‌زد بوده. حالا اینکه چرا امام این کار را می‌کردند یک سؤال است، چرا هر بار از ایشان سؤال می‌کنند که شما می‌دانید که به اهل کوفه نباید اعتماد کنید چرا می‌روید؟ اینها اهل دسیسه‌اند، چرا می‌روید؟ شما أمویان را می‌شناسید، چرا می‌روید؟ یزید را می‌شناسید، چرا می‌روید؟ به هر حال امام این را تکرار می‌کنند که این تقدیر است. یعنی به جای اینکه استدلال بکنند این را تکرار می‌کنند من خودم به عنوان یک سؤال برایم مطرح بود که چرا این تأکیدات وجود داشته؟ کمی فکر کردم و ضمن اینکه در سوره لقمان خدا مطرح می‌کند که هیچ انسانی نمی‌داند که کجا خواهد مُرد، ولی وقتی در مورد امام حسین این را تأکید می‌کند انگار این قضیه متفاوت می‌شود و رسول اکرم با اینکه قرآن -انگار جور دیگری قرآن را تفسیر می‌کنند- جای جای قرآن می‌گوید هیچ انسانی نمی‌داند که کجا می‌میرد ولی حضرت رسول این را می‌گویند که در مورد حسین (ع) ما می‌گوییم که کجا قرار است بمیرد و چگونه قرار است بمیرد. انگار یک جور علم به عالم غیب است. بعد مطرح می‌شود که حالا امام چرا این کار را می‌کنند وقتی قرار است که هر شخصی مشخص باشد که کجا می‌میرد و چگونه می‌میرد و امام می‌داند که با چه تعدادی از یارانشان قرار است بمیرد پس چرا غلامشان را می‌فرستند به بصره تا از اشراف بصره بخواهند که با قبایل صحبت بکنند؟ و به اصطلاح حجت بالغه است. اصلاً اگر همه حرف‌ها زده شود چه نتیجه‌ای قرار است بگیرند؟ وقتی در نهایت می‌بینیم تعداد کشته‌ها را، و مدام امام متذکر می‌شوند که این قضیه محتوم است، چرا باید قصد آگاهی‌بخشی به این صورت باشد؟ من جوابی که برایش توانستم پیدا کنم این است. درست است که این قضیه مشخص بود ولی قصد امام از این

آگاهی بخشی این بود که ای مردم من تمام این کارها را می‌کنم تا شما بدانید که کیفیت عمر و کیفیت آمال و خواسته‌تان را بالا ببرید. شما چه بخواهید و چه نخواهید خبر ندارید که چگونه خواهید مرد کجا خواهید مرد پس چرا درگیر این قضیه نمی‌شوید و مرا همراهی نمی‌کنید که مبدا کشته شوید؟ مرا همراهی نمی‌کنید که چگونه کشته شوید؟ این یک امر محتوم برای هر انسانیت و با این آگاهی بخشی تنها کافیت آرزو کنید که با من باشید و با من بمیرید و در مسیر من بمیرید حتی اگر در این ماجرا هم شریک نباشید شما هم رستگار هستید و به فلاح رسیدید و همین اتفاق در مورد اهل بصره ظاهراً می‌افتد و آن قبایل از طریق فرستاده امام اینها قصد می‌کنند که به امام برسند و به امام یاری کنند برخلاف اهالی کوفه جدّ دارند که یاری‌رسان باشند اما اینها به امام نمی‌رسند، حالا سؤال اینجاست که اینها جزو کدام گروه قرار می‌گیرند؟ آیا جزو حسینیان قرار می‌گیرند یا نمی‌گیرند؟ مسلماً اگر اینها قصدش را داشتند جزو حسینی‌ها هستند پس آن امر محتوم سر جایش مشخص است، تمام قصد امام این است که به من انسان یادآوری کند که تو به خاطر ترس از دست دادن مالت، جانت و چگونه مردنت، آملت را از دست نده، آملت را بالا ببر، آرزوهایت را بالا ببر تا بشوی جزو متّین. حتی اگر همراه امام نباشی، حتی اگر تقدیر این نباشد که با من باشی. و این یک درسی است برای من امروز که بد زندگی می‌کنم. یعنی من الآن در شرایط آن موقع نیستم، ولی الآن می‌توانم واقعاً مثل امام حسین و همراه ایشان باشم یار امام باشم، تنها با ارتقاء آمال و آرزوهای خودم.

پاسخ: احسنتم. طیب الله. بیاتنان بسیار عالی بود یعنی پاسخی که خودتان دادید، اما در متن سؤال شما این مطرح هست که شما بارها تاکید کردید که «امام دائماً متذکر می‌شدند مسئله را». نه این طور نبوده است. این همه تکرار و تأکید نداشتند، این فرض شما ثابت نیست که امام لحظه به لحظه تأکید می‌کرده‌اند.

ادامه پرسش: پیامبر اکرم چطور؟

ادامه پاسخ: همان احادیث هم در حد یکی دو بار بیشتر نبوده، بنابراین زیاد مسئله حاد

نیست که دست به دامن بعضی از پاسخ‌ها بشویم. در هر حال پاسخ شما بسیار عالی بود.

ادامه پرسش: ولی همچنان این سؤال باقی است که وقتی امام می‌دانند که قرار است

چه اتفاقی بیفتد ولی چرا این مسیر را ادامه می‌دهند؟

ادامه پاسخ: دلیلش اینست که امام در حال زندگی کردن است، در دنیا زندگی می‌کند. با

تکیه بر علم غیب که نمی‌شود زندگی کرد. البته این پاسخی است که من یاد گرفته‌ام از بزرگان،

اگر پاسخ دیگری هست شما بفرمایید.

پرسش: یک سؤالی که در این هفت نشست نتوانستم پاسخش را بگیرم و بحث آن

طرح نشد. شاید هم جایگاه نداشته، ولی آیات قرآنی را که شما تلاوت فرمودید داخلش این

بحث مطرح شد یعنی قطعاً دارای جایگاه هست. بحث این است که جناب استاد لسانی

فرمودند که واقعه کربلا و شهادت امام حسین(ع) در جایگاه‌های مختلفی با مدت زمانی از

فوت پیامبر اکرم گذشته مقایسه کردند که اینقدر از فوت پیامبر گذشته و این اتفاق افتاد. من

می‌گویم که کسانی که در دوره پیامبر بودند شاید نتوانستند خوب واقعاً عاشورا را درک کنند

حالا این را با دوره خلافت مولا علی(ع) بخواهیم بسنجیم واقعه کربلا دهه ۶۰ اتفاق می‌افتد

و خلافت مولا علی(ع) سال ۴۰ هجری به پایان می‌رسد. می‌توانیم بگوییم کسانی که خلافت

مولا علی(ع) را درک کردند، شاید درک بهتری از واقعه عاشورا داشتند. امروز سؤالم اینست:

تقریباً ۲۰ تا ۲۵ سال از فوت پیامبر اکرم تا خلافت مولا علی(ع) دوره خلافت سه خلیفه اول

بوده در دوره هر کدام از این خلفا هم مولا علی(ع) نقش غیرفعال نداشتند و نقششان فعال

بوده و متعدد مطرح شده اگر مثلاً علی نبود این می‌شد و آن می‌شد. یعنی حضرت علی(ع)

نقش خودشان را هر جا که لازم می‌دیدند ایفا می‌کردند و بعد از ۲۵-۲۰ سال تقریباً پنج سال و اندی هم دوره خلافت خود مولا علی(ع) بوده که شاید به آن اندازه‌ای که می‌توانستند نسبت به سال‌های قبل بیشتر اثر گذاردند. با این مقدمه می‌خواهم این را مطرح بکنم که از بعد از فوت پیامبر اکرم تا سال ۶۰ و ۶۱ هجری که آن فاجعه بزرگ اتفاق می‌افتد با اینکه حکمران‌ها و علما و اینها بعد از تاثیرات امام علی(ع)، در طول این بازه زمانی بر سر جامعه و خود مسلمان‌ها چه آمده بوده که این اتفاق رخ می‌دهد؟ یعنی آن سؤالی که من جوابش را در این نشست‌ها نگرفتم اینست که شرایط محیطی در آن بازه زمانی ۴۰ ساله به چه سمتی رفته بوده که این قضیه و این فاجعه رخ می‌دهد؟ در حالی که در دوره تک‌تک خلفا، مولا علی(ع) نقش ایفا می‌کرده در حالی که ۲۰ سال قبل از این قضیه مولا علی(ع) خلیفه بوده مسلمان‌ها چه بر سرشان آمده بوده که این فاجعه اتفاق افتاده؟ ببخشید.

پاسخ: خودتان پاسخ بفرمایید. حتماً پاسخ‌هایی در ذهنتان هست. این هم از آن سؤال‌هاییست که انواع پاسخ‌ها را برایش می‌شود مطرح کرد. چیزی که به ذهن من می‌آید اینست، ببینید من یک مثال بزنم. الآن داستان صاحبان باغ را داریم در سوره قلم که حتماً شنیده‌اید: «**إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ**» عده‌ای بودند شب می‌خواستند بخوابند باغی داشتند آماده چیدن محصول. شب به وقت خوابیدن گفتند فردا ما محصول باغ را کامل می‌چینیم **وَلَا يَسْتَنْوِنَ** هیچ استثنائی هم نکردند، هیچ ماشاءالله، انشاءاللهی هم نگفتند و قصدشان هم این بود که تا آخرین شاخه، تا آخرین درخت بچینند حتی یک درخت هم باقی نگذارند حتی یک شاخه هم باقی نگذارند. «**فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ**» یک طائفی آمد، هر چه که بود، یک طوفی کرد و رفت و همه میوه‌ها را چید و بُرد «**فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ**. فتنادوا مصبحین» صبح پا شدند رفتن بعد ناگهان

دیدند که باغشان چیده شده، گفتند که اینجا باغ ما نیست، بعد پشیمان شدند و الی آخر. اینها را شنیده‌اید ببخشید من تکرار کردم، احتمال دادم که شاید واقف نباشید. ببینید، این مشکلی نبود که استثنا نکردند، این مشکل مشکل اینهاست؟ الآن زمین و زمان این مشکل را دارد. همه ما بدون استثنا این مشکل را داریم، اهل استثنا نیستیم، تصمیم می‌گیریم بدون استثنا، فردا چنین می‌کنم چنان می‌کنم سهامم را این طرف می‌زنم، منتقل می‌کنم، می‌فروشم با پولش چه کار می‌کنم. **ولایستنون** هیچ استثنائی هم در کار نیست. پس چرا عذاب نمی‌آید؟ عذابی که سر این آقایان آمد؟ اینها فدا شدند، واقعاً اینها فدا شدند یعنی خدا می‌خواهد بگوید که من اگر بخواهم مؤاخذه بکنم این طوری مؤاخذه می‌کنم و همه را مؤاخذه می‌کنم اما این بنده‌خداها اسمشان بد دررفت یعنی فدا شدند، فدای ما شدند که ما درس عبرت بگیریم. حالا این کوفیان و مسلمانان کلاً شرح حالشان شرح حال همه است. شرح حال همه ماست. شرح ایمان حقیقی و ایمان غیر حقیقی است. از اول تا آخر اینست که اینها فدا شدند یعنی در مقطعی از تاریخ خدا این صاحبان باغ را پدید آورد این جریان و این طائف را فرستاد و... این طائف دیگر نیامد. بعدها دیگر نیامد وضعیت کشاورزها را می‌بینید وضعیت اینها به مراتب بدتر از صاحبان آن باغ است. قبلاً کشاورزها خیلی اوضاعشان بهتر بود. الآن هر شب باید طائف بیاید بر هر مزرعه، بر هر مغازه، بر هر کسب و کار، بر هر دفتر. پس چرا نمی‌آید؟ خدا این را درس عبرت قرار داده، وقتی هیچ مشکلی پیش نیامده فکر نکنید که وضعیتان خوب است «**فیقول ربی اکرمن**» فکر نکنید که خیلی وضعیتان خوب است و عذاب شما را نمی‌گیرد. بنا نیست که ما همه را بدون مهلت و در دنیا عذاب کنیم. اگر بنا بر این باشد «**ما ترک علی ظهرها من دآبۃ**» حالا در یک برهه‌ای از تاریخ این نمایش صورت گرفته این حادثه این واقعه باید صورت می‌گرفت باید به عنوان یک الگو، یک عبرت، یک درس، برای همه برای علما،

احبار و رهبان و علما و برای حکام، برای مردم، برای مؤمنان که محک بزندند. الآن بر اساس این عاشورا و کربلا ما داریم محک می‌زنیم وضع ایمانمان را که عیار ایمانمان چند درصد است. راحت می‌شود محک زد ببینیم چقدر می‌توانیم رها کنیم «و أموال اقترفتوها و تجارة تخشون کسادها» را بنابراین اینکه چه شد؟ طوری نشده، همان چیزی شد که همین الآن دارد می‌شود، چه شد که در عرض ۴۰-۵۰ سال این طوری شد؟ طوری نشده، همیشه این طور بوده. قرآن هم بارها و بارها گفته، اکثر مردم نمی‌فهمند، اکثر مردم ناشکرند، اکثر مردم عقل ندارند، همیشه این طور بوده است. ما نمی‌توانیم بگوییم که مثلاً اوضاع کوفیان بدتر بوده است از اوضاع ما. نه، این شرح حال مردم است. همیشه این طور بوده و هست فقط **فبشر** کسانی را که درس بگیرند، عبرت بگیرند و خودشان را جزو مجاهدان قرار بدهند. جهاد هم لزوماً به معنی قتال نیست. در قرآن جهاد لزوماً به معنی قتال نیست. مجاهدت یعنی حرکت، کوشش، انسان راحتی را رها کند، جهاد یعنی از سنگلاخ‌ها فرار نکند از دره و تپه‌ها فرار نکند فقط دلش بخواهد روی یک سطح صاف راه برود، جهاد یعنی از مشکلات استقبال کند، حرکت کند، تلاش کند و حرکت امام هم بر اساس چیزهایی که خواندم «نفر» گفته شده: «**اذا قيل لكم انفروا**» این هم یک تعبیر جالبیست که باید رویش حساب کنیم: «**انفروا في سبيل الله**». «نفر» را آن طور که گفته‌اند به هر حال با تنفر هم‌ریشه است، یعنی شخص دوست ندارد جای گرم و نرمش را رها کند، بازنشسته هم شده و یک باغچه هم آماده کرده، «**ذلك مبلغهم من العلم**» است. آخرین درجه رفاه انسان، مخصوصاً در شهرستان‌ها که الآن کاملاً حاکم شده که طرف خانه‌اش را دارد و مغازه‌اش را هم همین‌طور، بازنشسته هم شده و یک باغچه هم فراهم کرده، اینها را می‌تواند رها کند یا نه؟ در یکی از این کتاب‌ها که خاطرات را نوشته بودند نقل شده از آیت‌الله بهجت پرسیدند که مردم چطور سر امام را بریدند؟ ایشان گفته بودند:

همان‌طور که ما می‌بریم! بله عجب آدم‌های نفهمی بودند اینها! چطور توانستند؟ بعد مردم این‌طور فکر می‌کنند که مثلاً امام بالای سرش یک خورشید داشت مثل فیلم‌ها و کارتون‌ها و این تصویری که از امام دارند اینست که بالای سرش یک خورشید است، چطور شناختید؟ عجب آدم‌های احمقی بودند اینها! به پیامبر اکرم «ابتر» گفتند عجب آدم‌هایی بودند! همین الآن ما به هزاران هزار نفر ابتر می‌گوییم و آنها را با چشم ابتر نگاه می‌کنیم.

استاد نوری: در مورد سؤالی که این دوستان داشتند در مورد این که بعد از فوت حضرت

رسول یک فتره‌ای بود که حضرت رسول سال یازده هجری فوت کردند، بیست‌وپنج سال دوران خلافت سه‌تا خلیفه بود، در سال سی‌وششم حضرت امیر به خلافت رسیدند. بعد از آن داستان‌هایی که بود یعنی بیست‌وپنج سال حضرت با خلفا همراهی داشتند. واقعه عاشورا سال شصت‌ویکم واقع شد یعنی در حقیقت پنجاه سال بعد از فوت حضرت رسول. این که ایشان سؤال جالبی داشتند که چه شد که چنین دگرگونی تاریخی واقع شد که کار اسلام به چنین جایی برسد که فکر می‌کنم چند جلسه قبل جناب آقای لسانی یک مطلبی را عنوان کردند. سرلوحه‌اش سقیفه بنی‌ساعده بود که بعد از حضرت رسول منشأ تمام مشکلات از آن‌جا شاید شروع شد به جهت این که بعد از حضرت رسول عده‌ای عنان دین اسلام و حرکت و دعوت حضرت رسول را به دست گرفتند و جهت را منحرف کردند. آنها اصلاً یک شکل دیگری را می‌دیدند، غیر از آن چیزی که سنت و روش اولیای دین و انبیا و خود حضرت رسول بود. آنها نگاه‌شان به بشریت و حتی حکومت یک نگاه دیگری بود. آنها فکر دیگری داشتند که منشأ کل این خطایا، کل این مشکلات، از آن‌جا شکل گرفت و هر خطایی را که یادم هست در آن جلسه یک صحبتی هم شد که ما ریشه این تفکر اشتباه را که در سقیفه بنی‌ساعده شده در هزار و چهارصد سال پیش، الآن در خیلی از این حرکات مثل داعش و امثال این می‌بینیم چه

برسد به این که پنجاه سال بعد از آن در جریان عاشورا خودش را نشان داد و در ادامه به همین شکل. در حقیقت می‌شود رأس همه مشکلات را در آن جا دید که این که در آن جمله معروفی که منتسب هست به حضرت زینب سلام الله علیهاست که می‌فرماید که جانم فدای آن کسی که خیمه و خرگاهش را روز دوشنبه به آتش کشیدند. گفتند: روز دوشنبه چه روزی بود حضرت فرمودند روز سقیفه بنی ساعده بود یعنی تمام این انحرافات تمام این مسائل ریشه‌اش ابتدا از آن جا نشأت می‌گیرد. یادم است که بحث شد و فکر می‌کنم جوابی بر سؤال این دوست‌مان عرض کردم که سؤالی هست که دهها از این پاسخ‌ها می‌شود داد. نمی‌دانم، چون قرآن مهجور شد، چون نمی‌دانم، چه شد، حضرت علی خانه‌نشین شد. اما باید در نظر داشت که به هر حال این اگر مگرها را به قول معروف کمی با حساب و کتاب بگوییم که اگر سقیفه رخ نمی‌داد الآن همه جا گلزار بود و اینها. بله مثلاً اگر می‌گفتیم قایبل هابیل را نمی‌کشت چه می‌شد؟ ما بر اساس آن چیزی که واقع شده سخن بگوییم. اگر مگرها خیلی خوبند، اما همان‌طور که استاد در یک جلسه گفتند اما بشرطها و شروطها. شواهدی هستش که به هر حال زیاد طوری نمیشد چون به هر حال تعیین‌کننده، چیزهای دیگر نیست. فرق زیادی نمی‌کند یعنی واقعاً ما فکر می‌کنیم که حضرت علی سِمَت اصلیش امامت هست که عنوان شد. وقتی سمت اصلی حضرت علی امامت هست، ایشان سمتش را انجام داده، سِمَت حضرت علی خلافت که نیست خلافت بحث دیگر نیست، سمت اصلی و تعریف حقیقی حضرت علی امام و ولیّی هست. امام و ولیّی کارش را انجام داده، حالا چه به صورت آن تهمت بزرگی که می‌زنند و کلمه خانه‌نشینی را مطرح می‌کنند، چه در رأس کار باشد و در رأس حکومت باشد. ایشان وظیفه اصلیش امامت بوده که انجام داده است. مثلاً فردا انتخابات است، الآن شهرستان ما دو نفر در حال رقابت هستند بعد از اینکه یکی پیروز می‌شود کسی که پیروز نمی‌شود، وظیفه‌اش

خیلی سنگین‌تر از نماینده پیروز است. معمولاً دیگر آن بازنده‌ها همه کار را رها می‌کنند، در حالی که نباید رها بکنند. اصلاً فرقی نکرده، تو که نیامدی وظیفه‌ات فوق‌العاده سنگین‌تر است، نصیحة‌الملوک چیزی هست که ما تقریباً می‌شود گفت اصلاً نداریم حتی یک دعای خشک و خالی هم نمی‌کنیم. یک دعای خشک و خالی که این آقای که پیروز شده خدایا کمکش کن تا چه برسد به اینکه مشاوره به او برسانیم، دستش را بگیریم، نصیحتش کنیم، نصیحتش کنیم یعنی خیرخواهش باشیم. بنابراین، می‌بینیم که حضرت علی به هر حال فرقی نمی‌کند بر سر خلافت باشد یا نباشد ایشان وظیفه خودشان را انجام دادند و نمی‌شود گفت که ایشان تأثیراتی می‌توانستند داشته باشند که متأسفانه نشد نگذاشتند ایشان آن تأثیرات را در عالم وجود داشته باشند. اکثر مردم هم **لایعقلون** اکثر مردم **لایشکرون**. این همیشه هست. چه حضرت علی (ع) خلیفه باشد چه نباشد. اکثر مردم نمی‌فهمند، چه حضرت علی (ع) خلیفه باشد چه نباشد.

پرسش: من یک سؤال دارم. اساساً قصد امام از اینکه جناب عقیل را می‌فرستند به کوفه چه بوده؟ آیا قصدشان این بوده که یک صف‌آرایی ایجاد کنند؟ واقعاً می‌خواستند چه کار کنند؟ آیا ایشان می‌خواست جای هانی را بگیرد؟ آیا ایشان می‌خواست صف‌آرایی ایجاد کند که قطعاً این طور نبوده. با توجه به جلساتی که ما داشتیم چون که در داستان مقتل‌ها مطرح می‌شود که مثلاً دو سه تا چیزی که به نظر می‌آید این وصله‌ها نمی‌چسبد به ایشان که راوی می‌گوید که وقتی خبر به مسلم رسید که همراه با کسانی که با او بیعت کرده بودند به جنگ با عبیدالله بیرون آمد، این را به وضوح می‌گوید: به جنگ با عبیدالله بیرون آمد. عبیدالله با پناه آوردن به کاخ فرمانداری (دارالامارة) خود را از گزند او حفظ کرد و یاران عبیدالله روحیه یاران مسلم را تضعیف می‌کردند که سپاه شام فراخواهد رسید. برخی از آنان به برخی دیگر

می‌گفتند: چرا در آغاز فتنه شتاب کنیم؟ یعنی چرا ما شروع کنیم؟ بهتر است در خانه خودمان بمانیم و این افراد را واگذاریم تا خداوند اختلاف بین آنها را اصلاح کند. بعد از این ماجراهایی که می‌رود به دارال‌إمامه، ابن زیاد به او می‌گوید: ای سرکش مخالف، تو بر ضد پیشوایت قیام کردی؟ یکپارچگی مسلمانان را آشفتی و بین آنان فتنه‌انگیزی کردی! مسلم، به من بگو چرا به این شهر آمدی و باعث تشّت امور و اختلاف نظر آنان شدی؟! یعنی منظور من اینست که چند جا لاقل در این مقاتل اصرار می‌کنند بر اینکه عقیل می‌خواهد یک فتنه‌ای را درست کند عقیل می‌خواهد یک آشوبی را به پا کند. قرار است که او مخالفت ایجاد کند در حالی که ما تماماً در این مدت بحث می‌کردیم که امام قصدش این بود که تا می‌تواند از این جریانات فاصله بگیرد ولی خروجی که شما می‌فرمایید خروج به معنای مخالفت نیست یعنی اینکه من خودم را حسابم را با شما می‌خواهم جدا کنم.

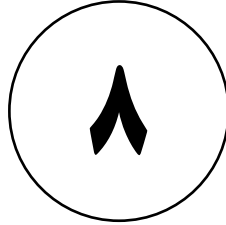
پاسخ: من از کلام بزرگان متوجه شده‌ام که جناب مسلم بن عقیل قرار بوده است سر و گوشی آب بدهد. همین تعبیری که ما داریم، ببینید چه خبر است، این فکر کنم رساتر باشد از آن نامه‌ها و اینکه آیا وضعیت کماکان هست یا نیست. این چیز معقولیست، یعنی یک حرکت عقلانی بود که امام انجام داد. اتفاقاً امام همین را می‌گویند. امام حسین می‌گویند: پسرعمویم مسلم بن عقیل را به سویتان به عنوان نمایندگی فرستادم تا مرا از عقیده شما و از تصمیم شما مطلع سازد. ولی من برایم جالب بود که این مقاتل تماماً سعی می‌کنند که جوری نشان بدهند که می‌خواهد فتنه ایجاد بشود از طرف امام، می‌خواهد مخالفت شروع بشود از طرف امام، می‌خواهد جنگ شروع بشود از طرف امام. درست مثل همان جریان حضرت موسی است در آن درگیری که داشت، این تهمت را به او زدند که تو می‌خواهی فتنه به پا کنی، چنین کنی چنان کنی، در حالی که به هر حال ایشان ناخواسته وارد درگیری شده بود. تمام این

نهضت‌هایی که بعد از امام شروع می‌شود انگار این قضیه را می‌خواهد تثبیت بکند و متأسفانه اینها آب به آسیاب دشمن ریختن است. همین مختار و زید و اینها مشخص شد، بولد شد، و قیام امام را از حالت تدافعی به این سو برد که قیام امام هم انگار همین بوده است. همان تعبیر «لم یکن ما کان منّا تنافساً فی سلطان و لا التماساً لفضول الحطام» اینها تعبیرات خیلی کارسازی است. روی اینها اگر حساب کنید حساب حرکت‌های مختلف از همدیگر جدا می‌شود.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن



هشتمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
یکشنبه بیست و سوم شهریورماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی آبروی کانون سیر و ترویج زبان قرآن

موضوع: عنوان و مابیت نهضت حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. أشهد ان لا اله الا الله وحده لا

شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. اللهم صل على محمد و آل محمد.

ماهیت نهضت حسینی: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف

بالعباد. ماهیت نهضت حضرت امام حسین صلوات الله علیه به دلایل عدیده و با پشتوانه‌های

محکم عقلی و نقلی و تاریخی، نه قیام بوده است، قیام مصطلح، نه جهاد بوده است، همان

جهاد اصطلاحی شده در اسلام، و نه خروج بوده است، آن خروج اصطلاحی.

در نشست قبل جناب دکتر مرادی در ذیل آیات آغازین سوره انفال به دقت و به زیبایی و درستی بیان کردند و مقایسه خیلی خوبی بود بین سیره نبوی و سیره حسینی در خروج. اما این خروج معنی عادی فعل خودش را دارد یعنی خارج شدن. خارج شدن پیامبر برای تثبیت و تشخیص و تعیین اردوگاه صف آرایی در مقابل دشمن در جنگ بدر که در آغاز سوره انفال مطرح است، «**کَمَا اخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ**»؛ همچنین، «**فَخَرَجَ مِنْهَا**» یعنی «خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ»، که توسط خود امام صلوات الله علیه، هنگامی که از مدینه عازم مکه بودند، به آیه استشهد شد. این غیر از آن خروج اصطلاحیست که وقتی گفته شود از همان اوائل در صدر اسلام در همان حوالی زمان حادثه سهمگین کربلا، خروج خودبه خود تا گفته می شد تا شنیده می شد، به معنی خروج بر حکومت وقت بود. در متن حکم و فتوای شریح قاضی، قاضی امویان، هم آمد که چون حسین بن علی بر امیرالمؤمنین یزید بن معاویه خروج کرده، خوشش مباح است. وقتی که می گوئیم خروج، بدون قرینه به معنی «خروج بر»، هست همان خروجی که امام صلوات الله علیه از خودشان نفی کردند و فرمودند «**وَاللَّهِ مَا خَرَجْتُ أَشْرَأَ وَلَا بَطْرًا**»، تا می گوئیم خروج، و می گفتند خروج، یعنی خروجی که از روی اشر هست، از روی بطر هست، از روی تنافس هست. یعنی طرف می خواهد خودی نشان بدهد، می خواهد یک معرکه ای بگیرد، می خواهد یک رقابتی ایجاد بکند برای یک حکومتی، سلطنتی، چیزی، که کاملاً محورش دنیاست.

بنابراین، باید براین عنوان تأکید کرد: **نهضت حضرت امام حسین صلوات الله علیه**، برای پرهیز از آن کلمات دیگر که انطباق صحیح با رویکرد و عملکرد آنحضرت ندارد، بهترین کلمه در فهم امروزی ما نهضت است: حرکت. کلمه «نهضت» همان معنی حرکت را دارد و زیباتر از کلمه حرکت است. معنایش مساویست با حرکت. حرکت امام حسین یا نهضت امام

حسین، آن نهضت استثنائی، حرکت استثنائی، که نه قیام بوده است و نه جهاد بوده است و نه اصطلاحاً خروج بر حکومت وقت بوده است. ماهیتش چه بوده؟

قرآن که بیانگر همه چیز است، قرآن در کنار آن همه آیات که در ارتباط با جهاد دارد، قرآنی که آن همه آیات، آیات متعدد درباره قیام به قسط دارد، آیاتی هم درباره یک داد و ستد مستقیم، یک خرید و فروش مستقیم بین خدا و بعضی از بندگان خدا دارد. متن مفصل این قرارداد خرید و فروش، این قرارداد ازلی برای این معامله و داد و ستد در سوره توبه آمده است، آیه ۱۱۱: «ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة». خریدار خداست و با جنّات نعیم به عنوان ثمن خریدش، جان و اموال، یعنی آنچه دارند را از بعضی بندگان می‌خرد، خریداری می‌کند، یعنی ملک کاملاً منتقل می‌شود. دیگر مال، از آن صاحبش نیست، دیگر جان، مال صاحب آن جان نیست، دیگر این داشته‌ها، انواع داشته‌ها، موقعیت‌ها، عزیزان، نزدیکان، هرآنچه داشتنی به حساب می‌آید و آنچه «اموال»، مطابق تبادر اولیه‌اش نامیده می‌شود، همه را یکجا خدا خریداری می‌کند و در مقابلش بهشت می‌دهد.

«وعداً علیه حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن»! این قرارداد خدا با این بندگان است و متن این قرارداد در تورات و انجیل و قرآن ثبت شده است. تورات و انجیل که اثری از آن‌ها نیست، قرآن در مقابل ماست و می‌بینیم که این متن در آن ثبت شده است. «و من أوفی بعهده من الله» این قرارداد است بین خدا و این بندگان با ایمانش، و وفاکننده‌تر از خدا به عهد خودش هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. «فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم».

این در مقایسه با جهاد، در مقایسه با قیام و در میان آن فضاها با تعریف خاص خودش «فوز عظیم» نامیده شده. خدا اسمش را فوز عظیم گذاشته. یعنی یک رستگاری که اوج

رستگاریست و بالاتر از آن رستگاری، برای یک انسان و برای انسان‌ها متصوّر نیست. امکان ندارد انسانی از این بالاتر برود از این رستگارتر شود. یک چیزی در حد «فُرْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ».

«و ذلك هو الفوز العظيم» یعنی غیر از این فوز عظیم نیست، و این فوز عظیم، ویژه این بندگان خداست که بدون قید تکلیف، بدون قید حکم خدا، بدون قید عنوان جهاد، بدون قید عنوان قیام، بنا را بر این می‌گذارند که ما قبلاً جانمان را به همراه هر آنچه قرار بوده است داشته باشیم، به خدا فروخته‌ایم، همه را یک‌جا به خدا فروخته‌ایم و ما دیگر مالکش نیستیم. مالک خریدار است. منتظریم تا وقتی که به هر نحوی به ما نشان بدهد که می‌خواهد آن مورد بیع خودش را که خریداری کرده است از ما دریافت کند و ما جان و مالمان را در طبق اخلاص تقدیم کنیم.

اوصاف معامله‌گران با خدا: اوصاف این بندگان ده تا وصفست، که خدا آن مهم‌ترینش را که ایمان است گذاشته آخر، در آیه بعدی در آیه ۱۱۲ ده تا وصف آمده: «التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنكر و الحافظون لحدود الله و بشّير المؤمنین». اینها صفاتشانست. از آخر به اول: «ایمان» که اصل کار است. «حفظ حدود الله» یعنی این نوع بندگان خدا تحمل شکسته شدن حدود الهی را حداقل بیش از یک حدی، از یک جایی به بعد، دیگر ندارند و به صحنه می‌آیند و به میدان می‌آیند. نه برای جهاد و نه به عنوان قیام و نه به عنوان خروج بر علیه کسی، قدرتی، یا حکومتی همان که امام صلوات الله علیه فرمودند «أُرید ان آمر بالمعروف و أنهی عن المنكر. ألا ترون؟» نگاه نمی‌کنید؟ نمی‌بینید که معروف کنار گذاشته شده، منکر مورد نهی قرار نمی‌گیرد؟ قبح منکر از بین رفته، زشتی منکرات از بین رفته، معروف دیگر معروف نیست، معروف‌ها منکر شده‌اند. نمی‌بینید؟! دیگر خصوصیاتشان راکع بودن است، ساجد بودن است،

یعنی ارتباط‌های مستقیم با خدا، ارتباط‌های حداکثری مستقیم با خدا، اتصال فراوان به خدا. نه اینکه اتصال به بندگان خدا نداشته باشند ولی اتصالات حداکثری به خدا در مقایسه با اتصالی که با بندگان خدا دارند، در میان بندگان خدا هم بهترین اتصال و ارتباط را دارند، مثال زدنی بوده ارتباط و اتصالشان، به گواهی دوست و دشمن چنین بوده است.

السائحون؛ اهل سیاحتند، افراد و آدم‌هایی نیستند که اهل «**إِنَّا قَلْتُمْ عَلَى الْأَرْضِ**» باشند. در آیات دیروز داشتید در دو سوره قرینتین، کشیده بشوند به سمت زمین و زمین آنها را بکشد، نگه دارد، نگذارد قیام کنند، نگذارد برخیزند، نگذارد اقدام کنند، نه، اهل سیاحتند. از هر جایی لازم باشد می‌گنند و به جایی دیگر می‌روند. زمین خدا و آسمان خدا برایشان فرقی نمی‌کند، هر جا که باشند آن بنده پاک‌باخته، از پیش جان و مال باخته، همه چیز باخته، به درگاه و پیشگاه خدا هستند. مدینه اخراج کرد، خارج می‌شوند به مکه می‌روند. اگر مکه اخراج کرد از مکه خارج می‌شوند و هر جای دیگری که لازم باشد می‌روند و کار خودشان را انجام می‌دهند. مشخصه اصلیشان بندگی خداست.

العابدون؛ هر چه انسان بیشتر در اطرافش بحث می‌کند خلاصه می‌شود در یک کلمه: «بنده خدا» عبدالله، اباعبدالله، فراتر از یک بنده خدا، بنده خدایی که بندگان خدا را تربیت می‌کند «عبدالله پرور» است، تربیت‌کننده عبدالله‌هاست! مکتبش عبدالله تربیت می‌کند. اینها خصوصیات آنهاست.

التائبون؛ یعنی دائم بر خلاف اکثریت متاسفانه بنده‌های خدا که این حالت توبه یعنی حالت اشتیاق شدید به اتصال و ارتباط به خدا را ندارند، کشش‌های دیگر آنها را می‌کشد، جاذبه‌های دیگر آنها را جذب می‌کند به جاهای دیگر بیشتر وصل هستند، این بندگان خاص خدا التائبون اند. «توبه»، تائب بودن، که به زیبایی و دقت در نشست قبل بیان کردند آقای دکتر

مرادی که در دو سوره قرینتین، انفال و توبه، اصل معانی و مفاهیم عبارات و اصطلاحات قرآنی سرچایش هست ولی هرکدام یک اوج خاصی پیدا می‌کند. وقتی در سوره توبه که یکی از دو سوره قرینتین است، توبه می‌آید، بیان‌کننده عاشورا و کربلاست با یک سبب نزول متأخر که باید منتظر می‌ماند تا حسین بن علی صلوات الله علیه و اصحابشان و نزدیکانشان به میدان می‌آمدند و دوست و دشمن مشاهده می‌کردند این چیزهایی را که خدا بیان می‌کند. «**اِنَّ اللّٰهَ اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة، یقاتلون فی سبیل اللّٰه فیقتلون و یقتلون، وعداً علیہ حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن.... التائبون العابدون الحامدون السائحون**» مهم‌ترینش از یک طرف ایمان است، از یک طرف توبه یعنی از همه جا گریخته، با همه جا و همه کس فاصله گرفته، و مشتاق خدا.

یکی از عبارات ماندگار کلام حضرت امام حسین صلوات الله علیه اینست. موقعیت را تعریف می‌کنند و بعد می‌فرمایند: در این موقعیت «**فلیرغب المؤمن فی لقاء الله حقاً**» چنین موقعیتی، موقعیتیست که یک، انسان با ایمان، یک بنده با ایمان خدا، دیگر دل توی دلش نیست، دیگر طاقت ندارد، تاب نمی‌آورد و مشتاق لقاء الله است. حاضر نیست یک لحظه بیشتر صبر کند: «**فلیرغب المؤمن فی لقاء الله حقاً**». به گونه‌ای می‌شود که فقط لقاء الله او را راضی می‌کند: «**یا ایتها النفس المعتمنة. ارجعی الی ربک**» این اشتیاقی که داشتی، این اشتیاق طول زمانش دارد به سر می‌رسد، چیزی نمانده، «**ارجعی الی ربک راضیة مرضیة**». یک لقائی که دو طرف در عمق وجودشان، تنگی قافیه، خدا و این بندگان خاص. کمال رضایت از همدیگر را دارند، خدا از حسین بن علی صددرصد راضیست و حسین بن علی هم از خدای خودش صددرصد راضیست. همان رضایت و همان ایمان و همان آرامش خاطر و همان وابستگی آن‌چنانی که زینب کبریٰ سلام الله علیها در مجلس ابن زیاد و یزید بیانش را فرمودند

«ما رأينا إلا جميلاً» ما که هیچ چیز بدی ندیدیم، هرچه دیدیم جمیل بود هرچه دیدیم زیبا بود. رضایت کامل بنده از خدا. قاب عجیبیست، قابی استثنائیت،

دنیاگرایی یا آخرت‌گرایی؟: این طرف خریدار که خداست. طرف فروشنده آنجا که خدا

بعد از آیات حج در سوره بقره مردم را دسته‌بندی می‌کند، یک دسته‌بندی جامع بر محور خصلت‌های انسانی. که الآن ۱۵ قرن از آن گذشته و از این دسته بندی بهتر هنوز ارائه نشده، بر محور دنیا و آخرت، با دو مؤلفه دنیا و آخرت. قرآن یک بیان جامع و کامل ارائه می‌دهد از دسته‌بندی انواع مردم در همیشه زمان و همیشه مکان. «فمن الناس» وسط آیه ۲۰۰ سوره بقره است. بعد از اینکه در وسط آیه مناسک حج بیانش تمام می‌شود و بحثش را در جای خودش داشتیم که این اتصال به چه حساب است و چه نکات و ظرایفی در آن هست «فمن الناس من يقول ربنا آتنا فی الدنيا و ماله فی الآخرة من خلاق» دسته اول از انسان‌ها، انسان‌هایی هستند که فقط دنیا را می‌بینند. می‌گویند: ما فقط دنیا می‌خواهیم. به هیچ وجه کاری به آخرت ندارند آخرت را کاملاً از فکر و ذکرشان گذاشته‌اند بیرون، هیچ کاری با آخرت ندارند «و ما له فی الآخرة من خلاق» آنها فقط دنیا را می‌خواهند. چشمشان فقط دنیا را می‌بیند فقط دنیابین است، به آخرت هیچ کاری ندارند «و منهم» دسته دوم «من يقول ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار» دسته دوم که در واقع بخشی از دسته اول هستند همان دسته از انسان‌ها که فقط دنیابین هستند و فقط دنیا را می‌خواهند به آخرت کاری ندارند، یک عده از همین دسته اول، دسته دوم را تشکیل می‌دهند که ظاهر حرف و کار و رفتار و اظهاراتشان و ادعاهایشان با دسته اول متفاوت است ولی خدا می‌فرماید: و منهم، یعنی اینها هم از همان دسته اول هستند و در یک کارگاه چهار ساعته در سلسله کارگاه‌های تفسیر سوره شناختی آیات، تفسیر سوره شناختی این آیه شریفه «ربنا آتنا فی الدنيا حسنة» را

مفصل بیان کردیم و ردّ و ایراداتش را انجام دادیم، سؤال و جواب‌هایش را انجام دادیم و آنجا با شرح و تفصیل گفتیم که یکی از چهره‌های شاخص مصداق این آیه عمر بن سعد است. ظاهر کار این است که اینها بنا را بر این می‌گذارند که ما یک دنیای خوب می‌خواهیم و یک آخرت خوب، ما نمی‌خواهیم ما اهل آتش جهنم بشویم! ولی عملاً چه می‌شود؟ خدا می‌فرماید: «و **منهم**» یعنی عملاً عاقبت کار این عده که بخواهند با محاسبه کاسب کارانه دائم دنیا و آخرت را مقایسه کنند و هم دنیای خوب بخواهند هم آخرت خوب بخواهند، عملاً همان عاقبت دسته اول است. البته خدا در اینجا می‌فرماید که «**اولئک لهم نصیب مما کسبوا**»، اما «**والله سریع الحساب**» یعنی به ندرت، با حساب خدای سریع الحساب، امکان دارد که از این دسته دوم که به نحوی از همان دسته اول هستند، در میانشان، یک تعداد محدودی، نجات پیدا کنند و با همان ایده کاسب کارانه که داشتند موفق شوند که آخرتشان را خیلی به خطر نیندازند و همان که در فرهنگ عامه عوام بینشان مطرح است، که البته چنین چیزی وجود ندارد در دالان بهشت جای بگیرند و اهل جهنم نشوند اینها به ندرت نجات پیدا می‌کنند، چون خدا می‌فرماید «**والله سریع الحساب**» یعنی خدا خیلی سخت حساب می‌کشد از این کسانی که هم دنیای خوب می‌خواستند هم آخرت خوب.

به عبارت دیگر، خدا می‌فرماید: ما حرفی نداریم. اگر آخرت خوب را توانستید کسب کنید بکنید! ولی چه کسی می‌تواند؟ دنیا آنقدر فریبنده است، دنیا اینقدر مصیبت‌زاست، حبّ دنیا آنقدر آسیب‌زاست، که مهلت نمی‌دهد به اینکه آدم بتواند آخرتش را حفظ کند ممکنست ۱۰ سال حفظ کند ۲۰ سال حفظ کند ۳۰ سال حفظ کند عمر بن سعد به خیال خودش آخرتش را حفظ کرد تا عاشورای ۶۱ هجری ولی بعد از دست داد. وقتی انسان آرمانش این باشد که من دنیای خوب می‌خواهم، آخرت خوب هم می‌خواهم چون دنیا همیشه وزنش سنگین‌تر

است، «بل تَوَثِّرُونَ الحیاة الدنیا»؛ «الهاکم التکاثر»؛ «بل تَوَثِّرُونَ الحیاة الدنیا»، وقتی بنا را بر مقایسه دنیا و آخرت گذاشتی و هر دو را خواستی بیشتر متمرکز می‌شوی بر دنیا که این دنیای خوب از دستت نرود و چه بسا آن آخرت خوب از دستت می‌رود و حواست نیست، چون معیارهایش هم معیارهای شاخص و مشخصی مثل معیارهای دنیا نیست، می‌بازی قافیه را! این دسته دوم هستند.

یک دسته سوّم هم وجود دارند در بین مردم: «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الذّ الخصام» این دسته سوم مردم فریبند، این دسته سوم خصوصیات اصلیشان این است که جوری حرف می‌زنند جوری رفتار می‌کنند که همه جذبشان می‌شوند: «یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا»، همه می‌گویند: دور این آدم باید بود، کنار این آدم باید بود، این آدمست که می‌تواند چنین و چنان کند، فرمانده یعنی این، امیر یعنی این! می‌فریبند مردم را و کاری می‌کنند که مردم آنها را بپسندند، بپذیرند، و اطرافشان جمع بشوند «و یشهد الله علی ما فی قلبه» خدا را شاهد می‌گیرند، خودشان را به خدا وصل می‌کنند ادعای اتصال به خدا می‌کنند ادعا می‌کنند که قلب ما در دست خداست. ما فقط به خدا می‌اندیشیم ما فقط برای خدا بر شما حکومت می‌کنیم ما فقط برای خدا آنچه درباره شما انجام می‌دهیم، انجام می‌دهیم، همه اینها به خاطر خداست و به خاطر شماست در درجه دوّم و غیر مستقیم!! خدا هم می‌فرماید «و هو الذّ الخصام» در حالی که اینها سرسخت‌ترین خصم‌ها و دشمنان انسانند! دشمنان فضیلتند! دشمنان ارزش‌ها هستند «لدودترین» خصم‌ها هستند سرسخت‌ترین ستیزکنندگان با خدا و انسان‌اند. «یشهد الله علی ما فی قلبه» ولی سرسخت‌ترین ستیز را با خدا دارند: «و هو الذّ الخصام». اینها هم دسته سوّم‌اند که در بین مردم هستند و مردم هم غالباً طرفدار اینان هستند. این دسته سوّم

خصوصیاتی دارند که می‌فریبند مردم را.

همیشه یک اکثریتی از مردم، مولا علی ع می‌فرمایند: «**هَمَّجَ رَعَاغُ اتَّبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ**»، حزب بادند. باد از کدام طرف بیاید، از هرکجا صدا دربیاید. این اکثریت مردم غالباً طرفدار همین آدم‌های دسته‌سوم‌اند.

«**وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ**»
حالا کافیست که این آدم‌های از نوع سوم، از این دسته سوم، دستشان به زمامداری برسد، «**وَإِذَا تَوَلَّى**». ولایت و حکومت و حاکمیت بر مردم اگر به دست این آدم‌های دسته سوم بیفتد چه می‌کنند؟ همین که دستشان به حکومت و ولایت رسید، با تمام توان خودشان و دیگرانی که به آنها پیوسته هستند «**سَعَى فِي الْأَرْضِ**» تا آنجایی که بتوانند در پهنه زمین کوشش می‌کنند تمام توانشان را به کار می‌گیرند «**لِيُفْسِدَ فِيهَا**» برای فساد در زمین، برای از بین بردن همه چیز، مهم‌ترینش از بین بردن حرث و نسل است. اینها با نسل انسان دشمنی دارند. نسل انسان‌ها را برمی‌اندازند. اینها با انسان و انسانیت نسبتی ندارند. اهل آشتی با انسان و انسانیت نیستند می‌خواهند نسل انسانیت برفاقت. خودشان باشند و معدودی امثال خودشان و جهان‌خوارگی کنند همه چیز مال خودشان باشد. انسان‌ها نباشند تا اینها همه چیز را بتوانند از آن خودشان بکنند و راحت باشند از اینکه دیگران بخواهند در برخورداری‌های انسانی از این عالمی که خدا برای انسان آفریده و آماده کرده با آن‌ها شریک باشند.

«**وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ**» شروع می‌کنند هرچقدر و به هر شکلی می‌توانند جلو می‌روند و تباہ می‌کنند کشاورزی را، دامداری را و هر آنچه وسعت و رفاه و اینها قلمداد بشود، هر آنچه بخواهد انسان‌ها را در رفاه و آسایش و آرامش نگه دارد، همه اینها هدف این آدم‌ها هستند. و از جمله براندازی نسل انسان!!

«والله لا يحب الفساد». خدا هم برنامه‌اش این نیست که بگذارد فساد فراگیر بشود، خدا که این بنا را ندارد. لایحِبُّ یعنی بنا ندارد یعنی لایرید. یعنی چنین نمی‌شود، خدا نمی‌گذارد. در طول زمان طولانی که بر زندگی انسان گذشته تاریخ صفحات فراوانی از خودش نشان داده در اماکن مختلف عالم که همه فکر کردند دیگر فساد عالمگیر شد، دیگر فساد همه جا را گرفت، دیگر همه چیز تباه شد، دیگر همه چیز از بین رفت، نسل انسان قطع شد. دیگر آینده‌ای وجود ندارد، ولی «والله لا يحب الفساد» برنامه خدا این نیست. حال، وقتی برنامه خدا این نیست، برنامه خدا چیست؟ خدا برای چنین وقت‌هایی چه برنامه‌ای دارد؟ اینها صراحت‌های قرآنست مثل صراحت‌های دیگر قرآن.

آیه بعدی را هم بخوانیم: «و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم» این آدم‌های تیپ سوم اگر کسی نصیحتشان کند و تذکر به ایشان بدهد و بگوید کوتاه بیا خدایی هست تقوا داشته باش، این قدر تاخت و تاز نکن، این طوری هدف گرفتن همه چیز را و تباه کردن همه چیز را کوتاه بیا! «أخذته العزة بالاثم» عزت دروغین، عزت کاذب، عزتی که در واقع عزت و اقتدار نیست، تمام وجود او را می‌گیرد. تمام وجود این آدم‌ها گناهست، تمام وجود این آدم‌ها جرم و جنایتست، جرثومه جنایتند. مجسمه جنایت و فسادند «أخذته العزة بالاثم». خدا می‌فرماید: «فحسبه جهنم» ما جهنم را برایش داریم! ولی جواب دنیا را چه کسی می‌دهد و چه جور باید داد؟ فعلاً تا این از بین نرفته و در گودال جهنم نیفتاده، این آدم تیپ سوم، تکلیف دنیا چیست؟ البته جهنم خیلی بد سرنوشتیست ولی تکلیف دنیای مردم دنیا چیست؟

در آیه بعدی، خدا بیان می‌فرماید که آن ذخیره‌های الهی که برای چنین زمین و زمانه‌هایی خدا از قبل دارد، که آیاتش را در سوره توبه خواندیم که از قبل آن بندگان خودش را که ذخیره او هستند خدا آن‌ها را خریده، جانشان را خریده، مالشان را خریده، تمام هستیشان را خریده،

و آنها فروخته‌اند، نه آنها هیچ ادعایی دارند نسبت به این خرید و فروش و داد و ستد، و نه این خریدار تردیدی دارد در اینکه همه چیز را یکجا خریده «وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي الثَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ». یک قرارداد خرید و فروش محکم بین خدا و امثال حسین بن علی صلوات الله علیه. خدا اینها را دارد ذخیره برای این چنین موقعیت‌هایی اگر اینها نباشند همان که امام صلوات الله علیه فرمودند: «**فعلى الاسلام السلام**» با اسلام باید خداحافظی کنید. با انسانیت خداحافظی کنید یعنی دیگر در ورق بعدی شما انسانیت، زندگی انسانی، فضیلت انسانی، جامعه انسانی، چیزهایی که آثار انسانیت باشد دیگر نمی‌بینید. «**و يهلك الحرث والنسل**» همه چیز دیگر از بین رفته است در آن ورق بعدی.

کافیست امثال حسین بن علی نباشند برای یک چنین موقعیت‌هایی، کافیست مراحل تاریخ به یک چنین جاهایی برسد و آن ذخیره‌ها نباشند یا به موقع عمل نکنند. کافیست دیر عمل کنند، دیگر چه برسد به اینکه عمل نکنند. هیچ چیزی باقی نخواهد ماند. اولینش اسلام است که دیگر نخواهد بود. وقتی اسلام نباشد هیچ چیز دیگر هم نخواهد بود. به دنبال اسلام همه چیز از بین می‌رود. چون تاریخ قبلش ۵۰ سال، ۶۰ سال قبل، ۷۰ سال قبل نشان داده که «**و إن كانوا من قبل لفي ضلال مبين**» بشریت در چه وضعی بود آن وقتی که خدا از یک نقطه از ناحیه عربستان پیامبر خاتمش را مبعوث کرد؟ «**هو الذي بعث في الأميين رسولًا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وإن كانوا من قبل لفي ضلال مبين**». اصلاً نمی‌شد تصور کرد که بشر به چه ضلالتی دچار شده چقدر گمراه شده چقدر کج رفته به چه وضعی دچار شده و اسلام بود که آمد نجات داد انسانیت را، بشریت را، آمد انسان‌هایی را که تبدیل به حیوانات درنده شده بودند. جز درندگی، جز جنگ، قتل، غارت و

این‌گونه مسائل اصلاً چیز دیگری حایشان نبود. در جاهای مختلف دنیا هم همین‌طور بود. شکلش فرق داشت. بعضی جاها سرپوش داشت بعضی جاها سرپوش نداشت، بعضی جاها علنی‌تر بود ولی همه‌جا بشریت در «ضلال مبین» بود و اسلام آمد معجز آسا در طی ۲۳ سال در پرتو رسالت ختمی مرتبت همه چیز را تغییر داد. حالا هم اگر اسلام برود، همه چیز از دست رفته است. مسئله کاملاً عقلیست. آن وضعیتی که از هیچ به همه چیز رسید وقتی محور اساسی‌اش که اسلامست از بین برود همه چیز دوباره به هیچ برمی‌گردد، هیچ چیزی باقی نخواهد ماند.

«والله لا یحب الفساد». یعنی خدا نمی‌گذارد فساد عالمگیر شود. نمی‌گذارد همه چیز از بین برود، خدا نسبت به بندگانش رئوف است. خدا مهر و محبت و رحمت دارد نسبت به بندگان، می‌خواهد بندگان را حفظ کند. چگونه حفظ می‌کند؟ آن قرارداد طرفش اینها هستند «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» انسان‌هایی هستند که همیشه هستند و ذخیره الهی هستند برای این‌گونه موقعیت‌ها و کاملاً مشخصند. کاملاً مشخصند و نمی‌توانند مشخص نباشند. معلومست که با یک ساز و کارهای ویژه‌ای در این عالم در کارند.

«اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاح الشامخة و الارحام المطهرة، لم تنجسک الجاهلیة بأنجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها» لابه‌لای همان فسادها، لابه‌لای همان تاریکی‌ها لابه‌لای همان مصیبت‌های انسان، اینها هم با دیگر انسان‌ها سیر می‌کنند؛ اینها همان دسته چهارم‌اند که «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» اینها دسته چهارم‌اند که از هر جهت و صفر تا صد نقطه مقابل آن دسته سوم هستند.

کربلا نقطه تلاقی خیر و شر: وقتی دو سر این طیف یعنی آن دسته سوم که «یهلک الحرث والنسل» هستند و جز ستیز با انسانیت و انسان و فضیلت هیچ چیز سرشان نمی‌شود،

و این طرف انسان‌های پاک‌باخته‌ای که فقط به خدا می‌اندیشند «**ابتغاء مرضات الله**» و فقط برای احیای انسان و انسانیت می‌خواهند «**سفينة النجاة**» باشند می‌خواهند انسان و انسانیت را نجات بدهند، وقتی دو سر این طیف به هم می‌رسد، آن مصیبت عظمی، آن مصیبت‌های عظمی به بار می‌آید، عاشورا شکل می‌گیرد، یک مدار خاصی بسته می‌شود، یک انفجار بزرگ رخ می‌دهد، عاشورا به وجود می‌آید، عاشورا این‌طور به وجود می‌آید. آن طرف با آن خصوصیات، این طرف با این خصوصیات. این طرف تائب و عابد و حامد و سائح و راکع و ساجد آن طرف هم «سعی في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل». فقط به فساد می‌اندیشد فقط به هلاکت انسان و انسانیت می‌اندیشد این دو سر وقتی که به هم می‌رسند مدار بسته می‌شود و آن مصیبت عظمی رخ می‌دهد، «**مصيبة ما اعظم رزيتها في الاسلام وفي جميع اهل السماوات والارض**» واقعه عاشورا رخ می‌دهد، فاجعه کربلا شکل می‌گیرد.

«**و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله**». خدا در آن قرارداد بهشت را قرار داده بود ولی این بندگان خدا ضمن اینکه آن قرارداد را قبول دارند، آن چنان هم شیفته بهشت نیستند، آن چنان که بهشت بخواهد بیاید حجابی بین آنها و خدا قرار بگیرد، نه، شیفته بهشت هم آن چنان نیستند. اگر بهشت را می‌خواهند به خاطر «**و رضوان من الله اكبر**» می‌خواهند که اصل برخورداری بهشتیان از بهشتست. شاخص‌ترین آیه مربوط به بهشت در قرآن کریم آن عبارت برجسته‌اش اینست «**و رضوان من الله اكبر**». در بهشت خیلی خبرها هست برای اهل بهشت خیلی خبرهاست چیزهایی که اصلاً به تصور کسی در نمی‌آید تا نبیند تا نرسد ولی «**و رضوان من الله اكبر**» آن رضایت الهی که لحظه به لحظه تمام وجود اهل بهشت را سیراب می‌کند لذیذترین شراب ظهور آنهاست دائم احساس می‌کنند خدا از آنها راضیست، این از همه برخورداری‌های بهشت برایشان مهمتر است و اینجا هم خدا می‌فرماید که وقتی

می‌فروشد خودشان را و همه چیز خودشان را فقط به **مرضات الله** می‌اندیشند فقط رضای خدا را می‌خواهند فقط **رضوان الله** را می‌خواهند. بهشت را هم به این خاطر می‌خواهند که جایگاه کسانیت که خدا از آنها راضیست.

امام حسین اگر اشتیاق به بهشت دارند، در آخرین بیاناتشان فرموده‌اند که به خاطر این است که جد من، پدر من، برادر من، مادر من، آنجا هستند بهشت به این خاطر و به خاطر اینکه اینها بندگان خدا هستند که خدا از آنها کاملاً راضیست. اینها بندگان خدا هستند که خدا آنها را با اشتیاق دعوت کرده و به بهشت برده: «**فادخلي في عبادي. و ادخلي جنتي**». حالا اگر من حسین هم اشتیاق دارم که به آنها پیوندم یک چنین اشتیاقیست. نهایتاً اشتیاق به مرضات الله است. خالص خالص، فقط مرضات الله.

اینجاست که هرکس به هر عنوان و به هر شکل و تحت تأثیر هر مطلب و مسلک و دلیل و غیر دلیلی به نتیجه‌ای غیر از این برسد برای ماهیت نهضت حسین بن علی صلوات الله علیه خطا کرده و نسبت به حسین بن علی صلوات الله علیه جفا کرده است یقیناً. اینها صراحت‌های قرآنست و آنها هم انطباق‌های نقلی و تاریخی مسلم و قطعیت.

ما اصلاً نیاز به روایت نداریم که یک روایت در جایی نوشته باشد که شأن نزول این آیه حسین بن علی است: «**و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله**». چشم باز کردند و دیدند و این قدر مشخص بود که هر که الآن هم که ۱۴-۱۵ قرن گذشته، هرکس چشم باز کند می‌بیند حسین بن علی «**یشري نفسه ابتغاء مرضات الله**» و فراخوان هم داد که هرکس مثل منست با من همراه شود، من راه افتادم. «**من كان باذلاً فينا مهجته و موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل معنا فإنا را حلون غداً انشاء الله**». ما فردا صبح اول وقت عزیمت می‌کنیم حرکت می‌کنیم از مکه به سوی کوفه، هر که با ماست بیاید. هر که مثل ما می‌اندیشد بیاید.

هرکه فکرش فکر ماست بیاید. خبر دیگری نیست. خالص خالص، هیچ جایی برای اینکه یک اما و اگرهای دیگری برای تبیین ماهیت نهضت امام حسین صلوات الله علیه بخواهد مطرح شود، هیچ جایی باقی گذاشته نشده این صراحت‌های قرآنیست آن هم تاریخ مسلم.

از آخر رجب ۶۰ تا بعد از ظهر عاشورای ۶۱ هجری قمری و ادامه‌اش تا برگشتن عترت پیامبر به مدینه یک تاریخ مسلم است؛ آن مقدار بیش که مسلم است گویاست: «**قل فله الحجة البالغة**». همان مقدار کم باقی مانده و دست نخورده همه چیز را نشان می‌دهد و آن چیزهایی را که نشان می‌دهد برای تشخیص صحیح حق از باطل کاملاً کافیست. ممکنست بعضی زوایا و جوانب را درست نشان نداده باشند، خیلی چیزها ثبت نشده باشد. همین‌طور هم هست و به خاطر همین شاید خیلی حرف‌ها و نقل‌ها مختلف شده باشد، اختلاف نظرها به وجود آمده باشد، ولی آنچه باید بیان شده باشد و در طول زمان به هیچ وجه تغییر نکند، ماندگار بماند و انسان‌ها همیشه به عنوان «**مصباح الهدی**» همان که پیامبر اکرم فرمودند: «**إنّ الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة**» همواره بتوانند به حسین بن علی نگاه کنند. و این «سراج منیر» حسین بن علی را مورد توجه قرار بدهند و هدایت پیدا کنند، به مقدار کفایت همه چیز بیان شده، چیزی ناگفته نمانده است.

انامن حسین: من یک زیبایی و ظرافتی هم در بیان قرآن کریم دارم از هزاران ظرافت‌ها و زیبایی‌های بیان قرآن کریم که مکرر به مناسبت‌های مختلف به سراغش رفته‌ایم این نشست امروزمان را هم بی‌بهره از این نگاه به قرآن و این تدبیر در قرآن نگذاریم. در آغاز سوره ابراهیم آیاتی ما داریم که از جهاتی متفاوت با بسیاری از بیانات قرآنیست، خیلی شاخص‌تر و برجسته‌تر است، حالا بعضی اشارات را من ذیل این آیات می‌کنم به اختصار. سوره ابراهیم: «**بسم الله الرحمن الرحيم. الف لام را. كتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور بإذن**

رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

«کتاب» قرآنست؛ خاتم‌الکُتُب است، آخرین کتابست. «ما فرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» جامع‌ترین کتاب الهیست. کتاب جامع الهیست که بر پیامبر خاتم نازل شده «لتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و کار پیامبر خاتم این است که به واسطه این قرآن با محوریت این قرآن مردم را از تاریکی به سوی روشنایی هدایت کند و راه ببرد، نه فقط هدایت کند به معنی راه نشان دادن. با قول و فعل و تقریر و با عمل و با سعی آن‌چنانی.

همین‌جا بگویم که خدا دوجا در قرآن این مضمون را آورده است. یک‌جا داریم خطاب به پیامبراکرم: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكُمْ» و در سورهٔ كهف داریم: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكُمْ» اولی در سوره شعرا که مکیست، دومی در سوره كهف که مدنیست. انگار خدا قطعاً توجّه دارد که یک‌بار فرموده «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكُمْ» یعنی: خطاب به پیامبراکرم حالا بار دوم می‌فرماید «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكُمْ» باز هم مثل اینکه قضیه از همان قرارست! «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكُمْ عَلٰیٰ اَنْفُسِهِمْ» یعنی تو آماده‌ای کاملاً که جان خودت را، کنایه از آنچه متعلق به تو باشد، وقتی جان مطرح شود دیگر بقیه حسابش معلومست. از جان خودت مایه بگذاری! ما تو را می‌بینیم که این‌طور هستی.

خطاب خدا به پیامبراکرم است. یعنی، اولین کسی که مشمول بیان آن آیات سوره توبه و این آیات سوره بقره است خود پیامبراکرم هستند: «و مِنَ النَّاسِ مِنْ يَشْرِي نَفْسَهُ»، پیامبراکرم قبل از حسین‌بن‌علی پاک‌باخته است، جان برکفست. همه چیزش را در اختیار خدا قرار داده. حالا خدا اراده کرده است که انواع حفاظت‌ها را از او به عمل بیاورد، تا رسالتش را به پایان ببرد. این اراده خداست ولی او آمادگیش مثل حسین‌بن‌علی است. «حَسْبِيَ مَنِّي و اَنَا مِنْ حَسْبِي» مطلب خیلی مهمیست.

در مقایسه‌ها بین سیره نبوی و سیره حسینی، خیلی این مقایسه‌ها حداکثریست و خیلی زیباست و دیدنیست. پیامبر اکرم مثل فرزندشان حسین بن علی از آغاز تا انجام همیشه، همیشه آماده بودند و پاک باخته بودند و هرگز از هیچ عاملی که مثلاً به اصطلاح ترسی باشد، خوفی باشد، نگریختند فاصله نگرفتند. خدا اراده کرد که از ایشان حفاظت به عمل بیاورد تا پایان ادای رسالت. که رسالت را به طور کامل ادا بفرمایند. اما در مورد حسین بن علی اراده خدا برعکس بوده است: «**اِنَّ اللّٰهَ شَاءَ اَنْ يَّرَاكَ قَتِيلاً**» اینجا اراده خدا کاملاً متفاوتست. اینجا وقتش است، ولی در اینکه «حسین مئی و انا من حسین» هیچ تردیدی نیست. این پدر بزرگ و این فرزند مثل هم هستند هیچ فرقی با هم ندارند تمام زندگیشان مثل هم است، قول و فعل و تقریرشان یکیست. حرف‌هایشان یکیست، نگاهشان یکیست، فکرشان یکیست، منششان یکیست، روششان یکیست. فقط جایگاه زمانیشان فرق می‌کند و اراده خدا در مورد آنها فرق می‌کند.

وفدیناهُ بذبح عظیم: خدایی که ابراهیمی را که کاملاً خودش را در اختیار خدا قرار داده بود و برایش هیچ فرقی نمی‌کرد که در آتش بسوزد یا نجات پیدا بکند و چه بسا اصلاً به مخیله ابراهیم خلیل الله خطور نمی‌کرد که از آن به تعبیر خدا «جحیم» نجات پیدا بکند، نجات داد. خدا در مورد آنچه برای ابراهیم تدارک کرده بودند می‌فرماید: «**قالوا ابنوا له بنياناً فألقوه في الجحيم**». یک جحیم، یک جهنم، برایش بسازید! حداقلش یعنی یک کوره آن چنانی، یک کوره بسازید، و او را بیاندازید در آن کوره. که اثری از او باقی نماند به خاطر آن رفتاری که با بت‌های ما کرده. «**وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ. قلنا يا نار كوني برداً و سلاماً علی إبراهیم**» اراده خدا بود. آنجا اراده خدا این بود که ابراهیم از آن جحیم، از آن گودال پر از آتش آن چنانی، از آن تنور، از آن کوره آن چنانی، سالم بیرون بیاید و اراده خدا تحقق پیدا کرد.

در مورد پیامبرخاتم هم همین طور، اما در مورد حسین بن علی متفاوت بود: «و فدیناهُ بذبح عظیم». قرار بود یک جریان «فدا» و قربانی کامل صورت بگیرد.

توجه کنید. نه قربانی برای آینده با آن حرف‌ها و توضیحات ناچسب آن چنانی، که نه هیچ عاقلی قبول می‌کند و نه می‌تواند درک صحیحی از آن داشته باشد. قربانی نسبت به گذشته، که الآن آیات سوره ابراهیم را روی این حساب داریم می‌خوانیم. یعنی وقتی که وضعیت جامعه بشری به جایی می‌رسد که قربانی می‌طلبد و اگر این قربانی نباشد همه چیز از دست می‌رود، وقت قربانی شدن این قربانین فرا رسیده است.

من در همان ایام آغازین انقلاب بود که حضرت امام رضوان الله علیه را در عالم رؤیا مشاهده کردم، در یک رؤیای، یقیناً صادق، که ایشان در یک اتاقی مثل آن قسمت آن آخر سالن در یک اتاقی روی یک صندلی نشسته بودند مثل معمول آن زمان، اتاق پر از مستمعین بود، از بیرون این اتاق من داخل اتاق را می‌دیدم، بیرون اتاق یک چیزی شبیه پاسیو و چیزهایی که در خانه‌های قدیمی بود، که حوض و فواره داشت. یک حوض آن شکلی بود، نه کوچک، نسبتاً بزرگ. تمام این فضا کنار آن اتاق و آن دیگر اتاق هم خیلی کوچک نبود جمعیت هم زیاد بود. به جای آب از فواره‌ای وسط حوض که با شدت فوران می‌کرد، خون فوران می‌کرد و می‌ریخت از اطراف این حوض، و می‌رفت از کنار حوض مثل نهری باریک جریان پیدا می‌کرد. خون بود، تردیدی نداشتم که خون بود، وقتی توجه من به این حوض و فواره جلب شد دیدم صدای حضرت امام به گوش می‌رسد. عبارت‌ها این بود: **بله همین طور است، همین طور باید باشد، بله همین طور است، همین طور باید باشد!** آن چیزی که من می‌دیدم و آن چیزی که می‌شنیدم همه چیز را روشن می‌کرد. یعنی: وضعیت به جایی رسیده است که این همه خون را می‌طلبد، تا این همه خون ریخته نشود نمی‌شود، اصلاً قابل ادامه نخواهد بود. وضعیت به

چنین جایی رسیده بود که باید این همه خون ریخته می‌شد.

حَبِّ دُنْيَا سَرَاغَازِ سَقُوط: حالا، داستان اصلی چیست؟ این از ظرافت‌های بیان

قرآنیست و خیلی تکان‌دهنده است. خدا می‌فرماید کتاب هست، پیامبر خاتم هست، «الّی

صراط العزیز الحمید». قرار است انسان‌ها با این پیامبر و با این کتاب به صراط عزیز حمید،

که همان صراط مستقیم است، هدایت یابند، و در قسمت آخر آیه بعدی می‌فرماید «و ویل

للكافرین من عذاب شدید». اما در کنار این برنامه‌ها کنار این کتاب کنار این پیامبر کنار این

صراط مستقیم، کافرانی هم مطرح می‌شوند که اینها اثرگذار می‌شوند، چگونه؟ خدا می‌فرماید

این کافران عبارتند از کسانی که «الذین یستحبّون الحیاة الدنیا علی الآخرة» نمی‌فرماید که

این کافران کسانی هستند که به خدا کافر می‌شوند، به قیامت کافر می‌شوند، به قرآن کافر

می‌شوند، نه! می‌فرماید: این کافرانی که از این نوعند کافرانی که «یستحبّون الحیاة الدنیا

علی الآخرة». کافرانی که تمام وجودشان می‌شود حَبِّ الدنیا، می‌شوند دنیا دوست، و می‌شوند

دنیاپرست. دنیاپرست در مقابل خداپرست، دنیاپرست می‌شوند به جای خداپرست. اولش هم

از **یستحبّون** شروع می‌شود. این مطلب را روز عید فطر به لطف خدا بیان کردیم. باب استفعال

یک تدریجی در آن هست: «استخرجت الودت من الحائط» آرام آرام این طوری می‌شوند.

یکدفعه که این طور نمی‌شوند، پناه به خدا! آرام آرام این انسان‌هایی که خدا مشخصاً عنوان

کافر را بر آنها قرار می‌دهد، با اینکه اصلاً نمی‌فرماید که اینها کافر به خدا و قیامت هستند.

اینها کافرانی هستند که خصوصیتشان دنیا دوستی است.

حَبِّ دُنْيَا از یک جایی شروع می‌کند. محبت دنیا اندک اندک رخنه می‌کند در وجودشان،

دائم افزایش پیدا می‌کند بعد «و یصدّون عن سبیل الله» به خاطر این حَبِّ الدنیا که «رأس

کَلِّ خطیئة» هست کار اصلیشان می‌شود «یصدّون عن سبیل الله». بستن راه خدا؛ هر جا راه

خدا هر سمتی گشوده شود اینها برنامه‌اشان بستن راه خداست «و ییغونها عوجاً» و اینکه راه خدا را کج کنند، آن صراط مستقیم را کج کنند حالا شما اگر سؤال تحقیق موضوعی در قرآن کریم بکنید که این اعوجاج و انحراف تا کجاست؟ جوابش در آن آیات است که قبلاً بررسی کردیم که این اعوجاج و انحراف می‌تواند بکشد به جایی که همین‌جا هم خدا فرموده در آخر آیه ۴ سوره ابراهیم: «اولئک فی ضلال بعید» اینها کار را به جایی می‌رسانند که آن «ضلال مبین» جاهلیت قبل از اسلام در شکل و قالب «ضلال بعید» دوباره خودش را نشان می‌دهد. «ضلال بعید» یعنی یک گمراهی برای انسان، یک نوع اعوجاج و انحرافی که بعید است، خیلی بعید است که درست بشود، کار این قدر خراب می‌شود، این قدر راه کج می‌شود، این قدر همه چیز نابسامان می‌شود، که آن وقت آن مصیبت‌های بزرگ باید رخ بدهد برای جبران آن گذشته‌ها، برای تاوان آن بی‌توجهی‌ها، تاوان آن بی‌معرفتی‌ها، تاوان آن اعوجاج‌ها و انحراف‌هایی که انسان‌هایی که خدا عنوان «کافر» به آنها داده در مقابل عنوان «مؤمن» که در سوره توبه مطرح بود و در سوره بقره مطرح بود، اینها کافرند، این دو نوع کافر و مؤمن، خاص هستند، مؤمن خاص، کافر خاص، که در مقابل هم قرار می‌گیرند و گفتیم وقتی که دو سر این طیف به هم وصل می‌شود آن مصیبت‌های عظمی پدید می‌آید.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

پرسش: من می‌توانم بگویم که مسئله ولایت را دوّمین نفری هستید که من می‌شنوم. تا به حال این را نشنیده بودم که واقعاً قیام امام حسین ارتباط دارد با ولایت. و واقعاً از آن بحث جلسه قبل تان لذت بردم. بعد الآن در مورد این گروه چهارم که نمونه بارز امام حسین علیه السلام هست ما وقتی که نگاه می‌کنیم به نهضت امام حسین، و واقعاً واژه خیلی قشنگی

هست، در اینجا چهار مرحله وجود دارد در نهضت امام حسین. تشخیص اینکه این مراحل را بروند این خیلی مهمست، مرحله اول که امتناع از بیعت بوده در مدینه، مرحله دوم حرکت به طرف کوفه یعنی با توجه به نامه‌ای که فرستادند. این حرکت به طرف کوفه برای اینکه امام می‌خواستند افراد کوفه این طور که می‌فرمودید یک حکومت اسلامی می‌خواستند. سومین مسئله تلاش امام حسین برای اینکه این مخاصمه را ترک بکنند که نصیحت می‌کردند و مرحله چهارم که منجر می‌شود به شهادت و امتناع از خواری و برای نگاه داشتن همین مسئله ولایت هست: «**هیهات منا الذلة**»، باعزت خاتمه دادن. من سؤال اینست که واقعاً درست است که معامله‌ای با خداوند شده، تمام مراحلش معامله بوده؟ یا فقط مرحله آخر است؟ چون این مرحله سوم تشکیل حکومت اسلامی که خیلی بحث‌ها شد و کتاب‌ها شد و تصورات و تخیلات و منجر به قتل‌ها شد که واقعا هنوز که هنوزست می‌بینیم که بحثش هست ولی این معامله با خدا شامل قسمت چهارم است یا از اول این معامله بوده است؟

پاسخ: روی آن سؤال بگذارید ولی سؤال، سؤال دقیق و محققانه باشد، سؤال به این صورت که وقتی سؤال می‌گذارید، همان‌طور که خیلی زیبا مرحله‌بندی را بیان کردید در هر مرحله سوال بگذارید. در همان مرحله اول، امتناع از بیعت با یزید، سؤال را به این صورت بکنید که کسی که اینجا مطرح است و امتناع از بیعت می‌کند حسین بن علی است؟ جواب چیست؟ یقیناً جواب اینست که «**و من الناس من یشري نفسه ابتغاء مرضات الله**» یعنی کوچکترین ذهنیتی امام حسین قطعاً از حسین بن علی بودن، اگر درست شناخته باشیم او را، به عنوان حسین بن علی، حسین پسر علی و علی برادر رسول الله ندارد! این غیر از این نمی‌تواند باشد که این امتناع فقط «ابتغاء مرضات الله» است و هیچ شائبه دیگری ندارد یعنی اصلاً گرایشی به سمت و سوی دیگری ندارد. به رویکردی مثل اینکه مثلاً اگر قرار

باشد کسی حاکم باشد من از یزید اولی‌تر هستم که به حکومت و حاکمیت برسم؛ اصلاً این نیست! شما آیات را ملاحظه کردید «**و الله لایحب الفساد**» بحث، بحث فساد است، فسادی که با آمدن یزید دیگر یک سرفصلی دارد تعریف می‌شود که قرار است، فراگیر بشود، قرار است عالم‌گیر بشود، قرار است همه جا گسترش پیدا بکند «**و یهلك الحرث والنسل**». کما اینکه همان مدت کوتاهی که یزید ماند، بعد از کربلا، تاریخ مشاهده کرد و ثبت کرد. جنایت پشت جنایت، مسئله این بود. فقط این بود. این صراحت قرآنست، وقتی هم سؤال محققانه دقیق بگذاریم، با توجه به اینکه فرد مورد نظر حسین بن علی است، نه هر کس دیگر، این فرد مختار ثقفی نیست، این فرد سلیمان بن صُرد نیست، این فرد نعمان بن بشیر نیست، این فرد ابوموسی اشعری نیست، این فرد سعد وقاص هم نیست، حتی این فرد سلمان و ابوذر هم نیست، این فرد حسین بن علی است! «**حسینٌ منی و انا من حسین**» است، جواب اینست که هیچ شائبه‌ای این امتناع از بیعت ندارد و فقط به خاطر «مرضات الله» است، مرحله دَوّم هم همین‌طور، اینکه از مدینه خارج می‌شود مثل پیامبر اکرم که اخراج می‌شود از مکه. در جای خودش مشروح روایات و نقل‌های تاریخ و کتب سیره را خواندیم که چه راز و نیازی دارند پیامبر با موطن‌شان در ارتباط با مکه، خطاب‌هایی که به مکه دارند، مکه، من بنا ندارم تو را رها کنم. من اخراج شدم، من نمی‌توانم دیگر در مکه بمانم من باید بروم. عین همان. در مدینه نمی‌توانستند بمانند صحیح نبود بمانند. به ایشان کاملاً ابلاغ شده بود که اگر بمانند کشته می‌شوند و اگر این‌چنین کشته بشوند یک کشته شدن مبهم بایگانی شونده در تاریخ خواهد بود که هیچ اثری هم نخواهد داشت، و این درست نبود. نباید به چنین کشته‌شدنی تن‌درمی‌دادند، مثل پیامبر اکرم که باید مهاجرت می‌کردند، مهاجرت نه هجرت، و مهاجرت کردند یعنی هجرت اجباری به مکه. در مکه هم به شرح ایضاً همین اتفاق افتاد و به سمت

کوفه حرکت کردند فقط به خاطر اینکه یک زمینه وجود دارد. اگر قطعاً زمینه در یمن هم بود، سمت، سمت یمن بود، اگر این زمینه در بصره هم بود سمت، سمت بصره بود، به جایی که بتواند مرضات الله تعریف بشود و رضای خدا در آن باشد، رضای خدا در اینکه مسلمانانی طلب کمک می کنند، طلب هادی و رهبر می کنند، اعلام می کنند که اگر به سراغ ما بیایی و ما را هدایت بکنی ما وضع بهتری خواهیم داشت، این وظیفه هر فرد مسلمانست، یک مسلمان غیر از این نمی تواند عمل کند «من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» یکی از آداب مسلمانانست و قطعاً فقط هدفش مرضات الله است، فقط مسلمان بودنست، این یکی از آن چیزهای قابل توجهست، این قدری که مسلمان بودن و مسلمان زیستن و مسلمان از دنیا رفتن همان که قرآن از مسلمانان می خواهد «ولا تموتنّ الا و انتم مسلمون» برای امام حسین مطرحست، اینکه فرزند رسول خداست، برایش مطرح نیست. ما بیانات ائمه دیگر را هم داریم، مهم برایشان مسلمان زیستن و مسلمان از دنیا رفتنست «ولا تموتنّ الا و انتم مسلمون»، که آن لحظه آخر، من همچنان مسلمان باشم. مسلمان یعنی کسی که جز مرضات الله به هیچ چیز نمی اندیشد. این هم در آن مرحله؛ و بعد هم آنچه فرمودید در این میان مطرح شده، باید گفت بی خود مطرح شده! بالاخره فکرها آزادند و قلمها آزادند. ولی یک ضوابطی هم در کار است. اگر کسی واقعاً محقق است، اگر کسی واقعاً عالمانه می خواهد بررسی کند، بی حساب که نباید قلم را بچرخاند، بی حساب که نباید زبان را در دهان بگرداند، باید ببیند که واقعاً دلیل دارد؟ مستند دارد؟ کدام دلیل کدام مستند برای اینکه حضرت امام حسین به دنبال تشکیل حکومت بوده اند؟ یک تخیل است، یک تصوّر است، نه، اصلاً به دنبال تشکیل حکومت نبوده اند یعنی مسئله این قدر حادثر بود از مسئله تشکیل حکومت و غیر تشکیل حکومت که امام حسین صلوات الله علیه به آن می اندیشیدند، «والله لایحبّ

الفساد» یک فسادى داشت عالم‌گیر مى‌شد، باید ریشه این فساد قطع مى‌شد. قطع ریشه این فساد لازم‌هاش یک چنین قربانى عظیمى بود. یک چنین ذبح عظیمى بود. «و فدیناه بذبح عظیم» و اگر نمى‌شد، نمى‌شد. اگر کمتر از این اتفاق مى‌افتاد آن اثرگذاری که باید مى‌داشت نمى‌داشت و آن‌چنان نبود که هنوز است که هنوز است ما از آثار آن برخورداریم. هنوز اگر گوشه و کنار امنیتی هست، اگر گوشه و کنار آزادی هست اگر گوشه و کنار انسانیتی هست اگر گوشه و کنار فضیلتی هست اگر جاهایی دم از فضیلت و انسانیت زده مى‌شود، اینها همه به برکت امام حسین است، اینها همه سفره‌های گستردهٔ نهضت امام حسین است، یقین بدانید و یقین بدانیم که اگر امام حسین این سفره ذبح عظیم را پهن نکرده بودند و همه هستی و داشته‌های خودشان را که، خودشان هم عزیزترین انسان‌ها در پیشگاه خدا بودند، «حسین منى و انا من حسین» بودند، ثانی رسول الله بودند، که «فَاتِكْ بَاعَيْنَا» نور چشم خدا بودند، امام حسین و عزیزانشان اگر این سفره را پهن نمى‌کردند و این «ذبح عظیم» را در آن انجام نمى‌دادند، یقین بدانیم که وضعیتی که همین الان ما و دیگر انسان‌ها در گوشه و کنار دنیا داریم، به هر نسبتی که از آرامش، آسایش، و امنیتی برخورداریم مدیون امام حسین صلوات الله علیه هستیم. یک فساد عالم‌گیری آغاز شده بود از یک گوشه دنیا. آتش که رحم ندارد. فساد آتش است. از جنس آتش است، نار است، این فساد همین‌طور گسترش پیدا مى‌کرد، اسلام گسترش پیدا کرد و بلاد اسلامی هم وسعت پیدا کرد. تا ایتالیا رفت و برگشت، به فرانسه رفت و برگشت، به جاهای دیگر رفت و برگشت، این فساد هم همه‌جا مى‌رفت اما برنمی‌گشت، فساد مى‌رفت و همه جایی مى‌شد. شما امروز داعش را دارید، طبیعت همان طبیعتست، «و اِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثُ وَالنَّسْلَ». هیچ چیزی سرش نمى‌شود، جز دولت اسلامی عراق و شام! فقط یک دولت اسلامی در عراق و شام تشکیل بشود و هیچ چیز دیگر

برایش مطرح نیست. همه چیز را قلع و قمع می‌کند، همه چیز را از سر راه برمی‌دارد، به هر جنایتی دست می‌زند، هیچ حدّ یقفی ندارد، فقط این را می‌خواهد. وقتی این را پیدا کرد چه می‌کند؟ هنوز دولت تشکیل نداده چنین است، دولت تشکیل بدهد چه خواهد کرد؟! اگر دولت اموی تقویت می‌شد، اگر به اصطلاح آن زمان امیرالمؤمنین یزید با قدرت ادامه می‌داد، و اگر چنین وضعیتی در مقابل او رخ نمی‌داد، اگر یک چنین ذبح عظیمی واقع نمی‌شد، اگر چنین مصیبت عظمایی عالم را حرکت نمی‌داد و آنها باقی می‌ماندند، هیچ چیز باقی نمی‌ماند، امویان هیچ چیز باقی نمی‌گذاشتند، همه جا می‌رفتند. امثال خودشان را با خودشان همراه می‌کردند، امثال آنها به آنها می‌پیوستند، و همین‌طور گسترش پیدا می‌کردند. دیدید که در دسته‌بندی سوره بقره این دسته سوم هم یک دسته از انسان‌ها هستند، اینها واقعیت دارند، اینها وجود دارند، همیشه در جامعه بشری وجود دارند و همین‌طور هستند که قرآن بیان می‌کند، بدون کم و زیاد. اینها این‌طورند، جرثومه فسادند، جرثومه جنایتند، غیر از جنایت را اصلاً نمی‌بینند، نمی‌شناسند. مساوی با جنایت و فسادند. نمی‌دانم کفایت کرد یا نه؟

ادامه پرسش: دقیقاً همین‌طور است، ولی من یک سؤال اینست که امام حسین با علم به این شهادت هم رفتند به این طرف چون می‌دانستند هدف چیست یعنی پس علم امام اینجا نمی‌شود گفت علم نداشتند یا اگر علم داشتند چرا رفتند؟ ولی یک موضوع هست که چرا بعضی از بزرگان ما مثل شیخ مفید یا بالاخره کسان دیگر نسبت به این مسئله، نسبت به حرکت امام حسین جور دیگری نگاه می‌کنند؟ نسبت به علم امام حسین نسبت به همین که به خاطر شهادت بود یا به خاطر حکومت بود، چرا پس نگاهشان به این صورتست؟ واقعاً این چیز است (چطور نگاه می‌کنند؟ مگر چه می‌گویند؟) ببینید من اخیراً نگاه می‌کنم می‌بینم در صدا و سیما مجدداً کتاب آقای صالحی نجف آبادی مطرح‌حست، مجدداً این در جامعه مطرح

شده است.

ادامه پاسخ: اینها در بین عوام انقلابیون مطرح است، صدا و سیما جای عوام انقلابیون است. شما خیلی وقتها وقتی می‌شنوید کارشناس مذهبی، یعنی یک آدم عامی نه حتی یک آدم کم سواد. دلایل عدیده داریم، هرگاه روشن کردیم دیدیم یک آدم کم سواد نه، یک آدم بی‌سواد. یعنی آدمی که سواد اسلامی و معارف اسلامی و حداقل‌های قرآن و حدیث و سیره و اینها را هم ندارد. شماها غالباً یادتان نمی‌آید. اوایل انقلاب، اگر روحانیت جلیل‌القدر واقعاً به خصوص در ایران که مقر این انقلاب بزرگ اسلامی بود اگر حسابی به میدان نمی‌آمدند و مدبرانه اقدام نمی‌کردند، یک موجی ایجاد شد یک لیست سیاهی از ائمه اطهار منتشر شد خیلی جدی که نه تا امام از دوازده امام رفتند در لیست سیاه. اینکه می‌گویم عوام انقلابی، انقلابیون عوام، اینست. عوام انقلابیون گفتند اگر انقلاب اسلامی این است و اگر اسلام یعنی انقلاب و اگر انقلاب اسلامی یعنی این، پس برگردیم دوازده امام را ببینیم چه وضعیتی داشتند؟ گفتند که سه‌تا از ایشان حداکثر موجهند که انقلابی بودند: مولا علی علیه السلام، امام حسین صلوات الله علیه، حضرت مهدی هم به حسابی که می‌گویند چنین و چنان خواهند بود، قبول، ولی نه‌تای دیگر هیچ! نه‌تای دیگر رفتند در لیست سیاه! واقعاً تا یک مدّت. البته بحمدالله ادامه پیدا نکرد. روحانیت به میدان آمد که این چه حرفیست؟ این چه طرز فکریست؟ من شاهد عینی این واقعیت بودم، بدون کم و زیاد دارم برای شما تعریف می‌کنم، واقعاً نگران‌کننده بود.

پرسش: استاد یک سؤال. این فرمایش پیامبر اکرم که فرمودند: «حسین منی و انا من حسین» این سؤالی که خانم جبل‌عاملی فرمودند این را در ذهن من به وجود می‌آورد، شاید برای عوامی که شما می‌فرمایید این مسئله وجود داشته باشد که این صحبت فقط در مورد

امام حسین بود و در مورد بقیه ائمه نبود. غافل از اینکه این فرمایش پیامبر هیچ منافاتی با این ندارد که «حَسَنٌ مَّتَى و اَنَا مِنْ حَسَنٍ».

پاسخ: بله البتّه. «کَلِّمُوا نُوْرًا وَاحِدًا». بله در مورد ائمه یکی از اعتقادات ما اینست که همه نور واحد هستند و بارها گفتیم که عنوان کتاب مقام معظم رهبری عنوان بسیار درست و عالمانه و گویایی است، **انسان ۲۵۰ساله**. ائمه اطهار در واقع همه یک فرد انسانند، یک نورند و به عنوان یک فرد انسان باید شناخته شوند، امامتشان، قولشان، فعلشان، تقریرشان، روش و منششان مساوی با رسول خداست و سیره‌شان نسخه دوم سیره رسول الله است و هرچه ما در این تطبیق اشتباه بکنیم اشتباه کرده‌ایم. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» ما تا جایی که بتوانیم از عهده برآییم که سیره نبوی را بر سیره ائمه تطبیق بکنیم و سیره ائمه را کاملاً مثل استفاده از گونیا و نقاله و خط‌کش و اینها منطبق کنیم با سیره پیامبر اکرم موفقییم و به نتایج صحیح می‌رسیم. هر جا غیر از این عمل کنیم یا نتوانیم دقیقاً به این صورت عمل بکنیم تحقیقات ما هم به نتایج اشتباهی منجر می‌شود. مقام معظم رهبری یک زمانی راجع به همین کتاب **شهید جاوید** فرمودند که یک خط صحیحی بر این کتاب حاکم نیست. در عین حال هم بیان فرمودند که محقق واقعاً معذور است. اگر غیر از این باشد راه اجتهاد بسته می‌شود. اگر قرار باشد که علما و محققین بترسند از اینکه تحقیق کنند، بترسند از اینکه مطالعه کنند و به نتایجی برسند این راه بسته می‌شود. تحجّر حاکم می‌شود. باید این راه باز باشد و تشویق پویندگان این راه هم همین است که مطمئنند که اگر بی‌غرض کار کنند و هیچ غرضی بجز رضای خدا آنها را جذب نکند اینها قطعاً نزد خدا مأجورند، اگر به حقیقت برسند اجر مضاعف دارند، و اگر به نتیجه نرسند خدا آنان را مؤاخذه نمی‌کند که چرا تحقیق کردید، چرا مطالعه کردید؟

پرسش: استاد، صحبت در مورد این دسته‌هایی که در سوره بقره مطرح شد این طور به نظر من آمد که در واقع اگر ما بخواهیم از مؤمن صحبت کنیم از مؤمن، چیزی جز اینکه شما فرمودید در نمی‌آید یعنی من اگر بخواهم این را به عنوان درسی از نهضت عاشورا بگیرم و به عنوان سبک زندگی این جلسه را قرار بدهم که آخر سر چه چیزی دست من را گرفت؟ اینکه من امروز با خودم بنشینم، محاسبه کنم و ببینم من آیا مؤمنی هستم که آماده باشم که همه چیز را ببازم به خدا، در مقابل مرضات الله؟ این خیلی مهمست، چون خیلی وقت‌ها انسان‌ها می‌بازند در مقابل حماقت‌ها، به حساب نفهمی‌ها و اینها خیلی فرق دارد و بزرگان دین به ما فرموده‌اند آموخته‌اند که «المؤمن هو الكيس الفطن» مؤمن باید زیرک باشد حواسش جمع باشد. جایی نخوابد که آب زیر زیراندازش برود، کلاه سرش نرود، کسی که کلاه سرش می‌رود، مؤمن نیست مؤمن نباید کلاه سرش برود، مؤمن کسی است که زیرک باشد و کلاه سرش نرود. ولی بله به قید مرضات الله یعنی وقتی که مرضات الله را می‌بیند، می‌شناسد دیگر پاک باخته می‌گوید این اگر رضای خداست من از همه چیز حاضرم بگذرم به خاطر مرضات الله. در واقع همه ما باید یک جور ذخایر باشیم، بستگی به لیاقت‌مان دارد یعنی هرچه بیشتر این چنین باشیم معلومست که این لیاقت را بیشتر داریم و بیشتر نزدیک هستیم به اینکه مصداق این بندگان خاص خدا باشیم که در سوره توبه و در سوره بقره مطرح شدند.

پاسخ: بله این یک طیف وسیعست، یک صفر تا صدیست به صورت یک نقشه راه و اصلش هم همان «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة»، اساسش هم دنیا و هم آخرتست، مراقبت و مدیریت این مسئله که من کجاها به سمت دنیاگرایی و دنیا دوستی کشیده می‌شوم و کجا از مرضات الله کم می‌آورم؟ خودم متوجه می‌شوم که خدا از این قسمت از زندگی من خوشنود نیست، متوجه می‌شوم صبح که سرکار می‌روم خدا از این سرکار رفتن من

خوشنود نیست، می دانم چنینست، از وضع زندگی خانوادگیم، می دانم که خدا خشنود نیست. ولی به خاطر جاذبه های دنیایی، به خاطر مثلاً آسایش، که فرمودند آسایش ممکنست، ولی آرامش نه، خودم را فریب می دهم. فریب دنیا را می خورم. تمام مسئله همینست، اول تا آخرش همینست. و نهضت حسینی و تاریخ عاشورا تمام درسش همینست؛ درس بزرگش همینست. همان کلام زیبا و ماندگار امام حسین خطاب به بنی هاشم. وقتی که از مدینه می خواستند بیرون بیایند یک خط نامه به بنی هاشم نوشتند: « كَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ ». بنی هاشم، خوبشاوندان من، با هر وسعت و کثرتی، من می روم و به شما اعلام می کنم که مطلب از این قرار است که دنیا هیچ وقت نبوده اگر می خواهید فکرتان را صحیح بسازید، بر این اساس بسازید که دنیا هیچ وقت نبوده و آخرت همیشه بوده، همیشه هست. این اشتباه بزرگی است که ما می کنیم، که خیال می کنیم آخرت بعد از دنیاست، آخرت قبل از دنیا بوده در متن دنیا هم که در آن زندگی می کنیم، هست و بعداً هم خواهد بود. این آخرت است که همیشه بوده است و هست و خواهد بود و این دنیاست که هیچ وقت نبوده فقط یک جلوه کرده، تا یک جایی شیرخواریم، خردسالیم چیز زیادی متوجه نیستیم، کم کم یک چیزهایی می فهمیم بیشتر جذب دنیا می شویم و همین طور «يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ يَشْبُ فِيهِ حَصَلَتَانِ الْحِرْصُ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ» دائم این دنیا دوستی و فریفته شدن دنیا افزایش پیدا می کند شکل های مختلف پیدا می کند «أَتَمَّا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ». جلوه های مختلف دنیا انسان را جذب می کنند و اگر انسان مراقب نباشد قطعاً جذب می شود و اگر جذب شد، دیگر با سعادت نهائی قطعاً فاصله خواهد گرفت. آموزه اساسی نهضت حسینی همین است: «كَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ» دنیا هیچ وقت نبوده! به چه دلیل هیچ وقت نبوده؟ چون همین لحظه می تواند نباشد! دنیا که اصلاً دوام و بقا ندارد. هیچ حسابی روی

آن نیست. نفسی که می‌رود و می‌آید مگر تضمینی رویش هست که بازهم برود و بیاید؟ «و ما تدري نفس ماذا تكسب غداً» که می‌داند؟ فردا را که دیده؟ فردا که سهلست ده دقیقه بعد را که دیده؟ «و ما تدري نفس بأي أرض تموت». می‌توانی بگویی کجا می‌میری؟ می‌توانی بگویی روی زمین می‌میری یا توی آسمان یا توی آب می‌میری؟ چه می‌دانی؟ اصلاً بنا و بنیادی ندارد. «و ما الحياة الدنيا في الآخرة الأمتاع» خدا رحمت کند استاد فرید را. گفت: من یک یادگاری به تو می‌دهم، من تحقیق زبان‌شناختی کرده‌ام بین چندین زبان عمده دنیا؛ کلمه «متاع» که خدا در قرآن برای دنیا به کار می‌برد، این «متاع» از نظر ریشه‌شناسی معنی «پوچ» است، پوچ هیچ نیست و خدا با این کلمه دنیا را توصیف کرده که انسان‌ها بفهمند که دنیا چیست؟ دنیا هیچ چیز نیست. آخرت چیست؟ آخرت همه چیز است: «و ان الدار الآخرة لهي الحيوان». زندگی اصلی انسان آخرتست. اول و آخر آخرتست. «يقول يا ليتني قدمت لحياتي» تازه زندگی من از اینجا شروع شده! اول سوره كهف داریم: «إنا جعلنا ما على الأرض زينةً لها لنبلوهم أيهم أحسن عملاً» ما برای اینکه یک آزمون سرتاسری تشکیل بدهیم برای بندگانمان این اوضاع و احوال را روی زمین درست کردیم. وقتی هم زمان آزمون به پایان برسد، بساط را جمع می‌کنیم: «يوم نطوى السماء كطي السجل للكتب؛ يوم تُبدل الأرض غير الأرض» زمین را از بین می‌بریم آسمان‌ها را لوله می‌کنیم و دیگر هیچ! همه اینها برای آزمون انسان بود: «الذي خلق الموت والحياة ليبلوكم أيكم أحسن عملاً» اینها جلوه‌هایی بود برای اینکه انسان آزموده بشود، انسان خودش را نشان بدهد، انسان بفهمد که کجاست و چگونه باید این مراحل را بگذراند، و از این «قنطره»، از این پل، چگونه به سلامت بگذرد که در پایان این پل که سروکارش با آن آخرت همیشگی از ازل تا ابد خواهد بود وضعیت خوبی داشته باشد.

اطلاعیته: کتاب **راز بازگشت جاهلیت در عصر عاشورا** چاپ نشر معارف است. نویسنده کتاب جناب آقای جواد سلیمانی امیری از اعضای هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمة الله علیه هستند، این کتاب تهیه شده اینجا به تعداد موجود است برای خودتان و دیگرانی که علاقمند به موضوع هستند، و اهل مطالعه اند حتماً بپسندید و مورد استفاده قرار بدهید.

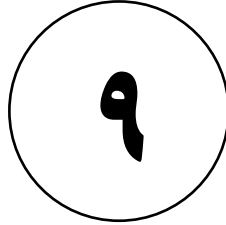
استاد نوری: عرض خدمتتان در مورد اولین سؤالی که سرکار خانم داشتند، یک مطلبی به ذهن من رسید که شما فرمودید به مقتضای آن آیه چهار مرحله برای آن از امام حسین علیه السلام بیان کردند من یک مطلبی به ذهنم رسید و آن اینکه ما در فقه یک بابی داریم به نام «مکاسب»، در مکاسب یک بابی داریم به نام «بیع السلف» بیع سلف در حقیقت یعنی اینکه به طور مثال یک کسی می خواهد کاری را انجام بدهد او سرمایه ای ندارد یک شخصی که سرمایه گذار هست سرمایه را به ایشان می دهد، زمین را به او می دهد، می گوید، کار از تو سرمایه از من. زمین را می دهد حالا کود و امثالهم، و تجهیزاتی که لازم دارد. یا فرض بفرمایید گوسفندی می خواهد تهیه کند، آن چوپان فقط می خواهد آنها را تکثیر بکند بعد در نهایت آن محصول و ماحصل این کاری را که می کند آن شخص سرمایه گذار می خرد، پیشاپیش می خرد، تا کل میوه باغ را که روی درختها هنوز نیست می خرد، یا کل زاد و ولد آن گوسفندها را مشروط می خرد، می گوید شما فقط کار مراقبت و کاشت و داشت و برداشت را انجام بده، محصول مال من. چرا؟ چون سرمایه را من دادم. من در رابطه با این آیه ای که شما فرمودید که «**إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**» این مطلب به ذهنم رسید. اولیاء الهی با توجه به اینکه باز در همان مطلب که می فرمایند خودشان تأیید کنند، خودشان عبدالله واقعی هستند، اینها خودشان را در قبال خداوند هیچ می دانند، هرچه دارند از خدا می دانند، سرمایه گذار اصلی

را خدا می‌دانند. خرید محصول هم پس با خداوند است، خداوند هر موقعی بلاتشبیه در این قسمت هم هست که حالا در همین بیع سلف آن سرمایه‌گذار گاهی می‌گوید که این میوه را ابتدای فصل که الآن موقع نوبرانه هست این موقع بده به بازار، گاهی آن سرمایه‌گذار می‌گوید که این را مثلاً بگذار یک ماه دیگر بده، یک موقع می‌گوید که من می‌خواهم بیرم سردخانه در زمستان این را بفروشم. بر حسب اینکه آن سرمایه‌گذار در نظر گرفته؛ در این مورد هم یک تشابهی که وجود دارد این قضیه است که چون اینها در حقیقت خودشان را هیچ می‌دانند هرچه هست سرمایه‌گذار ذات احدیت است، اینها به هر زمانی به مقتضی خودش آمادگی شراء دارند، این به هر شکلی از پیش فروخته‌اند، چه زمان خروج از مکه او دارد کارش را انجام می‌دهد می‌گوید من کارم را انجام می‌دهم، من فروختم خودم را، کما اینکه یک تبلور زیبایی در یک طفل ۱۳ ساله است که از او سؤال می‌کنند: «کیف الموت عندک»، می‌گوید: «احلی من العسل» این جوانی که هنوز بالاخره انسان نوجوانی دارد جوانی دارد میانسالی و پیری دارد، اینها هرکدام مقتضیات خودش را دارد ولی اینها در هر مقطعی از زمان که باشد اینها فروخته‌اند، آماده اینند که محصول را بدهند به دست سرمایه‌گذار، پس حسین بن علی علیه السلام و قس علی هذا بقیه اولیاء الهی چه حرکتشان از مکه به مدینه، چه از مکه به کربلا، اگر مطلب در کربلا هم آن وقعه نمی‌شد، ادامه پیدا می‌کرد، می‌رفتند فرض کنید در کوفه، باز هم آن چیزی که خدا می‌خواست می‌کردند. مرضات الله، که در نهایت هم آن جان کلامی که حضرت در آخرین لحظات عمرش فرمود که «أَرْضِيَّتْ عَنِّي»؟ اشاره به آن مطلبی که شما در بیانتان فرمودید که «و رضوان من الله اکبر» اینها در نهایت فقط رضای الهی را در نظر می‌گیرند اینکه حالا حکومت اینجا باشد یا اینکه من می‌خواهم روشنگری بکنم یا اینکه من می‌خواهم شهید بشوم، اینها مهم نیست (نه مبدأ مطرحست، نه مقصد مطرحست،

نه مسیر)، انجام وظیفه است. یک مطلب دیگر اینکه به ذهنم رسید فکر می‌کنم در یکی از صحبت‌های الان بود آن مطلبی که خود حضرتعالی فرمودید که یک انحرافی که مثلاً بعضاً در ابتدای این ۴۰ سال پیش هم بود که ائمه را دسته‌بندی می‌کردند، برمی‌گردد به آن مطلبی که هفته گذشته اشاره شد در مورد آن بحث زیدیه و نگاهشان به اسلام و حالا به یک شکلی خود زیدیه لفظ امام را هر جا هزینه نمی‌کنند، ببینید چرا آمدند به یک شکلی واقف شدند؟ واقفیه‌اند دیگر، توقف کردند پیش نرفتند؟ بر اساس آن حدیث رسول الله که به جابر فرمود که بعد از من ای جابر پیشوایان تو اینها هستند محمداً را خواهی دید سلام من را به او برسان و الی آخر. اینها می‌گویند اینها عالمان هستند، ولی امامان نیستند. چه کسی را اینها امام تلقی می‌کنند؟ جناب ابوالفضل العباس را اینها امام می‌دانند چون قائم به سیف بوده است. فقط در حقیقت این بُعد و این شش را دیدند، ولی مثلاً فرض بکنید این خودش یک نشان از آن دغدغه ما بود که عرض می‌کردیم بر اساس یک اشتباه کوچک یک تحلیل ناصحیح به چنین خطاهایی رسیدند، این مطلبی بود که خواستم خدمتتان عرض کنم. یک مطلبی هم بود که شما فرمودید در مورد سقیفه بنی ساعده در مورد جلسه هفته گذشته، فکر می‌کنم شما فحوای مطلب را فرمودید که اینجا بیشتر باید روی جریان سقیفه دقت کرد. ببینید مثلاً اگر این طور عنوان شد که اگر حسین بن علی این طور شهید نمی‌شد، یک طور دیگر می‌شد جریان، بله درستست این از یک منظری درست است. ولی اینکه ما در تحلیل تاریخ باید تاریخ را به دقت آنچه که ما هو فیه متن تاریخ، گزارش تاریخ را بیابیم تحلیل بکنیم آیا ما می‌توانیم بگوییم که سقیفه‌ای انجام نشده است؟ شده، این شده، یک خبطی خطایی اثرش هم هست کما اینکه صحبت‌هایی هم شد عمیق اثرگذار بود. حالا بیابیم بگوییم این را ره‌ایش نمی‌توانیم با ما و اگر، اگر این نبود، این از یک منظری درست است. مثل اینکه من مجبور می‌شوم یک

مثالی بزنم فرض بفرمایید شما یک ماشین خیلی مرتب و نویی را خریدید، می‌آیید در خیابان بعد از یک مدت کوتاهی یک شخصی مثلاً می‌آید می‌زند و این ماشین تصادف سنگین می‌کند بعد آن شخصی که ضارب است مقصر است، یک خلافی انجام داده، در آن کروکی باید مشخص بشود چه کسی مقصر است؟ این ضربه زده به این ماشین، این ماشین صدمه بسیار زیادی هم دیده وقتی می‌آیند پایین می‌گوید آقا برو بگذر، ای‌شالله که درست می‌شود، اصلاً ماشین درست شده برای تصادف، تو اگر اینجا تصادف نکنی ده روز دیگر تصادف می‌کنی. جانت سالم است خدا را شکر کن. این خیلی به انسان لطمه می‌زند، بله شاید خود من در نفس خودم موضوع را این‌جور تحلیل بکنم برای آرامش خودم، ولی او چنین حقی را نمی‌تواند داشته باشد. باید یک کارشناس بیاید مقصر را مشخص بکند بالاخره یک جریمه‌ای هم برایش بار می‌شود و اینها، ولی این خسارتی که بر این ماشین وارد شده گاهی اوقات این خسارت این قدر عمیق است که شما هرچه هم زمان می‌گذرد، می‌بینی این اصلاً قابل ترمیم نیست این شاسی‌اش جا خورده، می‌روی تنظیم فرمان می‌گویی آقا تنظیم فرمان می‌کنیم ولی بدانید لاستیک‌سابی دارد باید از فکرش بگذریم. ما که نمی‌توانیم از خیر اسلام بگذریم ولی باید با همین شکل با آن کنار بیایم این ماشین دیگر سرعت دو بیست تایی‌اش را نمی‌تواند برود، با یک سرعت کمی می‌تواند برود، کما اینکه سیره ائمه طاهرین و اولیاء الهی کج‌دار و مریض مدارا کردن بر همین محور بوده یعنی واقعیت‌گرایی بوده ولی ما نمی‌توانیم اصل این موضوع را در حقیقت نادیده بگیریم.

استاد: سپاسگزاریم از شما و از همه دیگر سروران ارجمندمان.



نهمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
چهارشنبه بیست و ششم شهریورماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: استاد مصطفی رزاقی

پست الکترونیک: dilakhtaran@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون سرتیوج زبان قرآن

موضوع: عاشورا شناسی در پرتو سوره های قدر و پینه

سوره قدر: صلی الله علیک یا ابا عبدالله. به مناسبت این جلسه پیشنهاد من این است که سوره قدر را با هم، جمع خوانی کنیم. آیات عاشورا و عاشوراییان. «بسم الله الرحمن الرحیم. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ». با هم خواندیم سوره قدر را به مناسبت این که قصد داریم در این نشست، نهضت حسینی را در آینه سوره های قدر و پینه مطالعه کنیم و به تأمل بنشینیم. چرا که از پیامبر به تواتر داریم «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ

الثقلین کتاب الله و عترتی» آنچه که من برای شما بعد از خود می‌گذارم دو چیز است کتاب

خدا و عترتم. کتاب خداوند پیش روی ما است و عترت پیامبر در مقابل چشمان ما.

نشانه‌های این کار و نمونه‌های این کار را خود ائمه معصومین به ما دادند همان‌طور که مشخص است آیات اول و آخر سوره فجر را در شأن امام حسین علیه السلام ما داریم و همیشه تلاوت می‌کنیم و تأمل می‌کنیم، این خودش یک نمونه هست و فقط این نمونه نیست ما می‌توانیم و باید در جای جای قرآن نشانه‌های قرآنی حرکت امام حسین را بیابیم و در موردش تأمل کنیم. یک نمونه‌ای که امروز می‌خواهیم بحث کنیم سوره‌های قدر و بیته هست که به نظر می‌رسد بعد از سوره فجر اولین و ظاهرترین و بارزترین خصوصیات و مشخصات نهضت حسینی را در خودش دارد و برای ما بیان می‌کند. سوره قدر و بیته دو سوره زوج هستند.

«بیته» وجود امام حسین(ع): در ترتیب مصحف سوره قدر ابتدا هست و سوره بیته بعد از آن. سوره بیته نود و هشتمین سوره قرآن است که مدنی است و هشت آیه دارد به نام‌های «البریة» و «لم یکن» نیز شناخته شده است، به خاطر این که بارزترین و مشخص‌ترین کلمه‌ای که در این سوره خودنمایی می‌کند «بریة» است یا به عبارت کامل‌تر «شالبریة» در مقابل «خیرالبریة» این دو ترکیب که در مقابل هم به کار رفته‌اند به صورت تابلو این سوره را به ما نشان می‌دهند. و «لم یکن» به خاطر ابتدای سوره است که با فعل «لم یکن» شروع می‌شود. در فضیلت این سوره از رسول خدا روایت شده است که هر کس سوره بیته را قرائت کند از مشرکان به دور است، و جزو پیروان دین محمد(ص) محسوب می‌شود. و باز از رسول خدا روایت است که وقتی خداوند قرائت این سوره را می‌شنود می‌گوید به بنده من بشارت دهید به عزت و جلالم سوگند چنان بهشت را برای تو فراهم می‌کنم که راضی شوی. عبارت پایانی این سوره: **«رضی الله عنهم و رضوا عنه»** که همان عبارتی هست که در آخر سوره فجر داریم

«راضیه مرضیة»، و باز در آثار و برکات این سوره مسائلی مطرح شده است که یکی از آنها متفرق ساختن گروه گمراهان است. به خاطر استفاده‌ای که کرده‌اند از «وما تفرّق الذین اوتوا الكتاب». اولاً خود ساختار سوره بیّنه به طور متمایزی از سوره‌های قبل و بعدش مشخص و جدا است یعنی کاملاً مشخص است با آیه‌های بلند و نسبتاً طولانی نسبت به سوره قدر که قبل از سوره بیّنه است و سوره زلزله که بعد از سوره بیّنه است. یعنی اسم سوره با خود سوره و ساختار ظاهری سوره نیز متناسب است.

اگر بخواهیم سوره بیّنه را با توجه به حرکت امام حسین تلاوت کنیم و بخوانیم و بفهمیم نکته‌های بسیاری به دست خواهیم آورد. از همان ابتدا، می‌خواهیم یک مروری به این نکته‌ها داشته باشیم.

«لم یکن الذین کفروا من اهل الكتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البیتة».

تفسیر گفته شده است که این بیّنه رسول اکرم هستند. پیامبر اسلام، ولی با استفاده‌ای که ما می‌توانیم از حدیث نبوی بکنیم که فرموده‌اند: «حسین منّی و أنا من حسین» و با توجه به حرکتی هم که امام حسین کرد و نقطه عطفی در احیای اسلام انجام داد ما می‌توانیم بیّنه را امام حسین در نظر بگیریم به صورت بیّن و آشکاری کافران و اهل کتاب و مشرکین را از هم جدا کرد یعنی کافران از اهل کتاب و کافران از مشرکین اینها همه را از اهل اسلام و اهل صلاح جدا کرد. که بعداً در عبارت خود سوره به صورت خیر البریة و شر البریة دو جبهه کاملاً متمایز مشخص شده‌اند. بیّنه از لفظ و هیبتی که دارد مشخص است که یک جداکننده‌ای است که هیچ نقطه مبهمی باقی نمی‌گذارد و هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. بیّنه است. جداکننده کاملاً آشکاری است که در طول تاریخ که این دو گروه، گروه کافران از اهل کتاب و مشرکین و گروه صالحین و اهل دین حنیف با هم مخلوط شده بودند و به هیچ ترتیب

نمی‌شد اینها را جدا کرد یعنی فردی که دارای تفکر بیّن نبود نمی‌توانست اینها را جدا کند نیاز به شاخص داشت. شاخصی که اولاً با ظهور پیامبر اسلام و بعد از آن اولیای دین و مشخصاً امام حسین تحقق یافت.

«رسول من الله يتلوا صحفاً مطهرة». با توجه به این که بلافاصله بعد از کلمه بیّنه رسول آمده است، بسیار طبیعی و بسیار درست است که بگوییم خود قرآن خودش را معنی می‌کند. «بیّنه» یعنی رسول، رسولی که از طرف خداوند آمده است و با خودش صحفی آورده است، صحفی پاک و مطهر که در داخل آن سخنانی محکم قرار دارد.

«کتب» اگر در ظاهر هم به معنای کتاب باشد ما با استفاده‌ای که از قول فصل در قرآن کریم داریم، می‌توانیم به صورت قول فصل، کلام محکم و قاطع و بدون هیچ گونه نشانه‌ای از «هزل» بیاییم، گویی دوباره تکرار می‌شود «و ما تفرق الذين اوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءتهم البينة» اهل کتاب، الذين اوتوا الكتاب، این جا دیگر کافران از اهل کتاب نیست، همه اهل کتاب «و ما تفرق الذين اوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءتهم البينة» این اهل کتاب متفرق نشدند و نمی‌شدند و هرگز این امکان وجود نداشت که اینها متفرق بشوند مگر با آمدن بیّنه. بیّنه بزرگ پیامبر بود و بیّنه دیگر که مثل او بود، امام حسین بود و هم‌چنان که خودشان هم فرمودند برای احیای دین جدّم به‌پاخاستم. احیای دین.

«و ما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة و ذلك دين القيمة» این اهل کتاب هیچ دستور شاقی نگرفته بودند، آن دستوری که گرفته بودند، این بود که خداوند را به صورت مخلص و حنیف قبول کنند و نماز را به پا بدارند و زکات دهند. کلمه **أمروا** این جا امر به معروف امام حسین را برای ما متبادر می‌کند. به‌پاخاستم تا امر به معروف کنم، شخصی که عارف‌ترین فرد روزگار خود به معروف است و تشخیص داده است

که برای معرفی «معروف»، و شناساندن «معروف» و تعیین شاخص برای معروف و منکر باید به‌پاخیزد، حتی اگر به قیمت جان و جان عزیزانش تمام شود. «و ذلك دين القيمة». به این ترتیب است که دین «قیمت» می‌شود و محکم می‌شود. یعنی اگر نهضت حسینی نبود همان‌جا اسلام به اتمام رسیده بود، همان‌طور که خود حضرت بیان فرمودند که «فعلى الاسلام السلام» یعنی اسلام از دست رفته است و من می‌خواهم از نو احیای کنم.

«إن الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين فى نار جهنم خالدین فیها اولئک هم

شر البریة». تفکیک صورت گرفت، قیام انجام شد و امر به معروف انجام شد و تفکیک صورت گرفت. **شر البریة** در یک طرف جمع شدند و **خیر البریة** در یک طرف دیگر گرد آمدند. آنهایی که کافر شدند چه از اهل کتاب و چه از مشرکین «شر البریة» هستند. اهل کتاب همیشه ما فکر می‌کنیم که اهل تورات هستند. کتاب معروف تورات. خیلی کمتر این‌جا فکر می‌کنیم که کتاب اینجا انجیل باشد و خیلی کمتر از آن فکر می‌کنیم که کتاب همان قرآن باشد. اهل کتاب ما هستیم و می‌توانیم باشیم. بالقوه باید مراقب خودمان باشیم که جزو «الذین کفروا من اهل الکتاب» قرار نگیریم. خود امام حسین **خیر البریة** بود بهترین نمونه **خیر البریة** و کسانی که کنار ایشان قرار گرفتند گروه **خیر البریة** را تشکیل دادند. **خیر البریة** باید کارهای خیر بکند، امر به معروف امر به خیر است. وقتی کار خیر کرد چه به صورت عمل صالح و چه به صورت شراء نفس، فروختن و در میان نهادن جان و برون شدن از دایره وجود، حجاب را واپس زدن، در آن صورت است که خداوند می‌فرماید «**جزاءهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا**» جزای اینها پیش من است: «**عند ربهم. جنات عدن**» جناتی که انهار در داخلش هست. مهمتر از آن، رضوان خداوند است، رضای خداوندی است که از کار اینها راضی شد. **رضی الله عنهم** و آنها از خدا راضی شدند و **رضوا عنه**.

«ذلک لمن خشى ربه.» اگر خشیت خداوند نبود این بیّنه اساساً به پا نمی‌خاست، چرا که در مقابل اکثریت «الذین کفروا من اهل الكتاب و المشرکین» هیچ محاسبات دنیایی اجازه نمی‌دهد که فرد به‌پاخیزد مگر خشیت خداوندی. همان خشیتی که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید، فقط بندگان خالص خداوند هستند که از خداوند خشیت دارند و تنها برای رضایت او کار می‌کنند و هر کاری لازم باشد می‌کنند و به همین سبب است که خداوند هم از آنها راضی است و آنها هم از خداوند راضی هستند. یعنی از ابتدا هم راضی بودند. دستورات او را گرفتند و چنان عمل کردند که خدا از آنها راضی باشد.

لیلة القدر حسینی: سورة بیّنه سورة شاخصی است به بلندای آفتاب. شاخصی است که بعد از حادثه عاشورا هیچ سیلی، هیچ غباری، هیچ تراکم گناهی، هیچ تراکم ابر و غباری نمی‌تواند آن را از مقابل چشم ما پوشیده بدارد. تنها بیّنه‌ای است که در میان بیّنه‌های دیگر منفرد است. با این دید است که وقتی از سورة بیّنه به سورة قدر منتقل می‌شویم یاد «لیلة القدر» حسین می‌افتیم «لیلة القدر حسینی» «إنا انزلناه فی لیلة القدر».

یک شب امام حسین به ظاهر از «شرالبریّه» مهلت گرفت، در آن شب به دنبال چه بود؟ به دنبال «تنزل الملائكة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر» همان که استاد فرمودند که در این شب خداوند با حسینش راز و نیاز کرد، ملائکه‌های خود را به سمت او فرستاد، به او بشارت داد و روح الامین خود را به سمت او فرستاد و به او بشارت داد که فجر نزدیک است. «اندکی صبر سحر نزدیک است». لیلة القدر شبی است که بهتر از هزار ماه است. اگر امام حسین نظر به این شب نداشت چرا مهلت گرفت؟ مگر شب‌های دیگری نبود که او با خدایش راز و نیاز کرده بود؟ او آن شب را مهلت گرفت که در روشنای روز بیّنه‌اش آشکارتر از همیشه باشد. بیّنه‌اش، بیّنه باشد. این شب مخصوص خود حسین است و آن روز مال جهانیان است

که ببینند چگونه شاخص تعیین می‌شود و چگونه این شاخص خود را فدای دین می‌کند. گویی بابی از رحمت خداوند با آمدن حضرت پیامبر باز شده بود. باب بزرگ، در رحمت، **رحمة للعالمین**، و در طول این پنجاه سال این در داشت کم کم بسته می‌شد. آنها که این در را می‌بستند چنان پرزور بودند که با گفتن‌ها و فریاد زدن‌ها از کار خود پاپس نمی‌کشیدند. لازم بود که فردی بدن خود را، بدن فرزندان خود را، بدن برادر خود را، بدن اصحاب خود را در میان این در قرار دهد و خون او بر این در نشان بگذارد. با این علامت بود که این در دیگر بسته نخواهد شد.

همان که امام سجاد بعد از حادثه کربلا به هر کسی که می‌رسیدند در ابتدائی‌ترین استدلال می‌فرمودند همین نماز که می‌خوانی مگر ابتدایش اذان نمی‌گویی؟ مگر نمازی را نمی‌خوانی که محمد(ص) از سوی پروردگار آورد؟ محمد که بود؟ محمد همان بود که ما نوادگانش هستیم و فرزند او را و شبیه او را و سبط او را در کربلا شهید گردانده‌اند. به شما گفته‌اند که آنها خارجی بودند و یک حسین دیگری بود یک حسین غیر از سلاله پیامبر، اما دروغ گفته بودند. این حسین تک بود. حسین فرزند پیامبر بود.

حسین از سلاله افرادی بود که از عالم‌ترین افراد به دین بودند. عارف‌ترین افراد به معروف بودند. و امر به معروف آنها تنها با کلام نبود بلکه در نهایت به عمل رسید. عملی که تنها با یکی از جوارح نبود. با دست، با پا و با چشم بود. با کل وجودشان امر به معروف کردند. تا هیچ حجتی بر خلق خدا باقی نگذارند که وقتی معروف شناخته شد و شناسنده آن سبط رسول‌الله و عارف‌ترین فرد به دین خدا بود دیگر ملاحظه نمی‌شود کرد، دیگر تعلق نمی‌شود کرد، مگر آن یک شب که شب قدر بود برای حسین و اصحاب حسین و فرزندان حسین. و آن گروهی که به ظاهر مهلت دادند آن را درک نکردند. سوره بینه با قدر تکمیل می‌شود و این دو همدیگر

را در هم می‌نمایانند.

این جا، جا دارد ما یک مرثیه‌ای هر چند کوتاه بخوانیم و به یاد بیاوریم که فرهنگ حسینی در همه فرهنگ‌های محلی جای خود را پیدا کرده است و همه دلها را با خود همراه نموده است و احساسات و عواطف هر فرد سالمی را مورد اشاره قرار می‌دهد تا این احساسات و عواطف در وقت خود و به جای خود به شناخت منجر شود و ابدی گردد. با اجازه دوستان و اساتید شعری را در مدح حسین (ع) از استاد شهریار می‌خوانم.

حسینیه یئرله ر آغلار گوپله ر آغلار بتول و مصطفی پیغمبر آغلار
حسینون نوحه سین دلریش یازاندا موسلمان سهلدیر که کافر آغلار
کورا اولموش گوزله رین قان دوتدوشومرون کی گورسون اوز الینده خنجر آغلار
حسینون کؤینه گی زهرا الینده چکر قتیحا قیامت، محشر آغلار
آتاندا حرمله، اوخ کربلاده گورئیدین دوشمن آغلار، لشکر آغلار
قوجاغیندا، گورئیدین ام لیلا آلیب نعلش علی اکبر آغلار
ریاب، نیسگیل دؤشونده سود گوره نده علی اصغری یاد ائيله ر آغلار
باشیندا کاکل اکبر هواسی یئل آغلار، سنبل آغلار، عنبر آغلار
یازاندا آل طاها نوحه سین من قلم گوردوم سیزیلدار، دفتر آغلار
علی، شق القمر، محراب تیلیت قان قولاق وئر، مسجد اوخشار منبر آغلار
علیده ن شهریار، سن بیر اشاره قوجاقلار قبری، مالک اشتر آغلار

منظورش از کافر همان حرّ است و روایت آزادگی به او می‌رسد، دیگر بجز گریه کاری از او بر نمی‌آید. خداوند از همه ما قبول کند و به معرفت مورد نظر ما را برساند. در خدمت دوستان هستیم که با هم دیگر نجوا کنیم و با هم دیگر سخن بگوییم و ذکر این قصه را تا ابد زنده نگهداریم. این داستان را در گنبدهای دوار دلمان تا ابد تکرار کنیم و این قصه را برای نسل‌های بعد و خودمان بازگو کنیم که این قصه هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. بلکه اگر ما

فراموش کنیم ما هستیم که فراموش خواهیم شد. اللهم صل على محمد و آل محمد.

پرسش: با عرض سلام خدمت دوستان، این سؤال برای همه ما هست. من حالا نمی‌دانم این‌جا مطرح شده است یا نه، ولی این سؤال را می‌پرسم که اگر در صحرای کربلا و جریان عاشورا ما بودیم. دو تا سؤال: ما چه ایرادی به حضرت اباعبدالله می‌گرفتیم یا نمی‌گرفتیم؟ یا خود حضرت اباعبدالله چه ایرادی به ما می‌گرفت؟ اگر خودمان را در آن زمان حس نکنیم، بتوانیم آن زمان را درک کنیم و معلوماتمان در آن سطح آن زمان باشد. یا سؤال را به این شکل مطرح کنم که اگر حضرت اباعبدالله در قامت امام زمان علیه السلام حضور داشته باشند و حضور فیزیکی‌شان را بتوانیم حس کنیم از ما چه ایراداتی ممکن است بگیرند یا این‌که ایشان اگر از غیبت بیرون بیایند ما تا چه حد ایشان را می‌توانیم همراهی کنیم؟ حالا نمی‌دانم سؤال من وجوه مختلفی پیدا کرد یا نه؟ به نظر خودم که یک سؤال هست. اگر دوستان بتوانند بنده را راهنمایی کنند و مشارکت کنند در بحث ممنون می‌شوم.

پاسخ: تشکر می‌کنم. من نظر خودم را اعلام کنم خدمتتان، ایرادی که امام حسین ممکن بود از ما بگیرد این بود با توجه به سخنانی که از امام حسین علیه السلام به یادگار مانده است، یعنی امام سخن خود را گفته‌اند و موضع خود را مشخص کرده‌اند چه برای دوست و چه برای دشمن، اعلام کردند من می‌روم هر کس با من می‌آید، بیاید. یا بمانند و کار زینبی کنند و یا بیایند و حسینی شوند. حالا این‌که ما چه ایرادی بود به امام حسین و ممکن است به حضرت ولی عصر بگیریم این خودش یک سؤال روی آن می‌شود گذاشت که آیا ما می‌توانیم به خودمان جرأت بدهیم که ایراد بگیریم از امام حسین؟ اگر ایراد بگیریم که در طرف آنهايي قرار می‌گیریم که طرف مقابل از امام حسین ایراد گرفتند. گفتند کسی کاری ندارد شما چه کار

داری؟ یک گوشه زندگی آرام خودت را ادامه بده. این ایرادی بود که گرفتند. و همیشه خواهند گرفت از همه افرادی که به صورت بیّنه و تکرو که قاطع هستند در نظر خودشان. بزرگترین حُسن این افراد این است که تکروی می‌کنند. تکروی اگر با علم کامل باشد، در صورتی که ما وظیفه خود را بدانیم باید به وظیفه خود عمل کنیم و لومه لائم ما را نگیرد. من تا این جا می‌دانستم که بحث را برگردانم به زمان امام حسین همچنین بر فرض قیام قائم بدانیم این ایرادها گرفته شده است و جواب‌ها داده شده است و تنها ما باید برگردیم و آنها را بسنجیم و ببینیم که خودمان در جبهه «شُرالبریّه» هستیم یا در جبهه «خیرالبریّه» هستیم؟ آیا اراده داریم در جایی که هستیم به سمت «خیرالبریّه» گام‌هایی حداقل برداریم یا نه؟ آیا ما چنان معرفتی از امام داریم که به خود اجازه ندهیم که بر او ایراد بگیریم، بلکه ایرادهایی که او از ما می‌گیرد برطرف کنیم. آیا چنان اعتقاد و ایمان و معرفتی نسبت به امام و قرآن و دین داریم؟ به خود سری بزنیم.

استاد لسانی: احسنتم جناب آقای رزّاقی. ولی این «تکروی» را جایگزین کنید با جلو افتادن و پیشتاز شدن و پیشواشدن و امامت کردن و همان پیامبرانه که گفتید، آن درست است، تکروی نیست. این حرکت دادن همه است و حرکت دادن جمع است منتها به اضافه این مسئله مهم به تعبیر قرآن: «وَأَنَا أَوَّلُ الْمَسْلُومِينَ» همان پیامبرانه که گفتید. شاخص‌ترینش همان قول و فعل و تقریر پیامبراکرم است که در همه جا هرگاه که قرار بوده است مسلمانان حرکتی را انجام دهند از انواع مختلف. حرکت به سوی جنگ، عبادت، مناسک، پیامبر اولین نفر بودند جلوتر از همه. امام حسین هم همین‌طور است. این پیشوا شدن است: «وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» و پیامبرانه حرکت کردن هست که دیگران به دنبال ایشان راه بیفتند. همان‌طور که کلام امام حسین را نقل کردید: «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مَهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ

فليرحل معنا» هر کس مثل ما فکر می‌کند با ما بیاید به دنبال ما راه بیفتد. ما راه افتادیم. نکته مهم این است که آن منظوری که شما از تک روی داشتید درست است، ولی کلمه‌ای را که باید جایگزین کرد این است که ما منتظر بقیه نمی‌مانیم، امام حسین وقتی تشخیص می‌دهند راهشان کدام است منتظر نمی‌مانند و به پشت سر نگاه نمی‌کنند، کسانی اطرافشان را می‌گیرند یا نمی‌گیرند، همراهانی دارند یا ندارند. آن کلام مولا علی (ع) «**لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلہ**» اگر در طریق هدایت مطمئنید، در طریق هدایت هستید، وحشت نکنید. حتی اگر یک نفر هستید و تنها هستید، اعلام کنید و راهتان را ادامه دهید و منتظر بقیه نباشید. بقیه همان‌طور که در بیان سوره بینه هم بود بقیه همه در مرحله آزمون هستند مثل همیشه و همیشه و تا ابد و تا قیامت در مرحله آزمونند که باید خودشان را نشان دهند که چقدر لیاقت دارند و آیا می‌توانند به امام حق ملحق شوند یا خیر؟ امامی که آنها را در مسیر حق هدایت می‌کند «**سفينة النجاة**» است، «**مصباح الهدی**» است. یا نه، لیاقت ندارند و کم دارند و کم می‌آورند و نمی‌توانند خودشان را تطبیق کنند. این دیگر بستگی به خود افراد دارد که آن دسته‌بندی‌ها را مشخص می‌کند که کجا قرار بگیرند و با آن پیشوا مثل پیامبر یا امام حسین یا مهدی موعود نسبتشان چه باشد. کجای آن نسبت‌های طیف وسیع صفر تا صد قرار بگیرند؟ خدا تأییدتان کند. خیلی ارائه استثنایی و جالبی از جهات مختلف از نظر علمی و پژوهشی و اصول و مبانی تفسیر و تدبر در قرآن و سوره‌شناسی و تحقیق موضوعی در قرآن کریم به بهترین وجه در ارتباط با سوره بینه و زوجیت دو سوره قدر و بینه بیان فرمودید. خدا از شما بپذیرد. موفقیت‌های روز افزون شما را آرزو مندیم.

استاد ابراهیمی: با تشکر از ارائه‌تان من سؤالی که همیشه در ذهنم بود که چرا افراد نرفتند به کمک امام حسین و چرا تعلل کردند با توجه به دوره‌های قبل کلاس قبل و کنفرانس‌های

قبل موضوع از سقیفه شروع شد. ما نگاه می‌کنیم بعد از شصت سال با جامعه‌ای روبرو شدیم که به تدریج در این جامعه ارزش‌ها تغییر کرد و افراد دیگر قدرت تشخیص نداشتند مگر یک عده خاصی که از اول پایبند بودند. یعنی تجمل‌گرایی بود، زراندوزی بود و کُشت و کُشتار و ترس و خفقان که همه در جامعه آن روزحاکم بود. من نمی‌دانم با توجه به چنین جامعه‌ای که قدرت تشخیص از مردم گرفته شده بود چه قضاوتی می‌توانیم بکنیم؟ خود من نمی‌دانم که اگر در آن زمان بودم می‌توانستم آیا تشخیص درست بدهم یا نه؟ مگر این که خدا کمک می‌کرد یا ارتباط نزدیک با خاندان اهلیت وجود داشت چون فقط نزدیکان اهلیت بودند که تشخیص‌شان درست بود ولی مردم بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام تازه متوجه شدند که چه اتفاقی افتاده است.

استاد رزاقی: بله همان تعبیری که بیته از بعد از سقیفه کم‌کم کمرنگ شد. آن شاخص کمرنگ شد و گم شد و امام حسین احساس نیاز کردند که این بیته باید دوباره برپا شود، هر چند که به قیمت جان من و خانواده‌ام تمام شود. این آسیب‌شناسی ما در طول زمان‌هایی بعدی است. یعنی شما حساب کنید با یک جامعه‌ای با طول عمر پنجاه سال بعد از پیامبر، این آفت قطعی‌ترین آفتی بود که می‌توانست گریبان‌گیر این جامعه شود و شد. شاخص‌ها و ارزش‌ها کمرنگ شد بطوری که بجز عده معدودی آن را نداشتند و نمی‌دیدند. این آسیب‌شناسی است برای جامعه‌های بعدی که همیشه باید عده‌ای باشند که آن شاخص را سرپا نگاه‌دارند. آن بیته را همیشه معرفی کنند. معروف را معرفی کنند و نگذارند که روی آن خاک گذشت زمان بنشیند. دین را به پا بدارند دین را معرفی کنند طوری که کسی جرأت نکند دیگر آن را زیر پا بگذارد. یعنی پیامی را که ما از حرکت امام حسین می‌توانیم بگیریم این است که به هر طریقی تلاش حداکثری خودمان را بکنیم که آن ارزش‌ها را اولاً در خودمان زنده نگاه‌داریم و بعد به

اطرافیان مان و تا جایی که می‌توانیم نگذاریم این ارزش‌ها از یادها برود و شاید این سخن بسیار جسورانه به نظر برسد ولی گویی از هر دوره‌ای، ۵۰ سال یک بار و صد سال یک بار یک قربانی لازم است. حالا یک موقع قربانی خونش ریخته می‌شود، ولی یک موقع بی‌سروصدا قربانی می‌شود ولی کار خودش را کرده است برای حفظ ارزش‌ها با تبلیغات و شاگرد پروری و انسان پروری حیات خودش را فدا کرده تا این ارزش‌ها بماند و از بین نرود.

استاد نوری: سلام خدمت همهٔ دوستان. در ادامه فرمایش خانم که در مورد اصل مبنا است و قبلاً روی آن صحبت شده بود. جریان سقیفه. و فکر می‌کنم که در نهایت موضوع برمی‌گردیم به آن مطلب آقای ابراهیمی که بی‌ارتباط به این موضوع نباشد همان‌طور که سرکار خانم فرمودند، بله ما باید بپذیریم بر اساس آنچه که عقل و تاریخ و نقل رهنمون می‌کند ما را به یک اشتباه بسیار بزرگ در صدر اسلام. قاعدتاً اسلام باید ماحصل تمام زحمات و مشکلات همه انبیا و اولیای الهی بود که ثمره‌اش در حضرت رسول متبلور می‌شد. به هر دلیلی بود حالا حکمت الهی بود یا هر چیز دیگری بحث تاریخی‌اش را رساندیم به آنجا که در جریان سقیفه بنی‌ساعده یک اشتباه بزرگی واقع شد که آن را اُمّ‌المشاکل می‌توانیم اسمش را بگذاریم. بسیاری از مشکلاتی که امروزه در دنیا با آن مواجه هستیم سرمنشأ آن از آنجا هست و فکر می‌کنم در آن زمینه صحبت‌هایی هم شد. به طور مثال ما الآن می‌گوییم ما مسلمان هستیم در ایران. یکی از فتوحاتی که در زمان خلیفهٔ دوم شد فتوحاتی بود که در اسلام بود. فتوحاتی که در ایران بود. بزرگترین فتوحاتی که منشأ و پایه‌گذار تمدن بزرگ اعراب در تمام دنیا شد، در زمان ده سال خلافت خلیفهٔ دوم بود و در زمان دو سال خلافت خلیفهٔ اول، ابی‌بکر بن ابی‌قحافه، درگیر جنگ‌های رده بود که بیشتر در شبه جزیره اتفاق افتاد، درگیر یک سری اقوامی که در یمن و در بحرین و اینها در حقیقت حکومت جدید و خلیفهٔ جدید را

برنمی‌تاییدند و یک عده‌ای هم خراج و زکات به دولت نمی‌دادند دو سال به جنگ با اینها گذشت. چرا اینها را «حروب رده» نامیدند به واسطه این که بر اساس باورهای خلیفه اینها مرتد شده بودند از دین، چون مرتد شده بودند اینها خون‌شان مباح بود، اموال‌شان مباح بود، نوامیس‌شان مباح بود، هر چه بود کردند با اینها. خالد بن ولید که ما می‌گوییم سردار سپاه اسلام الآن مسلمین تفاخر می‌کنند به نامش، چند صد هزار نفر کشته شدند و حکومت شکل گرفت و حکومت اسلامی قراری گرفت و شاید به حسب ظاهر لازم بود برای استقرار حکومت. بعد از آن در ده سال خلافت خلیفه دوم با آن شکلی که خود خلیفه اول، خلیفه دوم را منصوب کرد و خلیفه دوم خودش را برای اولین بار امیرالمؤمنین نامید، گفت من امیرالمؤمنین یعنی سردار مؤمنین هستم و ایشان هم فتوحات بسیاری همانطور که عرض کردم مبنای تمدن اعراب را گذارد. از طرف شرق به سمت ایران و تا سرحدات ایران و طبرستان رفتند، از این سمت عراق، شامات، لبنان، فلسطین و بیت المقدس، مصر و الجزایر را فتح کرد و اینها زمینه تسلط حکام در زمان مروانین و امویان و عباسیان و ادامه‌اش شد. ولی به چه شکل این فتوحات انجام شد؟ باید دقت شود در این مورد. شاید الآن عده‌ای عنوان می‌کنند که ما مدیون این فتوحات هستیم که ما مسلمان شدیم به چه قیمتی؟ با یک نگاه خیلی سطحی در تاریخ خواهیم دید که اعراب به چه شکل اسلام را وارد ایران کردند. ایرانی‌ها به نسبت خودشان دارای تمدن بودند در مسائل اجتماعی و در صنعت و علوم حرفی داشتند، در مسائل اخلاقی، روابط خانوادگی و اجتماعی دیگر حرف و سخن داشتند. این تصور را داشته باشیم که اسلام در زمان پیغمبر تازه شکل گرفته بود در کجا؟ در شبه جزیره عربستان بین چه کسانی؟ آن کسانی که «قالت الاعراب أمّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا». شما فکر نکنید شما اسلام آوردید ایمان که نیاوردید شما تسلیم شدید. با کلمه اسلام حرمت بر خون‌تان و اموال‌تان و نوامیس‌تان

واجب شد. در چنین جامعه‌ای بعد از حضرت رسول و حتی در زمان حضرت رسول فرصت لازم و زمینه لازم و افراد لازمی که استاد این امر باشند و بخواهند جامعه را متحول کنند نبود. آن قدر درگیر مسائل حواشی موضوع بودند فرصت جامعه سازی و تمدن سازی بر مبنای آن اعتقادات اصیل و انسانی و فطری اسلام نبود. آنچه که بعد از حضرت رسول بود می شود گفت همان جامعه بدوی بود. فقط یک پرچمی عوض شد. یک پرچمی رفت و یک پرچمی آمد مگر این افراد غیر از آن افراد بودند؟ مگر جناب خلیفه دوم او در ۳۰ سالگی به اسلام روی آورد و خودش جزو کسانی بود که مسلمانان را چقدر آزار می داد، مورد شکنجه و شتم و اینها قرار می داد، بعد خلیفه شد و متحول شد و جزو صحابه شد. سلّما، همه را قبول داریم ولی خود ایشان در مبنای اعتقادی اش می گوید که «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا برای ما کافی است. وقتی به ایران حمله می کنند در تاریخ اگر یک مقدار منصفانه نگاه کنیم چقدر منابع تاریخی و همه اینها را از بین بردند. آیا این اعراب کسانی بودند که فرض بفرمایید کنار دست پیغمبر از پیغمبر حظی برده بودند و سجایای اخلاقی ایشان چیزی برده بودند این سربازها؟ نه، اینها همان قبلی ها بودند و ریختند در ایران و تاراج کردند. این اسلام که وقتی در ایران آمد خیال می کنید ماها چه خواهیم شد؟ مبنای اسلام ماها هم بر همان اساس خواهد بود و در ادامه شما در تاریخ ببینید و بیاید مثلاً فرض کنید در قرون یازدهم و دوازدهم و در جنگ های صلیبی که جزو مفاخر مسلمانان است و مسلمانان افتخار می کنند، همین صلاح الدین ایوبی فقط به اعتبار این که می خواست کشورگشایی کند و برود بیت المقدس را از مسیحیان بگیرد و برود آن جا و پرچم اسلام را برافرازد چند میلیون نفر را قتل عام کرد. نه فقط غیر مسلمین بلکه مسلمین در حلب، چند میلیون نفر را فقط به واسطه این که در حقیقت نظرشان مغایر با نظر او بود. این شخص مرجعش کجاست؟ برمی گردد به همان چیزی که در صدر اسلام واقع شد،

در زمان عباسیان و در زمان امویان همین‌طور فاطمیون به همین شکل بوده است. چون مینا بر همین اساس گذارده شده است. «خشت اول چون نه‌د معمار کج / تا ثریا می‌رود دیوار کج». در همین قرون خیلی دوری نیست دولت عثمانی الآن دولت اسلامی تقاخر می‌کنند که ما مساجد داریم و بندر استانبول داریم و ما چه داریم و چه داریم به اعتبار خودشان یک ریش گذاشتند که این ریش پیغمبر است و عمامه پیامبر است و اسلام را ما توانستیم تا کجاها ببریم و تا آفریقا و اروپا ببریم و تا قفقاز ببریم، به چه قیمتی؟ به چه اجازه‌ای و به چه شکلی؟ تنها یک کار از صدها کار اینها کافی است که مسلمین تا ابدالدهر سرشان را از خجلت به زیر بندازند. اینها در ۲۵ آوریل ۱۹۱۵ در همین ارمنستان به جهت این که یک عده ارمنی مسیحی حکومت مرکزی عثمانی‌ها را بر نمی‌تابیدند، اینها را قتل عام کردند و نسل‌کشی کردند. مستنداتش الآن هست. باقیماندگان‌شان هنوز هستند، یک میلیون و پانصد هزار نفر الآن هستند. ششصد هزار نفر را نفی بلد کردند، آمریکا رفتند و یک سری ارازنه که الآن در ایران هستند. مهاجرینی که از آنجا آمدند سوریه رفتند و لبنان رفتند، فقط به اسم اسلام و زیر لوای پرچم اسلام. پس بدانیم چیزی که امروزه به اسم اسلام در اختیار همه مسلمین هست، حالا چه شیعه و سنی، این چه چیزی هست و ما با چه چیزی مسلمان شدیم و به چه تصویری. یک مثلی هست در انگلیسی می‌گوید ما محصول دو چیز هستیم. هر انسانی هر قومی و هر تمدنی و هر جامعه‌ای یکی بحث وراثت و ژنتیک هست که ما ناخودآگاه حمل آن چیزی هستیم که از گذشتگان به ما می‌رسد و یکی هم شرایط اجتماعی، خوراک، محیط‌زیست و رفتار و آموزش و حکومت و هزاران هزار بهداشت و اینها. شما در یک زمان بروید در عراق برداشت عراق از تشیع با یک باورهای کاملاً یکسان آنها یک چیز از حسین می‌گویند و ما چیز دیگری. شما بروید در رشت یک جور است و مثلاً در بندرعباس متفاوت است می‌خواهم بگویم که این تغییر برداشت‌ها به

نسبت خود افراد است. تنوع افراد، تنوع برداشت‌ها را می‌آورد بنابراین آنچه که ما الآن تصورمان از اسلام هست ماحصل خیلی از گذشته است که این شدیم. آن مسلمانی که الآن در تونس هست و آن مسلمانی که الآن در مالی هست. آن مسلمانی که در قفقاز هست و در چین و یا آنهایی که در برمه و میانمار هستند یک تصویری دارند که برآمده از زندگی و محیط زیست و این که چطور اسلام بر آنها واقع شده است. برگردم به آن مطلبی که یکبار عرض کردیم، جریان سقیفه بنی ساعده، این یک بحث تعصبی نیست می‌کنم. یک واقع‌نگری تاریخی است. عرض کردیم که این ماشین اسلام یک ضربه شدیدی خورده بدانیم این اسلامی که امروز در دست همه ما هست این اسلامی که فابریک از کارخانه درآمده است نیست، در طول زمان شاسی‌اش جا خورده است. در گذر زمان ما برداشت‌های متفاوتی داریم. این را خواستیم مقدمه عرض کنم برای سؤال کلیدی آقای ابراهیمی خواستم بگویم که ما الآن این هستیم. و این نمی‌دانیم بگویم که اسلام خالص این هست یا نه، وقتی در منابعی که ما داریم که عنوان می‌شود امام زمان می‌آید «یاتی بدین جدید»، یک دین جدید را می‌آورد و با باورهای ما کاملاً متفاوت است، «این محیی معالم الدین»، معالم دین الله را احیا می‌کند، اصلاً مرده است تا آن زمان، کسی که شریعی را که باطل شده است تازه او می‌آید احیا می‌کند. ما الآن فکر می‌کنیم این کارهایی که انجام می‌دهیم شرایع است و ما درست عمل می‌کنیم. شاید ایشان بگویند که اصلاً جمع کنید این نیست. «این ره که شما می‌روید به ترکستان است». چرا؟ چون پذیرفتیم که آن چیزی که به ما رسیده است در گذر زمان خیلی تحولات بر آن وارد شده است. آن چیزی که بر من این‌جا وارد شده است و آن چیزی که به آن لبنانی و آن چیزی که به آن تونسی و آن چیزی که به آن چینی و در شبه جزیره خیلی متفاوت هستیم ولی باید این بستر را در خودمان ایجاد کنیم و ما آمادگی و پذیرش این را داشته باشیم که اگر یک ندای

حقیقت الهی به ما رسید بپذیریم. چطور؟ این به زعم بنده راهی ندارد جز این که باطن را یک مقدار صفا داد. این که سرکار خانم فرمودند که در تاریخ ائمه تنها عده‌ای که اطراف امام بودند و از ایشان بهره بردند حقایق را فهمیدند. بالاخره فرمودند که «المجالسة مؤثرة» هم‌نشینی مؤثر هست و تأثیرگذار هست ولی بستر می‌خواهد خیلی‌ها را داشتیم در کنار ائمه، خیلی‌ها را داشتیم در کنار رسول‌الله بودند ولی هیچ حظی نبردند. اویس رسول خدا را ندید ولی پیغمبر فرمودند: «إِنِّي أَشْمُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ مِنْ جَانِبِ الْقَرْنِ». اویس پیغمبر را ندید و با او مجالست نداشت ولی مجالست روحی با او داشته است. کما اینکه بسیاری از منافقین را در کنار رسول‌الله می‌بینید فرض بفرمایید معاویه که مدعی هستند که کاتب وحی بوده است و حالا بوده است یا نبوده است، «خال المؤمنین»، ابوسفیان پدر زن پیغمبر که حالا آیا بر آنها تأثیری داشته است؟ خیر، بلکه بالعکس قلوبشان هم دیگر زمخت شده بود. تبلور این نگرش در جریان کربلا کاملاً بین است. خیلی‌ها در کربلا کنار امام بودند چه در مدینه و چه در مکه و چه در شب عاشورا که رفتند. یک خُز برگشت. زهیر بن قین بَجَلّی، حسین بن علی با او صحبت کرد و او آمد چه بود و چه گفتند، نمی‌دانیم ولی برگشت. اینها آدم‌های عادی بودند تجار و آهنگر. ولی باطن‌هایشان و ذاتشان مستعد بوده است. مثل یک قطب آهن‌ربا که بگذاری این ذره‌ها را جمع می‌کند. ما اگر خودمان را مستعد بکنیم آن ندای الهی که بیاید خودش بلد است. خدا خودش کار خودش را بلد است. به قول دوست‌مان که این چند ساله خدا با تجربه یاد گرفته است که چه کار بکند. خدا کارش را بلد است. ما باید وظیفه بندگی خودمان را درست انجام دهیم. درست است فرمودند «المؤمن كالجبل الراسخ» مؤمن باید در موازین اعتقادی و شریعی و احکامش متزلزل نباشد و محکم بایستد. ولی این نه به آن معنایی است که آن قدر پایه‌های اعتقادی‌مان را بر اساس یک سری اباطیل و اینهایی که در صدر اسلام بود اینها را نمی‌شد عوض کرد و در

تاریخ هم نشان داده است، بنابراین باید ذات شخص دنبال این باشد، دنبال پاکی طینت خودش باشد. دنبال انجام وظایف و دنبال این که خودش را مستعد کند تا از آن طرف آن جذب خودش را بکند. اِشراف از عالی به دانی است. نه از دانی به عالی. ما نیستیم که بخواهیم برویم. آنجا است و آن قدرت است که ما را خواهد کشید انشاءالله. دعا می‌کنیم که خدا به ما توفیق دهد که آنچه که خدا وظیفه بر عهده ما گذاشته انجام دهیم و ببخشید وقت را گرفتیم.

استاد رزاقی: بحث‌های استاد را به آیات قرآن برگردانم که دو قسمت بود بحث ایشان. افرادی که این اسلام را از این چنین افرادی گرفته‌اند اگر ببینند فردی را در بیابانی بر سر دینش می‌کشند، حداکثر واکنشی که نشان می‌دهند یک تأسف است برای اینکه یک انسانی را کشتند. یعنی اگر اسلام با آن لا اکراه فی الدین تبلیغ می‌شد، یک چیز دیگر می‌شد و اکنون که قهراً اسم اسلام برده شده تا دوردست‌ها آن فردی که آنجا این‌گونه مسلمان شده سؤال را بگذاریم روی آن فرد، که این فرد چرا یار امام نشد؟ چه انتظاری از او داریم؟ باید امام را بشناسد و یار امام شود؟ فردی که این‌گونه این تعلیم را از این‌جا که کمان سیاست تا مرزهای اندلس با قدرت کشیده شده است، دریافت کرده آیا او مسلمانی هست از نظر ما که بتواند امام را بشناسد و نسبت به کشتن امام احساس همدردی کند؟ چه بسا اظهار خوشحالی هم بکند که خوب شد بین خودشان اختلافی شد که ما هم یک نفسی این بین بکشیم. حالا بیاییم ببینیم که خیرالبریّة چطور اسلام را منتشر می‌کند، می‌رساند به قلب‌ها و به آنجا که باید برساند. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» این‌گونه امر به معروف می‌کنند این‌گونه اسلام را فرد به فرد جلو می‌برند و این‌گونه پرچم اسلام را به قلب‌ها می‌زنند نه بر خاک‌ها. با ایمان، ایمانی که اولاً در خودش هست و این ایمان و عمل صالحی که در خودش هست و این‌گونه این ایمان و عمل صالحی را که معرفی می‌کند، انجام می‌دهد و بقیه می‌بینند و با آن فطرت پاکی که

دارند و اکثراً این‌گونه هستند، این رفتار و این گفتار را ببیند، خودش جذب اسلام می‌شود. اگر آن مسلمان را در نظر بگیریم، قطعاً یک واکنشی نشان می‌دهد. پس علی‌العجالة فعلاً به این نتیجه رسیدیم، سؤال این است که چرا مسلمانان نسبت به کشته شدن نوه پیامبرشان واکنش نشان ندادند؟ با سیر در تاریخ تکیه کردیم به این نتیجه رسیدیم که این مسلمانان چگونه مسلمان شده‌هایی هستند. آیا مسلمانانی هستند که اسلام بر آنها مَهر شده است و در این اختلافات داخلی اندک نفسی می‌کشند و خدا را شکر می‌کنند. یا مسلمانانی که اسلام به صورت شیرۀ آب حیات به قلبشان رسیده است و در آن موارد است که آن قلب با آن شیرۀ آبیاری شده لرزش پیدا می‌کند و می‌فهمد که یک اتفاق عجیبی دارد می‌افتد. اول برویم ببینیم که این مسلمانانی که از آنان انتظار داریم که واکنش نشان دهند چطور ساخته شده‌اند و چطور تربیت یافته‌اند و از اسلام چه دیده‌اند که به خاطرش دلسوزی بکنند؟ آیا افرادی را دیده‌اند که ایمان دارند و عمل صالح می‌کنند؟ یا افرادی را دیده‌اند که شمشیر به دست در مقابلشان ایستاده‌اند؟ آیا متجاوزانی را دیده‌اند که اسم اسلام را حمل می‌کردند یا امامانی را دیده‌اند که خودشان اول از همه به اعتقادشان عمل می‌کردند؟ انسان متناسب با هر چیزی که می‌بیند واکنش نشان می‌دهد. «اولنک هم خیر البریة». یعنی با عمل خیر و عمل صالح اگر یک فرهنگ گسترش پیدا کند، کار خودش را می‌کند. اما اگر به اسم کار فرهنگی، کاری سیاسی شد و کمان سیاست کشیده شد تا مرزهای دور دست، انتظار واکنش و لَبیک فرهنگی از آن نقطه دور دست کاری است عبث. لَبیک از جایی باید انتظار داشته باشیم که چیزی کاشته شده باشد. از آن قلبی که در دوردست‌ها تنها زخم شمشیر را احساس کرده است و مسلمان شده لَبیکی در نمی‌آید و قلب همان‌طور که بحث دوم استاد بود فطرت سالم، مراقبت از خود، اینها زمینه‌ای است و در صورتی که ندای حق بیاید با این زمینه مناسب قطعاً اکثریت با این ندای

حق و اسلام و دین اسلام و اسلامیت و مسلمانی پاسخ خواهند داد.

استاد نوری: همان‌طور که فرمودید به هر جهت باید ببینیم آن رفتارها در آن شخص که الآن مسلمان هست چه تأثیری گذارده. یک روایتی داریم از حضرت رسول که می‌فرماید: «**لايزال يُؤيِّد هذا الدين برجل فاجر أو فاسق**» تا بوده است این سنت هست که این دین توسط یک شخص فاجر و فاسق تأیید و کمک می‌شود. فرض بفرمایید در قضیه رسول الهی جناب موسی بن عمران وقتی می‌بینیم موسی با آن داستانی که وجود دارد که فرعون متوجه شد کودکی می‌خواهد به دنیا بیاید و کاخ فرعون را زیر و رو کند، به هر جهت کودک با داستانش به درون کاخ فرعون می‌رود و در درون کاخ فرعون این کودک رشد می‌کند و بعد از مدتی خود این کودکی که از این بیت ارتزاق کرده است باعث سرنگونی این هیمنه، این کاخ چند هزار ساله فرعون می‌شود. این سنت الهی است. شاید خداوند خواسته این را به ما اثبات کند که هر چه من اراده کنم می‌شود. خداوند به هر کاری قادر است و هر کاری که بخواهد می‌کند. می‌تواند از داخل مزبله گل برویاند، از داخل کاخ فرعون آسیه در بیاورد، از داخل خانه فرعون موسی در بیاید، این هم متصور هست که از تمام مشکلاتی که ماحصل یک اشتباه و یک خبط بزرگ تاریخی بوده است یک موقع دیدید از یک جایی «**من حیث لایحسب**» نهضت‌ها و احیاکننده‌هایی درمی‌آیند که در تاریخ هم کم نبوده است و خواهد هم بود و به واسطه اینکه خداوند اساس کارش این است که کار عجیب به زعم ما انجام دهد. این اراده الهی است، کم نبوده است از این موارد که ما بدانیم قطع امید کامل نباید کرد. اراده الهی اگر تعلق بگیرد از همین مشکلات و مصائب که می‌گوییم کار درست می‌شود که خواهیم دید و تجربه تاریخ هم نشان داده است. و مطلب دیگر هم این است که این سیطره ناصحیحی که همیشه بوده است در این حرکت‌ها و اگر اولیای الهی و افکار سالم و منطبق بر اساس و مبانی حقیقی اسلام هم

باشد، اینها می‌خواهند از آن، در جهت منافع خودشان استفاده بکنند. مثلاً در جریان تاریخ تصرف ایران توسط اعراب، اگر نبود مشاوره و هم فکری‌های حضرت علی سلام‌الله‌علیه با خلیفه وقت، قطعاً بدانید که صدمات هجمه بیشتر از این بود. در فتح طبرستان به عنوان مثال وقتی که حسین بن علی و حسن بن علی می‌آیند در قالب سپاه اسلام می‌روند آنجا با بزرگان قوم و مردم صحبت می‌کنند و حقیقت موضوع اسلام را برای آنها تبیین می‌کنند، بر اساس همان آیه که شما فرمودید و درحقیقت بدون کشتار و خونریزی طبرستان را فتح می‌کنند. در لابه‌لای تمام مفاسدی که بوده است و این که می‌بینید در سده‌های بعد که نهضت آل‌بویه و دیگرانی که از طبرستان شکل می‌گیرد. اینها از رفتارهای صحیح و دقیقی که آن زمان شده است. باز می‌بینید که خلفا آنها را ثبت و ضبط می‌کنند به زعم خودشان، شما ببینید که این همه سادات و مقابر و امامزاده هست بعد از اینکه خلفا در شبه جزیره شروع کردند تمام مخالفین و علویان را قلع و قمع بکنند اینها بهترین ملجأ و پناهمان را سرزمین ایران می‌دیدند و اینها ماحصل یک سری برخوردهای آن‌چنانی بود که در تاریخ دیدیم و در سندهای بعدش مأمون که خیلی شخص دانایی بود حاکم شد و حکومتش را آورد در خراسان. می‌دانست که علویان این‌جا و جاهت دارند و حضرت را آورد این‌جا که از ظرفیت‌های ایشان برای منافع شخصی خودش استفاده کند. که آخرش هم گفت: الملک عقیم. دیگر العیاذ بالله که فهمید حضرت مهره سوخته است، حضرت را شهید کردند. در صورتی که پدر مأمون با پدر امام رضا در بغداد چه کرد؟ با پسر او امام جواد و امام هادی چه کردند؟ با بقیه چه کردند؟ اینها اگر هم یک سری تفکراتی که خواسته باشد بر اساس صدق و مبانی حقیقی اسلام حرکت بکند آنها را هم قبض به نیت خودشان می‌کنند و هم نیت با خودشان می‌کنند کما اینکه همین الان هم در تاریخ داریم می‌بینیم، این دو نکته در میان فرمایش شما به ذهنم رسید که این

دو مطلب را هم در میان صحبت‌های شما گنجانده باشم. نکته‌ای در مقابل مطلب آخر شما بگویم که «خیرالبریّه» هیچ‌وقت این‌طور فکر نمی‌کنند که اگر قرار است عمل صالح به حاکم جور برسد، به خاطر آن ۵ درصد خیر یا بیست درصد خیری که از کار من به این حاکم جور می‌رسد، این کار خیر را تعطیل کنم. این کار را نمی‌کنند. اینها کار خودشان را می‌کنند حالا در کار طبیعت یا کار خدا، شاید یک حاکم جور به نفع خودش مصادره به مطلوب کند و استفاده کند. آن جزو استفاده‌هایی است که خداوند قرار داده است و آن دیگر در اختیار خداوند است و ما نباید، یعنی آن «خیرالبریّه‌ها» عمل صالحشان را هیچ‌وقت تعطیل نمی‌کنند تنها به خاطر اینکه شاید در جایی یک حاکمی و یک آدم شَرّی هم از این سوء استفاده بکند خوب آب باران است و همه می‌نوشند و همه گیاه‌ها می‌نوشند حتی آن که گل به درد نخوری ندارد. باران همیشه کار خودش را می‌کند به نحوی که خودش می‌داند. یعنی کارهایی که حسین بن علی کرده است، حتی در سپاه اسلام که به نظر ما اکثریت کارهایش جور بوده است و ستم بوده است، ولی فردی مثل حسین بن علی که در این جریان قرار می‌گیرد کار خودش را می‌کند با نحوه و روشی که دارد و نتیجه هم می‌گیرد. حالا افرادی که با دیده بصیرت نگاه بکنند این را منتسب می‌کنند به ریشه‌اش و اگر به دیده بصیرت نگاه نکنند همه را منتسب می‌کنند به خلیفه. آن دیگر اشکال از بیننده است و طرز نگاه و تشخیص آن کسی که بی‌تنه را ندارد، و آن که بی‌تنه داشت و با بی‌تنه عمل کرد و «خیرالبریّه» و عمل خیر را به جای خودش عمل کرد در نزد خدا **رضی الله عنه** می‌شود هم خداوند از او راضی است و هم او از خداوند راضی است. در تأیید مثالی که حضرت عالی فرمودید بالاخره آنها هیچ دلیلی ندارند از کار خوب ولی بخواهد از این روش آنها سوء استفاده شود، آن مطلبی هست در جای خودش. ولی یک نکته‌ای را جناب استاد یادم هست در مورد بحث خلافت بعد از پیامبر که آیا وصایت بود یا خلافت یا

ولایت که ایشان رساندند به آن جا. بر اساس نظریه‌شان آنچه که مهم بود و باید می‌شد، ولایت بود. خوب بحث ولایت بحث گسترده‌ای دارد که این اختیارش با خود استاد است که بخواهند موضوع را باز کنند و استفاده کنیم. شما ببینید در طول تاریخ به حضرت علی گفتند شما بیا و خلیفه شو. در جریان بعد از عمر بن خطاب که یک شورایی را تعیین کردند، حضرت امیر یک استعداد و توان بالقوه بهترین حاکم را در هر شرایطی داشت، گفتند به ایشان که شما بیا این را بپذیر با این شرایط تحت این شرایط عمل به قرآن و سنت شیخین، حالا در حقیقت شورا را نتیجه‌گیریش را، عبدالرحمان بن عوف را گفته بودند اگر نتیجه این شد تو برو آن طرف و اینها بالاخره می‌خواستند برسانند به آن جا که می‌خواستند. ولی حضرت نپذیرفت. پتانسیل و توان را داشت. می‌خواست «خیر البریه» را حاکم جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد احساس بود و درک ولایی بود که از این یک سوء استفاده‌ای می‌شود، حضرت زیر بار نرفتند و نپذیرفتند. کار به آن جا رسید که سیزده سال هم عثمان خلافت کرد و مردم ریختند و آن جریانات شد. یا مثلاً فرض بفرمایید در داستان‌های دیگر در جریان زید، کشتار است، قتله کربلا خود دعای امام زین العابدین بود که فرمود که عذاب آتش و آهن را قبل از قیامت به حرمله بچشان، توسط چه کسانی بود؟ توسط مختار بود. ولی حضرت نیامد مداخله کند با یک درایتی، درست است که پتانسیلش بود، خیر البریه‌اش هم بود ولی حقیقت مطلب منحرف می‌شد. دقیقاً حسین بن علی همان کاری را کرد که حضرت علی کرد و نکرد آن که نکرد. گفتند که شیخین را تایید کن و بعد هر کاری که خواستی بکن، امام حسین هم می‌شد، به او گفتند که بیعت ظاهری کن و کار خودت را بکن. ولی چون ثبت تاریخ می‌شود و اقرار از زبان من گرفته می‌شود و به اراده من این کار انجام می‌شود من نباید انجام دهم ولی اگر بعد از انجام دادن عمل در اثرات جانبی‌اش خیری هم به کسی رسید این خواست خدا بوده است ولی من تا جایی که در دست من هست

اینها اول می‌خواهند شرط را بگیرند بعد شما کارت را بکنی ولی آن جا شما کارت را می‌کنی بعد نتیجه‌اش به هرکسی رسید دیگر رسیده. حسین بن علی دقیقاً راهی را رفت که پدرش و جدش رفتند با بیته و درک بالای ولایتی که داشت.

خانم منصوره شرکت توسلی: خیلی تشکر می‌کنم. من یک مطلب که به ذهنم می‌رسید. در مورد این که وضع مسلمانان فقط پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر چگونه این طور شد، من به ذهنم می‌آید «أطفال علیکم الأمد فقت قلوبکم»، این طال علیکم الأمد، مثلاً برای بنی اسرائیل ده روز بود، برای مسلمانان ۵۰ سال بود و به‌رحال همان طور که ده روز مدت کمی است در این شرایط هم و در ده روز هم می‌شد همان کار شود. بعد سؤالی که من داشتم بحثی که مطرح کردید در مورد امر به معروف و نهی از منکر این خیلی برای من سؤال است کلیت سؤال من این است که ماهیت این امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی چگونه بوده است؟ من آیاتی که به ذهنم می‌رسد در مورد این مطلب سوره آل عمران آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ البته مطمئن نیستم در دو سیاق یا سه سیاق در ده آیه این امر به معروف و نهی از منکر تکرار شده است و این موضوعیت دارد در این قسمت سوره آل عمران: «**واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و اذكروا نعمت الله علیکم اذ كنتم اعداء فآلف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً و كنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها كذلك یبیین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون.** و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون». با آن توضیحاتی که شما راجع به خیر داشتید و بر اساس سوره بیته خیلی واضح است، اینجا اشاره دارد به آن وضعیتی که انسان‌ها در دوره جاهلیت داشتند و در دوره قبل از اسلام، می‌گوید: «**واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا**» این را قدر بدانید و اگر اسلام آوردید با تمام خلوص. بعد می‌خواهم به بحث برگردم که اسلام چگونه آمد در این

افراد. من به ذهنم رسید در بهترین حالت کسانی که تربیت هم پیدا کردند این «**واعتصموا بحبل الله**» یک چیز جاری هست و همیشه قدر بدانید و سعی کنید این را محکم نگه دارید. یعنی اگر نحوه ورود از اساس ضعیف بوده مهم نیست، فرض کنید قوی هم بوده است. یک تذکری هم هست که در چه وضعیتی بودید قبل از اسلام دقیقاً موقعیت سال ۶۱ دوباره انگار مردم همان طور هستند. «**وکنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم منها**». اعداء شدند دیگر یعنی حتی فرزند پیامبر را عدو خودشان حساب کردند. بله و این «**ولتکن منکم أمة یدعون الی الخیر یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر**» یعنی اگر این افراد نباشند این شرایط دوباره برمی گردد. همین افراد هستند که این موضوع را حفظ می کنند. حالا یک سؤالی برای بنده مطرح است که این امر به معروف و نهی از منکر با معنایی که الآن متداول است و اصطلاح شده است بین ما که می دانیم چطور است و من حس می کنم وقتی این را مقایسه می کنم با رفتار امام حسین گیج می شوم انگار تفاوت های خیلی زیادی هست و دم دستی اش این که امر به معروف و نهی از منکر برای ما انگار یک کار ایجابی است یعنی امر کن به معروف و نهی کن از منکر. ولی رفتار امام حسین انگار آن بخش سلبی قضیه است یعنی امر کردنشان این است که خودشان آنجایی که درست است، قرار بگیرند و نهی از منکرشان این است که در آن قضیه قرار نمی گیرند. مثلاً بیعت نمی کنند ولی به آن شکل ایجابی قضیه که شاید به خاطر همین بوده که فکر کردند که امام حسین قیام کرده است. این را من می خواهم ببینم که امر به معروف و نهی از منکر در نهضت امام حسین را چگونه باید درکش کنیم و در آینه قرآن چگونه باید این را بفهمیم؟

استاد رزاقی: من یاد مذاکره ای افتادم که بین امام حسین و آن شخصی بود که قول مُلک ری را به او داده بودند. تا الآن فکر می کردم که مذاکره جنگ است. الآن فهمیدم که

امر به معروف بوده است. گفته است با این شرایط که من می‌بینم با این مدیران بالاسری که شما داری این یک وعدهٔ تهی است که به شما دادند و در قالب مذاکره دارد امر به معروف می‌کند یعنی مطلب را روشن می‌کند که شما به این ملک نخواهی رسید. این بینشی است که من به عنوان امام حسین دارم و به شما می‌دهم. معروف شما این است که به خاطر آن وعدهٔ تو خالی یک کار غیر حق انجام ندهی و آن فرد نمی‌پذیرد و امام حسین از این جلوتر نمی‌رود. مذاکره‌اش را انجام داد تبیینش را انجام داد ولی دیگر تصمیم با خودش است و آن فرد باید تصمیم بگیرد و تصمیمش را گرفت و اعلام کرد و فکر می‌کرد که امام حسین مثل یک فرد دیگری است مثل یک فرد عادی است که با او دارد در مورد مسائل عادی حرف می‌زند و مطلب را برگرداند به شوخی که چوری هم برای ما کافی است. فکر کرد یک فرد عادی حرف عادی می‌زند و به شوخی برگزار کرد. این امر به معروف امام حسین بود. امر به معروف بالاتر از این که از او بیعت ناحق خواستند و از این بیعت فرار کرد. منکری را از او خواستند انجام نداد و خواستند به اجبار تحمیل کنند، فرار کرد و در حین فرار گرفتار شد و شهید شد. این در حال فرار از منکر بود یعنی قدرت امام این قدرت هم هست که می‌تواند اجبار کند بر افراد و تصرف کند ولی خواست مثل بشر انجام دهد که بشرها هم یاد بگیرند از ایشان انجام دهند. اولاً خودت سعی کنی آلوده نشوی و دوماً به هر کسی که اطرافت هست و در قالب خودش با آن فرد در قالب مذاکره بود نامه‌هایی که امام نوشتند در قضیه برادرش محمد حنفیه و افراد دیگر اینها موارد امر به معروف نمی‌شود؟ من معروف را این‌طور شناختم، شما خود دانید. وظیفهٔ من این است که این را بیان کنم و نکتهٔ دیگر، زمانی که امام حسن زنده بودند امام حسین آن رفتاری که داشتند جزو امر به معروف بود، تبعیت از امام زمان خودش. اتفاقاً این خیلی نکتهٔ جالبی است که ما بیابیم خط سیر امام حسین را از ابتدا حتی از آن زمانی که در

جنگ‌های خلیفه دّوم شرکت داشتند با این دید نگاه کنیم که از لحاظ معروف و منکر شاخص بودند و ما شاخص بگیریم که چگونه رفتار و کار کردند در طول عمرشان تا نقطه عصر عاشورا یعنی فقط ما آن شب را نبینیم، فقط احساسات را غلبه ندهیم که بعد از کشته شدن مقدسی بر او ندبه کنیم. ببینیم که آن مقدّس چه کارهای بشری و انسانی انجام داده است که ما هم می‌توانیم انجام دهیم. یا مثلاً تدبیر در رفتار و گفتار و تقریر امام حسین خودش یک شاخصی می‌تواند برای امر به معروف و نهی از منکر باشد. فردی که در آن آخرین لحظه می‌گوید که من امر به معروف می‌کنم حتماً قبلش هم کرده است و ما ندیدیم و نرفتیم دنبالش. ما فقط یک تابلوی آخر و تیتراژ فیلم را می‌بینیم و بر تیتراژ فیلم احساسات می‌افشانیم. باید فیلم را از اول ببینیم لحظه تولد و رشد در کنار پدر و شرکت در بحث‌های سیاسی و بحث‌های نظامی و بحث‌های فرهنگی. از ایشان با نامه سؤال می‌کردند چطور جواب می‌داد؟ چطور قرآن را محور قرار می‌داد؟ چطور در قرآن تدبیر می‌کرد؟ اینها همه امر به معروف است و امام حسین کار خیر را این‌گونه انجام می‌داد.

استاد ابراهیمی: به سؤال بنده جواب داده نشد. من با توجه به این بحث‌ها که شد یک مقدار از این بحث‌ها استفاده کنم و دوباره سؤال را بپرسم به شکل دیگری. عرض به خدمت شریف با توجه به این حدیث که می‌فرماید «کلامنا نور» کلام ما نور هست، از همین کلام و از همین آیات قرآن استفاده می‌کنند افراد غیر معصوم بجز معصومین و هر کسی به یک طرفی می‌خواند به اسم تقوا می‌گوید که مگر آیه قرآن این نیست که «و من یتق الله يجعل له مخرجا؛ و من یتق الله يجعل له فرقانا»؟ آقا، تقوا این است؟ من دیروز الموت بودم. گفتند: قلعه حسن صباح، با خودم گفتم این هم یک جور دعوت می‌کرد و می‌گفت بیایید، راه حق همین است. یک کسی سیاسی می‌شود که از کشور ما هم بودند و رفتند می‌گوید: آقا این

است می‌خواهی امر به معروف بکنی باید بروی در زندان. یکی می‌آید می‌گوید که امر به معروف می‌خواهی بکنی روشش آن نیست یعنی من جوان وقتی که در عرصه‌ای زندگی می‌کنم که آن ملاک‌های تشخیص حق را ندارد، یکی می‌گوید اخلاق اجتماعی، یکی می‌گوید آیات قرآن، این روایات، دانشجو از من می‌پرسد و می‌گوید که دین مگر نباید نمود داشته باشد شما می‌گویید مسلمانید و از همان اول، زمان پیامبر بالاترین مقام در کل هستی که خلیفه واقعی خداوند باشد، مگر پیامبر نیست؟ ما ادعایمان این است که زمان وفات پیامبر کسانی که شیعه واقعی پیامبر بودند از انگشتان دست تعدادشان بالاتر نمی‌رفت. اگر پیامبر این طور بوده است پس الآن بجز پیامبر و امامان که بودند اگر ما الآن می‌خواهیم متولیش باشیم ما چکار می‌توانیم بکنیم؟ الان جوامع اسلامی را نگاه کنید سطح دروغ و کارهای خلافش را من در کشورهای مسیحی هم بوده‌ام. استاد هم خودشان یک جاهایی تشریف داشته‌اند و می‌گویند مسیحی هستیم نگاه می‌کنی و می‌بینی که آدم‌های درست حالا برداشت من این است نسبت به منی که مسلمان هستم بیشتر است، دزدیشان کمتر است و خلافشان کمتر هست ظاهراً برداشت من است. من می‌خواهم بگویم که اگر ما با آن ملاک‌هایی که داریم اگر قرآن است روایت است ما نمی‌توانیم به نوعی آن را به کنهش برسانیم یکی می‌آید مثلاً حتی بحث استاد هم یک نظراتی راجع به آقای تبریزیان داشتند حتی بحث‌های بهداشتیش همین طور از همان روایات استفاده می‌کند و می‌گوید شما نمک استفاده کن. همان وزیر بهداشتش هم می‌گوید من مسلمان هستم و می‌گوید بر اساس متن‌های علمی که داشتم این نمک را استفاده نکن یعنی چیزهای مخالف هم. یعنی آن چیزهایی که من باید از آن استفاده کنم به عنوان شخصی که می‌خواهم به حقیقت برسیم برای خود بنده روشن نیست. آن بینه‌هایی که شما هم فرمودید روشن نیست. در این وانفسا چه کاری را می‌شود کرد و چه کمک‌هایی می‌شود کرد و از چه

کسی می‌شود کمک گرفت؟

استاد رزاقی: برگشت ما به همان دو تا گنجینه‌ای است که خداوند به ما داده یعنی کتاب خدا و اهل بیت. تا جایی که بتوانیم و وسعمان برسد که از آنها استفاده کنیم باید استفاده کنیم و وقتی هم زورمان نرسید که استفاده کنیم دیگر حرجی نیست. این مبنای اول و آخر اسلام هست که پیامبر خودشان مشخص کردند حالا ما تا چه حد توانستیم در شناخت این دو تا وزنه پیش برویم این دیگر به سعی و تلاش و شناخت و کارها و تلاش خود ما بستگی دارد. قرآن را ببینیم چقدر یاد گرفتیم و در موردش تدبر کردیم عترت را تا چه حد شناختیم. ما الآن خودمان ادعا می‌کنیم مسلمان هستیم و در دایره کوچک‌تر و پرنرنگ‌تر اهل تشیع قرار داریم. در مورد امام حسین علیه السلام بجز شهادتش چه می‌دانیم؟ آیا رفتیم دنبالش در این که حسین بن علی شاخص هست؟ شکی نداریم که این حسین بن علی حدود شصت ساله در این شصت سال چه کرد؟ این شاخص‌ها را هنوز پیر نکرده‌ایم و فقط اسمش را داریم. و بعد از آن دیگر وسع است و غفران خداوندی بعد از تمام شدن وسع. منتها تا جایی که می‌توانیم باید تلاش کنیم برای درک حقیقت و بینه و معروف، و اول هم خودمان عمل کنیم، و اگر از ما خواستند توضیح دهیم.

پرسش: ببخشید. من هم بحثی را در ادامه مطالب سروران داشتیم. بحث سقیفه تکرار شد. از این طرف ما در ایام کرونا هستیم به قول مردم البته، کرونا شکی نیست که مودی هست و قلع و قمع می‌کند و پایه بسیاری از مشکلات را گذاشته است و در واقع اول ظالم هم هست، منتها مظلوم هم هست! اول مظلوم هم هست، چون زمین و زمان هم دارند همه کوتاهی و تقصیرشان را می‌ریزند سر کرونا. حالا بحث سقیفه هم این‌طور است. واقعاً شکی نیست که سقیفه اول ظالم است. به هر حال دنبال اول‌ها گشتن و اول بودن و بعضی‌ها کتاب هم

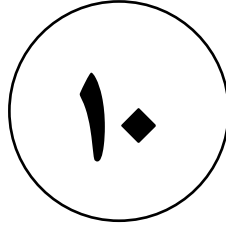
می‌نویسند، کتب اوائل را هم می‌نویسند، خوب است از جهاتی، ولی آفاتی هم می‌تواند داشته باشد. شکی نیست که بله «خشت اول گر نهد معمار کج / تا ثریا می‌رود دیوار کج» این هم شکی نیست ولی اینها آفت‌ساز است. این امثال و این ابیات این چیزهای مشهور و معروف آفت‌خیز است. این قرآن، قرآن که شاسی‌اش جابه‌جا نشده است. البته خیلی از مسلمانان معتقدند که شده، اما حتی در احادیث هم هست این قرآن اگر راست می‌گویید، **بین ایدیکم** بفرمایید. واقعاً درست است که کاری بکنیم که سقیفه اول مظلوم شود؟ کاری کنیم و تا حدود زیادی هم کردیم که سقیفه اول مظلوم شود، کج رفتن‌هایمان را به حساب خشت اولی که کج است می‌گذاریم. واقعاً الآن هم دیر نشده است. یک طوری عمل کنیم که دنیا بگوید که «**هذا ادب جعفر**» امام صادق (ع) این را از ما خواسته است دیگر. طوری باشید که امام صادق علیه‌السلام که بعد از امام حسین بودند، طوری رفتار کنید که بگویند «هذا ادب جعفر». الآن کی در کجای دنیا این منطق به زبان آورده شده است و کسی به ذهنش آورده است که «هذا ادب جعفر». این ادب از کجا آمده است که شیعیان دارند؟ و ایرانی‌ها دارند؟ برود ببیند ریشه‌اش کجاست؟ به جعفر بن محمد می‌رسد؟ کجا واقعاً چنین اتفاقی می‌افتد؟ طوری رفتار کنید که اگر انسانها شما را دیدند، بگویند «**رحم الله جعفر بن محمد**». مگر این قرآن همان قرآن پیامبر و حضرت علی و امام حسین نیست؟ بفرمایید. اول ظالم هم به جای خود شکی نیست و قطعاً تعیین‌کننده بوده است و قطعاً آفت‌خیز بوده است و به هر حال قضیه خیلی شکننده و حساس است و باید مواظب باشیم.

پاسخ: خیلی دقت نظری که جناب آقای دکتر داشتند، چند جلسه قبل هم که دکتر صحبت داشتند یک چنین دغدغه‌ای از کلام ایشان مشخص بود. دغدغه واقعاً بجایی است، کما اینکه این آفت را می‌بینیم و باید همین مطلب که ایشان می‌گویند ما چه کنیم؟ ولی یک

موضوعی هست که ما تا اصل موضوع را درست تحلیل نکنیم نمی‌توانیم «چه بکنیمش» را پیدا کنیم. ما یک مطلب مهمی را داریم که امروز بعضاً در طب اسلامی هر کاری که بخواهند بکنند، ولی کلاً در طب کاملاً بیّن هست که یک مریض می‌آید سراغ طبیب. نود درصد کار تشخیص است، اگر درست تشخیص داده شود او عالم است و می‌داند و بر اساس آن علم خودش درمان را انجام می‌دهد. اگر تشخیص درست نباشد اصلاً طبیب منحرف می‌شود و دارویی را می‌دهد که او را بدتر می‌کند. کم نمی‌بینیم الآن طرف به تعبیر اطباء قدیم رودل دارد، دارویی می‌دهد که مریض خوب نشد و می‌گویند چرا؟ می‌گوید مریض خر خورده! تو بلد نیستی! داستان «مریض خر خورد» را دوستان شنیده‌اند. خوب تو نمی‌توانی درمان کنی، توجیه نکن. حالا تا ما مسائل را درست تحلیل نکنیم نمی‌توانیم درست مداوا کنیم. ولی این تحلیل آن قدر ما را خموده نکند که سوزنمان گیر کند روی همین. که امروزه زیاد می‌بینیم. برمی‌گردیم به نکته کلیدی جناب استاد آن بحث ولایت آنچه که خیلی مهم است، آن چه که اولیای دین و ائمه دین در این راستا انجام دادند چه بود و کجا بود، امام باقر، امام صادق و امام هادی، کجا بود که بیابند تکرار بکنند و پافشاری روی مسئله آنها را از عملیاتی بودن و عمل کردن دور بکنند. اگر من الآن یک دغدغه دارم به اسم سقیفه، منی که ۱۴۰۰ سال گذشته است هیچ معیتی هم با اسلام و پیغمبر نداشتم آن قدر من را آزار می‌دهد این موضوع، حالا امامان حضرت علی و دیگران که خودش در معرکه بوده است، عالم به موضوع بوده است و حقش را غصب کردند قطعاً بهتر از من این موضوع را درک کرده و دغدغه و داغ او از این موضوع بسیار بیشتر از من است. ولی او چه کرد؟ نمی‌توانیم اصل موضوع را فراموش کنیم تحلیل جای خودش و ما این مطالبی هم که اینجا می‌گوییم اینجا بین الاحباب است ما فرض نفرمایید جای دیگری نمی‌توانیم روی این موضوع پردازش کنیم یک کلیاتی بیان می‌شود. و

دنبال اصل اسلام هستیم. همه اهل دقت و تحقیق و فرزانه هستند. اینجا اگر ما روی یک موضوع مانور می‌دهیم برای این است که ادامه راهمان را درست تعیین کنیم، و واقعاً صد احسنت که جناب استاد این دغدغه در ذهنشان هست.

استاد لسانی: خدا را شکر می‌کنیم و به فال نیک می‌گیریم یعنی منتقل می‌شویم به این که آثار کار در این سمینار علمی و فرهنگی عاشوراشناسی خودش را بیشتر نشان می‌دهد که کار مورد رضای الهی و اولیای الهی است. بحث‌ها خیلی عالی بودند و عالی پیش رفتند و یک قسمت را که رویش احساس کردم که تأکید شود به عنوان تکمله و آن هم اصل جواب اینکه بعد از ۵۰ سال چه شد که این اتفاق افتاد؟ جواب خیلی دم دستی‌اش این است که ۵۰ سال کار فرهنگی منفی شده بود. امان از کار فرهنگی منفی، و در مقابلش امان از کار فرهنگی مثبت، ما درس اساسی که باید از این زمینه‌ها بگیریم این است که قدر بشناسیم، قدر بدانیم کار فرهنگی صحیح را حتی اگر کم و محدود باشد. این را ما مقایسه کنیم با کار فرهنگی منفی، و توجه‌مان روز به روز بیشتر شود به این مسأله که هر چه در توان داریم همان‌طور که در بیان سورهٔ بینه از موارد تأکید استاد رزاقی بود، اصرار داشته باشیم کار فرهنگی مثبت را هر قدر که می‌توانیم، با هر امکانی که داریم، ادامه دهیم و امیدوار باشیم که همان‌طور که کار فرهنگی منفی آثار خودش را نشان می‌دهد و گاهی خیلی فاجعه‌آمیز می‌شود کار فرهنگی مثبت هم حتماً اثر خودش را نشان خواهد داد و می‌تواند منشأ برکات و خیرات و آثار مثبت باشد.



دهمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشرشناسی

یکشنبه ۳۰ شهریورماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی آبرین کانون تیر و ترویج زبان قرآن

موضوع: ادعیه و زیارت

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. اشهد ان لا اله الا الله وحده.

لا شريك له. و اشهد ان محمداً عبده ورسوله. اللهم صل على محمد و آل محمد.

ادعیه و زیارات: بالاخره بعد از مدتی نغمه‌های غم‌انگیز تابلوهایی ما که بر در و دیوار

می‌زدیم شنیده شد و اشاراتی از جانب برخی سروران دریافت شد. منتظر بودیم که آن نغمه‌های

غم‌انگیز و به نوعی دردنامه‌های فرهنگی اجتماعی و حتی تا حدودی عقیدتی و فکری که

درون پیام‌های این تابلوها هست مورد توجه بیشتر قرار بگیرد و وارد بحث بشویم در مورد آنها.

سروران گفتند: شما تابلو زده‌اید «**زیارت وارث شرح زیارت عاشورا**» یعنی چه؟ «**دعای ندبه قرینه زیارت عاشورا**» یعنی چه؟ «**متن منتخب زیارت عاشورا**» یعنی چه؟ چهارده پانزده قرن یک زیارت عاشورای معروفه‌ای را همه خوانده‌اند و می‌خوانند و شما این متن را منتخب کردید بر چه مبنایی شما این را منتخب کردید؟ اصلاً می‌تواند مبنایی داشته باشد؟

برای اینکه از وسط میدان بحث و از یک جایگاه مطمئن شروع کرده باشیم که هیچ شائبه‌ای از اظهار سلیقه و گرایش فردی و گروهی و اینها نداشته باشد، از بحثی که مرحوم **حاج شیخ عباس قمی «صاحب مفاتیح الجنان»** شروع کنیم. شما اگر فهرست آثار ایشان که همه عالی و بیشترش کم نظیر و مثال‌زدنی است، شاید سه صفحه بلکه بیشتر باشد، ولی بین علما شهرت پیدا کرده است که ایشان را خواب دیده بودند، ایشان گفته بودند که به من گفتند: آمده‌ای چه آورده‌ای؟ شروع کردم گفتن: **منتهی الآمال، تتمّة المتهمی، الکنی واللقاب**، شمردم. گفتند: اینها نه، برای «ما» چه آورده‌ای؟ یادم آمد که من **مفاتیح الجنان** را وقتی که می‌خواستم تألیف کنم، گفتم بگذار این کار را هم به خاطر خدا بکنیم! و پذیرفتند، پذیرفتند و جایگاهی که باید به من بدهند را دادند به همین حساب ایشان مشهور شده‌اند به «صاحب مفاتیح الجنان».

دردنامه صاحب مفاتیح: تقریباً وسط مفاتیح الجنان هم هست بحث ایشان. شروع می‌کنیم. بحث خیلی جالبیست قابل دقت و تأمل است. عنوانی ایشان دارند به دنبال زیارات امام حسین علیه السلام، بعد از زیارت مطلقه امام حسین و حضرت علی اکبر عنوانی می‌زنند: «**در فقرات زیاد شده به زیارت وارث**». زیارت وارث را همه می‌شناسیم و غالباً خوانده‌ایم و می‌خوانیم. ایشان چنین مطلب را عنوان می‌کنند:

مؤلف گوید: در این زیارت معروف که مأخذش کتاب **مصباح المتهدجد** شیخ طوسی است

اعلی‌الله‌مقامه، که یکی از کتابهای بسیار معتبر معروف نزد علما است و من این زیارت را بلاواسطه از آن کتاب شریف اینجا نقل کردم. آخر زیارت شهدا همین بود که ذکر شد. تا زیارت شهدای کربلا تمام می‌شود، آخرین عبارت اینکه «**فِيالْيَتْنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ**». می‌فرمایند: این آخرش است، پس این زیارتی‌ها که بعضی بعد از این ذکر کردند که عبارت از اینست به دنبال «فافوز معکم» آورده‌اند: «**فافوز معکم فی الجنان مع النبیین و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن اولئک رفیقاً. السلام علی من کان فی الحائر منکم و علی من لم یکن فی الحائر منکم**» اینها را اضافه کرده‌اند: سلام بر شما شهدائی که در حائر حسینی مدفونید و سلام بر شما شهدایی که خارج از حائر حسینی مدفونید و آیه معروف قرآن را هم مونتاژ کرده‌اند که معلوم بشود که این «فأفوز معکم» در بهشتست نه در جهنّم! و در کنار نبیین و صدّیقین!!

محدّث قمی ادامه می‌دهند: تمامی اینها زیادی و فضولی است. شیخ ما در کتاب **لؤلؤ و مرجان** فرموده: «این کلمات که اضافه شده متضمّن چند دروغ واضح است. علاوه بر جسارت ارتکاب بدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السلام چنان شایع و متعارف شده این اضافات آخر زیارت وارث که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقّد منوّر ابا عبدالله الحسین این دروغ‌ها در محضر ملائکه مقزّبین و مطّاف انبیا و مرسلین به آواز بلند خوانده می‌شود و احدی برایشان ایراد نمی‌کند». حساسیت نشان می‌دهند، موضع می‌گیرند مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی معتقدند که باید این‌ها در مقابلش حساسیت نشان داده بشود:

اینها را از کجا آورده‌اید اضافه می‌کنید؟ در چنین محاضر بزرگی، در چنین جایگاه‌ها و بارگاه‌هایی چطور به خودتان اجازه می‌دهید؟ و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی‌نمایند و کم‌کم این کلمات در مجموعه‌هایی که در زیارت و ادعیه احمقان از عوام جمع

می‌کنند، معلومست که اینکار را خیلی جاها می‌کنند، و اینها جمع شده و به چاپ رسیده و منتشر گشته و از مجموعه این احمق آن احمق نقل کرده و کار به جایی رسیده که بر بعضی طلبه‌ها هم -یعنی فضلالی اهل علم- امر مشتبه شده. روزی طلبه‌ای را دیدم که آن دروغ‌های قبیحه را برای شهدا می‌خواند. دست بر کتفش گذاشتم ملتفت من شد گفتم: از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری؟ گفت مگر مروی نیست؟ تعجب کردم. گفتم: نه! گفت: در کتابی دیدم. گفتم: در کدام کتاب؟ گفت در کتاب **مفتاح الجنان!** یک نهضت بزرگی که می‌شود گفت یک انقلاب فرهنگی مؤثری بوده که مرحوم حاج شیخ عباس قمی انجام داده‌اند در کنار کارها و یادگارهای دیگرشان، آن کتاب **مفتاح الجنان** آسیب‌زای عجیب و غریب را از دست مردم گرفتند و این کار آسانی نبود. بعد از سالیان سال گرفتن **مفتاح الجنان** که معروف بود به «مفتاح» گرفتنش از دست مردم کار آسانی نبود. ایشان توانستند آن «کلید» را بگیرند و یک دسته کلید به جایش بدهند: «مفاتیح الجنان» و مردم واقعاً پذیرفتند. همه پذیرفتند. موقعیت ایشان، شخصیت ایشان، جایگاه ایشان به گونه‌ای بود که همه پذیرفتند. گفت در کتاب **مفتاح الجنان!!** ساکت شدم. چه، کسی که در بی‌اطلاعی کارش به اینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را «کتاب» شمرد و مستند قرار دهد قابل سخن گفتن نیست!!».

صاحب **مفاتیح الجنان** می‌فرمایند: «شیخ ما شیخ مرحوم، کلام را در این مقام طول داده و فرموده که به حال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئیّه و بدعت‌های مختصره شرعاً درست نیست. ادامه می‌دهند که: «این سبب تجری شده و در هر ماه و سال پیامبر و امام تازه‌ای پیدا می‌شود. این موارد جزئی به آن توجه نشده کم‌کم می‌کشد به اختراع امام، ظهور امام قلابی، پیغمبر قلابی و دسته‌دسته از دین خدا بیرون می‌روند». صاحب **مفاتیح**

ادامه می‌دهند: «این فقیر گوید: خوب تأمل کن در فرمایش این عالم جلیل که مطلع است بر مذاق شرع مقدس چگونه این مطلب همی عظیم و عقده‌ای بزرگ در دل او گردیده چون می‌داند مفاصد این کار را، برخلاف آنان که از علوم اهل بیت محروم و بی‌بهره مانده‌اند و به دانستن ضغنی از اصطلاحات و الفاظ اکتفا کرده‌اند که امثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بر وفق آن نمایند». «لاجرم کار به جایی رسد که کتاب مصباح المتہجد و اقبال و مہج الدعوات و «جمال الاسبوع» و «مصباح الزائر» و «بلد الامین» و «جنتہ الواقیة» و «مفتاح الفلاح» و «مقباس» و «ربیع الاسابیع» و «تحفہ» و «زاد المعاد»...».

و امثال این کتب نتیجه این شده که اینها متروک و مہجور شود و این مجموعه‌های احمقانه شایع شود. از جمله در دعای مجیر که از دعاہای معتبرہ مرویہ است در ہشتاد موضع آن کلمہ «بعفوک» را زیاد کرده‌اند و کسی انکار نکند! یا در دعای جوشن کبیر کہ مشتمل بر صد فصل است برای ہر فصلی یک خاصیتی وضع کنند کہ ہر یکی از این قسمت‌های صدگانہ جوشن کبیر برای یک حاجت و خاصیتی خوبست. با بودن این ہمہ زیارات مأثورہ، «زیارت

مفجعه» جعل می‌کنند!!». *موسسہ فزنی ہنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

موارد خیلی شاخص را برجستہ دارند بیان می‌کنند کہ چقدر هولناکست. «زیارت مفجعه» کلاً برساختہ است و کلاً دروغست، از اول تا آخرش. «با بودن این ہمہ دعاہای معتبرہ مرویہ با مضامین عالیہ و کلمات فصیحہ بلیغہ».

وقتی این دعاہا و زیارت‌ها در سطح بالا قرار می‌گیرد، یک چیزی بعد از قرآن است، بہ عبارت دیگر در بحث‌های ما در **کانون زبان قرآن** این ادعیہ و زیارات، قرآن نیست ولی بہ زبان قرآن است، یعنی حدّش حدّ زبان قرآن است. ہم از نظر قالب ہم از نظر محتوا، ہم از نظر لفظ ہم از نظر معنی.

ادامه سخن محدث قمی: «با بودن این همه دعای فصیحه بلیغه، دعای بی‌ربط، در کمال برودت جعل نمایند و نام آن را «دعای حُبّی» گذارند. «و از کنگره عرش آن را نازل نمایند.»

این دعای حُبّی را خواستند ترویج کنند گفتند: از کنگره عرش نازل شده! (تعبیری که وقتی می‌خواهند راجع به نزول قرآن بکنند دست و دلشان می‌لرزد که بگویند فرود آمده از کنگره عرشست، ولی این دعای حُبّی از کنگره عرش نازل شده!) و چندان فضیلت برای آن وضع نمایند که انسان را متحیر و سراسیمه نماید از جمله آن که العیاذبالله بگویند که جبرئیل به حضرت رسول (ص) از جانب حق سبحانه و تعالی گفته باشد که هر بنده‌ای که دعای حُبّی را با خود دارد او را عذاب نکنم اگرچه مستوجب جهنم باشد، اگرچه عمر خود را به معصیت گذرانده باشد، و مرا در هیچ وقت سجده نکرده باشد، من آن بنده را ثواب ۷۰ هزار پیغمبر بدهم و ثواب ۷۰ هزار زاهد و ثواب ۷۰ هزار شهید بدهم و ثواب ۷۰ هزار نمازگزار را بدهم و ثواب ۷۰ هزار برهنه که پوشانده باشد را بدهم و ثواب ۷۰ هزار گرسنه را که سیر کرده باشد بدهم و ثواب به عدد ریگ‌های بیابان‌ها بدهم و ثواب ۷۰ هزار بقعه زمین بدهم و ثواب مَهر نبوت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح الله و ابراهیم خلیل الله و اسماعیل ذبیح الله و موسی کلیم الله و یعقوب نبی الله و آدم صفیّ الله و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم! یا محمّد، هر که این دعای بزرگوار «حُبّی» را بخواند یا با خود دارد بیامرزم او را، و شرم دارم که عذاب کنم!! الله اکبر! و شایسته است که انسان از شنیدن اینها عوض خنده، گریه کند!».

این عبارت خیلی دقیق از حاج شیخ عبّاس قمی -رضوان الله علیه- است که این صحبت‌ها خنده ندارد! بازی‌های عجیب و غریبی می‌کند با جامعه، با افکار عمومی مسلمانان، با زندگی‌شان، با عقایدشان، با شناختشان، با عواطفشان، با رفتارشان کارها می‌کند. کتب ادعیه

شیعه که به مرتبه‌ای متقن و محکم بوده که غالب آنها که استنساخ می‌نمودند خودشان از اهل علم بودند - یعنی کسی که نسخه از روی نسخه می‌نوشت خودش اهل علم بود- و از روی نُسخی که به خط اهل علم و تصحیح شده علما بود، مقابله و تصحیح می‌نمودند و اگر اختلافی بود، در حاشیه‌اش به آن اشاره می‌کردند.

ادامهٔ مطلب از مفاتیح: «مثلاً مثال می‌زنم کار به جایی رسیده که همه چیز منحصر به کتاب **مفتاح** شده که فی‌الجمله وصفش را شنیدید و این کتاب (دقت کنید) مرجع عوام و خواص و عرب و عجم گردیده» و این نیست جز از بی‌اعتنایی اهل علم به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علما و فقها و اهلیت‌اطهار و نهی نمودن از امثال این پدع و اضافات و دَس و صّاعین و تحریف جاهلین و جلو نگرفتن از دخالت ناهلان و تصرفات بی‌خردان تا کار به جایی رسیده که دعاها موافق سلیقه‌ها تلفیق شده و زیارت‌ها و مفععه‌ها و صلوات‌ها اختراع شده و مجموعه‌های بسیاری از دعا‌های دَس شده چاپ شده و بچه مفتاح‌ها متولد گشته فقط مفتاح نیست که انواع بچه‌مفتاح و کم‌کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته».

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

بعداً درد دل خیلی غم‌انگیزی دارند راجع به کتاب **منتهی‌الآمالشان** که در زمان حضور من و خود من خطاط چه دخالت‌هایی می‌کند در کتاب **منتهی‌الآمال** من و می‌خواهند بگویند که من زورم نرسیده چون چیزهایی که نباید می‌بوده، هست و نسخه‌های **منتهی‌الآمال** که در دست است وجود دارد. می‌خواهند بگویند زورم نرسیده به خطاطی که ناشر داده کتاب **منتهی‌الآمال** من را، یا **تتمه‌المنتهی** را، خطاطی کند، زورم نمی‌رسد نه به آن ناشر، نه به آن خطاط که در یک کار جدی و علمی دخالت‌های آن‌چنانی نکند.

این مواردش خواندنیست، حتماً سروران اگر قبلاً ملاحظه نکرده‌اند حتماً ملاحظه کنند،

مواردی را ایشان اشاره می‌کنند که واقعاً انسان لرزه بر اندامش می‌افتد. می‌گویند در جایی که من مؤلف زنده و حاضر و نگهبان هستم با تألیف من، این طور می‌کنند. دیگر با سایر نُسخ چه خواهند کرد و به کتاب‌های چاپی دیگر چه اعتماد است؟! «حُسن ختام» مطلب این است که در جاهایی که ائمه اطهار دعا یا زیارتی را، چون زیارت از جنس دعاست، یک نوع دعاست، از همان اوّل زیارات در ردیف ادعیه شمرده‌اند، ادعیه و زیارات یک جنس هستند، زیارت‌ها یک نوع دعا هستند، چون همه راز و نیاز به درگاه خدایند در واقع، اگر مخاطبان هم در زیارات احیاناً غیرخدا هستند ولی حالات دعا و استشفاء و توسل و ... به هر حال نهایتاً دعاست. دعا به درگاه خداست.

تعلیم دعا توسط ائمه اطهار (ع): مطلب را رساندند به اینجا که وقتی ائمه اطهار یا به حساب درخواست بعضی از اصحابشان، مراجعه‌کنندگانشان یا خودشان دعا یا زیارتی را آموزش می‌دهند، نباید در آن دخالت بشود باید دقیقاً، آن تعلیم دریافت بشود، و اجرا بشود. یک مثال می‌آورند که موضع‌گیری امام (ع) را هم در این مثال و روایت نشان می‌دهند.

شیخ کلینی رضی‌الله‌عنه از عبدالرحیم قصیر، نقل کرده که خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد فدایت شوم من از پیش خود دعایی اختراع کرده‌ام، حضرت فرمود بگذار مرا از اختراع خودت! یعنی آن را کنار بگذار و برای من نقل مکن. و نگذاشتند که دعای جعل کرده خودش را نقل کند. و خود حضرت برای او دستورالعملی لطف فرمود. گفتند: به جای اینکه دعایی اختراع کنی من دستور العمل به تو یاد می‌دهم دعا به تو یاد می‌دهم آن را اجرا کن.

شیخ صدوق (عطرالله مرقده) روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود: زود است که می‌رسد به شما شبهه‌ای، گرفتار فتنه‌ها و شبهه‌های فکری

و عقیدتی و ... می‌شوید، پس می‌مانید بدون نشانه و بدون پیشوای هدایت‌کننده و نجات نمی‌یابد در آن شبهه مگر کسی که بخواند «**دعای غریق**» را. راوی گفت: گفتم چگونه است دعای غریق؟ فرمود: می‌گویی «**یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک**» حواستان باشد که تکلیف اکثریت ما که می‌گوییم **ثبت** «**قلوبنا**» علی دینک، همین‌جا مشخص می‌شود، تک ماده می‌شویم و نمره تک می‌آوریم، راوی می‌گوید: وقتی که امام فرمودند من تکرار کردم گفتم: **یا مقلب القلوب و الابصار**. امام یاد می‌دهند **یا مقلب القلوب** تکرار می‌کند **یا مقلب القلوب و الابصار**، همین‌جا، همین‌جا، یک کلمه اضافه می‌کند آن هم در چند کلمه دعای موجز و مختصر. حضرت فرمود: به درستی که خداوند عزوجل **مقلب قلوب و ابصار** هست، لکن بگو چنان که من می‌گویم. من به تو یاد دادم **یا مقلب القلوب** چرا گفتم **یا مقلب القلوب و الابصار**؟ معلومست که اگر در «**قلبی**» هم راوی دخالت می‌کرد و می‌گفت «**قلوبنا**»، به این بهانه که آدم خوبست دعایش جمعی باشد، امام به او تذکر می‌دادند. این دعای غریق است. آدمی که غریقست و دست و پا می‌زند که دعای جمعی نمی‌کند! امام هم

لحاظ می‌کند همه نکات و ظرافت‌ها را. *کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

این، یکی از صدها مواردیست که نشان می‌دهد علمای اعلام ما به خصوص علمای شیعه مثل مرحوم حاج شیخ عباس قمی چقدر درد همه مسائل ریز و درشت را داشته‌اند، دقت در همه چیز داشتند و واقعاً بالاتر از توان خودشان در حد فداکاری کار می‌کردند. ایشان می‌فرمایند: «**کافیست تأمل در این دو حدیث شریف برای تبّنه کسانی که در دعاها بعضی کلمات زیاد می‌کنند و پاره‌ای تصرفات می‌نمایند، والله العاصم**».

واقعیت مطلب این است که این همه ناله و فریاد از دست عوام یک حاشیه دارد، یک حاشیه حتمی دارد و آن حاشیه این است که مگر عوام بدون توجه به روش کار شما، و مواضع

شما عمل می‌کنند همیشه؟ واقعاً این‌طور است؟ یعنی عوام چشمشان را می‌بندند گوششان را می‌بندند نوشته‌های شما علمای اعلام را نمی‌خوانند گفته‌های شما علمای اعلام را توجه نمی‌کنند و خودسرند؟ واقعاً این‌طور است؟ اصلاً این‌طور نیست. خودتان هم می‌دانید این‌چنین نیست.

آری، احیاناً به قول ایشان که تعبیراتی مثل احمق و احمقان داشتند، بعضی‌ها شاید، یک غروری داشته باشند و چهار تا کلمه یادگرفته باشند. خیال کرده باشند **علی آباد یک دهی است!** و شروع کرده باشند یک کارهایی کردن، دعا نوشتن‌ها و مناجات ساختن‌ها و

شعار بر باد دادن خانواده‌ها!!

آیا واقعاً عوام این‌چنین یکسر راهشان را از شما جدا کرده‌اند؟ نه، سیر در تاریخ این مسائل طیف گسترده‌ای دارد یک سر این طیف ائمه اطهارند، خود پیامبر اکرم هستند که دعا آموزش می‌دادند یا به درخواست یا بدون درخواست، دعا آموزش می‌دادند، جزو تعلیماتشان بوده، «**یَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ**» نوعی تعلیم قرآن این بوده است که در ذیل آیات تعلیم بدهند که وقتی آیه را می‌خوانی که «**وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ**» من دعایی به تو یاد می‌دهم. در مقابلش. آن قرآن نازل است و من قرآن صاعد به تو یاد می‌دهم. به درگاه خدا با یک حالت تأمل و تنبّه خاصی بگو: «**اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ**». ائمه هم همین‌طور دعا یاد می‌دادند. این یک سر طیف است، در رده بعدی علمایی که ایشان برشمردند، علمای بزرگ از جمله شیخ طوسی، شیخ مفید و غیره را اسم بردند که اینها کتاب دعا دارند. از جمله کارهایی که کرده‌اند رفته‌اند در حوزه دعا و کارهای دقیق کرده‌اند. شیخ بهائی در همه زمینه‌ها مطرح است و ذوفنون است به قول خودش، ایشان هم یک کتاب دعای خیلی زیبا دارد به نام **مفتاح الفلاح**. که من این عنوان را ترجمه کردم «**کلید رستگاری**» و آن اسم را گذاشتم روی شرح

دعای صباح. این هم یک ردهٔ بعدی.

عوام العلماء یا علماء العوام: یک ردهٔ بعدی هم وجود داشته که اینها بین آن علمای اعلام و کمی بالاتر پیامبر و ائمه، حضوری جدی و تعیین کننده داشته‌اند، تا برسد به عوام، و عوام از این طریق دائماً متصل می‌شده‌اند به علمای اعلام و به پیشوایان دین. اینها چه کسانی بوده‌اند؟ اینها را من اسمشان را می‌گذارم «عوام العلماء» یا «علماء العوام». اینها پدیده‌های دو جانبه هستند، هم علما هستند هم عوام. علماء العوام‌اند، یعنی در بین عوام مردم «علما» به حساب می‌آیند، و جالب اینست که آن علمای ردهٔ بالاتر هم این قشر را به رسمیت می‌شناخته‌اند، و از عناوین فاضل و شرع‌مدار و ثقة الاسلام و امثال آن برایشان استفاده می‌کرده‌اند، در نوشته‌هایشان و در «اجازه»‌هایشان، تأیید می‌کردند به شکل‌های مختلف، با اینکه می‌دانستند اینها علماء العوام‌اند. ولی همان‌طور که به شاگرد فارغ التحصیل خودشان که در فقه به چنین و چنان به مقامی رسیده، فقیه مسلم شده و «حُرْمٌ عَلَيْهِ التَّقْلِيدُ» شده اجازه می‌دادند شبیه آن اجازات را برای همین علماء العوام می‌نوشتند که ثقة الاسلام کذا و کذا آثاری دارند! همان آثاری که امثال حاج عباس قمی چه بسا نسبت به آنها تعرض و اعتراض داشتند. این «گروه مرجع» وجود دارند و حضور تعیین کننده‌ای هم دارند. هم از علما هستند و هم از عوام‌اند، عوام هم به طور طبیعی این علما را با آن علمای ردهٔ بالاتر که در دسترس شان نیستند و اصلاً شاید تصوّر کاملی نمی‌توانند از آنها و زندگی‌شان و افکارشان و رفتارشان داشته باشند به اشتباه می‌گیرند؛ به حساب آن فاصله‌هایی که همیشه وجود داشته و دارد، مثل فاصله‌های سلاطین با مردم. حالا، مردم چه بکنند؟ عوام می‌گویند که اینها را خدا رسانده!! این گروه، هم علما هستند هم در اختیار عوام‌اند، صمیمی هستند. این مسئله، مسئلهٔ بسیار تعیین کننده‌ایست. اما اصل مسئله چیست؟

تسامح در ادله سنن: اصل مسئله این روش و رویه‌ای است که در بین علمای اسلام از دیرباز، حاکم بوده و یکی از اصولی است که علمای اعلام به آن پایبند هستند یعنی به آن عمل می‌کنند و هیچ ابایی هم از آن ندارند، سه‌چهار کلمه است: «تسامح در ادله سنن». «تسامح» یعنی چه؟ یعنی سهل‌انگاری، مهم نیست! تسامح در چه چیز؟ در «ادله» یعنی در مأخذهای شرعی و قرآنی و حدیثی و سنت و سیره معصومین، مأخذهایی که مربوط می‌شود به «سنن». «سنن» یعنی چه؟ سنن یعنی بعد از حلال و حرام، هر چیزی که حلال و حرام نیست، پس «بند به گلو گذاشتن» هم ندارد! حلال خدا نباید حرام بشود: «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة». واقعاً هم تا پای جان هم خیلی وقت‌ها ایستادند. شهید اول، شهید ثانی، اینها واقعیت‌هاست. ولی فقط برای حلال و حرام، از حلال و حرام که یک لبه می‌رود آن طرف‌تر دیگر حساسیت ندارند: «تسامح در ادله سنن» و این قانون‌شان است. یعنی همان عالم ذومراتب، آیت عظمای اهل علم، ایشان وقتی درس فقه می‌دهد، درس اصول می‌دهد، می‌خواهد فتوا در حلال و حرام بدهد، خیلی دقیق است، ولی تا از حلال و حرام می‌آید این طرف، دیگر نه، حالا، چرا باید این‌طور باشد؟ آیا این درستست؟ معلومست که اصلاً درست نیست.

من یک خاطره‌ای دارم، در ارتباط با یکی از این رساله‌های دکتری در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام که موضوعش چیزی شبیه به «گزاره‌های قرآنی در امور خانواده» بود. حرف‌هایی که قرآن راجع به خانواده زده، بکن نکن‌ها، باید نبایدها، اوامر و نواهی که در قرآن هست و قرآن کلام‌الله و اینها هم اوامر و نواهی الهی است، ولی، حالا رساله دکتری دارد کار می‌کند که اینها چه جایگاهی دارند؟ باید واقعاً عمل بشوند؟ یا نباید عمل بشوند؟ اینها که حلال و حرام نیستند! اینها که غالباً از مقوله حلال و حرام نیستند، واجب و حرام نیستند.

مستحبند، مکروهند؟! جلساتی که در ارتباط با همین رساله بود در محضر دو عالم بزرگ، دو عالم بزرگ معاصر، یکی آیت‌الله مهدوی کنی اعلی‌الله‌مقامه، که راهنمای آن رساله دکتری بودند و برادرشان آیت‌الله باقری کنی که من و ایشان مشاور رساله بودیم، بین این دو عالم بزرگ معاصر گفتگوهای جالبی رخ می‌داد. خیلی جالب بود. آیت‌الله مهدوی کنی به عنوان یک فقیه می‌گفتند: آقا، اینها مستحبات است، اینها مکروهات است، حلال و حرام که نیست! آیت‌الله باقری کنی می‌گفتند: آقا، اینها بالاخره امر و نهی خدا هست یا نیست؟ آیا این امر و نهی‌های خدا نشان می‌دهد که خدا از چه چیز راضی است و از چه چیز ناراضی، یا نه؟ آیا وقتی خدا دارد امر می‌کند، شما به عنوان فقیه می‌گویید نه، این امر دلالت بر وجوب نمی‌کند و به عنوان مستحب می‌خواهید کنار بگذارید! یا می‌گویید این نهی دلالت بر حرام نمی‌کند و به عنوان مکروه می‌خواهید کنار بگذارید!! در جواب می‌گفتند: آقا، این نشان نمی‌دهد که خدا از عملی شدن این مورد نهی ناخشنود است یا رضایت خدا حتماً در این است که این مورد امر رعایت بشود؟! و این بحث، فکر نکنید که اینجا تمام می‌شود. غلبه با هیچ کدام از دو طرف این بحث‌ها نیست (دقت کنید).

مؤسسه فقهی کانون نشر و ترویج زبان قرآن

این یک بحث تاریخی است که عبارت از «حکومت فقه بر فضای علم و حوزه‌های علمیّه و علمای اسلام» است. کم چیزی نیست، مثل حکومت صددرصد بی‌بربرگرد و غیرقابل‌چون‌وچرای سیاست بر دولت‌ها و حکومت‌های اسلامی. اینها می‌گویند فقه؛ آنها می‌گویند سیاست. هر خبری می‌خواهد بشود، سیاست این را اقتضاء می‌کند! اینها هم می‌گویند هر خبری می‌خواهد بشود، فقه این را می‌گوید!! حلال اینست حرام اینست ما به بقیه‌اش کاری نداریم (بسیار دقت کنید).

اگر سؤال بکنید آن «بقیه» چیست که شما کاری با آن ندارید؟ می‌آید در جامعه، می‌آید

در افکار عمومی، می‌آید در زندگی مردم، می‌آید می‌بینید که این «بقیّه» تمام زندگی مردم است. تقریباً تمام زندگی مردم است. تمام افکار مردم است. تمام عقاید مردم است. تمام شناخت و عواطف تعیین‌کننده رفتارهای مردم است. مردم قرار است توسط آن علما هدایت بشوند و این چنین دارند هدایت می‌شوند. علمای اعلام و فقهای عظام فقط به فقه‌شان توجه دارند. کاری به اینها ندارند؛ می‌گویند اینها سنّت است، اینها مستحبات و مکروهات است، اینها بحث ما نیست. پس اینها بحث چه کسانیست؟

اینها، حوزه کار و فعالیت و بحث آن گروه علماء العوام است. بحث آن قشر وسطی است. وقتی علمای اعلام رها می‌کنند و اهمیت نمی‌دهند و به عنوان یک قاعده اصلی علمی و فقهی هم اهمیت نمی‌دهند، واقعاً اهمیت نمی‌دهند، اصلاً ورود نمی‌کنند، طبعاً می‌افتد دست آن عوام‌العلماء یا علماء العوام. آنها چه می‌کنند؟ معلوم است آنها چه می‌کنند؟ یک چیزهایی درست می‌کنند، به گونه‌ای هدایت می‌کنند این همه زندگی مردم را، این همه اسلام در ارتباط با زندگی مردم را، تقریباً همه اسلام منهای حلال و حرام را. این را علماء العوام یا عوام‌العلماء آن طور که دوست دارند و عوام و عوام خوششان می‌آید هدایت می‌کنند. دقت کنید، یعنی صریحاً و دقیقاً خیلی جاها این علماء العوام یا عوام‌العلماء از عوام تقلید می‌کنند. همان طور که مقلد از مجتهد تقلید می‌کند. اینها هم می‌گویند: حلال و حرام که نیست، مستحبات است، مکروهات است. سنن است. حالا بگذار جوری که عوام خوششان می‌آید، نظر بدهیم، «فتوا!» بدهیم!!!

خدا رحمتشان کند یکی از اساتید ما در حوزه علمیه اصفهان ایشان اهل منبر هم بودند منبرهای خیلی مؤثر داشتند. ایشان انتقاد می‌کردند می‌گفتند: «آخر چه کسی به شما گفته توی دعای کمیل فریاد بزنید و تکرار کنید یا نور یا قدوس؟» ولی در کنار این یک عالم از

آن طراز اول که استثنائاً دخالت می‌کند. و ورود می‌کند. برخلاف ایشان و امثال ایشان آن علماء العوام چکار می‌کنند یا می‌سازند برای عوام و می‌دهند دستشان؟ تکرار کن: «یا سریع الرضا»، «یا سریع الرضا»، «یا سریع الرضا» می‌بیند اشک‌ها بیشتر می‌ریزد، می‌گویند: چه عیبی دارد؟ تکرار کن، تکرار ندارد ولی تو تکرار کن! یا آنها تکرار می‌کنند و اینها می‌گویند: آفرین! احسنت! چه کار جالبی!

فرقی نمی‌کند، چون اینها هم علماء العوام‌اند و هم عوام‌العلماء هستند. کاملاً با هم سنخیت دارند، حرف‌های همدیگر را خوب می‌فهمند. اینها می‌سازند می‌دهند دست عوام، عوام هم به طور طبیعی قبول می‌کنند به حساب اینکه از «علماء» دارند قبول می‌کنند، نشانه‌اش اینست که هر بار می‌گویی این چیست؟ می‌گوید از عالمش نقل می‌کنم، می‌گوید فلان عالم به من گفته، فلان عالم نوشته، بعد می‌روی سراغ آن عالم می‌بینی که از عوام‌العلماست. استناد می‌کنند، اعتماد می‌کنند و «معتبر» می‌شمارند. این را هم دقت کنید. خیلی جاها این عنوان «معتبر» یواشکی، خیلی لغزنده و خزنده، سُر می‌خورد از آن رده بالا که در اصل این عنوان «معتبر» مال آن علمای اعلام است. ولی سُر می‌خورد می‌آید روی این کارهای عوام‌العلماء. اینها هم می‌شود معتبر، اینها هم کتاب‌های‌شان معتبر می‌شود، اینها هم اختراعات‌شان معتبر می‌شود!!

خدا حفظ‌شان کند، یکی از علمای اهل تحقیق و مطالعه و ضمناً منبری، در تهران، خودشان صریحاً برای ما می‌گفتند که در یک مجلسی، من یک روضه خیلی جانانه‌ای خواندم و آن مجلس را زیرورو کردم، و از مجلس آمدم بیرون که سوار ماشین بشوم بروم. یک نفر ایستاده گیر داده یقه من را گرفته که سند این روضه‌ای که خواندی را باید به من بدهی تا من بگذارم بروی! من هم گفتم: سند این روضه‌ای که خواندم، خود من هستم!

شما را به خدا بازهم دقت کنید. یعنی، چیزی که آن علمای رده بالا به هیچ وجه، هیچ وقت، نپذیرفته‌اند که «**هدف وسیله را توجیه می‌کند**»، این رده پایین تر می‌گویند: البتّه هدف وسیله را توجیه می‌کند. شما نتیجه را ببین، وقتی نتیجه مطلوبست، بگذار برود، بگذار با همین دست‌فرمان پیش برود، عالیّه عالیّه!! ببین چه استقبالی می‌کنند، ببین چه توجهی می‌کنند! همین نشان می‌دهد درستست، نشان می‌دهد راه درستست! عوام هم می‌گویند: وقتی علما می‌گویند درستست، پس درستست. و همه با همین دست‌فرمان پیش می‌روند.

رده‌بندی متون ادعیه و زیارات: حالا، شما در ارتباط با ادعیه و زیارات دوتا مسیر دارید برای پژوهش و تحقیق؛ یکی سند یکی متن. پژوهش و تحقیق در سند آن چنان کمک نمی‌کند. دلیلش هم اینست که چون بنا بوده که سند داشته باشد، مثل خیلی جاهای دیگر که در علوم حدیث و تاریخ حدیث و غیره مطرحست، چون بنا بوده که سند داشته باشد،...؟ بقیّه‌اش را شما بگویید: بله، همینطور است: سند هم برایش ساخته می‌شده. همان‌طور که آن بنده خدا که خبرنگار از او پرسید در شهر شما آثار باستانی هم وجود دارد؟ گفت: آثار باستانی که وجود ندارد ولی دارند برایمان می‌سازند!! سندها به راحتی می‌توانند ساخته شده باشند، حتّی در حد اینکه گاهی یک نوشته‌ای که یک جایی افتاده و اصلاً به هیچ جا مستند نیست. نمونه‌اش همه جا از جمله در همین مفاتیح هست. در **مفاتیح الجنان** در اعمال ۲۷ رجب آنجا بروید نگاه کنید. نوشته است: مکتوبی را یافتم که این‌طور نوشته بود! همین کافیست. حالا، این مکتوب را چه کسی نوشته؟ چه کسی کتابت کرده؟ و چه جور اینجا افتاده؟ و چه جوری به دست من رسیده؟؟

اما متن. متن بالعکس خودش را کاملاً نشان می‌دهد. ما در متون دعاها و زیارت‌ها اگر دقت متن کاوانه داشته باشیم، دقت کنیم، بررسی و تأمل بکنیم در متن دعاها و زیارت‌ها

می‌توانیم سه رده تشخیص بدهیم. بعضی جاها یک رده چهارم هم وجود دارد که دیگر هولناک می‌شود. رده اول همان طور که فرمودند حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه، آشکارست که این از یک منشأ خیلی مطمئنست. از پیامبر است از امام است یا حداقل خیلی نزدیک است به فضای تعلیمات پیامبر و امام. قابل استناد و اعتناست. خود عبارات کلمات و به خصوص وقتی که با قرآن مقایسه می‌شود، می‌بینیم که چون محک قرآن است. همه احادیث باید به قرآن عرضه بشوند، دعا هم حدیث است، زیارت هم حدیث است به قرآن عرضه می‌شود و خودش اعتبار خودش را نشان می‌دهد؛ این رده اول است. رده دوم اگر دقت کنید می‌بینید راحت تنزل می‌کند. دیگر در آن حد نیست. دیگر در آن حد نیست ولی تا حدودی شباهت با آن قسمت از متن که رده اولست دارد. شباهت دارد. معلومست که این از آن کپی شده، این از آن تقلید شده، جلوتر می‌رود، رده سوم دیگر سفره دل باز می‌شود، دیگر نوبت به دل نوشته و دل گفته و اینها می‌رسد!

گفتیم مرحوم حاج شیخ عباس قمی در نامه صادر می‌کنند از دست عوام، ولی باید به محضر شریف ایشان عرض کرد: شما از علماء العوام باید گله کنید که اینها کارشان را درست انجام نداده‌اند و اینها را ساخته‌اند و داده‌اند به دست عوام، یا عوام اینها را ساخته‌اند و این علمای عوام تأیید کرده‌اند و پذیرفته‌اند! در نتیجه آن عبارتهای گاهی خیلی سخیف و حتی دروغ و ناجور و ناهنجار که فرمودند می‌آید درست در یک متن واحد کنار آن قسمت‌های رده اول قرار می‌گیرد. **رده اول، رده دوم، رده سوم و گاهی هم رده چهارم.** فلسفه پیدایش این حالت پلکانی در متون دعاها و زیارت‌ها را من در حد توان خودم سعی کردم بیان بکنم. به بیان خودم کاملاً اعتماد دارم البته تا زمانی که کسی یک بیان جایگزین بیان من بیاورد و واقعاً راهگشا باشد که در آن صورت من آن بیان را می‌پذیرم و بیان خودم را وامی‌گذارم.

در مورد «متن منتخب زیارت عاشورا» به عنوان نمونه، ما همین کار را کردیم. شروع کردیم زیارت عاشورا را محققانه متن کاوانه و با دقت روی متن، خواندن: **السلام علیک یا اباعبدالله...** (من خلاصه تر می گویم، اگر کسی بخواهد دقیق تر باشد باید از این متن را با متن مفاتیح مقایسه کند). آمدیم تا «**إِنِّي سَلِمَ لِمَن سَأَلَكُمْ وَحَرْبَ لِمَن حَارَبَكُمْ أَلِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» در ادامه می بینیم عبارات اینست: «و لعن الله آل زیاد و آل مروان و لعن الله بنی امیة قاطبة و لعن الله ابن مرجانه و لعن الله عمر بن سعد و لعن الله شمراً». معلومست که رده عوض شده. عبارت «**أَتَى سَلِمَ لِمَن سَأَلَكُمْ وَحَرْبَ لِمَن حَارَبَكُمْ أَلِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» اوج آن عبارت کجا و این لعن کردن های پشت سر هم کجا؟! که وقتی دقت کنیم می بینیم به نوعی تکرار بعضی از عبارات های دقیق همان قسمت اول است. مثلاً شما آنجا داشتید: «**و لعن الله أُمَّةً دَفَعْتُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ**» اینها واقعاً ملعونند کسانی که شما را از مقام خودتان برکنار کردند «**دَفَعْتُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَلْتُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا**» مرتبه ها و درجاتی را که شما داشتید از شما گرفتند. بعد هم: «**و لعن الله أُمَّةً قَتَلْتُمْ وَ لعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم**» ببینید تا چه حد در اوج است، مثل قرآن لعن می کند. ما در قرآن هم لعن داریم، در قرآن هم لعن هست و این عبارات در همان اوج است. در ادامه می بینید که وضع عوض می شود. گویا دارد دقّ دل خالی می کند «آل زیاد، آل مروان...» اینجا و تکرار آن عبارات قبلی است، کپی آنست ولی کپی تنزل یافته ایست. دیگر در آن اوج نیست و دیگر دارد احساسی می شود، «**بأبي انت و أمي**» شروع می کند به قربان صدقه رفتن.

یک چیزی که باید جلوتر می گفتم و الآن می گویم تا تأکید کنم، اینست که یک اصل وجود داشته چه در دعا چه در زیارت که از جنس دعاست در تعالیم پیشوایان دین، که دعا باید مختصر و موجز باشد، دعا نباید طولانی باشد (دقت کنید)، این نگاه های بعدی درست

به عکس می‌گوید که دعا نمی‌تواند طولانی نباشد!؟ یک مثال بزنم که مطلب به ذهن شما نزدیک شود، بعضی از مدیران صداوسیما اگر به ایشان بگویید که این سریال بیست و شش قسمتش کاملاً جواب می‌دهد ولی ما می‌توانیم پنجاه و دو قسمتش کنیم، چه کار کنیم؟ می‌گویند: قطعاً پنجاه و دو قسمتش کنید! یک چنین حالتی. بنا را بر این گذاشته‌اند که دعا و زیارات باید طولانی باشد، چرا باید طولانی باشد؟ دعاکنندگان و زائران را در یک زمان‌های طولانی‌تر بتواند بشاند سر سجاده که دعا بخوانند، زیارت بخوانند و معصیت نکنند!؟

چنین دیدگاه‌هیست. فکرشان این‌ور آن‌ور نرود، ملتزم بشوند به این دعا، به این زیارت، مفاتیح پاره کنند، این کار از خیلی کارهای دیگر که ممکنست مرتکب بشوند بهتر است، این منطق حاکم بوده است. بنابراین، حالا که اصل بر اینست می‌آییم چکار می‌کنیم؟ می‌آییم کپی می‌کنیم هرچند متنزل‌تر، پایین‌تر، ولی یک صفحه را می‌کنیم دو صفحه، دو صفحه را می‌کنیم سه صفحه، سه صفحه را می‌کنیم چهار صفحه.

دعای کمیل را شما اگر مورد توجه قرار بدهید دقیقاً این رده‌ها در آن مشخص‌اند. از همان اولش «اللهم انی اسألك برحمتك الّتی وسعت کلّ شیء» بخوانید. در اوج قرآنست، زبان قرآنست، قرآن نیست، ولی زبان قرآنست، می‌روید پایین‌تر می‌بینید وضع برعکس شد. دیگر در قدّ و قواره دل‌گفته و دل‌نوشته است. به قول پدر من «**دعاهای درویشی**» است. کشگول و تبریزین و اینها به یاد آدم می‌آید، انگاری که یک درویش دارد دعا می‌خواند. این‌گونه عبارات طولانی هم یک قسمت قابل توجهی از دعای کمیل است.

همین‌جا توجه بکنیم که یکی از خسارت‌های بزرگی که دامن‌گیر مردم شده است اینست که خود ما اگر قرار باشد این متن منتخب و معتبر زیارت عاشورا را هر روز بخوانیم، می‌خوانیم یا نمی‌خوانیم؟ حتماً می‌خوانیم، حتماً بعد نماز صبح می‌خوانیم، اگر یادمان رفت حتماً در

یک فاصله‌ای بین کارهایمان می‌خوانیم، پشت فرمان می‌خوانیم، در سرویس رفت و برگشت می‌خوانیم، حتماً این کار را می‌کنیم، در مسیر حرکت به سمت کارمان می‌خوانیم. ترک نمی‌کنیم، بعد از مدتی هم این متن منتخب را از بر می‌شویم و از حفظ می‌خوانیم، ولی وقتی شد چند صفحه و به خصوص با صد لعن و صد سلام، اصلاً داستان، داستان دیگری می‌شود. دعای کمیل وقتی همان قسمت اول و رده اولش باشد آدم با جان و دل می‌خواند. امکان ندارد که شب جمعه بیاید و برود و خواندن دعای کمیل را ترک کند. تا نخواند شب جمعه خوابش نمی‌برد؛ ولی وقتی باید یک متن طولانی را بخوانی که خدایا کی می‌خواهد تمام بشود...؟! به شرح ایضاً، دعای ندبه و دعای سمات و دعا‌های دیگر.

اوایل انقلاب جنجال عظیمی رخ داد که دعای ندبه سند ندارد. **عَلَامَةُ بزرگ آیت‌الله العظمیٰ مرعشی نجفی** به میدان آمدند و بیانیه‌ای صادر کردند در اعتبار دعای ندبه. کدام درست بود؟ بالاخره دعای ندبه سند ندارد یا سند دارد؟ هر دو درست بود. دعای ندبه سند دارد تا یک جایی از آن؛ سند ندارد، آن قسمت دوّم و سوّم و چهارم که می‌کشد به افتضاحات و دروغ‌ها و حرف‌های ناهنجار و عجیب و غریب! هر دو درستست. آری، سند ندارد. این را بردارید از سبد فرهنگی مردم! چرا باید هر صبح جمعه آدم‌های منتظر امام زمان مردان و زنان و جوانان شیعه دوازده‌امامی هر هفته صبح‌ها جمع بشوند در مساجد و تکایا و غیره بعد خطاب به امام زمان بگویند ما نمی‌دانیم تو کجایی؟ «**أَبْرَضِيْ امْ غَيْرَهَا امْ ذِي طَوِيْ**؟! در آن قربان صدقه‌ها، در آن قسمت سوم و بخصوص در آن قسمت چهارم خیلی عوامانه و ناشیانه است. اصلاً نمی‌داند که دارد چکار می‌کند. بعد، همان علماء‌العوام می‌گویند: کاری به کارشان نداشته باشید!! یکی از آن آیت‌الله‌زاده‌ها می‌گفت: کاری به کار عوام نداشته باشید! چرتشان را پاره نکنید! مزاحمشان نشوید! دارد به امام زمانش هفته‌ای

یک بار خطاب می‌کند و می‌گوید: نمی‌دانیم شما کجائید؟ شما در کوه رَضْوَى هستید؟ در کوه رَضْوَى چه کسی غایب شده؟ مُحَمَّد بن حَنْفِیَه که امام غایب فرقه کِیْسَانِیَه است. یک فرقه منحرف که هیچ تأییدی از مکتب اهل بیت هم ندارد از سوی اهل سنت هم ندارد. «آم غیرها ام ذی طوی؟!» نکند شما در بیت المقدّس هستید؟ حوآستان اینجاست؟ به امام زمان می‌گوید که شاید شما در بیت المقدّس هستید؟ آخر برای چه امام زمان بیت المقدّس باشد؟ برای چه در اسرائیل یعنی فلسطین اشغالی باشد؟ آخر چرا امام زمان در مکه نباشد؟ چرا در مدینه نباشد؟ چرا در حرم جدّش ابا عبدالله الحسین نباشد؟ چرا و چرا؟

«زیارت وارث شرح زیارت عاشورا»: زیارت وارث خیلی خوبست، تاجایی که برسیم

به عبارات قبل از آن «اضافات فضولی» که مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی را به هیجان آورده و به پرخاش کشانده. آن قبل هایش هم البتّه علیه السلام نیست آن چنان. حداقل در آن اوجی که باید باشد نیست. به هر حال، این زیارت وارث را وقتی شما کنار زیارت عاشورا بگذارید، به خصوص کنار متن منتخب یعنی متن اصلی زیارت عاشورا بگذارید یک شرح است برای آن.

بعد، این شرح چطور تهیه شده؟ *موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

این شرح از اینجا شروع شده است که ما امام حسین را وارث «محمّد حبیب الله» می‌دانیم: السلام علیک یا وارث محمّد حبیب الله. «حسین منّی و انا من حسین» و حالا این را تکثیرش کنید، چقدر جالب می‌شود! زیارت وارث شکل گرفت، شروع شد: «السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله» حالا اگر بپرسید به چه معنی و با چه مفهومی؟ «السلام علیک یا وارث نوح نبیّ الله» ... جواب این است که چون یک فقره «یا وارث محمّد حبیب الله» درست است، یک مطلب صحیحی است. این را برده و گسترش داده و بخشی از زیارت وارث را با آن سامان داده است.

اینجا باید اضافه کنم: چیزهایی که ما امروزه به عنوان نمایش‌نامه، فیلم‌نامه و امثال آن داریم، اینها را ما دروغ نمی‌دانیم. دقت کنید. اینها را ما دروغ نمی‌دانیم. یک فیلم‌نامه است: یک نمایش‌نامه است. بسیاری از مواردش واقعاً اتفاق نیفتاده، ولی ما «دروغ» حسابش نمی‌کنیم. نمایش‌نامه‌ها و فیلم‌نامه‌ها را ما دروغ نمی‌دانیم بلکه جور دیگری ارزیابی می‌کنیم. این همان پشتوانه و جانمایه فرهنگی است که در تولید این دعاها و زیارت‌ها وجود داشته است، دروغ نیست اشکالی هم ندارد.

بعد متن را می‌پرورانند در جاهایی هم شرح‌های خوبی می‌آورد: «لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلِهَمَاتُ ثِيَابِهَا». اینها را مقایسه می‌کنی با آن متن اصلی زیارت عاشورا می‌بینی که در آن اوج که باید باشد نیست «وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ» به امام حسین خطاب می‌کند. شما یک شرع‌مداری شما یک ثقة‌الاسلامی، یعنی - پناه به خدا خطاب به امام حسین صلوات الله علیه می‌گوید: شما هم یکی از همین علماء‌العوام هستید که ما با ایشان حشر و نشر داریم! می‌بینید؟ در آن اوج که باید باشد نیست و عبارت‌ها در حد آن عبارت‌ها نیستند. نه قالب در آن اوج است، و نه محتوا. این عبارت را مقایسه کنید با متن زیارت عاشورا «لقد عظمت الرزية و جلّت و عظمت المصيبة بك علينا و على جميع اهل الاسلام» اصلاً قابل مقایسه نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

آقای محمدصادق حامدی: بسم الله الرحمن الرحيم. من خیلی در فرصت کوتاهی توانستم این مطالبی که عرض می‌کنم آماده کنم. موضوع تابلویی بود که مدتی نصب بود و به نظرم شعار محرم امسال در سطح کشور بود: «ما ملّت امام حسینیم». به این شکل مطرح

می‌کنم و هر طور که استاد بفرماید ادامه می‌دهم. من قصد داشتم خیلی ساده سؤال کنم که «ما ملت امام حسینیم» یا «امت امام حسینیم»؟ به همین اکتفا کرده بودم. تا اینکه مراجعه کردم دوباره به متن کتاب معلّم شهید دکتر شریعتی. عنوان دقیقش را اگر بگوییم «امام و امت»، ایشان دقیقاً به همین مسئله پرداخته با توضیح «نظام سیاسی اسلام، ولایت فقیه و رابطه امام و امت در اندیشه دکتر علی شریعتی»؛ کتابش هم چاپ شده موجودست. حالا اشکال ندارد که با متن پیش بروم. در قرآن کلمه «ملت» را اگر دنبال کنیم چیزی حدود شش مرتبه در واقع با مشتقاتش، که از سوره کهف شروع می‌شود و در سوره بقره تمام می‌شود. به ترتیب آخر به اول طبق روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم. همه هم مدنی هستند. و بعد، خاص‌ترین آیه که به نوعی خطاب به مسلمانان هم هست در سوره حج است: «مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ» که به این شکل مطرح می‌شود، بعد اگر که با یک نگاه دیگر برویم سراغ قرآن و کلماتی از این قبیل را مثلاً ببینیم یک آیه را شاخص اگر بگیریم که من نرسیدم آیات را دنبال کنم، «قوم» را هم داریم برای امت اسلام: «اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا». بعد در بیان امام حسین علیه السلام وقتی دنبال می‌کنیم تعبیر «أُمَّة جَدِّي» داریم، آنجا امام حسین «امت» را به کار می‌برند، نه ملت یا قوم را. مرحوم دکتر شریعتی در این کتاب تفاوت تمام این کلمات را یکی یکی شرح داده‌اند، تخصص ایشان هم که جامعه‌شناسی بوده تا جایی که به یاد دارم مقدمه کتاب هم تقریباً آخرین مطالب ارائه شده ایشان هست که بعد از آن داستان سفرشان از ایران و شهادت ایشان هست. من اینجا خیلی کوتاه یک قدرشناسی از ایشان می‌کنم چون خیلی جاها حق ایشان نادیده گرفته شده فقط هم دوتا اشاره می‌دهم بیشتر فرصت نیست و هدف ما نیست که اینجا دنبال کنیم. اگر کسی دوست دارد ایشان را بیشتر بشناسد می‌تواند به متونی که از دکتر چمران یا امام موسی صدر درباره ایشان در دسترس هست رجوع کند.

من از طرف خودم هیچ مطلبی ندارم، این افراد فکر کنم آن قدر مورد اطمینان هستند که مطالبشان برای ما سند باشد. در این کتاب ایشان با عنوان «امت و امامت» شروع می‌کنند در واقع در آن سخنرانی‌هایی که داشتند و بعد خودشان هم تأکید می‌کنند هرچه اینجا می‌گویم نظریست، نه من می‌گویم صددرصد است، نه شما فکر کنید صددرصد است ولی می‌تواند در حالی که نو هست، همه درست باشد. برای واژه «امت» ایشان توجه می‌دهند به نظری که «مونتگمری وات» اگر اشتباه نکنم به آن توجه داده که در طول تاریخ و نیز در عرض جغرافیا مردم دسته‌دسته زندگی می‌کنند این مجموع افراد و آحاد انسانی که مجمعی ساخته‌اند و در آن می‌زیند، جمع خویش را چه نامیده‌اند؟ نوع اسمی که برای اجتماع خود تعیین کرده‌اند مبین بینش و تلقی آنها از زندگی اجتماعی و معنای واقعی تجمع آنهاست. این را ایشان از قول این شخصیت نقل می‌کنند. بعد وارد واژه‌های مختلفی که برای توصیف جامعه مطرح شده می‌شوند، که من خیلی خلاصه می‌گویم «ناسیون» را اول می‌گوید، همان nation به انگلیسی که ما «ملت» ترجمه می‌کنیم که به معنی خویشاوندی و هم‌زایی و هم‌نژادیت به این دلیل گفته‌اند ناسیون. و بعد می‌گویند که این خیلی نزدیک به قبیله هست یعنی قبیله هم شبیه آن است، چون آنها همه فرزندان یک جد بزرگ هستند. بعد وارد معنی «قبیله» می‌شوند که قبیله کلمه قدیمی‌تری از ناسیون هست و چون هر قبیله چراگاهی دارد و بیلاق و قشلاقی دارد و وقتی پهنه صحرا را می‌نگرید، می‌بینید که هر جمعی به قبله‌ای متوجه است و به خودشان گفتند «قبیله». پس قبیله مجموعه‌ای از افراد هستند که اشتراک در قبله دارند، بعد سوم «قوم» را مطرح می‌کنند. در این جامعه هم‌زیستی بر اساس قیام مشترک افراد یک‌دسته در انجام عمل است. پس برای یک عمل مشترک برمی‌خیزند صرفاً تأکیدشان اینست که قیام یعنی برخاستن، یعنی این‌جا دوباره مبحث گریز می‌خورد به «قیام» برای کشاورزی،

دامپروری، کوچ و غیره. چهارمین کلمه «شعب» هست. کلمه شعب و شعبه و انشعاب که در فارسی هست همه یک ریشه دارند. ایشان می‌گویند هر دسته‌ای از دسته دیگر جداست و جامعه شعبه‌ای از بشریت است که از آن منشعب شده. پنجم «طبقه» است که طبقه را همه می‌شناسیم که بر اساس آن لول‌ها و اشتراکات کاری و درآمدی و اینها تقسیم می‌شود. ششم «اجتماع» یا جامعه که به آن مردم هم می‌گویند که هم‌مفهوم مردم هست امروزه. هم اصطلاح علمیش هم که society گفته می‌شود جمع بودن آنها در یک جا این می‌شود بحث اجتماع. هفتمین مورد «طائفه» است گروهی انسانی که گرد یک محور در یک منطقه خاص گردش می‌کنند و در طواف یا در گردش هستند. که ایشان در نهایت می‌گویند که هر دسته‌ای اطراف یک چاه آب چرخ می‌خورند و در یک میدان یک دایره که چراگاه خاص آنهاست می‌گردند. هشتم «نژاد» یا race گروهی از افراد انسانی که در خصوصیات بدنی شکل رنگ و اندام و تناسب اعضا با هم مشابه و مشترکند. نهم «توده» مجموعه‌ای که در یک نقطه انباشته شده‌اند. و دهم people گروهی از افراد انسانی که در یک سرزمین خاص سکونت دارند، هم‌وطن در واقع، و می‌گویند از این قبیل گروه و حزب و ایل و عشیره را می‌توانید دنبال کنید. بعد می‌گویند: واژه شکوهمند اسلام برای توصیف جامعه مسلمانان «امت» هست. در اینجا نیز بینش خاص اسلام پیدا است و آن تکیه شگفتی است که بر اصل حرکت دارد، اما حرکتی که دارای یک جهت مشخص و ثابت است. ایشان می‌گویند: طواف هم حرکت دارد، حالا فرقی چیست؟ حرکت ابدی یا هفت بار بی‌توقف بی‌انحراف، بی‌بازگشت، اما بر یک محور ثابت می‌گویند طواف محورش ثابت است. در این حال می‌گویند: ببینید کلماتی که اسلام دارد برمی‌گزیند همه حرکت را در خودش دارد یعنی حتماً ایستایی نمی‌خواهد داشته باشد، بعد حج را توضیح می‌دهند من رد می‌شوم. بعد می‌گویند کلمه «امت» از ریشه «أم» به معنی آهنگ

و قصد و عزیمت کردن است و این معنی ترکیبی است از سه معنی حرکت، هدف و تصمیم خودآگاهانه و چون در ریشه «آم» مفهوم جلو و پیش رو نیز نهفته است، بنابراین چهار عنصر این معنی مرکب را می‌سازد. (۱) انتخاب، (۲) حرکت، (۳) پیش‌رو، (۴) مقصد. با حفظ همه این معانی کلمه «آمت» در اصل به معنی «الطریق الواضح» است، راه روشن. بعد می‌گویند یعنی جامعه یا گروه انسانی به معنی راه. حالا اینجا توضیحاتی می‌دهند من دوباره رد می‌شوم. برتری و امتیاز این کلمه بر کلماتی مثل ناسیون، قوم، قبیله، شعبه، روشن است چرا که اینها هیچ‌کدام معنی مترقی انسانی ندارند جز قبیله، که بهترین اصطلاحیست که بشر برای اجتماع خویش انتخاب کرده است. یعنی اشتراک افراد انسانی در قبله و هدف، و این امتیاز را آمت هم دارد زیرا وقتی می‌گوییم راه و رفتن و رهبری و اشتراک افراد انسانی در یک رهبری مشترک، یعنی حرکت به سوی هدف و قبله‌ای که همه بدان سوی روانند.

استاد لسانی: زنده یاد، چهره ماندگار، معلم شهید، استاد دکتر علی شریعتی. دست‌ان درد نکند. عالی بود. البته با تمام این تفصیلات، شعار عالی «ما ملّت امام حسینیم» نقض نشد. نباید کسی فکر کند که آن نقض شد، سردار عالیقدر اسلام و چهره بی‌نظیر انقلاب اسلامی ایران و جهان، جناب سلیمانی، در آن جایگاهی که می‌گوید «ما ملّت امام حسینیم» خیلی دقیق می‌گوید، مثل اینکه بگوییم «ما ملّت ابراهیم خلیل الله هستیم» به همین اندازه این حرف درست است. اما جایگاه این شعار و این عنوانی که ایشان مطرح می‌کند با جایگاه این بحث به اصطلاح مدرسه‌ای و کلاسی که باید ریزه‌کاری‌های جامعه‌شناختی و اینها مطرح بشود متفاوتست، و هیچ نقضی هم بر اینها نیست حتی تأیید همه اینها هم هست. از قدیم علما فرموده‌اند «لامشاحّة فی الاصطلاح»، چه بسا سردار سلیمانی وقتی زندگیش را دقت کنید، وقتی عملش را مرور کنید و یادگارهایش را، حرف‌هایش را، سخنرانی‌هایش را می‌بینید، وقتی

می‌گوید که «ما ملت امام حسینیم» منظورش همان است که «ما امت امام حسینیم». ولی اگر کلمه امت را به کار ببرد عبارتش در جایگاه شایسته و بایسته خودش نمی‌نشیند (دقت کنید).

دکتر مرادی: معیاری که استاد دادند برای درک و فهم ادعیه، این بود که سطح کلام

ادعیه را ما بتوانیم بسنجیم و تشخیص بدهیم و این از کجا به دست می‌آید؟

استاد لسانی: انواع سفارشات جزئی و کلی پذیرفته می‌شود. اگر بخواهید انجام می‌دهیم

برایتان. البته چه بهتر خودتان انجام بدهید ما هم همکاری می‌کنیم همراهی می‌کنیم. **دعای**

مشلول را به یاد دارید؟ ما با همین رده‌بندی نجات دادیم اصل این دعای شریف را. دعای

مشلول آن چنانی، شد یک دعای حسابی بی‌حرف و نقل و بی‌حاشیه. و همچنین موارد دیگر.

استاد رزّاقی: من اینجا همین الآن این مطلب را متوجه شدم که این معیار حاصل

نمی‌شود مگر بعد از انس با قرآن و دریافتن عالی‌ترین سطح کلام بشری که خداوند به انسان

داده است.

استاد لسانی: بله، به میزان انس با قرآن نگاهمان می‌تواند دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد. اگر

انس با قرآن نباشد، همنشینی با الفاظ و معانی قرآن وجود نداشته باشد همان اتفاقی می‌افتد

که قبلاً هم افتاده، که تفاوت‌ها اصلاً حس نمی‌شوند، یعنی اوج را با پایین‌تر از اوج و حتی

حضیض را در مقابل اوج. طرف اصلاً تشخیص نمی‌دهد چون محک ندارد ملاک ندارد.

استاد رزّاقی: مطلب دیگر اینکه حضرت امام حسین یک سخنی دارند که سطح و

رده‌بندی سخنان خودشان را مشخص می‌کنند و این را من برای اولین بار و آخرین بار در

کتاب **لمعات الحسین** دیدم که مرحوم حضرت علامه آیت‌الله حاج سید محمدحسین حسینی

تهرانی یک کتاب کوچکی جمع کرده‌اند، برخی از کلمات و مواعظ و خطب سیدالشهداء

ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام. و این عبارت بسیار کوتاه وقتی من دیدم از همان اول برای

من جالب بود و به اصطلاح مرا گرفت. من می‌خواهم این را برای دوستان هم بخوانم و آنها را در جریان قرار بدهم. امام حسین در مورد سبک و سیاق و رده‌بندی کلام خودشان و کلام امامان عنوان می‌کرد: «وإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ» ما امیران سخن هستیم «وَفِينَا تَنْشِبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهْدَلَتْ عُصُونُهُ» کلام ریشه‌اش در وجود ما چنبره زده: «تَنْشِبَتْ». می‌شود گفت که «شَنْب» همان، چنبر و چنبره است. عروقی در عروق ماست و شاخه‌هایی که از آن رشد کرده و به آسمان رفته بر سر ما سایه افکنده. ما خود کلامیم. کلام ما مثل خود ماست. این تشبیهی که بدون آوردن اسم، کلام را به شجره طیبیه تشبیه کرده‌اند بسیار برای من جالب بود در کوتاه‌ترین قالب عالی‌ترین مضامین را با استعاره شاخه‌ها و ریشه‌ها و اینها همان کلمه طیبیه است.

پاسخ: آفرین بر استاد رزّاقی. بله، شجره طیبیه، که وقتی شما ظاهر کلام را می‌بینید که چقدر سایه افکنده و در سایه‌سارها، نمای خوب را احساس می‌کنید. آن طرفش را هم حساب بکنید که این شجره چقدر ریشه باید داشته باشد که این همه مثل آسمان بر سر ما سایه می‌افکند. «تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» بله این عبارات را من همیشه در ذهنم هست و اینکه متن را ما به جایی ببریم که از خود کلام تشخیص بدهیم که این می‌تواند کلام یک امام یا مثلاً می‌تواند کلام یک فرد باشد که با یک امام صحبت می‌کند، آن ادب و آن جایگاه را می‌تواند حفظ کند یا نه؟ «وإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشِبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهْدَلَتْ عُصُونُهُ».

پرسش: استاد، در یکی از کارگاه‌ها فکر می‌کنم «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» بود اگر اشتباه نکنم شما یک حدیثی از امام صادق علیه‌السلام باز این را هم مطمئن نیستم از ایشان باشد، که نقل فرمودید که «خَيْرُ الدَّعَاءِ مَا جَرَىٰ عَلَىٰ لِسَانِكَ». درست می‌گوییم؟ این حدیث امام صادقست. از هر جهت هم بی‌برو برگرد است «خَيْرُ الدَّعَاءِ مَا جَرَىٰ عَلَىٰ لِسَانِكَ» این یعنی هر

زمان که هر دعایی داری آنچه که بر زبانت جاری می‌شود آن را بگو. وقتی می‌خواهی با خدا راز و نیاز کنی. الآن من متوجه شدم که ما دومقوله داریم یک طرف دعاهایی هست که ائمه به ما می‌آموزند برای آنکه چگونه زندگی کنیم؟ چگونه بهتر زندگی کنیم؟ و یک سری دعاهایی هست که در آن واحد ما دچار نیاز هستیم و بعد احتیاج داریم که الآن با خدا یک راز و نیازی بکنیم و نیازمان را به او بگوییم یعنی یک چیز زمان دار است، یک چیزی مثلاً در همان زمان در آن زمانی که نیاز ماست. یکی همیشگی است، آن دیگری «موردی» است. آنجایی که ما قرار است خودمان به صورت موردی بیان کنیم باید خودمان هر زمان هر چیزی که لازم داریم را بگوییم، اما این آن را نقض نمی‌کند آن سرچایش و این سرچایش. و بعد در مورد آن یکی چون همیشگی است، چون دائمیست، ما باید خیلی دقت داشته باشیم تا ماندگار و تأثیرگذار باشد، چون عملاً تأثیر ماندگار می‌گذارد. اینکه شما از آفات این دعاها فرمودید به خاطر همین است چون این دعاها قرارست مدام خوانده شود، پس بنابراین خیلی باید دقت کنیم چه داریم می‌گوییم.

ادامه پرسش: اولاً که یاد بگیریم که چه بخواهیم که اینها را باید کسی به ما بیاموزد کسی که می‌داند به اصطلاح از وحی می‌داند، الهام گرفته است و می‌داند که نیاز من به عنوان یک انسان چیست و او بهتر از من می‌داند پس بنابراین یاد می‌دهد به من، که تو اگر اینها را بخواهی درست است و بعد چون دائم مطرح می‌شود خیلی باید دقت داشته باشیم که هر چیزی را مدام نگوییم و نخواهیم یا نشرش ندهیم.

ادامه پاسخ: ببینید، با یک عبارت دیگر می‌توانید این دسته‌بندی‌تان را مطرح کنید. فرق است بین راز و نیاز با خدا که همان دعاست، و دعاسازی. کسی در دل شب با خدا راز و نیاز می‌کند هر جور دعا کرد، کرده. اوجش همان است که مولوی در آن داستان آورده. «دید موسی

یک شبانی را به راه» و می‌گوید «توکجایی تا شوم من چاکرت / چارُقت دوزم کنم شانہ سرت / وقت خواب آیم برویم جایکت» موسی کلیم الله هم نباید مزاحمش شود. «بندۀ مارا چرا کردی جدا» چه کار داری به بنده ما؟ او با ما دارد حرف می‌زند، تو برای چه دخالت می‌کنی؟ او با من حرف می‌زند. برای چه آمدی دخالت کردی؟ ما که تو را برای این نفرستادیم که تو این جور دخالت بکنی! «تو برای وصل کردن آمدی / نی برای فصل کردن آمدی» حالا، بیاییم وسط تهران مطرح بکنیم، این بیاید بعداً بنر شود بالای اتوبان مرکزی شهر تهران زده شود عبارت این بنده خدایی که به خدا چیزی را گفته؟ باید یک نظامی باشد که این را مدیریت کند. دوتا قضیه است و حسابشان از هم جداست شما وقتی این را بنر می‌کنید، وقتی مدت‌ها این می‌ماند، آن‌همه چشم به آن می‌افتد، آن‌همه اسکن می‌شود!؟ آنجا که شما با خدا راز و نیاز کردید، بله «خیرالدعاء ماجری علی لسانک» آنجا هیچ محدودیت و ممنوعیتی هم نیست خدا هم کاملاً پذیراست، «ما درون را بنگریم و حال را / نی برون را بنگریم و قال را». هیچ‌وقت در آن حالت راز و نیاز با خدا، خدا نمی‌گوید چرا اینجا این را رعایت نکردی، چرا این جور گفتی؟ چرا اول این را نگفتی دوم آن را نگفتی. راز و نیاز با خداست و خدا هم بسیار این را می‌پسندد و حتی مطابق احادیث معتبر، بنده را دعوت می‌کند. بنده‌اش را دعوت می‌کند بیا با من راز و نیاز کن. وقتی که نمی‌آید گله‌مند می‌شود از او، اینها در احادیث معتبر «کتاب الدعاء» دست‌چین شده علماً آورده‌اند در وسائل الشیعة و جاهای دیگر که گله می‌کند خدا به ملائکه می‌گوید که این کجا بود دوباره بعد از مدت‌ها پیدایش شده و خطاب می‌رسد به آن بنده که من این صدا را نمی‌شناسم، این صدا صدای کیست؟ چرا این‌همه مدت خبری از او نبوده حالا که کارش گیر کرده آمده؟ اینها مسائل اساسی راز و نیاز با خداست. از سیره پیامبر اکرم که «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» علاوه بر منابع معتبر یاد بکنیم از علامه بزرگ،

علامه فداکار و راستین معاصر مرحوم **شیخ حسینعلی راشد**. ایشان صدایش هنوز در گوش منست که این عبارت را از سیره پیامبر می خواند که «**کان صَلَّى الله علیه وآله کثیر الابتهاال**» پیامبر اکرم، کثیر الابتهاال بودند یعنی دائم در حال راز و نیاز با خدا بودند، حشر و نشر با مردم داشتند زندگی با مردم را داشتند گفت و شنود با مردم را داشتند: «**إن لک فی النهار سبحاً طویلاً**» و در عین حال دائم هم یکی از خصوصیاتشان این بود که هر که ایشان را می دید در ذهنش بود که چقدر پیامبر کثیرالابتهاال اند، و این اسوه حسنه برای ما هست که یاد بگیریم، عادت کنیم دائم با خدا در حال راز و نیاز باشیم، البته راز و نیاز. یادمان باشد راز و نیاز به معنی امر و نهی و طلبکاری نیست. به خدا بگوییم: مگر به تو نگفته بودم این کار را برایم می کنی؟ کی می خواهی بکنی؟! مگر نگفته بودم این کار را نکن! برای چه چنین کردی؟! این جوری نه! او خداست و شما بنده هستید، راز و نیاز بنده با خدا، نه خدای خدا، با خدا!!

استاد نوری: در رابطه با مطلب اول، موضوعی که در رابطه با بحث علمای عوام و عوام علما و اینها صحبت شد. این یک مقوله بسیار جالبیست که فکر می کنم خیلی باید روی آن کار کرد: «**وصف این هجران و این سوز جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر**». ولی اجمالاً من مختصری عرض بکنم. این دغدغه هایی که حضرت عالی فرمودید این از صدر اسلام تا به اکنون بوده، در ادیان دیگر هم بوده کما اینکه قرآن هم می فرماید اینها بوده است. در مسیحیت بوده است، دغدغه های مسیحیت در ۵۰۰ - ۴۰۰ سال به آنجا رسید که گفتند که اصلاً ما دین را نمی خواهیم. ماحصل این عمل کرد به اصطلاح علنی بود. یا مثلاً در انقلاب بلشویک روسیه اینها دین را این قدر فربه کردند بی جا که به آنجا رسید که منفجر شد. گفتند دین افیون جامعه است وقت ذبحش رسیده، چون خیلی فربه شده باید ذبح بشود. ولی اجمالاً مطلبی خدمت شما عرض بکنم اینکه شاید به ذهنم رسید کَلِّش را بدانیم که اینجا یک

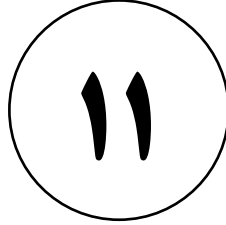
قشری هستند به عنوان عالِم، علمای طراز اول، علمای به فرض من و شما میانه، ما هم که عوام پایین هستیم. آن علمای سطح بالا آنها یک اِبْهت خاصی دارند وقتی من جاهل می‌بینم اینها خیلی نمی‌توانند بیایند در سطح ما، یک واسطه‌هایی دارند همین علمای میانه، اینها تأیید می‌شوند که آنها تَضییع نشوند و همیشه یک رابطه بین اینها و بیوت و مسائل مالی و آنهایی که می‌دانیم، علی‌ای‌حال من شاید به آن چیزی که به ذهنم می‌رسد سه تا فاکتور مهم را که در شکل‌گیری این مشکلات هست این را می‌توانم به شما عرض کنم یکی اینکه ارتزاق علما از دین. این خودش یک مطلبیست، که اساساً ارتزاق از دین. بعد یکی دیگر اینکه ارتباط آنها با نظام‌های سیاسی که برای تأیید و تثبیت خودشان هست. این هم یک فاکتور بسیار مهمی است و یکی دیگر اینکه بزک کردن کلام در آن حدی که عوام‌پذیری موضوعات باشند. سه تا فاکتور مهمی است که بالاخره اینها دغدغه‌هایی است فی‌مابین ما عوام و آن علمایی که شما فرمودید. حالا که عرض کردم اگر بخواهد مطلب باز بشود وقت و زمان زیادی می‌برد. این مطلبی که در مورد ادعیه فرمودید، بله همان‌طور که فرمودید ادعیه در حقیقت به یک شکلی تبیین قرآن می‌تواند باشد و باید باشد، چون که حدیث است دیگر، دقیقاً همین‌طور که خانم هم فرمودند یک‌سری دعا‌هایی هست که شخص به مقتضای زمان خاص و حال خاص خودش ارائه می‌کند که می‌فرمود «**ادعونی أستجب لکم**» در هر حالی «**اَمْن یحیب المصطرز اذا دعاه و یکشف السوء**» اینها حالت‌هاییست که هر شخصی به هر زبانی به هر شکلی می‌تواند عنوان کند. ولی ادعیه‌ای که در حقیقت از زبان معصوم می‌آید آنها طبیعتش این است که خودش یک معرفتی به شخص بدهد، مبین قرآن است، همان‌طوری که باز فکر می‌کنم شما در فرمایشات‌تان فرمودید ادعیه باز مناسبت‌های مختلفی دارد. مثلاً حالا چون بحث زیارت عاشورا بود اصلاً اساساً زیارت عاشورا است، عاشورا یعنی دهم، دهم محرم،

کما اینکه ما در فراز خود زیارت عاشورا عرض می‌کنیم که «وهذا يوم». مثلاً در قسمتی داریم «هذا يوم فرحت به آل زیاد و آل مروان» در حقیقت این دعا، دعایست که مختص روز عاشورا است این دعا، دعای مختص روز عاشورا است. در خود کتب ادعیه هم وارد شده است که در روز عاشورا خوانده شود زیر آسمان و با آن شرایط اسم افراد، بعد صد لعن و صد سلام بعد فرمودند در روایتی اگر نتوانستید صد لعن و نفرین را بگویید به این شکل لعن را بگویید و سلام بگویید به این شکل انجام بدهید. یاد یک موضوعی افتادم که مثلاً فرض بفرمایید خداوند می‌فرماید «**وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا**» حج یک فریضه شرعی و اسلامیست که خداوند برای کسانی که استطاعتش را داشتند واجب کرده یعنی در یک زمان مشخصی. اگر این فریضه را خدا می‌خواست در هر هفته بگذارد اصلاً زندگی مختل می‌شد. ولی این استطاعت، استطاعت مالی دارد، استطاعت طریق دارد، سلامت دارد، خیلی مسئله استطاعت مسئله کسانیت که بتوانند بروند. این سنت الهی فراموش نشود. من این را شاید بتوانم وجه مثال بگیرم در مورد زیارت عاشورا چون در مورد زیارت عاشورا در روز عاشورا این زیارت خوانده می‌شود برای اینکه مردم مصادیق آن اشخاصی که مورد یعنی ظلم کردن بارز باشد در تاریخ گم نشود اینکه می‌گویند «اللهم العن ابن مرجانته و شمراً» یا «و اسرجت و الجمت و تنقبت لقتالك» در حقیقت برای اینست که اینها در تاریخ گم نشود. هم دعاست و هم تاریخ است، مگر مثلاً در بحث مکه ما می‌گوییم سالی یکبار برویم آنجا یک شب اینجا بخوابیم که چه بشود؟ یا مثلاً از منا بیاییم برویم به عرفات و از مشعر برویم اینها یک تمثیل هاست. ولی اینها هم به همان نسبت می‌تواند مصادیقی باشد که در حقیقت خود ظلم گم نشود کما اینکه در قرآن هم ما داریم «**إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعْضُهُمْ فَوْقَهَا...**» خدا یک پشه را مثال می‌زند. این پشه می‌تواند مورد مثال باشد یا اینکه «**ضرب الله مثلاً**»

لَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ» یا مثلاً «**ضرب الله مثلاً للذين كفروا**». این را برای آن قسمتی
 عرض می‌کنم که فرمودید که مضامین دعا این قدر قوی، فربه، بعد می‌آید در مواردی که ابن
 مرجانه و اینها ... شاید چون می‌آید در قالب خواسته بشری، بالاخره بشر باید بداند که موسی
 با فرعون درافتاد. اسم فرعون هم می‌آید اسم آسیه هم می‌آید. حالا نمی‌دانم «**ضرب الله**
مثلاً للذين كفروا امرات نوح وامرات لوط» اینها هم می‌آید برای اینکه مصادیق داشته باشد
 که اینها هم بماند. اگر که مثلاً فرض بفرمایید که در دعای کمیل می‌فرماید آن مضامین در
 ابتدایش در توحید بعد می‌آید در نبوت، بعد می‌آید در جاهایی که می‌گوید اگر مرا آتش زدی
 پوستم این جور شد امثال اینها. اینها بالاخره درستست کلام نزدیک به کلام الهیست، ولی من
 مخاطب در پوسته بشری‌ام، باید محسوس باشد برای من، اگر اینجا وقتی در زیارت عاشورا
 اینکه می‌گوید «اللهم العن بنی امیة» من بدانم اینکه بنی‌امیة در طول تاریخ هرچه بوده‌اند تا
 آن موقع همین بوده است غیر از این نبوده، یا مثلاً فرض بفرمایید این ابن مرجانه وقتی مرجانه
 را هم می‌چسباند به آن می‌گوید که تو ببین که هستی. ما در آن خطبه‌ای که حضرت زهرا
 سلام‌الله‌علیها فرمودند، واقعاً هر موقع من این خطبه را می‌بینم اصلاً انسان گیج می‌شود ابتدا
 می‌آید توحید را می‌گوید، تکبیر الهی، تهلیل می‌کند، بعد می‌آید در مقام نبوت، بعد امامت، بعد
 می‌آید در مسائلی که با این اوباش و خیلی عذر می‌خواهم ارادل، مطالب اینها را عنوان می‌کند.
 بعد ما بگوییم که در اوج ناگهان نزول دارد، بله، به مقتضای اینکه چون ما در پوسته و قالب
 بشری هستیم ما ناخواسته درگیر اینها هستیم. این هم مطلبی بود به اختصار که حالا هرکدام
 از اینها یک جایگاه خودش را دارد. یک مطلبی که خود ادعیه ائمه علیهم‌السلام اینها بعضاً
 به مقتضای وضعیت روحی شخص بوده است. فرض بفرمایید در دعای عرفه امام حسین
 علیه‌السلام این طولانی بودنش روحیات خود ایشان، زمان خاص، افراد خاص، ولی بعضاً

یک دعاهایی مثل زیارت وارث، زیارت مختصر است بعضی دعاها را نسبت به ظرفیت خود اشخاص هم باید در نظر گرفت. در مورد دعای کمیل عرض می‌کردم به یک شخص برخورد کردم این شخص ایتالیایی بود می‌گفت داشتم می‌رفتم در فرانسه در پاریس که برخورد کردم به یک کتاب‌فروشی، رفتم داخل کتاب‌فروشی این شخص خودش دانشجوی علوم فلسفه بود. گفت: رفتم آن کتاب‌فروش یک شخص دنیا دیده بود کمی هم با او صحبت کردم ذائقه من را متوجه شد یک کتابی را به من داد، من رفتم دیدم این کتاب را مطالعه کردم این کتاب چه بود؟ یک کتاب دعای کمیلی بود که ترجمه به انگلیسی‌اش بود. یک دعای کمیل وقتی از متن عربی‌اش می‌آید به فارسی ترجمه می‌شود شاید به زعم من شصت درصد یا چهل درصد مفهوم شاید نرسد برای فرد که بخواهد آن را متوجه شود. این از زبان عربی آمده به انگلیسی‌ش. تازه این شخص خودش هم ایتالیایی بوده واقعاً شاید من بگویم ده درصد از مفاهیم آن دعا به این شخص نرسیده علی‌آی حال می‌گفت من این کتاب را مطالعه کردم دیدم خیلی جالب بود برایم دو بار سه بار مطالعه کردم این کتاب را، این دعا فتح بابی شد. او می‌گفت آن مفاهیم غنی آن دعا اصلاً اینکه من بیایم دنبال اسلام و من پیدا بکنم و الحمدلله به اسلام تشرّف پیدا کنم. عرضم این بود که در این مفاهیم بالقوه، چنین کارهایی وجود دارد.

استاد لسانی: خدا از همه بپذیرد. از جناب استاد نوری هم بسیار سپاسگزاریم. مثل همیشه افاضاتشان را داشتند و با ارشاداتشان همه ما را مستفیض فرمودند.



مازدا، سہین نشست سیمینار علمی فرہنگی عاشوراشناسی
یکشنبہ ششم مہماہ ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
اراء کنندہ: دکتر محمد علی لسانی فٹارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسہ فرہنگی سہین کانون ستر و ترویج زبان قرآن

موضوع: قیام محار و نہضت توابعین

بسم الله الرحمن الرحيم. لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين منفكين حتى تأتيمهم البيئته. رسول من الله يتلوا صحفاً مطهرة. فيها كتب قيمة. و ما تفرق الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءتهم البيئته. و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلوة و يؤتوا الزكوة و ذلك دين القيمة. ان الذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين في نار جهنم خالدين فيها اولئك هم شر البرية. ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية. جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار

خالدین فیہا ابدأ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ ذلک لمن خشی ربہ. آمنا باللہ، صدق اللہ العلیٰ العظیم. اللہم صل علی محمد و آل محمد.

قیام مختار: به لطف خدا مباحث عاشوراشناسی هر چه بیشتر پیش می‌رود، اهمیت خودش را و گستره خودش را بیشتر نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه یک مسئله صرفاً احساسی و آیینی تلقی شده در فرهنگ یک جامعه‌ای، منتقل می‌شود به حوزه شناخت، و بنا می‌شود که عاشوراشناسی در کنار خداشناسی، در کنار پیامبرشناسی و در کنار امام‌شناسی در جایگاه خودش در حوزه شناخت قرار بگیرد، چقدر مسائل متفاوت می‌شود و چقدر بحث‌ها یکی پس از دیگری حساس می‌شوند و سرنوشت‌ساز. بحث امروز ما به لطف خدا یکی از آن مباحث اساسی عاشوراشناسی است که بسیار اهمیت دارد و باید سخت مورد توجه قرار بگیرد، زیرا حتی بعضی از بزرگان و دانشمندان و صاحب‌نظران در هر دوران و از جمله در دوران معاصر در این زمینه به خطاهای بزرگ دچار شده‌اند؟! تاریخ شیعه و آثار و متون تشیع نشان می‌دهد که چگونه مسائل جانبی توانسته است به نوعی اثر بگذارد و به نوعی موضوع یا بحث امروز ما، در سلسله مباحث سمینار علمی فرهنگی عاشوراشناسی، از جایگاه خودش دست‌کم تا حدودی جابه‌جا شود و همان تا حدودی جابه‌جا شدنش، آثار بسیار قابل‌اعتنائی داشته است، و این اثرگذاری‌ها متأسفانه همه در جهت منفی بوده است نه در جهت مثبت.

تقریظ علامه مظفر بر کتاب مختار ثقفی و نهضت توأبین: بحث امروز شاید دقیق‌ترین تعبیرش این باشد که مسئله **مختار ثقفی** است که در کنار عاشورا شاید درخشان‌ترین و برجسته‌ترین عنوان در تاریخ اسلام است. همین که عاشورا مطرح می‌شود در کنارش بحث مختار ثقفی هم مطرح می‌شود. کتاب **مختار ثقفی و نهضت توأبین** کتابی است که چند ده

سال قبل در زمان علامه بزرگ معاصر علامه مظفر مؤلف کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه از جمله **منطق مظفر و اصول مظفر** تألیف شده است. نویسنده این کتاب یکی از فضایی برجسته حوزه علمیه نجف به نام **شیخ احمد الدجیلی** است که آثار دیگری هم از این دست دارد. علامه مظفر بر این کتاب یک «تقریظ» نوشتند، «تقریظ» یعنی مقدمه‌ای بر کتاب که استاد بزرگی که غالباً تألیف شاگرد خودش یا شاگردی از شاگردان خودش را می‌خواهد تشویق کند، چنین نوشته‌ای را می‌نویسد و نوعی مقدمه است بر یک اثر علمی. اصل این کلمه هم از «قُرط» به معنی گوشواره است که طاء آخر قُرط تبدیل به ظ شده است یعنی گوشواره آویزان کردن و زینت دادن و آراستن.

بهترین مسیر برای بحث امروز که ماندگارتر در ذهن بماند و انشاءالله اثر بیشتری داشته باشد و بتواند کار خودش را بهتر انجام دهد این است که حوصله کنید ما حداقل بخش عمده‌ای از این تقریظ را بخوانیم. علامه مظفر خیلی منطقی و دقیق، سیر بحث را با ورود به بحث بسیار زیبایی شروع کردند و ایستگاه‌های بحث را به دقت یکی پس از دیگری در نوردیدند و به هر حال آن طور که فکر می‌کردند و می‌خواستند به نتیجه رسیده‌اند.

بد نیست بدانید که چند سال این ترجمه فارسی کتاب مختار ثقفی گم شده بود و هیچ امیدی به پیدا شدنش نبود. بعد از چند سال پیدا شد و نه تنها پیدا شد که معجز آسا زمینه فراهم شد و در مسیر چاپ و نشر قرار گرفت و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است. ترجمه تقریظ علامه مظفر را با هم می‌خوانیم:

مختار ثقفی همواره چهره‌ای درخشان در تاریخ انقلاب‌ها و دلیری بی‌باک در صحنه‌های کارزار و نیز به عنوان یک خطیب زبردست و یک سیاست‌مدار با تجربه و یک رهبر اجتماعی لایق که به بهترین وجه عواطف و احساسات مردم زمانش را برای دفاع از حق و حقیقت بسیج

کرده است، شناخته شده است. با این همه سیمای مختار گوناگون ترسیم شده است و همین موضوع است که در هر زمان محققان را وا می‌دارد که درباره مختار و راز کارزار او به تحقیق بپردازند و شخصیت و اقدامات و اعتقادات او را زیر ذره‌بین بگذارند به خصوص که مختار پیشوای بزرگ‌ترین نهضت بر علیه حکومت امویان بوده و **خون‌خواهی حسین** را او رهبری کرده است. از عهده تاریخ بیرون است که درباره چنین شخصیت‌هایی منصفانه داوری کند و آن‌چنان که بوده‌اند آنان را بشناساند. از یک سو دشمنان خاندان رسالت مصلحت ندیدند که این انقلابی‌راستین از تهمت‌های درست و نادرست و اتهام‌های مختلف مصون بماند و از سوی دیگر دوستان خاندان پیغمبراکرم اصرار داشتند که عالی‌ترین مقامات و فضائل دینی و اخلاقی را برای مختار برشمرند. در نتیجه زوایای مختلف زندگی این مرد همچنان تاریک مانده است و نیازمند کاوش و پژوهش است.

مختار با این که در نوجوانی با **عشق به اهل بیت و ولایت حضرت علی بن ابیطالب** دمساز بوده است و سرسخت‌ترین دشمن امویان و زبیریان به حساب می‌آید و تنها مرد دل‌آوری است که توانسته است انتقام خون حسین را بگیرد و دل داغدار فرزندان و شیعیان آن حضرت را خوشنود کند، با توجه به مسئله امامت در مذهب شیعه و از دیدگاه فقه اسلامی، چند و چون انقلاب مختار روشن نیست و همچنان موارد پیچیده‌ای در تاریخ زندگی و نهضت او وجود دارد که باید مورد بررسی قرار بگیرد. در مذهب تشیع این حرکت انقلابی مختار و اصولاً این‌گونه نهضت‌ها بدون اجازه و رضایت امام درست در نمی‌آید و بنابراین باید دید، مجوز یا روایت این انقلاب چه بوده است؟ آیا مختار با اجازه صریح امام چهارم حضرت زین‌العابدین قیام کرده است؟ اگر چنین بوده است چرا امام این مسئله را اعلام نکرده‌اند؟ اگر این انقلاب به فرمان آن حضرت بوده است چرا خود امام شخصاً رهبری انقلاب را آشکارا بر عهده نگرفته‌اند؟

حقیقت این است که هیچ یک از این زمینه‌ها وجود نداشته است. سیر حوادث و تاریخ زندگی مختار هم نشان نمی‌دهد که نهضت او چنین مقدماتی داشته باشد. بنابراین آیا می‌توانیم بگوییم که مختار برای انقلابی که رهبری کرده است از امام زین العابدین اجازه نداشته است؟ در این صورت آیا با اجازه **محمدبن حنفیه** انقلاب کرده است؟ چنان که می‌گویند کیسانی مذهب بوده است. ولی محمدبن حنفیه اصولاً ادعای امامت نداشته است تا بتوانیم بگوییم درباره چنین مسئله حساسی بدون رضایت امام زین العابدین علیه السلام نظر داده است.

در انقلاب خونین مختار هزاران نفر از مسلمانان کشته شدند و مسلمانان اموال فراوانی را از دست دادند. این مسئولیت آن قدر سهمگین است که نمی‌توان گفت که محمدبن حنفیه آن را به عهده گرفته است. ناگفته نماند که خوشنودی امام از این که قاتلان پدرش دچار تیغ انتقام مختار شدند نمی‌تواند دلیل آن باشد که امام از ابتدا به این اعمال راضی بوده یا این کارها با اجازه او انجام شده است. به هر حال اگر معلوم شود که انقلاب مختار بدون روایت و اجازه امام انجام پذیرفته است، کارهای مختار از نظر اهلیت زمینه‌ای درست پیدا نمی‌کند و در نتیجه نمی‌توان مختار را از شخصیت‌های ارجمند و قابل تقدیس در تاریخ اهلیت به حساب آورد.

این حساس‌ترین و مهم‌ترین مسئله از تاریخ زندگی و نهضت مختار است که نیازمند بررسی کامل و دقیق است تا گره‌های فروبسته تاریخ را در جهت شناخت روحیه و شخصیت مختار و چگونگی اقداماتش بازگشاید. از سوی دیگر، **لذتی که از اقدامات مختار به انسان دست می‌دهد و به یاد می‌آورد که مختار دل فرزندان و شیعیان حضرت علی را که پس از کارزار خونین کربلا یکپارچه خون‌اندود شده بود، خوشنود ساخته است.** این مسئله هر محقق را وادار می‌کند که با روش صحیح به منظور کشف مبانی مذهبی انقلاب مختار بکوشد و دست‌کم

زمینه بحث در مورد این مسائل را فراهم گرداند. **انقلاب مختار** و صحنه‌های کارزاری که بر علیه ستمکاران و تجاوزگران رهبری کرده، نمایشگاه جالبی است برای کسانی که دوست دارند تیغ انتقام را بر فراز گردن ظالمان بنگرند و دوران زندگی مختار مرحله حسّاسی است از تاریخ بشر که شایان بحث و تحقیق و تألیف است. پیچیدگی و تاریکی صحنه‌های تاریخی نیز به خودی خود محققان را فرامی‌خواند تا دست به مطالعه و بررسی و نگارش در این زمینه‌ها بزنند و خوانندگان این‌گونه آثار را نیز بر آن می‌دارد که ماجراها را یک به یک دنبال کنند. **به نظر من**، مسائلی که مورد اشاره قرار گرفت به ویژه جنبه خاصی که تحقیقات تاریخی دارد، انگیزه تألیف این کتاب سودمند بوده است، که نور چشم عزیزم استاد دجیلی در اختیار شما گذاشته است. شیفتگی زایدالوصفی که در قیام مختار در اعماق وجودش می‌یافت او را وادار کرد که با تمام نیرو برای **دفاع از مختار** کمر همت ببندد. ولی پیچیدگی خاص زندگی مختار نیز انگیزه دیگری بود که وی این موضوع را برای تحقیق برگزیند. مؤلف جوان ما در این کتاب بررسی نمونه‌ای را از زندگی مختار در مقابل شما قرار میدهد تا بتوانید از اسرار انقلاب مختار، این **مرد پولادین**، و از نیات پاک و مجاهدات خالصانه این **عاشق سرور شهیدان** مطلع گردید.

مترجم نوشته است: علامه در خاتمه این تقریظ برای مؤلف کتاب عمر طولانی و توفیق فراوان در زمینه تألیف و تحقیق و خدمت به جامعه اسلامی در سنگر تجدید حیات فرهنگ اسلامی و برای عموم مسلمانان توفیق رویارویی به این گونه تألیفات را آرزو کرده‌اند، **ناگفته نماند** کلیه سؤالات و اشکالاتی که در این مقدمه مطرح شده است یکایک در فصول مختلف این کتاب پاسخ گرفته است بنابراین توصیه می‌شود که خوانندگان عزیز پس از مطالعه کتاب بار دیگر این مقدمه را از نظر بگذرانند.

خون خواهی آری یا نه؟ ملاحظه فرمودید که بحث مفصل این کتاب می‌رسد به محور

تعیین کننده‌ای که عبارت از این است که خون‌خواهی مختار پس از ماجرای کربلا و به حساب ماجرای کربلا با اجازه امام معصوم، امام چهارم صلوات الله علیه بوده است یا بدون اجازه ایشان؟ تعیین کننده این است که با اجازه بوده یا بدون اجازه؟

خوب توجه کنید. اینجا حاکمیت رویکرد فقهی که متأسفانه کم از قرآن دور نیست، مشهود است و فقر فقه قرآنی در این بحث، عجیب خودش را نشان می‌دهد. حوزه فقهت اسلام، حوزه فقهت شیعی، تمام مسئله‌اش این است که اگر امام اجازه داده باشند کار مختار کاملاً درست بوده، با همه این طول و تفصیلهایی که داشته است! و اگر امام اجازه نداده بودند، اصلاً درست نبوده است. در فرض اول واجب بوده و در فرض دوم حرام بوده است. این نهایت به صدور حکم و فتوا رسیدن حوزه فقهت در یک چنین مسئله مهمی است؛ مسئله مهمی که آن‌چنان در فضای قرآن در مکتب قرآن روشن است و آشکار، که اصلاً جای فتوا و استفتا ندارد، جای اجازه و نبودن اجازه ندارد. مسئله امام و غیر امام ندارد.

حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمودند: «فلعمري ما الامام الا الحاکم بالکتاب» امام المتقين، امام مسلمين، هر آن کسی است که مطابق قرآن کریم حکم بکند و طبعاً نقطه مقابلش کسی که مطابق قرآن کریم حکم نمی‌کند نه امام المسلمین است و نه امام المتقين، صرف نظر از مسئله منصوص بودن و معصوم بودن امام و ائمه. قضیه بسیار روشن است. مسئله اساسی این نیست که اجازه داشته است یا نه؟ مسئله اصلی آن است که انتقام گرفتن و خون‌خواهی مختار درست بوده است یا نه؟

مسئله مهمتر این است که خون‌خواهی یکی از مؤلفه‌های بسیار مشخص و برجسته جاهلیت بوده است. همه حرکت امام حسین صلوات الله علیه که «سفينة النجاة و مصباح الهدی» است و «حسین منی و انا من حسین» است و قرار است که مثل پیامبر عمل کند و

همان‌گونه که پیامبر در مقابل جاهلیت قبل از اسلام تمام قد ایستاد و کوتاه نیامد برنامه‌اش این باشد که اسلام را احیا کند و نگذارد جاهلیت به حوزه اسلام بازگردد. کار این امام بی‌شک حکم مطابق قرآن است. در قرآن جاهلیت با چهار عنوان به روشنی مطرح شده است: حمیة الجاهلیة، حکم الجاهلیة، ظن الجاهلیة، تبرج الجاهلیة و تعریف کار امثال مختار از اول هم اسمش به عربی «طلبُ الثَّار» یا «الأخذ بالثَّار» بوده است، و «ثَّار» یعنی خونی که برای گرفتن آن خون، خون‌خواهی می‌شود. خون‌خواهی کردن آن خون، طلب کردن آن خون.

خون‌خواهی ریشه در حمیت جاهلیت دارد و حمیت یعنی تعصب. آن تعصب کور

جاهلیت که چشم بر روی همه چیز می‌بسته و فقط تعصبش را می‌دیده است و در آن سه مؤلفه دیگر جاهلیت هم ریشه دوانیده بوده است. این تعصب دوزخی جاهلیت است که اسلام برای آزمایش آن به در کردن این جاهلیت آمده است و نقش مهم ائمه، مولا علی علیه السلام، امام حسن مجتبیٰ (ع)، امام حسین صلوات الله علیه و همه ائمه دیگر احیای دین است. به قول علامه بزرگ عسگری، رضوان الله تعالی علیه، «نقش ائمه در احیای دین»، نه نقش ائمه در بازگرداندن جاهلیت به حوزه اسلام، به حوزه دین!! راه دادن دوباره جاهلیت از هر راهی که باشد و بخواهد برگردد به حوزه اسلام.

ما خوشبختانه امروز که این بحث را عنوان می‌کنیم، در نشست‌های قبلی این سمینار بحث‌های زمینه‌ای خوبی را به لطف خدا گذرانده‌ایم. حضرت امام حسین علیه السلام شاخصه مهم فرمایششان در ارتباط با نهضتشان چه بود؟ «**فعلى الاسلام السلام**». مسئله من اسلام است و دنیا بداند که من فقط یک مسئله داشتم برای این نهضت و آن «اسلام» بود. من دیدم اسلام دچار جاهلیت شده است و جاهلیت دوباره برگشته و اسلام را پوشانیده یا اینکه دارد می‌پوشاند و من به هیچ‌وجه نباید درنگ می‌کردم. «**اشهد انک قد اقمت الصلاة و آتیت**

الزكاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر»؛ «ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابي». آیا سیره جدّ امام حسین-صلوات الله علیه- پیامبر اکرم و سیره مولای متقیان، جاهلیت است؟ آیا امکان دارد که سیره امامان ما که همان سیره نبوی است، به هر ترتیبی با هر توجیهی با جاهلیت آشتی کند؟ به جاهلیت راه بدهد؟ امکان ندارد.

قرآن و اسلام آمده‌اند که جاهلیت را کاملاً کنار بگذارند و یکی از مؤلفه‌های مشخص جاهلیت «خون‌خواهی» بود. این مثل معروفی که گفته می‌شود در مثل معروف فارسی که «خون را با خون نمی‌شویند». این اسلام است. در جاهلیت سالیان سال بلکه قرن‌ها خون را با خون می‌شستند. می‌گفتند خونی ریخته شده است و باید خونی بیشتر و خون‌هایی بیشتر ریخته شود تا آن خون شسته شود. در ورق بعدی باید خون‌های بیشتری ریخته می‌شد تا آن خون قبلی شسته می‌شد و همین‌طور خون‌های بیشتری برای شسته شدن خون‌های قبلی. و اسلام عظمتش در این بود و هست که در مقابل چنین جاهلیتی که به تعبیر قرآن «ضلال مبین» و «ضلال بعید» بود آن‌چنان ایستاد که توانست در یک مدت زمان نه چندان طولانی تا حدود زیادی این جاهلیت را کنار بزند و مسلمانانی را تربیت کند که مسلم باشند: **مَلَّةَ اَبِيكُم اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ**. مسلم باشند. اهل اسلام باشند و با جاهلیت به هیچ وجه سر سازش و آشتی نداشته باشند.

اسلام به هیچ وجه خون‌خواهی را تأیید نکرده است. قصاص را تشریح کرده است ولی خون‌خواهی را اصلاً تأیید نکرده است. قصاص هم لغتش و هم تعریفش و هم تاریخش و هم فتواها و مسائلیش در حوزه فقهت، یعنی یک قصاص برابر لغتش هم همین است. یک اتفاقی افتاده است و حداکثر یک تجاوزی شده است و قرار است یک تجاوزی مقابل او بشود که این یکسره بشود و تسویه شود. توصیه قرآن اُکیداً بر این است که این قصاص تشریح شود.

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص اما در ادامه هشدار می‌دهد که باید مراقب باشید که این قصاص به تجاوز شما نینجامد. اگر قصاص برابر باشد، قصاص است و اگر هر قدر بیشتر بشود تعدی و تجاوز است. ظلم و ستم و تعدی و تجاوز مسلمانی است که به استناد اجرای حکم قصاص اسلام و خدا و رسول خدا خاتم پیامبران می‌خواهد تجاوز کند! این راه بسته است و تازه راه عفو هم باز است **فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بمعروف و اداء الیه باحسان**. چه کسی می‌تواند عفو کند؟ **و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً**. ولی دم، صاحب خون، کسی که وارث مشخص و مسلم آن فردی است که مظلوم کشته شده است. قرآن بر قید «مظلوم» تأکید دارد. مظلوم کشته شده است. ظلم واقع شده است. صاحب دم و ولی دم می‌تواند قصاص کند **اما فلا یسرف فی القتل**. در اسلام راه اسراف در قتل بسته است. فقط می‌تواند قصاص کند.

یکی از برگ‌های زرین افتخارآمیز اسلام در ارتباط با مولای متقیان علی علیه‌السلام این است که همه شنیده‌ایم و می‌دانیم که وقتی ابن ملجم آن ضربت را بر فرق مولای متقیان امیرمؤمنان زد و با همان ضربت آن حضرت از دنیا رفتند، قبل از اینکه از دنیا بروند به فرزند بزرگترشان یعنی ولی دم حضرت امام حسن مجتبیٰ سفارش کردند، گرچه نیاز به سفارش نبود و مطلب هم روشن بود، فرمودند که اگر من بر اثر این ضربت از دنیا رفتم، ابن ملجم یک ضربت زده است و شما هم می‌توانید معادل آن یک ضربت به او بزنید! یعنی اگر از دنیا رفت فبها، و اگر از دنیا نرفت زندگی‌اش را می‌کند! این اسلام است. این قصاص اسلام است. «**ضربةٌ بضربةٍ**» یک ضربت زده است می‌توانید عین آن ضربت را به او بزنید. هیچ کار دیگری نمی‌توانید با او بکنید. دستتان بسته است. این شهید مظلوم مولای متقیان است، باشد. امام علی بن ابیطالب است، باشد، اسلام مهم است. و اسلام تمام قد در برابر جاهلیت ایستاده

است. اسلام وقتی اسلام است که کاملاً در برابر جاهلیت ایستاده باشد. هر قدر به طرف جاهلیت متمایل شود آن اسلام سست شده کم‌رنگ شده است و دیگر نباید فریب آن اسلام را خورد و دیگر آن اسلام منحرف را نباید تبعیت کرد. دیگر آن اسلام به بهشت و سعادت نمی‌رساند. آن اسلام عین کفر است و عین ضلالت است. اسلامی که به طرف جاهلیت برود و به آن راه بدهد عین ضلالت است. این اسلام است و آن جاهلیت.

امام منتقم: اینجا، می‌رسیم به مبحث مهم فقر فقه قرآنی. جامعه اسلامی در پرتو ولایت و امامت: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی» فقط در پرتو آن است که می‌تواند جایگاه قرآن را به خوبی بشناسد و به فرموده امام رضا علیه‌السلام: «لا تتجاوزوه» به هیچ وجه از آن نگذرد، و بر حسب قرآن ببیند و بیندیشد و حکم کند. حالا، نبود یا کمبود فقه قرآنی ببینید که چه کرده است! در واقع تاریخ تشیع یعنی تاریخ اسلام ناب یعنی امتیازاتی اسلام شیعی دارد که البته اسلام غیر شیعی ندارد. مثلاً در مسئله امامت، گرچه در ظاهر اعتراف همه اهل تسنن هم به «أئمة المسلمين» وجود دارد و آنها هم امامان دوازده‌گانه شیعه را امامان مسلمین می‌دانند و می‌شناسند، ولی فرق است بین امامت بعلاوه ولایت و امامت منهای ولایت؛ امامتی که بگویند بله امام مسلمین هستند ولی عقل ما از ایشان بهتر می‌رسد، امام مسلمین هستند ولی ما فقط هر جا صلاح دانستیم از ایشان تبعیت می‌کنیم، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ

آمَنُوا، إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا».

آمَنُوا، بعکس، متأسفانه، یک تاریخ تشیع یعنی تاریخ اسلام ویژه، همین جا که نشسته‌ایم، پشت سر داریم که یکی از مؤلفه‌های اساسی جاهلیت را در متن اسلام تأیید کرده و پذیرفته و در عقاید و افکار مسلمین به خصوص افکار مسلمانان شیعه، یک جایگاه اساسی به آن داده است، و آن مسئله خون‌خواهی است. خون‌خواهی حسین بن علی، خون‌خواهی شهدای

کربلا. در حالی که یک مؤلفه مشخص جاهلیت است، در حالی که اصلاً قابل تصور و قابل تحمل نیست فرض کردن اسلام بعلاوه مسئله خون‌خواهی! انتقام به معنای خون‌خواهی آن هم آن‌چنان گسترده!!

متأسفانه ما این تاریخ را پشت سر داریم، و آن‌چنان لزوم و ضرورت خون‌خواهی و انتقام در معتقدات ما جای گرفته است که باور یقینی داریم که یکی از کارهای اساسی امام منتظر حضرت مهدی موعود قطعاً عبارت است از گرفتن انتقام خون جدشان حسین صلوات‌الله‌علیه. این یکی از برجسته‌ترین اعتقادات ما است، یعنی یک اعتقاد جاهلی به تمام معنا. یک اعتقادی که قطعاً جاهلی است و در اسلام نمی‌تواند جایی داشته باشد. شما ببینید، در زیارت عاشورای معروفه بحثش را داشتیم در آن قسمت متن درجه دوم، که حتی هنوز به درجه سوم هم نرسیده بود. شما مقدمه و تقریظ علامه مظفر را هم در نظر داشته باشید که به توفیق الهی آن را خواندیم با هم، و دیدیم که آن علمای طراز اول چه نقشی را ایفا می‌کنند در انتقال این‌گونه مسائل به علما و فضلالی درجه دوم و بعد تکلیف عوام چگونه معلوم می‌شود. وقتی که این معتقدات و این اصول و مبانی اعتقادی و فرهنگی و فکری از طریق آنان منتقل می‌شود از علمای طراز اول به عوام‌العلما یا علمای عوام و منتقل می‌شود به عوام که متن مردم هستند و اصل مردم هستند.

شما ببینید، اینجا در سطح دوم متن زیارت عاشورا این مسئله را با چه قاطعیتی دارید؟ در روز عاشورا با خواندن زیارت عاشورا، کسی که زیارت عاشورا می‌خواند مطابق این متن معتبر که از چهار طریق بطور مستند نقل شده، از خدا درخواست می‌کند «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكُمْ أَنْ يَرْزُقَنِي مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

این نهایت خواسته او است که خدایا امروز روز عاشورا است و من زیارت عاشورا می‌خوانم یا به

یاد روز عاشورا این زیارت عاشورا را تکرار می‌کنم تا اینکه «کَلْ یوم عاشورا» هر روز برای من عاشورا باشد و هیچگاه عاشورا در ذهن و زندگی و فکر من جابه‌جا نشود و همیشه عاشورا مؤثر باشد در فکر و ذکر و زندگی من، درخواست اساسی من از خدا این است که خطاب به امام حسین می‌گوید که خون‌خواهی تو را خدا نصیب من بکند و روزی من بکند با امام منصور از اهلیت پیامبر که منظور حضرت مهدی موعود است. «طلب ثاری» یعنی خون‌خواهی‌یی که من هم در آن سهیم هستم و من خون‌خواهی خودم را می‌کنم، کما اینکه هر کس باید خودش خون‌خواهی خودش را برای انتقام گرفتن خون شهدای کربلا انجام دهد و نسخه بدلش این است که «طلب ثارکم» یعنی خون‌خواهی شما، خون‌خواهی شما مظلومان اهلیت.

دقت کنید: «مع امام هدیّ ظاهر ناطق بالحقّ منکم» همراه با امامی که امام هدایت باشد امام ظاهر باشد یعنی امامی که ظهور کرده است «ناطق بالحق» باشد این امامی که از شماس است. «امام هدی» که ظاهر و ناطق بالحقّ است که هرگز به جاهلیت حکم نمی‌کند؟! امکان ندارد که «امام هدیّ ظاهر ناطق بالحقّ» حکم بر خلاف کتاب الله بکند، مطابق آرمان جاهلیت عَلم خون‌خواهی که یکی از عناصر اصلی جاهلیت است بر دوش بگیرد و یکی از کارهای عمده‌اش این خون‌خواهی این چینی باشد!!

خودمانی صحبت کنیم و روشن و صریح، ما در ارتباط با امام‌شناسی در اینجا دچار چه خسارتی شده‌ایم!! (دقت کنید) امام‌شناسی ما عبارت از این شده است که امام از نظر ما بعد از امام حسین صلوات الله علیه وقتی امام هدی است، وقتی امام ناطق بالحق است، وقتی امامیست که باید باشد، که یک مختار دوم باشد و مثل مختار تقفی عمل کند. این امام‌شناسی ما شده است!! کار به اینجا کشیده است که ما امامی را قبول داریم که مختار ثانی باشد، منتقم باشد، عَلم خون‌خواهی برافرازد. ندای «یا لثاراتِ الحسین» سر بدهد و به نام خون‌خواهی

حسین بن علی و شهدای کربلا آن همه خونریزی کند. آن همه گشت و کشتار راه بیاندازد. آنها دماء مسلمین بود که بر زمین ریخته شد. بسیاری از آنها مسلمانانی بودند که سرمایه اسلام بودند و آلاف و الوف کشته شدند و با یک حجم عظیمی به قتل رسیدند. این اسلام بود یا جاهلیت بود؟ شکی نیست که جواب چیست. بی شک اسلام نبود و جاهلیت بود. جاهلیت بازگشته بود و آن چنان بازگشته بود که همه دچار اشتباه شده بودند. به جای این که مسئله را از طریق قرآن، از طریق عترت و پیوند قرآن با عترت به درستی بشناسند که خون خواهی نمی‌تواند رابطه‌ای با اسلام داشته باشد، از عالی تا دانی به شیوه‌های مختلف این مؤلفه اصلی جاهلیت را در اسلام جا دادند و به عنوان اسلام و در صفحاتی از تاریخ اسلام آن را دنبال کردند، به عنوان نقش‌های اسلامی و نقش‌آفرینی‌های دلاوران مسلمانان، به نام اسلام و به حساب اسلام.

یقیناً روح پیامبر اکرم، قلب مولای متقیان و قلب ائمه اطهار به هیچ عنوان رضایتی نسبت به این مسائل نداشته است و ندارد. هر چند در یک جوّ عمومی و بر اثر یک انحراف فرهنگی عمومی، یک انحراف خزنده متأسفانه بسیار گسترده و ریشه‌دار، همه غیر از این فکر کنند. **حقّ است و باطل باطل**. چه طرفداران حق کم باشند و چه زیاد. جاهلیت باطل است و اسلام حقّ است. اسلام حق، در برابر جاهلیت باطل است. این مسأله کاملاً روشن بوده و هست. ولی متأسفانه به شرحی که سعی کردیم به لطف خدا به روشنی مطرح کنیم این وضعیت به وجود آمده است که این اشتباه تاریخی فرهنگی و این اشتباه تاریخی بزرگ و خطای بزرگ در انحراف فکری مسلمین به خصوص در عالم تشیع کار را به جایی رسانده است که در امام‌شناسی ریشه دوانده است و امام‌شناسی ما عبارت از این شده است که ما امام زمان را به این شرط قبول داریم که یک مختار دیگر باشد و از مختار کم نیارود!! وگرنه نخواهیم پذیرفت

امامت مهدی موعودی را که منتقم نباشد و انتقام خون جدش را نگیرد.

در دعای ندبه: «این الطالب بدم المقتول بکربلا» این امام‌شناسی ما است. وقتی «**أین الحسن أین الحسین أین ابناء الحسین**» می‌گوییم تا برسیم به امام زمان مهدی موعود ارواحنا فداه، این تعریف ماست از مهدی موعود. آن کسی که وقتی می‌آید کار اساسی‌اش خون‌خواهی است!! امامی که کار اساسی‌اش احیای اسلام است و باید باشد. کار اساسی امام، امام‌المتقین، امام به حق، این است که در برابر جاهلیت تمام قد بایستد و به هیچ وجه راه آشتی با جاهلیت را باز نکند. این امام به حق است در اسلام، و اسلام این است و امام به حق در اسلام این است. ببینید امام‌شناسی ما چگونه تحریف شده است!؟

امام‌شناسی شیعی در حوزه رفتاری: این چنین امام‌شناسی وقتی از حوزه شناختی منتقل می‌شود به حوزه عاطفی، از ما مسلمانان شیعی چه نوع مسلمانانی می‌سازد؟ این را تأمل بفرمایید. وقتی در حوزه شناختی، ما یک چنین اعتقادی داریم که امام یعنی مختار دوم، یعنی دست انتقام الهی، یعنی کسی که آن‌چنان گسترده خون بریزد که خونریزی‌های قبلی تحت‌الشعاع آن قرار بگیرد. وقتی تعریفمان از امام در اسلام اینست، مسئله چگونه قابل بررسی می‌شود!؟

این بحث خون‌خواهی مختار است و این جایگاه این بحث است و هیچ جای تردید و اما و اگر هم ندارد و گفتیم که از مواردی است که اساس مشکل ما از آن‌جاست که فقه قرآنی فقیر بوده است. یعنی قبل از اینکه افراد به روشنی بتوانند منتقل بشوند به تشخیص اینکه اسلام کجاست و جاهلیت کجاست؟ اسلام کدام است و جاهلیت کدام است؟ رویکردهایی مثل رویکرد فقاقت آمده است و حاکم شده و مسیر را به طوری عوض کرده که این انحراف آمده و ریشه دوانده در امام‌شناسی و رخنه کرده است در اساس اسلام، و از حوزه شناخت آمده به

حوزهٔ عواطف بسیار دقت کنید.

ما چگونه مسلمانانی می‌شویم وقتی که این‌گونه امام را بشناسیم و امام را خون‌ریز و منتقم بشناسیم و امام را مشروط به اینکه سیل خون راه بیندازد بشناسیم، آن وقت ما چه روحیه‌ای خواهیم داشت؟ ما چگونه مسلمانانی خواهیم بود؟ آیا مسلمانانی رؤوف و مهربان و مهرورز خواهیم بود؟ یا مسلمانانی که همواره منتظر این هستیم که به عناوین مختلف انتقام بگیریم؟ چشم‌زهرمان را نشان دهیم و ضرب‌شستمان را نشان دهیم و نشان دهیم که اگر یک ضربت به ما وارد شده است ما تا چندین ضربت به آنها وارد نکنیم دست بردار نیستیم!!

ما یک چنین مسلمانانی می‌شویم و شده‌ایم. بعضی جاها مشخص نیست اما یک دفعه بعضی جاها مشخص می‌شود. طرف می‌گوید بعد از چهل سال یک دفعه باورم نمی‌شد که شوهرم این چنین در برابر من عمل کند. باید باورت می‌شد! این ریشه در اعتقاداتش داشت. شناختش این چنین شکل گرفته بود و عواطفش تحت تاثیر شناختش بود. رفتارش هم مبتنی بر عواطف و شناختش بود. تو نباید غیر از این انتظار می‌داشتی! چهل سال خودش را نشان نداده بود، حالا وقتش که رسید خودش را کاملاً نشان داد. ده‌ها و صدها مثال‌های دیگر دارد و موارد برجسته و شاخصش را ما در اخبار داریم، دست به دست می‌کنیم و نقل به نقل می‌گردانیم که آخر اینها چگونه مسلمانانی هستند که این چنین خون‌ریز و بی‌رحم هستند؟ قسّی القلب هستند و انسان‌ها را مُثله می‌کنند!؟

ببینید. یکی از مسلمات کارنامهٔ مختار در راستای خون‌خواهی امام حسین و شهدای کربلا که مشخص، و یقینی است، مُثله کردن بوده است. خیلی راحت حکم می‌کرده است که بدن‌ها را قطعه قطعه کنند. چیزی که در اسلام حرام بوده است! حرام قطعی بوده است. پیغمبر اکرم مُثله کردن را حرام کردند و فرمودند «ولو بالکلب العقور» شما در فضای اسلام

سگ هار موذی گزنده را هم حق ندارید مُثله کنید! مُثله کردن شأن اسلام و مسلمان نیست. مختار در روغن داغ می‌ریخت قطعات بدن کشتگان را در مسیر این خون‌خواهی! اجسادشان را آتش می‌زد. امثال این کارها همه در اسلام قدغن بوده و ممنوع بوده و مسئله اجازه و بدون اجازه اصلاً جایگاهش اینجا نیست. مسئله به قدری روشن است، صراحت کتاب الله و سنت رسول الله به قدری روشن است که اصلاً جای این حرف‌ها نیست.

ابتدا می‌گوییم اجازه داشته است یا اجازه نداشته است؟ بعداً می‌گوییم لابد اجازه داشته است. حتماً یک جوری اجازه گرفته بوده است! و بعد یک نقل‌ها و برنامه‌هایی درست می‌کنیم. کما اینکه از دیرباز درست کرده‌ایم که مختار به هر حال رضایت اهلیت را جلب کرد!! به هیچ وجه امکان ندارد اهلیت عصمت و طهارت به تخلف از اسلام رضایت بدهند. محال است! اینها کسانی هستند که تمام مسئله‌شان اسلام است: **و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله؛ ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون؛ الحافظون لحدود الله.** این تمام مطلب است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. مرکز علمی عربی کانون نشر و ترویج زبان قرآن

خانم مدرّس زاده: طیّ سمینارهایی که برگزار شد استاد یک روش تحقیقی را به ما ارائه دادند که چنانچه بخواهیم مسئله عاشورا را در پرتو آیات قرآن به بررسی بنشینیم چه روشی را باید پی بگیریم. ایشان فرمودند که هر جا با بررسی مسئله نهضت عاشورا روبرو شدید به آیه‌ای برخورد کردید اینها را یادداشت کنید، حالا به هر ترتیبی که هست، اینها را از آخر به اول تنظیم کنید و هر آیه را در واحد موضوعی خودش به بررسی بنشینید و بعد این را ادامه دهید تا ببینیم به کجا می‌رسیم. مجموعه خواهران کانون زبان قرآن، شروع کردند به این کار. خانم توسلی با

کتاب **پس از پنجاه سال** علامه شهیدی شروع کردند و یک سری آیات را تنظیم کردند و بعد به همین ترتیب از آخر به اول. اولین آیه‌ای که مطرح می‌شد آیه‌ای از سوره فجر بود: **فاکتروا فیها الفساد** که ما این را گذاشتیم در قالب سوره فجر و یک بررسی مختصری در موردش انجام دادیم که این حاصل این بررسی است. خیلی مختصراست و من سریع سعی می‌کنم از رو بخوانم که زیاد وقت نگیرد. آیه اصلی **فاکتروا فیها الفساد** هست. من اول برداشت‌هایم را از آیات می‌گویم و بعد آیه را که محور قرار دادیم آیات بعد و بعد از آن آیات قبل از آیه **فاکتروا فیها الفساد** از آخر به اول مورد بررسی قرار گرفته است. **فاکتروا فیها الفساد**. این طور از آیه بر می‌آید که کل انسان‌ها را می‌تواند شامل شود یعنی انسان رشد نیافته می‌تواند درصدد ایجاد فساد باشد. این انسان‌های معمولی را هم شامل می‌شود. حالا می‌تواند سؤال باشد: کسانی که به حاکمیت می‌رسند این توانشان را بروز می‌دهند یا هر انسانی می‌تواند این را انجام دهد؟ در واقع می‌تواند بیانی از این مطلب باشد که هر انسانی پتانسیل این را دارد که در هر شرایطی قرار بگیرد می‌تواند در جهت فساد گام بردارد. آن ضرب‌المثل معروف را هم داریم که شناگر خوبی هست اما آب ندارد. بعد طبعاً این انسان رشد نیافته تمایل به فساد دارد. در آیه بعدی «سوط عذاب» را داریم. «فصَّبَ علیهم ربُّک سوط عذاب». سوط عذاب یعنی این کسانی که ایجاد فساد می‌کنند خداوند از هر سو بر ایشان این شلاق‌های عذاب را وارد می‌کند. این سوط برای من این تصور را ایجاد کرد که گویی خداوند فرصت نفس کشیدن به اینها نمی‌دهد. وقتی قرار باشد که خدا اهل فساد را به عذاب دچار کند، دیگر فرصتی نیست و شلاق است که از هر سو فرو می‌آید. یعنی تا اینها می‌خواهند نفس تازه کنند شلاق از هر سو می‌آید. وارد آن عذاب می‌شوند و می‌آیند نفس بکشند وارد عذاب دیگر می‌شوند. این عذابی است که در واقع خدا برای اهل فساد می‌خواهد. تمام‌شدنی نیست از هر سو هست. تا به از بین رفتن اینها

کشیده شود. و بعد «**إِنَّ رَيْكَ لَبِالْمِرْصَادِ**» اشاره به این دارد که معمولاً در این شرایط فساد، خدا همه چیز را تحت نظر دارد. گاهی این حرف‌ها بین مردم معروف است که انگار خدا ما را رها کرده است و انگار خداوند حواسش به ما نیست. خداوند اینها را پاسخ می‌دهد و می‌گوید اتفاقاً در این شرایط بیشتر از همیشه، نه تنها به حال خودش و نگهداشتم بلکه لحظه به لحظه رصد می‌کنم و من می‌دانم که با اینها چکار می‌کنم. و هر چه را که می‌بینید با حضور من و با شهود من و جلوی چشم من این اتفاق صورت می‌گیرد و رفتارهای بشر لحظه به لحظه مورد رصد خدا است. دو تا آیه شاخص دارد این سوره: «**فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهِ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْهِ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ**». گویا خدا می‌خواهد بگوید که ریشه این فساد در نوع تفکر انسان نسبت به خدا است یعنی تا زمانی که انسان به خدا این‌گونه می‌اندیشد و خداشناسی‌اش در این مرحله قرار دارد این فساد رو به رشد است و این فساد اتفاق می‌افتد، پیامدش چیزی جز عذاب الهی نیست. مسلماً اینجا صحبت از کافر نیست. صحبت از انسانی است که ربِّ را می‌شناسد اما دیدگاه او نسبت به رب کاملاً فسادانگیز است. تا زمانی که من فکر کنم که هر کس دچار مصیبتی شد خداوند به او اهانت کرده است و آن اهانت شامل حال من نشده است و او است که دچار اهانت شده است و احیاناً اگر من هم دچار بشوم احیاناً باید بیرسم و چون و چرا کنم که چرا خداوند با من چنین کرد؟! این تفکر، تفکر فسادانگیز است یعنی به جای اینکه من تسلیم محض شوم، که هر اتفاقی برای من بیفتد آن را خدا خواسته است و خدا دارد رصد می‌کند که چه با من می‌کند تا زمانی که من به اینجا نرسم و خدا را مورد چون و چرا قرار دهم، این همه ریشه‌های فساد است. یعنی می‌توانیم بررسی کنیم که جامعه‌ای که رو به تباهی می‌گذارد ریشه‌اش کجاست؟ از همین افراد در جامعه شروع می‌شود که اندیشه‌های این‌طوری دارند و بعد این اندیشه‌ها تسری پیدا

می‌کند به یک جامعه و یک دفعه یک جامعه را به سقوط می‌رساند.

آقای کشاورز فتحی: من بیشتر همان برخوردهای عاطفی در عاشورا از نظرم می‌گذشت که مثلاً امام حسین علیه‌السلام به پسر ارشدشان فرمودند که من از تو تشنه‌تر هستم و دوباره برگشتند و این صحنه‌ها را دقت کردم و دیدم که ماها عادت نداریم با دیدگاه عاشورا به عاشورا نگاه کنیم. ما اگر منطق امام حسین علیه‌السلام را در روز عاشورا نگاه کنیم، مثلاً در گودال قتلگاه به آن بنده خدایی که می‌خواست سرش را ببرد گفت که حداقل خودت را بدبخت نکن برو که یکی دیگر بیاید. این آثار محبت است. موقعی که امام حسین را بخواهیم در قرآن پیدا کنیم دیدگاه امام حسین در قرآن همین پنج کلمه‌ای که آیه ۱۵۵ سوره بقره است می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ» کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست دارند. ما اگر بخواهیم آن تدبیر در قرآن که شما فرمودید را چاشنی مذاقه‌گری، تمرکز و دیدگاهش بکنیم و ببایم بگوییم که این یک مکتب است مکتب دینی که از امام محمد باقر علیه‌السلام فرمودند که دین یعنی چه؟ آیا دین جز حب و بغض است؟ این را حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمودند. کسانی که ایمان آوردند خدا را بیشتر دوست دارند، این کل مطلب است. این را یا نخواندیم و یا نخواستیم روی آن غور کنیم. موقعی که با این عینک به سوی قرآن می‌نگریم و به امام حسین می‌رسیم، می‌بینیم «سَفِينَةَ النِّجَاةِ» راه نور را به ما نشان می‌دهد و وقتی راه نور راه محبت است، همان‌طور که فرمودید نمی‌تواند، جهالت این راه باشد. برعکسش باید باشد، هر جا که محبت باشد راه امام حسین است. آنها خدا را بیشتر دوست داشتند، موقعی که ما بتوانیم اگر واقعاً می‌خواهیم امروز امامان را بشناسیم و خودمان را بشناسیم و حرکت در این زمینه پیدا کنیم از خود به امام و از امام به خدا وصل شویم، واقعاً باید قالب «الذین امنوا اشد حُبًّا لِلَّهِ» را پیاده بکنیم و اجرایش بکنیم. می‌شود به ظرف‌های خالی و جهالت نگاه کرد

و سوخت. ولی بعضی وقت‌ها من پیشنهاد می‌کنم که به «الذین آمنوا اشدّ حباً لله» نگاه نویی کنیم و در آن زندگی کنیم و قانون‌هایمان را در آن اجرا بکنیم و مکتب اسلام را پیدا کنیم. کسانی که ایمان آوردند و خدا را بیشتر دوست دارند. خدا را بیشتر دوست دارند از بچه‌شان، از تعصب‌شان، از فهم‌شان، از درک‌شان، از حرکت‌شان. من این حرکت را دوست دارم، دلم می‌خواهد! خدا چه می‌خواهد؟

استاد لسانی: سپاسگزاریم از توضیحات خیلی مفیدتان. همان‌طور که فرمودید انتقام گرفتن در اسلام کاملاً مردود است. به نظر من خود این صف کشیدن در مقابل امام حسین در روز کربلا دقیقاً به انتقام کشته‌شدگان جنگ جمل و صفین بوده است. همه آن جنگ‌هایی که در صدر اسلام اتفاق می‌افتاد همه آنها پی‌درپی، درپی انتقام جنگ‌های قبلی بوده است. یعنی آتش انتقام چیزی نبوده است که با کشته شدن یک نفر، ده نفر و صد نفر فروکش کند. اگر این‌طور بود اسلام هم به آن توصیه می‌کرد که اگر کسی عزیزی را از دست داده است یک کاری بکند که آتش خشم او فروکش کند و حتماً در اسلام توصیه می‌شد که انتقام انجام شود. تاریخ صدر اسلام هم نشان داد که علاوه بر اینکه این آتش فروکش نکرد بلکه شعله‌ورتر هم شد و اگر فرصتی پیدا می‌کردند پیامبر را نیز به قتل می‌رساندند. همان‌طور که امام علی علیه‌السلام را به قتل رساندند، و امام حسن را، و همین‌طور در مقابل امام حسین علیه‌السلام.

استاد نوری: سلام علیکم. ضمن تشکر از جناب استاد که مطالب جالبی را فرمودند. جلسه گذشته مطلب استاد در ارتباط با زیارت عاشورا و نقدهایی که بر متن موجود عنوان شد فرمودند یکسری مطالبی هم دوستان در ادامه عنوان کردند ولی فرصتی نبود که ما روی این قضایا بیشتر وقت بگذاریم و بیشتر تأمل کنیم. در حقیقت مطلب مقداری ابتر ماند. یک مقدار امروز برگشت در ارتباط با بخش انتقام و بحث خون‌خواهی و اینها و مرتبط شد با زیارت عاشورا.

فکر می‌کنم که شاید از این جا بتوانیم شروع کنیم که یک موقع در ارتباط با یک شخص در قالب پوسته بشری یک شخص صحبت می‌کنیم خداوند در قرآن می‌فرماید که **والأذن بالأذن** وقتی کسی کشته شد یک خون در مقابل خون است اگر فرض بفرمایید که او گوشی را مجروح کرده شما هم در همین حد می‌توانید قصاص کنید. ولی این را باید بپذیرید که با توجه به اینکه قرآن هم ما را همین‌طور رهنمون می‌شود که افراد جایگاه‌های متفاوتی دارند، کما اینکه قرآن در مورد رسولش می‌فرماید که **«ما کان محمداً أباً احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین»**. محمّد مثل شما نیست. بله در پوسته بشری، بشری مثل شما است. یک وجه متمایز که دارد «یوحی الیه» او را کاملاً متمایز می‌کند. امروزه به عنوان یک اصل معقول بین بشر امروز پذیرفته شده است وقتی که شخصی به عنوان رئیس جمهور یک کشوری می‌رود در کشور دیگر و یا در مجامع بین‌المللی حاضر می‌شود در حقیقت به عنوان نماینده یک کشور هرگونه بی‌احترامی و یا احترام و هر شکل برخورد با ایشان در حقیقت برمی‌گردد به خود آن کشور، حتی به پرچم یک کشور بی‌احترامی شود. دیدید که در مورد حضرت رسول یک کاریکاتورهایی رسم شد. در مورد همه شخصیت‌ها خیلی شنیع‌تر از این کاریکاتور رسم شد. کاریکاتورها پخش می‌شود ولی چرا در مورد حضرت رسول نباید باشد؟ حضرت رسول در جامعه مسلمین یک شخصیت و جایگاه خاصی دارد. این است که ما باید بدانیم که آن شخصی که در موردش صحبت می‌کنیم، از کدام جایگاهش صحبت می‌کنیم؟ یک موقع جایگاه پوسته بشریست، بله ولی یک موقع ما داریم از منظر دیگری او را نگاه می‌کنیم. باز برمی‌گردم به بحث زیارت عاشورا. فکر می‌کنم که ما بیشتر در مورد زیارت عاشورا باید صحبت کنیم. حالا در همین موضوع که امروز مطرح شد در همان متن زیارت عاشورا که **«السلام علیک یا ابا عبد الله»** آن مشخص می‌کند: **«یا ابن رسول الله یا ابن امیر المؤمنین یا ابن فاطمة الزهراء»** مشخص

می‌کند که در قالب و پوسته بشری از چه صُلب و چه رحمی هستی و در جامعه مسلمان چه جایگاهی داری. با توجه به آن عقبه‌ای که داریم. پیغمبر می‌فرماید «حسینُ منی و أنا من حسین»: «اِنَّ الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة» و در ادامه می‌فرماید: «السلام علیک یا ثارالله» تو خون خدا هستی. بحث خون شخصی نیست اینجا. اینجا دیگر والاذن بالاذن شاید تلقی نشود چون که اصلاً حرکت حسین بن علی و آن صحبت‌هایی که شد، دیگر آنجا را جایگاه این شخص نمی‌توانیم در نظر بگیریم. این یک مطلب در آن فرازی که جناب استاد فرمودند که امام زمان را به خون‌خواهی حضرت می‌طلبید، آنجا من فکر می‌کنم که می‌فرماید «مع امام هدیّ مهدیّ ظاهر ناطق بالحقّ منکم» یک امامی که هدایت شده از سوی خداست. اگر آن امامی که هدایت شده از سوی خداوند باشد و بیاید که طلب خون تو را بکند من به حکم عقل تابع او هستم کما اینکه بر همان حکم تابع محمد هستم و تابع خود حسین بودم. و باز برمی‌گردیم به اینکه یک مقدار زیارت عاشورا اینجا مظلوم واقع شده است. امام باقر(ع) همین زیارت را خود ایشان نقل می‌کنند و خود ایشان عنوان می‌کنند، خود ایشان هیچ‌گونه قیامی در مورد امام حسین نمی‌کنند. چرا؟ چون شرایط محقق نشد و شرایط ایجاد نشد و حالا اگر مسئله‌ای در تاریخ بوده است نمی‌خواهیم وارد این مسئله مختار و غیره شویم. ولی سیره و روش خود ائمه و خود جناب زین‌العابدین، امام باقر و بقیه این بود که این خون‌خواهی باید بسترش مساعد باشد. یک بسترسازی می‌خواهد، خون‌خواهی هم نه اینکه چون حسین «ثارالله» عنوان شده است، نمی‌خواهیم که بگوییم که خوب بیاید هزار نفر را بکشیم در قبال او، نه، این یک معنای دیگری شاید داشته باشد. به همان نسبتی که خود کفر در جایگاه خودش درجات و مراتب دارد این طرف هم به همین صورت است. شما فرض بفرمایید الآن در همین ایران خودمان یک شخصی یک ژنرال، آقای سلیمانی کشته می‌شود.

چند هزار میلیارد هزینه می شود برای شخصیتشان، خیلی هم دلایل و توجیهات عقلی دارد که ایشان شاخص استقلال و حیثیت یک کشور است. اینکه امام باقر علیه السلام می فرماید «مع امام زمان»، این امام زمان باید با آن شرایطی که در بحث ظهور است بسترها مساعد شود که جایگاه حسین بن علی به عنوان «تارالله» و آن کسانی که روبروی ایشانند به عنوان کفر مطلق تبیین شوند و بعد این خون خواهی تازه خودش را نشان می دهد. بحث نام حسین که نیست؛ فرض کنید که اسم حسین، یزید بود ما به خون خواهی یزید بلند می شدیم؟! بحث شخص قالب حسین بن علی که نیست، بحث آن عقبه است که با حسین بن علی است. اینها را حالا در محدوده زیارت عاشورا عرض کردم و فکر می کنم که در بقیه مواردی که جلسه پیش جناب استاد فرمودند در مورد زیارت عاشورا، هنوز جا دارد که یک مقداری دقت کنیم چون جای تأمل دارد و حالا فرصت می طلبد که در زمان خاص خودش. من تا اینجا مطلب خاص دیگری به ذهنم نمی رسد و باز اگر مطلبی بود در خدمت شما هستم.

خانم شرکت توسلی: خسته نباشید. من تشکر می کنم، خیلی مطالب خوبی بود. یعنی

در طول این سلسله جلسات انگار پازل های ما چیده می شود و چپش مطالب ما کنار هم خیلی جالب است. چیزی که برداشت من بود در مورد صحبت های بزرگواران و برای من هم تأیید شد، انگار امام حسین یک شیوه ای داشتند و برای بقیه خیلی شخصیت ایشان محترم بوده است حتی کسانی که می خواستند از در خیرخواهی بیایند یا راه ایشان را بروند ولی باور نداشتند که ایشان آگاهانه یک راهی را انتخاب کردند و روش داشتند، کاری که می خواستند بکنند انگار امام حسین چاره ای جز این نداشته اند و دستشان بسته بوده است و همه رفته اند با روش های خودشان کار را پیش بردند، با روش خودشان خون خواهی کردند و با ظن و گمان خودشان آمده اند خون خواهی کنند و نیامدند روش امام حسین را از ایشان یاد بگیرند. مطلبی

که در کارگاه‌های قبل‌تر آن مطرح شد جمله‌ای که شما فرمودید بحث این بود که پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر چرا جامعه اسلامی آن‌طور شد؟ شما خیلی خلاصه گفتید و کار فرهنگی درست و کار فرهنگی نادرست را مطرح کردید. لزوم کار فرهنگی. و این از همان موقع برای من سؤال شد که کار فرهنگی اصلاً چیست و چطوری بدانیم درست است و بدانیم غلط است؟ شاید مثلاً ما از موقعی که یادمان می‌آید کار فرهنگی غلط روی ما انجام شده باشد، و ناخواسته این شیوه‌ها را گرفتیم و حالا چطوری باید آگاهانه این درست و غلط را تشخیص دهیم. مسئله فرهنگ برایم جالب شد و سرچ‌هایی کردم و سعی کردم که یک نتیجه‌ای برای این کار پیدا کنم و دیدم که خیلی جالب است که من چرا تا الان فکر می‌کردم که می‌دانم چیست و تا الان دنبال آن رفته بودم و خیلی تعریف‌های متفاوتی هست و خیلی از تعریف‌ها کلی است و همه چیز را در بر می‌گیرد مثلاً نهایتش گفته می‌شود که «مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نظام اعتقادی و سنت‌ها و آداب و رسوم» و این انگار همه چیزی است که همه شخصیت و منش یک انسان را می‌سازد و خیلی این برای من جالب بود. بعد من به جای اینکه می‌خواستم یک مطلبی را به عنوان نتیجه اینجا ارائه کنم از این تعریف کار فرهنگی و اینکه چطور باید باشد و اینکه اصلاً تعریف خود فرهنگ چیست؟ به جای آن تصمیم گرفتم که یک مطلبی را بخوانم و حالا اگر اشکالی ندارد در حد نصف صفحه: **اینها قسمت‌هایی از بیانات رهبر انقلاب است حضرت آیت الله خامنه‌ای**، که در مورد فرهنگ گفته‌اند و من می‌خواهم عیناً اینها را بخوانم. اولی صحبت‌های ایشان در دیدار با مسئولین تشکلات مختلف بنیاد شهید در سال ۱۳۶۹: «کار فرهنگی آن چیزی نیست که لباس فرهنگی دارد. لباس فرهنگی یعنی نوشته و کاغذ و قلم و امثال اینها، این فرهنگی می‌شود ولی کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی یعنی این که روح فرهنگی در آن باشد یعنی یک حرکت فرهنگی باشد و

رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف انسان‌ها به وجود بیاورد. اگر شما مدرسه درست کردید این مدرسه در روح کودکی که هدف کار تبلیغی شما بود، اثر مثبت نگذاشت این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ خیر، این ضد فرهنگ است. می‌خواهم حساسیت قضیه را توجه کنید». خیلی مطالب جالبی بود که در صحبت‌های ایشان بود و دقیقاً تعریف کرده بود اینکه فرهنگ هویت یک ملت است و ارزش‌های فرهنگی روح و معنای حقیقی یک ملت است و فقط حالا گزینشی می‌خواهم بخوانم. یک مورد دیگر در سال ۱۳۹۲ فرمودند که «فرهنگ، برنامه‌ریزی هم لازم دارد، نباید انتظار داشت که فرهنگ یک کشور به خودی خود خوب شود و پیش برود، نه، این برنامه‌ریزی می‌خواهد، ایجاد فرهنگ و اندیشه صحیح در جامعه جهاد است و اینها همه جهاد در راه خدا و فی سبیل الله است». و یک مورد آخر بیانات ایشان در سال ۱۳۹۴ «دو کار اساسی در مورد مسائل فرهنگی است که باید انجام بگیرد یکی تولیدات فرهنگی سالم در زمینه‌های مختلف و یکی جلوگیری از تولیدهای مضر و به اصطلاح متاع و کالای مضر فرهنگی».

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

آقای حامدی: در خصوص مختار که صحبت شد و خدا را شکر فیلم مختار هم مرور شد این هفته. من در آن سناریوهایی که در آن فیلم‌نامه گذشته و آن چیزی که تفکر عمومی است بیشتر این را می‌بینم که خیلی از جاها کسانی که می‌خواهند در مورد مختار صحبت کنند به توجیه رفتارهای ایشان مجبور هستند رجوع کنند به مثلاً این که چرا مختار به کربلا نرسید. این یکی از جاهایی هست که می‌شود روی آن سؤال گذاشت. مختار هم می‌توانست مثل خیلی‌های دیگر از اهل کوفه که بنا داشتند به کربلا بروند و رفتند و رسیدند و در عداد و در زمره شهدای کربلا قرار گرفتند و ایشان هم می‌توانست که برود به کربلا و در کربلا بجنگد. ولی در

فیلمی که پخش شد مدام القاء می‌شود که خدا خواسته است که مختار را نگه دارد برای انتقام. در صورتی که خیلی‌های دیگر هم بودند و می‌توانستند این کار را بکنند. چه دلیلی داشت که الزاماً ایشان این کار را انجام دهند؟ یک گروه دیگری در کنار مختار هم مطرح است که این هم می‌تواند جای سؤال باشد البته چون نتوانستند خیلی کار خاصی انجام دهند و آن «توآیین» هستند. من برای خودم همیشه بحث توآیین سؤال بوده است و آن چیزهایی که در موردشان خوانده شد انگار اهل کوفه‌ای بودند که یک ذره ناراحت شده بودند و بعد آمدند حرکت‌هایی بکنند و نتوانستند خیلی موفق شوند. آیا این درک ما از توآیین درست است در همین حد یا نه آنها هم حواشی‌بی داشتند که ما از آنها غافل هستیم؟

دکتر فتحزاد: طبق یک تحقیق موضوعی در قرآن، البته در واقع مطالعه موضوعی در قرآن بود در رابطه با انتقام نه تحقیق به شکل مکتوب. ما به اینجا رسیدیم که انتقام در اسلام هست یا نیست؟ جواب اینست که هست و خیلی هم جدی هم هست، منتها کار خدا است کار بشر نیست و بشر نمی‌تواند انتقام بگیرد. انسان خیلی عاجزتر از این است که وارد انتقام شود و اگر وارد شود در واقع ملحد شده است در اسماء خدا. «منتقم» به هر حال اسم خداست و انتقام گرفتن یک جور منازعه و مشارکت است در اسماء الهی! البته ما وظایف خیلی زیاد دیگری داریم. تا مثلاً این حرف‌ها را می‌زنیم چه بسا این‌طور برداشت کنند که منظورمان این است که دست روی دست بگذاریم و بنشینیم. نه، ما خیلی وظایف دیگری داریم که خیلی سخت‌تر از انتقام هست برای ما. باید آنها را انجام دهیم و کار خدا را برای خدا بگذاریم و خدا انتقام بگیرد. اگر خودمان درصدد انتقام باشیم خدا دیگر انتقامش را نمی‌گیرد! و وقتی خدا بخواهد انتقام بگیرد واقعاً انتقام می‌گیرد و انتقام از موضع ربوبیت، از موضع الوهیت، انتقام همه جانبه، یک انتقامی می‌گیرد که «یشف صدور قوم مؤمنین». کار مختار به هیچ وجه انتقام نبود چون اگر

هم «یشفِ صدور قوم مؤمنین» داشت که حالا در شفا بودنش هم بحثست، کلی عوارض دیگر هم داشت. کلی مشکلات دیگر هم داشت، دل‌های مؤمنین دیگری را به درد آورد. بنابراین بحثم اینست که انتقام در اسلام هست اما کار خدا است و کار انسان نیست و انسان نمی‌تواند و انسان عاجزتر از آن است که بخواهد این کار را انجام دهد. بله انسان باید دفاع کند. یک نفر می‌آید و می‌زند و ما دفاع می‌کنیم و این اصلاً به معنی انتقام نیست. ما جنگ می‌کنیم خیلی هم سخت مبارزه می‌کنیم اما درصدد انتقام نیستیم.

استاد لسانی: بله. معنای درست «ثارالله» هم همین است. در متن زیارت عاشورا «یا ثارالله و ابن ثاره» معنی درستش همین است. یعنی اگر این ثار، به معنای خونی که باید خون‌خواهی شود، اگر قرار است این خون چنین خونی باشد، این خون‌خواهی منحصرأ در اختیار خدا است. ثارالله یعنی مخصوص خداست «وابن ثاره» یعنی مولای متقیان هم همین‌طور. ما الآن تحت تأثیر این مطالب، بیشتر گرایش قلبی‌مان به این مصیبت عظمای امام حسین علیه السلام است، ولی قبل‌تر شهادت مولا علی علیه السلام مگر کم مصیبتی بود؟ مگر مصیبت عظمی نبود؟ آن هم همین‌طور بود. و این تعبیر هم در مورد مولای متقیان هست و هم در مورد حسین صلوات‌الله‌علیه و هم در موارد مشابه هست، اینها همه ثارالله هستند، یعنی خونی هستند که اگر بخواهند خون‌خواهی شوند فقط در اختیار خدا است خون‌خواهی‌اش، غیر خدا حق این خون‌خواهی را ندارد.

استاد رزاقی: من در ذهنم مقایسه می‌کردم که عاقبت کار مختار چه شد؟ تا قبل از این سؤال مختار یک اسطوره‌ای بود در ذهن من که قیام کرد و همه قاتلین امام حسین را کشت فیلم تمام شد. خود مختار چه شد؟ به نظر می‌رسد که سرکوب شد این قیام مختار که زیاد هم گسترده نبوده است و فقط در محدوده شهر کوفه و دو سه تا شهر دیگر در اطراف آن بوده

است. و حالا مقایسه کنیم با این که مثلاً کار امام سجّاد تا کجا ادامه داشت؟ این دو تا کار مقایسه کنیم با همدیگر که ببینیم چقدر ادامه داشت. شاید ما در طول تاریخ یک تناقضی داشتیم به این شکل، چون مختار و امام سجاد هم‌زمان شدند و برای ما این تناقض را به وجود آورده است که چرا این دو تا مثل هم رفتار نکردند در واقع یکی بلند شد و یکی نشست. یکی دعا را برگزید و راه خودش را رفت و یکی بلند شد و دست به شمشیر برد. نه این آن را تأیید کرد و نه آن این را تأیید کرد و همچنین همدیگر را تکذیب کردند در ظاهر. ما از یک طرف می‌دانیم که امام سجّاد امام بر حق است، از یک طرف هم هیجان زده شدیم که یک نفر جرأت کرده که بلند شود و حرکت بکند. شاید آن حس ماجراجویی ما می‌گوید که مختار خوب است، ولی آن ترس و تقوا و ایمان و اطاعت می‌گوید که امام، شخص دیگریست. مانده‌ایم بین این دو تا. و هنوز هم به تصمیم نرسیدیم و تکلیف‌مان با خودمان مشخص نیست. آن دو تکلیف‌شان با خودشان مشخص است یعنی امام سجاد می‌دانست که چه کار بکند و مختار هم کارش را کرده است و تمام شده و و ما آن وسط مانده‌ایم کدام جبهه را بگیریم.

استاد لسانی: اجازه بدهید من این عبارات را بخوانم. خدا رحمت کند علامه بزرگ دکتر سیّد جعفر شهیدی. راه متن آخر **کتاب پس از ۵۰ سال** است. نوشته‌اند که «شمر، عبیدالله زیاد، عمر بن سعد، حفص پسر جوان عمر بن سعد، خولی، سنان و ده‌ها تن از سران لشکر کوفه چنین کیف‌هایی دیدند، مختار قیام کرد و اینها را به آن کیف‌های آن‌چنانی رساند. اما تاریخ به همین جا بسنده نکرد». دقت کنید اثر مرحوم دکتر شهیدی یک اثر «تاریخی» ناب و دقیق است، «اما تاریخ به همین جا بسنده نکرد و این آخرین انقلاب و آخرین انتقام نبود. انقلابی از پس انقلاب دیگر پدید شد و در قیام پس از مختار، مصعب به امر عبدالملک بن مروان، به قتل رسید. و این زنجیره همان‌طور ادامه پیدا کرد و همان‌طور گروهی از این فرماندهان گروهی

بلکه گروه‌هایی کشته شدند و تا آمد آن غلبه کند بر مختار بر مصعب، گروه‌ها کشته شدند و سر حسین بن علی را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و سر عبیدالله را نزد مختار آوردند و سر مختار را نزد مصعب آوردند و سر مصعب را در برابر عبدالملک بن مروان نهادند، و همه این حوادث در کمتر از ۱۰ سال اتفاق افتاد. در این ده سال چنان که پسر پیغمبر آن مردم را بیم داده بود، کوفه روی آرامش ندید. هر سال و هر ماه از گوشه‌ای فتنه‌ای تازه برمی‌خاست و خوارج سراسر شرق و جنوب شرقی عراق را تهدید می‌کردند و دامنه تاخت و تاز آنان تا خوزستان کشیده شد. امنیت از کوفه و بصره بلکه سرتاسر عراق رخت بر بست. دزدان و راهزنان و فرصت‌طلبان یکی پس از دیگری و گروهی به دنبال گروه دیگر از گوشه و کنار بیرون آمدند. نه حاکم از رعیت خشنود بود و نه رعیت از زندگی آسوده خاطر، این نفرین دیگری از حسین بن علی بود که گریبان‌شان را گرفت و مدت چهارده سال از شهادت حسین بن علی صلوات الله علیه گذشت و می‌توان گفت کوفه در این مدت یعنی در مدت چهارده سال بعد از کربلا کوفه در این مدت چهارده ماه، بلکه چهارده هفته از این چهارده سال روی آرامش و آسایش را ندید. این سیری بود که در تاریخ اتفاق افتاده است.»

کتاب سیرت ائمه کبری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

پرسش: تشکر می‌کنم استاد، خیلی استفاده کردیم. این «**ثارالله و ابن ثاره**» که می‌فرمایید من یک مقداری که رویش تأمل می‌کردم، فهمیدم که این «و ابن ثاره» عدم وجود جسمانی امام علی وقتی که این کره خاکی علی بن ابیطالب را از دست داد این مصیبت بزرگ بود و این مصیبت بزرگ آنجا به وجود آمد و این حسین بن علی پسر امام علی بود و این «و ابن ثاره» باید اینجا دقت شود و حق امام علی در این عالم معرفت زایل نشود چه در آن موقع که خدا علی را از کره خاکی گرفت و مصیبت عظمی تازه آن موقع به وجود آمد و شاکله‌اش با ثارالله شروع شد می‌خواستیم که این مطلب جا بیفتد.

پاسخ: بله. امام علی علیه السلام فرمودند: شما با این روش و برنامه‌ای که دارید کار را به جایی می‌رسانید که خدا من را از شما بگیرد و من را نزد کسانی ببرد که از من بهترند و بر شما کسانی را مسلط کند که از شما بسیار بدتر هستند! و این وضعیت اتفاق افتاد که اثر اعمال مردم بود و اثر رفتاری بود که طی چند سال مولا علی بن ابیطالب علیه السلام انجام دادند و نتیجه‌اش هم در تاریخ ثبت شد که نتیجه این گونه رفتارها با فردی مانند مولای متقیان چگونه می‌تواند باشد و شما دیدید نتایج رفتارهایی از این دست را.

استادنوری: مطالب خیلی جالبی را جناب دکتر فرمودند در مورد ثارالله. همانطور که عرض شد چون این خون «ثارالله» منسوب می‌شود به خود خداوند طبعاً انتقامش نیز از سوی خود خداوند خواهد بود. همان طور که عرض کردیم که «امام مهدی ظاهر ناطق بالحق» بود ایشان بیاید تبیین بکند اصل موضوع را که چه واقعه‌ای واقع شده است و به نسبت این موضوع و به نسبت ظلمی که واقع شده است چه تبعاتی اتفاق خواهد افتاد. یک مقداری شاید می‌خواستم برگردم به آن دقتی را که جناب استاد در ابتدای شروع بحث در مورد عاشورا بود که فرمودید سقیفه، باز به قول معروف سوزن ما گیر می‌کند روی بحث سقیفه. یک مقدار عرض شد و باز می‌خواهیم تکرار آن موضوع را بکنیم. اگر بعد از ۵۰ سال یک ناهنجاری می‌بینیم مثل حرکت یزید شد، که این کاملاً بر می‌گردد و منبعث می‌شود به این که در حقیقت این عدم تبیین حقیقت اسلام اگر در کنار این واقعه حرکت یزید یک عده‌ای به خون‌خواهی حسین بن علی و به طریق خون‌خواهی باز بخواهند قیام می‌کنند و اشتباهاتی می‌کنند این اشتباهات را می‌توانیم مربوط کنیم به سقیفه، چرا که حقیقت در ابتدا منحرف شد و اجازه پیدا نکرد که حق مطلب سر جایش بنشیند و لب و لباب حق مشخص شود. بنابراین حتی این انحرافات که بعضاً در حاشیه مثبت اسمش را بگذاریم به وجود می‌آید باز هم یک خبط و

خطاهایی است که مرجعش برمی‌گردد به آنجا و واقعیت مطلب همین اسلامی هم که الآن در دست ما هست بدانیم که ما هم منبعث از همان خطاهایی که ابتدائاً بوده است الآن هم هستیم ولو اینکه به سهم خودمان در جهت هدایت و حق پیش می‌رویم ولی آن چیزی که می‌بایست باشد نیست. یک روایتی داریم حالا فکر کنیم قبلاً هم ذکر شد آنجا که حضرت رسول فرمودند «لا يزال يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر او الفاسق»^۱ . بله. گاهی اوقات در جاهایی دین به یک شکل‌های ناصحیحی که در آن شاید فسق هم باشد کمک می‌شود، نه این که این حقیقت دین است. این شکلی از تصورات ما هست. می‌خواهم این را عرض بکنم که دنیای امروز به یک حقیقت‌هایی می‌رسد و اخیراً یک دانشگاهی در آمریکا به نام دانشگاه نورث‌وسترن. این دانشگاه خیلی دانشگاه وزینی هست و در رتبه نهم دانشگاه‌های آمریکا هست و در رتبه بیست و نهم دانشگاه دنیا است در رنکینگ، در صورتی که دانشگاه تهران با این همه اہمیتش رتبه ۷۳۳ را دارد و این دانشگاه رتبه ۲۹ را دارد. این دانشگاه وزینی هست، اخیراً امسال یک بحثی را گذاشتند که عنوانش این بود: «شش ماه سرنوشت‌ساز». تحلیل می‌کنند و شروع می‌کنند به تحلیل از ابتدای ماه ذیحجه سال دهم هجری حجة‌الوداع و بحث غدیر، فوت حضرت نبی و بعد بحث سقیفه، می‌آید تا آنجا که بحث شهادت حضرت زهرا و آن بحث داغی که سرانجامش می‌رسد. یک سمیناری دارند که هفته‌ای یک بار اتفاق می‌افتد و از ما دعوت کردند به صورت مجازی ما با آنها شرکت کنیم و چیزهای جالبی است و من با آنها مشارکت داشتم. می‌خواهم بگویم که در چنین سطوحی وقتی در اسلام و در تاریخ کاوش می‌کنند، کنکاش می‌کنند، می‌دانند که این شش ماه، شش ماه سرنوشت‌سازی بوده است و من باز برمی‌گردم به دقت نظر استاد که لابه‌لای آن بحث عاشورا شناسی بحث سقیفه را که

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۰.

گفتند. می‌خواهم عرض بکنم که این درک نه تنها درک ماست، بلکه درک کسانی است که از بیرون ما را رصد می‌کنند یک چنین موضوعاتی را متوجه شدند به خصوص در این زمانی که ما بحث داعش را و آن رفرنس‌هایی که آنها می‌گیرند و به آنجا برمی‌گردد دقیقاً یک شوکی ایجاد شد که بدانند در آن موضوع البته کسانی که دارای دقت نظر بودند خوب می‌دانستند که چه سطوحی است ولی با توجه به مشکلاتی که پیش آمد و بحث ارتباطاتی که الآن پیش آمده است ما واقعاً بدانیم که این مطلب یک بحث عصبیتی نیست، و یک حقیقتی است که باید برگردیم و سررشته‌ها را از آنجا پیدا کنیم حتی اگر که یک چنین انحرافات و خطاهایی در جهت مثبت هم ببینیم، بدانیم باز اینها در آنجاها ریشه دارد.

استاد شاددل: یک چند دقیقه فرصت هست که سؤالی بپرسم. اولاً تشکر می‌کنم از همه و از کانون زبان قرآن واقعاً و تمامی بزرگواران هر بار که نشستی برگزار شد پیرامون موضوعی آن یک افق نگرش تازه‌ای در مورد آن موضوع برایمان باز شده است و وظیفه خودم می‌دانم که تشکر کنم. چند سالی است که درگیر مطالعات مختلفی در رابطه با موضوع نهضت امام حسین علیه السلام هستم بغیر از یک خط یا دو خط در زندگی نامه شهید مرحوم **امیر توکل کامبوزیا** جای دیگری ندیدم که اشاره‌ای بشود به اینکه قبل از هر چیزی دشمن اول و آخر اسلام، در واقع جبهه صهیونیسم و فرقه‌ای از یهودیان هستند. بغیر از یک یا دو خط که در واقع در کتابی که پیش‌تر خدمتتان داده بودم، داخل آن مطرح شده است، در هیچ جا مطرح نشده است که در واقع در زندگی و سیره امام‌های ما خود نهضت صهیونیسم به تعبیر کلانش و به دامنه در واقع کل تاریخ حضور آن در کره زمین فعال بودند و شهید کامبوزیا مطرح می‌کند که در خوارج ریشه داشتند و در شهادت مولا علی علیه السلام نقش فعالی داشتند. من این خلاً را احساس می‌کنم و احساس می‌کنم که آن قدر درگیر بحث‌های عاطفی نهضت حسینی

شده‌ایم و آن قدر بعضی بحث‌ها را روی علاقه مطرح می‌کنیم که به این حوزه من تا به حال ندیدم نه تنها در کتابی به شکل مستقل به آن پرداخته شود، بلکه حتی یک بخشی از یک کتاب را هم به خودش اختصاص بدهد یا حتی یک نشستی از سلسله نشست‌ها را بخواهد به خودش اختصاص دهد.

استاد لسانی: بحمدالله خود به خود به طور طبیعی در نشست آتی به سراغ آن کار فرهنگی مثبت و منفی خواهیم رفت، وقتی صحبت از کار فرهنگی در جامعه می‌شود، بخصوص در اسلام، خودبه‌خود همه بحث‌ها به اسرائیلیان و یهودیان برمی‌گردد و از یک جهت کاملاً مشخص است فعالیت اینها و از طرفی تحلیل نشده است که اینها چگونه فعال بودند و خیلی وقت‌ها فعال بودن یعنی در صحنه حاضر بودن و به طور مشخص عمل کردن نیست، به خصوص در طرز تفکری مثل صهیونیسم جهانی و تفکر اسرائیلی. آنها حتی الامکان برنامه‌شان این بوده است که مخفی باشند و به گونه‌ای عمل بکنند که دست آنها دیده نشود و وقتی هم که بررسی‌های دقیق و تاریخی انجام می‌شود همه نشان دهد که این خود مسلمانان هستند که برادرکشی می‌کنند و همدیگر را از بین می‌برند، در صورتی که اینها همان کسانی هستند که یکصد سال در مدینه به عبارت دیگر از آغاز ورودشان و اقامتشان در مدینه دو گروه عرب‌های ساکن مدینه را به جنگ همدیگر انداخته بودند و از این طرف و آن طرف پشتیبانی می‌کردند و با زیرکی و حيله‌گری خاصی یکصد سال این جنگ‌ها را رهبری می‌کردند که دائم اینها جنگ فرسایشی داشته باشند و نه این بر آن غلبه کند و نه آن بر این غلبه کند و نتیجه اینکه خودشان حاکم بر مدینه باشند و کار را به جایی رسانند که اعراب مقیم مدینه اوس و خزرج اینها همه عبد و عبید اینها شده بودند و هیچ چیزی نداشتند و حتی خود آنها هم به نوعی برده و زرخرد آنان حساب می‌شدند و آن قدر به یهودیان بدهکار بودند که آن‌همه

زحماتی که کشیده بودند و بابت آن همه کاری که کرده بودند یهودیان به گونه‌ای پیش برده بودند که این زحمت‌کشان تمام زندگیشان را به یهودیانی که آن‌چنان زحمتی در این زمینه‌ها نمی‌کشیدند و همه بارها بردوش عرب‌های ساکن مدینه بود و کوشش‌ها از آنها بود، همه به یهودیان بدهکار بودند، و وضعیتشان به این صورت بود که دائم با هم می‌جنگیدند و هیچ آسایش و آرامشی نداشتند و تمام اینها به دست یهودیان شکل می‌گرفت و همین‌طور بودند و همین‌طور هم ادامه دادند.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

۱۲

دوازدهمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی

یکشنبه سیزدهم مهرماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه کننده: دکتر فرهاد فتح زاد

پست الکترونیک: fathzadfarhad@gmail.com

مؤسسه فرهنگی عربی کانون کسر و ترویج زبان قرآن

موضوع: اقسام ظلم و ظالمان از دیدگاه قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم. دوازدهمین جلسه سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی را

آغاز می‌کنیم. در این نشست من در ارتباط با یک آیه و تفسیر آن در خدمت شما خواهم بود. از

جمله آیاتی که در مورد امام حسین علیه السلام در واقع گفته شده است مصداق دارد به یاران

باوفای ایشان آیه ۳۳ سوره اسراء است. «ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحقّ ومن قتل

مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف في القتل إنه كان منصوراً».

فکر می‌کنم تقریباً همه فرازهای این آیه را به امام حسین علیه السلام و حرکتی که امام

حسین علیه السلام داشته‌اند می‌توان تعبیر کرد، یعنی هم «و لا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق» را گفته‌اند نفسی را که حرام بوده است و کشته‌اند او امام حسین علیه السلام بوده است که نهی شده است از کشتن او. «ومن قتل مظلوماً» و آن کسی که مظلوم کشته شده است، امام حسین علیه السلام است. فراز بعدش را هم به همین صورت تطبیق کرده‌اند بر امام حسین علیه السلام «فقد جعلنا لوليتيه سلطاناً» گفتند که فقط زمانی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند می‌تواند انتقام امام حسین علیه السلام را بگیرد و ولی دم امام حسین، امام زمان علیه السلام خواهد بود. البته در احادیث تمام ائمه را ولی دم امام حسین خوانده بود و گفته بود که ما ولی دم امام حسین هستیم و می‌توانیم انتقام امام حسین را بگیریم «فلايسرف في القتل، إنه كان منصوراً». منصور را باز گفته‌اند که امام زمان علیه السلام است که وقتی ظهور می‌کند منصور خواهد بود.

من این آیه را که می‌خواندم احادیثی را هم دور و بر آن مطالعه کردم. از امام باقر علیه السلام درباره «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليتيه سلطاناً فلايسرف في القتل» سؤال شده است و امام باقر علیه السلام می‌فرماید که کسی که مظلوم کشته شده است حسین بن علی علیه السلام است و ما اولیای دم او هستیم و قائم ما وقتی که به خون خواهی امام حسین علیه السلام به پا خیزد، آن قدر می‌کشد تا بگویند که در کشتن اسراف کرد. البته این حدیث نقد دارد و من یک حدیث دیگر هم می‌خوانم ببینید که چه فضایی حاکم بوده است؛ حداد یک حدیثی دارد، «عن ابی عبد الله. قال: فلا يسرف في القتل، قال: نزلت في الحسين»^۱ یعنی سؤال شد که «فلايسرف في القتل» در چه موردی هست؟ فرمود: «نزلت في الحسين، لو قتل اهل الارض به ما كان سرفاً» اگر تمام اهل زمین در عوض او کشته شوند هیچ اسراف

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۸؛ العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۰.

صورت نگرفته است.

باطل بودن و یا جعلی بودن این نوع احادیث به راحتی برای ما معلوم است؛ ما که در سر سفره قرآن نشستیم. امروز من تا جایی که امکان دارد از قرآن استفاده خواهیم کرد که این بحث ظلم را کمی بیشتر مورد توجه قرار دهیم که اصلاً ظلم چیست؟ و چه معنایی در قرآن دارد؟

باز، حدیث دیگری که فرموده است که «عن جابر عن ابی جعفر قال نزل فی قتل الحسین، ای ولیّ الحسین کان منصوراً» یعنی آن «ولیّ الحسین» که این ولی چه کسی است همان ولیّ دم امام حسین هست که در آیه گفته شده است «**فقد جعلنا لولیه سلطاناً**» و آن ولی حسین است و گفته شده است «**کان منصوراً**» که ولیّ دم امام حسین علیه السلام با اسامی مختلف خوانده شده است و یکی از نام‌های او منصور است.

وقتی من این آیه را می‌خواندم با توجه به روشی که یاد گرفته‌ایم، فقط به خود آیه نگاه نمی‌کنیم بلکه به واحد موضوعی آن آیه که در قرآن قرار گرفته است نگاه می‌کنیم. برای اینکه بهتر بفهمیم. آیه را ببینید، آیه ۳۳ سوره اسراء است در واحد موضوعی آیات ۳۱ تا ۴۰ سوره اسراء قرار دارد. بقیه آیات را نگاه کردم در این واحد موضوعی تا ببینم که اصلاً این آیه که در سیاق این واحد موضوعی، آمده است چه منظوری دارد؟ چه استفاده‌هایی می‌شود از این آیه کرد، خصوصاً این استفاده‌ای که در مورد امام حسین علیه السلام شده است. در آیه بعد می‌گوید: «**ولا تقربوا مال الیتیم إلاّ بالّتی هی أحسن حتیّ یبلغ أشده وأوفوا بالعهد إنّ العهد کان مستولاً**».

با همین عبارت اول این به ذهنم خطور کرد که آیا واقعاً امام حسین علیه السلام جزو «من قتل مظلوماً» هست یا نه؟ چرا این حرف در ذهن من گذشت؟ چون گفتیم «**و لا تقربوا مال الیتیم**» آیا این آیه جزو اولین تعلیماتی بوده است که پیامبر به مسلمانان داده است؟ مردمی

که تعلیمات اولیه اسلام را در این حد نفهمیدند که آمدند و این کار را انجام دادند، یعنی این مردم در کلاس اول اسلام جا ماندند و نمی‌توانند بفهمند که قتل امام حسین درست نیست. چرا این را انجام دادند؟ از خود این آیات مشخص می‌شود که چقدر اینها راه را اشتباه می‌رفتند «**ولا تقرّبوا مال الیتیم**» یعنی جزو اولین تعلیماتی است که پیامبر داده است و همین‌طور «**و من قتل مظلوماً**» هم در همین سیاق قرار گرفته است. قبل از اسلام حتی در زمان جاهلیت هم به عهد و پیمان وفادار می‌شدند، ولی وقتی این کلمات در وسط این آیات قرار گرفته است معلوم می‌شود که این مردمی که در کربلا جمع شده بودند، با این ابتدائی‌ترین مسائل اسلام آشنایی داشتند و آن‌ها زیر پا گذاشتند.

اقسام ظلم در قرآن: در این آیات کلیدواژه‌ای که برای من مطرح بود، «ظلم» بود. با کلید واژه «ظلم»، ریشه ظلم ۲۸۸ مرتبه در قرآن استفاده شده است، ۹۱ مرتبه کلمه «ظالمین» که از آن بیشترین استفاده شده است و ۴۲ مرتبه «ظلموا» و سی و سه مرتبه «ظالمون» و ۱۶ مرتبه «أظلم» و فقط یک‌بار «مظلوم» به کار رفته است که فقط در همین آیه بوده است. این ۲۸۸ کلمه در ۲۶۶ آیه به کار رفته، یعنی اگر بخواهیم در مورد ظلم تحقیق کنیم در قرآن ۲۶۶ ردیف خواهیم داشت. ببینید، بحث ظلم آن‌قدر مهم است که اگر ما بخواهیم در مورد ظلم در قرآن صحبت کنیم بیش از دوهزار آیه را باید بررسی کنیم و در مورد آن‌ها صحبت کنیم.

ظلم با قتل: در آیاتی که من بررسی کردم یک تقسیم‌بندی انجام دادم، که به این صورت بود؛ یک‌سری ظلم‌ها هستند که با «قتل» صورت می‌گیرد من اسمش را گذاشتم «ظلم با قتل». در یک‌جا صحبت از ظلمی شده است که به واسطه قتل انجام می‌شود، و آن همین آیه است: «**ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطانا**» یعنی اگر یک خون ناحقی ریخته شود ظلمی صورت گرفته است. سؤال اصلی من این بود

که آیا این تنها ظلمی است که در مورد امام حسین صورت گرفته است یا ظلم‌های دیگری هم بوده که در مورد امام حسین صورت گرفته است و ما از آن بی‌خبر هستیم؟ اجمالاً جواب این سؤال مثبت بود. منتها تفصیلاً می‌خواهیم وارد شویم به این موضوع که چه ظلم‌هایی به امام حسین علیه‌السلام وارد شده است؟ آیا آن ظلم‌های دیگر خیلی مهم‌تر بوده است یا نه؟

ظلم با طرد: دومین ظلم که من اسمش را گذاشتم «ظلم با طرد» آیه‌اش آیه ۵۲ سوره انعام است: «**وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ، فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ**».

اگر شما افرادی را که شب و روز خدا را می‌خوانند و به دنبال وجه خدا هستند، طرد کنید از خودتان، ظلم کرده‌اید. در سوره کهف هم آیه‌ای مشابه همین بود که اگرچه جزو ردیف‌های ما نبود، ولی در سیاق بود، ببینید در سوره کهف آیه ۲۸: «**وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ**» با کسانی که صبح و شام خدا را می‌خوانند با آنها همراه باشید و اصبر نفسک اندکی صبر کن تلاش می‌خواهد و همین طوری هم نیست «**وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمُ مِنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرَهُ فُرطًا**» اگر دنبال افرادی که قلبشان غافل از خدا شده است و دنبال هوا و هوسشان هستند، برویم و مؤمنان را از خودمان طرد کنیم، معلوم است که ظلم صورت گرفته است، این هم یک نوع ظلم بود که در یک تقسیم‌بندی از نظر من، در مرتبه بعد از قتل قرار می‌گرفت.

ظلم با اعراض: سومین مورد «ظلم با اعراض» است که در دو آیه مطرح شده است. آیه ۲۲ سوره سجده و ۵۷ سوره کهف. آیه ۲۲ سوره سجده: «**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَكَرَ آيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا، إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ**» چه کسی ظالم‌تر از فردی است که آیات الهی را برایش بخوانند و بخواهد از آنها اعراض کند. این فرد ظالم است، چه کسی ظالم‌تر است از

کسی که اعراض کند از آیات الهی، این هم یک مدل ظلم است، و آیه ۵۷ سوره کهف «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا» چه کسی ظالم‌تر از فردی است که آیات الهی را برایش بخوانند و اعراض کند و نسی ما قدمت یداه هر چه کرده است همه از یادش برود و یا فراموش کند که چه چیزی برای آینده خودش فرستاده است «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهَدْيِ فَلَئِنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا». اینها قلبشان مهرخورده است و دیگر نمی‌توانند چیزی را بفهمند و اعراض کرده‌اند. وقتی با اختیار اعراض کردند خداوند هم پشت سرش تمام راه‌های فهم و درک را از آنها گرفته است. این هم یک مدل ظلم است.

ظلم با افتراء: مدل بعدی و نوع دیگری از ظلم، «ظلم با افتراء» است. اگر به خداوند افترا ببندیم که تعداد آیاتش زیاد است و من چند مورد را می‌خوانم، از آخر قرآن به اول نظم دادم و اولین آیه در سوره صف قرار دارد، آیه ۷، «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» چه کسی ظالم‌تر از فردی است که افترا ببندد به خدا و خداوند ظالمین را هدایت نخواهد کرد. یا آیه ۳۲ سوره زمر: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» چه کسی ظالم‌تر از فردی است که نسبت به خدا کذب و دروغ گوید و در واقع آن پیغمبری که با صدق آمده است او را تکذیب کند؟ آیا جز جهنم جایگاه کافران است؟! آیه ۶۸ سوره عنکبوت: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» که این هم عبارتی مشابه آیه قبل دارد. نیز در آیه ۱۵ سوره کهف: «هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ آلِهَةٍ، لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ، فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» چه کسی ظالم‌تر از کسی است که دروغ ببندد به خداوند و در واقع تکذیب کند آیات الهی را. با نظیر

همین عبارت‌ها چند آیه‌ای که هست پشت سر هم بحث افتراء را مطرح می‌کنند.

ظلم در عاشورا: برگردیم به تاریخ عاشورا ببینیم که این ظلم‌هایی که صورت گرفته است

در خود تاریخ عاشورا را هم خدمت شما عرض بکنم.

در سال ۵۸ هجری یعنی دو سال قبل از عاشورا امام حسین علیه‌السلام یک خطبه‌ای دارد در منا، تعدادی از خواص را جمع می‌کند از حدود هزار نفر دعوت خصوصی می‌کند و برایشان خطبه می‌خواند. من فزاهایی از آن خطبه را برای شما می‌خوانم. می‌گوید که «وَأَمَّا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ فَلَا يَهْتَمُّونَهُمْ عَنْ ذَلِكَ». چرا خداوند از علمائی که ظلم ظالمان را دیدند و ساکت شدند، عیب گرفته؟ چرا خداوند به آنها طعنه زده؟ که در مثالش امام حسین علیه‌السلام بحث بنی اسرائیل را طرح می‌کند و می‌گوید: «لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» لعنت شدند از بنی اسرائیل عده‌ای به دلیل اینکه آنها در مقابل ظلم ساکت شدند.

منظور امام حسین این است، در حالی که هنوز دو سال مانده به عاشورا، اگر همین خواص حرف امام حسین را گوش می‌کردند یعنی اینها وقتی که حرف امام را گوش نمی‌کنند «ظلم با طرد» و «ظلم با اعراض» صورت می‌گیرد تا بیاید و برسد به «ظلم با قتل». هنوز «ظلم با قتل» صورت نگرفته است ولی «ظلم با اعراض» و «ظلم با طرد» صورت گرفته است یعنی اینها از آیات الهی اعراض می‌کنند و ولی خدا را از خودشان طرد می‌کنند، تا اینکه بعد از آن «ظلم با قتل» صورت می‌گیرد.

بعد، امام مثال می‌زند علمای بنی اسرائیل را و می‌گوید آنها لعنت شدند به دلیل اینکه ساکت شدند، منظورش این است که شما هم نباید ساکت باشید. شما بروید در جاهایی که زندگی می‌کنید و حتی امام برای اینکه آنها در امنیت باشند به آنها پیشنهاد می‌کند که بروید

پیش کسی که امیتتان هست حرف بزنید. به همه نگویید ولی حداقل به آنهایی بگویید که امین شما هستند، به آنها بگویید که این ظلم‌ها صورت می‌گیرد، ولی باز اینها حرف امام را گوش نمی‌کنند و ظلم صورت می‌پذیرد! ظلمی که نهایتاً به عاشورا می‌رسد.

آیات را ادامه می‌دهیم و باز برمی‌گردیم به تاریخ، آیات دیگری که من انتخاب کردم تا برای شما بگویم آیاتی است که در آن افرادی «ظالمین» را نفرین کرده‌اند، آن آیات را من انتخاب کردم و برایتان چند موردش را می‌خوانم. اولین آیه در سوره نوح است، در سوره نوح آیه ۲۸ از قول نوح: «**رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا**» خداوندا هرچه زودتر این ظالمان را نابودگردان! همچنین آیه ۲۴: «**وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا**» خدایا برای ظالمین چیزی جز ضلالت اضافه نکن. یا در سوره قصص آیه ۲۲. «**فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ**» یعنی حضرت موسی پس از اینکه از بین فرعونیان بیرون آمد «**قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**» خداوندا مرا از قوم ظالمین نجات بده که این، همان دعایی است که آسیه زن فرعون هم می‌کند در سوره تحریم آیه ۱۱: «**وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**» خدایا مرا از قوم ظالمین نجات بده. حالا، یک مقایسه‌ای خواهیم کرد بین این دعاهایی که در این آیات آمده، با رفتار امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا و سخنان ایشان و اینکه چه توصیه‌هایی کرده‌اند.

مثلاً در سوره مؤمنون آیه ۲۸ می‌گوید که «**فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفَلَکِ فَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**». این سخن حضرت نوح است که می‌گوید الحمد لله خداوند ما را از قوم ظالمین نجات داد. یا در سوره اعراف آیه ۱۵۰ می‌فرماید: «**وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ**

وَأَلْقَى الْأَلْوِاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» حضرت موسی بعد از اینکه از کوه طور برگشت برادرش را مورد عتاب قرار داد و برادرش به او گفت: «قال ابن أمّ إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني» این قوم نزدیک بود که مرا بکشند! «فلا تشمت بي الأعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين» مرا با اینها یکسان قرار نده. در سوره اعراف آیه ۴۷ باز هم یک دعای دیگر داریم که از اصحاب اعراف است: «وإذا صرفت أبصارهم تلقاء أصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمين». اینها این جور دعا می کنند.

برمی گردیم به رفتار امام حسین علیه السلام در روز عاشورا که چطور به اهل بیت پیام می دهند؟ امام در روز عاشورا با اهل بیتش این طور صحبت کرد «صبراً بنی عمومتمی، صبراً یا اهل بیتی» ای پسرعموهای من، اهل بیت من صبر کنید. «فوالله لأرايتم هواناً بعد هذا اليوم ابداً» اگر امروز صبر کنید، دیگر روی ذلت نمی بینید. «فلا تشكوا» شکایت نکنید «ولا تقولوا بالستكم ما ينقص قدركم» چیزی به زبان نیاورید که از قدر شما کاسته شود. نکند نفرین کنید! نکند حرفی بزنید که از این سنگینی و قدر و منزلتی که دارید کم شود.

بعد، حضرت زینب سلام الله علیها وقتی که به شام رسید، حتماً شنیده اید که گفتند «ما رأيت الأجميلاً» من جز زیبایی چیزی ندیدم. یا در جای دیگری که حضرت زینب یا امام سجاد می فرماید «أمن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك حرائرك وإماءك و سوقك بنات رسول الله سبياً؟». ببینید چطور صحبت می کنند؟ این آیا از عدل است که تو بانوان و کنیزانت را در پرده قراردادی و اهل بیت پیامبر به این صورت با آنها رفتار شود؟ آن هم آیاتی بود که برای شما خواندم.^۱

یک سری آیات دیگر هم من انتخاب کردم و یک گفت و گویی بین ظالمان بود که باز جالب

۱. خطبه حضرت زینب (س) در شام، اللهوف، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

بود برای من. آیه ۳۱ سوره سبا: «وقال الذين كفروا لن نُؤمن بهذا القرآن ولا بالذي بين يديه ولو ترى إذ الظالمون موقوفون عند ربهم يرجع بعضهم إلى بعض القول» ظالمان وقتی که مقابل پروردگارشان می ایستند، با یکدیگر سخن می گویند، چه صحبتی می کنند؟ یک عده ای از اینها سردمدارند و یک عده دیگر حرف آنها را گوش کردند. چون آنها که فرمانده بودند بدون اطاعت آن دیگران نمی توانستند کاری انجام دهند. حتماً یک عده فرمانروا بودند و فرمان می دادند و یک عده فرمانبرداری می کردند. «يقول الذين استضعفوا للذين استكبروا لولا أنتم لکنّا مؤمنين» اگر شما نبودید و شما فرمان نمی دادید ما مؤمن می شدیم. ما ظالم نمی شدیم! «قال الذين استكبروا للذين استضعفوا» و آنهایی که فرمانروا بودند جواب می دهند که «أنحن صدناکم عن الهدی» مگر ما سر راه شما را گرفتیم؟ «بعد إذ جاءکم» خودتان که مخاطب بودید، خودتان که می شنیدید، گوش داشتید می شنیدید و می دیدید، حق که آمده بود، «بل کنتم مجرمین» شما خودتان مجرم بودید و تصمیم گرفتید که این کارها را انجام دهید.

حالا، ادامه می دهد: «وقال الذين استضعفوا للذين استكبروا» یک بهانه دیگر آوردند، با یک بهانه که تمام نمی شود بهانه های دیگر هم وجود دارد. «بل مکر اللیل والنهار اذ تأمروننا أن نکفر بالله» حالا زمان را متهم می کنند. زمان بود که ما را واداشت این کارها را انجام دهیم. این مکر شب و روز بود که این امر را به ما کرد که نسبت به خدا کفر بورزیم «ونجعل له انداداً» برای خدا مثل و مانند و جایگزین قرار بدهیم! آن روز اینان پشیمان می شوند آن پشیمانی سودی ندارد «وأسروا الندامة لما رأوا العذاب وجعلنا الأغلال في أعناق الذين كفروا» آن روزی است که وقتی پشیمان شده اند ولی به دنبال این هستند که کسی نفهمد که اینها پشیمان شده اند ولی می خواهند پشیمانی خودشان را پنهان کنند.

عذاب اینجا مطلق آمده است و فقط عذاب آخرت نیست «و اسرّوا الندامة لما راوا العذاب» عذاب که می آید دیگر دنیا و آخرت ندارد، آن عذاب وجدان شب‌ها نمی گذارد بخوابند. آن ملامتی که دیگران نسبت به او می کنند که می گویند که این چه کاری بود تو کردی؟! «هل يجزون إلا ما كانوا يعملون.» این عمل خودشان بود که خدا به آنها جزا داد.

از کلیات آیاتی که من نگاه کردم این طور برمی آید که انسان احساس قدرت کاذب می کند فکر می کند که کاره‌ای است و به همین خاطر ظالم می شود و شاید به همین خاطر است که خداوند ظلم را از خودش نفی کرده است. چون خداوند حقیقتاً قدرت دارد و توانا است و به همین خاطر ظلم را از خودش نفی کرده است. در آیات مختلف این نفی را انجام داده است با عبارتهای مختلف، جالب است اینها را برای شما بخوانم.

سه بار گفته است: «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ» در سوره‌های حج و انفال و آل عمران، یک بار فرموده «وَمَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ» یک بار هم فرموده. در سوره قاف: «وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ». هفت بار از یک عبارتی شبیه این «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ» و بعد گفته است: «وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». هفت بار این ترکیب را به کار برده است که ما ظلم نکردیم به آنها بلکه آنها خودشان بودند که بر خود ظلم کردند. یک بار هم ترکیب «وَلَكِن النَّاسُ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». قبلاً گفته است که ما ظلم نمی کنیم و این مردم هستند که به خودشان ظلم می کنند. و یک بار هم گفته است «وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» این که خودشان در واقع به خودشان ظلم می کنند. وقتی که اینها را من کنار هم می چیدم به این نتیجه رسیدم که خداوند که قدرت دارد می گوید من ظلم نمی کنم، از خودش ظلم را نفی می کند و انسان‌ها دنبال ظلم هستند یعنی احساس قدرتی کاذب دارند و فکر می کنند که کاره‌ای هستند و خودشان را در واقع قدرتمند می دانند و به همین جهت ظلم می کنند.

یازده مرتبه «و هم لایظلمون» به کار رفته است. یک سری عبارت‌های تکراری خیلی جالب بود در آن تحقیق، که آن عبارت‌های تکراری را من برای شما می‌گویم. شش بار عبارت «و الله لایهدی القوم الظالمین» به کار رفته است. یعنی خداوند ظالمان را هدایت نمی‌کند و به مراد مقصودشان نمی‌رساند. در مورد قوم یهود هم این عبارت به کار رفته است، در جاهای مختلف یهودی‌ها و نصارا و آل فرعون را ظالم می‌خواند، اینها جزو ظالمین هستند. یکی دو جا هم هست که می‌گوید ایمان ممکن است با ظلم جمع شود چطور؟ می‌گوید که آنهایی که ایمان آوردند «و لم یلبسوا ایمانهم بظلم» و لباس ظلم به آن نپوشاندند. مگر ممکن است که مسلمانان، ظالم شوند؟ جوابش در سوره حجرات هست که تمام آن صفات زشت را برمی‌شمرد و در آخر می‌گوید که ممکن است مؤمنین اگر رعایت نکنند ظالم بشوند.

چهار بار «ان الله لایهدی القوم الظالمین» به کار رفته است در سوره‌های احقاف و قصص و انعام و مائده. «و الله علیم بالظالمین» چهار بار به کار رفته است در سوره‌های جمعه و توبه و بقره. «انه لایفلح الظالمون» چهار بار به کار رفته است «و الله لایحب الظالمین» دوبار به کار رفته است و یک بار هم «انه لایحب الظالمین».

آخرین وصیت‌های امام حسین علیه‌السلام به امام سجاد علیه‌السلام که ایشان می‌فرمایند پدرم در آخرین وداع یک جمله‌ای فرمودند که «یا بنی» ای پسرم «ایاک و ظلم من لایجد له ناصراً الا الله» یعنی: پسرم، نکند ظلم بکنی بر کسی که کمکی جز خدا ندارد. این جزو آخرین وصیت‌هایی بود که امام حسین علیه‌السلام به امام سجاد می‌کنند.

ظالم در قرآن: یک سری آیات دیگر هم هست که این آیات به صورت کلی به ظالمین می‌پردازد که من چند تا از این آیات را خدمت شما ارائه می‌دهم. اولاً بحث «ظلم به نفس» که بیانگر آن است که ظلم به نفس توسط انسان‌ها صورت می‌پذیرد. مثلاً در سوره نساء قصری

آیه اول می‌فرماید: «**تلك حدود الله**» اینها حدود الهی هستند «**و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه**» هر کس از حدود الهی تعدی بکند، به خودش ظلم کرده است. در سوره صافات که می‌گوید «**و بارکنا علیه و علی إسحاق و من ذریتهما محسن و ظالم لنفسه**» یعنی از ذریهٔ ابراهیم و اسحاق هم محسن قرار دادیم و هم ظالم، که به نفسش ظالم بود. در سوره سبا آیه ۱۹ «**فقالوا ربنا باعد بین أسفارنا و ظلموا أنفسهم**» یعنی به خودشان ظلم کردند «**فجعلناهم أحادیث**» ما هم بجز حدیث و بجز حرف و سخن چیزی نگذاشتیم از آنها باقی بماند. یا در مورد حضرت موسی گفته شده است در سوره قصص «**قال رب إني ظلمت نفسي فاغفر لي فغفر له**» خدایا من به خودم ظلم کردم. یا در مورد آدم ابوالبشرکه آدم و حوا گفتند «**قالا ربنا ظلمنا أنفسنا و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الظالمین**».

در ابتدا خدمت شما گفتم دربارهٔ دو حدیث که در واقع آن حدیث‌ها معلوم بود جعلی هستند که اگر در مورد امام حسین علیه‌السلام هر چقدر کشته شود باز اسرافی صورت نپذیرفته است! با این مطلب در قرآن به یک مدل دیگری برخورد شده است. در قرآن در پنج آیه بحث توبه ظالمین هم مطرح است. ببینید در سوره مائده آیه ۳۹ «**و من تاب من بعد ظلمه و أصلح فإن الله يتوب علیه إن الله غفور رحیم**» هر کس توبه کند بعد از ظلم و در واقع خودش را اصلاح کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. خداوند غفور و رحیم است. آیه ۱۶۸ سوره نساء می‌فرماید: «**إن الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا**» کسانی که کفر ورزیدند و ظلم کردند جز خدا کسی را نمی‌یابد که گناهان آنها را ببخشد یا آنها را هدایت کند! آیه ۱۱۰ سوره نساء «**و من یعمل سوءا أو یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفورا رحیما**» هر کس ظلم به نفسی انجام دهد و آنگاه استغفار کند خداوند را غفور و رحیم می‌یابد.

اینک مواردی را از آیات قرآن می‌خوانم که صریحاً در مقام نفی آن احادیثی است که گفته

شده در انتقام خون امام حسین هرچقدر کشته شود هیچ اسرافى صورت نپذیرفته است، این احادیث به هیچ وجه با قرآن سازگار نیستند.

سورة نساء آیه ۶۴ «و ما أرسلنا من رسول إلا ليطاع بإذن الله و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً» ای پیغمبر ما اگر آمدند و ستم کرده بودند به خودشان، اگر استغفار کردند و از خدا طلب مغفرت کردند و رسول ما بر ایشان استغفار کرد، خداوند را تواب و رحیم می‌یابند. یا در سوره آل عمران آیه ۱۳۵ «والَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ فَرِحُوا وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ فَرِحُوا وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ فَرِحُوا وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ فَرِحُوا وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ فَرِحُوا» و لم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون» آنهاى که ظلم بکنند به خودشان و خدا را به یاد بیاورند و استغفار کنند اینها را خداوند می‌بخشد و جز خدا چه کسی است که بخشنده باشد.

این آیات الهی است که سرسفره آن نشسته‌ایم و می‌بینیم که به چه صورت حتى با ظالمین برخورد می‌کند. منظور اینست که در عین حال با چه کرامتى با ظالمین برخورد می‌کند.

ممکن است این سؤال مطرح شود که طردى که درباره امام حسین صورت گرفته است و اعراضى که صورت گرفته از گفته‌های امام حسین علیه‌السلام، اینها اعراض کردند اما آیا افترائى هم صورت گرفت؟ به نظر من، آنها که با فرهنگ عاشورا آشنا هستند به راحتی می‌دانند که چه افترائى صورت گرفت. مگر از یزید نقل نشده است که گفت: «لعبت هاشم بالملك فلا / خبرٌ جاء و لا وحيٌ نزل»؟ این فرمانروا و این کسی که به عنوان خلیفه در جای رسول خدا نشسته است وقتى که یک خلیفه، به اصطلاح خلیفه، این طور بگوید دیگر بقیه ببینید که چه می‌کنند. می‌گوید: اصلاً وحیى در کار نبوده است! اصلاً خبرى نبوده است!!

بررسی احادیث جعلی در باب ظلم‌پذیری: چند تا از احادیثی که بیشتر در کتب اهل سنت آمده است اجازه بدهید تا آنها را خدمت شما بیان کنم. ببینید یک‌سری از احادیث چگونه

«**ظلم‌پذیری**» را برای مردم توجیه کرده‌اند! من چند تا حدیث را نقل می‌کنم. این احادیث تأکید و توصیه می‌کنند که باید بر جنایات آنها که به جای خلیفه نشسته بودند و خودشان را خلیفه رسول خدا می‌نامیدند، صبر کرد. حتی یک بابی وجود دارد، تحت عنوان «**وجوب الصبر عند ظلم الولاة**» یعنی «**وَلَاة**» که همان ولیّ امرها و والیان هستند وقتی که آنها ظالم بودند و ظلم کردند شما باید صبر کنید «**باب وجوب الصبر عند ظلم الولاة و وجوب طاعتهم و إن منع الحقوق**» حتی اگر حق شما را هم گرفتند باز هم شما باید اطاعتشان کنید.

از پیامبر اکرم نقل شده است که «**انها ستكون بعدى اثرة و امور تنكرونها**» والیان و امرایی بعد از من می‌آیند که شما از راه و روش‌ها و کارهای آنها بدتان می‌آید «**قالوا یا رسول الله کیف تأمر من أدرك؟**» پرسیدند ای رسول خدا شما در مورد آنها چه امر می‌فرمایید؟ به نقل از پیغمبر می‌گویند که «**تؤدّون الحقّ الذی علیکم**» یعنی وظیفه شما این است که بگویید «**سمعاً و طاعةً**» و حقّی را که والی بر شما دارد ادا کنید. پرسیدند: حقّ خود ما چه می‌شود؟ حضرت فرمود که «**تسألون الله الذی لکم**» حقّ خودتان را بروید سراغ خدا و از خدا بخواهید. ببینید چگونه فرهنگ‌سازی کرده بودند که وقتی که شما حق والیان را دادید حق یزیدی که ظلم می‌کند حق یزیدی که همه چیز را نفی می‌کند و همه چیز را منکر می‌شود خود شما بروید و از خدا بخواهید تا اینکه خدا برای شما گشایش و فرجی حاصل کند! یا در ذیل همین حدیث جای دیگر می‌گوید که شما بروید از خدا بخواهید «**ان یلهمهم انصافکم**» که خداوند برای اینها یک انصافی قرار بدهد و اینها مراعات حال شما را بکنند!! این یعنی هر جا حق والی‌هاست، شما حرف نزنید. ولی هر جا که حق شما باشد که شما قرار است حق خودتان را بگیرید شما بروید و دعا کنید تا این که خداوند به آنها یک انصافی بدهد و آنها حق شما را نخورند! یا مثلاً می‌گوید که «**علی السمع و الطاعة و ان کان المتولّی ظالماً عسوفاً**» بر

شنیدن و اطاعت کردن هرچند که حاکم ظالم و سنگدل و جائز باشد. یعنی شما فقط باید بگویید که قربان هرچه شما می‌گویید! و اطاعت کنید. اگر گفت امروز چند شنبه است بگویید قربان شما نظرتان چیست؟ شنبه یا یکشنبه یا هرچندشنبه که شما بفرمایید!!

حدیث دوم که باز از پیامبر نقل شده است: «یا رسول الله، أرأیت إذ قامت علينا امراء یسألون حقهم ویمنعون حقنا» شما در مورد آن امراء و آن والی‌هایی که حق خودشان را از ما می‌خواهند و حق ما را به ما نمی‌دهند شما در مورد اینها چه می‌فرمایید و ما در مورد اینها باید چه بکنیم؟ می‌فرمایید که شما باید از آنها اطاعت کنید!؟ به نقل از پیغمبر می‌گویند که «إسمعوا و أطيعوا» گوش کنید و اطاعت بکنید. اصلاً شما می‌توانید غیر از این کار انجام دهید؟ گناه آنها را که برای شما نمی‌نویسند و گناه شما را هم برای آنها نمی‌نویسند! وقتی حق مردم شد این حرف‌ها را می‌زنند که وظیفه شماست که اطاعت کنید، اشکال ندارد که ظالم ظلم کرده است، خدا به حساب او می‌رسد.

حتی این محدثان و **جوب اطاعت از حاکم فاسق** را در روایات آورده‌اند و به نقل از پیامبر می‌گویند «سیکون بعدی ائمة لایهتدون بهدای و لایستون بستتی، سیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان الانس» بعد از من یک عده می‌آیند که سنت مرا عمل نمی‌کنند و یک عده‌ای می‌آیند که قلب شیطان را دارند ولی در ظاهر انسان هستند! یا رسول الله، ما در مقابل اینها چه کنیم چه دستور می‌دهید؟ نقل می‌کنند که پیامبر فرمود «تسمع» گوش کن و «تطیع» اطاعت کن «للامیر» به امیر که نباید گفت: بالای چشمت ابروست! «و ان ضرب ظهرك» حتی اگر به پشتت ضربت زد «و اخذ مالک» و مالت را گرفت «فاسمع و اطع» گوش کن و اطاعت کن و حرف دیگری نزن! تو فقط اطاعت کن!؟

یا حدیث دیگری که جالب است. می‌گوید: «قال رسول الله: من رأى من امیره شیئاً

بکرهه» وقتی فرمانروایی یا خلیفه‌ای کاری می‌کند و شما بدتان می‌آید می‌فرماید: «**فلیصبر**» صبر کن. شما که نباید حرف بزنی! دستور تو صبر است و آن فرمانروا هم دستورش این است که هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد. «**فائه من فارق الجماعة شبراً**» ببینید چطور مردم را تشویق می‌کردند که حرف امرا را گوش کنند. نکنند از جماعت خود را کنار بکشید! یعنی اگر کسی حتی یک وجب از جماعت فاصله بگیرد «**فمات مات میتة جاهلیة**» که یک قسمت از آن حدیث معروف را اینجا آوردند که «**من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة**»؛ قسمتی از حق را گرفته‌اند و قسمتی از باطل را و اینها را درهم آمیختند که مردم ندانند و متوجه نشوند، و اگر شما از جماعت فاصله‌گرفتی و حرف امیر را گوش نکردی و از آنها جدا شدی تو مثل زمان جاهلیت از دنیا رفته‌ای!! تو باید گوش کنی. حتی در شرح این حدیث می‌گوید که هر نوع گناهی امیر بکند شما نباید مخالف او عمل کنی!! وقتی این حدیث‌ها هست مثل یزیدی هم می‌تواند بالا بنشیند و هر کاری دلش بخواهد انجام دهد. حتی حدیث می‌گوید که اینها می‌توانند مخالف قرآن و عقل سلیم حکم بکنند.

از سوی دیگر، حدیثی است از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: «**ان بنی امیة اطلقوا للناس تعلیم الایمان و لم یطلقوا تعلیم الشرک لکی إذا حملوه علیهم لم یعرفوه**»^۱ اینها ایمان را به مردم تعلیم می‌دادند اما کفر را به مردم تعلیم نمی‌دادند و شرک را تعلیم نمی‌دادند، چون اگر این طرف شرک را می‌فهمیدند قطعاً مردم آنان را نمی‌پذیرفتند منتها آنها حقایق را به مردم نمی‌گفتند (دقت کنید).

شما رفتار و برخورد عبدالله بن عمر را ببینید. یک عده آن زمان وقتی که گفته شد در مدینه یزیدی که آن بالا نشسته است این کارها را می‌کند چند نفر را فرستاد رفتند شام تا اینکه

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۲.

گزارش بگیرند. با چند نفر که بین آنها عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و پسر ایشان بود، می‌روند و برمی‌گردند و به عبدالله بن عمر می‌گویند که ما رفتیم و کسی را دیدیم که این کارها را می‌کند. خود نویسنده می‌گوید که من شرم دارم که بگویم یزید چه کارهایی انجام می‌داده است. عبدالله بن عمر خطاب به عبدالله بن مطیع می‌گوید: با تمام این اوصاف، حق نداری علیه یزید قیام کنی!!

گوینده این سخن پسر خلیفه دوم است. می‌گوید که حق نداری بر علیه خلیفه قیام کنی چرا که من از پیامبر شنیده‌ام که «من خلع یداً من طاعة لقی الله يوم القيامة لا حجة له و من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة» اگر کسی دست خود را از دست امیر بیرون بکشد یعنی دستی که داده با خلیفه مسلمانان و بیعت کرده است این را پس بگیرد، خداوند را در روز قیامت ملاقات می‌کند در حالی که هیچ جوابی ندارد. تو یک بیعتی کردی و بیعت را شکستی، می‌روی پیش خدا و هیچ جوابی نداری.

این حرف را عبدالله بن عمر از پیامبر نقل می‌کند که اگر کسی بیعت با امیر و خلیفه مسلمین را بشکند در روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند در حالی که هیچ حجتی ندارد و مرگی که سراغ او می‌آید در صورتی که او بیعتش را شکسته است مثل مرگ جاهلیت است و مثل کسی است که در جاهلیت از دنیا رفته است.

این نویسنده می‌نویسد: کسی نیست از عبدالله بن عمر سؤال کند که آیا خود تو جزو آن هفت نفر نبودی که با حضرت علی بیعت کردی، تو که جزو آنها بودی. آیا این حدیث در مورد تو هم صدق می‌کند یا صدق نمی‌کند؟ شاید همه شما شنیده‌اید که وقتی که حجاج بن یوسف می‌آید، عبدالله بن عمر شبانه می‌رود با او بیعت کند. دستش را نمی‌دهد که ببوسد، پایش را می‌بوسد و به این ترتیب با او بیعت می‌کند! این همان عبدالله بن عمر است.

در باب ممنوعیت قیام علیه حاکم فاسق آمده است که «**شرار ائمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم**» بدترین پیشوایان و رهبران شما کسانی هستند که شما با آنها دشمن هستید و آنها با شما دشمن هستند. یعنی شما حق ندارید که با حاکم دشمنی بکنید، شما را چه به دشمنی با حاکم؟! اگر کسی دید که والی خلاف می کند و جنایت می کند، آدم می کشد، حق ندارد حتی در دل هم از او ناراحت شود!!

کار این مسائل و این همه ساکت ماندن در مقابل ظلمها و حرف پیامبر را گوش نکردن‌ها بود که به اینجا رسید که در سال شصت و یک هجری، عاشورا به وجود آمد. یک حدیث هم در مورد نگاه قرآن و پیامبر به امامت هست که آن را هم اینجا می خوانم. می فرماید: «**من ادعی الامامة و لیس من اهلها فهو کافر**» هرکس ادعای امامت بکند و اهلیت آن را نداشته باشد کافر است. یا در حدیث دیگری هست که پیامبر فرمود: «**لأعذبن کل رعیة أطاعت إماماً جائراً**». به نقل از خدا در یک حدیث قدسی پیامبر به نقل از خدا می فرماید که «**لأعذبن**» یعنی خداوند عذاب می کند رعیتی را که «**أطاعت اماماً جائراً لیس من الله و ان کانت الرعیة فی اعمالها برة**» یعنی اگر شما یک امامی را که از طرف خداوند نیست و اهلیت آن را ندارد اطاعت بکنید در واقع هر چقدر هم که کارهای درستی انجام دهید خداوند می گوید که من او را عذاب می کنم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

خانم آذرخش: ان شاء الله در جلسات عاشوراشناسی متناوباً گزارشی از سیر تحقیق موضوعی عاشوراشناسی که توسط واحد خواهران در حال پیگیری است ارائه خواهد شد. امروز یکی از ردیفها را من قصد دارم اینجا ارائه بدهم. آیه اصلی ما آیه ۱۹ سوره مجادله است

«استحوذ عليهم الشيطان فأنسأهم ذكر الله أولئك حزب الشيطان ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون» در این آیه من سعی کردم به دنبال مطلبی بگردم ولی بر اساس آن قاعده‌ای که در تحقیق موضوعی داریم به زور نباید چیزی را از آیه بکشیم بیرون و باید صبر کنیم خود آیه با ما صحبت بکند پیش رفتن تا اینکه به آیه بعدی رسیدم یک کلیدی انگار از سؤالاتی که از قدیم در ذهن من مطرح شده بود، انگار کلید آن را پیدا کردم: «إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَىٰ لَكَ فِي الْأَذْلِينَ». سؤالی که از قدیم در ذهن من مطرح بود. این شعار امام حسین علیه‌السلام در کربلا بود که فرمودند «هیهات منا الذلة» و با خودم همیشه فکر می‌کردم که این «منا» چه کسانی هستند؟ آیا اهلیت پیامبر یا امامان معصوم هستند و چه کسی می‌تواند جزو این «منا» قرار بگیرد؟ آیا کسی می‌تواند؟ یا اینکه «کتب الله» هست و از قبل نوشته شده است؟ تا اینکه از این آیه این نکات به نظرم آمد که با توجه به سیاق این آیات با توجه به شعار امام حسین علیه‌السلام که «هیهات منا الذلة» هست، می‌توان نتیجه گرفت که چرا امام حسین ذلت را از خود دور می‌دانت. به دلیل اینکه او هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی از یاد خدا غافل نبوده است که به حزب شیطان ملحق شده باشد و در مقابل خدا و رسولش صف بکشد، با توجه به آیه اصلی که «استحوذ عليهم الشيطان فأنسأهم ذكر الله» اینها کسانی بودند که یاد خدا را فراموش کردند، آذین کسانی هستند که از یاد خدا غافل بودند و اجازه به شیطان دادند که بر آنها غلبه پیدا کند و در دل‌های آنان نفوذ کند، در ادامه به کسانی ملحق می‌شود که «يَحَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یعنی کسانی که ذکر خدا را فراموش می‌کنند ادامه کارشان مُحَادَه با خدا و رسول است. بعد آیات بعدی را که نگاه می‌کنیم تا آخر سوره مجادله: «كُتِبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّا وَأَنْرَسُولِنَا إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ». این اعتماد به خدا که «لَا غَلْبَانَ أَنَا وَرَسُولِي» با این همه تأکیدی که در این کلمه وجود دارد واقعاً اطمینان و اعتمادی که امام حسین به خدا داشتند

را در لحظاتی که حتی در گودال قتلگاه افتاده بودند یعنی در آن لحظات هم ایشان منتظر نبودند که اتفاق خاصی بیفتد چون حتی در این لحظات هم اطمینان داشتند که پیروزی با ایشان است و غلبه با رسل خدا است و غلبه با کسانی هست که به خدا اعتماد کردند. بعد به آیات بعدی که مراجعه کردم چگونگی تشکیل یافتن این حزب الله را انگار توضیح داده‌اند. می‌فرماید که حزب‌الله کسانی هستند که خدا برایشان از همه چیز مهم‌تر است، نه اموال و نه اولاد و نه پدر و مادر. اینها کسانی هستند که فقط خدا برایشان مهم است و امام حسین هم همین‌طور، خدا برایشان عزیز بود. عزیزتر از تمام عزیزان ایشان بود. همه عزیزان خودشان را در راه خدا فدا کردند، بدون اینکه شکایتی به خدا بکنند. یک مطلبی نوشتم و از رو می‌خوانم که جز حسین بن علی چه نمادی را برای این آیه می‌توان در نظر گرفت؟ جز او و یاران باوفایش، جز علی اکبر علیه‌السلام، که در آخرین لحظات نیز از برحق بودنش سؤال می‌پرسد؟ جز امام حسین علیه‌السلام که از برادر و فرزندان و عزیزترین کسانی که در راه خدا و یاری دین خدا گذشت چه کسانی می‌توانند این آیه را به تصویر بکشند؟ و همین‌طور کسانی که در مقابل امام ایستادند همه فریب اموال و اولاد را خورده بودند و شیطان از همین جا آرام آرام «استحواذ» خود را بر اینها آغاز کرده بود. کسانی که مال و فرزندان را به جای خدا انتخاب نکردند بلکه راه خدا را دوست داشتند، حزب‌الله بودند. در آیه پایانی سوره مجادله داریم: «**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأُتِيَهُمْ بَرُوحٌ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**» که این فراز «**رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**» که فراز تکرارشونده در تمام ردیف‌های ما بوده است، که در اولین آیه هم «**رَاضِيَةٌ مَرْضِيَّةٌ**» در سوره فجر را داشتیم، این

فراز به هر نحو و در هر ردیف تکرار می‌شود.

خانم مدرّس زاده: من یک سؤالی دارم. شما چند آیه را در ارتباط با ظلم و ظالم بررسی کردید، یکی آن کسانی که یظلمون علی انفسهم بودند، اینها که توبه می‌کنند، خدا توبه اینها را می‌پذیرد، اینها را در ادامه آیات دیگری که در مورد ظلم هست قرار دادید و خواستید به نحوی از طریق این آیات آن دو حدیث و آن دو روایت جعلی را رد کنید. به معنای دیگر، هستند ظالمینی که اگر اینها به درگاه خداوند استغفار کنند خدا استغفارشان را قبول می‌کند و بنابراین آن دو روایت می‌تواند درست نباشد. با توجه به یک تعریف معمولی و یک چیزی که همیشه راجع به ظلم شنیده‌ایم ظلم به زیر دستمان، ظلم به مردم و ظلم به خدا و خدا کدام را می‌بخشد و کدام را نمی‌بخشد، حالا به کنار. ما در سوره منافقون دو آیه داریم، یکی در سوره منافقون و دیگری در سوره جمعه که خداوند می‌فرماید «**إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**» یعنی یک عده ظالمین هستند که خداوند تحت هیچ شرایطی اینها را نمی‌بخشد حتی اگر برای منافقین استغفار هم بکنید هیچ فایده‌ای ندارد یعنی حتی پیامبر اکرم هم اگر برایشان استغفار کنند فایده‌ای ندارد و اینها بخشیده نمی‌شوند و بعد «**فِي الْأَذْلِينَ**» و «**خَالِدِينَ فِيهَا**» در جهنم هستند، و اینها با توجه به اینکه اگر بخواهیم این مسئله معاندین را با امام حسین و آن جریان عاشورا بسنجیم آنها کسانی جز منافقین نبودند و آنها را نمی‌توانیم در هیچ یک از ظالمین علی انفسهم قرار بدهیم. اینها رودرروی خدا و رسول خدا ایستادند و با داعیه دین و اسلام که همه نفاق بود و همین روایتی که شما در آخر فرمودید اینها همه ساختگی بوده است اینها در قالب چه بوده است؟ قال رسول الله بوده است و پس اینها بی‌تردید جزو منافقان بوده‌اند. پیامبر هم اگر برای اینها استغفار کند قابل بخشش نیستند. این یک نکته بود در مورد فرهنگ‌سازی که می‌شود شاید این شبهه در ذهن ما بیاید که این افرادی که ۵۰ سال تحت

شدیدترین رسانه‌های تبلیغاتی قرار گرفتند یک جوری شاید اینها عذرشان پذیرفته است یعنی به این صورت فرهنگ‌سازی شدند دیگر بنابراین نمی‌توانیم خیلی به اینها خرده بگیریم که چرا اینها آمدند و بعد نتوانستند به امام بگروند. پاسخش را شما در همان آیات سوره سبا فرمودید که اینها حتی اگر به این صورت هم باشد هیچ عذری از اینها پذیرفته نیست، چون وقتی که در قیامت از اینها سؤال می‌شود این گردن آن می‌اندازد و آن گردن این می‌اندازد، و خداوند می‌فرماید در هر صورت من برای شما بی‌تنبه خودم را فرستادم و این شما بودید که رویگردان شدید.

دکتر فتح‌زاد: البته در مورد آن احادیث من می‌خواستم نحوه برخورد خداوند نسبت به ظالمین و نحوه برخورد جاعلین حدیث را مقایسه کنم. مثلاً یک بار این خدا است که می‌فرماید اگر کسی ظلمی انجام داده است و بعدش بیاید توبه کند و اصلاح کند من خدا می‌بخشم. آیات قرآن می‌گوید من که نمی‌گویم. ما می‌گوییم که نه، اگر اهل کل زمین به خاطر خون حسین کشته شوند باز هم اسراف صورت نگرفته است، به نظر شما این دو برخورد فرقی ندارند با هم؟ خیلی فرق دارند. وقتی که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید که یک ضربت به من زده است و شما یک ضربت به او بزنید! بعد آن جاعل حدیث می‌آید و این طور حدیث را جعل می‌کند که مثلاً این طور می‌شود که هیچ اسراف صورت نگرفته است و مثلاً آن قدر امام زمان می‌کشد از مردم، تا اینکه بگویند اسراف کرده است! به نظر من اینها درست نیست. من خواستم برخوردها را بگویم. یعنی از همین دو برخورد ما می‌فهمیم که آن کسی که جاعل این حدیث بوده است یا از آیات قرآن بی‌خبر بوده است یا شاید به منظور دیگر با ممکن است قرآن را نخوانده باشد، که خداوند این طور با مردم برخورد نمی‌کند.

استاد نوری: سلام علیکم. پیرو همین مطلبی که سرکار خانم فرمودند در مورد ظلم،

همان‌طور که در مورد ایمان و در مورد اسلام و در مورد عمل صالح اینها هر کدامش درجات و مراتبی دارد، «هم درجات» و مراتب خاص خودش را دارد یک جا همان آیه که فرمودند که اگر ظلم کردند به خودشان، **ثم تابوا** خداوند می‌بخشد این ظلم به نفس هست و ظالم درجاتی دارد ولی یک جایی می‌رسد به آنجا که می‌فرماید «**ان الشرك لظلم عظیم**» ما این دو را نمی‌توانیم در یک مجموعه قرار دهیم. درجات دارد باید ببینیم حسب موضوع این ظلم چیست؟ و این موضوع در جای خودش چیست؟ در مورد این قضیه‌ای که فرمودید که اگر قتله امام حسین را بکشند یا کل عالم کشته شوند در مقابل قتل امام حسین چیزی نیست ما باید اصل موضوع را بدانیم که امام حسین کیست؟ بحثی که قبلاً هم داشتیم اگر با آن تعابیر بپذیریم که حسین «ثارالله» است یعنی هر چه بر حسین شد بر خدا شده است اینجا یک مقدار تعابیر و معانی متفاوت می‌شود و علی‌رغم این که حسین بن علی در پوسته بشری است بله وقتی خودش می‌خواهد در مورد خودش صحبت کند می‌گوید «انا عبدک الضعیف الحقیق المسکین» و به واسطه همین برخورد و همین روش هم هست که خداوند او را می‌برد به جایگاهی که می‌شود «ثارالله» که تعبد مطلق را انجام داد و رسید به آنجایی که خداوند خواست. ولی اینکه بدانیم اگر ظلمی که به خون خدا شد و به شخصیت حسین بن علی شد نه پوسته بشریش، این ظلم معادل چه چیزی هست و ما چه حدی را می‌خواهیم در مقابل قیاس بکنیم در مقابل با آن، آنجا دیگر ظالم مشخص می‌شود. وقتی می‌بینیم که کسی که با حسین بن علی چنین کرد، آن ظالم است. فرق دارد با آن ظالمی که ظلم به نفسش کرده است. در حقیقت یک صحبتی را دوستانمان هفته پیش گفتند که هر گزری مبارز خودش را می‌طلبد. ما اگر بدانیم که جایگاه حسین بن علی علیه‌السلام چیست فکر می‌کنم که باید با دقت بیشتری به این موضوع نگاه کنیم. مطلب دیگر در جنگ خندق بود که حضرت امیر سلام‌الله‌علیه در

مقابل آن عمرو بن عبدود که ایستاده بود پیغمبر فرمودند که امروز تمام کفر در مقابل تمام ایمان ایستاده است. بعضاً دیده‌ایم که این تعابیر در جامعه خودمان خیلی سوء استفاده شده است. ولی این که حضرت رسول می‌گوید تمام کفر در مقابل تمام ایمان، این نشان می‌دهد که جایگاه شخصیتی امام علی خیلی بالا است. وقتی رئیس جمهور یک کشوری وارد کشوری می‌شود وارد یک مجمع بین‌المللی می‌شود در واقع او یک شخص نیست، یک کشور است. یک بحث دیگری که شما فرمودید روایاتی که بعضاً آمده‌اند که شما در مقابل ظلم ایستادگی نکنید و نسبت به امرای خودتان تابع باشید این باز یک مرجعی را برمی‌گرداند به یک مطلب اصلی ما به قول معروف سوزنمان آنجا گیر می‌کند، که ما اگر در حکومت حضرت علی علیه‌السلام بینیم پنج سال و هفت ماه ایشان جنگ جمل را داشتند و جنگ‌های دیگر را که خیلی به ایشان خرده می‌گرفتند که شما چرا دارید می‌کشید؟ خیلی‌ها هم می‌گفتند که باید حرف امیر را تابع باشیم، حضرت امیر می‌گفتند که بروید جلو و بکشید. یک عده خوارج و اباضیه شدند و کار به این جاها کشیده شد. این روایاتی را که بعضاً عنوان شده است در حقیقت مشکل این روایات شاید این است که این روایات یک استنادی باید داشته باشند، اینها به واسطه این است که هر کسی خواست خودش را جای آن امیرالمؤمنین واقعی بنشانند، مشکل از اینجا پیش می‌آید که به قول شما وقتی که کار به جایی می‌رسد که یزید بن معاویه می‌گوید که اصلاً وحی نبوده است، این امیرالمؤمنین است یا علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین است؟ مشکل از این جایی شروع شد که این جایگاه را غصب کردند. چون این جایگاه غصب شد این روایات دیگر مصداق پیدا نمی‌کند. بله این روایات به شکلی می‌تواند درست باشد در موقعی که هر چیزی در جایگاه خودش باشد ولی امر در جایگاه خودش باشد. این را که بگوییم فقط این روایات خیلی بی‌مبنا بوده است و ساختگی بوده است و حکام خواسته‌اند خودشان را مثلاً توجیه بکنند، درست است

تا حدی ولی بدانیم که اصل موضوع این است که باید تفهیم شود که این امیرالمؤمنین و این خلیفه و این والی آیا خود آن امیرالمؤمنین است که تعریف شده است در جایگاه خودش و یا نه؟ بقیه مطالب فکر می‌کنم که جایگاه خودش را پیدا کند.

دکتر فتح‌زاد: من توضیح خاصی ندارم. البته سخنان حضرت علی در نهج البلاغه هست و بالاخره ایشان هم در مورد والی صحبت کرده است و گفته است که شما حقی دارید و من هم حقی دارم. از طرف دیگر، بعضی از الفاظ و عبارات در این احادیث آشکار است که پیامبر هرگز در مورد ظلم این‌طور سخن نمی‌گوید. قطعاً این کُذ دارد که **شما در مقابل ظلم حرف نزنید** حتی اگر کاملاً خلاف قرآن حرف می‌زنند این به ما نشان می‌دهد که این را پیغمبر نمی‌گوید که در مقابل یک ظالم نایستید و حرف نزنید!

استاد نوری: ببینید. در جریان جنگ جمل، عایشه تعبیری داشت و مستنداتی داشت که رفتار شما خلاف قرآن بود و آن جریان را داشت پیش می‌برد و یا داستان خوارج؛ حضرت امیر مطلب را تبیین می‌کرد ولی اینها نمی‌توانستند بپذیرند که جایگاه امیرالمؤمنین چه جایگاهی است و اگر گفته است باید بشود و لو به زعم آنها دارد ظلم می‌کند، بعضاً اینها به برداشت آنها ظلم است، چراکه تعابیر ما در قرآن و از آیات متفاوت است ولی آن‌جایی می‌تواند این فصل الخطاب موضوع باشد که آن کس ولایت دارد، کما اینکه وقتی قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند حضرت فرمودند که من قرآن ناطق هستم و آنها استناد به قرآن داشتند ولی اینجا باید یک شخصی که در حقیقت میبین قرآن است، باشد و قرآن را تعریف کند و الا هر کس به زعم خودش می‌تواند یک جور برداشت کند. می‌گوید بله اینجا ظلم است و اینجا ظلم نیست. مطلب دیگر اینکه بله حضرت در نهج البلاغه خودش می‌فرماید که خودش را در حقیقت می‌آورد پایین‌ترین درجه مثل پوسته یک آدم عادی و می‌گوید که اگر به من یک ضربت زدند پس شما

هم باید به یک ضربت بزیند. از منظر خودش می‌بیند ولی من که تابع هستم من باید چگونه بینم؟ دو تا منظر متفاوت هست.

خانم زینب سادات معصومی سوره نصر را تلاوت می‌کنند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحِ.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا»

آقای کشاورز فتحی: خسته نباشید. استفاده کردیم. در رابطه با «**لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ**»

یک توضیح کوچکی می‌خواستم عرض کنم که ظلم یک جور به وجود می‌آید موقعی که انسان بصیرت لازم را در اولویت‌بندیش خوب رعایت نکند. یعنی موقعی که می‌فرماید **لَا تَظْلِمُونَ**.

این ظلم کی به وجود می‌آید؟ زمانی به وجود می‌آید که ما این اولویت‌بندی را به موقع انجام

نمی‌دهیم، آن موقعیت را خوب نمی‌بینیم و یک کوتاهی در اولویت‌بندی انجام می‌دهیم تا

ظلم به وجود می‌آید و وقتی که ظلم به وجود بیاید، مقصر این ظلم ما هستیم و آنجا که

امیرالمؤمنین می‌فرماید موقعی ظلم وجود می‌آید که یکی ظلم را انجام دهد و دیگری ظلم را

بپذیرد. کی ظلم را انسان می‌پذیرد؟ وقتی به وجود می‌آید که اولویت‌بندی را به موقع انجام

نمی‌دهد و این بصیرت را به موقع به کار نمی‌گیرد. این بصیرتی که ما داریم به موقع انجام

دهیم. همان کسانی که توابین بودند، خیلی آدم‌های خوبی بودند ولی صحبتی از آنها نیست.

ولی هفتاد و دو نفر به موقع فهمیدند و نگذاشتند که به آنها ظلم بشود و به حقشان، به حق

رشدشان نگذاشتند که به آنها ظلم شود. به بقیه چرا ظلم شد؟ در ریشه **لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تَظْلَمُونَ**

یک مقداری که نگاه می‌کنم می‌بینم که به خاطر این ظلم شد به خودشان که اولویت‌بندی در

بصیرت‌شناسیشان بود، خوب رعایت نکردند یعنی نمی‌فهمیدند که اینجا یعنی باید به امامشان

کمک کنند، دنبال نور ولایت بروند، ظلم به وجود نمی‌آید، آن وقت از حق دفاع می‌کردند.

استاد رزّاقی: این احادیث جعلی را که می‌خواندند توضیح می‌دادند من یک مدل‌سازی

در ذهنم شکل می‌گرفت که آن را خدمت شما عرض می‌کنم. ما تجربه داریم ملحفه‌ای که روی تشک پهن می‌کنند، بعضی وقت‌ها یک نقطه‌اش را می‌گیریم و می‌آوریم بالا و وقتی بچه‌ها می‌خواهند بازی کنند، آن دیگری نقطه دیگری را می‌گیرد و می‌کشد بالا. این احادیث که تاکید می‌کردند که وقتی شما امیری دارید و آن امیر، امیر اسلام است. هر سخنی بگوید و هر کاری بکند شما حق اعتراض ندارید تا اینکه عمرش به پایان برسد و دیگر آن نقطه نباشد. شما کسی نباش که علیه او اعتراض می‌کنی بگذار فرد دیگری باشد! اینجا حالا یک منطقی دیگری هم در آن گنجانده‌اند که می‌گوید که اگر من اعتراض بکنم و این نقطه بالا کشیده را پایین بکشم خیمه جامعه فرو می‌نشیند و باز هم یک نقطه دیگری را می‌گیرم و می‌کشم بالا و باز هم یک ظلم دیگری می‌شود پس چه بهتر که همین وضع موجود حفظ شود و یا بدتر از آن افراد آن قدر پیش خودشان متقی هستند که می‌گویند الآن که ایشان بالای سر هست و دارد ظلم می‌کند بگذار بهتر است که همه این ظلم‌ها به اسم او نوشته شود و اگر ما او را بکشیم پایین ممکن است خودم کاندید شوم و نماینده شوم و بگویند که خوب حالا مدیری در ساختمان نداریم، شما که اعتراض کردید خودتان بیاید و نماینده شوید. ممکن است من یک ظلمی در آینده از دستم در برود، چرا این امکان را من و این مسئله را برای خودم پیش بیاورم؟! همین کنارگوشه زندگی بکنم و همین ظلم‌ها اگر هم که می‌شود به اسم او نوشته شود. اینجا هم همان حدیث‌سازان به فکر بودند که این خیمه و این شکل و این شاکله که بالاترین نقطه است و کم‌کم دامنه پیدا می‌کند و می‌آید پایین، این شکل باید حفظ شود یعنی مراتب و درجات باید حفظ شوند وگرنه آن شکلی که ما در تخیلمان از جامعه داریم فرو می‌پاشد و آن نقطه را اگر رها کنیم این ملحفه‌ها می‌آید و هم‌سطح می‌شود و می‌آید در سطح موازی و سطح تراز قرار می‌گیرد؛ من این طور به ذهنم رسید. آنهایی که این طرفی تاکید می‌کنند، می‌گویند که

امام حسین آن قدر ارزش معنوی دارد که اگر کل ساکنان کره زمین کشته شوند باز هم اسراف نشده است، یک نقطه از این طرف می کشند بالا و می گویند که آن نباید بالا باشد، این باید بالا باشد، هرچقدر هم اینجا کشته شود و خون ریخته شود و ظلمی شود باز هم نباید اعتراضی شود در حالی که این هر دو بر درجات استوار هستند. این، من را به یاد یکی از کارگاه‌های قبلی می اندازد که اینها هردوتا یک چیز را کم دارند و آن ولایت است و تعریف ما از ولایت چیست، ولایت این است که افراد مثل دانه‌های شانه در کنار هم و هم سطح هم باشند که اگر یکی راه اشتباه رفت دیگری آن را اصلاح کند و بتواند به اصطلاح، اصلاح بکند و اگر به هم دیگر اعتراض کردند، بر اساس موازین کتاب الله دیگر از همدیگر دلخور نشوند، اینجا موازین ایمان و اعتقاد باعث می شود که اینها همدیگر را قبول بکنند. این ولایت در اینجا برای من این طور به تجسم می آید که نه این نقطه بالا و نه آن نقطه بالا، بلکه ولایت یعنی همه در کنار هم و حق اعتراض بر اساس کتاب برای همه محفوظ باشد. این مسئله ای است که این مدلی در ذهن من شکل گرفت که اگر اشتباه است و مدل دیگری در ذهن دوستان شکل گرفته است بگویند که مجسم کنیم و تجسم کنیم که مطلب ماندگار شود.

آقای کشاورز فتحی: در مقابل این شکلی که گفتید یک مطلبی به ذهنم رسید که **امام خامنه ای** می فرمایند که ما باید قوی باشیم و اینجا باید یک مطلبی را استخراج کنیم که به دردمان بخورد. اگر ما همه قوی باشیم و همه بصیرت لازم را داشته باشیم کار بکنیم و بصیرت لازم را به دست بیآوریم و اولویت شناسی بکنیم و اگر همه قوی باشیم همه ما در یک ردیف قرار می گیریم و ما چه کار بکنیم که همه در آن مدل قوی باشیم، ظلم را قبول نکنیم، این هدف ما باشد که آقایمان می آید بتوانیم یک کاری برایش انجام دهیم تا زمانی که این کار را نکنیم هیچ اتفاقی نیفتاده است. برای اینکه این امر خطیر اتفاق بیفتد ما باید تک تک قوی باشیم

و قوی بمانیم و همدیگر را تقویت کنیم. حالا از لحاظ اقتصادی یک حدیثی به ذهنم آمد که علی علیه السلام می‌فرماید که امام زمان نمی‌آید تا زمانی که از لحاظ اقتصادی همه مؤمنین دستشان در جیب هم باشد یعنی این ماشین، ماشین آن باشد و آن خانه، خانه این یکی باشد و یخچال این یخچال آن باشد و تا آن موقع پس این یک باورپذیری است که باید بتوانیم در خودمان رشد دهیم ما آمدیم اینجا در مورد ظلم صحبت می‌کنیم و ما تا موقعی که قوی نباشیم یکی اینکه ظلم را از خودمان دور کنیم و بتوانیم از همسایگانمان، از همسایه داخلی و همسایه خارجی بی‌تفاوت نباشیم این که بتوانیم در مقابل ظلم بایستیم، آن موقع زمان امام حسین علیه السلام یک کسی آمد و یک پدیده‌ای شد و ۷۲ نفر به موقع جنیب‌دند و شدند شهدای عاشورا و بقیه جا ماندند. الآن هم ما آمدیم که یک نتیجه‌ای بگیریم و اینکه دو ساعت حرف بزنیم و برویم خانه این که نشد کار، ما اگر بخواهیم که نتیجه بگیریم مجبوریم به خودمان بجنبیم کارهایی که لازم است انجام دهیم یعنی یک تکان‌هایی به خودمان بدهیم که آن رشد اتفاق بیفتد و ظلم‌های الآن را قبول نکنیم و بی‌تفاوت بودن را کنار بگذاریم، نه این که در مقابل یک مسئله موضع بگیریم و بگوییم خوب دیگر ما در مقابل یک مسئله موضع خودمان را گرفتیم، نه این طور نیست ما باید برای جهانی‌سازی تک‌تک افراد بشر از همین ایران و حتی از همین تهران باید شروع کنیم و کار کنیم و به قول آقای پناهیان ما موقعی می‌توانیم کار بکنیم که قدرتمند باشیم و در عین حال که قدرتمند هستیم مظلوم باشیم یعنی متواضع باشیم، اگر قدرتمند باشیم یعنی هم بصیرت داریم و هم توانایی‌اش را داریم هم اولویت‌بندیش را داریم و به موقع کار می‌کنیم و کار کردیم اگر ظلمی هم خواستند وارد کنند ما قبول نمی‌کنیم. ما چه کار کنیم که ریشه‌های ظلم را از بین ببریم. اگر ما ریشه‌های ظلم را از بین نبریم، فرق زیادی با توأبین نکرده‌ایم، خوب شاید آنها هم برای خودشان شخصیت داشتند.

دکتر فتحزاد: البته به نظر من فقط آن صحنه‌ای که ظلم صورت گرفت صحنه روز عاشورا نبود. جاهای دیگری ظلم صورت گرفت و آنجا بروز کرد. از اول بحث نمی‌دانم بودید و یا گوش کردید. در واقع آن روزی که خواص حرف امام حسین علیه‌السلام را گوش نکردند یا روزی که مردم آیات الهی را توجه نکردند. سخنان امام هست که گفتند الآن به حق عمل نمی‌شود، یعنی الآن دارد ظلم صورت می‌پذیرد، نه اینکه در روز عاشورا فقط ظلم صورت گرفته است، بلکه قبلاً ظلم‌ها صورت گرفته است و آن روز هم ظلم صورت گرفت.

آقای کشاورز فتحی: البته خود من هم با توجه به کتاب‌هایی که خواندم، موقعی که پیامبر آمدند کار کردند و کار را به نتیجه رساندند و حکومت اسلامی تشکیل دادند، چندین جنگ کردند و بعد آن معاندین، آن بغض و کینه و آن فکر حکومت پادشاهی را در ذهن خودشان می‌پروراندند. اگر شما می‌خواهید ببینید که ظلم چه زمانی به وجود آمد از آنجایی به وجود آمد که پیامبر در آن ۲۳ سال حکومت کلی جنگ کردند و تسلط کافی به آن رشدیافته‌هایی که مثلاً داشتند و یا آن نیروهای خالصی که می‌خواست به وجود بیاید و مسلمان‌هایی که می‌خواستند خالص باشند و هم تیزهوش باشند و هم گیرایشان بالا باشد و هم مسلط به جامعه باشند آن شرایط به وجود نیامد اما یهودی‌ها و دشمن خوب کار می‌کرد، از لحاظ اقتصادی از لحاظ سیطره سیاسی و از لحاظ سیطره فرهنگی کار می‌کرد. من این را می‌خواهم بگویم یک موقعی سیستم کار می‌کند در یک جنگی و در یک جنگی که همین الآن هم ما داریم با چند گروه هم همین الآن در ایران داریم جنگ می‌کنیم موقعی که دشمن خوب جنگ می‌کند و موقعی که ما فقط بخواهیم صحبت کنیم و جلسه بگذاریم و سمینار بگذاریم و توضیح و تفصیل بدهیم ولی از آنچه که آنها با ما دارند جنگ می‌کنند اگر غافل شویم، مانند زمان پیامبر که هم زمان پیامبر برای چه سقیفه به وجود آمد؟ برای آن که آن جنس، نیاز آن زمانه در مؤمنین خوب رشد

نکرد، حتی در زمان پیامبر اگر نه دیگر نمی‌آمد چهار نفر پنج نفر بشوند رهرو علی می‌شدند پانصد نفر. ما باید یک سیستمی را به وجود بیاوریم که آن چهار نفر نباشیم، سیستم باید هشتاد و چهار میلیون شود. هشتاد و چهار میلیون. در دو سه سال بشود هشتصد و چهل میلیون ما باید کار بکنیم. مسئله، آن کار کردن ما است و باورپذیری ما نسبت به آنست، ما موقعی که از اینجا برویم بیرون همان‌طور که کار نکنیم ما ظلم کردیم و ما ظلم را به وجود آوردیم و اینها مسئله است.

استاد شاددل: خیلی سپاسگزارم بابت توضیحات ارزشمند شما که فرمودید. بین صحبت‌ها یک سؤال برای من پیش آمد شاید ارتباط خیلی مستقیمی با بحث نداشته باشد ولی پیش آمد برایم. پیامبر اکرم صلوات الله علیه با توجه به مقام خاص و قربی که نزد خداوند متعال داشتند «**انا بشر متلکم**» تدابیری که داشتند، همیشه شاید اگر مقام‌های الهیشان هم نبود می‌توانستند سیر شاید پیش روی جامعه اسلامی را طراحی و ترسیم کنند و شاید هم نیاز به گفتنش نبود گرچه خروجی این مطلب همان «**حسین مئی و انا من حسین**» که قطعاً در ذهنشان بود. سؤال اینجاست که چرا سعی نمی‌شود که این سیر توسط پیامبر اکرم از ابتدا تغییر داده شود، مثلاً خاندان اموی تشکیل نشود که چهل هجری تا چهارصد هجری بخواهند متولی بخشی از جامعه اسلامی باشند؟ این نوع عملکرد را ما در مولا علی علیه‌السلام داریم با این که ایشان مطلع بودند که ممکن است جنگ جمعی بعد از خروج این افراد از کوفه و منطقه شکل بگیرد ولی باز اجازه دادند که این جنگ اتفاق بیفتد و اینها از کوفه خارج شوند. یک جواب این است که پیامبر اکرم و مولا علی علیه‌السلام قصاص قبل از جنایت نمی‌توانند بکنند ولی این جواب، جواب صحیحی نیست. یعنی اگر شما بدانید که این کوچه بن‌بست هست شما نمی‌گویید که من بروم تا ته آن و بعد فهمیدم برمی‌گردم. از بین صحبت‌ها این سؤال در واقع

برای من پیش آمد باز هم عذرخواهی می‌کنم اگر که ارتباط مستقیم با بحث نداشته است.

دکتر فتحزاد: سؤالتان این است که این قصاص قبل از جنایت درست نیست این‌طور

می‌خواهید بگویید؟ شما به این جواب راضی نیستید یا کلاً این موضوع را رد می‌کنید؟

استاد شاددل: رد می‌کنم یعنی با بررسی‌های عاقلانه کاملاً در تضاد است یعنی دنبال

یک دلیل خوب و قانع‌کننده می‌گردم برای اینکه چرا پیامبر اکرم وقتی می‌دانست این فرقه

اموی به این شکل طول و عرض خواهند داشت و بعد او می‌گوید که «**حسین مَنّی و انا**

من حسین» قطعاً پیامبر اکرم اگر هم از جانب خدای متعال چیزی به او وحی نشده باشد با

تدابیری که ایشان داشتند این سیر را می‌توانستند ترسیم بکنند. چرا از همان ابتدا قبل از وقوع

جنگ جمل یا پیامبر اکرم صلوات الله علیه قبل از اصلاً تشکیل فرقه اموی جلوی این قضیه را

نگرفتند؟ یک جواب مرسوم دارند علمای فعلی جامعه ما و آن این است که باید بگذاری حجت

بر همگان آشکار شود یعنی باید بگذاری مردم ببینند که با حسین این کار را کردند، ولی این

صحبت‌ها، صحبت‌های قشنگی نیست جناب استاد یک تعبیری را دارند که می‌گویند خدای

شما چقدر بزرگ است؟ گاه‌گذاری باید ببینیم که وقتی می‌خواهیم عمل کنیم آیا آن به بزرگی

پیامبر هست؟ آیا این به بزرگی امام علی علیه‌السلام هست این جواب؟ این سؤال برای من

پیش آمد من دنبال این بودم که در واقع سیستم نگرشی پیامبر اکرم و مولا علی علیه‌السلام

اینجا چه بوده است که این‌طور عمل کردند؟

آقای کشاورز فتحی: اگر به ریشه‌های عاقلانه‌شناسی بخواهیم نگاه کنیم عاقلانه‌شناسی

می‌گوید که چرا عاشورا را به وجود آمد؟ می‌گویند که ما آمدیم که مردم بفهمند دشمن ما

چقدر بد است. این خیلی ریشه بزرگی است و حالا گفتنش خیلی ساده است اینکه ما بفهمیم

دشمن ما چقدر بد است، یک اتفاقی می‌افتد همان‌طور که گفتیم اگر ما ظلم را قبول نکنیم

یک دفعه از هشتاد و چهار میلیون می‌شویم هشتصد و چهل میلیون. این ریشه در آن جا دارد وقتی من بفهمم که دشمنان چقدر بد هستند من دیگر این راه را نمی‌روم. تمام علی که در گوش امام علی علیه‌السلام خواندند و صبراً و صبراً و صبراً و صبر کن این صبرها به خاطر دشمن‌شناسی مردم عادی بود تا که مردم فهمشان برود بالا.

استاد شاددل: من یک سؤالی از شما بپرسم. خدا فرزندان را حفظ کند. مثلاً اگر فردا روز بگویند این آقای که اینجا نشسته است فردا سرکوجه می‌خواهد بزند توی گوش بچه شما. در همین حد ساده. شما چه کار می‌کنید دنبال علت هستید؟ از این قضیه به هر شکلی جلوگیری می‌کنید، درست است؟ این یک برخورد است. یک برخورد این است که بگذار بزند توی گوش بچه‌ام تا حجت تمام شود. بگذار بزند توی گوش بچه‌ام همسایه بغلی من بفهمد که این آدم چقدر آدم فلانی است! این هم یک نوع برخورد است. نگاه کنید من شخصاً دنبال این قضیه هستم که اگر جواب بدهیم جواب‌ها را به بزرگی پیامبر بدهیم به اندازه بزرگی مولا علی علیه‌السلام بدهیم، به بزرگی ابا عبدالله بدهیم.

دکتر فتحزاد: من فکر می‌کنم سؤال را اگر گسترش دهیم جواب‌ها خودشان را نشان می‌دهند.

دکتر مرادی: یک سؤال دیگری من به سؤال شما اضافه می‌کنم. البته من سؤال شما را این‌طور فهمیدم که چرا پیامبر اکرم از همان اول جلوی تشکیل بنی‌امیه را نگرفت و چرا مانده به زمان امام حسین؟ سؤال همین است؟ (بله). خوب، با فرض شما بعد از قیام عاشورا مثلاً جلوی بنی‌امیه گرفته شد؟ در حالی که بعد از عاشورا هم اتفاقی نیفتاد. یعنی آدم‌هایی آمدند که روی یزید را هم سفید کردند. من سؤال این است. مگر بعد از عاشورا مشکل بنی‌امیه و بنی‌عباس و خیلی آدم‌های بدتر از آنها که الآن هم هستند حل شد که شما این سؤال را

می‌پرسید که چرا از اول جلوی اینها را نگرفت. مگر عاشورا جلوی اینها را گرفت؟
استاد شاددل: سؤال من هم همین است. مگر مروان بن عبدالملک حجاج بن یوسف و
الی‌م‌شاء‌الله. من می‌گویم چرا پیامبر اسلام اجازه داد که این فرقه شکل بگیرد؟
دکتر فتح‌زاد: خوب حالا فرض کنید که اجازه نمی‌داد شکل بگیرد یک جای دیگر در
زمان دیگر باز این اتفاقات می‌افتاد ما که نمی‌توانیم جلوی تمام فرقه‌های بد را بگیریم، خدا
چرا جلوی اینها را نگرفت؟.

آقای کشاورز فتیحی: شما اگر توضیحات سوره یاسین را بشنوید متوجه می‌شوید که اصلاً
این حکومت اسلامی به سختی تشکیل شد. خیلی از غده‌های سرطانی دشمنان که خیلی
قوی کار می‌کردند و اصلاً نمی‌خواستند که این حکومت باشد و از اولش هم منکر این حکومت
بودند اصلاً پیامبر اینطور چید، و پیامبر آن زمان خیلی مخالف داشتند.

استاد رزاقی: با مدلی که من مطرح کردم و این مدل را پیشرفت دادم. مدل این بود که
ما یک ملحفه‌ای در ذهن خودمان داشتیم. با صحبت‌های شما تبدیل شد به این که ما یک
دریایی داریم و داخل یک ظرف آبی هستیم. و ما خودمان را در حد یک مولکول کوچک
می‌کنیم و می‌رویم داخل آب. ببینید سطح همه آب‌ها یکی است و سطحش، در چه حالتی
ما به آن حالت ملحفه می‌رسیم؟ درحالی که یخ بزند. دیده‌اید که در یخچال مثلاً ما که در
لیوان‌های از جنس روی، آب می‌گذاشتیم بعد وسطش بالا می‌آمد و یخ می‌زد و غیرهم سطح
می‌شد. حالا این هفتاد و دو نفر واقعه کربلا چه اتفاقی ایجاد کردند که ماندگار شدند؟ در این
مخروطی که ما داریم در یکی از مقاطعش در یک دایره کوچکی غیرهم سطح بودن را شکستند
و ذوب کردند و گفتند که ولایت حاکم شود و ولایت یعنی حالتی که یعنی حالت طبیعی خودش
را دارد. جامعه وقتی یخ زده باشد این مخروط حفظ می‌شود و اگر اسلام بیاید این یخ را باز

می‌کند. و اگر یخ باز شد سطح همه مولکول‌های آب یکی می‌شود. ممکن است که موج بزند و بالا و پایین برود ولی ماندگار نمی‌شود. حالا جامعه را وقتی با احادیث این چنین و تبلیغات منفی که انرژی جامعه را می‌گیرد به حالت یخ زدگی بکشانیم هر حالتی که بوده است حفظ می‌شود و اگر جامعه را به حالت یخچالی نگه داریم همان وضعیت هم حفظ می‌شود. حالا شما گفتید که پیامبر می‌دانست که در زمانی غیر از زمان من حالتی به وجود می‌آید که این جامعه یخ می‌زند و به صورت مخروط درمی‌آید، از الآن چرا کاری نکرد که این وضعیت به وجود نیاید؟ خوب ما می‌گوییم که پیامبر در یک زمانی زندگی کردند ولی آن اتفاقی که شما می‌گویید و باید جلوگیری گرفته می‌شد در یک زمان دیگری رخ داده است آیا پیامبر قادر به این بود که از این زمان برای زمان دیگری اعمال قدرت بکنند؟ آن وقت یعنی دارد کار خدایی می‌کند. این به نظر من شأن پیامبر بشر مثلکم نیست. پیامبری که می‌گوید من معجزه خاصی نمی‌آورم و من معجزه‌ام به این صورت است که فکر شما را باز می‌کنم تا یخ شما باز شود و هم‌سطح شوید. به نظر من این کاری که شما از پیامبر انتظار دارید کار خدایی است.

استاد شاددل: پس من از آخر جواب می‌دهم. پس ما نتیجه می‌گیریم که هرکسی استعداد‌های بالایی دارد. استعداد‌هایش را نباید شکوفا کند چون می‌خواهد کار خدایی بکند، این یک قسمت. پیامبر این یخ باز کردن را به مردم یاد داد. یعنی راحت باشید با طرف مقابل. در حد چشم توی چشم بتوانیم انتقاد بکنیم. من قبل از اینکه با جناب استاد آشنا بشوم به اندازه کافی قم و مشهد و سفرهای مذهبی داشتم تا بیشتر آشنا شوم با حوزه‌های مذهبی. یک تفکر جا افتاده اسلام این است که ما نارنجک ببندیم به خودمان و خودمان را ترور کنیم که شاید ترکشش به کسی که آنجا ایستاده است بخورد، که این کاملاً اشتباه است. یعنی من بعد از آشنایی با جناب استاد این را یاد گرفتم.

۱۳

سيزدهمين نشست سمینار علمی فرهنگي عاشورا شاسی
یکشنبه بیستم مهراہ ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون سیر و ترویج زبان قرآن

موضوع: جابه جایی مبانی دینی بانهادهای آئینی

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله. اشهد أن لا اله الا الله وحده، لا شريك له. و

أشهد أن محمداً عبده ورسوله. اللهم صل على محمد و آل محمد.

سوره حجرات، آیات ۱۴ تا ۱۸: «قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما

يدخل الإيمان في قلوبكم وإن تطيعوا الله ورسوله لا يلتكم من أعمالكم شيئاً إن الله غفور

رحيم. إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم

في سبيل الله أولئك هم الصادقون. قل أتعلمون الله بدينكم والله يعلم ما في السماوات

وما في الأرض والله بكلّ شيءٍ عليم. يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قَل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

أَمَّا بِاللَّهِ. صدق الله العليّ العظيم.

خلط معتقدات با مسائل آئینی: این روزها بعضی جاها دیده می‌شود که بعضی چیزها در جاهایی نوشته می‌شود که همه ببینند، در مسیر اتوبان‌ها و غیره. نوعی فرهنگ‌سازی است و به همین دلیل ما نمی‌توانیم به سادگی از این موارد بگذریم. عبارت کوتاه است، خوش‌آهنگ است، جاذبه دارد، «**من ایرانم، تو عراقی، چه فراقی**». چندین کار فرهنگی از نوع دیگر اینجا دارد انجام می‌شود. دقّت کنید، تأمل کنید روی مواردی از این قبیل.

از نجف پیاده برویم به کربلا، یک سنّت حسنه خیلی قدیمی است. عالی است. آن همه هم احادیث هست که هر قدمی ثواب یک حج و یک عمره، دو حج و دو عمره، هفتاد حج و هفتاد عمره مقبوله داشته باشد. قبول. قدم به قدم پیاده رفتن به قصد زیارت حضرت امام حسین صلوات‌الله‌علیه و شهدای کربلا است و بیش از اینها هم فضیلت دارد. ولی در نهایت، این عقیده و اعتقاد نیست. این مساوی با «**معرفت امام**» نیست. این‌طور نیست که اگر کسی از نجف پیاده رفت به کربلا دیگر به حقّ معرفت امام رسیده است یعنی کاملاً «**عارفاً بحقه**» در اوج معرفت امامت و ولایت حضرت امام حسین علیه‌السلام است و ارتباطش یک ارتباط اصولی موضوعیت‌دار اسلامی و شرعی و مورد قبول است، و به عبارت ساده‌تر، امام حسین هم لزوماً آن ارتباط را قبول دارد. این‌طور نیست. در اینجا، یک بحث بسیار مهم وجود دارد که عبارتست از اشتباه گرفتن معتقدات مذهبی و دینی با مسائل عرفی و آئینی.

الآن آیات را خواندید. آیات قرآن یک اصل زمینه‌ساز دارند و بعد یک عالم گسترش

معنایی و دامنه‌های مختلف. همین که در آغاز بحث امروز این آیات را باهم خواندیم، و قبل از این صحبت‌ها و آیات سوره حجرات که باهم در کارگاه اخیر تفسیر ترتیبی قرآن کریم هم مفصل در مورد آن بحث کرده بودیم، حالا، همین که قبل از این صحبت‌های معروف امروز خواندیم، آمد در یک وادی دیگری و آن وادی دیگر عبارتست از یک نوع خلط آیین‌ها و مسائل عرفی و مذهبی با عقاید دینی و معتقدات مذهبی، ابتدا به اسم «سنت حسنه» که گفتیم سنت حسنه پیاده رفتن از نجف تا کربلاست، خیلی درست و قدیمی است، بعد شد این راهپیمایی‌ها و آن حاشیه‌های خیلی زیبا را پیدا کرد و فیلم‌ها از آن ساخته شد و کارهای کارستان انجام شد و کارهای فرهنگی خوب انجام شد، می‌شود از آن سرمایه حالا حالاها سود برد، ولی این «عقیده» نیست «اعتقاد» نیست. جای امامت و ولایت را نمی‌گیرد.

در آیات سوره حجرات که با هم خواندیم، **قالت الاعراب آمنّا**. اعراب را بردار بگذار «ایرانیون»، قالت الایرانیون: یا حسین یا ابا عبدالله چنین و چنان و قربان صدقه‌ها و «اگر یک سال نتوانم بیایم»، «اگر هر سال نتوانم بیایم» و سه سالست آمده‌ام و چهار سالست آمده‌ام و به هر شکلی باشد می‌آیم! اینها همه قالت الایرانیون. حالا، چه تضمینی هست که در کنارش این نباشد که امام حسین صلوات‌الله‌علیه بفرماید که از طرف ما که چنین نیست، ما که از جانب شماها چیزی دریافت نکردیم؟! خیلی‌ها بدون اینکه بیایند، بدون اینکه راهپیمایی کنند نه به خاطر این که راهپیمایی نکردند، نه به خاطر اینکه مخالف این پیاده‌روی بودند آن هم نه، همه خلط مبحث است، به حساب این که هر جا بوده‌اند و هر کار که کرده‌اند مورد تأیید و قبول ما بوده است، اگر سر کسبشان بودند، از زبان امام حسین علیه‌السلام بررسی می‌کنیم، در فضای امامت ما، در فضای ولایت ما تأیید شده‌اند و مورد قبول بوده است، از آنها مراتب ارادتشان را دریافت کردیم ولی از شما با این همه سر و صداها هیچ چیز دریافت نکردیم.

یادتان هست که بحث **قل أتعلمون الله بدینکم** با چه طمطراقی مطرح بود؟ آنجاست که خیلی‌ها فکر می‌کنند که هرچه صدایشان را بالاتر ببرند ایمانشان قوی‌تر می‌شود و انگار اخلاص بیشتر می‌شود و پناه بر خدا انگار امام حسین علیه‌السلام بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد! چنین چیزی نیست، اینها همه تخیل است. مگر خدا از سر و صدا کردن در دعا خوشش می‌آید؟ **ادعوا ربکم تضرعاً و خفیهً**. امام حسین هم خوشش نمی‌آید مرتباً فریاد بزنی امام حسین دوستت دارم، دوستت دارم، و مرتب صدا را بالاتر ببری! اصلاً این قضیه، قضیه سروصدا نیست، یک خلط مهم اینجا هست، خلط بین این دو، مسائل آیینی و سنت‌هایی که به صورت سنت حسنه شروع می‌شود و بعد سنت‌های حسنه و سیئه درهم می‌آمیزند و بعد تمیز دادن آنها مشکل می‌شود و مسائل پیچیده عرفی و اجتماعی به وجود می‌آید، و کار فرهنگی تازه لزوم پیدا می‌کند که ببینیم کدام درست است؟ این یک خلط بزرگی است که باید به آن توجه شود. اینها لزوماً مسئله عقیده نیست و جای اعتقاد به امامت و ولایت را نمی‌گیرد. کدام را نگه داریم و کدام نادرست است؟ چه چیز را حذف کنیم و روی چه چیز بیشتر کار کنیم و چه چیزی را سعی کنیم ترک کنیم؟ مسائل دیگر هم باز هست اگر ما دنبالش باشیم خلط مبحث‌های آن زیاد است. همان اوایل این نشست‌ها صحبت شد که یکی از اشاره‌ها این بود که بنده خدایی منبر جانانه‌ای را با زمان مناسب نسبتاً طولانی طی کرد، و تمام صحبت او این بود که تبلیغ باید باشد. سؤال: تبلیغ چه چیز باید باشد؟ تبلیغ مسائل اعتقادی و فرهنگی و عقیدتی باید باشد، کار فرهنگی مؤثر باید بشود در آن تبلیغ. آن یک دهه عزاداریمان و آن هیئت آمدنمان و عزاداری کردن‌هایمان و آن ایستگاه صلواتی برقرار کردن‌هایمان. **قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلامنا**، معنای **اسلمنا**، یک تعبیر خودمانی دارد، راحت بگویید، جوگیر شدن. جوگیر شدن هم چند نوع دارد، یا از ترس است یا احساس است یا عاطفه است و تسلیم

جو شدن. در هر صورت جو ما را گرفت، حالا به هر شکلی که ما را گرفت. **ولمّا يدخل الإيمان في قلوبكم.** این اسلام تا ایمان خیلی فاصله دارد. چرا این اتفاق افتاد؟ چون برایش کاری نکردیم. هیچ جا پایه‌ای برای این مسئله گذاشته نشد که چگونه و از چه راهی این ایمان را در قلب نهاده‌ین کنیم و داخل کنیم ایمان را در قلب، که امام حسین علیه‌السلام از عراق که «من ایرانم تو عراقی، چه قراقی» بیاید در قلب. حالا این قلب هر جا که هست. چین است، ژاپن است، اروپا است، روسیه است، آمریکا است، هر جا که هست. کسی ببیند، کسی نبیند، کسی بشنود، کسی نشنود، کسی بداند و کسی نداند. این ایمان باید در قلب باشد که اصلش همین است، کجا ما پایه برایش گذاشتیم که روی آن کار بکنیم و ببینیم از چه راهی این ایمان در قلب نهاده‌ین می‌شود؟ ما چگونه راجع به امام حسین صحبت کنیم که قلب‌ها ظرف ایمان به امام حسین بشود مثل ایمان به رسول خدا، و ایمان به قرآن؟

ارادت به سیدالشهدا: جمع‌خوانی کردیم: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ.

ایمان به رسول‌الله، حداقل معنایش این است که ارتباط شخص مؤمن که می‌خواهیم بگوییم ایمان به رسول‌الله دارد، نسبتش، ارتباطش با رسول خدا چنان است که در قلب خودش این ارتباط را احساس می‌کند در هر جا که باشد، در هر شرایطی که باشد، در قلبش آن ارتباط را دارد. در قلب این انسان ایمان به رسول خدا جای گرفته است. ایمان به امام حسین هم همین‌طور است، گاهی تعبیر می‌شود به «ارادت» به امام حسین. کلمه قرآنی‌اش کلمه اسلامی‌اش از همان آغاز کار «ایمان» بوده است و هست. ایمان به خدا، ایمان به رسول‌الله و ایمان به امام و ایمان به همه ارزش‌ها.

ایمان خیلی مقوله گسترده‌ای دارد و در همه موارد ارزش وقتی وجود دارد که این ایمان وجود داشته باشد نه گفتن نه اظهارکردن نه تابع جمع و هم‌رنگ جماعت شدن و نه مواردی

که غالباً اشتباه می‌شود با ایمان و اغلب افراد اشتباه می‌کنند این حالت‌ها را با مؤمن بودن. **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** قبل از اینکه بقیه‌اش را بفرماید که این ایمان بالاخره آثاری هم باید داشته باشد، این انسانی که این ایمان را دارد بی‌بروبرگرد می‌رود سراغ جهاد و اصلاً تردید نمی‌کند، و جهاد را مطرح کند: **و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم في سبيل الله** این جمله شبیه معترضه را می‌آورد که معترضه نیست ولی چون **ثُمَّ** دارد **ثُمَّ** لم يرتابوا بیشتر محتوای مفهومش این است که «مشروط بر اینکه» لم يرتابوا، تردید نکنند. معنی دقیق‌تر لم يرتابوا نسبت به تردید نکردن، این است که آن ایمانشان دچار هیچ خلل و اختلالی نشود.

خلل و اختلال در ایمان چگونه به وجود می‌آید؟ ای وای امسال نمی‌توانیم روضه‌خوانی داشته باشیم، ای وای امسال نمی‌توانیم راهپیمایی کنیم، ای وای حرم را بستند، ای وای دستمان به ضریح نمی‌رسد، دستمان از همه جا کوتاه شد. اینها چیست؟ اینها همان «ارتیاب» است، مصدر لم يرتابوا. «ارتیاب» ریشه‌اش «ریب» است و ریب یعنی شکاف و خلأ، خلل و اختلال. ثم لم يرتابوا یعنی ایمانی مورد نظر است و ایمانی واقعاً در قلب جای گرفته است که لم يرتابوا باشد. یعنی با این چیزها کم و زیاد نشود. آن «ایمان طلالی» است که وقتی حرم را بسته‌اند، و دیگر دست آدم با آن طلاها تماس پیدا نمی‌کند، احساس می‌کند که ایمانش از او گرفته شد، ایمانش ناقص شد. می‌گوید وای به حال من، ایمان من ناقص شد. کمر ایمانم شکست. دیگر دستم با طلاها تماس پیدا نمی‌کند.

آن اوألی که این حرم‌ها را تقسیم کردند و طواف دور ضریح‌ها متوقف شد، خیلی‌ها یادشان می‌آید، قبلاً همه مرد و زن دور ضریح‌ها طواف می‌کردند، گرچه جای تجمع خانم‌ها و آقایان جدا بود، ولی همه می‌توانستند دور تا دور طواف کنند، و بعد یک دفعه حرم‌ها کاملاً همه جا نصف شد. حرم امامزاده‌ها نصف شد و یکی از کارهای عالی انقلاب اسلامی همین بود

که طواف موقوف! حالا ببینیم که بدون طواف دور ضریح آن ایمان و به اصطلاح ارادت و ایمانشان برقرار هست یا احساس می‌کنید که همه چیز از دست رفت. دیگر نمی‌توانیم طواف کنیم. بعضی‌ها دلشان را خوش کردند که خوب می‌رویم دورتر طواف می‌کنیم، می‌رویم بالاخره یک جوری از بیرون حرم طواف می‌کنیم و قضای این طواف دور ضریح را به جای می‌آوریم!

این همان چیزی است که من دارم مطرح می‌کنم. ایمان به شرط **ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** هیچ چیز برایش فرقی نکند. حضور امام، غیبت امام، دیدن امام، ندیدن امام، زیارت امام، زیارت خود امام، زیارت نکردن امام، زیارت کردن مرقد امام و زیارت نکردن مرقد امام. اینها نباید برایش فرقی کند. اگر توفیق حاصل شد و زیارتی تحقق پیدا کرد و اگر پیاده‌روی به قصد زیارت حضرت سیدالشهدا و شهدای کربلا انجام شد چه عالی، این چیز خوبی است، ثواب‌های خودش را دارد ارزش‌های خودش را دارد و اگر مراقبت‌های صحیح و سالم از آن بشود هم‌اشار و برکات و خیرات است، ولی اگر نشود، **ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا**.

اهمیت بسیار بالایی که این **ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** دارد این است که خدا که این وسط **ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** را می‌آورد آن هم با **ثُمَّ** که وزنه خاصی به آن داده است و نمی‌فرماید **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** و لم يرتابوا: این یک چیز دیگر است و یک چیز ساده معمولی می‌شود، البته ایمان نباید در آن تردید باشد. **أَمَّا ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** یعنی حواست را جمع کن که «هزار نکته باریک‌تر از **مو اینجاست**». اهمیت بسیار بالایش این است که اگر این مسئله را درست متوجه نشود آن وقت همان جابه‌جایی‌ها به وجود می‌آید.

در نشستی که آقای دکتر مرادی ارائه کردند در سلسله نشست‌های عاشوراشناسی با موضوع قرینتین، سوره توبه و سوره انفال، دیدیم: **أَجْعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**. چه چیزی جای چه چیزی را می‌گیرد؟ ضریح ساختن، از

فلان شهرستان معروف حرکت دادن با چه اوضاع و احوالی و به حرم حضرت ابوالفضل العباس رسانیدن و به حرم امام حسین علیه السلام رساندن و غیره، اینها خیلی راحت جای کارهای اساسی لازمی را که باید در همان منطقه و در همان مملکت بشود می‌گیرد جای کارهای اساسی را که اگر از خود امام حسین علیه السلام بپرسند که شما کدام را ترجیح می‌دهید نمی‌گیرد. شما ضریح فولاد را در موزه آستان قدس رضوی به احتمال زیاد همه دیده‌اید، این ضریح فولادی بوده، اگر از خود امام رضا علیه السلام سؤال می‌کردند که شما ترجیح می‌دهید که این ضریحتان به همین صورت فولادی بماند، یا آن ضریح طلا و نقره و آن قبه‌ها و آن همه مصرف طلا و آب طلا و آن صنعتگری‌ها و آن نوشته‌ها و حتی آن آیات قرآن؟ حواستان را جمع کنید، دقت کنید. آیات قرآن، آیات قرآن هستند، عظمت خودشان را دارند، ولی اینکه ما فکرکنیم، این آیات قرآن را اگر این طرف و آن طرف بنویسیم، جای کارهای اساسی و مهم را می‌گیرد، این آن مسئله مهم است، که هرگز نمی‌گیرد.

اگر از حضرت امام رضا علیه السلام می‌پرسیدیم ترجیح می‌دهید که این ضریح فولادی بماند و کارهای مهم عقب‌مانده فرهنگی که در این مملکت دیرپا شده است و «مُزْمِن» شده است، و هیچ‌کس به آن توجه نمی‌کند، این توان‌ها و این زمان‌ها و این سرمایه‌گذاری‌ها برود آنجا انجام شود، جواب چه بود؟ قطعاً جواب این بود که این سرمایه‌گذاری‌ها برود آنجا انجام شود، ما ضریح طلائی نمی‌خواهیم. ما در و پنجره طلا و ایوان طلا نمی‌خواهیم. خشت‌های طلا در ایوان طلا به چه دردمان می‌خورد؟ ما در کدام حدیثمان گفته‌ایم و از شما خواسته‌ایم که بیابید مرقد‌های ما را طلا بگیریید و ایوان طلا برای ما بسازید؟ اینها را کسانی که ساخته‌اند برای خودشان ساخته‌اند.

قل اَتَعْلَمُونَ اللّٰهَ بَدِیْنِكُمْ؟ شماها، امثال نادرشاه، گوش فلک را کر کردید که ما این ایوان

طلا را در نجف اشرف و برای مولا علی ساختیم و گفتیم بالایش هم بنویسند:

به دژه گر نظر لطف بوتراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند

برای مولا علی این کار را کردم. قرآن چه می گوید؟ **قُلْ أَنْعَلْمُونَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**. و آن آیاتی را که خواندیم. **بَلِ اللَّهُ يَمَنَّ عَلَيْكُمْ** در این برنامه ها یک نوع منت گذاری ها هست! ماییم که برای امام رضا ضریح ساختیم. ماییم که برای امام رضا گنبد و مناره ساختیم. ماییم که برای امام رضا ایوان طلا با آن خشت های طلا درست کردیم. خدا می فرماید: **قُلْ لَا تَمْتُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمَنَّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**. اگر راست بگویید. این **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** را در فاصله کوتاهی در سوره حجرات با چه دارید؟ **اولئک هم الصادقون**. می توانست این طور باشد: هم صادقون، آنها صادق هستند، ولی شده است **اولئک هم الصادقون** الف و لام هم گرفته است: **اولئک الصادقون**، نیازی به آن «هم» نداشت، ولی یک «هم» هم اضافه شده است، یعنی چند بار تأکید بر تأکید که خدا می فرماید چندین باره، راست گفتن و راستگو بودن این مؤمنان این چنینی را، تأیید می کنیم. و به فاصله کمی با **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**. ادب و بیزه قرآن را هم در نظر بگیرید که منش الهی آسمانی قرآن است، **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** ادب می کند، کلام، کلام متینی است، کلام بادبی است. کلام، کلام بادقت و سنجشی است. اصرار ندارد که بگوید: دروغ می گوید! به جای اینکه بگوید من که می دانم دروغ می گویی، تو می دانی و من هم می دانم که تو دروغ می گویی! می گوید: اگر راست بگویید.

همان که بهلول گفت، دید مسجدی آماده می شود و مسجد ساخته اند چه مسجدی! گفت این مسجد چطور ساخته شده است و چه کسی ساخته است؟ گفتند هارون ساخته است، بالایش هم تابلو زدیم «مسجد هارون» گفت تابلو را بیاورید پایین و بنویسید «مسجد بهلول»

غوغا شد، هارون الرشید گفت: بهلول این دیگر چیست؟ بهلول هم گفت این یک مسئله ساده است. تو این مسجد را برای خودت ساختی یا برای خدا؟ گفت برای خدا. گفت اگر برای خدا ساختی چه تفاوتی دارد که بالایش بنویسند مسجد هارون یا بنویسند مسجد بهلول؟! برای تو چه فرقی می‌کند؟

اگر واقعاً برای امام حسین است، برای تو چه فرقی می‌کند که بگویند این برنامه متعلق به فالانی است، بانی این برنامه فلان شخص است، یا نگویند اینها را یا اصلاً اسم یک نفر دیگر را بگویند یا به اشتباه یا به عمد. اگر برای امام حسین است باید برایت هیچ فرقی نکند. **ثم لم یرتابوا.** برای کسی که کار کردم خاطر جمع است که ثبت و ضبط می‌کند به اسم هر که می‌خواهد باشد، به نام هر کسی که می‌خواهد تمام شود و این اصلاً مسئله‌ای نیست. **إن کنتم صادقین.**

من دو تا از این خلطها را به نحوی بیان کردم و سروران باید دنبال کنند یک زمانی شاید اگر دنبال کنید، سر از دویست مورد در بیاورد، تماماً حیاتی و حساس. هر مورد را که توجه می‌کنید بگویند عجب چه چیزی را به جای چه چیزی؟ چطور اشتباه شد؟ چگونه این به جای آن گرفته شد؟ مگر می‌شود که این به جای آن گرفته شود؟ اینها مسائل حیاتی ماست. مسائل اساسی فرهنگی ماست و کار فرهنگی مؤثر عبارت از همین کارها است.

اهمیت کار فرهنگی درست: شما در بحث آقای دکتر فتحزاد که محورش تحقیق موضوعی **ظلم در قرآن کریم** بود، در بخشی از آن توجه کردید که این قضیه ظلم به چه سمتی رفت، در طول پنجاه سال بعد از پیامبر اکرم با لطائف الحیل و به شکل‌های مختلف. حالا بحث‌های حدیثی مطرح شد و نقد هم شد و بررسی هم شد. بر نمی‌گردیم، ولی فقط بحث حدیث‌سازی نبود. انواع کارهای اجتماعی فرهنگی در حاشیه این حدیث‌ها و شرح این

حدیث‌ها و جانداختن آنها آن‌طور که مطلوبشان بود، کارهای جانبی زیادی انجام شد، که مجموعاً می‌شود گفت **پنجاه سال کار فرهنگی منفی!** روی امت مسلمان پنجاه سال کار فرهنگی منفی انجام شد و نتیجه‌اش شد کربلا و تاوانش شد مصیبت عظمای کربلا، و تا این همه خون این عزیزان و این همه خون‌های عزیز و آن ثارالله‌ها ریخته نشد، درست نشد. آخر هم درستِ درست نشد. این هم بخشی از بحث است که درست درست نشد. و آن‌گونه که باید و شاید این نهضت حسینی آن‌گونه که می‌بایست اثرگذار شود، نشد. ولی همین مقدار هم که شد یک نتیجه حداقلی‌اش این است که ما الآن بعد از ۱۴۰۰ سال و ۱۵۰۰ سال در محفل قرآن و در مجلس قرآن و در **مجلس روضه‌خوانی اباعبدالله‌الحسین** نشستیم و راجع به عاشورا و کربلا و قرآن و حدیث صحبت می‌کنیم. اگر این ماجرا اتفاق نیفتاده بود هیچ خبری دیگر از این چیزها نبود. **فعلی‌الاسلام السلام.**

تاریخ را وقتی مطالعه می‌کنید می‌بینید که آن هیمنه مقطع تاریخی مروانیان بعد از امویان حالا صرف نظر از ادامه امویان و بعد هم بنی‌عباس، اگر اینها بود و ماجرای کربلا اتفاق نیفتاده بود، خیلی زود همه چیز رنگ می‌باخت. خیلی چیزها که از قبل رنگ باخته بود. فرم‌ها عوض شده بود، دارالخلافه دارالاماره شده بود. بارگاه‌های سلطنتی و کاخ‌ها ساخته شده بود. دربار وجود داشت. پادشاهی بود. رقابت با پادشاهی ایران و روم اساس کار بود. رومیان تعیین‌کننده بودند در دربار خلفای اموی، و ایرانیان تعیین‌کننده بودند در دربار خلفای عباسی، به حساب این که اینها شاهزاده‌ها هستند اینها سلطنت‌شناس‌ها هستند و اینها کارشناسان سلطنت قیصر و کسری هستند و اینها می‌توانند به مردم ما کمک کنند و بگویند به ما که ما چه کار کنیم. اگر کربلا نبود و اینها بود، **فعلی‌الاسلام السلام.**

پنجاه سال گفتند که زیر بار ظلم بروید! در صورتی که قرآن می‌فرماید **لا تظلمون و لا**

تُظْلَمُونَ. این گم شده بود. در صورتی که اگر ظلم بد است همان طور که ظلم کردن بد است، ظلم پذیرفتن هم بد است.

بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطبق دین است

منطق دین و مرام امام حسین و شهدای کربلا که به خاطر آن شهید شدند هر دوی اینها است. نه ستمگری و نه ستم کشی. نه استکبار و نه استضعاف. استضعاف را هم امام حسین نمی پذیرد. «قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السُّلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِمَّا الذِّلَّةُ». اعلام کرده است که یا باید لبه تیز شمشیر را تجربه کنی و کشته بشوی، یا قبول کنی که در برابر ما مستضعفی. اگر ما مستکبریم تو هم مستضعف در مقابل ما مستکبران هستی. و ما توانسته ایم تو را به مستضعف تبدیل کنیم. امام حسین حاضر نشد مستضعف باشد.

مستضعف بودن که ارزش نیست. **يَلْقِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا**
لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا یا **يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا** اینها همه می خواهد به این نتیجه برسد **إِنَّا كُلٌّ فِيهَا**، خدا می خواهد مطلب را به اینجا برساند که ما یک جهنمی داریم که محفل مشترک مستکبران و مستضعفان است. خدا می گوید ما همان جایی مستضعفان را می بریم و معذب می گردانیم به خاطر قبول ضعف و قبول استضعافشان در مقابل مستکبر، همان جایی می بریم که مستکبر را می بریم. از نظر ما فرقی نمی کند چون اینها با هم هستند. اگر مستضعفی نباشد، مستکبر مگر می تواند مستکبر باشد؟ مستضعف است که قبول می کند مستضعف باشد و در نتیجه مستکبر به وجود می آید. در خانواده و در شهر و در جامعه و در مملکت و در کل جامعه بشری اگر کسانی نپذیرند که ستم کش باشند و به خیال خودشان صبوری کنند و هر بلایی که به سرشان آوردند، هیچ چیزی نگویند مستکبری به وجود نمی آید.

اگر این کارها را نکنند مستکبر شکل نمی‌گیرد. اصلاً مستکبر نمی‌تواند مطرح شود. استکبار و استضعاف پیوند دارند با همدیگر. این بحث بسیار گسترده و لازمی است و یکی از دامنه‌های مهم مباحث عاشوراشناسی است.

هیئات منّا الذلّة: یکی از فضاهای اساسی بحث عاشوراشناسی همین است که استضعاف را امام حسین برایش شأنی قائل نبودند، اینکه من مظلوم هستم و این که من غریب واقع شده‌ام، به من ستم شده است. من «وترالموتور» هستم، اینها را برای خودشان شأنی نمی‌دانستند، هرگز چنین نبوده است. مبارزه کردند، جهاد کردند، شهادت را پذیرفتند و شهادت‌های فجیع را پذیرفتند و آن مظلومیت‌هایی که دکتر فتح زاد مطلب را باز کردند که انواع مظلومیت‌ها را به طرد، به اعراض، به قتل، به افتراء، همه اینها را پذیرفتند که مستضعف بودن و مستضعف شدن را نپذیرند.

«**هیئات منّا الذلّة**»: «**يَأْتِي اللَّهَ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حَجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ**».

ما در آغوش مادرانی بالیده‌ایم که هرگز نمی‌توانیم زیر بار ذلت، یعنی استضعاف برویم. باید این کلمات باز شود و کنار هم قرار بگیرد و معلوم شود که این استضعاف مساوی با همان «ذلّت» است. من مستضعف هستم، ما مستضعفین هستیم، اینها مستضعف هستند، این باید ناسزا به حساب بیاید. نه شأن و مایه احترام و اینکه یک تعریف مثبت بخواهد داشته باشد. ماها مستضعفان هستیم. بیجا می‌کنید که مستضعف هستید! نه حق دارید مستکبر باشید و نه حق دارید مستضعف باشید. معنی ندارد!

حضرت امام خمینی رضوان الله علیه، یکی از عبارتهای جالبی که فرمودند و همان وقت ما متوجه شدیم یا چنانکه بعد از آن من شخصاً در یک مجلسی دیدم که نماینده بنیاد مستضعفان نماینده تام‌الاختیارش در آن جلسه حضور داشت و عده‌ای از اساتید حوزه و

دانشگاه و از جاهای دیگر در کنار آن میز دراز بزرگ برای یک مسئله مهم مملکتی که قرار بود بحث شود نشستند بودند. امام فرمودند که «بنیاد مستضعفان بنیاد مستکبران است»^۱. خیلی دقیق این عبارت را فرمودند و توجیه‌های زیادی برای آن بعمل آمد که تابلوی بنیاد مستضعفان پایین کشیده نشود ولی اساسش این بحث‌های نشده است، این بحث‌هایی که باید بشود. جمهوری اسلامی شأنش این نیست که بنیاد مستضعفان داشته باشد. امام منظورشان این بود که وقتی شما می‌گویید بنیاد مستضعفان خود به خود یک نوع بنیاد مستکبران دارید با یک نام دیگر. چون مستضعف همان مستکبری است که دستش نمی‌رسد که استکبار بکند و اگر دستش برسد چه بسا از آن مستکبر بیشتر استکبار به خرج دهد! مثل بنی اسرائیل که نه تنها پای جای پای فرعون و آل فرعون گذاشتند بلکه از آنها سبقت گرفتند و می‌بینید که فرعون و آل فرعون‌ها را روسفید کردند این اسرائیلی‌ها با جنایت‌هایی که کردند و می‌کنند: **كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَالَهَا اللَّهُ** مرتب آتش جنگ روشن می‌کنند و زمینه‌های قتل و غارت را فراهم می‌کند و هر چه خدا اینها را کارسازی می‌کند، باز از نو و از نو و از نو.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.
سید محمد علی کانون نشر و ترویج زبان قرآن

آقای مهندس حامدی: من خطبه امام حسین صلوات الله و سلامه علیه در منا در سال ۶۰ هجری یک سال قبل از واقعه عاشورا را امروز آورده‌ام اینجا تا از روی آن البته از روی ترجمه **جناب رحیم‌پور ازغدی** برای شما بخوانم. ترجمه‌های مختلفی دارد. متن عربی‌اش هم هست و می‌شود در اینترنت دید. ایراد این خطبه دو سال قبل از واقعه عاشورا در منا اتفاق افتاده است یعنی هنوز معاویه در اوج قدرت دارد حکومت می‌کند. من از روی ترجمه تقریباً

۱. صحیفه امام خمینی (ره)، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۷.

نیمی از این متن را می‌خوانم.

بسم الله الرحمن الرحيم. ای مردم! بزرگان! عبرت بگیرید از موعظه‌هایی که خداوند به دوستان خود در قرآن می‌فرماید اگر شما خود را اولیای خدا می‌دانید، و اگر دین دارید و مخاطب قرآن هستید پس بی تفاوت ننماید و احساس تکلیف کنید. آیا ندیده‌اید که خداوند چند بار در قرآن به روحانیون مسیحی و یهودی به شدت حمله فرموده و آنها را توبیخ کرده است که چرا این مردان خدا در جامعه و حکومت بی‌عدالتی و فساد دیدند و سکوت کردند؟ چرا اعتراض و انتقاد نکردند؟ و چرا فریاد نکشیدند؟ و نیز فرمود: «نفرین بر کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند. آنها که امر به معروف و نهی از منکر نکردند، و چه بد عمل کردند». خداوند علمای مسیحی، یهودی و روحانیون و آگاهان ادیان قبل را نکوهش کرد زیرا ستمگرانی جلوی چشم آنها فساد می‌کردند و اینان می‌دیدند و سکوت می‌کردند و دم بر نمی‌آوردند. خداوند چنین کسانی را کافر خوانده و توبیخ کرده که چرا در برابر بی‌عدالتی و تبعیض و فساد در حکومت و جامعه اسلامی ساکت هستید و همه چیز را توجیه و ماست‌مالی می‌کنید و رد می‌شوید؟ چرا سکوت کرده‌اید؟ علت آن این است که عده‌ای از شما می‌خواهید که سیبیلتان را چرب کنند و عده‌ای از شما هم می‌ترسید که سیبیلتان را دود بدهند. عده‌ای طمع سفره دارید و سفره چرب می‌خواهید تا بخورید و می‌گویید که چرا خودمان را به زحمت بیندازیم و با نهی از منکر و انتقاد و اعتراض ریسک کنیم؟ فعلاً که بساطمان رو به راه است! و عده‌ای از شما نیز می‌ترسید. اما مگر در قرآن نمی‌خوانید که فرمود از مردم نترسید از حاکمان و صاحبان قدرت و ثروت نیز نترسید. از من بترسید، آیا شما این آیه را ندیده‌اید؟ آیا سوره توبه را نخوانده‌اید که می‌گوید زنان و مردان مؤمن نسبت به یکدیگر ولایت اجتماعی دارند و حق دارند در کار یکدیگر دخالت نکنند. به این اندازه که یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنند. خداوند

این حق و اجازه را داده است که شما نسبت به یکدیگر بی تفاوت نباشید بلکه حساس باشید. اگر همین یک اصل امر به معروف و نهی از منکر یعنی نظارت دائمی و انتقاد و اعتراض و تشویق به خیرات و عدالت و مبارزه در برابر ظلم و بی عدالتی و تبعیض اجرا بشود بقیه فرائض، تکالیف الهی نیز اجرا می شود و همین یک حکم را شما عمل نکنید، ترسید، دنبال دنیا نباشید، سورچران نباشید، اما هیئات که شما اهل ادای همین یک تکلیف هم نیستید. ولی من هستم. امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام و دین است منتها دعوت زبانی تنها نه، صرفاً این که ای مردم بیاوید و مسلمان شوید. اسلام خوب است، و به بعضی شبهاتشان پاسخ بدهیم و تمام، و نهی از منکر با ردّ مظالم، جبران همه بی عدالتی هایی که می شود و شده است و نه صرفاً گفتن این که عدالت خوب است و ظلم بد است. یعنی در برابر ظلم و ستم هایی که شده، ایستادن و آنها را عقب زدن و جبران بی عدالتی ها، وظیفه عملی شماست. باید درگیر شوید و با ستمگران، چشم در چشم بایستید و بگویید: نه! باید انتقاد و اعتراض کنید و یقه شان را بگیرید. تقسیم عادلانه بیت المال و اموال عمومی و توزیع عادلانه ثروت حکم خداست. گرفتن مالیات از ثروتمندان و هزینه کردن آن به نفع فقرا ادامه همان تکلیف است. شما گروهی که به آدم های خوب مشهورید و عالمان دین خوانده می شوید، به خاطر خداست که در نزد مردم هیبت دارید و هم بزرگان و هم ضعفا از شما حساب می برند. به نام دین از شما حساب می برند و بشما احترام می گذارند و شما را بر خودشان ترجیح می دهند. در حالی که هیچ فضیلتی بر آنها ندارند. و هیچ خدمتی به این مردم نکرده اید. و مردم مجانی برای شما احترام قائلند. و شفاعت شما را می پذیرند. شما به نام دین است که اعتبار و نفوذ کلمه دارید. در خیابانها مثل شاهان راه می روید، و با هیبت و کبکبه رفتار می کنید. به راستی چگونه به این احترام و اعتبار اجتماعی رسیده اید؟ فقط به این علت که مردم از شما توقع دارند که به حق خدا

قیام کنید. اما شما در اغلب موارد از انجام وظیفه و احقاق حق الهی کوتاهی کرده‌اید و حق رهبران الهی را کوچک شمرده‌اید.

خانم مدرّس زاده: بخشی از کتاب **پس از پنجاه سال** یک پاراگراف از این کتاب را من می‌خوانم: «در نهضت امام حسین علت نپیوستن کوفیان به امام از ترس جان نبود، چرا که در جنگ جمل و صفین و نهروان پدر امام حسین را یاری کردند، کشتند و کشته شدند پس چرا حالا سکوت کردند؟ بعضی از یاران پیامبر در شام زندگی می‌کردند و در نزد یزید مقامی والا داشتند و اینها تا مرگ یزید خاموش بودند. در میان سپاهیان کسانی بودند که در جنگ‌های اسلامی شجاعت و از خودگذشتگی نشان می‌دادند اما سرانجام ظرف چند ساعت طومار همه این سوابق به هم آمد و مسلمان و امام دیروز با گذشت یک شب کافر به حساب آمد، تخلف از بیعت که جرمش کشتن نبود». کتاب **پس از پنجاه سال** بررسی می‌کند که اصلاً چرا پس از پنجاه سال این قضایا باید تا به اینجا کشانده شود که اصلاً نهضت به وجود بیاید؟ با توجه به توضیحاتی که اینجا من دادم، جلسه قبل من در مورد سوره فجر یک اشاره‌ای کردم که اصلاً ریشه فساد از نظر قرآن از کجا شروع شده؟ از ظن بدی است که انسانها نسبت به خدا دارند و این امر کاملاً قضیه شخصی و فردی است. اینکه انسان‌ها اساساً به انسان به خدا ظن بد دارند. به جای اینکه به این فکر کنند که آنچه از سوی خدا می‌رسد ابتلا است و فرقی نمی‌کند برای خدا که مؤمن باشد یا کافر، زن باشد یا مرد باشد از چه تیره‌ای از چه قبیله‌ای باشد در هر صورت خداوند اینها را مبتلا خواهد کرد اما اینها گمان بد می‌برند به خدا، که خدا به من اهانت کرد یا من را اکرام کرد. این طرز فکر، ریشه فساد است و از اینجا شروع می‌شود و بعد، قرآن سیری را طی می‌کند تا به سوره حجرات می‌رسد، می‌بینیم که در اینجا از فرد می‌آید وارد یک جماعتی از مسلمانانها می‌شود که خداوند این «الذین آمنواها» را مورد خطاب قرار

می‌دهد. **الذین آمنوا**. اینها کسانی هستند که حالا اسلام آمده است پیامبر آمده است و تعالیم پیامبر آمده است اما همچنان این فرهنگ، فرهنگ جاهلی در جای خودش است و هنوز وجود دارد و هنوز انسان‌ها گمان می‌کنند که هر کس فکر می‌کند که از دیگری بالاتر است. و به نسبت آن تفاخر دارد و چه می‌کند؟ آن جایی هست که آن القاب و ظن‌های بد نسبت به هم‌دیگر و غیبت‌هایی را که نسبت به هم دارند و آن نسبت‌های فسوقی که به هم می‌دهند همه اینها همان ریشه جاهلیتی است که از قبل بوده است و در نزد قبایل عرب به شدت مطرح بوده است و اساسش در درون خود انسان‌ها قرار دارد. قبایل عرب پیش از اسلام اساسشان بر تفاخر بوده است. بر برتری‌طلبی بوده است و سالیان سال جنگ می‌کردند به خاطر یک اهانت کوچک که یک قبیله به قبیله دیگر کرده است در یک بیت شعر. بعد پیامبر اکرم چگونه هنرمندی به خرج می‌دهد و چگونه مسیر تمامی این تفاوت‌ها را و این قبایل را دور هم جمع می‌کند و اینها را بر سر یک سفره می‌نشاند. آن سفره توحید است که در سوره حجرات خداوند مطرح می‌کند اینها را که چطور باید با اینها برخورد کرد و چگونه الذین آمنوا را دور هم جمع کنید و اینها را دور هم جمع می‌کند و این الذین آمنوا ها یک‌سخن شوند و یک کلام شوند، آن ایجاد عدل و قسط است و این یک پیام قرآن می‌شود که همه مسلمانان با یکدیگر برادر هستند و برابر هستند و یکسان هستند و تفاوت در تقوا است فقط. نه به قوم و نه به عشیره و نه به هیچ چیز دیگر. در مورد بعد از رحلت پیامبر چه اتفاقی می‌افتد؟ زمان رحلت پیامبر وقتی که آن به اصطلاح بیعتی که صورت می‌گیرد گویی این قضیه تقوا خط گرفته می‌شود و بعد به ظاهر مسئله مهمی نبوده است. مطرح می‌کنند که چون پیامبر از قبیله قریش بوده است بنابراین جانشین او هم باید از قبیله قریش باشد. بنابراین همین‌جا آغاز فتنه‌گری و بازگشت جاهلیت بوده است که کینه‌ها از آنجا شروع می‌شود و یک عده‌ای بنا می‌گذارند بر اینکه چرا

قبیله من نه و قبیله قریش؟ از اینجا آغاز می‌شود و کار به جایی می‌رسد که ۲۰ سال همین‌طور رشد می‌کند و بازگشت جاهلیت است و این تفاخرها این قبیله‌گرایی‌ها دومرتبه جای اصل تقوا را اشغال می‌کند، تا جایی که می‌رسد به زمان حضرت علی تا این که انواع جنگ‌ها صورت می‌گیرد در زمان حضرت علی که نص صریح خود قرآن بوده است که در سوره حجرات داریم که مسلمانان را با همدیگر صلح دهید و اگر کسی نخواست بپذیرد و صلح را نپذیرفت و خواهان ادامه جنگ بود، با او بجنگید. این نص صریح قرآن است و حضرت علی علیه‌السلام است که عمل می‌کند به این نص، که اصلاً قابل فهم برای مردم آن زمان نیست که چرا این جنگ‌ها؟ و چرا باید مسلمان در برابر مسلمان قرار بگیرد؟ و به همین جهت حضرت علی را رسماً مورد عتاب قرار می‌دهند، زنی که فرزندان‌ش کشته شده است و همسرش کشته شده است که چرا یک مسلمان باید مسلمان را بکشد چرا باید برادرکشی راه بیندازیم؟ در صورتی که این مسئله اصلاً درک نشده است که برای چه این جنگ‌ها ادامه پیدا می‌کند و سازشی صورت نمی‌گیرد، و این قضیه همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا زمان حضرت امام حسین علیه‌السلام، که می‌بینید در بین کوفیان ما صحابه را داریم، تابعین را داریم، ولی هرگز اینها لب از لب نمی‌کشایند و اعتراضی نمی‌کنند و باز در شام یاران پیامبر هستند، در دربار شام رفت و آمد می‌کنند و اینها هیچ‌کدام ما از آنها حرکتی نمی‌بینیم. فقط چیزی که برایشان مطرح نیست مسئله اینکه امیرصالح باید چه کسی باشد؟ حکمران چه کسی باشد چون وارد حکومت جانشینی شده است و وارد حکومت تیره‌ای و قبیله‌ای شده است و نژادی شده است و از آنجا هم حکومت استبدادی و موروثی و به همین ترتیب است که امام حسین در آن زمان می‌پرسد که من کسی از شما را نکشتم دین خدا را دگرگون نکردم پس چرا مرا می‌کشید؟ و آنها در جواب می‌گویند به خاطر بغضی که از پدرت داریم! کینه‌ها دو مرتبه عیان می‌شود که بخشی از آیات سوره قتال

و سوره فتح به این قضیه می‌پردازد.

آقای کشاورز فتحی: خسته نباشید، استفاده کردیم از بیانات استاد؛ آیه **لَم يَرْتَابُوا** را که بیان می‌کردید من واقعاً داشتم لذت می‌بردم. ریشه **لَم يَرْتَابُوا** ریشه آن **يَرَجُو** هست که در قرآن آمده است و خدا می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید **يَرَجُو**، که فکر کنم دو آیه قبلش خداوند می‌فرماید که کافران **لَا يَرَجُونَ لِقَاءَنَا** ایمان ندارند و باور ندارند. باور انسان است که منشأ این می‌شود که هیچ چیزی برایش فرقی نمی‌کند. باور که داشته باشد به نظر من زمان پیامبر درست است که طول کشید و جنگ‌های زیادی و جنگ‌ها طولانی شد و جنگ‌ها درگرفت تا آن کسانی که قوم ظالمین بودند، بخواهند بر سفره توحید بنشینند. حضرت علی پنج سال و چند ماه طول کشید حکومتش چند تا جنگ شد و وقت نشد که جا بیاندازد که مسئله اصلی سیستمی فکر کردن و باور کردن داستان ایمان است و باور کردن این است که انسان خودش را تسلیم خدا ببیند. وقتی شما فرهنگ‌سازی بکنید مثلاً بیست سال فرهنگ‌سازی باورسازی را داشته باشید بعد از بیست سال چه به وجود می‌آید؟ چنین چیزی در حکومت اسلامی به وجود نیامد. به خاطر همین ما **لَم يَرْتَابُوا** را نمی‌توانیم در خودمان ببینیم. به بچه چیزی نشان ندهید این چگونه می‌خواهد بفهمد؟ این است که این **من یشاءهای** قرآن همه‌اش دارد در این **لَم يَرْتَابُوا** موج می‌زند. یکی اینکه حالا که موج می‌زند چه اتفاقی می‌افتد؟ ما یک برنامه‌ریزی تبلیغی را در عاشورا می‌بینیم در اربعین می‌بینیم برنامه‌ریزی تبلیغی استخوان‌داری نداریم که واقعاً بیاید آن باور تسلیم را در ما بنشانند. موقعی که ما باور تسلیم را داشته باشیم باور ایمان را داشته باشیم دیگر نمی‌آییم موج برداریم که من اینجا را می‌خواهم بسازم و من قالب را می‌خواهم بسازم. محتوا چه شد پس؟ دلیل این هم که به ما یاد می‌دهند که فقط قالب را بسازیم و فقط روی قالب شکل‌های متفاوتی دهیم به این قالب

اربعین، استخوان‌دار نبودن آن **یرجوها** هست که در خودمان موج می‌زند و ما قبول نمی‌کنیم و نمی‌خواهیم قبول کنیم و فکر می‌کنیم که آنجایی که خداوند می‌فرماید اکثر مردم از ظن و توهم پیروی می‌کنند، داستان آن است و ما کلیدهای قرآن را گم می‌کنیم و بعد دم می‌زنیم. من داشتم به صحبت **لم یرتابوا** که فکر می‌کردم یاد فولاد افتادم دیدم که هر چقدر به فولاد می‌زنیم صدایی در نمی‌آید، ولی به دَبّه (حلبی) که می‌زنیم صدایش درمی‌آید. این از آن ادب تسلیم یک انسان به وجود می‌آید، اینکه فرهنگ سازی نشد که موقعی که شما سیستمی فکر کنید و بیاید در سیستم آموزش و پرورش باورسازی کنید و شما فرهنگ‌سازی بکنید و کار فرهنگی ۲۰ ساله و ۳۰ ساله انجام بدهید. آن آقای که بیست سال روی خودش کار می‌کند می‌شود مالک اشتر می‌شود سلمان و می‌شود ابوذر که کارهایش با فکر و ایمانش با فکر بوده است، اینها را نیامدیم نشان بدهیم و من در سوره‌های قرآنی نگاه انداختم و دیدم که سوره مزمل را هیچ جا در کتاب درسی آموزش و پرورش درس نمی‌دهند، نه آیه اولش را درس می‌دهند و نه آیه آخرش را. خبری نیست وقتی شما قالب‌شناسی را اسمش را بگذارید اسلام، از محتوا دیگر خبری نیست. *موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

دکتر پورمحمدی: یک بحثی را با دوستان با هم انجام دادیم و قبلش هم با مهندس حامدی این بحث را انجام دادیم. من یک سؤال و یک جواب و نتیجه بحث را می‌خواهم بگویم. و از شما هم می‌خواهم که در این بحث شرکت کنید. سؤال این است که ما در عاشورا شناسی یکم گفتیم که امام حسین علیه‌السلام چند روز بود که از مدینه رفته بودند و مردم انگار نه انگار که امامشان نیست. امام حسین عده و عده‌ای نداشتند. امام حسین کار مسلحانه نمی‌کردند، والی جایی نبودند و اینها را قدر مسلم می‌دانیم، چرا امام حسین این قدر مهم بود برای یزید و دستگاه حاکم و چرا این اهمیت را بقیه ائمه هم داشتند؟ شاید این اشخاص به ظاهر آرام، به

ظاهر فرهنگی و نرم، به ظاهر بی‌آزار چرا اینها این قدر مهم بودند برای دستگاه حاکم که یا باید می‌آمدند در تیم حاکم و یا باید حذف می‌شدند. شبیه امام حسین علیه‌السلام. به نظر من دو علت دارد یکی آنجایی که در کاخ یزید حضرت زینب سلام‌الله‌علیها وارد شدند یزید به زینب سلام‌الله‌علیها گفت که دیدید که ما ذلیلتان کردیم، که آن کینه قبلی که داشتند، باعث شد. یکی هم اینکه خودشان می‌دانستند که حق با آنهاست، اما این طمع حکومت‌داری موقعی که امام علی علیه‌السلام می‌فرماید خودسازی بکنید و بعد بروید پشت میز بنشینید، دنیاطلبی انسان را واقعاً فرامی‌گیرد و دنیا انسان را فرامی‌گیرد، همین صبح داشتم می‌خواندم که امام علی علیه‌السلام فرمودند دنیا همه را فرا می‌گیرد و در خطبه همام می‌فرمایند که می‌خواست دنیا آنها که فضیلت‌های برتر دارند را فرا بگیرد، اما آنها جانشان را با فدا کردن رهنایندند. از اینجا این نکاتی که ما می‌بینیم مشکل اینجا است که ما دنیا طلب شده‌ایم قبل از این که پشت میز بنشینیم ما دنیا طلب شده‌ایم، خاصیت دنیا طلبی این است که طمع را در ما رشد دهد. الآن امام حسین علیه‌السلام چه کار به دنیای یزید داشت؟ یزید حاکم کل جامعه اسلامی بود، می‌خواستیم بگوییم که استکبار و استضعاف در ذهن من یک تفاوتی دارد، استضعاف یک جور انفعال است. مثلاً می‌تواند باعث جهل باشد. یک سری صفاتی که آن حالت خالی بودن و نداشتن را داشته باشد، ولی استکبار یک حالت فعالیت است. فعالیت با انفعال فرق می‌کند، فعالیت یک قوایی می‌خواهد یک فکری می‌خواهد آن کسی که مستکبر است می‌داند که روی چه چیزی سوار شده است. یعنی یک ایدئولوژی دارد و می‌داند که در مقابل این ایدئولوژی و پادزهرش چه هست، او می‌داند که آن فکری که می‌تواند این حالت استضعاف را از مردم بگیرد و در مقابلش قرار بدهد چیست، و لو اینکه فعلاً ظهوری هم نداشته این را می‌شناخته و می‌دانسته است و بحث قیام و اینها فقط نیست. من سؤال را دوباره تکرار می‌کنم که ببینم

متوجه شدم یا نه، این که امام حسین یک فردی بود که تبلیغات زیاد نداشت به طوری که وقتی از مدینه رفت تا دو سه روز اهالی مدینه نمی‌دانستند که امام رفته است. اصلاً مهم نبود برایشان و از آن طرف سؤال می‌شود که خوب از یک چنین فردی چرا باید ترسید و چرا باید دستور داد که باید بیعت همین شخص گرفته شود؟ جواب به نظر من این بود که درست است در حالت ظاهر این فرد شبکه‌ای ندارد، ولی آن که از بالا می‌بیند پتانسیل این فرد را می‌بیند و می‌بیند که این فرد این استعداد را دارد و این قابلیت را دارد که یک اراده بکند تا آخرش برود. می‌خواهد جلوی این استعداد و پتانسیل را بگیرد. یعنی می‌داند که این فرد نباید اجازه فعالیت داشته باشد به نظر من یک چنین حالتی بود که مثلاً خواستند که پتانسیل امام را بگیرند. شناختی که از این فرد داشتند باعث این کار شد. حالا یک جواب مختصر من دادم. آن این بود که امام حسین به خاطر همین امامتشان و رسول‌الله و بقیه امامان که همه در یک خط هستند و عین هم هستند و یک نور واحد هستند همه بزرگواران «**رسانه**» هستند، یک رسانه شبانه‌روزی، بدون توقف، خورشیدگونه، بسیار قوی و از چنین کسی باید ترسید، خیلی وحشتناک است. امام حسین علیه‌السلام مثل رسول‌الله و مثل قرآن از هم جدا نمی‌شوند. امام حسین، رسول‌الله و بقیه ائمه و قرآن از هم جدا نمی‌شوند. این وجودهای مبارک خسارت هستند برای یزید و امثال یزید: **و نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**.
دائم امام حسین علیه‌السلام دارد خسارت وارد می‌کند به یزید. اگر می‌بینید که دوروبری‌های یزید زیاد هستند و دوروبری‌های امام حسین کم هستند، چون **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ**. چون تقریباً همه احساس می‌کنند که امام حسین برای آنها خسران است و رحمت نیست، با اینکه در اصل **و ما ارسلاک إِلَّا رحمة للعالمین** این وجودها رحمت هستند، ولی گیرنده‌ها مشکل دارند و دارند خسارت می‌گیرند از این خورشید. و آیه دیگری که این موضوع را تبیین می‌کند

این است که این **یا ایها النبی** می‌تواند باشد **یا حسین** یا هر امام دیگری. **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.** چه کسی گفته است که بدون فعالیت بودند؟ ما این طور فکر می‌کنیم. اول این که شاهد هستند، شاهد با تمامی معانی، امام حسین شاهد بر این امت هست با تمامی معانی. از جمله این که نه تنها همه جزئیات همه را می‌داند و روشنگری هم می‌کند. **سراج منیر** است. چنان خورشیدی است که در پرتو این خورشید فرعون‌ها و امثال فرعون‌ها نمی‌توانند جامعه را اداره کنند. فرعون در جامعه تاریک در جامعه‌ای که **یستضعف طائفة** شده، جامعه‌ای که اهلش **شیعاً** شده، می‌تواند **علا فی الارض** باشد. امام حسین علیه‌السلام روشنگری می‌کند و مردم روشن می‌شوند. در پرتو این بصیرت یزید نمی‌تواند به یزید بودن خودش ادامه بدهد. و امام حسین **مبشّر** و **نذیر** است. و دائم دارد به امثال یزید و یزیدیان و در مقابل یزیدیان بشارت می‌دهد و یزیدیان را انذار می‌دهد. **و داعياً إلى الله باذنه** که در این **داعياً إلى الله باذنه** آن «باذنه» اش خیلی مهم است و گاهی ما خودمان را می‌گذاریم جای امام و می‌شویم وکیل و وصی خدا و می‌خواهیم **داعياً إلى الله** باشیم در صورتی که نمی‌توانیم و کارها را خراب‌تر می‌کنیم. خدا می‌فرماید من خودم هستم و من به یک عده خاصی اذن دادم و همان‌ها می‌توانند داعی من باشند. همان‌ها می‌شود امام حسین علیه‌السلام و رسانه‌ای که تا این حد قوی هست با آن قلب، به تمام مردم دنیا و **ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ** و امام حسین هم امام تمام مردم است با قلب تک‌تک مردم ارتباط دارد و یزید نمی‌تواند یک چنین شخصی را تحمل کند و البته یزیدیان و امثالشان فکر می‌کنند که می‌توانند این خورشیدها را خاموش کنند **یریدون لیطفنوا نور الله**. ولی خداوند نورشان را کامل‌تر می‌کند، **والله متمّ نوره ولو كره الكافرون.**

استاد نوری: مطلبی را که دوست عزیز من مطرح کردند یک مقداری در موردش

صحبت کنیم. شاید هفته گذشته هم شبیه این موضوع پیش آمد دقایق آخر یکی از دوستان مطلبی را مطرح کردند، نه جوابی به آن شکل گرفتند و مطلب در حقیقت شهید شد. علی‌ای حال، می‌خواهم مطلب استاد را در موردش صحبت کنم. همان‌طور که استاد فرمودند خلط موضوعی که در دین می‌شود ظاهراً طبیعت دین همین است همان‌طور که **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مَبْرُكًا** کعبه اساساً برای پایگاه توحید بنا شده، در طول زمان اصلاً این خانه صد و هشتاد درجه برعکس شد و شد خانه بت. و آن چیزی که اساس این تغییر و این خلط است این جهل است. و در ادامه این جهل مطامع است. مطامع عده‌ای که همیشه در پوسته بشری انسان همیشه طمع دارد. چرا که بهترین تجارت، تجارت دین است. چه تجارتی می‌خواهی که اصلاً سرمایه‌ای نگذاشته باشی و بیشترین منفعت را ببری؟ در حقیقت همیشه دین بهترین تجارت بوده است برای مردم. و اینکه دین همیشه دستخوش تحولات است تا یک زمانی و یک مصلحی مثل حضرت محمد (ص) بیاید و برگرداند به همان آیین اصلیش و مطالبی هم که سرکار خانم فرمودند، در مورد خود دین که اساسش بر توحید و مساوات و عدم تکبر است. این را بین الهالین عرض می‌کنم که در همین جریان خانه کعبه‌ای را که بر اساس برادری و برابری و توحید بنا شده بود، کار به جایی رسید که بزرگان می‌آمدند برای تفاخر و بهترین لباس‌هایشان را می‌پوشیدند و یک عده‌ای بودند که برای اینها سایه‌بان می‌گرفتند و اینها چون آن موقع اساساً صنعت پارچه‌ای نبوده است و چون می‌خواستند که تفاخر بکنند، عمامه می‌بستند و بیشتر می‌خواستند که تفاخر کنند. سنگ‌های گران‌قیمت به عمامه می‌بستند، اصلاً عمامه نوعی تاج است. عمامه اصلاً سمبل تفاخر بوده است، ولی خوب حضرت رسول آمدند و گفتند که اصلاً همه لباس‌ها را به‌در کنید، دو تا پارچه ساده داشته باشید و هیچ کسی هم هیچ چیزی بر سرش نگذارد و سایه‌بانی هم نداشته باشد.

اینجا دیگر بحث تفاخر نیست. اینجا برابری و برادری و مساوات خودش را نشان می‌دهد. این یک موضوع. این اساس دین به جهت آن غنای ذاتی که دارد مثل شیر، چون شیر خیلی ماده غنی است به راحتی فاسد می‌شود. چرا؟ دلیل غنایش آن **الذین یؤمنون بالغیب** است، چون بحثی که دیده نمی‌شود خیلی مفاسد می‌تواند در آن دخیل باشد. خیلی سوء استفاده‌ها در آن می‌شود. یک مطلب دیگر در ادامه دغدغه‌هایی که حضرت‌عالی فرمودید موضوع یک روایتی بود به ذهنم رسید که فرمودند: «ایاکم و التشهیر» برحذر باشید از شهره‌شدن. بعد در ادامه‌اش دارد که در آخرالزمان این‌گونه می‌شود و آن‌گونه می‌شود و شما باید چنین رفتاری داشته باشید. یادم می‌آید سی‌وپنج، شش سال پیش یک مثلی در بین جامعه ایرانی مصطلح شد، و ما پیگیری کردیم و اصلاً هیچ ریشه‌ای نداشت. یک مثل آمریکایی بود که اگر تو صد دلار داری نود و نه دلارش را تبلیغات بکن. و ما دنبال آن گشتیم و دیدیم که اساسی ندارد و بعد در عمل هم دیدیم که آیا این طور بوده است و متوجه شدیم که چنین چیزی نیست. این فرهنگ در تمام زمینه‌ها و در تنه اجتماع ما رسوخ پیدا کرده است. وقتی شما می‌بینید که روی در و دیوار روایات و آیات آن چنان به قول حضرت‌عالی، تلویزیون سینما، این چی هست؟ همان نودونه دلار در آنجا هزینه شده است. یک دلار کجا هزینه شده است؟ مثل اینکه فرض بفرمایید هندوانه‌ای را مرتباً بزم می‌کنید رویش را و پوسته‌اش را و می‌بینید داخلش را و متوجه می‌شوید که هرچه سرمایه گذاشتید برای پوستش بوده است و داخلش چیزی نیست و پوسیده است، متأسفانه این در تنه اجتماع و علمای حوزه و تمام اینها رسوخ داشته و دغدغه تمام این بزرگان است. و ما بعضاً وقتی که در اربعین می‌رفتیم، فقط می‌گفتمم خدایا حفظ کن ما را. خیلی خطرناک بود. عده‌ای می‌گفتند که خیلی خوب است از حج هم بزرگ‌تر شده است، و واقعاً هم بزرگ‌تر شده بود. بله ولی باید پشتش را دید و بعدش را دید. بله یک غروری به انسان

دست می‌دهد. و باید اسمش را بگذاریم غرور کاذب. ولی وقتی در منش انسان‌ها و فکر آن انسان‌ها ببینید این با این هارمونی هم‌خوانی ندارد. این با آن هم‌خوانی ندارد و این یک جایی خودش را نشان خواهد داد. این که به قول معروف حضرت‌عالی فرمودید که ما به دنبال قالب باشیم یا محتوا؟ این توازن می‌خواهد. آن چیزی که غایت و فحوای دین هست و سنت اولیای دین هم همین بوده است که دنبال این بودند که در خودشان محتوا ایجاد بکنند، «الناس علی دین ملوکهم» وقتی بزرگان دین ما به این شکل نگاه می‌کنند که وظیفه ما تبلیغ است. یک کوله باری بر دوش خود احساس می‌کنند که بنده و شما را هدایت بکنند. این احساس این کوله‌بار این دکترینی دارد که من چه احساسی کردم؟ یعنی من مخاطبم را جاهل فرض کردم که می‌خواهم هدایتش بکنم. ارشادش بکنم. ارشاد لازم دارد. شما وقتی می‌بینید که تهذیب و خودسازی، درس اخلاق در آنجا زمینه برای این فرضیه اول می‌شود نه اینکه این خودسازی اصل موضوع باشد، یک مسیر است ولی نه اینکه مثلاً خودسازی باید تهذیب داشته باشد و امثال اینها، باید تبلیغ را درست انجام دهی! در صورتی که در علمای سلف اصلاً این نبوده است و علمای سلف دنبال این بودند که مهذب کنند. مثل این است که ما قصد مشهد می‌کنیم و می‌خواهیم برویم مشهد، بالاخره در راه مشهد گرمسار و سمنان و دامغان و سبزوار هم خواهیم رفت، این در داخلش است، ولی آن چیزی که الآن «علی دین ملوکهم» ملوک فرهنگی این نیت را دارند که ما آمده‌ایم که مردم را ارشاد بکنیم همان فرضیه‌ای که در مسیحیت بود. همان فرضیه‌ای که مسیحیت می‌گوید ما چوپان هستیم و مردم گله هستند، با این فرضیه هدایت بدنه و تنه جامعه خودش را نشان خواهد داد. من امیدوارم که اینها را بی‌ربط نگفته باشم. اگر این بحث عاشوراشناسی بخواید تداوم داشته باشد، یک مقدار باید این بحث‌ها رها نشود مثلاً در آن بحث زیارت عاشورا من احساس می‌کردم که هنوز

موضوع جای بحث دارد، همان‌طور که باید و شاید نرسید به آن چیزی که باید می‌رسید. خوب محدودیت زمانی وجود دارد و منافاتی هم ندارد با اینکه دوباره تجدید شود، مطلب حضرت آقا هم جا دارد که بحث شود ولی همین مقدار برای من کفایت می‌کند.

پرسش: وقتی که یک چنین مطالبی ارائه می‌شود سؤالی در ذهن ما ایجاد می‌شود که من هیچ تعریفی از استضعاف و استکبار در ذهن خودم ندارم. و نمی‌دانم که الآن من در شرایط استکبار هستم و یا در شرایط استضعاف؟ چطور می‌توانم در هیچ یک از این گروه‌ها نباشم، چون همان‌طور که شما فرمودید هر کدام از اینها قابل تبدیل شدن به آن دیگری است، اگر میدان داشته باشد، یا اینکه در چه شرایطی من باید تحت استکبار باشم، مثلاً وقتی از طرف پدر و مادرم استکباری صورت می‌گیرد ولی اگر من بخواهم اعتراض بکنم حقشان ادا نشود. من اصلاً نمی‌دانم تعریفش چیست و محیطش چگونه است؟ به خاطر همین می‌ترسم از اینکه نکنند من در دام استکبار افتادم و یا خودم نسبت به فرزندانم مستکبر شدم یا تحت استکبار کسی بودم و خودم مستضعف شدم.

پاسخ: توضیح خوبی بود. در واقع تأکید کردید بر این که بحث استکبار و استضعاف لازم است که مورد توجه قرار بگیرد و روی آن بحث شود. و ما الحمدلله با دسترسی به بحث‌ها و تحقیقات قرآنی که داریم می‌توانیم مستقیماً وارد این موضوع شویم و سراغ این بحث‌ها برویم و بهترین تحلیل‌ها و بحث‌ها را از خود قرآن و احادیث شارح قرآن از سنت و سیره معصومین داشته باشیم. تأکید بسیار بجایی بود و توضیحاتتان بسیار خوب بود.

پرسش: در ادامه همین بحث و در بحث الگو بودن حضرت امام حسین علیه‌السلام مطرح می‌شود، شاید سؤال بچگانه به نظر بیاید. نحوه الگوگیری چیست مخصوصاً در بحث ذلت؟ مثلاً ما همیشه تحت ذلت هستیم در محیط کار اگر بخواهیم الگو بگیریم باید چه کار

بکنیم؟ و عاشورا و کربلا هم لازم نیست که آدم بخواهد از ذلت خارج شود. اما خوب نحوه‌اش چگونه است و معیارش چیست؟

پاسخ: این هم باز به نوعی تأکید هست با بیان دیگر بر این که مباحث استضعاف و استکبار باید باز شود. وقتی موضوع استکبار و استضعاف مورد بحث قرار بگیرد همین فضاهای اصلی‌اش است و شما هم به قسمت دیگری از آن توجه کردید که بحث عزّت و ذلّت است. البته آن قضیه الگو بودن حضرت امام حسین علیه‌السلام که مطرح کردید کاش توضیح می‌دادید که یکی از مباحث اساسی این است که در ماجرای عاشورا حضرت امام حسین هم یک مسلمان هستند. در بحث عاشورا ایشان به عنوان یک مسلمان کاری را که باید انجام می‌دادند، انجام دادند یا به عنوان یک امام انجام دادند؟ به تعبیر دیگر اگر به عنوان یک امام انجام داده باشند پس کسانی که امام نیستند چنین وظایفی را ندارند و آن که در ذهن ما از آن توضیح مسئله هست. نشان می‌دهد که یک مبحث بسیار مهمی است که باید به آن پرداخته شده باشد و پرداخته شود. ما از بچگی عادت کردیم به اینکه کوفی‌ها نوشتند که ما امام نداریم. امام هم فرمودند که من امام هستم و می‌آیم. البته ما این قسمتش را بیان کردیم از آخر نامه خود حضرت امام حسین از روی متن در همین نشست‌ها خواندیم و توضیح دادیم که به مردم کوفه ایشان توجه دادند که امام منحصر به من نیست. اگر شما می‌گویید که امام نداریم این طور نیست. و شما امام بینتان زیاد است (دقّت کنید). **«واجعلنا للمتّقین اماما که بحث‌های مفصلش را در کارگاه‌های متنوع تفسیری داشتیم. «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب»** کسی که بر اساس کتاب‌الله حکم می‌کند امام است. لزومی ندارد که حتماً من حرکت کنم و بیایم به کوفه.

ادامه پرسش: ولی از بچگی در ذهن من این طور شکل گرفته است که آنها گفتند که

امام نداریم و امام حسین هم راه افتادند که بروند کوفه که اینها امام داشته باشند. معنی این است که کسانی که امام نیستند به قول شما الگوگیری از نهضت امام حسین برایشان معنادار نیست، چون ایشان امام بودند.

ادامه پاسخ: این بحث بسیار مهمی است که معلوم بشود که قضیه از چه قرار است؟ به عنوان یک مسلمان همین که تشخیص دادند که «**فعلى الاسلام السلام**» اسلام در خطر است، حاضر شدند که از همه چیز بگذرند برای اینکه این خطر را از اسلام در آن حدی که می‌توانند یا دفع بکنند یا کاهش بدهند. این هم بحث خیلی مهمی است. انشاءالله باید به آن پرداخته شود.

پرسش: سؤال دیگر این است که کربلا و عاشورا جایگاهش در اسلام چیست؟

پاسخ: این عبارت دیگری است از همین که امام حسین با چه عنوانی و به چه حسابی این نهضت را به راه انداختند؟ اگر این بحث روشن شود جایگاهش هم روشن می‌شود که همه جا چگونه باید تشخیص داد که جای حرکت عاشورایی هست و اگر هست باید به چه شکل باشد؟

ادامه پرسش: می‌شود گفت که امام هادی است و به خاطر اهداف هدایت‌کننده‌اش؟ و اهداف مشخص است.

ادامه پاسخ: می‌شود گفت ولی الآن نمی‌توانیم وارد بحث شویم. «**کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ**» یعنی «کلکم مندر و کلکم هادی». هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که من هدایت‌گر نیستم. باید باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که من مندر نیستم. مندر نیستم یعنی بی‌تفاوت هستم. یعنی من بی‌تفاوت هستم. یعنی امر به معروف و نهی از منکر برای من مطرح نیست. من هرقدر بینم منکر همه جا را گرفته است، من چه کار بکنم؟ من که امام نیستم من که هدایت‌گر نیستم. من که مندر نیستم من که وظیفه‌ای ندارم. و همین‌ها هست که باید

درست شود و از آغاز در تبلیغات مذهبی عکس آن در ذهن ما وجود دارد و شکل گرفته است و شاکله ذهنی ما را قضیه به این صورت تشکیل داده است که اینها همه مال دیگران است که «زآب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند» و ربطی به ما ندارد! بنابراین می بینیم و می شنویم و دل می شکنند و توجه می کنیم برای این که سیم وصل شود برای اینکه تحت تأثیر قرار بگیریم و احیاناً حتی اشک بریزیم و کار دیگری نداریم جز همین. حداکثر این است که ما یاد کنیم که چنین هدایت گرانی بودند که تا این حد جان فشانی کردند ولی به ما ربطی ندارد.

پرسش: استاد، من یک موضوعی - البته خارج از این بحث است - مربوط به قرآن به ذهنم رسید. من صفحه به صفحه سعی می کنم حالا یک کاری را شروع کردیم. صفحه به صفحه قرآن را شروع می کنم و می آیم جلو. من شروع می کنم، اولش می گویم که تمام الفاظ و کلمات را کنار بگذار. بنی اسرائیل و قوم عاد و صالح و اینها را کنار بگذار آنها که نیستند و قرآن و خدا با من است. خدا دارد با من حرف می زند و من از اینجا شروع می کنم.

پاسخ: آفرین بر شما. همین طور است. این بهترین روش ارتباط برقرار کردن با قرآن است.

پرسش: ببخشید استاد، من چیزی به ذهنم می رسد در مورد آن بحث هایی که کردیم. می گویم که چرا جامعه را اصلاً تکه تکه می کنیم یعنی پیغمبر وقتی یک جامعه ای را تربیت کرده است درست است که یک عده نشنیدند و گوش نکردند و راه عوضی رفتند، مثلاً به عصیبت برگشتند، ولی یک عده هم گوش کردند بالاخره در این جامعه امام حسین علیه السلام هم بوده است، ایشان گوش کرده است، اگر این طور ببینیم و یک پارچه ببینیم، میراث پیغمبر همه چیز دارد، درست است که یک عده گوش نکردند ولی یک عده گوش کردند و تا آخر همین سیستم برقرار خواهد بود این تکه تکه کردن مشکل ایجاد می کند.

پاسخ: بله، گاهی مورد تردید قرار می گیرد که انگار کاری نشده است ولی آن طرف کار

خیلی شده. عظمت زیاد است و خیلی زیاد است. در کارگاه‌های مختلف این بحث‌ها شده است که در ظاهر **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ** و **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ** هم در مورد السابقون السابقون و هم در مورد اصحاب یمین، در مقایسه با کثرت آدم بدها، آدم خوب‌ها در مقایسه کمتر هستند. ولی وقتی خود آن خوبان را و خود آن ابرار را و خود **اصحاب الیمین** را و **السابقون السابقون** را در نظر بگیرید، کم نیستند. اینها هم زیاد هستند. اینها فراوان هستند و به همین دلیل خداوند می‌فرماید **ولو اعجبک کثرة الخبیث یعنی: تو چشم ظاهر بین داری و نگاه می‌کنی و می‌بینی که چقدر خبیث زیاد است. خوب برو سراغ طیب‌ها، خواهی دید که طیب هم چقدر زیاد است، خواهی دید در آن جامعه‌ای که می‌گویی وای از این جامعه دیگر امیدی به آن نیست! یک مقدار از خیال‌بافی و از داوری‌های بی‌اساس فاصله‌گیری و بروی در متن جامعه می‌بینی خوب هم خیلی زیاد هست آدم‌های دقیق و با رفتارهای حساب‌شده و با زندگی‌های سالم و درست فراوان هستند. آنها هم فراوان هستند. البته وقتی مقایسه می‌کنی آنها تعدادشان در حد خبیث‌ها نیست. با این حال کم هم نیستند و هم آنها هستند که جامعه را سرپانگه می‌دارند و سلامت جامعه را حفظ می‌کنند و هم آنها هستند که باعث می‌شوند که بشریت نابود نشود؛ همان کم‌ها. همان کم‌هایی که در حدّ خودشان خیلی زیاد هستند و کم نیستند. آن بحث آقای شاددل را هم من اینجا یادداشتش را دارم. و روی آن دقت گذاشتم که باید این یک بحث مستقلی درباره آن بشود. هم سؤالشان و هم حداقل دو تا جواب خیلی قوی و روشن دارد که باید مورد بحث قرار بگیرد و سؤال هم سؤال جالبی بود و جواب‌های خوب و جالبی هم دارد. در یادداشت‌های موضوعات بحث‌ها هست و انشاءالله به آن بحث هم می‌رسیم. به لطف خدا بحث‌های عاشوراشناسی به تدریج دارد عنوان پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد.**

۱۴

چهاردهمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
یکشنبه بیست و هفتم مهرماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون ترویج زبان قرآن

موضوع: دقت در متون نگاشته شده در باره عاشورا

الله اکبر. بسم الله الرحمن الرحيم. إنا أنزلناه في ليلة القدر. و ما أدراك ما ليلة القدر.

ليلة القدر خير من ألف شهر. تنزل الملائكة و الرّوح فيها بإذن ربّهم من كلّ أمر. سلام

هي حتّى مطلع الفجر. أمنا بالله. صدق الله العليّ العظيم؛ اللهم صلّ على محمّد وآل محمّد.

به لطف خدا، ما در سلسله نشست‌های سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی، به یک

تعبیر قرآنی، به بررسی لیلۃ القدری از نوع دیگر نشست‌هایم که اگر از شب اول ماه شروع کرده

بودیم و هر شب یکی از این نشست‌ها را تشکیل داده بودیم، امشب شب چهاردهم بود و ماه

شب چهارده (بدر تمام) در وسط آسمان مثل روز، تاریکی شب را از بین برده بود و همه جا را روشن کرده بود.

حالا ما در این چهارده نشست در مقایسه با این استعاره چه کرده‌ایم، حق مطلب این است که خیلی کار انجام شده به دلیل اینکه کار بی سابقه بوده و به قول جمال‌الدین ابن اثیر در مقدمه کتاب **النهاية في غريب الحديث و الاثر** می‌گوید هرکاری وقتی که آغازش باشد و تازه شروع شده باشد، تعبیر ایشان این است که لاغر است و به تدریج فربه می‌شود، از اول که همه چیز تمام نیست. راجع به کار خودش می‌گوید، آن کار کارستانی که انجام داده یعنی مشکلات آن چنانی کلمات، لغات، تعبیرات نامأنوسی که به دلایل مختلف در متون احادیث و اخبار هست و با زبان و ادبیات جاری و عرف محاورات مردم هماهنگ نیست، ایشان این جای خالی را درک کرده و کار را شروع کرده است. راجع به یکی از آثار متقدمین اشاره می‌کند که کتابی به دستم رسید و از آن تجلیل می‌کند، بعد می‌گوید این کتاب در عین همه عظمت و ارزشی که دارد، یک دفتر چند برگی بیشتر نیست. خیلی صغیر الحجم است. و به دنبال آن در مقدمه **النهاية** می‌گوید که همیشه همین طور است.

این از یک طرف، که واقعیت این است که دست کم از این جهت کار ما بسیار ممتاز بوده که آغازگر یک سلسله مطالعات علمی فرهنگی شدیم و اگر فقط همین کار را کرده باشیم و طرحش را در انداخته باشیم که این کار لازم است و این کار باید بشود، این خود مسئله مهمی است، حالا آن طرفش که چقدر ما موفق بوده‌ایم در این چهارده نشست در راستای عاشوراشناسی و چقدر توانسته‌ایم کار کنیم! **لا يكلف الله نفسا إلا وسعها**. البته به هر حال به خودمان باید نهیب بزنیم که چه بسا انتظار خیلی بیش از این بوده است که بهتر از این و بیش از این کار بکنیم. به خصوص اگر الطاف الهی را و امدادهایی که به طور آشکار از سوی اولیای

الهی شاهد بودیم، ملاحظه کنیم، اگر متناسب با آنها بخواهیم حساب کنیم می‌توانیم بگوییم که آن چنان که باید و شاید کار نکرده‌ایم.

دو قرن غفلت از وقایع نگاری عاشورا: به همان آغازهای بحث‌هایمان برگردیم و

بیاییم این اواخر ببینیم چه گفتیم و چه باید بگوییم. **علامه بزرگ استاد دکتر سید جعفر شهیدی** در کتاب **پس از پنجاه سال** یک مسئله را بسیار بجا مورد تأکید قرار دادند اوایل هم مطرح کردیم. کسانی که در زمینه عاشورا، کربلا و به تعبیر این سمیناری که ما آغازگرش بودیم به لطف خدا «**عاشوراشناسی**» می‌خواهند وارد مطالعه و تحقیق بشوند، باید بدانند که آنچه ایشان راجع به عاشورا و کربلا، به عنوان یک مؤرخ به عنوان یک استاد مسلم ادبیات و استاد مسلم تاریخ نوشته‌اند، مجموعه‌ای از اسناد و مدارک معتبر تاریخی است، ایشان این مطلب را می‌فرمایند و می‌گویند وقایع عاشورا حدود ۲۰۰ سال بعد از آنکه رخ داده است نوشته شده است.

ایشان این مطلب را سخت رویش تأکید داده‌اند و می‌خواهند هشدار بدهند که حواستان باشد شما در این مسیر مطالعه و تحقیق با موادی سر و کار دارید که دو تا صدسال گذشته و هنوز یک خط راجع به این وقایع اثر مکتوب نداشته‌ایم. از حدود دویست سال به بعد این محفوظات، این منقولات، این گفته‌شده‌ها، شنیده‌شده‌ها، به تدریج مکتوب شده است. این باید محقق را، تحملش را، دقتش را، صدچندان بالا ببرد که حواست باشد یک چنین وضعیتی است. این طور نیست که خبرنگاران متعدد و دوربین‌های متعدد و ثبت‌وضبط‌های دقیق و یک عده دنبال این بوده باشند که چه اتفاقی می‌افتد دقیق ثبت و ضبط بکنند شما هم آنها را راحت بررسی کنید چنین چیزی نیست.

اینجا یک حاشیه لطیفی وجود دارد که چه بسا بالاخره نوع تخصص‌ها و کارشناسی‌ها

همیشه تا بوده به همین صورت بوده، و بزرگانی ممکن است که به خاطر تأثیر یک تخصص یا تخصص‌های بخصوصی مسائلی را خیلی بزرگ بکنند و غیربزرگ‌ها، کوچک‌هایی امثال ما بتوانند کشف بکنند که این قدر هم که نگرانی اعلام شده، نگران کننده نیست. این قضیه در تخصص ما در حوزه علوم قرآن و حدیث بسیار پررنگ است.

ما متوجه هستیم به عنوان یک مسئله مثبت و نه منفی، که روایت‌های شفاهی دقیق گاهی چه بسا از مکتوبات هم مطمئن‌تر بوده‌اند؛ این چیز است که نباید از آن غفلت شود. یعنی اگر ما نگرانیم که حدود دو قرن بعد نوشته شده خیلی نباید نگران باشیم به دلیل اینکه آن نظامی که قبل از دوره تدوین و نگارش در زمینه همه علوم از جمله تاریخ وجود داشته، آن نظام را خیلی نباید دست کم گرفت و این طور نبوده که باری به هر جهت باشد و خیلی نسبت به مکتوب شدن و مدوّن شدن فاصله داشته باشد. نه، آن هم یک روال دقیقی بوده، حساب شده بوده، سنجش‌های خاص خودش را داشته، هر کسی بیان کننده نبوده، از هر کسی پذیرفته نمی‌شده، رجال خودش را داشته، شرایط خودش را داشته، به تعبیر امروزی آزمون‌های خودش را داشته و افرادی که سردمدار این امور قبل از مکتوب شدن و مدوّن شدن بوده‌اند اینها آدم‌هایی بودند که از یک فیلترهایی می‌گذشتند، از یک آزمون‌هایی می‌گذشتند، تا مردم قبولشان کنند، حرف‌هایشان را بپذیرند و دهان‌به‌دهان سینه به سینه نقل بکنند. با همه این رفتار نمی‌شده. البته این یک گوشه قضیه است. گوشه‌های دیگری هم دارد که ما با کلیت آن کاری نداریم، اینجا فقط یک پرنتر باز و بسته بود که خیلی هم نگران کننده نیست.

دو تا مسئله نگران کننده دیگر اگر بخواهیم مطلب را دنبال بکنیم در کنار این مسئله وجود دارد. یکی اینکه حالا هر وقت و به هر شکل شفاهی و کتبی منتقل شده است، چقدر از آنچه اتفاق افتاده دریافت شده و منتقل شده؟ و چقدر از آن اصلاً دریافت نشده و منتقل نشده؟ اگر

محققانه این مسیر را دنبال نکنیم، چه بسا به این نتیجه برسیم که یک درصد، شاید نوشته شده باشد یا شفاهی نقل شده باشد. آن نودونه درصد چه شده؟ آن نودونه درصد اتفاق افتاده، ولی به دلایل مختلف رویش تمرکزی حاصل نشده، توجهی به آن نشده، در نظام نقل شفاهی نقل نشده، بعد هم وقتی مکتوب شده موجود نبوده است که مکتوب و مدوّن بشود. دوّم اینکه مسائل اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی را کلاً کسی نسبت به آنها حسّاسیتی نداشته و آنها را ثبت و ضبط نمی کرده اند.

لیلة القدر عاشورا: قرآن می فرماید: **لیلة القدر خیر من ألف شهر.** حواستان باشد یک وقت هایی شما مواجه می شوید با زمانهای به ظاهر محدودی که گسترش هایی استثنائی دارند، گسترش های ویژه ای دارند. یک شب، **خیر من الف شهر** می شود. هر ماه سی شب دارد به طور معمول، حداقل در محاسبات می گویند یک ماه سی روز است که سی شب هم دارد، بعد هزار تا سی شب، هزار ماهی که هر کدام سی شب دارد، یعنی سی هزار شب. **یک شب مساوی با سی هزار شب.** این پدیده های لیلة القدری همیشه بوده اند و همیشه هستند. چه کسی می تواند ادعا کند که زمینه زمانی و مکانی محدود ماجرای کربلا و عاشورا همین بوده که به ظاهر دیده می شده، یعنی گستره مکانی اش به قول اهل پژوهش، جغرافیایش همین بوده است؟ نهایت آخرش، آخر مدینه و آخر مکه و آخر مسیر بین مکه و کوفه و به کوفه نرسیده، تا همین جا، یا کوفه و حالا مثلاً شام را هم در یک قسمت هایی به آن اضافه کنیم بگوییم همین است؟ نه، این نیست، از نظر مکانی این طور است. از نظر زمانی هم بگوییم که اواخر ماه رجب بوده و یک ماه شعبان و رمضان و شوال و ذی قعدة و ذی حجّه و محرم هم که دهم محرم همه چیز تمام شده، این هم نیست. یک محدوده به ظاهر محدود بسیار محدود زمانی و مکانی را، این عالم و اهل این عالم تجربه کرده اند که تا قیام قیامت جغرافیایش

گسترده‌گی دارد، هم در طول زمان و هم در پهنه مکان. در طول زمان، پدیده یک پدیده لیلۃ القدری است، پدیده یک پدیده الهیست، پدیده‌ای از نوع دیگر است. پدیده عادی نیست که تقویم بیاورد و آن طور که من گفتم بگویید مگر کلاً چند ماه است سر تا ته آن؟ مگر چه مساحتی را از نظر مکانی پوشش می‌دهد؟ این دیدگاه خیلی سطحی است.

باید دید که واقعه‌ای که در این ماجرا، در اجرای کربلا و در **واقعه عاشورا**، با تأکید روی کلمه «واقعه»، یعنی یک پدیده‌ای که در این عالم واقع شده، از نوع خودش بوده نه از نوع دیگر پدیده‌های عالم. این را باید آن طور که شایسته خودش است دید، آن وقت قضایا فرق می‌کنند. یک از صد را شاید یک زمانی اگر به دقت هم تحقیق بشود و با روش‌هایی که در علوم و فنون مربوطه وجود دارد مثل علم تاریخ و جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، و غیره اینها واقعاً اگر اهل کار و متخصصینش فعال بشوند، کار بکنند، به نظر بعید نمی‌آید که به این نتیجه تقریبی، حداقل برسند که بیش از یک در صد نوشته نشده. یعنی از نظر علمی آنها بگویند و آن نتایج کارهای علمی و تحقیق و پژوهشی به این نتیجه برسد که ما با کارشناسی‌های علمی مان و با تخصص‌هایی که در هر یک از این زمینه‌ها داریم، ما یقین داریم که این مسئله، آن مسئله، آن گفتگو آن دیالوگ، آن رفت و آمد، آن ارتباط، آن نسبت‌ها، آن نتایج وجود داشته، آن فعل و انفعالات در زندگی مردم در بین آن شهرها در شرایط زمانی و مکانی وجود داشته و اصلاً ثبت نشده، اصلاً کسی سراغش نرفته است، چون معمولاً حساسیت نسبت به آنها در کار نبوده است.

یک واقعیت تلخ: مسئله سوّم هم این است که اگر سؤال بگذاریم روی اینکه چرا این قدر کم ثبت شده از عاشورا، از سیدالشهدا صلوات‌الله‌علیه، از شهدای کربلا، چرا این قدر کم راجع به آن ثبت شده؟ من همین جا اشاره بکنم کتاب‌های حجیم و ضخیم و فخیم که کم و بیش

ما در کتابخانه‌ها می‌بینیم یا با آنها مأنوس بودیم و هستیم این را خودمان هم توجه داریم که چند صفحه از این کتاب‌ها راجع به عاشورا است؟ به عنوان مثال، یک کتاب مثل **منتهی الآمال** شیخ عبّاس قمی به خصوص به اضافه **تتمّة المنتهی**، یک دوره کتاب خیلی غنی و برابر است، ولی نهایت از اول تا آخرش چقدر از آن راجع به عاشورا و عاشوراشناسی است و چقدرش چیزهای دیگر است؟

ما یک زمانی در یک کارهایی مشابه این دوره جاری‌مان در سال‌های قبل، یک کتاب خیلی لاغری داشتیم که ترجمه قسمت تاریخ کربلا و عاشورای تاریخ طبری بود. یک کتاب خیلی لاغری بود خیلی هم تمیز چاپ شده بود و خوب نشان می‌داد که مطلب معتبر راجع به عاشورا چقدر است. یک دفتر این قدری. حالا، ما هستیم و این سؤال که چرا این اتفاق افتاده است؟ جواب خیلی تلخ دردناکی دارد. آن جواب تلخ و دردناک این است که برای کسی اهمیت نداشته!! برای غالب مردم اهمیتی که می‌بایست داشته باشد تا بخواهند که دنبالش باشند و پیگیرش باشند، نداشته است.

یکی از آن امدادهای غیبی الهی و عنایات الهی در این مدت کتاب‌های تحقیقی جالبی بود که به دست ما رسید، از جمله این کتاب **بازخوانی تاریخ کربلا**. خدا مؤلفش را مستدام بدارد و بر توفیقاتش بیافزاید، من نمی‌شناسم ولی کار کارستان قشنگی کرده خیلی مجموعه خوبی تهیه کرده است. کتاب **مرحوم آیت‌الله العظمی سید هادی میلانی**، خیلی‌ها اصلاً تصور اینکه آیت‌الله میلانی یک چنین کتابی داشته باشند، ندارند. من در دوران کودکی اندک ذهنیتی از آیت‌الله میلانی دارم و قیافه ایشان جلوی چشم من است و ارادت فراوانی که پدر من به ایشان داشت و تأکیدات ویژه‌ای که در ارتباط با ایشان داشت. تنها چیزی که باور نمی‌کردیم که از چند سال قبل آشنا شدیم با آن، اینکه ایشان یک کتاب دارند با عنوان **ناگفته‌هایی از**

حقایق عاشورا و واقعاً تمام اوراق این کتاب یا اکثریت قریب به اتفاقش دقیقاً همین است. یعنی این عنوان تبلیغاتی نیست، واقعاً ناگفته‌هایی از حقایق مربوط به عاشورا، شده یک کتاب و این نشان می‌دهد که از این موارد بسیار بوده است که ناگفته و نانوشته مانده است.

در این کتاب سندهای خیلی جالبی هست به صورت نقل قول از افرادی که معتقدند ماجرای کربلا و عاشورا آن‌چنان مسئله مهمی هم نبوده! جنگ در دنیا زیاد بوده، برخورد زیاد بوده، اختلاف نظر سیاسی و اجتماعی و اینها کم نبوده، این هم یکی از آنها و بالاخره همیشه یک طرف غالب شده یک طرف مغلوب شده. در ماجرای کربلا هم یک طرف غالب شده و یک طرف مغلوب شده و خبر دیگری هم نیست! رها کنید. اهمیتی ندارد! این یک واقعیتی است که جریان داشته، و ایشان نشان می‌دهند که حتی جریان دارد! حتی این جریان همچنان ادامه دارد و اگر به دادش نرسیم این کار خودش را اگر نکرده باشد، خواهد کرد! مسئله ساده‌ای نیست. وجود دارد یک چنین نقطه نظرهایی: تا کی دیگر؟ رها کنید، بس کنید!!

چیزی که ما بیشتر با آن کار داریم آن دومیست. نانوشته‌ها! اینکه چرا نانوشته ماند خیلی برای ما مورد توجه نیست آن مهم است که خیلی چیزها ناگفته و نانوشته ماند. حالا آن چیزی که من می‌خواهم در این سلسله بحث‌ها وارد کنم و بحث بکنیم، حداقل بحثش را آغاز کنیم، این است که با این جاخالی‌ها چگونه رفتار شد. یکی از مسائلی که ما در این زمینه داریم این است که این جاخالی‌ها خیلی جاها می‌بینیم که به نحوی پر شده. با چه چیزی پر شده؟ با چیزهایی که از جنس اصل قضیه نیست. از یک جایی به بعد همه فکر کردند که عجب گسترده راجع به همهٔ مسائل این ماجرا بحث شده! در صورتی که واقعیت این بوده. در اصل دو سه کلمه بوده، به تعبیر اهل تحقیق امروزی، بتدریج توجیه‌های مختلف لابه‌لایش اضافه کرده‌اند تا یک مایه‌ای پیدا کند! همه گفته‌اند: نمی‌شود که بگوییم چیز زیادی نداریم باید

بگوییم خیلی چیزها داریم. چگونه بگوییم خیلی چیزها داریم؟ راهش همین است. ۲۰-۳۰ کلمه یا دو سه کلمه حرف‌های حسابی را تبدیلش کنیم به هزاران کلمه و سطر و صفحه، که بتوانیم بگوییم **خیلی چیزها داریم**.

کتاب مقاتل که اصلی‌ترین منابع مربوط به عاشورا و کربلا هستند از این آفت مصون نمانده‌اند. یعنی قسمت‌های عمده‌ای از متون آنها اصالت ندارند و از جنس آن افزوده شده‌ها هستند. کتاب‌هایی از این جهت نامدار هستند مثل **ناسخ‌التواریخ** مرحوم سپهر، که آن در جای خودش عجیب و غریب است. مقاتل دیگری هم که شماها آشنا هستید با آنها، خوانده‌اید، می‌خوانید و به نظر می‌آید که مقتل‌های خوبی هستند، گزارشگرهای خوبی هستند از کربلا و عاشورا. نویسندگان آن مقتل‌ها هم آدم‌های معتبری هستند، این حالت در آن مقاتل هم کاملاً مشاهده می‌شود. یعنی شما می‌توانید تشخیص بدهید که لابلای این مطالب، یک مطالبی درخشندگی خاص خودشان را دارند. مایه‌های اصلی خودشان را دارند و مطالب فراوانی هم از آن سنخ نیستند، آنها یک چیزهای دیگرند و از یک نوع و جنس دیگر هستند.

وصیت‌نامه یا رجز خوانی؟ من یک موردش را فقط مطرح می‌کنم که در حدّ طرح بحث معلوم شده باشد که می‌خواهیم چه بگوییم. در مقتل‌ها هرکس با هر مقتلی آشنا شده باشد، در کتاب‌هایی هم که اسم مقتل ندارند و خاص عاشورا و امثال عاشورا نیستند، مثل کتاب حاج شیخ عباس قمی رضوان‌الله‌علیه و دیگران، کتاب‌های عام‌تری هستند، این حالت در آنها وجود دارد که گفتیم برای اینکه به قول معروف «**بی‌مایه فطیر نباشد**» خیلی چیزها آمده که روایت‌ها مایه‌دار شوند و بشود مطرحشان کرد. **استاد شهید مطهری** می‌فرماید که مثال عمده‌اش و مثال شاخص آن کتاب روضه‌الشهداست که ایشان می‌گوید پر از دروغ است و قبلاً گفتیم که اساس روضه خوانی هم از اینجا شروع شده که اصلاً گفتند «**روضه خوانی**».

در نوع کتاب‌های معتبر در این زمینه شما می‌بینید که هر یک از شهدا که به تعبیر این مقتل‌ها به میدان می‌روند چه می‌کنند قبل از شهادت؟ رجز می‌خوانند. آیا شهدای کربلا، حتی یکی‌شان، رجز خوانده‌اند؟ اصلاً، موقعیت، موقعیت رجزخوانی نبوده است. جالب این است که شما اگر این رجزهایی که در کتب مقاتل هست به نقل از شهدای کربلا حتی خود حضرت امام حسین صلوات‌الله‌علیه. رجزهای منسوب به آن حضرت هم هست، اگر اینها را بکشید بیرون از این کتب مقاتل کنار هم بگذارید یک دفتر تهیه کنید، یک لحظه دچار شگفتی عجیبی می‌شوید! احساس می‌کنید که انگار این یک دفتر شعر سروده یک نفر شاعر است، یعنی کاملاً اینها یک دست و شبیه به هم هستند و سراینده و سازنده و طراح این رجزها، معلوم است که یک نفر است، شاید این ادعا درست نباشد که دقیقاً کار یک نفر است، ولی کار افرادی است که به نوعی یک نفر حساب می‌شوند یعنی هم‌شأنند، هم‌فکر هستند، مثل هم درس خوانده‌اند، مثل هم نگاه می‌کنند و این مسائل و سوزها را اگر بدهید دستشان شبیه به هم در قالب‌های شعری می‌نشانند و به عمل می‌آورند. حداقل افرادی که از نظر سطح فکری و موقعیت ادبی و علمی با هم خیلی شباهت داشته‌اند این رجزها را سروده‌اند. هیچ یک از این رجزها را نه به آن موقعیت عاشورا و نه به شخصیت کسانی که این رجزها به ایشان نسبت داده شده است، نمی‌توان منسوب کرد. بیرون که بیاورید از داخل این متون، عیارشان معلوم می‌شود.

قضیه چیست؟ همان که قبلاً گفتیم. دیدند که با همین سه چهار کلمه حرف حسابی که نه می‌شود از مردم اشک گرفت، نه می‌شود مجلس اداره کرد، نه به قول اصحاب صدا و سیما می‌شود مردم را نشان پای قضیه! بله مسئله این است. شما اگر بخواهید مطلب معتبر خاطر جمع بخوانید، تقریباً، این قدر مطلب مطمئن بیشتر ندارید. از اینجا به بعد شما هرچه

داشته باشید توضیح در توضیح همین هاست. مقایسه که بکنید معلوم می‌شود قوت و اعتباری و وزنه‌ای که این دفتر کوچک دارد. از آن طرف مقایسه کنید با آن مطالب. کاملاً معلوم است که برای اینکه این مقدار چند ده برابر بشود مطرح کرد، بشود «ارائه» اش کرد به این صورت درآمده‌اند. از جمله چیزهایی که در این متون آمده این رجزهاست که به گزارش وقایع اضافه شده؛ شعر است و بعد شرح دارد و بعد بیان کلمات و ترکیبات دارد و کلی می‌شود با آنها منبر رفت و برای تبلیغ و وعظ و خطابه و جذب مخاطبان حسابی می‌شود روی آن‌ها حساب باز کرد، کما اینکه عملاً چنین شده است.

حالا، مگر چه عیبی دارد؟ عیب بزرگش این است که شهدای کربلا را ما اگر این‌چوَر بخواهیم بشناسیم خیلی از معرکه دور هستیم، اگر این شهدای والامقام را چنین بشناسیم که اینها کارشان این بوده که ببینند، رجز بخوانند و وقتی که رجزشان را می‌خوانند دیگر آماده شهادت بودند، مگر کتب مقاتل غیر از این نشان می‌دهند؟ قبل از رجزخواندن یا در کنار رجزخواندن یک جمله دیگر هم هست که فارسی آن این است: **جنگ نمایانی کرد.** این رجز را خواند. همه شهدا - بنا به گزارش و تصویر و صورت‌بندی کتب مقاتل - همین‌طور هستند. یک رجز می‌خوانند شبیه رجزهای بقیه، بعد از آن، جنگ نمایانی می‌کنند، مثل جنگ‌نمایانی که دیگران کرده‌اند، و در این جنگ‌نمایان، یک تعداد قابل توجهی را مثل برگ خزان روی زمین می‌ریزند، سرها را از روی بدن دشمن جدا می‌کند و روی زمین می‌اندازند و بعد هم خودشان به دست دشمنان شهید می‌شوند.

این متون یکسان و یکنواخت با چه رویکردی تهیه شده‌اند؟ اگر دنبال بررسی و تحلیل این رویکرد برویم رویکردشان این است که یک لشکرکشی اینجا قاعدتاً نیاز داریم، تا این بحث‌ها به تعبیر امروزی و خیلی ساده، «**آکشن**» باشند و جلب توجه کنند. و آلا جلب توجه نمی‌کنند،

باید یک لشکرکشی باشد، این لشکرکشی هم که وجود نداشته است بنابراین ما باید به نحوی آن را بسازیم.

مکرر من پای صحبت اهل علم در آن زمان که علمای بزرگ منبر می‌رفتند و برخوردار بودیم در اصفهان. آیات عظام منبر می‌رفتند که حداقل پایگاه علمی‌شان اجتهاد بود. منبر می‌رفتند و چه منبرهایی! مکرر من پای این منبرها یا در جلسات بدون منبر در محفل‌های دقیق‌تر و مؤثرتری که وجود داشت، در خانه‌ها، در مساجد، در منبرهای ائمه جماعات آن زمان بعد از نمازهایشان، مثل **آیت الله حاج سید ابوالحسن شمس آبادی شهید محراب قبل از انقلاب** در اصفهان، مکرر ما از اینها می‌شنیدیم که اگر شنیده‌اید که صبح عاشورا حضرت سیدالشهدا لشکری سامان دادند و میمنه و میسرهای درست کردند، قلب لشکری درست کردند، علمی مطرح بود، و علم را دست علمدار دادند، **اینها را قبول نکنید! اینها در شأن امام حسین سیدالشهدا سلام‌الله‌علیه نبوده و نیست!** به زمان و مکان عاشورا هم نمی‌خورد و اصلاً جوردر نمی‌آید. فقط فضاسازی و اثر به اصطلاح هنری و ابتکاری یک عده‌ای است برای جذب مستمع و جلب توجه مخاطب. همین و همین.

حالا، اگر سؤال کنیم این با چه رویکردی دنبال شده است که لشکرکشی لازم است؟ در جواب باید مطرح شود که لشکرکشی کار چه کسی است؟ کار کسی است که دنبال سلطنت است، دنبال حکومت است. دنبال این است که اگر قرار باشد کسی سلطان باشد چرا آن دیگری؟ چرا من نه؟ اگر قرار است که کسی حاکم باشد چرا او؟ چرا من نه؟ این شخص باید یک کسی باشد که روحیه شاه و سلطان و اینها داشته باشد. شما از دیرباز یک پدیده شگفتی را با آن مواجه هستید در طول تاریخ اسلام که انسان‌هایی که روحشان از چیزهایی مثل سلطنت و پادشاهی و اینها خبر نداشته عناوین سلطان، شاه، پادشاه، و از این قبیل، به آنها داده شده

با یک طعم دین، مثلاً شاه دین، سلطان دین. با یک ترکیب اضافی:

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش

می بینید؟ قضیه چیست؟ سلطان، بارگاه، در شرایطی که اینجا اصلاً خبری از این حرف‌ها نیست! نیاز دیدند که این عناوین را اضافه کنند. امام می‌شود امامی که سلطان هم هست، شاه هم هست، شاه دین هم هست. می‌خواهد بگوید سیدالشهدا، می‌گوید «شاه دین» برای همه ائمه این مسائل هست. برای بعضی بیشتر برای بعضی کمتر این عناوین اضافه می‌شود. از آن طرف در تاریخ عرفان اسلامی و شرح حال عرفای اسلامی هم این مسئله وجود دارد. مشابه آن شما صفی‌علی‌شاه دارید، سلطان‌علی‌شاه دارید. یک عده‌ای فکر کردند که اگر این عناوین نباشند ما چطور می‌خواهیم اهمیت و اعتبار این شخصیت‌ها را مطرح کنیم؟ خیال کردند که فقط با همین عنوان‌ها کار درست می‌شود، گفتند: ما به مردم می‌گوییم که ما دو جور سلطان داریم، دو جور شاه داریم، دو جور پادشاه داریم و اینها پادشاهانی از نوع دیگر بوده‌اند، سلاطینی از نوع دیگر بوده‌اند. از آنجا شروع می‌شود، بعد، حالا که سلطان است، حالا که پادشاه است، حتماً لشکرکشی هم می‌کند. حالا که لشکرکشی می‌کند پس رزمنده‌اش هم چه کار می‌کند؟ سپاهی و رزمنده‌اش هم حتماً رجز می‌خواند.

ما حداقل به برکت جبهه‌ها و دفاع مقدس و غیره که با آن آشنا هستیم این آگاهی و توجه را داریم. مگر شهدای ما رجز خواندند هیچ وقت؟ شهدای ما به جای رجزخوانی چه داشتند و دارند؟ **وصیت‌نامه** دارند. در تاریخ عاشورا هم چیزی که در مدارک معتبرتر هست و خیلی گسترده هم نیست و یک حالت جمع‌بندی هم می‌شود به آن داد این است که شهدا هرکدامشان قبل از اینکه شهید بشوند وصیت‌نامه ماندی را خطاب به دشمن داشته‌اند که عبارت از اتمام حجت بوده، امر به معروف و نهی از منکر بوده. مردم، خودتان به امام نامه

نوشتید! خودتان از ایشان درخواست کردید، که بیایند، حالا چرا راه را بسته‌اید بر فرزند پیامبر؟ و از این قبیل آگاه کردن افراد، و جالب این است که امثال عمر سعد و شمر که حریف ماجرا بودند، مکرر شما این را در متون مقاتل می‌توانید ببینید که اینها توجهشان جلب شده است به اینکه خلط مبحث کنند و جلوی اثرگذاری این وصیت‌نامه‌ها را و اتمام حجّت‌ها را بگیرند.

در کتب مقاتل ما موارد متعددی داریم که فرماندهان لشکر کربلا به شکل‌های مختلف اعلام می‌کنند به لشگریانشان که اگر بخواهید این طور ادامه بدهید و بگذارید آنها صحبت بکنند و شما گوش کنید، ممکن است ما کلاً قافیه را ببازیم و کلاً سررشته کار از دست ما دربرود! بنابراین به شکل‌های مختلف قضیه را خلط مبحث می‌کردند و با هجوم یا محاصره و غیره و غیره قضیه اتمام حجت شهدا را محدود می‌کردند و نمی‌گذاشتند ادامه پیدا کند. می‌ترسیدند. می‌گفتند: اینها به هر حال آدم هستند، دل دارند، **حزین‌یزید ریاحی** را دیده بودند، می‌گفتند: چهار تا دیگر، ده تا دیگر، اگر این طوری اتفاق بیفتد ما دیگر اعتباری نداریم!! عمر بن سعد این مورد را خیلی تکراری دارد که تا کی می‌خواهید گوش به حرف‌هایش بدهید؟ بر او هجوم بیاورید! امانش ندهید! محاضره‌اش کنید!!

خود حضرت امام حسین را، شما به جای رجز خوانی‌هایی که مثل دیگر شهدا به ایشان نسبت داده شده اصل ماجرا را که دنبال کنید می‌بینید اتمام حجت این چنینی است که آگاه بکنند افراد را، اسم افراد را صدا بکنند که تو صحابی پیامبری، تو در جنگ صفین بوده‌ای، در جنگ کنار پدر من مبارزه می‌کردی، الآن اینجا چه کار می‌کنی؟ و غیره، که آگاهشان بکنند و توجهشان جلب شود به این که قضیه از چه قرار است. افرادی که حضور نداشتند آنجا، مردم را آگاه می‌کردند دشمنان را آگاه می‌کردند که بروید از اینها سؤال کنید. هنوز صحابه پیامبر بین شما هستند بروید. از آنها سؤال بکنید ببینید واقعاً قضیه از چه قرار است؟ از آنها سؤال کنید از

موقعیت و جایگاه من و نسبت من با پیامبر. یک عده‌ای شما را خام نکنند، شما را فریب ندهند که دنیا و آخرتتان را به خاطر امیال آنها به باد بدهید! حضرت امام حسین هم که مشغول این اتمام حجت بودند، آنجا هم شمر به نحوی و عمرسعد به نحوی لشکر را تحریک می‌کنند که این قضیه تمام بشود و این صحبت‌ها ادامه پیدا نکنند، چون واقعاً دچار وحشت می‌شدند که اگر افراد تحت فرماندهیشان تحت تأثیر فرمایشات امام حسین قرار بگیرند، قضیه کلاً دگرگون می‌شود! و این مسئله را جدی تلقی کردند.

در آخرین صحنه‌ای که در عاشورا ثبت شده که یکی از روایان آن هم امام باقر علیه‌الصلاة والسلام در دوران کودکی هستند، قضیه به همین جا ختم می‌شود که شمر و عمرسعد تحریک می‌کنند لشکر را که او را محاصره کنید و با هرچه دم دستتان هست، بر او حمله ببرید! یکی از معانی «**والوتر الموتر**» را که بیان کردیم همین بود. گفتند: به هر شکلی که می‌توانید محاصره کنید و این فرد را در آن محاصره، در شدت تنهایی و غربت و مظلومیت از پا در بیاورید! امام باقر علیه‌الصلاة والسلام می‌فرمایند من شاهد بودم آنجا که با پنج نوع سلاح، جدّ من را شهید کردند. آنها که شمشیر داشتند شمشیر، آنها که نیزه داشتند نیزه، آنها که تیروکمان داشتند تیروکمان، و آنها که اسلحه‌ای نداشتند از قله سنگ‌های صحرا به عنوان اسلحه استفاده کردند و همه یک‌جا هجوم آوردند که قضیه را تمام کنند، که منجر به قتلگاه و ماجراهای بعد از آن شد. **صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَاعَبْدِالله. صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَاعَبْدِالله.**

استاد نوری: سلام علیکم. در رابطه با مطالبی که حضرت عالی فرمودید که چرا خود بحث عاشورا فراموش شده و یا به آن شکل که باید و شاید به آن پرداخته نشده؟ حقیقت امر

اگر ما بدانیم که خود موضوع عاشورا در دل نگاه شیعه، و خود شیعه چه جایگاهی دارد بین مسلمانان؟ و بعد کلّ مسلمانان در دنیا چه جایگاهی دارند؟ خودمان جایگاه خودمان را بدانیم بعد متوجه خواهیم شد که چرا این موضوع آن طور که باید و شاید رویش پردازش‌های لازم نشده. فرمود امام صادق علیه السلام که **رحم الله امرء علم قدره و لم يتعدّ طوره**^۱ خدا رحمت کند آن کسی را که حد خودش را دانست و پای خودش را فراتر نگذاشت. این شناخت حد و اندازه خودمان در همه مواقف یک اصل و یک قاعده کلی است. به هر جهت بدانیم که اسلامی که امروزه در دنیا مطرح است آن اسلام رایجی که در جهان مطرح است، اسلام تشیع نیست در این نگاه اسلام رایجی که در آن شما می‌بینید که در دنیا مطرح است، قضیه عاشورا در دل آن اصلاً جایی برای حرف زدن نداشته است، چند روز پیش یک کتابی را برای ما پی‌دی‌افش را فرستادند از یکی از کشورهای حاشیه خلیج، کتابی بود برای سال هشتم، نهم دبیرستان، در مورد تاریخ صحبت می‌شد فکر کنم. کتاب درسی بود، بله حالا جالب اینجا بود که به واسطه این مسائلی که الان پیش آمده در بحث کرونا و فضای مجازی و تدریس که به صورت مجازی می‌شود، این صورت مجازی بود که فیلمش را برای ما فرستادند، این کتاب و پی‌دی‌اف هم هست و در آنجا عنوان می‌شود که در مورد تاریخ صدر اسلام و وقایع تاریخ قرن اول «ثورات بدایة الاسلام» انقلاب‌های ابتدائی اسلام، عنوان می‌کند که سه تا انقلاب در ابتدای اسلام داشتیم یکی ثورة الخوارج، انقلاب خوارج بود، انقلاب حسین بن علی و انقلاب توأبیین این سه تا را گذاشته بود در یک مجموعه، بعد در ادامه‌اش در این کتاب اظهار شده که تمام این انقلاب‌ها الحمدلله توسط حجاج بن یوسف ثقفی مضمحل شد، تمام شد! شما ببینید یعنی آن چیزی که بین مسلمانان عنوان می‌شود اصلاً این نبوده است. یک جمله معروفی هست در

۱. نک: «رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعدّ طوره»: غرر الحکم، ۵۲۰۴.

بین اهل سنت بعضاً می‌گویند که «قتل الحسین بسیف جده»، حسین با شمشیر جدش کشته شد؛ شمشیر جدش چیست؟ آن چیزی است که دست خلیفه‌المسلمین و امیرالمؤمنین بوده است. یعنی او به حق کشته شده است. پس این را اول باید بدانیم که قضیه عاشورا در بین مسلمان چه جایگاهی دارد. من یادم است شاید سال ۲۰۱۳ بود یک سفری داشتم اروپا آنجا یک ماه رمضان بود بعضاً افطار می‌رفتیم یک مسجدی که برای اهل سنت بود، آنجا جلساتی داشتند و ما را دعوت می‌کردند و بعضاً صحبت‌هایی رد و بدل می‌شد، قبل از جریان داعش بود. من دیدم یک سری جوان‌هایی در آنجا یک حوزه علمیه داشتند شهر دوسلدورف آلمان بود خیلی این جوانان که سشنان حدود مثلاً بیست و چهار و بیست و پنج و نهایتاً سی. خیلی اینها اهل تحقیق بودند. بعد متوجه شدم زمان افطار شد که من گفتم یک مقدار دیرتر افطار می‌کنم! گفتند که چطور شما؟ گفتم که من نماز می‌خوانم بعد افطار می‌کنم. گفتم که ثمّ اتّموا الصیام الی اللیل. بعد آنجا بحث‌هایی شد و بعد من گفتم من اصلاً از ایران آمده‌ام و شناختند و صحبت‌هایی مطرح شد. بعد دیدم اینها از تاریخ و از معارف اسلامی واقعاً تهی هستند، واقعاً تهی هستند. یک استادشان بود که ما را دعوت کرد منزلشان و پیش آنها بودیم چند شب اصلاً گفت در مورد حسین با من صحبت کن. سؤال می‌کرد، چون می‌دانست ما فرض بفرمایید به عنوان شیعه به قضیه حسین حساسیت خاصی داریم، می‌گفت مطلب بگو. خیلی مسائل بسیار بسیار ساده‌ای که شاید به زعم ما بسیار ساده باشد برای آنها خیلی عجیب بود. ایشان به عنوان مدرّس بود آنجا، بعد دو تا بحث خیلی خاص بود بحث مهدویت و بحث انقلاب امام حسین علیه‌السلام این دو موضوع شاخص بود. بعد خیلی برای آنها عجیب بود مطالبی که عنوان می‌شد خیلی عجیب بود که این مطالب را اصلاً مثل اینکه نشنیده‌اند. بعد جالب اینجا بود من در سال ۲۰۱۴ و ۱۵ یکسری فیلم‌ها از داعشی‌ها دیده بودم که آمده بودند

همین جوان‌ها را در اروپا جایی که ما فکر می‌کنیم که آنجا منبع اطلاعات هست همه می‌تواند مطلع بشوند، از راه به در می‌کردند. پس بدانیم آن چیزی که حقایق هست هنوز بسترش برای عنوان مطالب، مهیا نشده است. کما اینکه در سیره انبیا و اولیای دین همین را دیدیم. مثلاً فرض بفرمایید در سیره ائمه بعد از امام حسین علیه‌السلام اینها یک تعاملی نسبت به زمان و مکان کرده‌اند و به دنبال این بودند که وعده الهی در یک زمانی محقق بشود این زمان تحقق آن وعده الهی یک‌سری بسترهایی را لازم دارد باید بسترهایش مساعد بشود بر اساس عنوان قاعده اصلی و **نرید ان نمّ علی الدین استضعفوا** بسترسازی‌ها باید مهیا بشود. به ذهنم رسید شما فرض بفرمایید الآن اهرام ثلاثه مصر چند سال است حدود صد سال است صدو چند ساله است شروع کردند باستان‌شناس‌ها به کاوش و تحقیق اینها. چه بوده اینها؟ چند هزار سال زیر خاک‌ها مدفون بوده و الآن روز به روز حقایق جدید از دل اینها به دست می‌آورند. شما اگر همین تخت‌جمشید خودمان را هم ببینید تاریخ اکتشاف اینها توسط فرانسوی‌ها شروع شده. حتی به کمتر از هفتاد هشتاد سال گذشته می‌رسد. قبل از آن مگر کسی چیزی از اینها می‌دانست؟ اصلاً هیچ کسی به اینها توجهی نداشت. بعدها آمدند اینها کارهایی کردند متوجه شدند که یک تمدن اینجا مانده اینها برای خودشان یک روابطی داشتند یک علمی داشتند یک چیزهایی داشتند این کاوشگری‌ها یک حقایقی را آشکار کرد. در مورد قضیه عاشورا و بقیه معارف دین، من جمله عاشورا همان‌طور که عرض کردم بحث مهدویت، حالا امروزه ما می‌بینیم متأسفانه اینها آمده مسائل کف خیابانی شده است برای ما مبتدل شده، مثل بعضی سکناس‌های فیلم‌های هندی شده. شما ببینید در وصف عاشورا مثل آن جمله که شما فرمودید تو عراقی و من ایران تو کجا و من کجا؟ مثل اینکه فکر می‌کنید راج کاپور با ویجینتوما لا دارد صحبت عاشقانه می‌کند! اصلاً بحث این نیست. بنابراین باید بسترها مساعد

شوند. ظاهراً این بسترها باید مساعد بشود. این هم که تا به الآن در گذر زمان در گذر تاریخ به دست ما رسیده قطعاً خیلی آفت‌ها بر آن وارد است. همین حرف‌هایی که حضرت‌عالی و دیگران فرمودند و همیشه این آفت‌ها بوده ولی بالاخره آن دُز ناب مانده. آن وجودش به همین شکل لابه‌لای همین روضه‌های خانگی روضه‌های پیرزنانه، در دهات با همه اینها، به این دُز یک‌سری پیرایه‌هایی چسبیده، ولی این دُز می‌رسد به یک جا مثل یک دُزه هسته اتم، این دُزه اتم بالاخره درونش باید شکافته شود، باید آن دُزه نوترون در فضای شرایط خاصی به این زده شود تا این شکافته بشود و انرژی خودش را آزاد کند، این خواهد شد و اتفاق خواهد افتاد. ولی یک نکته‌ای را خدمت حضرت‌عالی عرض بکنم خیلی برایم جالب است با توجه به همین مطالبی که عرض کردم. الآن در دنیای مسلمان‌ها این‌طور انقلاب حسین‌بن‌علی را عنوان می‌کنند، ولی یک نکته جالبی را هم من برایم پیش آمده خیلی جالب است که الآن در دانشگاه سوربن فرانسه شما ببینید با آن عظمت و آن رنگینگی، کتابی را در آنجا چاپ می‌کند به عنوان **خلفای ملعونین**.^۱ جریانی از صدر اسلام همان قضیه که حضرت‌عالی فرمودید سقیفه بنی ساعده که خلافت چه شد. آنها افراد مسلمان هم نیستند، یک سری محققین آمده‌اند تاریخ را شکافته‌اند از کلّ مصادر خود مسلمانان چه شیعه چه سنی تاریخ را شکافته‌اند که در صدر اسلام یک چنین واقعه‌ای شده است و این را باید ما بیابیم رویش تحلیل کنیم یعنی تمام علمای شیعه از صدر اسلام تا الآن هرچه کرده‌اند نتوانسته‌اند به این وضوح بیان کنند، چون یک سری باید و شاید‌ها و یک‌سری تقیّه و مسائل را رعایت می‌کردند. ناگزیر بودند و گرنه تا امروز نمی‌ماندند. کما اینکه سنت اولیای دین همین بود، فرامینشان بر همین اصل بود. ولی

۱. الوردی، هاله، نام اصلی کتاب: «LES CALIFES MAUDITS»؛ ناشر: Espaces libres- Poches (درج عنوان کتاب صرفاً جهت حفظ امانت در مطالب گوینده است و رویکرد و محتوای کتاب الزاماً مورد تأیید کانون زبان قرآن نمی‌باشد)

امروزه غیرمسلمان‌ها این کار را انجام می‌دهند دیگر از دست ما خارج است، ما که نمی‌گوییم، اینها دارند می‌گویند. خیلی نکته جالبی است، آنها دارند عنوان می‌کنند که این مسئله در صدر اسلام واقع شده، این خلفائی که عنوان می‌کنند این را می‌گویند به صراحت می‌گویند برخلاف ما که یک مقدار در لفافه صحبت می‌کنیم بخاطر وحدت و مسائل دیگر ولی آنها رودربایستی ندارند می‌گویند، آنها مبدأ یک انحرافی در صدر اسلام واقع شده، این بحث در آمریکا در دانشگاه نورث وسترن انجام می‌شود. دیروز مثلاً چهارمین جلسه‌اش بود. می‌گوید که «شش ماه سرنوشت‌ساز» از شهادت حضرت رسول تا می‌رسد به شهادت حضرت فاطمه، غیرمسلمان‌ها روی این مسئله دقت می‌کنند، این نشان‌دهنده این است که آن دُرّ موضوع اسلام و بالتبع آن حقیقت قیام امام حسین علیه‌السلام و یکی دیگر هم بحث مهدویت است. اینها دارند روی اینها جور دیگری نگاه می‌کنند و خوشبختانه ما یک سری مسائل را الزاماً باید رعایت بکنیم، تا به اینجا نمی‌رسید اگر، این طور رفتار نمی‌کردند، ولی دنیای امروز خیلی بی‌رودربایستی با مسائل برخورد می‌کند. خیلی بسترها مساعد می‌شود. در صحبتی که ما دیروز داشتیم چند نفر از آقایان عنوان می‌کردند، قطعاً بدانید بین ده تا بیست سال دیگر ما یک تحول و یک انفجار نگاه به تاریخ خواهیم داشت. به همان دلیلی که هر واقعه‌ای در دنیا می‌خواهد شکل بگیرد قبل از آن باید زمینه‌سازی‌های فکریش انجام بشود، در انقلاب صنعتی، در همه مسائل این مطلب بوده، این زمینه‌سازی فکری را می‌بینیم که در مراکز علمی دنیا شروع شده استارت خورده، واقعاً آنها بی‌رودربایستی، چون ما یاد گرفتیم در پنجاه شصت سال با رودربایستی مسائل مان را عنوان بکنیم، با یک سری ملاحظات خاصی که بوده، ولی آنها دیگر این ملاحظات را ندارند کاملاً عنوان می‌کنند این مسائل را، به صراحت. علی‌ایّ حال، به نظر رسید که در مورد مطالبی که فرمودید که چرا پردازش نشده، همین

مکتوباتی که با یک ظرافتی تا به الآن به اینجا رسانده‌اند، الآن ظاهراً زمینه و بستر شکافته شدنش انشاءالله محقق می‌شود. یک نکته کوچکی هم در مورد آن مطالبی که در مورد رجز فرمودید ببینید باید فضا را هم در نظر بگیریم. فضای جنگ حالا اسمش را جنگ بگذاریم. وقایع و واقعه عاشورا که در همان موقع بوده است در زمان ابتدای اسلام، آنجا همان بحث عشیره‌ای بوده است افراد بالاخره در مواجهه با هم خودشان را باید می‌شناساند، این عقبه خیلی مهم بود. فرض بفرمایید مثلاً در یکی از رجزهایی که در مورد حضرت قاسم بن الحسن هست می‌فرمایند که «إن تنكروني فأنا ابن الحسن / سبط النبي المصطفى المؤمن» ایشان خودشان را می‌شناساند که آن فرد مقابل بداند که او دارد با کسی می‌جنگد که سبط نبی است. در آن گروه کسانی بودند که هنوز پیامبر را می‌شناختند، صحابه بودند، هنوز اعتقاد داشتند و این یک جایگاهی بود که اینها می‌خواستند با نوع این رجزخوانی‌هایشان یک حقایقی را به آنها برسانند. یا اگر مثلاً آن رجزی که مربوط به حضرت ابوالفضل العباس مثلاً عنوان شده مربوط به ایشان بود که فرمودند «و الله ان قطعتموا يميني / اتي احامي ابدأ عن ديني» این می‌خواهد بگوید که دینم برای من یک ارزشی دارد. همان‌طور که فرض بفرمایید در وصیت شهدا می‌گویید، اینها هم در حقیقت یک نوع تبیین جایگاهشان و نوع تفکرشان است که ما دست از دینمان بر نمی‌داریم. یا اینکه مثلاً فرض بفرمایید آن شخصی که اسمش فراموش شده، پیر بود، خودش حافظ قرآن بود، از صحابه بود، در خود معرکه عاشورا در قضیه عاشورا دو نفر بودند که مسن بودند حبیب بن مظاهر الاسدی، اینها، می‌گوید که می‌دانید من حافظ قرآنم من این جور بودم، من جزو صحابه بودم، من اینها را داشتم. برای اینکه آنها را هدایت کند. یک نفر از آنها هم بیاید این طرف کفایت می‌کند. بعضاً این رجزها یک سنتی بوده است برای اینکه به طرف مقابل بشناسانند که من کیستم و تو کیستی. آنها که نمی‌توانستند به رسول

الله خودشان را متصل بکنند یا اینکه اهدافشان را، آنها آمده بودند برای فرض بفرمایید گندم ری. ولی اینها می‌گویند اگر ما شهید بشویم می‌رویم در جوار رسول الله، در حقیقت برای تبیین هدف مقابل است. حالا بعضاً هم بله به فرموده حضرت عالی در اینها تحریفاتی هم شده است که دیگر این دغدغه‌ای است که همیشه در دل همه ما بوده است و اجتناب‌ناپذیر است.

استاد لسانی: سپاسگزاریم. طبق معمول بسیار مکمل‌های عالی بود. بیان خیلی اساسی بود. من هم به سرورانم این را عرض بکنم که کار ما اساساً در این مجموعه آموزشی و پژوهشی هر دو هست. این را بیشتر در آن جهت بیان می‌کنم که جایگاه فرمایشات شما که از این جهت باید مجموعه ما قدرشناس شما بطور مضاعف باشد، این است که بحث‌ها را از حالت تک نظری درمی‌آورد و به قول فضاهای آکادمیک و تحقیقی، نظریه رقیب هم می‌آید در کنار مباحث ما، و این خیلی با ارزش است که مسائل همه با یک نگاه در یک کانال به یک شکل خاص دیده نشود. من هر آنچه را بیان می‌کنم خودم عمریست با آن زیسته‌ام. حرف‌های من غالباً یا پنجاه سالش است یا چهل سالش است یا سی سالش است و خیلی وقت‌ها این حرف‌ها را من چند ده سال ننگه داشته‌ام و منتظر موقعیتی بودم که این حرف‌ها حراج نشوند و از دست نروند ولی به هر حال نمی‌توانم به جای حرف خودم حرف‌های دیگران را بزنم، حرف‌های خودم را می‌زنم که با آن زیسته‌ام و به نتیجه رسیده‌ام و آنچه در مطالعاتم یافته‌ام همین‌ها را می‌گویم و خطری که احیاناً منحصرشدن بحث به گفته‌ها و نوشته‌های امثال من می‌تواند در کنار آن وجود داشته باشد، اینست که کسانی که در این برنامه‌ها حضور پیدا می‌کنند، تک کاناله ممکن است بشوند و فکر کنند هیچ صحبت دیگری غیر از این شکل بحث‌ها و صحبت‌هایی که می‌شود وجود ندارد. وقتی ببینند وجود دارد، شکل‌های دیگر هم هست، روش‌های دیگری هم هست رویکردهای دیگری هم هست این خیلی پربارتر می‌کند

بحث‌ها را و جایگاه مسائل را خیلی بهتر مشخص می‌کند و فرصت تفکر می‌دهد به افراد. تمام درد امثال من این است و خیلی وقت‌ها که آن حرف‌ها را که چند ده سال است نگه داشتم یا حاضر نشدم کتاب بشود یا مقاله شود، به دلیل این بوده است که خوف از این داشتم که این به همین صورت تک نظری، به اصطلاح تک‌ریل، نه بصورت دو تا ریلی که کنار هم رویش قطار حرکت می‌کند، به صورت تک‌ریل و تک بال به این شکل مطرح بشود و افرادی همین را بخواهند دنبال کنند و این یک خطر جدی هست در مسائل آموزشی و پژوهشی و مطالعاتی. بزرگترین عیبش همین است که افراد کم‌کم از فکر کردن دست برمی‌دارند، دیگر فکر نمی‌کنند. می‌گویند در هر زمینه‌ای ببینیم فلانی چه نوشته چه گفته. خدا رحمتش کند.

برادر ارجمندمان زنده‌یاد مهندس رضا کیان‌زاد که بسیار ما مدیون ایشان در خیلی جهات هستیم خدا رحمتش کند در این روز عزیز و پاداش آن همه زحمات و اخلاص‌هایش را شایسته به او بدهد که قطعاً داده است و اجر او را مضاعف گرداند. ایشان همین را می‌گفت و البته می‌دید که من مراقب هستم اما باز هم تأکید می‌کرد که اصلاً نگذارید این جوری بشود که افراد حرف‌هایشان منطق‌هایشان تفکراتشان سنجاق شود به آقای لسانی و همه چیز را به جای این که خودشان فکر کنند و خودشان درک بکنند، بگویند آقای لسانی گفت آقای لسانی نوشت! افراد باید عادت بکنند پویا باشند جویا باشند. البته همه سروران ما در مجموعه کانون زبان قرآن همین‌طور هم هستند دنبال مقاله‌ها می‌گردند، دنبال بحث‌ها می‌گردند، هر جا هر بحثی هر تحقیقی به دستشان برسد پیگیر می‌شوند و اینها خیلی خوشحال کننده است و آرزوهای عمری امثال من بوده که اندک اندک داریم به آن می‌رسیم. گم‌شده ما واقعاً طی سال‌ها این بوده که کسانی بگویند که تو این‌طور می‌گویی ما هم این‌طور می‌گوییم تو این‌طور می‌اندیشی ما هم این‌طور می‌اندیشیم، تو آن‌طور خوانده‌ای، ما هم این‌طور خوانده‌ایم! این

طی سالیان برای خود من هم آموزنده است. دوستان با این تعبیر من آشنا هستند، که من هیچ تغییری نکردم از نظر **دانش جو بودن**، این خصیصه را هنوز الحمدلله خدا برای من نگه داشته، من دنبال یک کلمه تازه‌ام، یک عبارت تازه، چه برسد به یک فضای مطالعه تازه، این گم‌شده من است و امیدوارم که دوستان هم همین‌طور فکر کنند به همین شکل و در همین سطح، قدردان قدرشناس شما باشند. ایدکم الله.

خانم مدرّس زاده: مطالبی که می‌گویم، یک اینکه در مورد بحث نهضت عاشورا با نگاه به سوره قتال هست، یک سؤال مطرح شده در مورد نهضت عاشورا و همین‌طور سابقه ۵۰ ساله‌اش که منجر به این نهضت شد. آیا وسیله و امکان برای رسول اکرم به اذن الهی فراهم نبود که جلوی نطفه فساد از همان آغاز بسته شود و از یک سو اوج گرفتن فساد در جامعه اسلامی و سرایت آن به اطراف و اکناف جهان؟ خداوند طبق سنت دیرینه خودش عذاب را بر قوم فاسد نازل می‌کرد و دیگر هیچ آثاری از آن باقی نمی‌گذاشت، می‌توانست این اتفاق به راحتی بیفتد و دیگر جایی برای این اتفاقات بعدی نبود! کما اینکه سوره قتال به آن اشاره دارد **کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله علیهم و للکافرین أمثالها و یا اینکه وکائین من قریة هی أشدّ قوّة من قریتک الّتی أخرجتک أهلكناهم فلا ناصر لهم**. چه بسا شهرهای بسیار قدرتمندتر از آن شهری که تو را از آن اخراج کردند و یا هلاکشان کردیم و برای آنها هیچ یآوری نبود. خیلی راحت این سنت می‌توانست دو مرتبه احیا شود. سنت عذاب. اما این اتفاق نیفتاد. خداوند چنین نمی‌کند، و این بار برخلاف سنت دیرینه خودش، مسلمانان را با فرهنگ قتال و مجاهدت آشنا می‌کند و تعلیم می‌دهد آن هم با چه شدّت و حدّتی: **فإذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی إذا أتختنموهم فشدّوا الوثاق و گردن‌هایشان را با شدت بزیند و اسیرانشان را با شدت ببندید و الی آخر**. اما خدا در سوره قتال دلایل خودش را برای این قضیه

مطرح می‌کند. قرار است جعل سنتی نو بشود و آن تسلیم محض و بی‌چون‌وچرا در برابر مقام ولایت است: **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و این اطاعت** هر بار اقتضای جدید برای مؤمن دارد که خدا از آن تحت عنوان تجارت یاد می‌کند، در سوره صف: **هل أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم** یک سوی این تجارت مؤمن است که قرار است هرآنچه از داشتنی‌ها و اولاد و جان دارد، در برابر مقام ولایت الهی فدا کند. به عبارت دیگر «جعل» فرهنگ انفاق و شهادت با تعاریف ویژه خودش با ظهور اسلام آغاز می‌شود، که امری بی سابقه در سایر ادیان و حتی در پیشینه تاریخی وحی است. با ظهور اسلام دیگر مؤمنان قرار نیست فقط نظاره‌گر عاقبت مشرکان و کافران به دست انتقام الهی باشند. بلکه خود باید با حضور و نقش آفرینی خویش طرحی نو در مرام انسانیت دراندازند. **إن تنصروا الله ينصركم** تا کی خدا خودش یک تنه همه کارها را درست و راست کند؛ شما هم بیایید کارها را درست کنید، شما هم بیایید به میدان. خدا یک سمت و شما یک سمت. **فضرب الرقاب حتى إذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق** خودتان را نشان بدهید. پس شما چه کاره‌اید؟! همیشه خدا خدا. خدا این کار را بکند، خدا آن کار را کرد. ریشه صدام را خدایا تو بکن! همه کارها را تو درست کن. مقداریش را هم شما به عهده بگیرید! شما درست کنید!!

استاد لسانی: این یکی از جواب‌های جدی آن اشکال خیلی جدی استاد امیرحسین شاددل حفظه‌الله است که خیلی ما دنبالش هستیم. این یکی از جواب‌های جدی‌اش هست، که خدا سنتش تغییر کرده، چندین آیه در قرآن داریم که می‌گویند: تمام شد! دیگر آن برنامه‌ها تکرار نمی‌شود. به عهده شما گذاشته شد. خود شما باید درست کنید. **واجتنبوا الطاغوت** می‌گوید از این بعد طاغوت را خود شما باید بشکنید. فساد را خود شما باید از میان ببرید. اصلاح را خود شما باید انجام بدهید. اینکه فقط خدا بیاید انجام دهد تمام شد، شما هم باید

بیاید. اراده خدا تغییر کرده. روش خدا تغییر کرده. در اسلام، دیگر خدا همه کارش را خودش انجام نمی‌دهد، به عهدهٔ امت اسلام می‌گذارد چون یک رهبری دارند یک پیامبری دارند که آن چنانیست، **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً** با داشتن چنین پیامبری چنین رهبری: **لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**. امت اسلام باید نشان بدهند که **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا** به موقع رکوع و سجود و به موقع جنگ و به موقع اقدام و همه با هم **ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ... وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ**. اینها وقتش رسیده است. یک زمانی بشریت منتظر افرادی این چنین بوده الآن افراد این چنین را خدا انتظار دارد که دیگر تحقق پیدا کرده باشند، که بشود کارها را به آنها سپرد. این یکی از بحث‌های جدی خاتمیت است، خاتمیتی که همیشه گفتیم یک مبحث مغفولیت، خاتمیت یک قسمت عمده‌اش همین است که پیامبری ختم شد، ولی آیا همه چیز ختم شد؟ نه، فقط پیامبری ختم شد. خاتم النبیین، نه خاتم الائمه، نه آخرین امام‌المؤمنین، نه آخرین مصلح، نه آخرین مُنذر. خاتم النبیین فقط یعنی **إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**. این تمام شد. نبوت و پیامبری حالا چه چیزی جایگزین آن است؟ آن کارهایی که باید نبوت انجام می‌داد. چه کسی انجام بدهد؟ دست‌پروردگان این نبی خاتم که بسیار پرمایه‌تر از این حرف‌هاست یعنی تمام نبوت یک طرف، تمام پیامبری و سلسله پیامبران یک طرف: **تِلْكَ الرِّسَالُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمْنَا اللَّهُ**. منمهم، منمهم، منمهم، که هر کدام یک خصوصیتی داشتند، و نبوت ختمی مرتبت هم یک طرف. شبیهش را در **دعای ندبه** هم داریم که آنها هر کدام یک وجه اختصاصی داشتند، می‌رسیم به یک پیامبری که پیامبرخاتم است و جامع همه آن قدرت‌ها و توانمندی‌ها و عزت‌هاست. **و يَنْصُرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا** و صاحب سکینه است **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**. با ظهور و حضور اسلام

دیگر مؤمنان قرار نیست فقط نظاره‌گر عاقبت مشرکان به دست انتقام الهی باشند. این شأنی ندارد. مدام بنشینیم بگویم که بله آنها این طوری شدند، آنها آن طور شدند، عاقبت فساد این است. عاقبت همین است دیگر. تو کی می‌خواهی خودت کار بکنی؟ کی می‌خواهی بیایی در صحنه؟ خود شما چه کاره‌ای؟ خود شما کدام طرفی؟ شما مصلحی؟ مفسدی؟ **قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ.** قرآن رودربایستی ندارد دیگر همه این بحث‌ها مال قبل بوده که زمینه‌سازی‌ها محکم بشود، بی‌ها درست ریخته بشود، الآن دیگر وقتش رسیده است. دیگر الآن **أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا** الآن دیگر **أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.** الآن دیگر هیچ چیزی آن بالا نمانده که نیامده باشد زمین. این بیان صریح قرآن است: **أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.** از اینجا به بعد آن آسمان است که شبیه نگاه زمینیان به آسمان نگاهش به زمین دوخته می‌شود. همه دارند به زمین نگاه می‌کنند ببینند زمین چه خبر است، چون تمام هستی عالم هستی آمده روی زمین. روی زمین دارد کار می‌کند پیامبراکرم، و کار می‌کنند دست‌پرورده‌های پیامبراکرم: **كُزِرَ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ.** تماشایی است، برای اهل آسمان تماشایی است برای عرش الهی. تماشایی است. اینجا چه خبر است؟ قضیه خیلی فرق کرده. قبلش همه نگاه‌ها به آسمان بوده، حالا همه نگاه‌ها از آسمان به زمین است. احادیث ما پر است از این موارد که نگاه آسمانیان به زمین است که روی زمین ببینید چه اتفاقاتی دارد می‌افتد؟ روی زمین چه پدیده‌هایی دارد رخ می‌دهد، که بی‌سابقه است! ببینید تماشا بکنید. برای آنها تماشایی است. قبلاً برعکس بوده، آن حالت‌های عرفانی و فرشته‌پرستی که شما خودتان متخصصش هستید و ایزدها و امثال اینها. قضیه فرق کرده است دیگر الآن جایشان را داده‌اند به انسان‌هایی که همه این نقش‌ها را به عهده گرفته‌اند، انسان‌هایی که تغییر می‌دهند، انسان‌هایی که ایجاد می‌کنند، انسان‌هایی که تاریخ بشریت را

به دست خودشان ورق می‌زنند، انسان‌هایی که انقلاب می‌کنند، قضایا را جابه‌جا می‌کنند. بنا دارند با حضور و نقش‌آفرینی خود طرحی نو در مرام انسانیت دراندازند و برای خود و جهانیان دستاوردهای عظیم داشته باشند.

خانم مدرّس‌زاده: وَالَّذِينَ اهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ هدایت بر هدایت آنان

افزوده می‌شود یعنی مسیر رشد و جاودانه و بی‌انتها. این همان چیزی است که حافظ به آن می‌گوید «شرب مُدام». یعنی بذل همهٔ داشتنی‌ها، اولاد، جان و آماده‌بودن هر لحظه‌ای فرد مسلمان برای این همه جانفشانی. نه تنها گذشته او را صفر و جبران می‌نماید و **یصلح بالهم** بلکه آن‌چنان آن‌ها را در سیر رشد قرار می‌دهد که قادرند با چشمان باز بهشت خویش را ببینند و سپس اوج بگیرند و به سوی آن بشتابند: **ویدخلهم الجنّة عزّفا لهم** و این آن سوی دیگر آن تجارت نجات‌بخش است. رشدی جاودانه که آثار و برکات آن نه فقط مؤمن مطیع را این چنین بهره‌مند خواهد کرد که نجات‌بخش جهانیان نیز خواهد بود. در قبال عمل مشرکانی که هر آنچه کردند و می‌کنند ثمری جز **هباءً منثوراً** جز باد هوا دستانشان را پر نخواهد کرد.

استاد لسانی: ذلک بأنّ الله مولیّ الذّین آمنوا و أنّ الکافرین لا مولیّ لهم. سپاسگزاریم.

من تقاضا می‌کنم از دوستان که به فکر این قضیه باشند. من خودم یک بار این کار را انجام دادم این ایام یک بار دیگر هم انجام خواهم داد، به مناسبت سالروز مهاجرت پیامبر اکرم غافل نشویم از یک دوره دیگر مطالعه‌کردن فصل مربوط به مهاجرت رسول اکرم در کتاب **مطالعات قرآنی در سیرهٔ نبوی** و آن روضه جان‌گدازی که در بحث‌های سیره نبوی خواندیم که کم از روضه‌خوانی‌های مربوط به عاشورا نیست؛ آن دل شبی مثل دیشب، شب یکم ربیع الاول، که پیامبر اکرم از غار ثور تنها پایین می‌آیند و می‌آیند به مگه و در ناحیه حجّون و مقبرهٔ ابی طالب که آنجا معلوم است حضور مرقد مطهر صدیقهٔ طاهره خدیجهٔ کبریٰ سلام‌الله‌علیها

در صحنه حتماً موضوعیت دارد و شروع می‌کنند با شهر مکه راز و نیاز کردن که من را از تو دارند جدا می‌کنند، من را از مکه دارند اخراج می‌کنند و من اصلاً بنای خارج شدن از مکه را نداشته‌ام و ندارم اگر اخراج نمی‌کردند مرا. و ما «مهاجرت» را آنجا بیان کردیم که جای هجرت می‌نشیند. بحث، بحث یک هجرت ساده نیست که از اینجا برویم آنجا شاید چنین و چنان. این حرف‌ها نیست یک مسئله بسیار جدی است: **وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** و آن عظمت بی نظیری که در تاریخ ثبت می‌کنند پیامبر اکرم در مقابل این اخراج که چگونه با دست پیش گرفتن نمی‌گذارند اصلاً قریشیان به آرزوی خودشان که بخواهند پیامبر اکرم را اخراج بکنند برسند! ما اینها همه را آنجا بحث کردیم و نشان دادیم که پیامبر خودشان پیشاپیش از مکه خارج می‌شوند و اینها زمانی که عملاً می‌خواهند پیامبر را اخراج کنند دیگر پیامبر در مکه نیستند که بخواهند مصوبات «نادی قریش» را اجرا بکنند. از اینجا باید گرفت تا ریزه کاری‌های فراوانی که ما بعضی از آنها را در آن بحث نشان دادیم که اینها همه درس زندگی به امثال ماست که چقدر پیامبر ما طرفدار این دقت نظرها، سنجش‌ها و ظرافت‌ها هستند و چه انتظاراتی از امت خود دارند.

۱۵

پانزدهمین نشست سمینار علمی فرهنگلی عاشوراشناسی
یکشنبه یازدهم آبان ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون ترویج زبان قرآن

موضوع: غریب و مظلوم بودن امامان شیعه

بسم الله الرحمن الرحيم. و السماء ذات البروج. واليوم الموعود. وشاهد ومشهود.
قتل أصحاب الأعدود. النار ذات الوقود. إذ هم عليها قعود. وهم على ما يفعلون بالمؤمنين
شهود. وما نعموا منهم إلا أن يؤمنوا بالله العزيز الحميد. الذي له ملك السماوات والأرض
والله على كل شيء شهيد. إن الذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب
جهنم ولهم عذاب الحريق. إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجري من تحتها
الأنهار ذلك الفوز الكبير. إن بطش ربك لشديد. إنه هو يبدئ ويعيد. وهو الغفور الودود.

ذو العرش المجید. فقال لما یرید. هل اناک حدیث الجنود. فرعون و ثمود. بل الذین کفروا فی تکذیب. والله من ورائهم محیط. بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ. آمنا بالله، صدق الله العلیّ العظیم.

متن منتخب زیارت عاشورای معروفه، یادگار نشست سّوم عاشوراشناسی، را با هم می‌خوانیم. هرچه با توجه و حضور قلب بیشتر باشد، ارزشش بیشتر است، تا فضای ساختمان کرامت رضوی عنوان «تحت قبه حضرت ابا عبدالله الحسین» را پیدا کند که اولین امتیازش اجابت دعاست در چنین موقعیتی و هر داعی که هرکس در چنین موقعیت‌های منتسب به ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام به درگاه خدا داشته باشد، در دل یا بر زبان.

رعایت آداب، حفاظ ایمان: «اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم»، امروز، «و فی موقفی هذا» و در یک جای خاص و در زمان خاص از امروز «و ایام حیاتی» تا همه روزهای زندگی‌ام. یعنی من از یک جایی به بعد که عاشورا را درک کردم، شبیه و مادریک ما لیلۃ القدر، از آن زمان که عاشورا را درک کردم، جایگاه زیارت عاشورا را درک کردم و چه بسا تا بیست سال درک نکرده بودم، تا سی سال درک نکرده بودم، به عکس ممکن است کسی از پنج‌سالگی و یا هفت‌سالگی یا هشت‌سالگی درک کرده باشد. اینکه کسی عاشورا و زیارت عاشورا را درک کرده باشد، یکی از نشانه‌هایش این است که زیارت عاشورایش دیگر ترک نشود. نه اینکه مستحب واجب شود، مستحب هیچ وقت واجب نمی‌شود ولی به عنوان آداب عاشوراشناسی آداب چیزهای بی‌اهمیتی نیستند. آداب حفاظ هستند، قلعه و حصن‌اند برای ایمان و عمل صالح. کسی که بنا را بر این بگذارد که آداب دینی و مذهبی را اصلاً رعایت نکند و اجبات را هم از یک جایی به بعد کنار می‌گذارد. مستحبات را اول کنار می‌گذارد و می‌گوید که چه کسی گفته است؟ مگر واجب است؟! بعد واجبش را هم تخفیف می‌گیرد و بعد تخفیف روی تخفیف، و

بعد می‌گویند که اصلاً حالا چه لزومی دارد؟ چه نیازی است؟!

رعایت آداب مهم است. و یکی از آثار مهم رعایت آداب که چیز کمی هم نیست همین است که حفظ می‌کند اصل مطلب را. ایمان مهم است یا نه؟ باور مهم است یا نه؟ عمل مطابق باور و ایمان مهم است یا نه؟ ارتباط دائمی ساحت شناختی با ساحت عاطفی با ساحت رفتاری مهم است یا نه؟ اینها باید مثل یک مدار الکتریکی یا الکترونیکی به یکدیگر وصل باشند یا نه؟ لازمه‌اش رعایت همین آداب است.

یکی از آداب اینست: «**ایام حیاتی**». من فقط روز عاشورا زیارت عاشورا نمی‌خوانم. من از وقتی که فهمیدم عاشورا یعنی چه و فهمیدم که «**کلّ یوم عاشورا**» فهمیدم که عاشورا که روزی مثل روزهای دیگر نیست که بشود یازدهم محرم و بگویم دیروز عاشورا بود و امروز دیگر عاشورا نیست! دیگر چه رسد به اینکه محرم بشود صفر! عاشورا بود. اربعینش هم آمد و گذشت پس برگردیم به همان جاهایی که بودیم.

یکی از آن آدابی که در مجموعه آداب تشیع حفاظ آن اصل مطلب‌هاست، تکرار همه روزه زیارت عاشورا است. از جمله کارهایی که ما اینجا کردیم و خدا توفیق دهد که به جوانب مختلفش هم سر جای خودش برسیم، این بود که به عنوان یکی از کارهای عاشوراشناسی و به عنوان یکی از فضاهای مطالعاتی در این زمینه رفتیم سراغ متون زیارات و ادعیه و از جمله زیارت عاشورای معروفه طبق صحبت‌ها و بحث‌هایی که بود، منجر شد به این **متن منتخب زیارت عاشورای معروفه** که طبعاً اگر بخواهد آن‌چنان که باید و شاید این حرف سر جای خودش قرار بگیرد مثل همه حرف‌های دیگر باید جوانبش بحث شود و جایگاه مطلب روشن شود تا آثار خودش را هم داشته باشد.

به هر حال، **زیارت عاشورا باید هر روز خوانده شود** تا اینکه عاشورا مثل روزهای دیگر،

دیروز نشود و پریروز نشود. عاشورا بود، بشود: عاشورا هست، هر روز عاشورا است، و عاشورا مسئله‌ای است که توجه به آن امروز و دیروز و پریروز ندارد. با توجه به زمینه بحث‌های ما که عاشورا است، معنیش هرگز این نیست که فقط محرم و صفر باید به عاشورا پرداخته شود و باید صبر کنیم که باز محرم و صفر شود و باز دهه عاشورا شود. آری، وقتی دهه عاشورا شود به صورت ویژه و به صورت خاص و حداقلش این است که مثل سالگردها و سالروزهای دیگر توجه‌ها باید چند برابر شود و دقت‌ها باید بالا برود و رفع و رجوع‌ها انجام شود و کسری‌ها جبران شود.

در همهٔ ایام سال «و ایام حیاتی»، مضامین زیارت عاشورا نصب العین من است. با هر دو طرفش. «بالبراءة منہم» یک طرف است، نگه داشتن عاشورا مثل نمازهای یومیه در طول سال در همه روزها به این است که محتوای اصلی عاشورا که دو قسمت است یکی برائت از کسانی است که در برابر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام و کسانی که مثل ایشان بودند که در متن داشتیم «وابن ثاره» مثل پدرشان مولای متقیان علی علیه‌السلام؛ در برابر این افراد ایستادند در طول تاریخ و می‌ایستند و دائم این مسائل در حال تکرار است، یک طرف محتوای تکرار روزانه و همواره تازه نگه داشتن توجه به عاشورا در کنار مسائلی مثل نمازهای یومیه. نمازها واجب هستند و این مستحب است، آن هست و این هم هست، و اینها مکمل یکدیگر هستند و این به خصوص حفاظ آن است، وقتی که درست درک شود و جای خودش را درست پیدا کند.

«وبالموالاة لنبیک و آل نبیک» یعنی مسئله تولی و تبری. که در شمارش فروع دین از قدیم مرسوم بوده است در مذهب شیعه و در تعلیمات دینی تشیع که فروع دین ده‌تاست، نهم تولی و دهم تبری. و با این تولی و تبری است که دین در نگاه شیعه، در نگاه مسلمان شیعه،

کامل می‌شود. در روی کرد به متون ادعیه و زیارات، ما این مسئله را به آن توجه کردیم که چه بسا یکی از عواملی که برخلاف کسان دیگری که به خواندن زیارت عاشورا با صد لعن و صد سلام مداومت می‌کنند، که البته بعید است کار درستی باشد، یک عده هم می‌گویند ای کاش می‌شد هر روز زیارت عاشورا را بخوانیم ولی نمی‌خوانند. شاید به دلیل این است که به هر حال زمان بر است. ولی اگر این طور بشود و حداکثر یک صفحه‌ای باشد و این صفحه داخل جیب و داخل کیف جای بگیرد، و روی گوشی تلفن همراه کم کم از بر هم می‌شود. آدم ایستاده دارد مترو را می‌بیند که دارد می‌آید و تا بیاید مترو بایستد و پیاده‌شدنی‌ها پیاده شوند و بخوانند سوار شود، زیارت عاشورایش را خوانده است. یک روز سر غذا می‌آید غذا بخورد و می‌بیند که ظهر شده، عصر شده و می‌بیند که هنوز زیارت عاشورا را نخوانده است و همان‌جا می‌خواند و می‌بیند که حتی غذایش سرد نمی‌شود! این می‌شود زمینه مداومت، و در این مداومت آگاهی‌هایی که راجع به عاشورا و عاشوراشناسی، شخص کسب کرده باشد و برای خودش جانداخته باشد این آگاهی‌ها دائم نوبه‌نو، تازه می‌شوند و تازه به تازه مطرح می‌شوند و این نمی‌گذارد که غبار کهنگی روی آنها بنشیند.

غریب حسین؛ مظلوم حسین: بعضی از تابلوها برداشته شده است و بعضی تابلوها که مانده نشان دهنده این است که هنوز بحث‌هایش انجام نشده است. تکرار «مظلوم حسین»، «غریب حسین» در تابلوهای در و دیوار ساختمان کرامت نشانه این است که قرار است تأکید بشود، تأکید مضاعف بشود بر این دو مسئله. مسئله غربت و مسئله مظلومیت. یک طرف قضیه هنوز ما در بحث‌هایمان به آن نرسیدیم، بحث عزاداری و گریه و سوز دل و اینهاست. یک طرف قضیه این است که وقتی که شخص در عزای امام حسین علیه‌السلام و شهدای کربلا می‌گرید یکی از چیزهایی که در ذهنش است این است که مظلوم بودند و مظلوم واقع شدند

که به شکل‌های مختلف بحث‌هایی پیرامون این موضوع انجام شده است و ما می‌خواهیم این بحث‌های انجام شده را پایه و پایگاهش را محکم‌تر کنیم و به بحث‌های دیگر ارتباط بدهیم و بحث‌های دیگر را بر همین نسق دنبال هم انشاءالله پیگیری کنیم.

آری، ممکن است بخشی از گریه کردن و اشک ریختن به خاطر این باشد که امام حسین غریب بودند و مظلوم بودند، ولی فقط این نیست. مسئله غربت و مظلومیت یک مسئله بسیار مهمی است و یک روی دیگر سکه دارد که همه مقامات و عظمت‌ها و اثرگذاری‌ها و ماندگاری‌ها و الگوشدن‌ها و مسلمان‌پروری‌ها و غیره و غیره، بر اثر این مقامات و جایگاه‌ها است. اینها آن روی سکه غربت و مظلومیت است. بله غربت محرز است. مولا علی علیه‌السلام غریب بودند. مظلوم واقع شدند. در تمام عمر، به شیوه‌های مختلف. و غالباً هم از ناحیه دوستان و البته از ناحیه دشمنان. ولی چه بسا بیشتر از ناحیه دوستان که خیلی دردناک‌تر است. خیلی شکننده‌تر است. **غربت در عین مظلومیت و مظلومیت در عین غربت.**

اینجا یک اشاره‌هایی به لحاظ‌هایی اضافه کنم، چون معتقدم که بحث عاشورا شناسی آن‌چنان جامع و فراگیر است که هیچ چیزی از آن بیرون نمی‌ماند. این بحث مهم و جامعی است و می‌تواند جامعیت خودش را اعمال بکند اگر درست دنبال شود. در حیطه فردی؛ حیطه خانوادگی و حیطه اجتماعی و در جهان اسلام به راه صحیح خودش اگر دنبال شود خود به خود خیلی چیزها را درست خواهد کرد، از خداشناسی‌اش بگیرد درست می‌کند تا پیامبرشناسی‌اش، تا امام‌شناسی‌اش.

وقتی ما می‌گوییم که امام حسین غریب بود، مظلوم بود، و از قبل گفتیم که «حسین منی و أنا من حسین» یعنی پیغمبر اکرم سلام‌الله‌علیه مظلوم بودند و غریب بودند و مظلوم هستند و غریب هستند. و آن مقامات والا و بالایشان به خاطر همین است. چون غریب هستند.

روی چه حسابی غریب هستند؟ به حساب رفتار مردم که دوست و بیگانه خواسته و ناخواسته دست به یکی می‌کنند و این افراد را دائم آزرده و دل شکسته می‌کنند. بیگانه و دشمن. بیگانه دشمن است، توی دوست چرا لطمه می‌زنی؟ چرا شخصیت ما را ترور می‌کنی؟ چرا بر غربت ما می‌افزایی؟ چرا آبروهایی را که خدا به ما داده است این آبروها را دچار اختلال و خطر می‌کنی؟ تو که ادعای دوستی داری چرا این کارها را می‌کنی؟

پدر من به من یک زمانی نشان داد نوشته‌ای را و گفت: ببین. این نوشته **آیت‌الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی** است. امضایش را بخوان. امضایشان در تمام عمر این بود. قبل از اینکه بنویسند سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، می‌نوشتند «**الغریب فی وطنه**». آیت‌اللهی در اوج عظمت و شهرت و مطرح‌تر از خیلی مطرح‌ها با خصوصیات و امتیازات ویژه از جهات مختلف ولی این آگاهی را هم خودشان داشتند و هم به دیگران می‌خواستند بدهند که ماها یکی از خصوصیاتمان این است که غریب هستیم. در وطن خودمان غریب هستیم. یعنی از ناحیه هم‌وطنانمان و هرچه نزدیک‌تر و نزدیک‌تر هستند آن هم‌وطنان به ما به جهات مختلف به ما، از ناحیه آنها بیشتر در غربت قرار داریم. این داستان بزرگان اثرگذار و چهره‌هایی ماندگار مثل ایشان است: **الغریب فی وطنه!** و اینها تازه سایه و حاشیه و دنباله‌رو و اقتداکننده به مظلوم‌ها و غریب‌های اصلی هستند که وقتی نسبتشان را با مردم در نظر بگیرید می‌بینید که به هر شکلی که بررسی کنید غریب و مظلوم هستند.

در بحث «الوتر الموتر» معنا کردیم که از طرق مختلف مورد ظلم واقع می‌شوند پیدا و ناپیدا، جزئی و کلی، روحی و جسمی، مادی و معنوی، از طریق دوست و از طریق دشمن، ولی آن روی سکه قضیه چیست؟ به حساب همین غربت و مظلومیت از جهت ارتباط مردم با این غربا و مظلومین، که دو مقام بزرگشان غریب بودن و مظلوم بودن است. که «**تارالله**» هستند

وقتی که در راه خدا شهید می‌شوند، و زمانی که در راه خدا شهید نشده‌اند «ولّی الله» هستند.

أشهد أن لا اله الا الله. أشهد أن محمداً رسول الله. أشهد أن علياً ولي الله.

این مقام، آن روی سکه غربت و مظلومیت است. چون شما اگر به هر شکلی بنا را بر مطالعه و تحقیق در این زمینه بگذارید می‌بینید که امثال مولا علی، امثال حضرت سیدالشهدا و دیگرانی که در کنار ایشان مطرح هستند که لزوماً امام هم نیستند و معصوم هم نیستند مثل ابوالفضل العباس، مثل زینب کبری، مثل حبیب بن مظاهر، مثل مسلم بن عوسجه، مثل زهیر بن قین بجلی، مثل حرّ بن یزید ریاحی، مثل مسلم بن عقیل و دیگران و دیگران، مثل علی اکبر، مثل قاسم بن حسن، اینها هم همین‌طور هستند. در میان مردم غریب هستند و از طرف مردم مورد ظلم واقع می‌شوند به طرق مختلف.

مخلوق لکم مردود الیکم: نسبتشان با خدا چیست؟ نسبت خیلی جانانه‌ای است. بحث

قرآنی را یادتان هست؟ **ان الله اشترى من المؤمنین أنفسهم و اموالهم** اینها خودشان را به خدا فروخته هستند. و خداوند اینها را از اول خریده است برای خودش. گفته اینها مال من هستند. فقط اینها عاشق من نیستند، فقط اینها شیفته من نیستند و فقط اینها نیستند که هرچه دارند و هرچه داشتند و هرچه می‌توانستند داشته باشند یک‌جا در طبق اخلاص نثار نام خدا کردند، نثار یاد خدا کردند، نثار «الله اکبر» کردند. نثار «لا اله الا الله» کردند. برای اینکه اسلام **إنّ الدین عند الله الاسلام** بماند. برای اینکه بعد از چهارده پانزده قرن ما با همان تازگی و با همان روزآمد بودن زمان رسالت پیامبر اکرم از اسلام، از قرآن، از رسالت، از آیین الهی، صحبت بشود، با همان تازگی؛ که اگر این کارها نشده بود اگر این نثارها نشده بود این وضعیت نبود. غربت و مظلومیت،

جانمایه این بحث همان بحثی است که قبلاً وارد شده بودیم که بسیاری از امام‌شناسی‌ها

و بسیاری از کربلاشناسی‌ها و عاشوراشناسی‌ها اینها ساخته و پرداخته خود افراد است. راه دور نرویم، مثل خداشناسی‌ها! در **نهج البلاغه** دارید آشنا هستید که مولا علی علیه‌السلام می‌فرماید در یک خطبه عمومی که نوعاً شما خداشناس‌ها خداشناسیتان از این قبیل است که آن اوصافی که برای خدا قائلید و آن وصف‌هایی که از خدا می‌کنید **مخلوق لکم مردود** **الیکم** است. شما اینها را ساخته‌اید و شما اینها را خلق کرده‌اید. خداشناسی‌های شما غالباً عبارت است از یک خدایی که خودتان ساخته‌اید و آن خدای ساخته خودتان را می‌شناسید و آن خدای ساخته خودتان را عبادت می‌کنید، نه خدایی که قرآن توصیف می‌کند و نه خدایی که خودش خودش را توصیف می‌کند، خدایی که شما ساختید و شما دارید او را توصیف می‌کنید. این خدا و این خداشناسی به درد خودتان می‌خورد! در عالم حقایق هیچ جایگاه و ارزشی ندارد. در بحث‌های مختلف، در زمینه‌های مختلف، در جای خودش بحث کردیم که این هم نوعی بت‌پرستی است. حالا احياناً بت سنگی نیست و بت چوبی نیست ولی خیلی هم دور از آن نیست. اینها را خودتان ساخته‌اید. پیامبرشناسی‌ها خیلی وقت‌ها همین طور است. امام‌شناسی‌ها هم خیلی وقت‌ها همین طور است. بسیاری از شیفتگان مولا علی علیه‌السلام را شما قدیم‌تر کافی بود که در محیط زندگی‌شان وارد شوید یکی دوتا شمایل از مولا علی علیه‌السلام که در محل زندگیشان یا در محل کارشان در اتاقشان نصب بود یا روی اصطلاح طاقچه بخاری بود کافی بود که به شما بگوید که این بنده خدای مسلمان موالی علی بن ابیطالب در حصن ولایت علی علیه‌السلام قرار گرفته از هر جهت، خاطر جمع به حصن ولایت کدام علی است؟ این طرف شما یک علی را می‌دیدید با سیبل بلند تاب خورده و یک شمشیر آخته روی زانو با قیافه‌ای آن‌چنانی.

پدر من گاهی ما را به من این مسائل را توجه می‌داد با خیلی ظرافت. من پا ایستاده بودم

و می‌گفتم که این شمایل امام رضا را بخیریم و ببریم و قاب بگیریم در خانه داشته باشیم، به من گفت: در این شمایل چه چیزی در دستشان است امام؟ من گفتم یک کتاب است، شاید قرآن! خوب دقت کن، آن قرآن نیست. نگاه کردم و گفتم: فقه‌الرضا، گفت همین دیگر! این امام رضاشناس، این ترویج‌کننده ولایت و امامت با نگاه خودش با مقیاس‌های خودش امامش را دارد معرفی می‌کند و خودش خاطرجمع است که امام‌شناسی‌اش حرف ندارد در حالی که فقه‌الرضا نمی‌داند چه کتابی است و چه جایگاهی دارد. و قطعاً آن را کتابی در ردیف **صحیفه سجادیه و نهج‌البلاغه** فکر می‌کند که می‌دهد دست امام رضا.

خدا، پیامبر و امام، طراحی می‌شوند ساخته می‌شوند و یک دینی برای دینداران، مجموعه‌ای از این خداشناسی‌ها از آن پیامبرشناسی‌ها و از آن امام‌شناسی‌ها! و تمام مصیبت‌ها از همین جا است و تنها یک راه دارد، بهبود وضعیت و اصلاح. اصلاح هم فقط به این ترتیب است که قدم به قدم، موضوع به موضوع و موقعیت به موقعیت رسیدگی شود و بررسی شود این کلاف‌هایی که به صورت ناهنجار به هم بافته شده‌اند، اینها از هم باز شوند و وضع روشنی پیدا کنند.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

یکی از آن بحث‌ها **بحث غریب و مظلوم** است. اگر امامان ما غریب و مظلوم نباشند هیچ یک از آن مقامات را نخواهند داشت. کافی است که مولا علی علیه‌السلام بخواهد یکی از موارد غربت و مظلومیتش را کاهش دهد و بخواهد یکی از ظلم‌هایی که به ایشان می‌شود کم بشود. بخواهد یک مورد از موارد غربت‌ش کاهش پیدا کند، چه باید بکند؟ باید به جای خدا با چه کسی معامله کند؟ باید با خلق معامله کند. باید با خلق وارد معامله شود. همان چیزهایی که ما ناپیدا و به صورت خزنده غالباً در مورد امامانمان معتقد هستیم و آنها را با آب و تاب بیان می‌کنیم، سال‌های سال، در این محافل مذهبی هر سال برای من بچه مسلمان شیعه و بعد

در نوجوانی و به همین ترتیب در مراحل بعدی زندگانی، حداقل در سال در هشت یا در ده موسم و مناسبت به تکرار و با شیوه‌های مختلف نظم و نثر و پایین منبر و بالای منبر تأکید می‌کنند بر روی مسائلی که اگر نگاه محققانه به آن‌ها کنیم می‌بینیم که واویلاه اینها چه هستند و ما به چه چیزهایی معتقد هستیم؟ آن‌ها بالا می‌نشینند و با آب و تاب بیان می‌کنند و پایین، سرها شرقی و غربی تکان می‌خورند گاهی هم عمودی بالا و پایین، به نشانه تأیید کامل، و این بارها و بارها در سال تکرار می‌شود و یک فرد مسلمان شیعه با این اعتقاداتش زندگی می‌کند بدون آنکه بفهمد این‌ها چیست.

بخشش‌های امام حسن مجتبیٰ، خوش‌پوشی‌های امام حسن مجتبیٰ و امام حسین، سفره‌های آن‌چنانی که امام حسن مجتبیٰ می‌انداختند، بار عام‌هایی که می‌دادند! کدام شیعه است که اینها را قبول نداشته باشد؟ آن‌قدر اینها را شنیده و آن‌قدر خوانده و آن‌قدر تکرار شده برایش که اینها عضو لاینفک امام‌شناسی‌اش شده‌اند. درگیر با این مسئله است و گاهی هم به زبان می‌آورد و غالباً هم مداح و مرشد جماعت می‌گوید: آخر قربان جدّتان بروم، آخر شما کجا غریب هستید با این همه برو و بیا، با این همه سر و صدا و این همه ثروت و مکنت، کی گفته است که شما غریبید؟ یعنی اصلاً اعتقاد به غربت و مظلومیت، که شرط بندگی خالص خدا است، برای این بزرگان دین ما که قرار است اسوه و امام ما و مقتدای ما باشند، در اعتقادات ما جایگاهی ندارد. این در حالی است که اگر غریب و مظلوم نباشند در زندگی بین مردم و در ارتباط با مردم هرگز آن‌ها باید باشند نیستند.

آن داستان‌نگاران حواسشان نبوده است، نمی‌دانم، شاید هم حواسشان بوده است و خواسته‌اند که ابهام ایجاد کنند! و من الآن به شما می‌گویم که این تحریفات به کجا می‌کشد!! مگر ما شیعیان همه نمی‌گوییم و قبول نداریم که امام حسن مجتبیٰ علیه‌السلام دوبار در

مدت عمرشان اموال فراوانشان را با بینوایان تقسیم کردند؟ اموال فراوان، بارعام‌ها، سفره‌های آن‌چنانی، بخورید و ببرید، سفره حسن بن علی بن ابيطالب علیه السلام است! سر و وضع آن‌چنانی و لباس‌های گران‌قیمت! بقیه‌اش را دیگر ادب کنم و نگویم. بدون اینکه توضیح داده شود که اینها از کجا است؟ از آن طرف هم، صلح امام حسن علیه السلام جامی افتد، آن وقت یک مدار ناخودآگاه بسته می‌شود در ذهن افرادی که این مجموعه معتقدات برایشان ذهنیت و شاکله ذهنی‌شان را طراحی کرده است، وقتی که این «شایعات» به هم وصل می‌شوند چه می‌شود؟ در ناخودآگاهمان می‌گوییم: امام صلح کردند، طرف این صلح کیست؟ معاویه. پول‌ها در دست کیست؟ معاویه، خراج‌های آن‌چنانی از اطراف از بلاد اسلامی برای چه کسی می‌آید؟ برای معاویه. کیسه‌های زر مال کیست؟ مال معاویه. و نتیجه و جمع‌بندی آن چه می‌شود؟! خیلی راحت اینها به هم وصل می‌شوند. ذیل این قضیه مشابه اینها برای امام حسین علیه السلام هم انواعی از این داستان‌ها ساخته شده است. اینها فاجعه‌های شناختی و عاطفی ما هستند.

وقتی که ما **غریب** را تکرار می‌کنیم و **مظلوم** را تکرار می‌کنیم. یعنی اینکه امام حسین، امام حسن، مولا علی علیه السلام و همه ائمه اطهار و پیامبر اسلام، همه کسانی که در این راه قدم گذاشتند و مثل پیامبر و ائمه عمل کردند و زندگی کردند، تمام عمرشان با انواع و اقسام غربت دردناک و مظلومیت رنج‌آور زیستند و این غربت‌ها و مظلومیت‌ها را تحمل کردند و خم به ابرو نیاوردند، چون خودشان پذیرفته بودند و خواسته بودند که غریب باشند تا آنجا پیش خدا جایشان درست باشد. اینها را با هم عوض کرده بودند، داد و ستد کرده بودند، که ما غربت و مظلومیت تمام عمر را می‌پذیریم، از ناحیه دوست و دشمن و حتی از ناحیه نزدیک‌ترین افراد به ما، تا این تضمین را داشته باشیم که پیش خدا جایمان درست است، پیش خدا جایگاه و

پایگاهمان حرفی ندارد. تمام عمرشان را با غربت و مظلومیت می‌گذرانند و از دنیا که می‌روند چندچندان نسبت به زمان زندگی و زیست‌شان غریب می‌شوند. بعدها چندچندان و چندین برابر مظلوم واقع می‌شوند که اگر یک کسی اهل دقت باشد می‌بیند که این مظلومیت‌ها و غربت‌ها به مراتب از مظلومیت‌ها و غربت‌های دوران زندگی‌شان دردناک‌تر است، و حتی آن قتل‌های فجیع آن صحنه‌های شهادت‌های آن‌چنانی قابل مقایسه با این غربت‌ها و مظلومیت‌های بعدی نیست. غربت و مظلومیتی که چگونه تعریف می‌شود؟ در غربت و مظلومیت آرمان این انسان‌های برگزیده خدا. بعد از زمان حیاتشان، آرمانشان غریب و مظلوم واقع می‌شود. وقتی که از میان مردم می‌روند همه آن غربت‌ها و مظلومیت‌ها چند برابر می‌شود، هم آن دوست و هم آن بیگانه، با شیوه‌های بسیار متنوع‌تر، چه چیزی را هدف می‌گیرد؟ آرمانشان را!

آرمان امامان ما: اگر این سؤال را یک فرد مسلمان شیعه مذهب از خودش بپرسد که برای حضرت سیدالشهدا و برای مولای متقیان و برای پیامبر اسلام و برای امام صادق خودشان بیشتر مطرح بود یا آرمانشان؟ برای امام حسین خودشان بیشتر مطرح بودند یا اسلام؟ وقتی که بنا شد که بیش از پیش و بیشتر از قبل معلوم شود که حسین بن علی بن ابیطالب چه برنامه‌ای دارد با اوضاع زمانه خودش، اولین کلامی که از امام حسین علیه‌السلام صادر شد چه بود؟ «**فعلی الاسلام السلام**»، دومیش این بود که «**إذ قد بليت الأمة براع مثل یزید**». ما می‌نشینیم و بحث می‌کنیم که آیا ایشان درصدد براندازی یزید بودند یا نبودند؛ گیرم که بودند. این در درجه اول بود یا در درجه دوم؟ پرواضح است که در درجه دوم! این قضیه از همان اول بحث روشن است، آرمان اصلی امام حسین اسلام است. شاید منجر به مبارزه بایزید هم بشود یا نشود. آن مسئله بعدی است. اسلام اصل مسئله است. آرمان امام حسین، اسلام است و اسلام و اسلام! و شاید هیچ وقت نشود گفت که آرمان امام حسین این بود که

یزید بر مسند خودش نباشد. حالا گیرم که به اینجا برسد که این هم مورد نظر و مد نظر امام حسین علیه السلام باشد که توجیهش هم مبارزه با فساد است، ولی با چه جایگاه و پایگاهی؟ حالا حسین بن علی، سیدالشهدا و شهدای همراه ایشان که تمام مسئله شان اسلام است، در مراحل بعد از حضورشان در میان مردم، همه چیز آنها منتسب بشود به غیر از این مسئله!! همه چیز به حساب آنها گذاشته شود غیر از این «اسلام خواهی». این، یعنی **ترور کردن آرمان سیدالشهدا، ترور کردن آرمان مولا علی علیه السلام، ترور کردن فکر و فرهنگ امامت.**

مولای متقیان که اسلام آن قدر برایش مطرح است که می گوید: اگر من با ضربتی که این مرد بر فرق من نواخته است از دنیا رفتم یعنی معلوم شد که ابن ملجم مرا به قتل رسانده است، «ضربةٌ بضربةٍ» فقط یک ضربت حق دارید به او بزنید چون او یک ضربت زده است بر فرق من یعنی فقط حق دارید که قصاص کنید. فرمان خدا در قرآن باید اجرا بشود: **کتب علیکم القصاص** و علما و فقها بحث کرده اند که معنیش این است که اگر با این ضربت از دنیا رفت، رفت و اگر از دنیا نرفت قصاص انجام شده است و ابن ملجم هم زنده می ماند و زندگی می کند تا وقتی که مثل دیگران بمیرد (دقت کنید). این یعنی چه؟ یعنی «اسلام» و فقط اسلام. برای مولای متقیان هم در زمان حیاتش و هم در زمان بعد از حیاتش فقط قائم بودن اسلام، مطرح بودن اسلام، مطرح است. بیش از هر چیزی. بیش از خودش. بیش از خواسته هایش و بیش از عزیزانش و بیش از خواسته های عزیزانش، اسلام برایش مطرح است.

یک مورد دیگر را بگویم که از غیر پیامبر و غیر امام است. اینها چیزهایی است که متأسفانه به صورت های دسته بندی شده، در جعبه های مختلف، در قاب و قالب های مختلف به ما عرضه شده و می شود و ما اینها را به هم ارتباط نمی دهیم. اینها ارتباطشان با همدیگر معلوم نیست و در نتیجه، حتی خوب هایش برای ما مثمرتر در جهت خیر نمی شود و در جهت رشد

صحیح اعتقادات و تصحیح افکار ما سیر نمی‌کند ولی وقتی که من در اینجا بگویم و بخوانم، همه می‌بینند که با آن آشنا هستند.

عبیدالله بن زیاد، همان جرثومهٔ فساد و جنایتی است که تمام ماجرای کربلا زیر سر او است. البته یک تحلیل درست‌تر هم هست که ابن زیاد را چه کسی برکشیده و بر ساخته است و چه کسی او را فعال می‌کند؟ ابن زیاد یک کارد و یک چاقو و یک نیزه و یک شمشیر است که دست یک نفر دیگر است و آن یزید است. یزید هم شأنش اجل از این است که دستش دست باشد، کار پدرش است، کار معاویه است. اما به هر حال، در واقعیت و عینیت مسئله ابن زیاد خیلی تعیین‌کنندگی دارد.

ابن زیاد همان اول ورودش به کوفه، برای عیادت شریک بن‌اعور به خانه **هانئ بن‌عروه** می‌رود، رضوان‌الله‌علیه شهید قبل از کربلا، طلیعه‌دار شهدای کربلا، وی از بزرگان کوفه است. شریک بن‌اعور در خانه ایشان بیمار است و بستری است در خانه هانی، ابن زیاد بهانه می‌کند که بیاید و این شریک بن‌اعور را ببیند و منظورش هانی است و می‌خواهد با هانی مواجه شود. مسلم بن‌عقیل هم آنجاست. *کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

ابن‌زیاد دارد می‌آید به خانه هانی. تنها هم می‌آید. می‌آید که عیادت از بیمار بکند. شریک بن‌اعور به مسلم پیشنهاد می‌کند که همه چیز درست است، همه زمینه‌ها فراهم است. ما که می‌دانیم که ابن‌زیاد چه جرثومه فساد است؟ ما که می‌دانیم ابن‌زیاد اگر بماند چه می‌شود!! ما الآن می‌توانیم از روی زمین او را برداریم! با هم توطئه می‌کنند که ایشان می‌آید قاعدتاً برای عیادت من، می‌آید کنار من می‌نشیند و شروع می‌کند به صحبت کردن و پشتش به شماست و شما پشت سر او قرار دارید. خیلی خوب! یک قراری باهم می‌گذارند که اگر مثلاً من گفتم آب بدهید یا ظرف آب من را بیاورید، شما هم فوری ضربت را وارد کنید از پشت و

ابن‌زید را خلاص کنید! همه چیز تمام می‌شود! و واقعاً همه چیز تمام می‌شد اگر ابن‌زید از بین می‌رفت. دیگر نه شماری بود و نه عمر سعدی بود که بخواهد آن اتفاقات را رقم بزند و همه چیز تمام می‌شد. کربلا هم کربلا نمی‌شد، و هر خبری می‌شد این ماجرای عظیم رخ نمی‌داد. این فاجعه بزرگ رخ نمی‌داد.

همه منتظر بودند. دیگر چیزی نمانده است، ساعت شنی برگشته و دقایق آخر عمر ابن‌زید است. ابن‌زید تنها آمد. بیرون را نگاه کردند دیدند خبری نیست. آمد و نشست و همین ساعت‌های عصر و اول شب هم بوده است قاعدتاً. الان یادم نیست که در متن مطرح هست یا نه. آمده است و نشسته است و قرارهایمان را هم که گذاشته‌ایم. شریک‌بن‌اعور آن رمز را می‌گوید که مثلاً ظرف آب من را بیاورید. من تشنه هستم و به من آب بدهید. هر چه منتظر می‌شود می‌بیند که مسلم‌بن‌عقیل هیچ کاری نمی‌کند!؟ تا وقتی که موقعیت از دست می‌رود و ابن‌زید عیادتش را می‌کند و منظورش را عملی می‌کند و می‌رود.

چه شد که همه چیز از دست رفت؟ مرغ از قفس پرید! **مسلم‌بن‌عقیل** جوابش این است: «**إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدُ الْفِتْكَ**». من قرار را گذاشتم و خیلی هم مشتاق بودم که این کار را بکنم و هیچ تردیدی هم نداشتم ولی یادم آمد که «**إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ: الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفِتْكَ**» پیامبر فرمود که مسلمان به کسی که در امان نیست از پشت ضربت نمی‌زند. «**فِتْكَ**» یعنی ترور کردن و از پشت خنجر زدن به کسی که در پناه اسلام و آداب مسلمانی در امان است و احساس امنیت می‌کند. این که کار ساده‌ای است ولی در شأن یک مسلمان نیست. مسلمان بودن اگر کسی مسلمان باشد مانع از این است که در چنین موقعیتی کسی را از پشت ضربت بزند و بکشد. «**الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفِتْكَ، فَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ**» هیچ مسلمانی چنین کاری نمی‌کند! این یادم آمد و نکردم. هر چه با‌ا باد. هر چه می‌خواهد اتفاق بیفتد، بیفتد! ولی نامسلمانی انجام نشود، مطرح

نشود که یک مسلمان، درست مثل یک نامسلمان، وقتی دید که می‌تواند در امانت خیانت کند، این کار را کرد و دشمنش را نابود کرد. نه، این کار درستی نیست.

این اسلام است و اسلام آرمان کسانی است که ما آنها را به عنوان مقتدای خودمان می‌شناسیم و آنها آرمانشان از خودشان هم برایشان مهم‌تر است، خیلی مهم‌تر است.



استاد رزاقی: هم‌چنان که صحبت‌ها به صورت روایت مطرح می‌شد، من سعی می‌کردم که آنها را درک کنم و به صورت قابل درکی برای خودم دریاورم. وقتی غربت مطرح شد در کنار آن مقام عالی این اشخاص در طول تاریخ، یک باره شخصیت‌های مقدسی که زیر خاک بودند و زیر ضریح‌های بسیار سنگین بودند، در برابر دیدگان من زنده شدند و در کنار افراد دیگری قرار گرفتند، هم‌قد آن افراد شدند و هم‌چنان که از غربت بیشتر آن افراد در کنار مقام بزرگ آنها صحبت به میان آمد و این دو تا به همدیگر مربوط می‌شد و دو روی سکه شناخته می‌شد، به یک‌باره آن افراد خاص از میان افراد معمولی قد کشیدند و این افراد بالا رفتند و افراد معمولی در مقابل اینها تبدیل شدند به کوتوله‌هایی که در مورد آن آدم‌های بلند تابلوهایی داشتند که بالای سرشان نصب شده بود و با خودشان این طرف و آن طرف می‌پردند. بلندی آن افراد همانند بزرگی و عظمت پدر برای کودک به نظر آمد. پدری که افق دید متفاوتی نسبت به کودک دارد، و کودکی که از پدرش یک پدر ساخته است و بالای سرش نصب کرده است و همیشه با خودش این طرف و آن طرف می‌برد و تا وقتی که خودش بزرگ نشود آن تصویر بالای سرش بزرگ نمی‌شود. پدر آن‌قدر بزرگ است که به چیز بزرگ‌تر از خودش فکر می‌کند که به خاطر آن آرمان بزرگ شده است. به خاطر آن خداوندش، به خاطر آن اسلامش. و محاسباتی که آن کودک می‌کند هیچ وقت پدر به او اهمیتی نمی‌دهد. بازتاب آن سخنان

و گفتگوها در یک تابلوی فعال این‌گونه برای من مجسم شد. وقتی که پدری در ظاهر با این کودکان بازی می‌کند و در عالم کودکی قرار می‌گذارند که وقتی یکی آمد عیادت من و دشمن ما هست شما از پشت بزن. پدر هیچ وقت این کار را نمی‌کند.

خانم مدرّس‌زاده: من قبل از اینکه مطلب را بخوانم به ذهنم رسید که قبل از اینکه از غربت و مظلومیت و اصراری که پیامبر اکرم و ائمه اطهار بر این قضیه داشتند حالا وظیفه ما چیست؟ حالا وظیفه ما این نیست که از این غربت و از این مظلومیت پرده برداریم؟ یعنی واقعاً آنها عمده‌ی در این قضیه داشتند که اگر قرار بود که این غربت برداشته شود نقض غرض می‌شد؟ اما در مورد مسلمانان قضیه برعکس است ولی شاید ما مسئولیت داریم که این غربت و این مظلومیت را نشان دهیم و باز کنیم مسئله را، این یک نکته، مطلبی که می‌خواهم بگویم در ادامه مطلب سمینار قبلی است. در سمینار قبلی در پاسخ به این سؤال که چرا پیامبر اکرم درصدد برنیامدند به گونه‌ای عمل کنند که واقعه عاشورا اتفاق نیفتد؟ پاسخی که با توجه به آیات سوره قتال توانستیم در مورد آن پیدا کنیم، مسئله شهادت و فرهنگ شهادت بود که خداوند بنا را گذاشته بود که از این قضیه برای ترویج و به اصطلاح ایجاد سنت حسنه شهادت استفاده شود. پاسخ دوم دیگری هم برای این قضیه وجود دارد که من آن را بر اساس آیات سوره قاف بیان می‌کنم و همین‌طور می‌تواند ادامه پیدا کند و من بنا را بر سوره قاف گذاشتم. در ادامه بحث جلسه مطلب اصلی و مسئله مهم همه جا حفظ اسلام بوده است و چون حفظ اسلام منافات داشته با اقداماتی که احياناً بخواهد پیشگیرانه باشد، این اقدامات پیشگیرانه به خاطر حفظ اسلام و به خاطر اینکه اسلام اجرا شود، انجام نشده است و آنچه مهم بوده است اسلام بوده است نه اینکه ما به مقاصد خودمان برسیم. جواب دیگری هم دارد که قبلاً مختصر بیان شده است و در جای خودش باید به تفصیل به آن پرداخته شود. فرازاها، آهنگ

واژگان، پایانی‌های آیات سوره قاف، بیانگر اوج خشم خداوند نسبت به عناد بی‌وقفه انسان در برابر حق است. **رِزْقًا لِلْعِبَادِ** یک وجه آن این است که این همه خوراک برای سمع و بصر وجود دارد که منجر به سرفروود آوردن تو بنده ناتوان پرمدها شود. رزقی که حتی زمین مرده را زنده می‌کند اما همچنان فراوانند آنها که خودخواسته خود را به خواب زده‌اند. انسانی که همواره در حال گریز از حق است **ذَلِكْ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ** و تا هنگام مرگ در غفلت خویش خیمه زده **لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا**. همین موجود **مَتَاعٍ لِلْخَيْرِ مَعْتَدٍ مَرِيبٍ**. خدای عالمیان می‌گوید چگونه می‌شود این همه «**مَتَاعٍ**» بود؟! این همه رفتار نوع انسان و اکثر آنان در طی تاریخ در هر دوره و زمان و تاریخ در برابر حق بوده است مگر آن اقلیتی که **مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَانََ الْغَيْبَ** و **جاء بقلب منيب** بوده‌اند. همان انسان به ظاهر و نه در قلب مؤمنی که در مقابل رسول خدا قد علم می‌کند و می‌خواهد پیشاپیش او قدم بردارد. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** بی‌ادبانه بلندتر از او سخن می‌گویند تا حرف خودش را بر کرسی بنشانند. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ** انسان عجولی که صبوری نمی‌کند که در هر امری رسول خدا نخست وارد عمل شود سپس در پرتو راهبری‌های او عمل کند تا این همه دچار هلاکت و زحمت نشود. **لَوْ يَطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ** این همان ایمان آورنده‌ای است که به خبر هر فاسقی اطمینان پیدا می‌کند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا** در حالی که در برابر امر و سخن پیامبر مدام **إِنْ قُلْتُمْ** می‌آورد و دچار تردید می‌شود و سخن و کلام و تصمیم خود را بر او مقدم می‌داند! این همان ایمان آورنده‌ای است که از شدت حماقت تصور می‌کند ایمانش منتهی است بر خدا **يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا**. حال، سخن اینجاست هر آنچه که باید برای توی انسان، مهیا است تا بشتابی به سوی بهشتی که **عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** **أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا** پس تو را چه می‌شود؟ **أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ**

تخشع قلوبهم لذكر الله؟ جز آنکه قلب‌های شما سخت گردیده است **فقست قلوبهم و كثير منهم فاسقون**. پیامبر هست کتاب هست رحمت و غفران از نوع کفلین و مضاعف آن هست، نور هست رسولی هست که چون ماء معین مدام در حال جوشش برای سیراب کردن تو است پس تو را چه می‌شود؟ چرا ائباعتی برای رسیدن به جنۃ‌المأویٰ در کار نیست؟! به بیان قرآن تنها کاری که برای پیامبر می‌ماند آن است که به ضرب و جرح دست این جماعت را بگیرد و باهر جباریتی که شده است بر آنان مسلط شود و آنان را به سوی نور به پیش ببرد که البته آنگاه از انسانیت انسان چیزی باقی نخواهد ماند و نقض غرض هدف از خلقت آفرینش آسمان و زمین با آن همه جلال و جبروت است، تمام زیبایی خلقت انسان در مختار بودن اوست. **و ما أنت عليهم بجبار** محکم‌ترین پاسخ به این سؤال است که چرا پیامبر تدبیری نیندیشیدند که نهضت کربلا رخ ننماید: **و ما أنت عليهم بجبار**.

پرسش: عرض سلام. تشکر می‌کنم از محضرتان. من یک سؤال داشتم. اینکه گفته شود و می‌گوییم که آرمان امام حسین علیه‌السلام، اسلام است، جمله‌ایست که واقعاً همه ما قبول داریم. هر مسلمانی و هر شیعه‌ای این را قبول دارد و وقتی هر شیعه‌ای این جمله را بشنود، شاید از عینیت و کلمه‌اش غافل باشیم ولی با یک لحظه مکث یا بدون لحظه‌ای مکث این را تصدیق می‌کنیم. چون ما امامانمان را این‌طور و در این مسیر شناخته‌ایم و در امامتشان شکی نداریم و این جمله را ما در مورد هر یک از ائمه بشنویم می‌خواهیم بگوییم یک جور تصدیقش را از قبل در درون خودمان داریم. من فکر می‌کنم که مسئله اینجا است که ماهیت اسلام که در وجود ائمه بوده است شناختی که داشتند در ساحت شناختی ما هم یک شناختی داریم و یک تصویری داریم از اسلام و یک تعریفی از اسلام داریم و با آن تعریف و شناخت خودمان که سوار بر ذهنمان هست می‌رویم رفتار ائمه را تجزیه و تحلیل می‌کنیم و

گاهی به اینجا می‌رسیم که دوست‌های بدتر از دشمن می‌شویم می‌گوییم که اسلام این‌طور است. مشکل اولویت‌بندی‌ها است، مثلاً ذهنمان یک دریافتی دارد و می‌گوییم پس ائمه هم این کار را کردند و آن کار را کردند. برای اینکه روشن بشود و ببینیم شما همان را که من می‌گویم می‌گویید یا نه. در عین این که همه آن اصل مطلب را قبول داریم ولی غالباً به این صورت قبول داریم که هرچا لازم شود و لازم بوده است، از اسلام عدول کردند و از موقعیت خودشان استفاده کردند، که چون ما هر کاری بکنیم درست است و هر حرفی بزنیم قابل قبول است، همه قبول می‌کنند پس دور کردند از اسلام به جای این که اسلام را صد درصد عمل بکنند، به کتاب حکم کنند، «الحاکم بالکتاب» که امام حسین علیه‌السلام فرمودند، ولی در کنارش راه‌های دیگری هم رفتند و کارهای دیگری هم کردند، مثل بقیه. من منظورم این بود که اسلام چیست؟ به همین راحتی. یعنی ائمه شناختی از اسلام داشتند که آن رفتار عالی را باعث شده است و ما هم با شناخت خودمان می‌آییم و آنها را اشتباه می‌فهمیم. یعنی به زعم خودمان تفسیر می‌کنیم و گاهی اشتباه می‌کنیم. من می‌خواهم ببینم که آن تصور و آن شناخت از اسلام در ائمه چطور به وجود آمده است ما حتی اگر در ساحت ذهنمان بتوانیم تفکیک کنیم و مقام امامت را جدا کنیم و بگوییم که به هر حال آنها یک افراد مسلمانی بودند که اسلام را گرفتند جدا از اینکه معصوم بودند و امام بودند و اینها، در ذهن که می‌شود این تفکیک را انجام داد، چه شد که به آنجا رسیدند، ما هم بیاییم و همان راه را برویم و اگر بگوییم که اینها وجود پیامبر را درک کردند و فرزندان دختر پیامبر بودند، قطعاً خواست خدا و تدابیر پیامبر طوری بوده است که این اسلام بماند و بشود فهمید با نداشتن آن شرایط. چه شد که به این شناخت رسیدند و ما باید چه کنیم و چرا در ما آن‌طور ایجاد نمی‌شود؟ باید یک نقطه و یک تفاهمی ایجاد بشود که ما بتوانیم.

پاسخ: جواب قرآن است، «**کتاب الله و عترتی**». جوابش همان جا است. همان که امام حسین فرمودند: اشاره کردم «**فلعمری ما الامام إلا الحاکم بالکتاب**» یعنی با تعبیر و بیان شما آن اسلامی که امامان ما، خود پیامبر اکرم و کسان دیگری که اشاره کردید که قابل مثال زدن هستند به عنوان مسلمانان الگو گرفته و تأسی کننده به پیامبر اکرم و ائمه اطهار. «**الحاکم بالکتاب**». جواب قرآن است یعنی قرآن تعیین می کند که کدام اسلام؟ قرآن آن اسلام را تعریف می کند و ما مطمئن هستیم که این همان اسلامی است که خود پیامبر و ائمه اطهار داشتند، و وقتی می گوئیم آرمانشان اسلام بوده است مطلق اسلام بوده است نه اسلام باضافه یک چیز دیگر، اسلام در کنار یک چیز دیگر، فقط اسلام، همان اسلامی که مثل روز اول مثل زمان نزول قرآن بیان شود.

ادامه پرسش: من تصورم این بود، می توان گفت که آنها وجود پیامبر اکرم را درک کرده بودند یعنی سیره را با تمام وجود درک کردند. یعنی قرآن را از پیامبر گرفتند و درست گرفته بودند. شاید ما قرآن را نمی توانیم درست بگیریم و درست بفهمیم. شاید باید به سیره برگردیم و شاید از سیره دور شدیم این اشکال در ما ایجاد شده است.

ادامه پاسخ: شما حق دارید. بیان رایج همین است که در مورد ائمه اطهار و در ارتباط با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و بقیه بزرگان دین ما یک بیان ناشیانه ای وجود دارد که می آیند در این مسائل ارتباط خویشاوندی و ارتباط تربیتی و حضور در خانه پیامبر و یا در خانه علی و زهرا را مطرح می کنند. مطلب به شکلی برای همه قابل قبول مطرح می شود، و همه می پذیرند ولی از نظر دقت بعدی خیلی مشکل پیدا می کند چون قرار است ما به این بزرگان دین تأسی کنیم و اگر قرار باشد که ارتباطهای خانوادگی، و ارتباطهای ژنتیک و شیر و ذات و این حرفها تعیین کننده باشد، آن وقت کل آن بحثها که ما دنبال آن هستیم همه به کنار

می‌رود. همان چیزی می‌شود که همه فکر می‌کنند و گفته‌ی خواجه حافظ شیرازی «زآب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند». اگر این‌طور باشد و اگر ما احادیث طینت را این‌جور بفهمیم که اینها طینتشان با طینت بقیه مسلمانان فرق دارد و اصلاً خلقتشان فرق دارد، دیگر نباید بحث کنیم. عذر همه معذور می‌شود و همه بحث‌ها جمع می‌شود. پس قطعاً این به این شکل درست نیست.

من یک زمانی شاهد بودم در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در ایام متعلق به حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها و تولد ایشان مجلس باشکوهی از نظر علمی و از جهات دیگر برگزار شد و اکثریت خانم‌ها هم که از جاهای دیگر و از داخل پژوهشگاه در آن مجلس گردآمده بودند غالباً تحصیل کرده و محقق و دارای درجه کارشناسی ارشد و دکتری بودند. من شاهد بودم که با چه اشتیاقی اینها جمع شده بودند که جواب این سؤال را داشته باشند که جایگاه حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها به عنوان اسوه زنان مسلمان کجا است؟ اینها رفتند و نشستند، یک فرد دانشمند هم، این را با اعتقاد می‌گویم، واقعاً دانشمند و متبّع، محقق و مخلص و متخصص با تمام این خصوصیات و سید اولاد پیغمبر، ایشان رفت و نشست و بحث را شروع کرد. این بحث که حدود یک ساعتی ادامه پیدا کرد، جوری پیش رفت که همه خانم‌ها یقین کردند به اینکه حضرت فاطمه زهرا (س) قابل الگو گرفتن نیستند! ما خانم‌ها اصلاً به هیچ وجه نمی‌توانیم به این مسئله بیندیشیم که اقتدا کنیم به فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها! فراوان از این مصداق‌ها داریم! تصور کنید که اگر پیامبر بشر مثلکم نباشد، دیگر اصلاً بحث تمام است. پیامبری اگر بیاید و بگوید که من تافته جدا بافته هستم و من اصلاً نوعی خدا هستم و خدای مجسم هستم. شما اصلاً به حساب بشر و انسان به من نگاه نکنید من کارهایم همه خدایی است و همه چیزم مثل خدا است. فقط تفاوت‌م با خدای آسمان

این است که شبیه شما هستیم «خدا انسان» و «انسان خدا» هستیم، کلاً بحث پیروی و اینها همه می‌رود کنار. اگر بحثی بماند این خواهد بود، همان بحث‌هایی که در مسیحیت مطرح است، که تو فقط به عنوان یک مسیحی وظایف‌ات این است که محبت و ارادتت به عیسی مسیح کاهش پیدا نکند. همیشه عیسی مسیح را به یاد داشته باشی و مواظب باشی که با یاد او زندگی کنی و در خانه خود و هر جای دیگر دائم احساس کنی که عیسی مسیح در کنار تو حضور دارد. وقتی می‌خواهی بخوابی احساس کنی که در خواب هم ارتباطت با او قطع نمی‌شود! غیر از اینها هیچ چیز دیگر نمی‌ماند. حالا، شاید یک گوشه‌اش هم این باشد که مثلاً بگویند هرازگاهی به کلیسا بیا و تقویت کن آن توجه را، همین! کما اینکه برای بسیاری از ما مسلمانان و مسلمانان شیعه وضعیت از همین قرار است یعنی دینمان تشیع‌مان بیش از این نیست و خبر دیگری نیست. همین است.

استاد نوری: سلام علیکم. پیرو مطالب دقیقی که حضرت‌عالی فرمودید و آن دغدغه مبارکتان در مورد تحریف، ظاهراً سابقه این جریان تحریف در همه ادیان هست، کما اینکه خود بنی اسرائیل قبول داشتند که این دینی که بعدها به دستشان رسید، تحریف شده است. در مورد دین مسیحیت هم اگر بخواهیم دنبال کنیم همان تحریف‌ها شده است و بر همین منوال این جریان تحریف در اسلام هم اتفاق افتاده است. طبیعی است. کما این که در اصل موضوع ادیان الهی خود حضرت ابراهیم علیه‌السلام اولین پایه توحید را چون نهاد: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا** بعد از چند قرن دقیقاً همان خانه‌ای را که ایشان برای توحید و یکتاپرستی پایه‌گذاری کرد دقیقاً همان خانه شد خانه شرک، بت‌ها را در آن خانه قرار می‌دادند. این نشان از آن شاید داشته باشد که همیشه بحث تحریف وجود دارد. این ظاهراً جنس تاریخ است. در بحث ایمان و اعتقاد چون جنس دین نامحسوسات است. می‌فرماید که

یؤمنون بالغیب دین چون نامحسوس هست تحریف بسیار راحت‌تر است تا این محسوسات دیگر، و باید بپذیریم که این تحریف هست و حالا اینکه به چه شکل برخورد بشود آن بحثی است که دغدغه‌های مبارک حضرت‌عالی و دیگر محترمین هست این موضوع. برگردم به آن موضوعی که ابتدای فرمایشاتان در مورد زیارت عاشورا فرمودید. یادم هست از شما در جلسات قبل هم بود که یک منتخبی از زیارت عاشورا همان‌طور که می‌دانید یک بار خود شما در یکی از جلسات، یک قسمتی از کتاب مفاتیح‌الجنان مرحوم شیخ عباس را عنوان فرمودید که خود جناب شیخ عباس آنجا می‌فرماید که این مطالبی که من عنوان کردم، اینها با دقت بوده است، از منابع خاص خودش جدا کردم و آوردم و در زمان خودم دیدم که جلوی چشم خودم اینها را می‌آیند و تحریف می‌کنند. در بحث زیارت عاشورا صحبت‌ها زیاد بوده است ولی آنچه که حاج شیخ عباس در مفاتیح‌الجنان عنوان می‌کنند مستندات زیارت عاشورا را عنوان می‌کنند از مرحوم میرزای نوری، از مرحوم ابن قولویه و چهار منبع معتبر دارد. اینها را عنوان کردند. همان‌طور که از متن زیارت عاشورا پیدا است و در روایتی از امام محمدباقر(ع)، شیخ آنجا عنوان می‌کند و می‌گوید که در روز عاشورا این زیارت را قرائت کنید و مختصّ روز عاشورا است. کما اینکه متن خودش هم هست «اللهمَّ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ» یعنی در حقیقت مثل بقیه ادعیه‌ای که متناسب با ایام خاص خودش است. یک دعای عام به آن شکل نیست. اینکه اول بدانیم زیارت عاشورا مختصّ روز عاشورا است. اینکه یک مقدار طولانی بودنش هست، خوب دعا‌های خیلی زیادی هست و داریم در مفاتیح که اینها به مقتضای خودش طولانی است. این را که ما بخواهیم یک مقدار مختصرش کنیم یک مقدار جای تأمل دارد. یا اینکه فرض بفرمایید ما یک سری لعن‌ها را از آن در بیاوریم. اگر بحث لعن را، امروزه شاید دیده باشید که می‌گویند خداوند اصلاً لعن ندارد و در قرآن لعن نداریم. در صورتی که آقایان همه اشراف

دارند که در قرآن بسیار لعن داریم مثل آنجا که می‌فرمایند **لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داوود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا** اینها مورد لعن واقع شده‌اند، یا آنجا که در آن آیه می‌فرمایند که **فمن حاجک فیہ من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین**. لعنت خدا است، صراحت دارد، یا در آن آیه‌ای که می‌فرماید **تبت یدا ابی لهب و تب این را** که در حقیقت لعنت یعنی دوری از رحمت الهی در قرآن به صراحت عنوان شده است، چون جمع دوستان دقت زیادی در آیات دارند در اینجا هم خود لعن یک جایگاهی دارد. همان طور که خود شما فرمودید که «تولی و تبری». الزاماً لازمه «تولی»، «تبری» است. «التحلیة ثم التحلیة» اول باید پاک بکنید تا یک چیز مرتبی بیاید و جای آن بنشینند یعنی این که تولی را بپذیریم بدون تبری، معنی ندارد که در فرمایشات حضرت‌عالی هم کاملاً بیان عرائض بنده بود. حالا اینکه ما بخواهیم لعن را به مقتضای این که فعلاً ظرف وجود زمان نمی‌طلبد، بیاییم این لعن‌ها را جدا بکنیم یک مقدار دقت بیشتری می‌طلبد. و در مورد طولانی بودنش هم در مورد زیارت عاشورا هم مختص روز عاشورا است و بعد از آن که فرمودند که صد لعن و صد سلام بعد تازه در ادامه دارد آن زیارتی که جناب صفوان می‌گوید یا الله یا الله یا الله، دعای علقمه هم ادامه آن است. منتهای مراتب اگر کسی بخواهد در طول روز طبق آیه که می‌فرمود **لا یکلف الله نفساً الا وسعها** وسعت وقت و ظرف و ظرفیت وجودی افراد نیز متفاوت است. ما زیارت وارث را داریم اگر کسی می‌خواهد مختصرتر زیارت امام حسین را عرض ارادت کند، زیارت وارث با آن همه مفاهیم غنی‌اش. ولیکن اگر زیارت عاشورا بخواهند تداوم داشته باشد در بعضی از روایات هست که می‌خواهید آن صد سلام و صد لعنش را بگویید؛ فرمودند، یک مرتبه بیان کنید. شاید این بیان به مقتضای حال آن بیان‌کننده بوده است. به مقتضای

آن ظرف و زمان خاص خودش بوده است. یا روایت دیگری است که می‌فرمایند در زیارت عاشورا اگر نتوانستید این‌گونه بگویید، فقط بگویید «اللهم العنهم جميعا» ۱۰۰ مرتبه بگویید. در آن قسمتش هم صد بار بگوید «السلام عليك يا ابا عبد الله» آن قسمتش را بگویید یک مقدار کوتاه می‌شود ولی کُلّ شاکله زیارت عاشورا مثل بقیه ادعیه و به همان تناسب که ما نمی‌توانیم در آیات الهی دخل و تصرف بکنیم در ادعیه هم به همین نسبت است. خیلی شاید جای دخل و تصرف نباشد. این دخل و تصرف‌ها یک مقدار ذوقی است، به مقتضاست شاید. اینست که زیارت عاشورا شاید کل متن زیارت عاشورا هفت دقیقه طول بکشد. اینکه امروزه این زیارت عاشورا را متأسفانه آورده‌اند خیلی عذر می‌خواهم، کف خیابانیش کرده‌اند و در مدارس و در خیابان‌ها، این یک مقدار به زعم بنده یک جفایی است به زیارت عاشورا. جفای به ابا عبد الله است، چون فرمودند: «حسنات الأبرار سيئات المقربين». به این منوال، زیارت عاشورا شأنی دارد اگر کسی می‌خواهد هر روز بخواند این باید به یک استعدادی رسیده باشد و اگر همه بخوانند در مدارس بخوانند این تضييع زیارت عاشورا است. بیشتر شاید دغدغه بنده اینجا بود که یک مقدار خواسته باشیم در ادعیه دخل و تصرفی بشود باید یک مقدار دقت شود کما اینکه مثلاً یادم است در آن یکی جلسات عرض کردم که طبق آیه: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** حج یک فریضه است که بر همه مسلمین واجب است ولی باید شرایط استطاعت ایجاد شود سختی دارد باید بروند آنجا درصفا و مروه تحمل سختی‌ها و شرایط را انجام دهند و شاید برای خیلی‌ها آن استطاعت ایجاد نشود. حالا چون آن استطاعت ایجاد نشده است و عمومی نمی‌شود آیا ما می‌توانیم کُلّ این فریضه را بیاییم تقطیع کنیم، یک شکل دیگرش کنیم؟ یک مقدار شاید در این مطلب شاید جای دقت و تأمل بیشتری باشد. شاید آن دغدغه‌های مبارکی که حضرت عالی دارید در این مسائل، اینجا هم باید یک مقدار

دقت بیشتری داشته باشید.

استاد لسانی: یادم هست که تأکید می‌کردید که این زمینه مقداری پیگیری بشود. خدا را شکر، شما هم حضور داشتید و نظر مبارکتان را بیان کردید. بسیار سپاسگزارتان هستیم.

استاد نوری: در مورد نظر آن خانم که فرمودند که چرا رسول خدا می‌دانست که این اتفاق‌ها می‌خواهد بیفتد چرا کاری نکرد؟ هدفش چه بود؟ به خاطر اینکه راه شهادت بسته نشود. در آن آیه‌ای که خداوند می‌فرماید خدا انسان را خلق کرد و به ملائکه عنوان کرد که در حقیقت این موجود و مخلوق من، او را تکریم نکنید. **فسجدوا الا ابلیس** همه تکریم کردند الا ابلیس. بعد آنجا احتجاج می‌کنند و خود ابلیس می‌گوید که این آدم خونریزی می‌کند و این کار را می‌کند و آن را می‌کند! ولی نهایت کلید این موضوع اینجاست که خداوند می‌فرماید **إني أعلم ما لا تعلمون**. حکمت الهی در این است که خداوند می‌داند که یک حکمتی در این موضوع وجود دارد که تمام این برنامه باید انجام شود، یک بُعدش شاید به زعم ما بحث شهادت باشد و مسائل دیگر. ولی قاعده کلی این است که در قاعده حکمت الهی گنجانده می‌شود.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

استاد شاددل: یک سؤالی چند جلسه گذشته عرض کردم و خانم مدرّس زاده هم با آیه و **ما أنت علیهم بجبار** این سؤال را جواب دادند. طرح مجدّد و دوباره این سؤال به خاطر بحث و جدال و اینها نیست، به خاطر این است که **بل الانسان علی نفسه بصيرة**. نفس من هنوز نمی‌تواند جواب این سؤال را پیدا کند و دوباره این سؤال را مطرح می‌کنم. ما چیزی داریم تحت عنوان چشم‌انداز و ما در مدیریت به آن می‌گوییم «ویژن». جایی که می‌خواهیم به آن برسیم: **لا تظلمون و لا تظلمون** ظلم نکنید و مورد ظلم نشوید. نوع نگرش امام حسین علیه‌السلام نوع نگرش بر مبنای قرآن کریم بوده است. هدایت دست خدا است و می‌رساند

به آنجا که خدا باید برساند. ولی نوع نگرش این بوده است ظلم نکنم و مورد ظلم واقع نشوم. **غریب حسین، مظلوم حسین** خیلی عبارت قشنگی هست برای مداحی‌ها، خیلی عبارت قشنگی است برای احساسی شدن، خیلی عبارت قشنگی است برای گریه درآوردن و گریه کردن. ولی امام حسین علیه‌السلام نگرشش قرآن بوده است. **لا تظلمون و لا تُظلمون** امام حسین مورد ظلم قرار گرفته است، امام حسین عملاً غریب شده است. امام حسین نمی‌خواسته است که مورد ظلم قرار بگیرد امام حسین نخواستہ است که غریب بشود. این را به عنوان تذکر عرض می‌کنم، همان قدر که ما در مجالس مان، در راستای سؤالی که من پرسیدم و غالب جواب‌هایی که گرفتم جواب‌های جامعی است. همان قدر که امام حسین علیه‌السلام و همان قدر که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و همان قدر که مولا علی بن ابیطالب علیه‌السلام ظلم نکردند و تلاش کردند که ظلم نکنند، تلاش هم کردند که مورد ظلم قرار نگیرند. این خیلی نکته مهمی است و مهیا کردند زمینه‌ها را برای اینکه مورد ظلم قرار نگیرند و بیش از اندازه کار کردند. این قضیه که امام حسین مظلوم است و امام حسین غریب است حداقل ما را موظف می‌کند که همان اندازه هم کار بکنیم که پیامبر اکرم چه تدابیری اندیشیده‌اند که اثرات جریان بنی‌امیه کم شود. مولا علی علیه‌السلام، امام حسن مجتبی و امام حسین علیه‌السلام چه تدابیری در زمان خودشان اندیشیده بودند که این اثرات کم شود و اگر آن تدابیر نبود اثرات به چه شکل دیگری ممکن بود که بروز پیدا کند؟ ما احساس می‌کنیم که اگر بگوییم امام حسین غریب است و امام حسین مظلوم است، دیگر خودمان به قول حزب‌اللهی‌ها نوربالا می‌زنیم و به خدا وصل شدیم و چهره‌مان نورانی شده است همه چیز قشنگ است و ما را هم تحویل می‌گیرند. ولی از آن طرف نگاه بکنید به این موضوع قسمت دوم جمله‌ام این بود که داشتن این نگرش برای **هدی للناس** نیست، شاید برای **هدی للمتقین** باشد. **هدی للمؤمنین**

باشد که امام حسین علیه‌السلام است ولی **هدی للناس** نمی‌پذیرد نگرشی را که در آن ظلم پذیرفتن باشد و **هدی للناس** راه و روشی را انتخاب نمی‌کند که ببیند برای «**سفينة النجاة**»ش آن اتفاق افتاد. جوان امروزی می‌گوید که برای چه من راه و روش امام حسین را بروم؟ من به خاطر انتقاداتم یک سیلی هم نمی‌خورم. می‌خواهم این را من به یک جوانی که سر کوچه ایستاده است و در مدرسه است بگویم، من چطور می‌توانم به او بگویم که اگر امام حسین این کارها را نمی‌کرد فاجعه‌ای عظیم‌تر از عاشورا اتفاق می‌افتاد. مولا علی علیه‌السلام اگر این کارها را نمی‌کرد اثرات جریان بنی‌امیه به مراتب بیشتر می‌شد. پیامبراکرم اگر آن تدابیر را نمی‌اندیشید آن اتفاقات ممکن بود ادامه پیدا کند. اگر پیامبراکرم آن تدابیر را نمی‌اندیشید ممکن بود ما اصلاً امامی نداشته باشیم غیر از مولا علی علیه‌السلام. یعنی آن موارد از این جهت باید گفته شود که به همان اندازه که ما روی **لا تظلمون** کار می‌کنیم به همان اندازه هم روی **ولا تظلمون** کار بکنیم. امام حسین نخواست غریب شود و امام حسین نخواست مظلوم بشود امام حسین غریب شد و امام حسین مظلوم شد. نگرشش غریب شدن و مظلوم شدن نبود. ممنون از شما.

موسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

استاد لسانی: آفرین بر شما. تکمیل کردید مطلب من را. البته من یادم نمی‌آید که هیچ عبارتی گفته باشم که ظلم‌پذیری را تأیید کرده باشد. گفتم که وضعیت نوع مردم و جامعه این اقتضا را داشته و دارد که این غربت و مظلومیت به وجود بیاید نه اینکه آنها دنبال این هستند که غریب شوند و مظلوم شوند، در عین حال، یادآوری خیلی لازم و درستی بود. شاید می‌بایست عبارات تأکیدی دیگری من به کار می‌بردم نظیر همین عبارات شما و تلفیق می‌کردم با بیانات خودم، تا چنین حاشیه مشکل‌داری را پیدا نکند. بسیار از شما سپاسگزاریم.

۱۶

شانزدهمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
یکشنبه هجدهم آبان ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون سوره و ترویج زبان قرآن

موضوع: وطن‌پایا مبر و امام

الله اكبر. بسم الله الرحمن الرحيم. إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
بَأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنْ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز
العظيم. التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشّر المؤمنين.

دامنه‌ای از بحث‌های سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی رسیده بود به اینجا که

پیامبر اکرم در ارتباط با آینده اسلام و مسلمین چه کردند؟ البته دقیق‌تر چه می‌اندیشیدند؟ و چگونه آینده را می‌دیدند و با چه نگاهی به همه این مسائل نگاه می‌کردند و در عمل چه کردند با توجه به این نگرش و این نگاهی که داشتند؟ یک قسمت از جواب این است. سوره حدید آیه ۲۶: **لقد أرسلنا رسلنا بالبينات وأنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط.** «قیام به قسط» و اینکه کارها همه باید نیکو شود یکی از تعبیرات تقریباً معادل قیام به قسط و برقراری قسط و عدل در عالم اینست که همه کارها نیکو شود در پرتو قسط و عدل، این در وظایف پیامبران رقم نخورده است، پیامبران نیامده‌اند که از جانب مردم یا به جای مردم قیام به قسط بکنند، پیامبران هستند برای اینکه پناهگاه مردم باشند که وقتی مردم می‌خواهند قیام به قسط بکنند، می‌خواهند قسط و عدل و در یک کلام همه نیکویی‌ها را در زندگی این جهان برای ابناء بشر تدارک بکنند پناهگاه داشته باشند، رهبر داشته باشند، معلم داشته باشند.

ليقوم الناس بالقسط. این مردم هستند که باید قیام به قسط بکنند. بنابراین، اگر کسی تصورش این باشد که از پیامبر انتظار می‌رفته است که همه ترتیبات را به گونه‌ای تنظیم بکنند که قسط قائم بشود، نه چنین چیزی نیست، یعنی جزو برنامه پیامبران نیست. پیامبران با توجه به همین کلمه «پیامبر» اولاً پیامبر هستند، ثانیاً تحقق بخشنده به آن پیام از جانب خدا برای مردم هستند مشروط به قیام مردم. آخر آیه را ملاحظه کنید: **وليعلم الله من ينصره ورسله بالغيب.** آنچه پیش می‌آید این است که مردم هستند که با اختیارشان، با انتخابشان، یا بنا را بر نصرت و همراهی و همکاری و کوشش در مسیر اهداف پیامبران می‌گذارند، رسولان خدا را یاری می‌کنند و یا نمی‌کنند. تعیین‌کننده مردمند. اگر یاری نکنند پیامبر را، مظلوم واقع می‌شود و غریب واقع می‌شود. کسی احوالش را نمی‌پرسد. مردم راه زندگی‌شان را از او جدا می‌کنند، اگر بنا را بر این گذاشته باشند.

خدا در قرآن کریم درباره اقوامی مثل عاد و ثمود می‌فرماید: **وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ قَوْمَ ثَمُودِ** را هم مثل دیگر انسانها ما با پیامبر درونی، با برنامه‌های بیرونی، با پیامبر عینی الهی آسمانی از جانب خدا و همراه با معجزات هدایت کردیم **فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ** تصمیم گرفتند بر اینکه کوری را انتخاب کنند. **اسْتَحَبُّوا** یعنی ترجیح بدهند کوری را بر اینکه با چشم باز راه را ببینند و راه را طی کنند. این دو مسیر را با هم مقایسه کردند و فهمیده و سنجیده بنا را بر کوری گذاشتند. بنا را بر این گذاشتند که مثل ناینایان، مثل کسانی که چشم ندارند راه را ببینند. با چشم بسته راه بروند و دائم زمین بخورند و بلند بشوند!! **فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ**. این در مورد بنی‌آدم یک مسئله در طول تاریخ جا افتاده است. یا اینکه آن راه دیگر را انتخاب کنند:

ينصروه ورسله بالغيب.

قسمت دیگر جواب و سیر مطالعه و تحقیق برای رسیدن به یک جمع‌بندی درست این است که پیامبر وقتی که از جانب خدا دینی را می‌آورد وظیفه‌اش اینست که این دین را به آنها برساند و دین را به آنها تعلیم بدهد و دین را برایشان روشن کند، تعریف کند، دین را به مردم برساند و مردم را هم به دین برساند و از مزایایی که دین برای سعادت دنیا و آخرتشان دارد برای بهسازی زندگیشان دارد آنها را برخوردار کند. این تمام کار و وظیفه آن پیامبر است. قیام به قسط و مطابق اصطلاح مطرح شده از سوی علامه عسگری رضوان الله علیه **احیای دین**. نه به معنای اینکه حتماً بگذاریم دین بمیرد بعد آن را احیا کنیم، این «احیاء» بیشتر به معنی زنده نگه داشتن است. مراقبت از دین، که به سمت محو شدن و بی‌اثر شدن نرود. جامعه به سمتی نرود که به تدریج بی‌دین بشود.

این حفظ دین و یا به تعبیر دیگر حفظ اسلام و به تعبیر دیگر احیای دین، همان قیام به قسط و تمام کار پیامبر است. این که می‌گوییم تمام کار پیامبر است یعنی همه امور دیگر مرتبط

با زندگی یک پیامبر و در مورد پیامبر خاتم پیامبر اکرم از هر جهت با جامعیت بیشتر و قاطعیت بیشتر و فداکاری بیشتر، به این معنا که امور دیگرش همه تحت الشعاع است حتی خواب، استراحت، هر مسئله دیگری، دلخواه‌های خودش خواسته‌های خودش کارهایی که دوست دارد انجام شود، همه تحت الشعاع این وظیفه است. اساس کار این است که دین خدا باید حفظ بشود. **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ أَنَّهُمْ: أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ** با همان خلوص خودش هم باید حفظ بشود. پیامبر تمام قد ایستاده است برای این منظور. حالا، بعضی حواشی دیگر هر جور کم و زیاد شد مسئله‌ای نیست ولی این قضیه نباید خدشه‌دار شود و لطمه بخورد. تحت هیچ شرایطی پیامبر حاضر نمی‌شود که روند پیشرفت دین حیات دین حیات دینی جامعه توجه مردم به دین، روبه افزایش نرود، یا اینکه رو به کاهش برود. این را پیامبر تحمل نمی‌کند. حالا، همه این توصیفات که راجع به پیامبر می‌گوییم بلافاصله منتقل می‌شود به امام. سیره امام همان سیره پیامبر است اگر غیر از این باشد آن امام بودن امام در کنار پیامبر یا بعد از پیامبر به جای پیامبر معنادار نخواهد بود. معنایش این است پیامبر دیگر در میان مردم نیست باید کسی در میان مردم باشد و دقیق‌تر مطابق بیان قرآن، کسانی در میان مردم باشند که جای خالی پیامبر را پر نکنند یعنی هم از نظر مردم این جای خالی پر بشود که هر جا احساس می‌کنند که اگر الآن پیامبر بود چه می‌شد ببینند هستند کسانی که می‌توانند مثل پیامبر به آنها بگویند چه بکنید و چه نکنید مسائل را چگونه ببینید و راه چه هست و چاه چه هست. خود آن امام هم این را دائماً در نظر دارد و تمام مسئله‌اش همین است که باید مثل پیامبر عمل بکند مراقب باشد که سیره او سیره پیامبر باشد. این امام است،

امامت یعنی چه؟ تعریف امامت چیست؟ امامت یعنی ولایت. **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا.**
رسول‌الله و تمام رسالت او هم در ولایت تعریف می‌شود: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**

وَأَوْحِينَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ؛ بعد: **و اجعلنا للمتقين اماما**. ولایت رسول در پرتو امامت بیان می‌شود و تعریف می‌شود. معنای امامت روشن و واضح است. تنها جایی که یک مقدار شاید بحثش مشکل بشود، هدایت باطنی است که آن هم مشکلیش به این صورت حل می‌شود که شما این بخش از امامت را اگر نمی‌توانید درک بکنید اشکالی ندارد از دو حال خارج نیست؛ یا وجود دارد که در این صورت شما اعتقاد پیدا کنید یا نکنید خیلی فرقی نمی‌کند، حقیقتاً هست و وجود دارد. پیامبر هم اول امام است بعد پیامبر. پس یک ارتباط باطنی هم دارد با انسان‌ها در کنار آن ارتباط ظاهری و از طریق آن ارتباط باطنی مردم را تقویت می‌کند از نظر معنوی. اگر این ارتباط را کسی درک بکند، از نظر معنوی در جایگاه مناسب‌تری قرار می‌گیرد و به قول معروف احساس بهتری پیدا خواهد کرد، وقتی که بداند از نظر باطنی و درونی حامی دارد. کسی هم که به این مرحله نرسیده باشد، باز هم هدایت باطنی پیامبر و امام وجود دارد. مثل هوا. امامت مثل هواست، مثل نور است. نور نورانیت خودش را دارد و کار خودش را می‌کند: **یهدی الله لنوره من یشاء**. همه افراد بشر (دقت کنید) از آثار و برکات امامت برخوردارند! کسانی هم که اصلاً اهل این حرف‌ها نیستند باز هم برخوردار از این هدایت باطنی هستند.

این امامت است، حالا، هر چه به آن اضافه کنیم، مثلاً مایل باشیم که امام ما یک مظاهری هم از مثلاً پادشاهی و سلطنت و اینها داشته باشد، آنگاه امامت می‌رود به آن سمتی که ما می‌خواهیم. می‌رود دنبال آن نقاشی‌ها و تصویرسازی‌هایی که ما از امام و امامت کردیم. می‌رود به آن سمت. یک چیزهایی اصلاً به امامت نمی‌خورد و با امامت همخوانی ندارد ما دوست داریم و یا کسانی دوست داشتند و اضافه کردند و ما هم خوشمان آمد و گفتیم بله این‌طور جالب‌تر است.

یک عالم بزرگی که یکی دو نسل قبل آن زمان که علما اهل منبر بودند وظیفه خودشان

می‌دانستند که منبر بروند و منبر یک راه ارتباطی مستقیم و نزدیک بین علمای اعلام بود با مردم. یکی از این علما گفته بود که ما دهه عاشورا شروع کردیم و از شب اول شب دوم منبرها خیلی به اصطلاح گرفت و گُل کرد و مردم خیلی استقبال کردند تا رسید به شب عاشورا. ما خیال می‌کردیم که خیلی منبرهای ما گرفته و جاافتاده؟! شب عاشورا بحث‌هایمان را که کردیم مطالبمان را که گفتیم حال و هوای شب عاشورا ما را گرفت و زدیم زیر صدا و از آن حالت علمائی یک چند دقیقه‌ای درآمدیم و به اصطلاح یک دهن خواندیم. از جاهای مختلف مجلس صدا برآمد که آقا بالاخره دستش روان شد و فهمید که چطور منبر برود!

این واقعیتی است که برای پیامبران و امامان همیشه مطرح بوده حتی در عهد خودشان چه برسد بعد از عهد آنها، فارغ از این توجه که وقتی چیزهایی اینجا اضافه می‌شود باعث می‌شود که از اصل مطلب یک چیزهایی دیده نشود یک چیزهایی مخفی بشود، کم رنگ شود و این باعث خسارت مردم می‌شود. خدا پیامبر را که می‌فرستد پیامبر تمام و کمال می‌فرستد: **لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان**. در مورد امام هم همین طور است، پیامبر و امام کامل هستند. از دینی که صحبت می‌کنند و دینی که مراقبت از زنده بودن آن می‌کنند آن دین هم کاملست: **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي**. خدا نعمتش را تمام کرده هم از جهت دین هم از جهت پیامبر هم از جهت امام و **رضیت لكم الاسلام دینا**. در کار خدا هیچ نقصی وجود ندارد.

پیامبرش صددرصد، امامش صددرصد، دینش دین صد درصد است. از آنجا این صددرصدها دستخوش بالا و پایین می‌شوند که انسان به عنوان مخاطب این نعمت‌های الهی مطرح می‌شود که چقدر از این موهبت‌های بزرگ الهی استفاده می‌کند، چه نسبتی بین خودش و پیامبر و امام و دین برقرار می‌کند، چقدر سعادت دنیا و آخرت فردی و اجتماعی

خودش را با این امکانات خدادادی تأمین می‌کند. **لقد من الله على المؤمنين** عمق معنایش اینست که همه امکانات لازم را خدا به انسان‌ها داده در این مسیرها، این انسان است که ضریب و میزان برخورداریش را بالا می‌برد یا پایین می‌آورد. **الله نور السموات و الارض مثل نوره** کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة، الزجاجه كأنها كوكب دري یوقد من شجرة مباركة زیتونه لاشرقیة و لا غربیة، یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار، نور علی نور. نقطه مقابلش آن ظلمت‌های متراکم است: **او كظلمات فی بحر لُجیّ** تاریکی شدید در قعر دریای عمیق موج که بالایش موج‌های آن چنانی است. در عمق این دریا فقط صحبت از ظلمات است، ظلمات متراکم **یغشاه موج من فوکه موج** این موج‌ها می‌آیند روی هم و بر شدت این ظلمات می‌افزایند **من فوکه سحاب تازه** بالای دریا هم ابر است. تاریکی روی تاریکی. اینجا دیگر نور اصلاً نیست. مردم از موهبت بزرگ و پربرکت پیامبر و امام محروم می‌شوند. برای امام و پیامبر فرقی نمی‌کند. او پیامبر است و امام است از اول تا آخر همان‌گونه که خدا او را قرار داده، ولی این مردم هستند که دچار خسارت می‌شوند!

بحث امامت از این جهت اهمیت پیدا می‌کند که طی این بحث‌ها وقتی گفته می‌شود که امام چنین کرد و چنان گفت، باید ببینید این اصلاً می‌خورد به امام و امامت یا نه؟ بیایید با هم مسیر جمع شدن این بحث را طی کنیم. سه تا مقوله ما داریم در تاریخ اسلام که خیلی این سه تا با هم و در ارتباط با هم می‌توانند مسئله‌ساز باشند و مسئله‌ساز شده‌اند: **امامت، خلافت، سلطنت**. حالا، چون فرصت و زمینه برای تحلیل جامع بحث امامت نیست ما به آن سمت نمی‌رویم. بنا را بر این می‌گذاریم که امامت تا حدودی معلوم است. می‌خواهیم از این جهت با رفتن به سراغ چیزهایی که به امام و امامت نمی‌خورد یک گوشه دیگر از بحث امامت را پی بگیریم. این هم یک نوع شناخت است که برویم سراغ مواردی که ربطی به پدیده موردبررسی

ما ندارد. مواردی که در جهت مقابل و در تضاد با امامت است.

تا زمانی که پیامبر اکرم بودند نبوت با امامت با هم عجین بود و مردم مثل نور خورشید مثل هوا از آن بهره‌مند بودند و با آن زندگی می‌کردند: **لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم** رأفت و رحمتش را حس می‌کردند دلسوزیش را با تمام وجود درک می‌کردند حضورش کاملاً برایشان امیدآفرین بود و قوت قلب بود. وقتی که پیامبر از میان مردم رفتند خلافت مطرح شد. خلافت به چه معنایی مطرح شد؟ یک خلافت در قرآن مطرح بود که بحث خلیفه‌الله بود: **إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض**. یک مظاهر دیگری هم دارد یا **داوود انا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق**. تو خلیفه‌ای به این معنا که حکمی که تو می‌کنی حکم الله است و کاملاً مطابق با حق است **ولا تتبع الهوى** به سراغ هیچ چیز دیگری نرو به هیچ چیز دیگر توجه نکن جز آن حقی که خدا معرفتش را به تو داده و تو را عالم به آن حق قرار داده مطابق آن حکم بکن. این تعریف و معنای خلیفه در قرآن است.

اما بعد از رحلت پیامبر اکرم خلافت به گونه دیگری معنا شد، نه به معنی خلیفه‌الله، به معنی «خلیفه رسول الله». یعنی رسول خدا رفته است حالا خلیفه رسول الله کسی است که در جای او بنشیند! (دقت کنید) در جای او بنشیند و بگوید که من خلیفه رسول الله هستم. یعنی هرکس سراغ رسول الله را می‌گیرد بگوید بیاید سراغ من، این معنای خلیفه رسول الله بود، اولش، ولی خیلی زود و در همان آغاز یک **تعریف در تعریف** در کار آمد عبارت از اینکه پیامبر یک مقامات ماورائی داشت که دیگران ندارند: **إلا أنه لا نبي بعده**. این محرز است، همه هم این را متوجهند که بعد از پیامبر اسلام کسی آن ظرفیت‌ها آن مقامات و آن درجات پیامبری را ندارد. در عین حال خلیفه رسول الله را به گونه‌ای تعریف کردند، که خود به خود به این معنا

شد که خلیفه رسول الله آن شاخص‌ها و آن مؤلفه‌های ویژه پیامبری را ندارد. امروز درست عمل می‌کند فردا اشتباه می‌کند، گاهی درست عمل می‌کند گاهی خطا می‌کند، همینست که هست، پیامبر که نیست، خلیفه پیامبر است.

خلافت را اینطوری معنا کردند که این کسی که اینجا جای پیامبر می‌نشیند جانشین رسول الله است به این معنا که آن مقامات را ندارد و در عین حال نشسته است جای پیامبر. این قسمت دیگر معنای «خلیفه رسول الله» این بود که مردم موظفند که همان اطاعت، همان تبعیت، همان امتثال اوامر و نواهی که نسبت به پیامبر داشتند: **وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا** حالا بدون چون و چرا برای این خلیفه داشته باشند!

تعارفاتی انجام می‌شد در همان اثنا از قبیل اینکه من یک فردی مثل شما هستم. شده‌ام خلیفه رسول الله ولی فردی مثل شما هستم. من را تصحیح کنید من را اصلاح کنید و من کاملاً پذیرای تصحیح و اصلاح شما هستم. حرفتان را توجه می‌کنم تسلیم نظر شما می‌شوم. این‌ها تعارفات بود ولی آن تعریفی که جا افتاد و بنا بود جا بیفتد این بود که همان تبعیت و اطاعت آن‌چنانی از پیامبر اکرم را مسلمانان نسبت به این شخصی که خلیفه رسول الله است باید داشته باشند. حالا خوب دقت کنید. مردم باید نسبت به این خلیفه چنین باشند، خلیفه نسبت به مردم چگونه باید باشد؟ باید دید، بستگی به اخلاقش دارد، بستگی به طبعش دارد، بستگی به درکش دارد، خلیفه اجتهاد می‌کند مسائل را بالا پایین می‌کند تشخیص می‌دهد تصمیم می‌گیرد، تصمیمش گاهی درست است گاهی درست نیست، ولی مردم شش دانگ باید مطیع خلیفه باشند و از او تبعیت کنند.

مهمترین و حساس‌ترین مسئله‌ای که به عنوان مسئله سوم در کنار این خلافت مطرح شد، خیلی با ظرافت، مسئله **یحرفون الکلم عن مواضعه** بود. این جور وقت‌ها خیلی دقت

آدم بالا می‌رود نسبت به این تعبیر قرآن: **يَحْرَفُونَ الكلم عن مواضعه**. کلام خدا را، حقایقی که خدا بیان فرموده، از موضعش کلمات را تحریف می‌کنند. تحریف در معنای لغویش خیلی ظریف است، تحریف در ابتدا خیلی اندک است، تحریف یعنی یک مقدار آن طرف‌تر نه یک دفعه سیاه و سفید. **يَحْرَفُونَ الكلم عن مواضعه** هر کلمه‌ای در عالم حقایق، در کلام الله، یک جایگاهی دارد، یک موضعی دارد، اینها می‌آیند یک ذره جابه‌جا می‌کنند اما همین یک ذره جابجایی به کجا می‌کشد؟

دقت کنید. بعد در مقام این تعریف از «خلافت» در صدر اسلام گفتند: بالاخره این خلیفه باید بتواند خلافتش را بکند و برای این که بتواند خلافتش را بکند چه لازم دارد؟ باید امیر باشد، امیرالمؤمنین باشد. امیرالمؤمنین یعنی امیر مسلمانان. باید فرمانروای مسلمانان باشد و قبلش گفتیم که این امیر مسلمانان بودن بیشتر آن طرفی بود نه این طرفی یعنی خیلی زیرسؤال نبود که این امیر چگونه امیری باید باشد برای مسلمین ولی بر آن طرفش خیلی تأکید می‌شد که مسلمین چگونه باید با این امیر تعامل داشته باشند. این چنین معنا و مفهومی در معنای خلافت رقم خورد با عنوان «**امیرالمؤمنین**» و به این ترتیب شکل گرفت.

شما وقتی سراغ این مفاهیم و مباحث در قرآن می‌روید می‌بینید که از این «**امیر**» خبری نیست. چنین امیری ما در قرآن نداریم. در قرآن «**وَلِيِّ امْرٍ**» داریم یعنی کسی که امور مسلمین به او سپرده شده، مثل همان امانتی که خدا به انسان سپرده و انسان امانتدار خدا و خلیفه‌الله شده. این یعنی همان معنی اصلی خلافت و امانتداری انسان برای امانت الهی: **اَنَا عَرْضْنَا الامانة على السماوات و الارض....** «**وَلِيِّ امْرٍ**» است یعنی امر را با قیود و شرایطی، به او سپرده‌اند. خیلی هم فرقی نمی‌کند که این امر را خدا سپرده است به او یا رسول خدا سپرده است یا بندگان خدا سپرده‌اند به او. مهم اینست که این **وَلِيِّ امْرٍ** آن را پذیرفته است و متعهد

شده است و او با تمام قیود و شرایطش قبول کرده و تعهد کرده است که من این «امر» را به عنوان امانت می‌پذیرم و حَقِّش را به جای می‌آورم و در این باره هیچ کوتاهی نمی‌کنم.

برای این «ولّی امر» نه خودش مطرح است، نه مردم مطرحند، بلکه خود این امر مطرح است، این امر چیست؟ علاوه بر امور مسلمین، این امر عبارت از دین اسلام است، که به او سپرده‌اند و او متولّی آن شده است، و این متولی امر شدنش همراه با قیود و شرایط خیلی دقیقی است، به این معنا که هرگاه از آن حدود و شرایط تخطی کند به همان میزان از این ولّی امر بودنش تنزل پیدا می‌کند و به اصطلاح فقهی از او سلب ولایت می‌شود.

یا ایها الذّین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اُولی الامر منکم . «اولی الامر» جمع «ولی امر» است، جمع «صاحب الامر» است، جمع «امیر» نیست. جمع امیر «أُمراء» است. در قرآن امیر و أُمراء نداریم. در معنای خلافت در صدر اسلام این مسئله امیر بودن و امیرالمؤمنین بودن خلیفه تعریف شد با یک ظرافت خیلی بالایی، خیلی زیرکانه تعریف شد که خلیفه یعنی **امیر**. جلوتر که می‌رود محاوره‌ها می‌شود: **ایها الأمیر**، یا امیرالمؤمنین.

خیلی سریع و خیلی راحت، «امیر» و «امیرالمؤمنین» می‌نشینند جای خلیفه. دیگر کسی نمی‌گوید یا خلیفه رسول الله. امیر می‌گوید بروید. امیر می‌گوید بیایید. امیر می‌گوید چه بکنید، امیر می‌گوید چه نکنید! امیر می‌خواهد لشکرکشی کند. امیر می‌خواهد جنگ کند! و چیزهایی که به «امیر» می‌خورد. چیزهایی که با امیر و امیر بودن همخوانی دارد اینها آمد در مفهوم خلافت و در معنای خلافت قرار گرفت و قسمت عمده خلافت را تشکیل داد.

در کنارش عنوان دیگری که مطرح بود چه بود؟ سلطنت و پادشاهی بود. (دَقّت کنید) این امیر بودن و امیر شدن یک فردی برای مادام‌العمر، چه برسد به اینکه بتواند توصیه کند که من می‌روم بعد از من فلانی امیر شما باشد!؟ خیلی فاصله‌ای با سلطنت نداشت. کمی تشریفات

به آن اضافه شود این امیر می‌شود **پادشاه**، همانی که در زمان معاویه اتفاق افتاد. می‌شود یک امپراتوری مثل قیصر روم! می‌شود یک کسی شبیه خسرو ایران!

جان کلام اینست که می‌خواهیم بگوییم این عناوین و مقامات با امامت، با روح امامت، با کار امامت، با آن معنای صحیح و دقیق امام و امامت، هیچ نسبتی ندارد. این بحث مسیر خیلی بحث‌های دیگر را می‌تواند روشن کند. از اینجا به بعد، در خواندنی‌ها، شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها هرگاه مواردی را دیدیم که عبارت از حرکت و رفتار امیر است، عبارت از حرکت و رفتار پادشاه است باید دریابیم که این ربطی به امامت ندارد. وقتی گفتاری، کرداری، رفتاری در خور پادشاه است، درخور امیر است، ربطی به امامت ندارد. از آن طرف می‌شناسیم و می‌دانیم و این شناخت را باید تقویت کنیم که چه چیزهایی درخور امام و امامت است. آنها را وقتی برخورد می‌کنیم می‌بینیم که بله اینها در خور امامت است ولی آن یکی‌ها در خور امام و امامت نیست. این شروع تفکیک مسائل و مباحثی است که انشاءالله بتوانیم آنها را به یک جاهای صحیح و مناسب و مطلوب برسانیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. مرکز علمی برای کاوون نشر و ترویج زبان قرآن

پرسش: با سپاس فراوان، سؤالی که مطرح است در رابطه با حکومت در زمان پیامبر اکرم است که به چه شکل بوده چطور بوده که یک دفعه مسئله خلافت مطرح می‌شود؟ آدم احساس می‌کند به هر حال یک چیزی بوده، به یک صورتی بوده، یک صورتی از حکومت بوده.

پاسخ: اجازه بدهید این مطلب شما را وصل کنیم به اصل بحث. من هم منظورم همین بود که صورت و «قالب» خلافت را از آنچه در زمان پیامبر اکرم گذشته بود گرفتند و آن «محتوایی» را که دسترسی به آن نداشتند و گفتیم که عمده آن مقامات ماورائی پیامبر اکرم

بود از معنا و مفهوم «خلافت» خارج کردند. قالب و صورت را گرفتند و محتوا را کنار گذاشتند.

ادامه پرسش: من همین قالب و صورت را می‌گویم. سؤال در مورد همین قسمت است که اصلاً بوده یا نبوده؟ مثلاً دارالاماره از کی شکل می‌گیرد؟ در زمان پیامبر اکرم قطعاً دارالاماره‌ای بوده، منزل بوده خانه بوده یا مسجد بوده. بعد، پیامبر اکرم اصلاً آیا شکل حاکم یا امیر به هر حال از این حرفها داشته یا به عنوان یک مسلمان مطرح بوده، یک مسلمان؟ در کوچه ما مثلاً یک معتمد محل است که خیلی کارها می‌تواند انجام بدهد، به کارهای مردم می‌رسد به هر حال یا خیلی جهات، به هر حال پیامبر اکرم هیچ تشخیصی نداشته است، این شاخصه‌ها، هیچ کدام از اینها را نداشته؟ حالا سؤال این است که پیامبر به عنوان یک مسلمان به عنوان **أنا أول المسلمين** عمل می‌کردند که همه مسلمانان هم باید مثل من باشند. این خیلی مطلب مهمی است. چطور شد که یک دفعه کات خورد و خلاصه بحث حکومت و دارالاماره و من امیر و تو مأمور و اینها مطرح شد. این «کات» برای من جالب بود.

ادامه پاسخ: همین شباهت در قالب و صورت کار خودش را کرد. یعنی اندک شباهتی که بین آثاری از حکومت و اینها بود تقویت شد با آنها شبیه سازی شد و این طور تصور شد که لابد این همان است دیگر، این همان است. وقتی پیامبر این کار را می‌کردند، این دخالت را می‌کردند، آن ورود را می‌کردند پس معنایش این است که مثل امیر عمل می‌کردند. همین قالب و صورت را تقویت کردند به قول شما شد دارالاماره و دارالخلافت و آن حاجب و دربان و برو بیا که پیامبر اکرم اصلاً چنین چیزهایی را نداشتند. **خلافت کاملاً رفت به طرف قالب و صورت و از محتوا فاصله گرفت.** محتوا یعنی همان خصوصیات که آیاتش را خواندیم، آن خصوصیات از پیامبر اکرم که ارتباط پیامبر با مسلمین را تعریف می‌کرد، آنها رو به افول گذاشت، کم‌رنگ شد، از آن طرف قالب و صورت تقویت شد، حاجب و دربان و چیزهای دیگر،

به قصر و کاخ هم رسید، کاخ هم ساختند برای خلیفه!!

ادامه پرسش: حالا، این استنکافی که حضرت علی علیه السلام داشتند از پذیرش خلافت به خاطر چه بود؟ اصلاً این سؤال معروف که مطرح است که چرا حضرت علی دفاع نکردند از حقّ خودشان؟ این سؤالی که از دیرباز مطرح است و انواع جواب‌ها به آن می‌دهند، یک جواب این می‌تواند باشد که حضرت علی (ع) اصلاً بنای خلافت نداشت که بیاید و دفاع کند که این مال من است. بنای خلافت یک دفعه مطرح شد. بنای خلافت اصلاً نبود که حضرت علی بگوید این مال من است بکشید کنار این مال منست! اصلاً بنای خلافت نداشت. خلافت و امارت نبود. برای دیگران مطرح بود برای ایشان مطرح نبود. کما اینکه برای خود پیامبر هم مطرح نبود. برای اول‌المسلمین این مقامات ظاهری و پُست و موقعیت و این حرف‌ها مطرح نبود. برای حضرت علی (ع) هم مطرح نبود. این‌جا همان‌جا است که می‌گوییم «امامت». حضرت علی علیه السلام مثل پیامبر اکرم «نفس پیامبر» در جایگاه امامت قرار گرفت. امامت تعریفش تعریفی است که راه به آن موارد دیگر نمی‌دهد. اصلاً همان که حضرت زهرا سلام الله علیها دارند در فرمایشاتشان به مردم: «والله لا أحب الدنيا» والله به خدا من این دنیای شما را دوست ندارم. اصلاً دنبالش نیستیم. این دنیای شما برای من هیچ آب و رنگی ندارد. در نهج البلاغه هم که خطاب مولا علی علیه السلام به دنیا معروف است: «عزّی غیري» برو دنبال غیر از من. تو حریف من نمی‌شوی «و انّی طلقتك ثلاثاً لا رجعة فیها». من عجزه دنیا را سه طلاقه کرده‌ام. تصور اینکه دنیا به من نزدیک شود یا من به دنیا نزدیک شوم وجود ندارد.

ادامه پاسخ: این همان است که ما سعی کردیم بحث کنیم: **غربت و مظلومیت** به این معنا، نه زیر بار ظلم رفتن، غربت و مظلومیت به این معنا که دنیایی که همه دنبالش هستند

من نیستم. دنیایی که برای همه مطلوب است برای من مطلوب نیست. من مطلوب‌های بالاتر و فراتر از دنیا دارم. دنیا نمی‌تواند برای من مطلوبیت داشته باشد.

ادامه پرسش: من می‌خواهم به آن آیه معروف استناد کنم اگر پیدا بکنم: **و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم.** یعنی قرار بود با رحلت پیامبر اکرم اصلاً هیچ سروصدایی نشود یعنی انگار نه انگار اصلاً رحلتی صورت گرفته فقط از جهت به هر حال عواطف و مراسم و اینها. به هر حال یک کارهایی باید صورت می‌گرفت و حضرت علی علیه‌السلام قبل از رحلت پیامبر اکرم هم امام بود و ابوذر هم امام بود. همه امام بودند، امام متّین بودند، اینها همگی امام بودند، کوچه محل خودشان را به هر حال حفظ می‌کردند، نگاه می‌داشتند حمایت می‌کردند در جنگ‌ها به هر حال تجهیز می‌کردند قرار نبود اصلاً کاری صورت بگیرد. **افان مات او قتل** یعنی پیامبر اکرم وقتی فوت بشود. در جنگ اُحد شد. جنگ بود شایع شد که ایشان شهید شده است بعد آیه آمد که فرضاً شهید شدند، فرض کنید شهید شدند چه کار می‌خواهید بکنید؟ می‌خواهید برگردید؟ یعنی هیچ طوری نمی‌شود فرضاً شهید شدند. حالا پیامبر اکرم رحلت کردند هیچ کاری نباید صورت می‌گرفت، هیچ خلیفه‌ای نباید تعیین می‌شد، دار‌الإماره مسجد بود مثل همان دیروز مثل پریروز که پیامبر اکرم بودند. امروز هم باز مردم می‌رفتند مسجد بعد آنجا مثلاً تصمیم‌گیری می‌کردند که فلان جا شورش شده چه کار کنیم فلان جا جنگ شده چه کار کنیم؟ و اینها. من فکر می‌کنم صورت اصلی قضیه همین است.

ادامه پاسخ: این پایه خوبی برای بحث است، ولی این نمی‌تواند خود بحث باشد. این پایه خوبی برای بحث است که اگر بشود چه شود! ولی نمی‌شود. نمی‌شد که بشود. این پایه خوبی بود برای بحث. باید نگاه این می‌بود تا کارها درست انجام می‌شد. متأسفانه خیلی زود

نگاه تغییر کرد، نگاه‌ها تغییر کرد، و این خسارت بزرگی بود برای عالم اسلام. کاش نگاه‌ها تغییر نکرده بود. نگاه همین بود ولی نه اینکه واقعاً این همه چیز را می‌توانست به همین صورت درست کند. به همین سادگی شدنی نبود اما این پایه خوبی بود و هست برای بحث. از اینجا به بعد می‌شود خوب بحث کرد که چه باید می‌شد و چه شد؟ چگونه باید دیده می‌شد و چگونه دیده شد؟ و آن سیرهایی که شد آیا اجتناب‌ناپذیر بود همه آن سیرها؟ آیا دیگر چاره‌ای از آن نبود و نمی‌توانست بهتر از این باشد؟ نمی‌توانست درست‌تر باشد؟ این سیر بحث را خوب تعریف می‌کند. پایه خوبی است برای بحث، اما خود بحث نیست. یعنی نمی‌شود همین جا ما فکر کنیم که داریم نتیجه‌گیری می‌کنیم. امور اجتماعی به این سادگی‌ها نیست. امور اجتماعی خیلی بغرنج‌اند. پیچیدگی‌های خاص دارند و همهٔ جوانب آنها باید دیده بشود، همهٔ جوانب آنها باید لحاظ شود.

پرسش: فکر کنم که سؤال من هم در راستای فرمایشات آقای دکتر بود. همیشه این سؤال برای من مطرح بوده که با پیچیدگی‌های جوامع امروز اگر قرار بود پیامبراکرم مثلاً ظهورشان، بعثتشان در یک چنین جوامعی باشد باز این مسئله حکومت و سیاست چگونه مطرح شد؟ یعنی ما الآن یک بحث مفصلی داریم راجع به اینکه مثلاً دین از سیاست جدا هست یا نیست؟ بعد، سیاست اصلاً در زمان پیامبراکرم مطرح نبود، یک چیزی مثلاً حکومت کاری به این چیزها نداشته حکومت اسلامی یک سیری داشته که اصلاً سیاست مطرح نبوده یا سیرش شاید قبلاً بوده یا بعدش بوده، در جوامع دیگر بوده یا نه، ولی پیامبراکرم مسیر را یک جوری هدایت کردند که اصلاً این چیزها مطرح نیست، یا شاید زمانی نبود که مثلاً بخواهد ارتباطات با کشورهای مختلف به صورت‌های مختلف باشد. حالا، سؤال من در جمع اینست که اگر مثلاً قرار بود که ظهور ایشان در یک جوامع امروزی باشد باز ما این سلسله مراتب مثلاً

ریاست جمهوری نخست وزیری مجلس چه و چه یا به قول دکتر که به این صورت دارا‌الإماره یا دفتر ریاست جمهوری داشتیم؟ بعد، خود جایگاه پیامبراکرم دوباره کجا قرار می‌گرفت و بعد اینکه اصلاً دو مرتبه سیاست اصلاً مطرح می‌شد یا نمی‌شد؟ اینها حالا اصلاً نمی‌توانم روشن بیان کنم چون جایگاهش را نمی‌شناسم.

پاسخ: باید مطالعه بکنید دیگر. آن بحث سیاستی که می‌گویید وجود نداشت خیلی به وفور وجود داشت. کتاب **محمد پیامبر و سیاستمدار** موضوعش همین است و خیلی کتاب معروفی است که به فارسی هم ترجمه شده است، یک زمینه مفصلی برای مطالعه است. الآن بعد از چهارده پانزده قرن سیاست‌های دقیق پیامبراکرم محلّ بحث است و مورد ستایش قرار می‌گیرد در زمینه‌های مختلف. چیزی که برای ما مهم است این است که ما دنبال کدام خط از بحث هستیم؟ بحث ما نه سیاسی است نه به آن صورت اجتماعی، که آن وقت تخصص علوم اجتماعی و اینها می‌خواهد که ما نه ادعایش را داریم و نه تخصص آن را داریم. ما بحث‌های خودمان بحث‌های قرآنی و معرفتی خودمان را می‌خواهیم بکنیم که برای این کار زمینه داریم و می‌توانیم آن را پیش ببریم ما نه به معنای خاصش بحث سیاسی می‌خواهیم بکنیم نه به معنای خاصش بحث‌های علوم اجتماعی می‌خواهیم بکنیم. آن بحث‌های معرفتی که مربوط به انسان، انسانیت، سعادت و شقاوت انسان، زندگی مطلوب فردی و اجتماعی انسان، ما دنبال این سرفصل‌ها هستیم و این چیزها برای ما مهم است. برای ما مهم‌تر از این سیاست و مهمتر از مسائل دیگر همان شروع مطلب آقای دکتر مرادی است که پیامبراکرم چگونه در همه این زمینه‌ها ورود می‌کردند؟ اگر بگوییم ورود نکردند درست نیست، تاریخ شاهد است که ورود کردند و خیلی هم دقیق ورود کردند. تا صحبت از جنگ شد بهترین فرماندهان نظامی را آموزش دادند و شجاع‌ترین رزمنده بودند. آنجا که نوبت به بررسی و به اصطلاح نقشه جنگ

و تعیین جایگاه برای اردو زدن برای جنگ و غیره بود پیامبر اکرم بهترین تدبیرها را داشتند و با یک تغییر عبارت بهترین سیاست‌ها را اعمال کردند. خیلی دقیق در مسائل اجتماعی ورودهای زیبایی کردند و اجتماع را خیلی زود متحول کردند. شاخص‌های منفی اجتماع را تبدیل به شاخص‌های مثبت کردند. ما سیر بحثمان در این است که این ورودها و این تغییرها و این دخالت‌ها را چگونه انجام دادند؟ در چه مسیری که **لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة** و همه می‌توانند با همان سادگی با همان بی‌پیرایگی دنبال بکنند عمل کنند، همان اشاره به کوچه و محلّ و اینها که کردند آقای دکتر.

ادامه پرسش: در روستاها یک نفر را من می‌شناسم یک نفر هست آنجا که سالهاست به عنوان یک آدمی که به هر حال کارها را راست و ریست می‌کند و از دست این و آن می‌گیرد، عنوان ندارد، هیچ عنوانی ندارد، یعنی امام است این، یعنی هیچ رنگی ندارد، یعنی رنگ خداست: **صبغة الله و من احسن من الله صبغة** حالا فردا این شخص می‌میرد بدون اینکه مردم بیابند سقیفه مثلاً به پا کنند، یک نفر خودبه‌خود می‌آید بالا به کار مردم می‌رسد، خود به خود از آن یکی کوچه خود به خود مطرح می‌شود، یک نفر، دو نفر دیگر، و این روستا سال‌های سال با همین نظام جلو می‌رود.

ادامه پاسخ: تردید نکنید که این از یادگارهای پیامبر است. یعنی شما اگر ردّش را بگیرید و برگردید دو جور می‌توانید ردیابی بکنید به عنوان پژوهشگر. یکی اینکه ردیابی بکنید که در بلاد غیر اسلامی چه جور است؟ این پدیده که در بلاد اسلامی هست و واقعاً هست و ظاهراً دور و نزدیک شنیده‌ها و خواننده‌ها نشان می‌دهد که منحصر به مملکت ما نیست. شکل‌های مشابه دارد و مشابهت‌ها نشان می‌دهد که الگوش یکی است. دوّم اینکه موارد را دسته‌بندی بکنید، نشانه‌ها نشان می‌دهد که الگو یکی است و اینها آدم را به جایی می‌رساند که تردیدی

نکند که اینها از میراث‌های پیامبراکرم است. این همان «اسوه حسنه» است. بد نیست بر این ظرافت بیان قرآن هم تأکید کنیم. **لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة** را ما غالباً این طور معنا کردیم که شما باید تأسی کنید شما باید از این اسوه حسنه پیروی کنید. درست هم هست، ولی دقیق‌ترش این است که پیروی بکنید یا نکنید این «اسوه حسنه» هست. این یک حقیقت است. **لقد كان في رسول الله اسوة حسنة** یعنی این الگو (أسوة) حالتی دارد طبیعتی دارد که خودش نشر پیدا می‌کند خودش گسترش پیدا می‌کند خودش تکثیر می‌شود. در بیشتر این موارد اصلاً آن شخص خودش هیچ وقت احساس نمی‌کند که من دارم مثل پیامبراکرم عمل می‌کنم ولی در عمل این جور است یعنی همان موقعیتی که پیامبر در میان مردم داشته‌اند، دارد و همان خصوصیات که اصلاً به روی خودش نمی‌آورد منت نمی‌گذارد خودش را بالاتر نمی‌داند خودش را برتر نمی‌بیند، متفاوت نیست، اصلاً غیر از این نمی‌تواند باشد. پیامبراکرم هم همین‌طور بوده‌اند و همین اوصاف را داشته‌اند.

استاد نوری: سلام علیکم. پیرو مطالبی که بحث شد یک مطلب مهمی را که آقای مرادی فرمودند قالب و محتوا اینجا خودش را خیلی خوب نشان داد در بحث بعد از فوت نبی. در مثنوی معنوی، مولوی یک داستانی دارد اغلب دوستان شاید شنیده باشند، در مورد آن کنیزک، و گفتش که تو این دیدی و آن دگر ندیدی که آن مغفول واقع شد. همان‌طور که فرمودید بالاخره بعضی اعمال و رفتارها در شأن و قد و قامت خود حضرت رسول‌الله بود که بتواند، بعد از حضرت رسول یک عده‌ای در حقیقت می‌خواستند به هر شکلی شده یک شخصی را منتخب کنند که بیاید جای حضرت رسول بنشیند و اداره جامعه مسلمین را به دست بگیرد و این را ضروری می‌دانستند. این یک ضرورتی بوده برای جامعه. یک احوالی از حضرت رسول دیده بودند. او رسول‌الله بوده است ما که رسول‌الله نیستیم. اینکه ما هرچه از رسول‌الله

است کیی بکنیم خودمان را در آن قالب بگذاریم این اصلاً هم ظلم به رسول الله است، هم ظلم به آن منبعی که رسول الله از آن رسالت دارد. افترائی به خداست. بدلی را به جای اصل گذاشتن و یک ظلم به خودمان که خودمان را تزیین کنیم چون اصلاً قد و قامت ما نیست. ظاهراً در تاریخ اولین موقعی که آن واژه «امیر» بین مردم شنیده شد در آن جریان سقیفه بنی ساعده بود که مهاجرین عنوان کردند با انصار و یک اختلافی بینشان واقع شد که ما حکومت را می‌خواهیم. اینها به سمت خودشان کشیدند آنها به سمت خودشان کشیدند. مهاجرین این را عنوان کردند: «منا امیر و منکم وزیر» اول ما باید امیر باشیم و وزیر و مشاور از سمت شما باشد که آنجا با خلیفه اول خباب بن منذر مخالفت کرد و او درگیر شد و جریان به یک شکلی خاتمه پیدا کرد. ولی عمده مطلب این امیر بودن بود به جهت اینکه می‌خواستند آن آثاری که بر شخص حضرت رسول مترتب بود اینها آن جایگاه را بگیرند آن قالب را بگیرند که در همان قالب بنشینند و همان طوری که حضرت رسول عمل کرده همان طور عمل کنند. به قول معروف آن پوزیشن‌شان را آن جایگاهشان را می‌خواستند کما اینکه بعد از اینها در رفتار و اعمالشان نشان دادند که یک سری اشکال ظاهری از رسول الله دیده‌اند فرض بفرمایید حضرت رسول یک زهد و تقو داشت اینها حتی پشت در بسته نان و سرکه می‌خوردند که خودشان را در حقیقت ممارست بدهند عادت بدهند به آن چیزی که حضرت رسول در جانش بود. حضرت فرمود که «یا علی، و الإیمان مخالط لخمک و دمک کما خالط لخمی و دمی». ایمان اصلاً با پوست و گوشت و خون اینها عجین بوده است اگر متواضع بودند تواضعشان برآمده از درونشان بوده است نه اینکه اینها تصنع به تواضع بکنند بنابراین آنچه ما در ابتدای اسلام می‌بینیم اگر یک جاهایی تواضع می‌بینیم یک جاهایی مثلاً فرض کنید امثال این کارها اینها تصنعی بوده است که می‌خواستند خودشان را از طریق تشبیه به نحوی نزدیک به این جایگاه بکنند. البته جالب

است، در همین حد هم جالب است که مقایسه کنیم با آن جایی که من کاری به این مسائل ندارم راه دیگری می‌خواهم بروم! باز هم غنیمت است. بعد، یک نکته مهمتر که اینجا پیش می‌آید این است که ما الآن یک مشکلی که داریم در بحث نگاه به رسول‌الله ما می‌گوییم که حضرت رسول معصوم بوده است فی کلِّ حال بعضی از آقایان می‌گویند نه إلا آنجا که وحی در آن نازل شده است آن هم حرف و حدیث شاید باشد. چرا؟ این نکته مهم اینجاست که وقتی شخص خلیفه و امیر می‌خواهد خودش را به جای رسول‌الله جای بگذارد ببیند آن شئونی که رسول‌الله دارد این ندارد این «اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة» در صورتی که این شخص خودش قائل بوده که مثلاً شجره‌ام این است مثلاً مشروب می‌خوردند! این بحث در اینست که حضرت رسول‌الله این بوده است و این سوابق را نداشته است بنابراین وقتی ما در اعتقادات می‌بینیم که یک جاهایی هست که شأن حضرت رسول‌الله را تنزل می‌دهند به واسطه این نیست که حقیقت امرش این باشد، به واسطه این است که شأن حضرت رسول‌الله را بیاورند پایین و مساوی خودشان بگذارند که ما بتوانیم اینجا قرار بگیریم. خودشان را که نمی‌توانند بالا ببرند پس درنهایت شأن رسول‌الله را پایین می‌آورند که بتواند این جایگاه مساوی بشود و بگویند من اگر آنجا واقع شدم هر آنچه می‌کنم آن است که رسول‌الله می‌کند. این یک مورد دیگر، این یک مورد، و مورد بعدی اینکه عرض شد که بحث امیر ابتدا اولین بار در آنجا مشخص شد که بعد بحث خلافت شد بعد یواش یواش امیرالمؤمنین تبدیل شد به خلیفة المسلمین چون در جهات تاریخی در قرن دوم و سوم دیگر می‌دیدند این شخص اصلاً این قدر اعمال و رفتارش اظهر من الشمس است، اصلاً آن امیرش را هم رها کنی این مؤمنینش را چه کنی؟ لکن این پسوند مؤمنین اصلاً هیچ شأنی ندارد. پس می‌گفتند خلیفة المسلمین. این تبدیل امیر به خلیفة المسلمین از اینجا شکل گرفت

و بعد بحث سلطنتی، اینکه اینجا شما می‌فرمایید سلطنت، ببینید، در بین امویان و عباسیان و اینها دیگر تبدیل به سلطان شدند و نکته دیگر اینکه در ابتدای امر آن مشکل اول آنجا بود آن جایی که این امر اشتباه به طور اشتباه آمدند این شأن را به جای شأن رسول الله قالب کردند بر جامعه این آثاری که بعدها بر آن مترتب می‌شود این مشخص نبود. مشکل ابتدائی این بود که آنها خواستند شأن رسول الله را بر خود منطبق کنند نه اینکه خودشان نسبت به مقتضیات خودشان بخواهند کاری انجام بدهند مشکل از اینجا پیش آمد که خواستند شأن رسول الله را پایین بیاورند، هم تراز خود بکنند. وقتی شأن رسول الله پایین آمده در حقیقت شأن آن کسی هم که مرسلش هم هست شأن خداوند هم پایین آمده به تبع آن. چون که فرمود که کسی که خدا را شناخت رسول را شناخت، رسول را شناخت امام را شناخت. حالا از آن طرف هم دیگر تعریف اسلام تنزل پیدا کرده. بله، این که بعضاً عنوان می‌شود که اصلاً اسلام این نیست که باید باشد، از همین جاست.

*** خانم سیده معصومه حسینی** مدتی است که در مجموعه کانون زبان قرآن در مرحله تحصیلاتی بین کارشناسی و کارشناسی ارشد هنر در رشته نقاشی و بعضی از رشته‌های دیگر حضور دارند و آثاری که ملاحظه می‌کنید که از جشن میلاد پیامبر اکرم باقی مانده روی دیوارهای سالن اجتماعات در ساختمان کرامت آثار ایشان است که می‌خواهند راجع به آنها صحبت بکنند و درباره این آثار توضیح بدهند. من فقط این جمله را اضافه می‌کنم که حتی قبل از اینکه ایشان به مجموعه کانون زبان قرآن پیبوندند و ایشان را بشناسیم، از نظر خانوادگی و دسترسی‌های دیگری، بهره‌مند بوده‌اند از آشنایی با قرآن به شکل وسیعی، و خیلی زود متوجه شدیم که همه این دریافت‌ها را از قرآن دارند و خیلی مستقیم از قرآن در خلق آثارشان الهام می‌گیرند.

استاد حسینی: این مجموعه نقاشی تقریباً از چهار پنج ماه پیش یعنی اولین مجموعه‌ای

است که بعد از پایان‌نامه من کار کردم و از اولین تابلوهایش همین‌چور در فضای کانون حال و هوا و شکل گرفته و تا آخرین تابلو هم که این تابلوی آبی بزرگ است. قصه آبی‌ها و نارنجی‌ها است که خیلی عمده یعنی آبی و نارنجی هرکدامشان نماد مواردی هستند که به صورت نامحدود مواردی هستند که به صورت نامحدود می‌توانیم به آنها قصه بگوییم و می‌توانیم محدودشان کنیم که آبی‌ها و نارنجی‌ها را به یک تعریف خاصی برای شما. شاید نزدیک‌ترین چیزی که می‌شود گفت این است که نارنجی‌ها نماد من و امثال من هستند که از جنس خاک و روی زمین هستیم و آبی‌ها امثال پیامبر و فرزندان‌شان که از جنس مادیات و تعلقات نیستند و سفید که کم کم اضافه شد و همان بیرنگی خداست که حالا در دنیای تصویر سفید نشان داده می‌شود. اولش آبی‌ها و نارنجی‌ها خیلی ساده کنار همدیگر قرار گرفته بودند با یک مرز مشخصی و همین‌طور که پیش رفت انگار نارنجی‌ها دوست داشتند بروند سمت آبی‌ها و این اتفاق افتاد. آبی‌ها به آنها نزدیک شدند یک جا جابه‌جا شدند جای یکدیگر قرار گرفتند و از یک جایی به بعد ترکیب شدند یعنی آبی‌ها و نارنجی‌ها دیگر مرزی بینشان نبود و یک سری دیالوگ‌ها بینشان برقرار شد. یک جایی نارنجی‌ها از هم پاشیدند در این تابلو و انگار که نارنجی‌ها توی آبی‌ها غرق شده‌اند و تمایل دارند که توی آبی‌ها غرق بشوند و به سمت نور بروند. توی این سیر نقاشی‌ها که با آبرنگ است می‌توانید ببینید که البته از پایین شروع می‌شود که اولش نارنجی‌ها بعد کم کم حضور نارنجی‌ها کم می‌شود آبی‌ها تمایل پیدا می‌کنند به سمت بی‌رنگی و سفید بروند و برای من یادآور شد: **يا ايتها النفس المطمئنة**. **ارجعي الى ربك راضية مرضية**. انگار که خطاب خداوند به امام حسین است تا جایی که آبی که اینجا می‌تواند نشان دهنده امام حسین باشد. اشتیاقش به آمدن به سمت سفیدی‌ها و بی‌رنگی‌ها آنقدر زیاد می‌شود که در آغوش بی‌رنگی حل می‌شود. و آخرین تابلو که تا روز ارائه

این نمایشگاه خیلی اذیت کرد و چند لایه رنگ و پنج الی شش بار این درگیری آبی و نارنجی را من نقاشی کردم و هر بار آن را به هم زدم خیلی اذیت می‌کرد و جنگ آبی و نارنجی که بالاخره چه کسی پیروز می‌شود به جایی من را رساند که گفتم من تابلوی بزرگی ندارم! تابلو را گذاشتم کنار سه چهار روز قبل از ارائه و گفتم که مجموعه تمام شده و من تابلوی بزرگی ندارم و بسته شد این مجموعه، نمی‌خواستم بروم سراغش، تا روز جشن نیم ساعت قبل از شروع جشن، احساس کردم که گره کار اینجا بود که اصلاً دیگر نارنجی وجود ندارد و آن شخصیت آبی و نارنجی‌ها انگار تکمیل شده، یک جوهرهایی این تابلو برای من یادآور خود شخص پیامبر است که البته آثار جنگ آبی و نارنجی‌ها هنوز هم مشخص است اما آبی غلبه پیدا کرد و آن اتفاقی که باید رقم می‌خورد خورد و من خیلی در آن نقشی نداشتم. و همین.

پرسش: من سؤالی سال‌ها همراهم بوده فکر می‌کنم امروز با توجه به موضوعاتی که مطرح شد می‌توانم مطرح کنم و حالا علت سؤالم را خواهم گفت. سؤال من این است که هزار و چهارصد و اندی سال قبل در ماجرابی به نام سقیفه اتفاقی رخ داد و یک مسیری برای امت اسلام شکل گرفت الآن ما ۱۴۰۰ سال بعد با فرقه‌های ۷۲ ملتی که عدد کثرت است البته، که من در یک کتابی که اینجا هست که تعدادش را تا دو هزار و چند تا شمرده‌اند فرقه‌های مختلف اسلامی شکل گرفته و این امت از امت واحده به امت متفرقه تبدیل شده عملاً. حالا سؤال این است که ما فرض کنیم همین الآن همه این امت متفرقه بگویند آنچه که شما به عنوان فرقه شیعه در واقع در آن ماجرا می‌گویید صحیح است یعنی آنچه که گفتید صحیح است که باید در آن ماجرا حضرت علی علیه السلام انتخاب می‌شد و یقیناً هم می‌دانیم که حق بود که بین آن جماعت مثلاً امام علی انتخاب می‌شد فرض کنیم این اتفاق می‌افتاد فردا با چه اتفاقی مواجه می‌شویم یعنی فردا دنیا چه فرقی خواهد کرد؟ این سؤال را از این جهت

مطرح می‌کنم و مرتبط با این جلسه می‌دانم که تعریف امام اینجا معلوم می‌شود که آیا ما به عنوان کسانی که مدعی پیروی از پیامبر و ائمه اطهار هستیم و اصرار داریم همه را قانع کنیم که جایگاه ائمه در خلافت حق بوده آیا واقعاً ما تعریف درستی از امامت ائمه خودمان داریم یا نداریم چون فردا که همه ادیان در این جبهه قرار بگیرند باید بتواند گلستان بشود دنیا قاعدتاً، آیا واقعاً می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر تعریف ما غلط باشد الآن یک امت واحده می‌شویم در یک مسیر غلط و اگر تعریف درست باشد بله می‌شویم یک امت واحده در مسیر سعادت. این سؤالی است که باید واقعاً بررسی شود و من هیچ جوابی برایش ندارم.

پاسخ: آخرین بر شما. این هم یک سیر بحث است که خیلی سیر مشخصی است، قابل پیگیری است، و من به سهم خودم خدا را شکر می‌کنم و از همه سروران سپاسگزارم که هر کدام به سهم خودشان مؤثر بودند و هستند در این دستیابی‌ها و توفیقات. ما به یک بحث پایه امروز مثل خیلی از روزهای دیگر در سلسله نشست‌های عاشوراشناسی رسیدیم که توانستیم یک بحث را پایه بگذاریم که بر اساس آن کار کنیم و انشاءالله چنین خواهد بود. شما هم یک یک شاخه‌ای از آن بحث ما را مطرح کردید؛ خیلی جالب، خیلی ساده‌اش هم این است که حضرت علی (ع) اگر می‌بودند در این مجموعه چه اتفاقی می‌افتاد و اصلاً چرا نبودند و چرا ما فکر می‌کنیم که باید آنجا می‌بودند و اصلاً این مجموعه تعریفش چه بود که تشکیل شد؟ اینها خط‌کشی‌های ساده اول بحث است که بعد پیچیده می‌شود و بعد باز می‌شود. وقتی درست بحث سیر کند، می‌رسد به جایی که همه چیز سر جای خودش می‌نشیند و اوضاع و احوال روشن می‌شود و خیلی چیزهایی که ما مسلم تلقی کردیم می‌بینیم که نه، اینها پشت صحنه داشته و در موردش صحبت شده است. اینها همه می‌تواند بحث بشود، انشاءالله.

پرسش: استاد، من یک تجربه‌هایی داشتم یعنی یک بار هم نبود خیلی بارها و بارها

تجربه داشتیم که در تهران مخصوصاً در شهرستان که قبلاً بودیم که مثلاً سالها آرزو می کردیم که فالانی اگر مثلاً رئیس فالان جا بشود چه می شود چقدر عالی می شود! مخصوصاً یک مورد بود که واقعاً به جای خودش اصلاً یک پا امام علی بود بلاتشبیبه، و شد. آن وقت چه شد؟ هیچ چیز!

پاسخ: بله، وقتی که شد هیچ چیز نشد! اگر بشود چه شود؟! وقتی می شود هیچ خبری نمی شود!! اصل بحثها اینهاست. جلسات باید به این سمت برود تا از حالت های تکرار مکررات و کارهای کتابی و مدرسه ای و فارغ از زندگی دریابید و ملموس و محسوس بشود آن چنان که انگار ما داریم با همین مسئله زندگی می کنیم. صحبت چهارده پانزده قرن هم کردیم، یادم نیست کجا و به چه مناسبت. یک طرفش این است که این بحثها مربوط به چهارده پانزده قرن قبل است ولی از قرآن که می پرسید قرآن می گوید این فاصله را بردارید! انسان همان انسان است، زندگی همان زندگی انسان است. **فطال علیهم الأمد.** طول زمان شما را منحرف نکند!! زمان می گذرد ولی چه ربطی به شما دارد؟! اگر شما بگویید چون زمان خیلی گذشته، چهارده پانزده قرن گذشته! و بعد یک استنتاج هایی بکنید، این استنتاجها غالباً درست نیست. خدا همان خداست. آسمان همان آسمان است، زمین همان زمین است، انسان همان انسان است. تغییراتی اگر هست، از اساس هیچ چیز تغییر نکرده. یک چیزهایی در حواشی در دامنه ها تغییر کرده. اساسها همچنان همانهایی است که بوده و بحثها باید طوری دنبال شود که از خطوط اصلی و مسائل اساسی اسکلت بندی های اصلی برای ما همیشه مشخص باشد و ما بتوانیم با آنها حرکت کنیم و به نتایج درستی از تحلیلها و تأمل هایمان برسیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.



هفدهمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
یکشنبه بیست و پنجم آبان ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون سیر و ترویج زبان قرآن

موضوع: محوریت امامت در محتوای ولایت

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. به امید خدا آغاز می کنیم هفدهمین نشست سمینار

علمی فرهنگی عاشورا شناسی را با جمع خوانی سوره مبارکه بلد با شماره نود در ترتیب مصحف شریف، در ترتیب تلاوت.

بسم الله الرحمن الرحيم. لا أقسم بهذا البلد. وأنت حلّ بهذا البلد. ووالد وما ولد. لقد

خلقنا الإنسان فی کبد. أیحسب أن لن یقدر علیه أحد. یقول أهلکت مالاً لبدا. أیحسب

أن لم یره أحد. ألم نجعل له عینین. ولساناً وشفقتین. وهدیناه التّجیدین. فلا اقتحم العقبة.

وما أدراك ما العقبه. فك رقبه. أو إطعام في يوم ذي مسغبة. يتيماً ذا مقربة. أو مسكيناً ذا متربة. ثم كان من الذين آمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة. أولئك أصحاب اليمين. والذين كفروا بآياتنا هم أصحاب المشئمة. عليهم نار مؤصدة. أمناً بالله. صدق الله العلي العظيم.

نوشته‌ای ظاهراً مربوط به ده پانزده سال پیش است و در بردارنده عبارات جالب و زیبایی است: «همیشه دعوا بر سر اولویت است، آن کس است اهل بشارت که اشارت داند، راز هل من ناصر امام را باید فهمید. راز تنهایی و غربت در عرصه‌های مهم. و کربلا بهترین مکان است برای جواب گرفتن مسائل امروز. می‌شود این را تفسیری دانست برای عبارت بس مشهور کل يوم عاشورا و کل ارض کربلا».

بازشناسی سه محور خلافت و سلطنت و امامت: برگردیم به ادامه بحثی که داشتیم بر سه محور امامت و خلافت و سلطنت. این طور دیدیم زمینه اصلی مباحث عاشورا شناسی را که چه بسا درست‌ترین شروع در این مباحث به همین نحو است که این سه محور را نسبت به هم بازشناسی بکنیم و طبعاً هریک از این سه محور را در ارتباط با جامعه و مردم و اسلام و مسلمین، و بحث‌ها را بر این اساس استوار بکنیم که یک نقشه راهی داشته باشیم.

یکی از مشکلات بحث‌های عاشورا شناسی و یا با عناوین دیگری که همین زمینه را القا می‌کنند، بزرگترین مشکل این بحث‌ها این است که غالباً هر مسئله و گفته و شنوده‌ای مطرح شده است، مطالعه کنندگان و محققان و پژوهشگران، همه را آورده‌اند در مسیر بحث‌هایشان قرار داده‌اند و دچار مشکلات اساسی شده‌اند. به تعبیر دیگر، به سادگی می‌شود گفت که غالباً گم شده‌اند در این بحث‌ها. آثار معاصر خیلی‌هایشان همین حالت را دارند، که این قضیه برمی‌گردد به اصل مباحث سیره نبوی و از آنجا شروع می‌شود و می‌آید بعد از پیامبر در مباحث

مرتبط با دهه‌های بعد و صدر اسلام و شخصیت‌های محوری مثل مولا علی و دو فرزندشان امام حسن مجتبیٰ و امام حسین که در این قضیه مشترک هستند.

مباحث در کنار هم از این سو و آن سو جمع می‌شود و ایجاد یک مجموعه متراکمی می‌کند که به سختی می‌شود از لابلای آن مجموعه متراکم آن چیزی که واقعاً معنای تحقیق است یعنی به حقیقت رسیدن را دنبال کرد که واقعاً قضیه چه بوده است و ما چگونه باید قضایا را بشناسیم. تفکیک امامت و خلافت و سلطنت، راهگشای بسیار خوبی است.

سلطنت، پادشاهی، سلطان، سلاطین برای همه وضعیتشان مفهوم است که چگونه بوده‌اند، و چه نسبتی با مردم برقرار می‌کرده‌اند، نگاهشان به مردم چگونه بوده است و مردم از نظر آنها چه چیزی به حساب می‌آمده‌اند. این خیلی روشن‌تر از آن دوتای دیگر است. بعد خلافت را که بعد از رحلت پیامبر اکرم مطرح شد معنا کردیم، به آن معنایی که در آن زمان برایش در نظر گرفته شد که خیلی نزدیک است به این سلطنت و پادشاهی، منتها با عنوان «امارت مؤمنین» به عنوان «امیرالمؤمنین». ولی خصوصیات و خصلت‌ها، بسیار نزدیک است به همان سلطنت و پادشاهی و یگانه‌تازی در امر و نهی و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و حکومت بر مردم، دقیقاً حکومت بر مردم، و مردم را تحت حکومت خودشان دیدن، که گفتیم این معنای خلافت با معنایی که معنا و مفهومی که در قرآن از خلافت مطرح شده است، آن‌چنان نسبت مشخصی ندارد.

در قرآن کریم خلافت به عنوان جانشینی خدا مطرح می‌شود، خدای صاحب ولایت مطلقه بر همه عالم و از جمله بنی آدم و همه انسان‌ها، و بعد ولایت رسول‌الله و بعد ولایت انسان‌ها نسبت به یکدیگر به میزان اهلیت ولایتی که داشته باشند. بعد از رحلت پیامبر اکرم وقتی مطرح شد خلافت، و عنوان خلافت رسول‌الله مطرح شد، حضرت رسول اکرم یک

مقامات ماورائی داشتند و یک مقامات اختصاصی داشتند که خود به خود همه می‌دانستند که آن مقامات را نمی‌توانند داشته باشند و نمی‌توانند جایگزین و جانشین پیامبر اکرم در آن موقعیت‌ها و مقامات باشند و بقیه‌اش را مطرح کردند و آن بقیه را تحت عنوان «امارت»، امیر بودن و حاکم بودن مطرح کردند آن هم حاکمیت مطلق. حاکمیت مطلق بر جامعه که به مناسبت، جامعهٔ مسلمین عنوان داشت و به تعبیر دیگر «مؤمنین». عنوان امیرالمؤمنین را مطرح کردند و لوازمش را هم تثبیت کردند که این شخصی که امیرالمؤمنین می‌شود باید کاملاً کلمه او نفوذ داشته باشد و دستورش اجرا شود و فرمانروا باشد. این‌ها همه همان خصوصیات پادشاهی است. فرمانروا باشد و مردم در مقابل فرمانروایی نتوانند دخالت مؤثری داشته باشند و وظیفهٔ مردم فقط سمع و طاعت باشد از این فرمانروا، که اینها خیلی به سلطنت نزدیک است.

منظورمان توجه دادن به این مسئله بود که بی‌جهت نبود بعد از مدتی نه چندان طولانی، این خلافت توانست دقیقاً به سلطنت تبدیل شود، و آن شخصیت شاخصی که این کار را انجام داد خلافت را که می‌توانست به نحوی با امامت و ولایت هم نسبتی داشته باشد، کاملاً از آن حال و هوا خارج کرد و آن را در فضای سلطنت کاملاً تعریف کرد. و بنا شد که امیرالمؤمنین یک چشمش به قیصر روم باشد و یک چشم دیگرش به خسرو ایران، و از آنها تقلید کند که اینها بلدند مدیریت کنند و مردم و جامعه را اداره کنند و ما باید از آنها یاد بگیریم!؟

امامت در مقابل جاهلیت: در کنار این دو عنوان خلافت و سلطنت، ما امامت را بیشتر مورد توجه قرار دادیم و از این طریق خواستیم که مفهوم امامت و جایگاه امامت را بر آن تأکید بکنیم. رهبری مردم، هدایت مردم به صراط مستقیم، به راه سعادتشان، هدایت بشر، هدایت انسان به راه سعادتش. که این مفهوم نه نسبتی با خلافت به معنای عمدهٔ امارت و فرمانروایی

داشت و نه نسبتی با سلطنت. تمام مسئله‌اش، مسئله مهمش، اسلام بود در مقابل جاهلیت، اسلامی که ثمره آن فداکاری‌ها و از جان گذشتگی‌های استثنائی پیامبرخاتم بود و افرادی که در کنار ایشان در طول ۲۳ سال آن‌چنان عمل کردند و در این ۲۳ سال راه ده‌ها سال بلکه صدها سال را طی کردند و توانستند اسلام را در برابر آن جاهلیت عمیق ریشه‌دار بشر که تعبیر قرآن از آن **فی ضلال مبین** است تمام‌قد مطرح بکنند.

امامت تجلی و تبلورش در شخص امام است، امام تنها کارش و کار اساسیش این است که از این اسلام مراقبت کند، که گفتیم احیای دین که گفته می‌شود احیای اسلام یعنی این که کار امام این است که از این اسلامی که آمده و جاهلیت را منسوخ کرده و کنار زده است، مراقبت کند و نگذارد که این اسلام کم‌رنگ شود، کارآیی آن کم شود و در نتیجه دوباره جاهلیت برگردد. این کار امام است. در مورد حضرت سیدالشهدا هم بحث‌های عاشوراشناسی از همین جا شروع شد که فرمودند «**فعلى الاسلام السلام**». مسئله ما مسئله اسلام است که اگر بخواهد این جور پیش برود باید با اسلام خداحافظی کرد و اسلامی دیگر نمی‌ماند! و در درجه دوم «**إذ قد بليت الإسلام براع مثل یزید**». این هم مسئله مهمی است که یزید همه‌کاره امت اسلام شده است. دیروز پیامبراکرم و امروز کسی مثل یزید در صدر امت اسلام قرار گرفته است و ادعا دارد که در همان جایگاه قرار گرفته است و همه مسلمین باید از او اطاعت کنند و امیرالمؤمنین است، امیر جامعه اسلامی است و زمینه‌سازی‌ها هم از قبل شده است و خیلی هم دور از وضعیت جاری نیست، اذهان و افکار مسلمین خیلی آشناست با یک چنین فرمانروایی. فرمانروایی که مردم و مسلمانان حق نداشته باشند که درباره رفتار و کردار او چون و چرا کنند و از آن طرف موظف باشند که صددرصد اطاعت کنند از آن فرمانروای مسلمانان و کسانی که او به عنوان فرمانروایان سطح‌های بعدی معرفی کند و بر مردم بگمارد.

این هم در درجه دوم مطرح بود، ولی اصل، اسلام بود، اینکه نباید به این سادگی و به این زودی و در چنین فاصله کوتاهی دوباره جاهلیت پیش از اسلام که قرآن از آن تعبیر کرده بود به «جاهلیت اولی» برگردد، این جاهلیت اولیه می‌تواند جاهلیت ثانویه هم بشود و دوباره بیاید، وقتی که بیاید، اسلام و جاهلیت با هم کاملاً در تضاد هستند، هر قدر جاهلیت برگردد در فضای اسلام، اسلام به همان میزان کنار می‌رود و بازگشت به آن ضلال مبین و گمراهی شگفت بشر دوباره تحقق پیدا خواهد کرد. دوباره جاهلیت و تمام لوازم جاهلیت، چیزهایی که در کنار جاهلیت مطرح بود همه آنها باز دوباره مطرح می‌شوند. امامت یک چنین جایگاه و پایگاهی است و کارش این است که از اسلام حفاظت و حمایت کند و نگذارد که جاهلیت در فضای اسلامی نفوذ کند. مؤلفه‌های جاهلیت شناخته شده است و امام کار اصلیش این است که از طریق شناسایی این مؤلفه‌های اصلی جاهلیت، جاهلیت را سریعاً شناسایی کند و به مردم بشناساند و نگذارد که جاهلیت برگردد.

مظاهر جاهلیت: اولین مؤلفه‌ای که از جاهلیت برگشت و خودش را نشان داد، مسئله خون‌خواهی بود. در اسلام خون‌خواهی منسوخ شده بود. اسلام خون‌خواهی را قبول نداشت. روندی که سالیان سال جا افتاده بود که این گروه به آن گروه حمله کند و خون‌ها بریزد و آن گروه دوم به خون‌خواهی گروه اول برخیزد و خونریزی‌های دیگر و بیشتر کند و همین‌طور این روند ادامه پیدا کند و خون‌خواهی پس از خون‌خواهی و افزایش تصاعدی آمار به تعبیر قرآن «قتلی»، مقتولین، کشته‌شدگان، پدیده‌ای که دمار از روزگار حیات انسان برمی‌دارد: **من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً ومن أحيها فکأنما أحيأ الناس جميعاً.**

این آمارهای عظیم کشت و کشتار یکی پس از دیگری مهلت نمی‌داد به اینکه جامعه خودش

را جمع و جور کند و حیات خودش را تجربه کند. پیامبر اکرم از جمله جاهای شاخصی را که این مؤلفه اصلی و مهم جاهلیت را مطرح کرده بودند و تأکید کرده بودند، اعلام کرده بودند به مسلمین که جاهلیت با همه خصوصیت‌هایش و به ویژه با این خصوصیتش با آمدن اسلام منسوخ و منتفی است. این کتاب **رحیق مختوم** است که من باز کرده‌ام، برنده جایزه اخیر جهان اسلام برای بهترین سیره نبوی که در جهان اسلام نوشته شد و چاپ شد و منتشر شد.

در حجّة الوداع در روز هشتم ذیحجه که موسوم است به «روز ترویبه» پیامبر اکرم عازم منا شدند و در سرزمین منا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواندند و همچنین نماز صبح را اقامه کردند. پنج تا نماز را اقامه کردند و بعد مهلتی دادند تا خورشید طالع شد و از آنجا حرکت کردند به سمت عرفات، در سرزمین عرفات هنگامی که وقت ظهر بود اشاره کردند که جایگاهی برایشان مهیا شود و مسلمانان را اطراف خودشان جمع کردند و گرد آوردند و به گزارش متن سیره نبوی صد و بیست و چهار هزار مردم مسلمان آنجا جمع شدند و در میان آنها پیامبر اکرم خطبه خواندند. البته این آمارها کلاً قابل بررسی و زیر سؤال هستند.

ما با این متن کلام پیامبر اکرم کار داریم. پیامبر اکرم خطاب به مسلمانان فرمودند در آن جمع آن‌چنانی: **«أَيُّهَا النَّاسُ إِسْمِعُوا قَوْلِي»** مردم حرف من را گوش کنید **«فَأَيُّ لَا أُدْرِي، لَعَلِّي لَا أَلْفَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا بَهَذَا الْمَوْقِفِ أَبَدًا»** چه بسا که دیگر ممکن است شما من را در موسم حج و در چنین جایی پس از این نبینید. حرف من را گوش کنید که سخنی با شما دارم. **«إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحَرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بِلَدِكُمْ هَذَا»** خون و جان و مال شما مسلمانان حرام است، کاملاً مورد احترام است و کسی حق تعرض به آن را ندارد، مثل حرمت این روز عرفه مثل حرمت و حرام بودن این ماه ذیحجه و مثل حرام بودن بلد حرام یعنی مکه مکرمه. اینها همه حرمت‌نهادهای خدایی هستند که

نباید مورد تعرض قرار بگیرند. «ألا كل شيء من أمر الجاهلية تحت قدمي موضوع». هر چیزی که از مربوط به جاهلیت باشد از این لحظه که من با شما دارم صحبت می‌کنم زیر پای من قرار دارد و به هیچ وجه نباید جای این حرمت‌های الهی را هیچ‌گاه بگیرد «ودماء الجاهلیة موضوعة» هر خون و خونریزی هر قتل و غارتی در دوران جاهلیت شده است منتفی است و کنار گذاشته شده است، کسی حق خون‌خواهی از خون‌های ریخته شده در دوران جاهلیت را ندارد. و بعد نام بردند مواردی را که به خودشان از نظر عرف آن زمان مربوط می‌شد. عنوان کردند که این خون‌های ریخته شده قابل خون‌خواهی به هیچ وجه نخواهد بود. همچنین، ربا که در جاهلیت رواج داشت فرمودند که ربا منتفی و منسوخ است و اشاره کردند به نام عباس بن عبدالمطلب که خویشاوند نزدیک خودشان بود و از این شخص یعنی جناب عباس بن عبدالمطلب شروع کردند برای اینکه ربا را و آنچه از ربا از اموال مردم گرفته شده در دوران جاهلیت، منتفی اعلام کنند و گفتند که باید برگردد به جای خودش.

اسلام در برابر جاهلیت: توجه کردید که مؤلفه «خون‌خواهی» در مقایسه میان اسلام و جاهلیت و در مطرح شدن اسلام در برابر جاهلیت، خیلی مشخص مطرح می‌شد. در جنگ‌های زمان حضرت علی علیه‌السلام وقتی مولا علی علیه‌السلام به طلحه و زبیر می‌گویند که شما چرا در برابر من قیام کردید و بر علیه من لشکرکشی کردید و بنای گشت و گشتار دارید؟ عنوان می‌کنند که ما خون‌خواه خون عثمان هستیم، عثمان خونش به ناحق ریخته شده، خلیفه سوم مسلمین، و ما خون‌خواه خون عثمان هستیم. یعنی رسماً مطرح می‌کنند آن خون‌خواهی را که در اسلام دیگر ممنوع شده است، همان خون‌خواهی که معرّف اصلی جاهلیت است و دیگر نباید در اسلام مطرح شود. این را مطرح می‌کنند که این کار ماست و ما بنای خون‌خواهی داریم! این شروع بازگشت جاهلیت است، که اسلام را در نظر

نگیند و عنوان کنند که به عثمان حمله شده، خون عثمان به ناحق ریخته شده است و ما الآن قیام کرده ایم که خون خواهی کنیم خون عثمان را. یعنی برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و از نو خون خواهی را مطرح کردن.

مولا علی علیه السلام که امام هستند و حافظ اسلام و احیا کننده اسلام، اصلاً چنین نگاهی ندارند و مسئله مهمشان این است که این قضیه نباید مطرح شود. **خون خواهی در اسلام معنا ندارد.** در اسلام قصاص به جای خون خواهی رقم خورده است: **کتب علیکم القصاص.** قصاص آمده است و جای خون خواهی را گرفته است و دیگر ممنوع است خون خواهی. بنابراین در جنگ هایی که حضرت علی علیه السلام دارند یعنی برایشان پیش آوردند در مدت خلافت ایشان، همه جا مولا علی علیه السلام زمینه کارشان عفو و صفح و گذشت است، تا آن جایی که بشود از خون و خونریزی جلوگیری می کنند. فراریان را تعقیب نمی کنند، کشت و کشتار را دامن نمی زنند. آغاز به جنگ نمی کنند، و بنای حفظ اسلام را دارند، تا هر حدی که افراد مقابلشان بخواهند جنگ طلبی بکنند و با عناوین مختلف مثل خون خواهی بخواهند این زمینه را دنبال کنند، مولا علی کاملاً مقاومت می کنند و از حریم اسلام به این شکل دفاع می کنند تا بلکه امت اسلامی در مسیر صحیح خودش قرار بگیرد.

اگر عثمان خلیفه ای بوده است که به ناحق کشته شده است و باید خون ناحق ریخته شده عثمان خون خواهی شود، به طریق اولی باید مولا علی علیه السلام هم خون خواهی بشوند و یک عده پس از وفات و شهادت ایشان به خون خواهی ایشان قیام کنند و مولا علی علیه السلام طبعاً به عنوان امام مانع می شوند، کاملاً مقاومت می کنند و توجه می دهند فرزندان خودشان را، پیروان خودشان را و تأکید می کنند که **خون خواهی وجود ندارد** و پیگیری زمینه قتل ایشان نباید به صورت خون خواهی انجام شود و احیاناً قلع و قمع این فرقه و آن فرقه به حساب

اینکه آنها باعث ریخته شدن خون مولا علی شده‌اند، اصلاً نباید دنبال شود.

در مورد حضرت امام حسن هم باز بعد از حضرت امام حسن این مسئله به دقت از آن مواظبت می‌شود که دوباره صحنه کشت و کشتار و مقابله و برادرکشی و خون‌خواهی و خون‌ریزی شکل نگیرد، به عناوین مختلف مانع می‌شوند از چنین حالت‌هایی که بوجود نیاید و مسلمانان به حال و هوای جاهلیت نخواهند برگردند و حس انتقام و محور قرار دادن انتقام و خون‌ریزی برای مقابله با خون‌ریزی‌های قبلی را کنار بگذارند و فراموش کنند.

امام و امامت کارش این است، مسیرش این است که همه جا اسلام را در برابر جاهلیت ببیند و نگذارد جاهلیت بار دیگر جای اسلام را بگیرد. در همه زمینه‌ها، در زمینه حکومت، در زمینه اجتماع، روابط مردم با هم، روابط ادیان و فرقه‌ها و زمینه‌های مختلف اجتماعی باهم. همه اینها را امام مراقبت دارد که در فضای اسلام دنبال شود و به فضای جاهلیت برنگردد این کار امام است.

اگر به این ترتیب و با این نقشه راه ما بحث‌ها را دنبال کنیم در طول تاریخ اسلام، همواره یک دید روشن خواهیم داشت نسبت به نوع مسائلی که در جامعه اسلامی مطرح می‌شود بر محور امامت. البته محور امامت مشکل اساسی این است که معمولاً با شاکله‌های ذهنی که مردم دارند خیلی نزدیک نیست و همخوانی ندارد و مردم بیشتر در ذهنشان شاهان و سلاطین و فرمانروایان مطرح‌اند و هرچه از آن سمت مسائل دیده شود مردم زمینه آماده‌تری دارند ولی وقتی می‌رود به سمت معنویت، به سمت آگاهی و به سمت رشد و به سمت ارشاد و به سمت هدایت، این زمینه مشکل پیدا می‌کند چون از آن حالت ظهور و بروز دیگر درمی‌آید و مردم انتظار دارند که آن ظهور و بروزهای شاهانه و ظهور و بروزهای امیران، سلاطین را در حاکمیت امامان هم ببینند و حکومت امامان را هم دائم اشتباه می‌گیرند با حکومت امیران و حکومت

پادشاهان و همه جا گونیا و خطکش‌شان، زمینه بررسی‌شان، آن نحوه برخوردها است. با یک نحوه برخورد سالم معنوی و انسانی توأم با کرامت انسان و فضیلت انسان و جایگاه الهی انسان و از نگاه خدا دیدن انسان و انسانیت و جامعه بشری، غالباً مردم فاصله دارند، و همیشه این مشکل پابرجا خواهد بود که کسانی که بخواهند بحث امامت را جایبازند باید توجه داشته باشند که کارشان خیلی آسان نیست و جانداختن جایگاه امامت و معرفی صحیح امام و امامت به آن سادگی نیست که سلطان و پادشاه را می‌شود مطرح کرد و مردم ببینند که این سلطان است و این پادشاه است و نفوذ فرمانرواییش به گونه‌ای است که اشاره می‌کند و می‌زند و می‌کشد و می‌برند و همه جا دستوراتش اجرا می‌شود. مردم آن را خیلی راحت می‌بینند و درک می‌کنند. ولی امامت را تا بخواهد جا بیفتد که در میان انسان‌ها، انسان‌هایی هستند که مظهر خدا هستند و ولایت الهی را ساری و جاری می‌گردانند در میان مردم و از آسمان و عرش اعلا ولایت را می‌آورند و گسترش می‌دهند در جهان و روی زمین، این یک مقدار جا انداختنش مشکل است، ولی نه اینکه شدنی نباشد، در مقایسه مشکل است چون امر معنوی است در کنار آن مسائل مادی.

اذان آوای ولایت: ما در اسلام یکی از مکتب‌های گشوده شده برای جا انداختن امامت با محتوای ولایت و محتوای ولایت الهی که داریم همین «اذان» است. اذان اساس کارش اینست که شعار اسلام است و اسلام با اذان شناخته می‌شود و هر جا ندای اذان بلند می‌شود، نشانه این است که آنجا بلاد اسلامی است، سرزمینی است که مسلمانان در آن زیست می‌کنند. جانمایه اذان این است که از «الله اکبر» این مکتب الفبای خودش را شروع می‌کند و به تعبیر زیبایی خواجه حافظ شیرازی «چار نکبیر» می‌زند یکسره بر سر هر چه که هست. همه چیز در مقابل خدا مطرح می‌شود. «الله اکبر». چهار مرتبه «الله اکبر». آن چنان

خدا مطرح می‌شود که غیر خدا کاملاً کنار می‌رود و بعد «**أشهد أن لا اله إلا الله**». تأکید می‌کند آن مضمون مکرر «الله اکبر» را که فقط خدا است و غیر خدا مطرح نیست. و بعد «**أشهد أن محمداً رسول الله**». این خدای وحده لا شریک له، رسولش محمد بن عبدالله صلوات‌الله‌علیه است که همه آن ولایت را مأمور است و به عهده او گذاشته شده است که با تمام فضایل و مکارم و آثار و برکاتش بیاورد برای انسان: و ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین. بعد، این ولایت خدا و رسول با همان محتوا در قالب امامت و با خصوصیات و تعاریف امامت جریان پیدا می‌کند در کسانی که شاخصشان سنخیت و عینیت با رسول خدا است. دائم با رسول خدا مقایسه می‌شوند و عیناً رسول خدا در وجود آنان دیده می‌شود. همان تعبیر «نفس رسول الله» که برای مولا علی در قرآن کریم و در آیه مباهله داریم که همه این را اذعان داشتند که بعد از پیامبر اکرم تنها کسی که وقتی به او می‌نگرند انگار که به پیامبر اکرم می‌نگرند مولا علی است. در این اختلافی نبود، در مسائل دیگر اختلاف فراوان بود و اختلاف نظرهای دیگری بود ولی در اینکه نزدیکترین فرد از این لحاظ به پیامبر اکرم مولا علی است، اختلافی نبود و رقیب نداشت مولا علی علیه‌السلام و دیگران آشکار بود و مشخص بود که نمی‌توانستند چنین ادعایی بکنند. می‌توانستند ادعا کنند ما در جای پیامبر نشسته‌ایم و بر مردم تحمیل کنند که شما باید با ما همان رفتار را یعنی اطاعت کاملی را که با پیامبر اکرم و از جانب خدا موظف بودید داشته باشید، با ما هم همین رفتار را باید بکنید، ولی هرگز جایی برای چنین ادعایی نبود که ما مثل پیامبر هستیم. «**أشهد أن علیاً ولی الله**». فلسفه مطرح‌شدن ولی‌الله بودن مولا علی در اذان همین است که این مکتب تأسیس شود و محتوای مکتب را هم اعلام می‌کند که محتوای این مکتب «**صلاة**» است و «**فلاح**» است و «**خیر العمل**». ارتباط انسان با خدا در قالب نماز و با خصوصیات نماز که در اسلام تشریح شده است و فلاح انسان و رستگاری

انسان از طریق این ارتباط با خدا و نماز به عنوان ستون دین و جوانب اجتماعی اش که وقتی جا بیفتد رستگاری مردم تضمین و تأمین می‌شود و تأکید بر «خیرالعمل» یعنی تأکید بر این که همواره مسلمانان بنای آن را داشته باشند که در هر زمینه‌ای بهترین گزینه، بهترین شکل کار، بهترین نگرش و بهترین نگاه را تشخیص دهند و همان را دنبال کنند، نه آنچه که نسبت به بهترین، یک مقدار پایین‌تر است، همیشه خیرالعمل را در نظر بگیرند. آنگاه بار دیگر با دو «الله اکبر» و دو «لااله الاالله» بر آن سرآغاز دوباره تأکید می‌شود و این مکتب کاملاً تعریف می‌شود در میان «الله اکبر»ها و «لااله الاالله»ها و همه جایگاه‌ها مشخص می‌شود.

ولایت با محتوای امامت از خدا شروع می‌شود. تعریفش **الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور** است و رسول الله رحمة للعالمین و علی ولیّ الله است و همچنین همه کسانی که بتوانند مثل مولا علی در جامعه اسلامی و جامعه بشری مطرح باشند و مطرح بشوند که شاخص‌هایشان هم «صلاة» و «فلاح» و «خیرالعمل» است و همیشه مشخص است و همیشه روشن و آشکار است که معلوم است که کجا مسیر، مسیر «صلاة» و «فلاح» و «خیرالعمل» است و کجا مسیر، مسیرهای دیگر است. این همیشه آشکار است و به این ترتیب، مکتب اسلام کاملاً خودش را با محتوای ولایت و با محوریت امامت در معنا و مفهوم ولایت معرفی می‌کند.

من همین جا بحثم را خاتمه می‌دهم. به امید خدا به لطف خدا و توفیق الهی برای ادامه دادن این بحث‌ها در این نشست و نشست‌های بعدی. در خدمت سروران هستیم، مثل همیشه برای استفاده از محضرشان و شرکت فعالشان، که تنها راه برون‌رفت ما از این کلافگی‌ها و سردرگمی‌های فکری و ذهنی راجع به مسائل اساسی عقیدتی و زندگی معنویمان است. تنها راه‌کار این است که در حد توانمان کوشش کنیم، مطالعه کنیم، تحقیق کنیم و نتایج

مطالعات و پژوهش‌هایمان را با هم در میان بگذاریم و به همدیگر کمک کنیم و هم‌افزایی کنیم و پیش ببریم این روشنگری‌ها و بازکردن مسیر این بحث‌ها را، تا انشاءالله به توفیق الهی بتوانیم تا حدودی آن‌همه عقب‌ماندگی‌ها را که در این زمینه‌ها داریم در پرتو بهره‌مندی از انوار «مصباح‌الهدی و سفینه‌النجاه» که امام حسین بن علی صلوات‌الله و سلامه‌علیه هستند، جبران کنیم.



مهندس حامدی: یک کلیپ یک دقیقه‌ای با عنوان «بی‌سابقه‌ترین رئیس جمهور جهان» مربوط به بانو حلیمه یعقوب رئیس جمهور سنگاپور است. کوتاه پخش می‌کنیم و بعد ادامه مباحث را دنبال می‌کنیم. طبق آن چیزی که در این کلیپ به عنوان روایت مستند گونه کوتاه جمع شده، ایشان توانسته است در مدت زمانی که رئیس جمهور کشور سنگاپور بوده یک تحول اقتصادی عظیم در سنگاپور ایجاد کند، به شکلی که این کلیپ نشان می‌دهد خیلی جالب بود و الآن کشور سنگاپور پنج تریلیون دلار مازاد درآمد دارد، در کنار اینکه مالیات کالاها را صفر کرده‌اند و آنجا اصلاً مالیات وجود ندارد و درآمد سرانه مردم سنگاپور چیزی نزدیک به ماهانه هفت هزار دلار است که از نظر رفاه در سطح جهان درآمدی در سطح بالا حساب می‌شود. برای اینکه مقایسه شکل بگیرد این را من اضافه می‌کنم در کشور کانادا اگر کسی دو هزار و پانصد دلار ماهانه درآمد داشته باشد می‌تواند یک زندگی راحت و معمول داشته باشد و درآمدی حدود چهار و پنج هزار دلار کاملاً یک درآمد مرفه است، حالا اگر تخصصی شود و به درآمد بالاتر برود خیلی سطح او بالاتر است و در کشور سنگاپور درآمد سالانه مردم به میانگین سالانه ۸۵ هزار دلار رسیده است که ماهانه حدود هفت هزار دلار است و اینها را وابسته به بانوی مسلمانی که رئیس‌جمهورشان است می‌دانند و آن قسمتش که به ما مربوط است این

بود که تصمیم گرفته شد این کلیپ کوتاه اینجا پخش شود. به دلیل اینکه نمونه و مصداق خیلی خوبی است از آنچه ما در بحث‌های عاشورا شناسی داریم دنبال می‌کنیم.

استاد رزّاقی: من مطلبی را دیروز متوجه شدم و کشف کردم که می‌خواستیم در اختیار دوستان قرار بدهیم. از ارجاع‌های امام حسین علیه‌السلام به قرآن است. یکی از شاخص‌ترین ارجاع‌ها در پاسخ به نامه‌ای است که به کوفیان می‌نویسند. تعریف «امام» را در نامه خود می‌آورند که امام از نظر من کسی است که عامل به کتاب خداوند باشد: «**فلعمری ما الامام إلا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الله**». موضوع دیگری که شاخص‌ترین ارتباط حضرت سیدالشهدا با قرآن است علاوه بر اینکه در طول زندگی‌شان با قرآن مانوس بودند و به قرآن عمل می‌کردند، این بود که سر حضرت اباعبدالله الحسین در کوفه و شام، بنا به ثبت تاریخ جهان اسلام، قرآن تلاوت کردند و آیات قرآن را خواندند. برای من جالب شد که کجای قرآن را تلاوت کردند. طبعاً امام هستند و انتخاب کرده‌اند و همین‌طور شانس نبوده است که یک جایی از قرآن را بخوانند و تلاوت کنند. به خاطر همین رفتیم دنبال این مسئله. در یک روایتی از زیدبن ارقم آمده است که سر مبارک حضرت امام حسین علیه‌السلام را بر نیزه در کوفه در حال خواندن آیات قرآن دیدم. این آیه را آورده که **أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجباً** این کاملاً مشهور است که: آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟ راوی ادامه می‌دهد که از شنیدن این آیه مو بر تنم راست شد و گفتم که این ماجرا عجیب‌تر از جریان اصحاب کهف است! در یک روایت دیگری نقل شده است که تلاوت آیات قرآن را ادامه می‌دهند تا می‌رسند به این آیه: **إنهم فتية آمنوا بربهم** که در همین سوره کهف در ادامه آن آیه قبلی است. یک روایت دیگری هم بود که نقل می‌کند که سر مبارک را بر چوبی نصب کرده بودند و مردم به نوری که از آن سر به آسمان ساطع بود

نگاه می‌کردند. در آن حین سر مبارک این آیه را تلاوت فرمود: **و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.** این آیه آخر از سوره شعرا است. با توجه به فرصت اندکی که داشتیم یک نگاه سریع به این سوره انداختیم و این را در خدمت دوستان عرض می‌کنم که وقتی آیه آخر سوره شعرا این است که می‌فرماید: **ألم تر أنهم في كل واد يهيمون وأنهم يقولون ما لا يفعلون** یک حرف‌هایی می‌زنند و آن حرف‌ها را عمل نمی‌کنند. **إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيراً وانتصروا من بعد ما ظلموا وسيعلموا الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.** آیات ابتدائی سوره بسیار جالب‌تر بود. آیات ابتدائی مشخصاً به پیامبر مربوط می‌شود. **بسم الله الرحمن الرحيم. طسم. تلك آيات الكتاب المبين. لعلك باخع نفسك ألا يكونوا مؤمنين** ای پیامبر ما، آیا می‌خواهی خود را هلاک کنی به خاطر اینکه اینها ایمان نمی‌آورند؟ یا می‌خواهی خودت را از بین ببری که اینها همه ایمان بیاورند؟ کلمه باخع برای من از همان ابتدای آشنایی با قرآن جالب و جذاب بود و ظاهراً یکی از مفردات آن است و به همین خاطر برای من بسیار جالب شد که در این سوره که آخرش این آیه را داشت صفتی از صفات پیامبر آورده شده است که بسیار مشخص و بارز است. به سراغ سوره کهف می‌رویم که دوباره یکی از سوره‌هایی است که بسیار نقل شده است که سر مبارک حضرت سیدالشهدا آیات این سوره را تلاوت فرموده‌اند؛ در سوره شعرا آخرین آیه‌ها بود و در سوره کهف از اوایل سوره آیاتی را تلاوت می‌کنند. زیاد نیست من خدمت دوستان می‌خوانم تا برسیم به جایی که منظور نظر من است:

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً. قيماً لينذر بأساً شديداً من لدنه ويبشّر المؤمنين الذين يعملون الصالحات أن لهم أجراً حسناً. ما كثرين فيه أبداً. وينذر الذين قالوا اتخذ الله ولداً. ما لهم به من علم ولا لآبائهم كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولون إلا كذباً. فلعلك باخع نفسك على آثارهم إنجا نقطه‌ای

بود که من به اصطلاح مو بر تنم سیخ شد. چگونه است که در این دو تا سوره که مهمترین سوره‌هایی هستند که سیدالشهدا از این دو سوره آیاتی را تلاوت کرده به یک عبارت مشترکی می‌رسیم؟ گویا زبان حال حضرت سیدالشهدا است که تا آخرین نقطه ممکن رفتند. **باخُ نفسک** را عملاً اجرا کردند. یعنی برگشت داده می‌شود به کاری که پیامبر می‌کرد. در ظاهر پیامبر به مرگ طبیعی رحلت کردند ولی در واقع همین کار را داشتند می‌کردند در طول زندگی خودشان، و امام حسین هم عملاً به صورت واقعاً مشخص و ملموس و بارزی این کار را کردند. این کشف بود که من خواستم در اختیار دوستان قرار بدهند و این یک مطلبی است که اگر ما بخواهیم همه آیاتی را که در رابطه با حضرت سیدالشهداء مطرح شده است گرد بیاوریم و به صورت جدولی جدول آیات مربوط به موضوع حرکت امام حسین را در بحث موضوعی و روش تحقیق موضوعی قرار بدهیم، این آیات هم در آنجا جایگاه ویژه‌ای دارند.

استاد مدرّس‌زاده: به لطف خدا بنا شده است که در حد توان نهضت عاشورا را در آینه فرازاها و آیات قرآن کریم به نظاره بنشینیم، از این رو فرصت کارگاه‌های تفسیر ترتیبی را غنیمت شمرده و همزمان با نوبت هر سوره به آن می‌پردازیم. **یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ** آیه، عدم اطاعت از رسول خدا را باطل کننده همه اعمال صالح مؤمنان می‌داند. تکرار فراز **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** و اینکه چرا نفرمود **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الْقُرْآنَ** تأمل برانگیز است. توجه ویژه به این فراز می‌تواند راه‌گشای درک انحرافات ریز و سپس درشت بعد از رحلت پیامبر اکرم تا زمان وقوع نهضت عاشورا و پس از آن باشد. شکی نیست که قرآن و کلام خدا با ویژگی خاص خود هرگز بدون حضور و واسطه‌گری پیامبر اکرم امکان تأثیر و جذب مخاطبان خود را به سوی صراط مستقیم نداشت. به عبارت دیگر پشتوانه گرویدن مردم به اسلام به بیان علامه شهیدی در دو عامل خلاصه می‌شود، یک، ایمان راسخ

شخص پیامبر هم به خود و هم به دعوت خود، و هم تزریق این ایمان به دل مردمان و از راه بیدار ساختن فطرت طبیعی و سالم آنها، و دومین عامل، ایمان و اعتقاد مردم به راستگویی آن حضرت و اینکه هر آنچه که ایشان می‌گویند از جانب خدا است. وقتی مردم به ابوبکر گفتند که می‌دانی رفیقت چه کرده است؟ گفت چه کرده است؟ گفتند که می‌گوید دیشب مرا به آسمان‌ها بردند. گفت اگر او چنین سخنی گفته است، قطعاً راست گفته است. حتی درجه اعتقاد آنها به پیامبر تا آن اندازه بود که به خود اجازه نمی‌دادند که در مسائل ماوراءالطبیعه بیان‌دهند، تا چه رسد به اینکه برای رفع شبهه‌ها به منطق و جدل متوسل شوند. گاه مردی با شنیدن بسم الله از زبان پیامبر به مسلمانی می‌گروید و گاه با شنیدن و خواندن چند آیه از قرآن دل سخت‌ترین دشمنان محمد صلوات الله علیه نرم و مسلمان می‌گشت، نظیر آنچه که در مورد عمر در تاریخ ثبت شده است. در واقع حالت تسلیم و رضا و اعتقاد به راستگویی حضرت رسول اکرم توحیدی قطعی در دل آنها پدید آورده بود که راهی برای نفوذ شک و تردید البته برای صاحبان قلب سلیم باقی نمی‌گذاشت، اما چه شد که چند سال بعد هنگامی که علی پسرعموی خود عبدالله بن عباس را برای گفت‌وگو با خوارج می‌فرستد به او سفارش می‌کند که با مردم از قرآن گفت و گو مکن. چه قرآن تاب معانی گوناگون دارد، تو چیزی می‌گویی و خصم تو آن را به معنی دیگری تفسیر می‌کند و تو درمی‌مانی! در جنگ نهروان بعضی از مخالفان حضرت علی علیه السلام چون به میدان می‌آمدند آیاتی از قرآن تلاوت می‌کردند تا تلویحاً به ایشان بگویند چون تو کافر شدی کردار نیک گذشته‌ات هم نابود شد! آیا این انحراف از آنجا آغاز نشد که اولین بدعت در عدم اطاعت از رسول پس از رحلت ایشان در واقعه سقیفه رخ داد؟ این در حالی است که پیامبر جانشینان خود را قرآن به همراه عترت معرفی می‌کنند، و عترت یعنی خود رسول الله. به بیان دیگر جعل الهی بر این بود که قرآن با پیامبر و عترتش

تفسیر و تبیین شود از این رو قرآن بدون سنت پیامبر و عترت ایشان مایه اختلاف مسلمانان گردید که چنین شد. مصائب زمانی به مسلمین هجوم آورد که **«أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولئکه من بعدہ... و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول کلام خدا باید از زبان و کردار و گفتار رسول خدا بر مردم جاری می‌گشت چون رسول خود تفسیر قرآن بود و ایشان خود اتباع‌کننده بی‌کم و کاست شریعت الهی و جلوه مستقیم قرآن بود. ثم جعلناک علی شریعة من الأمر فاتبعها و لا تتبع أهواء الذین لا یعلمون»**. این آیه به روشنی بیان می‌دارد که وقتی شریعت که خود پیامبر مظهر اتباع از آن است، کنار می‌رود اتباع از اهواء ناگاهان و «بغیر علم»‌ها جایگزین می‌شود، آن‌چنان که اصحاب سقیفه آغاز این بدعت گردید و اولین اتباع از هوای «لا یعلمون»‌ها در سقیفه رخ داد. و اولین تأثیر آن ایجاد اختلاف در بین مسلمانان شد و در نهایت منجر به واقعه عاشورا گردید: **«وأتیناهم بینات من الأمر فما اختلفوا إلا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم إن ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون»**. سراسر وقایع بعد از رحلت یک به یک حکایت از این کج‌روی‌ها و عدم اطاعت از رسول و عترت دارد و اینکه چگونه مسلمانان بسنده به ظواهر آیات کردند و این رخ نداد مگر با جایگزین شدن هواها و خواسته‌های «لا یعلمون‌ها» به جای اتباع از رسول که نهایت به ظلم ظالم انجامید: **«وإن الظالمین بعضهم أولیاء بعض»**.

استاد لسانی: بسیار عالی. خدا شما را تأیید کند و بر توفیقاتتان بیافزاید.

یکی از همسایگان قدیم کانون: بسم الله الرحمن الرحیم. من رهگذر بودم و چون بچه اینجا بودم یک رسالتی به گردنم بود که خدمت شما برسم و گفتم بهترین موقعیت است که الحمد لله نصیب من شده است. من می‌خواهم خاطره‌ای بگویم مربوط می‌شود به اباعبدالله (ع) و اهل بیت علیه السلام. گفتم ظاهراً اینجا موقعش است که خدمت شما این را

بگویم. عرض کنم خدمت شما که بهمن ماه سال ۶۱ توفیقی بود بنده مربی تربیتی بودم در یک مدرسه ابتدائی، یک آقاسیدی به نام **شهید سید محمدرضا ناصریان** مدیر مدرسه بودند توفیق شد که ما برویم تست جبهه بدهیم و برویم عملیات و دنبال این مسائل بودیم. آقای ناصری تصمیم گرفتند که همراه ما بشوند. نگو که ما داریم همراه ایشان می شویم. رفتیم فگه، چون خیلی طولانی است، می خواهیم در عرض پنج شش دقیقه جمع کنیم و وظیفه‌ام را انجام دهم. چون من اعتقاد دارم که ائمه معصومین علیه‌السلام عملاً باید در زندگی ما باشند و ما آنها را حس کنیم و چون این حس شده از طرف شهید، می خواهیم این را تا آنجا که بتوانیم برای شما مجسم کنیم. من شاید اطلاعات خیلی وسیعی نداشته باشم ولی آن چیزی که اتفاق افتاده است برای شما بیان می‌کنم. انشاءالله برداشت‌های نامناسبی نشود. **شهید ناصریان** از همین‌جا که ما راه افتادیم شروع کردند راجع به امام زمان علیه‌السلام صحبت کردن و بحث کردن و سؤال کردن و مسائل را مطرح کردن. در قطار شب جمعه بود و دعای کمیل و نماز شب خواندند و حال معنوی خیلی خاصی را از همین تهران که حرکت کردیم به خودشان گرفتند. در چنانچه، دو ماهی که ما آنجا بودیم از بهمن ۶۱ تا فروردین ۶۲ که عملیات والفجر یک شد؛ ایشان حال و هوا و دنیای عجیبی داشت که هر کس از تهران یا از گردان‌های دیگر می‌آمدند آنجا، می‌افتادند به دست و پای ایشان که شما شفاعت کنید یعنی شهادت، ایشان آنقدر منور شده بود، نماز شب‌ها، گریه‌ها و ناله و زاری، و من می‌دیدم که سید حواسش هم نیست و در حال و هوای خیلی عجیبی بود. یعنی باور کنید آن قدر توی هوا راه می‌رفت، و ناله و زاری، تا اینکه یک شب ساعت ۱۱ شب بود، خوب می‌دانید منطقه جبهه‌ها همه بچه‌ها اهل نماز و دعا و زیارت و اینها بودند و نماز خودش چند ساعت طول می‌کشید و ایشان بعد از نماز مغرب و عشا می‌رفتند در کوه‌ها به گریه و یا زهرا یا زهرا و عشق شهادت، تا اینکه شب

ساعت ۱۱ بود آمدند و دیدم که آقاسید می‌خندند. آقاسید که همه گریه و ناله بود آمد و گفت: فلانی، همان‌طور که نشسته بود دراز کشید و گفت: فلانی، تقوا را باید زیاد کنی، شکلاتی برمی‌گرددی! چه اتفاقی می‌افتاد، ما نمی‌فهمیدیم فقط می‌فهمیدیم که جدا است از این دنیا و از این دنیا کنده است و به آن طرف وصل است. گذشت با این حالت‌های معنوی خاصی که ما از ایشان می‌دیدیم تا اینکه شب عملیات دم‌غروب ساعت شش غروب زمانی که اذان می‌شد یک ربع مانده به اذان یکی از بچه‌ها شروع کرد به رن‌های قرآن را خواندن **رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ تَأْتِيهِمْ مِنْ رَبِّكَ فَهُمْ يُخَوِّفُونَ** که **و تَوْفِنَا مَعَ الْأَبْرَارِ** خدایا ما را با نیکان بمیران. من نگاه کردم که آقاسید همان‌طور که چهارزانو نشسته بود چشم‌هایش را بسته بود. گفتم خدایا این کجا است؟! ما که نمی‌فهمیدیم. فقط می‌فهمیدیم که ایشان وصل هست به آن طرف. چقدر ایشان از من دور است خدایا. رفتیم نماز خواندیم و برگشتیم و آمدیم و گفتند وسائل اضافه‌ها را به تعاون بدهید. می‌رویم جلو و دیگر به اینجا بر نمی‌گردیم. من را صدا کردند. آق سید، چون هر روز خاطراتش را می‌نوشت یا در حال مطالعه بود یا در حال عبادت بود یا در حال ورزش کردن بود و یا در حال تمرین، چون گردان ما گردان تخریب بود مدام در حال کارکردن بود. وقت بی‌خودی اصلاً نداشت. صدا کرد و گفت: فلانی من این دفترچه را می‌دهم تعاون برگشتی و مطمئن شدی که من شهید شدم حق داری این کتاب را بگیری و بخوانی و به هرکس که خواستی بدهی. یعنی تو شهید نمی‌شوی یعنی تو برمی‌گرددی. حالا رمز و رازش بماند. ولی می‌دانست که من شهید نمی‌شوم و خودش شهید می‌شود. ما رفتیم. چند روزی عملیات و اینها بود و جدا شده بودیم از هم. برگشتیم به تهران و من فهمیدم که ایشان شهید شده است و من رفتم سراغ دفترچه‌ای که داشت و دست خانواده‌اش بود و گفتم این کتاب را بدهید تا ببینیم چه هست. البته جزوه بود و پراکنده بود و امروز آن نوشته‌های پراکنده تبدیل شده است

به کتابی به نام «به جان مادرم»، برادرم آقای مزدآبادی، ناشر کتاب «یازهرا»، این را تبدیل به کتاب کرده‌اند. آن جملات خود شهید را که در دو ماه نوشته بود تبدیل به کتاب کردند یک جایش این طور اشاره می‌کند، البته این را می‌گویم که باید ایشان را می‌دیدید و نمی‌توانم آن را مجسم کنم. سعی می‌کنم که جملات خودش را بگویم. یک جا نوشته است که روز سه‌شنبه صبح هنگامی که زیارت عاشورا توسط برادر روحانی ما حاج آقا مخبر، روحانی سیدی بود و حال و هوایی داشت برای خودش، خوانده می‌شد ناگهان از حالی به حالی شدم و اشک بود که پشت سر هم می‌آمد. دلم به امام حسین علیه‌السلام متصل شده بود. زهرا سلام‌الله‌علیها سیم را متصل کرده بود و به این حقیر نالایق و بنده روسیاه خدا. به من الهام شد که تو هم شهید می‌شوی تو هم به نزد ما می‌آیی و به آرزویت شهادت می‌رسی. پس از آن بود که یک آرامش و اطمینان خاصی در دلم راه یافت که هنوز هم ادامه دارد- همان نفس مطمئنه- راه به راه در این کتاب هم هست که با ائمه معصومین. اولین الهام به ایشان در تهران می‌شود از طرف صاحب‌الزمان (یک صلواتی عنایت بفرمایید. اللهم صل علی محمد و آل محمد) که اینجا در لانه جاسوسی بسته می‌شود، ایشان دیر می‌رسد و همین‌جا ایشان متوسل می‌شود و امام زمان به او می‌گوید که بیا به جبهه ولی زیاد استغفار کن. اولین الهام اینجا به ایشان می‌شود. راه به راه به ایشان الهام می‌شود، در جایی مکاشفاتی هم انجام می‌شود. در نامه‌ای که به برادرش می‌نویسد می‌گوید: و جمله آخر را به شما می‌گویم حتی یک جا می‌نویسد که من با حضرت زینب سلام‌الله‌علیها محرم هستم، عمه واقعی من هستند و نه از روی احترام و اینها. چون ما اعتقادمان به عنوان شیعه این است که ائمه اطهار علیهم‌السلام مانند کشتی نجات ما را می‌رسانند به خدا. این جمله را حالا ببینید بعد از دو ماه حال و هوا بالاخره ارتباطات معنوی با ائمه معصومین علیه‌السلام در شب جمعه ببینید که چه می‌نویسد.

می نویسد: مدت‌ها است که نمی‌نویسم ولی امشب به دلم آمده است. امشب شب جمعه است و دعای کمیل است و دلم می‌خواست که دعای توسل باشد و یک راز و نیازی با ائمه معصومین علیهم‌السلام داشته باشم ولی امشب به دلم آمد که همان دعای کمیل باشد و من مستقیماً به سراغ ربّ و مولایم و سیّد و معبودم بروم. ائمه مرا تنها گذاشتند و خودم ماندم و خدای خودم. اشک پشت سر اشک می‌آمد و حال معنوی خاصی داشتم و انشاءالله که این ادامه پیدا کند و نصیب دوستان خوبم هم بشود انشاءالله. می‌خواهم این را عرض بکنم که ما عملاً در زندگیمان ائمه معصومین علیهم‌السلام حضور دارند و حضورشان به مرده و زنده بودنشان ربطی ندارد. ما را می‌بینند و ما از وجودشان فیض خواهیم برد.

استاد نوری: من پیرو مطالبی که حضرت‌عالی فرمودید یک نکته جالبش را که فرمودید، بحث ولایت بود که جانداختن و تفهیم این موضوع کار راحتی نیست. این خودش یک سرمنشأ ورود به بحث باشد. یک روایتی به ذهنم رسید از امام صادق علیه‌السلام که زرارة بن‌اعین این را عنوان می‌کنند. در اوصاف آخرالزمان هست و اصحاب از ایشان سؤال می‌کنند اگر من در آن زمان بودم چه کنم؟ ایشان عنوان می‌کنند که مداومت به این دعا داشته باش. این مداومت به این دعا شاید خودش یک معنایی در آن نهفته باشد حالا دعائی را که شاید اغلب دوستان شنیده باشند که این هست: «اللّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسِكَ، فَانْكَ ان لِمَ تَعَرَفْنِي نَفْسِكَ لِمَ اعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ فَانْكَ ان لِمَ تَعَرَفْنِي رَسُولَكَ لِمَ اعْرِفْ حَجَّتَكَ، اللّهُمَّ عَرَفْنِي حَجَّتَكَ فَانْكَ ان لِمَ تَعَرَفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي». اشاره به این است که اولاً عرفان به ذات الهی این نه از سوی ما به خداوند است، یعنی اشراف دانی به عالی مستحیل است، بلکه از بالا خدا خودش باید خودش را به ما بشناساند. این یک بحث دیگر است و حتی رسولش را. «اللّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ» ما نمی‌توانیم اشراف به امام زمان داشته باشیم و اگر اشرافی باشد این

از آن سمت است این یک بحث. این موضوع مهمی که مربوط به بحث ما می‌شود این است که «ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک» اگر کسی توحید را فی‌نفس حقّه متوجه نباشد، نبوت را درست درک نمی‌کند. و اگر کسی نبوت را درست درک نکرده باشد بالتبع از آثارش این هست که حجت خدا ولیّ خدا را درک نکرده است، و بالتبع آن کسی که ولیّ خدا را درست درک نکرده باشد کارش ضلالت است. حالا از پایین مطلب هم این موضوع را بگیریم یعنی ضلالت نتیجه عدم اشراف به امام است و به حجت است. عدم شناخت امام ما حاصل چه است؟ ما حاصل عدم شناخت رسول است. عدم شناخت رسول ما حاصل عدم شناخت خداوند است. عدم اشراف صحیح به توحید است. سرکار خانم نکات جالبی را فرمودند و حالا یک نکته‌اش این بود که شناخت رسول تابع شناخت خداوند است همان‌طور که خداوند در قرآن رسولش را معرفی کرده است به ما. اگر ما خود موضوع خدا و توحید را درست درک نکنیم تبعاتش این خواهد بود. انحرافاتی که در دین واقع شد آن جایی که در ابتدای بعد از فوت حضرت رسول و حتی قبل از فوت حضرت رسول وقتی شخصی عنوان می‌کند جلوی خود حضرت رسول «این هذا الرجل لیهجر» به شخص رسول‌الله عنوان می‌کند که این مرد هذیان می‌گوید. این خیلی پرواضح است و این نشان از عدم شناخت مراتب حضرت رسول است. اولاً خطاب «رجل» به این شخص می‌کند. در صورتی که صراحت آیه قرآن می‌فرماید که **ما کان محمّداً اباً احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین** که بعد از آن واجب شد بر همه که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را با این عنوان خطاب بکنند. این نشان داد که این شخص اصلاً ابتدائی‌ترین مراتب شناخت رسول را نداشته است. و این نشان از این است که توحید را درست نشناخته است چون اگر رسول را درست شناخته بود ما حاصلش این بود که توحید منبع رسول خدا را شناخته باشد. یا اینکه فرض بفرمایید یکی دو تا مثال که به ذهنم رسید یا آن در جنگ احد که

آنجا عنوان شد که محمد کشته شده است و بعد آمد گفت که محمد نمرده است. یا در موقعی که حضرت رسول فوت کرد گفت محمد نمی‌میرد و محمد جاودانه است و بعد به این شخص گفتند که مگر تو نخواندی آیه **و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم؟** بعد گفت بله من اشتباه کردم. یعنی این درک‌های ناصحیح از نبوت و شخصیت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشان از عدم درک صحیح از توحید است. چطور ما متوقع این باشیم که این تفکر بخواید ولایت را درست درک کند؟ محال است و هرگز نخواهد شد. این نکات به ذهن من رسید چون آن دقت نظری که حضرت عالی دارید در ابتدای بحث عاشورا شناسی شما فرمودید که «سقیفه» ما بر اساس عصیبت به این موضوع نگاه نمی‌کنیم و حق مطلب را می‌خواهیم یک مقدار بیشتر دقت کنیم. تا ما درست واکاوی نکنیم، درست متوجه نباشیم که ریشه اشتباه از کجا بوده، نمی‌توانیم در تحلیل‌مان درست عمل کنیم و در ادامه راه اشتباه حرکت خواهیم کرد. چرا؟ یک عدم درک صحیح از اصل و اساس اسلام است اصلاً اسلامی در بین نبوده است. چون درک توحیدش اشکال داشته است و بالتبع آن درک نبوت اشکال داشته و بالتبع آن امامتش و ضلالت. بعد یک نکته دیگری، می‌فرمایند که «**رحم الله امرءاً عرف قدره و لم يتعدّ طوره**» ما باید حد و حدود خودمان را بدانیم. ما وقتی می‌خواهیم تحلیل کنیم باید بدانیم که در چه جایگاهی هستیم. این نظریات ما یک گوشه‌ای از نظریات جهان تشیع است و تشیع با همه انشعاباتش فرض بفرمایید اسماعیلیه و اثنا عشری و اینها، مجموعه‌ش می‌شود یک دهم جمعیت اسلام. ما بدانیم که این مطالب ما در بین جامعه مسلمین چه جایگاهی دارد. این که ما خودمان اینجا نشستیم و خودمان تحلیل می‌کنیم و خودمان آیات و روایات را قرار می‌دهیم و می‌خواهیم نتیجه‌ای حاصل شود بدانیم که این ادبیات برای یک بیستم شاید جواب بدهد. برای نوزده نفر دیگر در بین مسلمانان اصلاً تفهیم

نیست. این که شما فرمودید جا انداختن مسئله ولایت باید بدانیم که مخاطب ما چه می خواهد و ادبیاتش چیست و فکرش چیست، باید ذهنش به ما نزدیک باشد و قرابت‌هایی باید پیدا کرد. و در همین جامعه مسلمین هم تبیین ولایت کار راحتی نیست. خودش یک بحث خاصی دارد ولی با توجه به اینکه حالا ما ببینیم در جامعه بشریت و در جامعه مسلمان‌ها و در جامعه کل بشریت چه جایگاهی دارد؟ چهره مخوفی که امروزه از اسلام برای جهانیان در دنیا متصور شده است، که ما دیگر نمی‌توانیم چیزی بگوییم. یک مقدار باید بیشتر دقت کرد در این موضوعات. و بعد نکته دیگری حالا چون دوستان یک مقدار در زمینه قرآن کارهای با دقت بیشتری انجام می‌دهند فقط می‌آیند در بین جامعه مسلمین اگر بخواهیم عرض کنیم، بدانیم که ما مسلمانان شیعه متأسفانه در حقیقت متهم به چند موضوع هستیم. این موضوعات اتهام را اگر در ذهنمان داشته باشیم و در ذهنمان روی آن حالاجی بکنیم بدانیم که دیگر مسلمین در مورد ما چگونه فکر می‌کنند و چه ذهنیتی دارند. عموماً پنج تا جای سؤال برای ما گذاشته‌اند. پنج تا سؤال از ما دارند اگر شما مواجه بشوید و بگویید که من شیعه هستم علما از شما پنج سؤال می‌پرسند. با دوستی همین چند شب پیش مکالمه‌ای کردیم همین پنج سؤال را ایشان هم از من پرسید. اول تحریف قرآن، چون اینجا بحث قرآنی است و دوستان کار قرآنی می‌کنند، بدانید که ما متهم هستیم که ما مُحَرَّف قرآن هستیم. آن قرآنی که پیامبر آورده است ما قبول نداریم! در صورتی که این طور نیست. با چه ادبیاتی من به ایشان تفهیم بکنم که من قبول دارم همان قرآنی را که شما قبول دارید. (همان قرآنی که در جیب بغل شما است همان قرآن در جیب من هم هست). گفتم که قرآن شما چند آیه دارد قرآن من هم همین آیات را دارد و همین تعداد. از اول تا آخر همان است. برایشان این خیلی عجیب است و بعد می‌گویند تحریف در تفسیرش است. حالا اینها بحث‌هایش جداست. اول اینکه می‌گویند شیعیان قائل

به تحریف قرآن هستند. دوّم بحث عصمت ائمه و انبیاء که یادم هست که در جلسات قبل هم صحبتی شد و ما حرف‌هایی داریم در این زمینه که خودش داستانی دارد که آنها یک جور به پیامبر نگاه می‌کنند و ما جور دیگر. بحث بعدی «بداء» هست. یعنی اینکه خداوند اگر حکمت و سنت الهی هرچه هست خداوند می‌تواند این سنت را تغییر دهد: **إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**. بحث بعدی که عنوان می‌کنند بحث «تقیّه» است که حالا شیعیان آنچه که اعتقاد خودشان است ابراز نمی‌کنند. در صورتی که ما تقیه را به عنوان یک استراتژی در برخورد می‌دانیم نه به عنوان اینکه عقاید خودمان را کتمان بکنیم. تقیه یک بحث دیگری دارد و در جای خودش بررسی می‌کنیم. اینکه ما این موضوعات را باید بدانیم و بدانیم مواجه با چه اتهاماتی هستیم. علی‌الخصوص عزیزانی که در بحث قرآنی یک مقدار دقیق‌تر هستند و کار می‌کنند و اگر می‌خواهیم که صدایمان را بلندتر کنیم و دیگران صدای ما را بشنوند باید بدانیم که ما چه می‌خواهیم بگوییم برای دیگران و دیگران آماده شنیدن چه مطالبی از ما هستند و اگر بدانیم که مخاطب ما نسبت به ما چه ذهنیتی دارد و چه علامت سؤالی در ذهنش هست، ما راحت‌تر می‌توانیم موضوع را تفهیم بکنیم و رفع اتهامات بکنیم و رفع این ابهامات شود. علی‌ایّ حال، این به نظرم رسید که همان دقت نظر حضرت‌عالی که تمام این انحرافات که در بحث عاشورا یکی از بارزترین مصادیقش از همان ریشه ابتدا سقیفه بوده است و به چه دلیل؟ به همان دلیل که عرض کردیم اساساً بحث اسلام نبوده است بحث عدم درک صحیح از خود رسول خدا و به تبع آن عدم درک صحیح مکتب انبیا است. چیزی که بوده است در ذهن مطلب دیگری بوده است. اسلام فقط به عنوان مرکبی برای پیش‌برد اهدافی که در ذهن داشتند. چیزی که به ذهن رسید. مسئله اساسی‌شان این است که چرا شما صحابه پیامبر را سب می‌کنید؟! و حالا ما هر چه بگوییم که نمی‌کنیم. اینکه «سب صحابه»، بله ما بحث ولایت را

داریم و برائت را داریم. ولی این ربطی به ناسزاگفتن ندارد و بارها هم عرض شد که آیا سنت ائمه اطهار غیر از این بوده است؟ آیا امام صادق علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام غیر از این بوده است. اینها محرز هست که نهی می کردند و اینها یک مقدار در این روایت می چرخند که عده ای مثل آن حدیث «عشرة مبشرة» ده نفر را عنوان می کنند که بر اساس روایتی، رسول خدا برای اینها بشارت جنت را داده است و اینها یک هاله ای از قداست دور اینها کشیده شده اند و کسی نمی تواند وارد شود. شما باید ببینید داخل اینها که امیرالمؤمنین را هم داخل اینها گذاشته اند، ولی داخل این ده نفر که معاویه بن ابی سفیان هم هست چه مجموعه ای می شود و با چه دقتی و با چه ظرافتی و با چه بیانی و چه ادبیاتی لازم است که تفهیم شود که این معاویه بن ابی سفیان بویی از اسلام نبرده است. بدون اینکه خصومتی با این موضوع داشته باشیم حقیقت این موضوع را بیان می کنیم که باید تاریخ را بدانند، آیات قرآن را بدانند، جایگاه را بدانند، زمان را بدانند، مسائل را بدانند، واقعاً فارغ از این مسائل بوده است.

آقای کشاورز فتحی: من خیلی دوست داشتم که در سمینار عاشورا شناسی کمی سر وقت اذان عاشورا دقت کنیم و عاشورا را از نماز عاشورا بشناسیم. ما عاشورا را که می خواهیم نگاه بکنیم در نماز عاشورا هم ولایت است و هم نور ولایت است و هم تبری است از کسانی که به آنها تیر می زدند و تولی است به امام و توجه هست به امام، روح جلال و جبروت شکفته شدنش و باورش. در خود امام حسین علیه السلام خدا باوری به حد اعلا رسیده است. چگونه می شود ما پیرو امام حسین علیه السلام باشیم؟ با نماز امام حسین. بیاییم با امام حسین در نماز عاشورا بیشتر دقت کنیم چه اتفاقی افتاد. نماز عاشورا دو رکعت است و نماز شکسته هم دو رکعت، و یک نگاه هم به زندگی می کنیم می بینیم زیاد در این دنیا نیستیم و از پانزده سالگی و نه سالگی ما می آیم تا شصت هفتاد سالگی می توانیم کار بکنیم و این هم خودش یک بحران

است و کار هم نکنیم زود دیر می‌شود. آن عاشوراشناسی را در نمازشناسی امام در روز عاشورا نگاه بکنیم اصلاً این مشکلات حل می‌شود یعنی از هر لحاظ که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که ولایت در آن هست، معاد در آن هست، کجا دارید می‌روید؟ **این تذهبون؟** امامت در آن هست، ولایت در آن هست و عاشوراشناسی در آن نماز امام هست. فقط توجه. و مذاقه‌گری هم نمی‌خواهد، شاید اگر مذاقه‌گری کنیم برویم جلو ولی اگر به نماز عاشورا فکر کنیم هم دینمان درست می‌شود و هم دنیایمان درست می‌شود. و آنجا عاشوراشناسی به کمال می‌رسد و بعد حتماً تغییرات علمی و تغییرات فرهنگی باید در آن اتفاق بیفتد.

استاد مدرّس زاده: خسته نباشید. تشکر می‌کنم. این نکته بازگشت به جاهلیت که فرمودید خیلی به نظرم کلیدی می‌آید چون خیلی از مباحثی که مطرح شد اینجا، اینکه چرا این‌گونه شد و اینکه چرا این قدر چرخش در جامعه بود در زمان پیامبر در جامعه‌ای که پیامبر حضور داشت تا آن زمان این قدر اتفاقات افتاد انگار خیلی از این مسائل خلاصه شد در همین مجموعه و اینکه حالا این را بگوییم که شروع این انحراف از سقیفه بود. می‌توانیم بگوییم که سقیفه هم یک نشانه بود چون این یک انحراف و یک سیری است که باید آن را شناخت. چه می‌شود که به وجود می‌آید و شاید یک سیر طبیعی باشد آن هم نشان‌دهنده یک چیزی هست که وجود دارد. من اگر می‌گویم سیر طبیعی نه آن‌طور که دیده شود و بشود به آن رضایت داد، ولی باید بدانیم که چگونه با آن رفتار کنیم و اینکه این جاهلیت از کجا آمده بود درون آن آدم‌ها که آن قدر تمایل به برگشت به این حالت داشتند. اگر فکر کنیم که ۲۳ سال زمان زیادی نبود که آن چیزی که جا افتاده را عوض کند و تمام شده است و برگشتند، این اصلاً نمی‌تواند جواب درستی باشد و به هیچ عنوان جواب قانع‌کننده‌ای نیست و به همین علت آن ۲۳ سال خاص که آن را نمی‌شود با هیچ ۲۳ سالی مقایسه کرد، **لیلة‌القدر خیر من ألف شهر**. و خداوند آن را

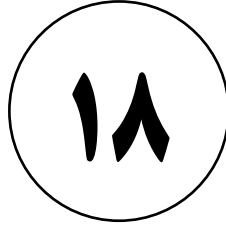
قرار داد که تا آخر عمر بشر کافی است، برای آن که جاودانه کند و برای آن که جایندازد و نه اینکه فقط بیاید و یک حرفی گفته شود و هر کس خواست قبول کند و هر کس نخواست قبول نکند برای اینکه «بلاغ» هم اتفاق افتاد و هم پیامبر این را ابلاغ کردند و جا انداختند و این کافی بوده است و عملشان این قدر پرخیر و برکت بوده است که تا آخر عمر انسان هر چند هزار سال که هست این جا اتفاق افتاده باشد. پس توانسته است این موضوع را خوب جا بیندازد و من نمی‌دانم می‌شود سؤال کرد که انسان همین است و بازگشت به جاهلیت شاید یک سیر طبیعت رها شده و تربیت نشده است و در مقابلش کار کردن است زیرا که انسان خیلی راحت دوست دارد و تمایل دارد که از زیر آن در برود. این «**الوتر الموتور**» بودن امام حسین که فرمودید من یاد آیه آخر سوره جمعه می‌افتم و **ترکوک قائماً** یعنی امام حسین نماد کسی بودند که در سنت پیامبر فهم درست پیدا کرده بودند از آن سنت، و پایدار بودند و یکی یکی آدم‌ها، همان اتفاق می‌افتادند که آیه آخر سوره جمعه می‌گوید. و اینکه الان هم اگر جامعه ما حالا بگوییم شیعه هستیم یا سنی، اینها خیلی در واقع مسائل عینی و نیازهای ضروری ماست که به این چیزها بپردازیم و بتوانیم درست رفتار کنیم، ولی می‌شود گفت که راه حل اساسی‌اش بازگشت به سیره است اینکه ما بخواهیم و آگاهانه می‌توانیم برگردیم به شناخت سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از اول و هر بحثی که بخواهیم انجام بدهیم آن‌جاست نقطه عطف آن. یعنی منظورم این است که خیلی از مسائل در نهضت عاشورا ما را ریز می‌کند در همین جا، در صورتی که این رخ داده است و نشانه است و باید آن نقطه کانونی را پیدا کنیم و آن سیره پیامبر است و رفتارمان و تحلیل‌مان را باید معطوف کنیم به آنجا. **لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا**. راه دیگری هم نیست و فقط منحصر به همین است، هر قدر که بشود همین راه است که باید طی شود و راه دیگری وجود ندارد.

پرسش: سؤال من این است که یک نتیجه‌گیری از این صحبتی که می‌خواهم انجام دهم نکردم. ولی مطالبیم را سؤال‌گونه مطرح می‌کنم و آن این است آن نگاهی که دنیای اسلام به ما شیعیان طی ۱۴۰۰ سال پیدا کرده است از کجا پیدا کرده است؟ ما ایجاد کرده‌ایم؟ آیا ما در ایجاد کردن آن سهمی داشته‌ایم یا نداشته‌ایم؟ این نکته مهمی است که باید به آن توجه داشته باشیم. ما فرض‌هایی را محکم گرفته‌ایم آیا می‌شود این فرض‌ها را محکم نگرفت؟ یعنی به اندازه قرآن که **کتابُ احکمت آیاته** همین قدر فرض‌های ما محکم است یا مبنی بر روایات تاریخی و اینها؟ می‌تواند طرف ما هم فرض‌هایش را محکم بگیرد؟ من عرض کردم هیچ نتیجه‌ای نگرفتم فقط سؤال‌هایم را مطرح می‌کنم. مواردی که صحبت شد از بحث قرآن و از بحث عصمت ائمه و انبیا و بحث بداء و بحث سبّ صحابه آنهایی که واقعاً نگاه ما با این موارد تعریف شده است همه اینها آیا برای ما درست تبیین شده است یا نه؟ یعنی به عنوان شیعیان آیا تعریف درستی از این موارد ما داریم؟ آیا تعریف ما در مواجهه با قرآن کریم به عنوان کتابی که خود ائمه ما به ما یاد دادند عرضه کنیم، آن چیزی را که از ائمه به ما رسیده است در واقع باید به قرآن عرضه شود که احادیث عرض، این موارد را به ما نشان دادند و مسیر را نشان می‌دهند؟ آیا با قرآن وقتی به عنوان سنگ محک سنجیده شود، تعیین می‌شود و یا نمی‌شود؟ این یک نگاه شفاف جهان‌شمول است. چون یک نگاه جهان‌شمول در بین فرق اسلامی می‌تواند قرآن باشد یعنی در این مورد که هیچ کس شک ندارد، و نبی اکرم.

پاسخ: من یک مورد را می‌گویم. بحث تحریف قرآن که مطرح شد شاید یکی از علت‌هایشان همین بحث جمع قرآن باشد که خیلی چیزهای مختلف در مورد آن بیان شده است و من این را از **جناب استاد حجّة الاسلام دکتر محمدعلی مهدوی راد** که از اساتید بزرگ علوم و جامعه روحانیت هستند و الآن در قم هستند و سال‌ها استاد دانشگاه تربیت

مدرس بودند و الآن از اساتید دانشگاه تهران حساب می‌شوند، نقل می‌کنم. هم در جلسه‌ای در پژوهشگاه علوم انسانی من پای صحبتشان بودم و هم در شبکه چهار به مناسبت بیست وهفت رجب این صحبت را کردند. حالا کتاب‌های دیگری هم هست و افرادی مثل **استاد محمد عزت دروزه** هم بحث کرده‌اند که بحث جمع قرآن قطعاً در زمان پیامبر بوده است و آن چیزی که نسبت داده شده است به جمع قرآن توسط حضرت امام علی (ع) به عنوان یک قرآن متفاوت قطعاً از نظر روایات تاریخی استناد ندارد. یعنی یک بحث تحقیقی شخصی را گفتم که تقریباً در کار تحقیقی ایشان شکی ندارم. یک چنین نگاهی وقتی ما داریم که امام علی علیه‌السلام قرآن متفاوتی داشت ولو کنار گذاشت، حالا ما به تأسی از ائمه اطهار پذیرفتیم آن قرآنی که هست و پذیرفتیم آنچه را که هست به خاطر اتحاد امت اسلامی و غیره، می‌خواهم بگویم که یک موردش را می‌شود این طور دنبال کرد. می‌خواهم بگویم نظر متفاوتی حتی ممکن است در خود ما وجود داشته باشد، و بقیه موارد را هم اگر دنبال کنیم به چنین مواردی می‌رسیم. این چیزی بود که من فکر کردم که باید بیان شود و باید دید نگاهی که از طرف ما به دنیای اسلام بیان می‌شود چه تبعات دیگری دارد. اگر ما فرض کنیم آن روایتی که درباره خلیفه دوم نقلی را که ایشان به پیامبر نسبت داده است، کلّ پکیج این مطلب اگر صحیح باشد چه تبعاتی دارد؟ و چه آثاری حتی در شناخت نبوت پیامبر ما دارد؟ اینکه پیامبر اکرم مطلب مهمی را به آخر عمر خودشان واگذار کردند در حالی که حالت احتضار ایشان طولانی است و همه می‌دانند که ایشان این مرحله را دارند طی می‌کنند و این مطلب بخواهد به روز آخری واگذار شود که ممکن است نشود؟ این با نبوت پیامبر چه نسبتی پیدا می‌کند؟ بحث «خودانتقادی» مطرح است در اینجا، که شیعه اول باید خودش را مورد انتقاد قرار دهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.



همین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
یکشنبه نهم آذر ماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فتاوی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

مؤسسه فرهنگی هنری کانون سیر و ترویج زبان قرآن

موضوع: امام یک مسلمان نمونه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. وَالتِّينِ وَ الزَّیْتُونِ. وَطُورِ سِیْنِیْنِ. وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِیْنِ. لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِیْنِ إِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ. فَمَا یَكْذِبُكَ بَعْدَ الْبَیِّنِ. أَلِیْسَ اللّٰهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِیْنَ. آمَنَّا بِاللّٰهِ صَدَقَ
اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

امام یک مسلمان واقعی: امروز بپردازیم به یک مبحث مهم از مباحث عاشورا شناسی
که گه گذاری در طی این نشست های گذشته مطرح شد و اشاره هایی هم به قسمت هایی از

این مبحث مهم شد ولی با توجه به اهمیت آن و اینکه باید به طور جامع همه بحث یک جا با قوت مطرح بشود، امروز به لطف خدا به آن می‌پردازیم. آن مبحث مهم این است و در مسائل عاشورا شناسی بسیار اهمیت دارد که باید توجه شود به این مسئله که حضرت امام حسین علیه‌الصلاة والسلام که امام بوده‌اند، معصوم بوده‌اند، در مسئله عاشورا و کربلا به عنوان امام و به عنوان امام معصوم و با توجه به اعتقادات شیعی به عنوان یک امامی که مانند پیامبر از جانب خدا منصوب بوده‌اند و منصوب بوده‌اند و نام برده شده برای سِمَت امامت عمل نکردند، به عنوان **یک مسلمان** عمل کردند.

نَهْضَتِ نَه قِیَام: قبلاً یکی از قسمت‌های مهم این بحث را به آن مفصل پرداختیم که عملکرد حضرت امام حسین در مسئله کربلا و عاشورا نه عنوان «خروج» داشت، نه عنوان «قیام»، نه عنوان «انقلاب». هیچ کدام از این عناوین به کاربردنش با توجه به معنای اصطلاحی این کلمات و این عنوان‌ها صحیح نیست. تأکید کردیم در آن بحث که در این باره داشتیم که فقط کلمه نهضت که از دیرباز برای **نَهْضَتِ حَسِیْنِی** انتخاب شده، این عنوان درخور نهضت حسینی است. «نَهْضَتِ» که معادلش در فارسی «جنبش» را مطرح کرده‌اند و در زبان‌های دیگر هم همین کلماتی که معنای حرکت و برخاستن و بی‌تفاوت نبودن و موضع گرفتن و اینها معنی می‌دهد، نهضت، نهضت حسینی. و این نهضت به عنوان عملکرد یک فرد مسلمان، هر فرد مسلمانی در موقعیت‌هایی مثل موقعیتی که نهضت حسینی شکل گرفت، تعریف می‌شود. جاهایی که امر به معروف و نهی از منکر حساسیت پیدا می‌کند. جاهایی که دین و شعائر دینی و آئین اسلام رو به کم‌رنگ شدن و کمتر مورد توجه قرار گرفتن می‌رود، این نهضت در آنجا تعریف می‌شود.

این نهضت، نهضتی است که با حضرت امام حسین علیه‌الصلاة والسلام شروع شده و

پایان‌پذیر نیست، همیشه برقرار است. همان عبارات بسیار دقیق و معناداری و البته با معنای صحیحش که بعضاً به آن اشاره کردیم الآن هم می‌گوییم: «**کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا**» یعنی وقتی که زمینه این چنین نهضتی فراهم می‌شود همان مسئله عاشورا و همان مسئله کربلا با تمام وسعتش و با تمام اوجش مطرح می‌شود. این می‌شود الگو، الگو قرار می‌گیرد برای اینکه افراد نهضت بکنند با در نظر گرفتن اینکه حتی اگر برسد به آنجا که قضیه عاشورا کشیده شد، و برسد به آنجا که قضیه کربلا کشیده شد، آمادگی داشته باشند که ادامه بدهند تا به نتیجه برسانند آن نهضتشان را که قرار است نهضت حسینی باشد.

نهضت امام حسین الگوی آزادگان جهان: متأسفانه در این مباحث مربوط به عاشورا و کربلا غالباً وقتی امامت حضرت امام حسین مطرح می‌شود، امام بودنشان مطرح می‌شود، بعضی مباحث مربوط به علم کلام که متکلمین در تاریخ اسلام مطرح کردند و بر آن تأکید کردند آنها می‌آیند وسط این بحث‌ها و مشکلاتی ایجاد می‌کنند و آن ماهیت روشن و مشخص نهضت حسینی را دچار مشکلاتی می‌کنند.

خیلی باید توجه داشت به اینکه آن مسائل و مباحث وارد قضیه بررسی عاشورا و کربلا نشود و بتواند یک الگوی صحیح برای همه مسلمانان در همه زمان‌ها باشد. حتی برای غیر مسلمان‌ها، چون جنبه‌های انسانی و معنوی بدون درگیر بودنش با عناوین دینی و اسلامی هم، ماهیت فعال خودش را دارد. کما اینکه نهضت‌های مهمی در طول تاریخ داریم که مطرح شده است که تحت تأثیر نهضت حضرت امام حسین بوده است بدون این که احیاناً رهبران آن نهضت‌ها مسلمان باشند، یا عناوین اسلامی را بر کار خودشان قرار بدهند.

باید تأکید بشود در این مبحث بر اینکه، گرچه نوع عملکرد نهضت حسینی یک **عملکرد جهادی** است، جهاد به معنای جهد و کوشش و ازجان‌گذشتن و از همه دارایی‌ها و داشتنی‌ها

چشم پوشیدن و به یک جا چشم دوختن که اینها معنای جهاد است، معنای جهاد در نهضت حسینی هست ولی عنوان جهاد به عنوان یک امر واجبی که در اسلام مثل جهاد در مقابل کفار مطرح باشد، این عنوان برای نهضت حسینی درست نیست. دلایل فراوانی هم برای این مسئله وجود دارد که در جای جای حرکت حضرت امام حسین مشخص است که اگر قرار بود که کار ایشان جهاد اصطلاحی جهادی که در قرآن و اسلام مطرح است **جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم** و غیره که جهاد اصطلاحی است، از مسائل اساسی اسلام است، اگر آن طور بود باید حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام به هر کس که می رسیدند و هر جا که مطرح می شد تکلیف می کردند همه را به اینکه در این جهاد شرکت کنند، ولی چنین نبود. هر جا که مطرح می کردند، همان آرمان های خودشان را مطرح می کردند و شرح می دادند و توضیح می دادند که برای چه حرکت کرده اند و حرکتشان برای چه منظوری است و تأکید بر اینکه باید امر به معروف و نهی از منکر را همگان به آن توجه کنند، اینکه باید سیره پیامبر اکرم عملی بشود، احیا بشود، دین رو به ضعف گذاشته، باید احیا شود، اینها را تأکید می کردند و احياناً تشویق و ترغیب هم می کردند، ولی با عنوان یاری کردن این آرمان ها و تقویت این حرکت در این زمینه ها، نه به عنوان یک جهاد واجب.

همین جا شاید جای مطرح کردنش باشد که تمام عظمت نهضت حسینی هم از یک نگاه، عبارت از همین است که اگر یک تکلیف واجب شرعی بود مثل نماز مثل روزه که باید حتماً حضرت امام حسین انجام می دادند به عنوان یک واجب شرعی، این همه عظمت نداشت این همه ارزش گذاری نمی شد، ارزیابی در این حد بالا نداشت. معلومست واجب را باید عمل کرد. آن اقدام و عملی که امام حسین صلوات الله علیه انجام دادند یک واجب شرعی نبود. به همین جهت، می گوئیم که عنوان جهاد، جهاد اصطلاحی، نباید رویش گذاشته شود و در

جاهای مختلف مباحث مربوط به عاشورا و کربلا باید مراقب بود که این بحث‌ها با بحث جهاد واجب که در کنار نماز و روزه و حج و اینها مطرح می‌شود، با آن اشتباه نشود. این یک کار داوطلبانه و صددرصد داوطلبانه بوده است و اسوه بودن و مقتدا بودن حضرت امام حسین هم در این نهضت به همین حساب است که به صورت داوطلب کسانی که این علاقه‌مندی و این اشتیاق را دارند به اینکه به این همه مزایا و این همه آثار عظیمی که این نهضت دارد دست پیدا کنند و چنین مقامی پیش خدا داشته باشند، **داوطلبانه** در این مسیر قرار بگیرند و مثل حضرت امام حسین عمل کنند. این داوطلبانه بودنش و اینکه واجب نیست، تکلیف شرعی نیست، ولی انجام می‌شود با این همه دقت، با این همه مراقبت، که هرچه بیشتر بشود بهتر انجام بشود، زیاتر انجام بشود و طول و تفصیل بیشتری داشته باشد، فداکاری گسترده‌تری بعمل بیاید، همه اینها، ولی داوطلبانه، نه به عنوان یک تکلیف شرعی واجب.

امام خمینی رهرو نهضت ابا عبد الله الحسین: در این مباحث و برای ما که در ایران و ایران بعد از انقلاب اسلامی این مباحث را مطرح می‌کنیم خیلی بجا و می‌شود گفت لازم است که تقارن‌هایی را بین نهضت حسینی و انقلاب اسلامی که در ایران رخ داده مطرح کنیم و آن جاهایی که احیاناً اشتباهاتی می‌توانسته است در اذهان بعضی به وجود بیاید یا به وجود آمده، به آن توجه بشود.

اوایل انقلاب ما یادمان هست همین که انقلاب پیروز شد و حضرت امام به ایران آمدند، در تظاهرات، در شعارها شروع کرد به مطرح شدن که «**وای اگر خمینی حکم جهادم دهد**» یا «**خمینی، خمینی حکم جهادم بده**». یک عده هم مطلق گرفته بودند که قضیه قضیه جهاد است و می‌خواستند که مسئله را از این حالت فداکارانه، داوطلبانه و آرمان‌خواهانه که نهضت حسینی دارد خارج کنند! علی‌رغم اینکه همان وقت یکی از شعارهای خیلی دقیق و

درست و رایج این بود که «**نهضت ما حسینیّه، رهبر ما خمینیّه**» این جناس لفظی و کتبی حسینی و خمینی خیلی زیبا بود و چه بسا مؤثر هم واقع شده بود و این شعار خیلی شعار دقیق و عمیقی بود و این شناخت، شناخت بسیار صحیحی بود از انقلاب اسلامی، در کنار بعضی از شناخت‌های دیگری که خیلی دقیق و صحیح نبود و حتی نادرست بود.

نهضت حضرت امام رضوان الله علیه در ایران از همان اول که آغاز شد و بعد هم که ادامه پیدا کرد و به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران منجر شد و ادامه پیدا کرد، در سرتاسر این مراحل، **یک نهضت بود با الگوی نهضت حسینی**، و حضرت امام خیلی مراقبت و مواظبت داشتند که آن جنبه‌های الگویی نهضت حسینی بر انقلاب اسلامی کاملاً انطباق پیدا کند و کاملاً، به اصطلاح رایج، پیاده شود و با زمینه‌های دیگر اشتباه نشود، در کنار این شعار دقیق و صحیح، آن شعارها هم بود، که «**خمینی خمینی حکم جهادم بده**». فکر می‌کردند حالا که اوضاع تغییر کرده حضرت امام هم مثلاً قرار است حکم جهاد بدهند و چقدر می‌توانست خطرناک باشد اگر به عنوان جهاد حضرت امام حکم می‌دادند که هرگز چنین نبود و چنین اتفاقی نیفتاد، در آن اوضاع و احوال، هر کسی با مذاق خودش و با آن افکار و عقاید متشکّات و مختلفی که اول انقلاب در ایران وجود داشت و بعضی‌هایش خطرناک‌تر از موارد دیگر بود، کافی بود که یک حکم جهاد داده بشود و هرکسی جهاد را برای خودش مطابق دریافت و افکار خودش تعریف بکند و غوغاهایی به پا بشود به نام اسلام و انقلاب اسلامی!

حضرت امام خمینی رضوان الله علیه، یکی از عظمت‌هایی که شخصیت ایشان داشت و کار ایشان داشت و عملکرد ایشان از این عظمت و شایستگی در اوج خودش برخوردار بود، همان مراقبت از **شاکله و ماهیت نهضت حسینی** بود در انقلاب اسلامی ایران که به راه دیگری نرود. همان طوری که از اول داوطلبانه پایه‌های انقلاب گذارده شد، ملت ایران

به صورت خودجوش با ظلم به ستیز برخاستند با ظالم وارد معرکه شدند و فریاد برآوردند و با تظاهرات و غیره و غیره و با مقاومت‌ها، استقامت‌ها و برخوردهای مختلف نشان دادند که بنا ندارند که دیگر همراهی نداشته باشند با نظامی که بر ایران حاکم است که یکی از شاخص‌هایش این بود که یک سخن شدند مردم ایران که شاه را نمی‌خواهند و حضرت امام هم روی همین به اصطلاح ریل در انقلاب اسلامی وارد شدند و همین زمینه را دنبال کردند. ببینید، اینجا خیلی جای توجه و دقت است که اگر کسی تصور کند که امام خمینی ملت ایران را برانگیختند و یک چیزی شبیه لشگرکشی و صف‌آرایی در برابر سلطنت پهلوی یا در برابر، به تعبیر خود حضرت امام در صحبت‌ها و گفتارها و نوشتارهایشان، شاه ایران، کسی تصور کند که یک چنین حالتی داشت و حضرت امام ملت را تحریک کردند که قیام کنند و سلطنت پهلوی را براندازند این کاملاً نادرست است و با آن موازین و ضوابطی که در امامت و ولایت داریم همخوانی ندارد. قبلاً در بخشی از بحث‌ها گفته شده که این اشتباه گرفتن امامت و خلافت با سلطنت و پادشاهی و لوازم مسائلی مثل پادشاهی، مانند لشگرکشی و غیره و غیره اینها را به امام نسبت دادن، همیشه خطا بوده و خطا هست و از تخیلات اشتباه کسانی نشأت گرفته است و می‌گیرد که امامت را با این عناوین دیگر اشتباه گرفته‌اند.

شأن امامت این است که وقتی مردم در جهت صحیحی قرار می‌گیرند، در جهت امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌گیرند، در جهت قیام در برابر ظالم قرار می‌گیرند، بنا را بر این می‌گذارند که دیگر ساکت نشینند و دست روی دست نگذارند، ظلم‌پذیری را پایان بدهند و در مقابل ظلم و ستم قیام بکنند، شأن امامت این است که وارد این قضیه می‌شود و این قیام به اصطلاح ملی را امامت می‌کند، هدایت می‌کند، رهبری می‌کند، این مسئله خیلی ظریف و مهم است. این دو راهبرد یا رویکرد خیلی متفاوت‌اند، کاملاً متفاوت‌اند. آن قدر تفاوتشان

زیاد است که یکی در شأن اسلام و آیین جاودانه اسلام و آرمان‌های اسلامی هست و دیگری نیست. این قدر تفاوت این دو طرز فکر زیاد است.

اصلاً در شأن اسلام و مسلمانی و آیین اسلام نیست که یک فرد مسلمان، یک عالم اسلامی یا یک فرد مصلح اسلامی بیاید مانند سلاطین مانند فرمانروایان کشورگشایی کند و مردم را حرکت بدهد به یک سمتی که برویم فتح کنیم، برویم براندازی کنیم، برویم این را برداریم و آن دیگری را جایگزین کنیم، این رژیم را برداریم و رژیم دیگری را جایگزین آن کنیم! این اصلاً درخور اسلام نیست و پایه و مایه سوءاستفاده‌های بسیاری خواهد شد. اگر یک عالم اسلامی این‌گونه بخواهد حرکت کند، یک فقیه، یک مجتهد، آن وقت دیگران هم راه برایشان باز می‌شود. به انحاء مختلف، به انواع مختلف، بنا را بر این می‌گذارند که قیام‌های مختلفی را راه بیاندارند و به اسلام منتسب کنند.

آنچه در ایران اتفاق افتاد و هم ارزش ویژه و استثنائی انقلاب اسلامی بود و هم امتیاز ویژه حضرت امام رضوان الله علیه در مورد رهبری انقلاب اسلامی، همین بود که اساسی قیام ملت بود، قیام ملی مردم بود، مردم ایران که البته مسلمان بودند، دین رسمی و اکثریتشان اسلام بود اقلیت‌ها هم همراه با مسلمین بودند، ملت مسلمان بنا را بر این گذارند که قیام کنند و آن رژیم حاکم را ساقط کنند. فرمانروای مطلق مستبدی که دارد بر مملکتشان حکومت می‌کند، او را براندازند! اما این مطلب قابل دقت بسیار است که از اینجا به بعدش نمی‌دانستند که چه کار باید بکنند.

اگر هر چه بیشتر دقت بشود و مطالعه دقیق‌تر به عمل بیاید در تاریخ انقلاب اسلامی این مسئله روشن‌تر می‌شود برای کسانی که اهل تحقیق و مطالعه باشند که وضعیتی که در ایران پیش آمد و شکل گرفت و جلوتر رفت چه بسا از اوائل دهه ۴۰ شروع شد، در دهه پنجاه

قوت گرفت و عوامل و دلایل مختلفی هم باعث تقویت این خیزش و قیام در ایران شد ولی غالباً کسانی که مطمئن شده بودند و تصمیم قطعی گرفته بودند که آن وضعیت حاکم را از کار بیندازند خیلی برایشان روشن نبود که حالا بعدش چه چیزی را جایگزین کنند، چه کار کنند و این خطر بسیار بزرگی بود برای مملکت ما، اگر خدا این هدیه آسمانی را که نامش **انقلاب اسلامی ایران** بود و بنابر فرمایش مقام معظم رهبری بی نام امام خمینی هم شناخته شده نیست اگر خدا این را به مملکت ما نمی داد که حضرت امام همان اوایل فرمودند: «**نور الهی در مملکت جلوه گر شده است قدر این جلوه الهی را بدانید**» اگر این جلوه الهی نمی شد، قابل تصور نیست که چه وضعی برای مملکت ما پیش می آمد.

من گاهی از همان اوائل که به این مسائل و مباحث فکر می کردم غالباً به یاد این آیه شریفه در سوره انعام می افتادم که خدا می فرماید: **كَاذِبِي اسْتَهْوَتْ الشَّيَاطِينَ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُوهُ إِلَى الْهُدَىٰ إِنَّهَا**. ایران در چنین وضعیتی بود که حالت قیام به خودش گرفته بود. رژیم حاکم را نمی خواست، بنا را بر این گذاشته بود که گذشته را به گذشته بسپارد و وضعیت را کاملاً تغییر بدهد، برای تغییر، تصمیم جدی گرفته بود ولی اینکه تغییر به چه چیزی؟ این کمتر مورد توجه بود. کسانی که عنوان کردند یا عنوان بکنند که انقلاب اسلامی زودرس بود و آمادگی های لازم برایش وجود نداشت اگر منظورشان این باشد، واقعاً این مطلب درست است. یعنی مردمی یکپارچه قیام کرده بودند که به سادگی می شود گفت که می دانستند که چه چیزی را نمی خواهند ولی نمی دانستند که واقعاً چه چیزی را می خواهند؟ و می توانست در وضعیتی آنها را قرار بدهد که زمینه های پیش رویشان آنها را به هر طرفی بکشد، عقاید مختلف، مکتب های مختلف، و دشمن های متنوع و متعددی که ایران داشت و همیشه دارد، هر کدام می توانستند ایران را به یک سمتی بکشانند و مصیبت های عظیمی را برای ایران

و ایرانیان به وجود بیاورند.

حتی این خطر وجود داشت، صحبتش هم شده بود که یک نقشه جهانی فاقد ایران، یعنی **یک نقشه جهانی که اصلاً ایرانی در آن نباشد** طرازی بکنند! تا این حد این خطر و احتمال خطر وجود داشت برای ایران که این قدر از این طرف و آن طرف بکشند و آن قدر ویرانی و سرگردانی دچار این مملکت و مردم این مملکت، مردم ایران بشود که متلاشی بشوند و اثری از ایران و ایرانی باقی نماند.

حضرت امام در چنین موقعیتی آن حرکت و قیام ملت ایران را ورود کردند به آن و رهبری کردند. یکی از تعبیرات شاخص حضرت امام هم این بود که الآن وقت حاکم گردانیدن اسلام است، الآن وقت تأسیس حکومت اسلامی است و ذیل این تعبیر ایشان این بود که اگر حالا نشود، اگر در این موقعیت نشود، هرگز نخواهد شد. یعنی حضرت امام تشخیص دادند که یک موقعیتی است در یک مملکت و وضعیتی تعیین‌کننده‌ای است در جهان که این مملکت تا نیمه راه را آمده، محکم هم آمده، که به این وضع ناهنجار و آن حکومت ننگین و آن وضعیتی که قابل ادامه نمی‌توانست باشد برای یک ملتی که بخواهد سعادت‌مند باشد، خاتمه بدهد، و جایگزین مشخصی برای آن ندارد؛ حضرت امام آن جایگزین را آوردند و بیان کردند که این مکان یعنی ایران و این زمان یعنی زمانی که یک چنین پدیده‌ای در آن رخ داده است، که یک ملتی مثل ملت ایران این چنین یکپارچه به میدان آمده است، باید از این موقعیت استفاده کرد و اسلام را حاکم گردانید.

در رابطه با آن یکپارچگی هر قدر صحبت کنیم کم است. ما که دیدیم این مرحله انتقال را و این موقعیت قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را و مقایسه‌اش کاملاً جلوی چشم ماست، هر چه برای کسانی که این سابقه را ندارند و برایشان جنبه شنیدن دارد هر چه بگوییم که چگونه ملت

ایران چگونه یکپارچه بود شاید برایشان جا نیفتد. یکپارچگی عظیمی بود. یکپارچگی مردمی که خیلی با هم اختلاف داشتند. یکپارچگی اقشاری که اینها خیلی‌هاشان آن قدر تفاوت داشتند که هیچ نسبتی با هم نداشتند ولی بر سر برانداختن نظام حاکم، نظام سلطنت پهلوی، و بیرون کردن شاه، آن چنان یکپارچگی در کار بود که هیچ خللی در آن نبود. این چیزی بود که همه می‌خواستند و حضرت امام وارد این موقعیت شدند و از زمینه‌هایی که موجود بود، بهترین استفاده را کردند.

اینجا هم محل دقت است و این هم باز کار امام است که دو جنبه دارد، امام از موقعیت‌های موجود بهترین استفاده را می‌کند و بعد موقعیت‌هایی را که لازم است در جهت تقویت آن موقعیت صحیح مستقیم موجود، آنها را هم ایجاد می‌کند با ارشاد خودش، با رهبری و با امامت خودش، آنها را هم ایجاد می‌کند. حضرت امام هر دو کار را با هم به عهده گرفتند و پیش بردند. از اوائل دهه چهل شروع کردند.

این که می‌گوییم مسئله، مسئله لشکرکشی و براندازی و این حرف‌ها نبود، حضرت امام در طول کل دهه چهل و در سال‌هایی از دهه پنجاه خطابشان به شاه، «ای شاه ایران» بود. در همه نوشته‌های حضرت امام این ترجیع‌بند موجود بود، در گفته‌های ایشان هم همین بود که «ای شاه ایران». یعنی عنوان «شاه ایران» را که هنوز شکسته نشده بود، هنوز برداشته نشده بود و هنوز ملت نتوانسته بودند که آن را تغییر بدهند حضرت امام مطابق عرف حاکم رعایت می‌کردند، خطابشان به شاه، خطاب‌های دیگری که می‌توانست باشد مثلاً ای پسر رضاخان، چنین نبود، «شاه ایران» عنوان مورد خطاب حضرت امام بود، و نکته قابل توجه باز هم اینجاست که حضرت امام خود شاه را هم در کنار ملت ایران مورد ارشاد و هدایت خودشان قرار داده بودند.

اگر آن نوشته‌ها و گفته‌های دهه‌های چهل و پنجاه را بشنوید در آنها کاملاً موج می‌زند که حضرت امام همان معیارهای اجتماعی و قرآنی و شبیه همان **اذهب إلى فرعون إنه طغى**. **فقل هل لك إلى أن تزكى. وأهديك إلى ربك فتخشى** را برای شاه به کار می‌بردند. حضرت امام اینها را به کار بردند و بنا داشتند که اگر بشود این هدایت و رسالتی را که کار امام است روی خود شاه هم در کنار ملت پیاده کنند. هرگز این طور نبود که تمام تمرکز روی برانداختن شاه باشد، کما اینکه در بحث‌های قبلی این سلسله نشست‌های عاشورا شناسی ما به لطف خدا تأکید کردیم بر اینکه هرگز صحیح نیست کسی فکر کند که نقطه تمرکز حضرت سیدالشهداء علیه‌الصلاة والسلام برانداختن حکومت یزید بود، هر قدر هم که یزید فاسق بود، فاسد بود، ولی اینکه کسی تصور کند که تمرکز اصلی نهضت امام حسین، بر این بود که یزید را براندازد، این اصلاً درست نبود. یزید یا لیاقت مردم است و می‌ماند، یا کفایت مردم است و لیاقتشان به یک معنای دیگری است که مردم او را برمی‌اندازند و این کار مردم است: **ليقوم الناس بالقسط**. این مردم هستند که باید عدل و قسط را اجرا کنند نه اینکه کسی بیاید برایشان اجرا بکند و از جانب مردم حاکم جابر را اسقاط گردانند. *کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

حضرت امام هم اصلاً زمینه‌های فعالیتشان در دو دهه چهل و پنجاه براندازی شاه نبود. هدایت کردن و ارشاد شاه بود، در بعضی موارد که الآن جلوی ذهن من آماده است برای اینکه خیلی فراوان بود در اعلامیه‌های حضرت امام و در فرمایشات ایشان که صدایشان هنوز در گوش من و امثال من هست، آن قدر صمیمانه و آن قدر دلسوزانه با شاه صحبت می‌کردند که مواظب باش فریب ندهند، فریب نخور، توجه بکن؛ در همان مسئله کاپیتولاسیون به یاد دارم که یکی از این مواردی که حضرت امام خیلی صمیمانه با شاه صحبت می‌کردند، چشم‌ت را باز کن، ببین در مملکتی که تو شاهش هستی چه اتفاقاتی دارد می‌افتد، این را اصلاح بکن،

از ما حق توحش می‌گیرند و تو شاه این مملکتی. کاپیتولاسیون تصویب می‌کنند که در ایران هر جنایتی مرتکب شوند و کسی حق تعرض به آنها را نداشته باشد و تو که شاه ایرانی ساکت نشسته‌ای. یادم هست که دلسوزانه‌ترین تعبیرات حضرت امام در این مرحله بود و همچنین در مراحل دیگر.

برای «امام»، در اینجا نمی‌گوییم حضرت امام، چون می‌خواهیم بگوییم اصلاً برای «امام» به عنوان امامت، شاه و غیر شاه فرقی ندارد. فرعون و غیر فرعون فرق نمی‌کند. مردم به عنوان مخاطب امام در مقام امامت یکسانند. همه قرار است هدایت بشوند، همه قرار است که بفهمند که چه بکنند و چه نکنند. هیچ استثنائی در کار نیست آن طور نیست که بیاید این ملت را رهبری کند و احیاناً بخواهد ملت را قرار بدهد در برابر حکومت، مگر اینکه ملت خودش در برابر آن قرار گرفته باشد. (دقت کنید).

زمانی حضرت امام مطرح کردند «شاه باید برود» که مدت‌ها بود که این مسئله به عنوان حرف مردم ایران جا افتاده بود که شاه دیگر جایی در این مملکت ندارد، مرگ بر شاه‌ها که همه جا را پر کرده بود و بقیه مواردی که شبیه این مسئله حاکم بود، رسیده بود به جایی که هیچ کس تردید نداشت در هیچ جای دنیا در اینکه ملت ایران شاه را به هیچ وجه دیگر نمی‌خواهد. یعنی اول ملت جا انداخته بودند که حرف ما این است که شاه باید برود و بعد حضرت امام همراه شدند با این تصمیم قطعی ملت ایران، که بله شاه باید برود! و شاه هم رفت. چون چاره دیگری نداشت.

این قابل توجه است که کار امام کدام یکی از اینهاست؟ آیا کار امام این است که بیاید ابتدا به ساکن به قول معروف مطرح بکند که شاه باید برود، ما بنا داریم شاه را بیرون بکنیم، سلطنت را براندازیم و چنین و چنان بکنیم؟ آیا این شأن امام است؟ نه، ولی آن شأن امام هست که

وقتی مردم بنا را بر چنین چیزی که درست است، می‌گذارند، که با شاه فاسد و شاه جنایتکار و شاه همراه و همدل با دشمنان قسم خورده ایران، شاه همراه با جنایتکاران قسم خورده جهان، صهیونیسم و آمریکا و غیره برخورد کنند، بله، امام هم همراه می‌شود با یک چنین قیامی. این شأن امام است و شأن حضرت امام حسین همین بود که اگر واقعاً مردمی آماده می‌بودند برای اینکه قیام بکنند و آن قیام را به درستی می‌شناختند و می‌توانستند یک قیام اسلامی و صحیح باشد، در آن صورت امام قیام را رهبری می‌کردند.

امام و احیای دین: آخرین عبارات یعنی پیش از آخرین عبارات مشهور، عبارات غیر مشهور پایانی حضرت امام حسین علیه‌السلام خطاب به اهل کوفه این است که شما بررسی بکنید اگر واقعاً افراد خردمندتان «ذوالحجی و الفضل منکم» این آخرین عبارات حضرت امام حسین است. اگر آدم‌های مطرح کوفه «ذوی‌الفضل» اگر آدم‌های «ذوی‌الحجی» یعنی آدم‌های خردمند و باشعور کوفه حرفشان یکی شده است برای اینکه حکومت اموی و حکومت یزید را که در واقع ادامه حکومت معاویه است، براندازند. بسیار خوب، حرفی نیست. اگر این اتفاق کلمه به خصوص با حضور افراد خردمند و باشعور شما اهل کوفه و افراد مطرح و سرشناس کوفه به چنین جایی رسیده است، من هم هستم. من هم می‌آیم! (دقت کنید).

این نوعی شرط‌گذاری بود. یعنی حضرت امام حسین علیه‌السلام حتی اگر به کوفه می‌رسیدند و موقعیت کوفه را با این قیودی که الآن از فرمایشات ایشان استناد می‌کنیم و مطرح می‌کنیم آماده نمی‌دیدند، کاری صورت نمی‌دادند و حرکتی از جانب خودشان نمی‌کردند. حضرت امام حسین علیه‌السلام هرگز لشکرکشی نمی‌کردند که اهل کوفه را به صف بکنند و در مقابل شام بخواهند بچنگند. رهبری جنگ کوفه و شام شأن امام نیست، لشکرکشی از کوفیان برای اهداف و مقاصد دنیوی و فتح و غنیمت و غیره و طرف جنگ

قراردادن شام کار امام نیست و نبوده است.

کار امام **احیای دین** است. مواظبت و مراقبت از اسلام است. کار امام این است. شرط کردند اواخر نامه خودشان با اهل کوفه که اگر واقعاً چنین است من هم می‌آیم، من هم در راهم و به شما ملحق می‌شوم و با هم حرکتمان را پیش می‌بریم و اگر غیر از این می‌شد حتی با ورود حضرت امام به کوفه هم مسئله تغییری نمی‌کرد. اگر قرار بود که شبیه آنچه قبل از ورود حضرت امام حسین علیه السلام به کوفه وضعیت مردم کوفه نشان داده بودند همان وضعیت را می‌خواستند بعد از ورود ایشان نشان بدهند هیچ حرکتی صورت نمی‌گرفت. تغییری حاصل نمی‌شد. اینها مشروط بود همه و اگر این شروط انجام می‌شد حضرت امام حسین علیه السلام هم همراه می‌شدند و شاید این امید بود که یک حرکت صحیحی، یک نهضت صحیحی، در آن جهت فعال بشود که یکی از آثارش براندازی حکومت امویان باشد. می‌توانست یک چنین کاری صورت بگیرد و یک گوشه‌اش آن مسئله باشد. ولی اینکه تمام مسئله آن باشد قرار نبود و چنین چیزی را نباید در این مباحث هدف قرار داد و احیاناً این اشتباهات را باید مراقبت کرد که به وجود نیاید.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

نهضت حضرت امام حسین نهضتی بود برای احیای اسلام، برای اینکه منکر برداشته بشود و معروف حاکم بشود و مردم اگر آمادگی دارند و واقعاً توانش را دارند که حرکتی بکنند امام هم با آنها همراه شوند آنها را ارشاد و هدایت کنند از جنبه‌های مختلف. هم آن هدایت باطنی امام را فعال کنند و به کار بگیرند و هم آن هدایت‌ها و ارشادهای ظاهری را، جنبه‌های معنوی و مادی با هم تلفیق شود و نتایج بسیار عمده‌ای گرفته شود، که به هر حال آنچه اتفاق افتاد به شکل دیگری بود.

من همین‌جا بحث امروز را خاتمه می‌دهم و به شکل گفتگوی جمعی انشاءالله دنبال

می‌کنیم، هم این بحث امروزمان را و هم بحث‌های قبلی سلسله نشست‌های عاشوراشناسی را. **اللهم صل على محمد و آل محمد.**

خانم مدرّس زاده: با اجازه شما یک قصیده از حافظ که بعد از این قضایای جلسات عاشوراشناسی وقتی چند بار این قصیده را می‌خواندم دیدم اصلاً غیر از این هم واقعاً خطاست که ما فکر کنیم که حافظ آن را جز برای امام حسین (ع) برای کس دیگری سروده باشد، هر بیتش را که آمدم حذف کنم حیفم آمد. حالا باز سعی می‌کنم خلاصه بخوانم:

جوza سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم
ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسر
جامی بده که باز به شادی روی شاه پیرانه سر هوای جوانیست در سرم
راهم مزین به وصف زلال خضر که من از جام شاه جرعه کش حوض کوثر
شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل مملوک این جنابم و مسکین این درم
من جرعه نوش بزم تو بودم هزارسال کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم
ور باورت نمی‌کند از بنده این حدیث از تریخ گفته آن کمال دلیلی بیاورم
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم
منصور بن مظفر غازیست حرز من وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
عهد الست من همه با عشق شاه بود وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم
گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه من نظم دُر چرا نکنم از که کمتر
شاهین صفت چو طعمه چشیدم زدست شاه کی باشد التفات به صید کیوترم
ای شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود در سایه تو مُلک فراغت میسر
شعرم به یمن مدح تو صد مُلک دل گشاد گویی که تیغ توست زبان سخنورم
بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح نی عشق سرو بود و نه شوق صنوبرم

وی تو می‌شنیدم و بر یاد روی تو دادند ساقیان طرب یک دو ساغرم
 مستی به آب یکدو عنب وضع بنده نیست من سالخورده پیر خرابات پرورم
 با سیر اختر فلکم داوری بسیست انصاف شاه باد در این قصه یاورم
 شکر خدا که باز در این اوج بارگاه طاووس عرش می‌شنود صیت شهپریم
 نامم ز کارخانه عشاق محو باد گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
 ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر من کی رسم به وصل تو کز ذره کمترم
 بر من فتاد سایه خورشید سلطنت و اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
 مقصود از این معامله بازاریزی است نی جلوه می‌فروشم و نی عشوه می‌خرم

استاد لسانی: ظاهرش مدح یک فرمانرواست که اسمش هم منصور بن مظفر بوده.

ظاهرش این است، اما تعبیرات، تعبیرات خیلی والا و بالایی است که اگر ثابت بشود یا ثابت باشد که این اشعار مال حافظ است، آن وقت از حافظ هرگز انتظار نمی‌رود که این تعبیرات بلند را درباره آن فرمانروا به نام منصور بن مظفر مطرح کرده باشد، مگر اینکه مدح او را پوشش قرار داده باشد برای اینکه این مطالب مهم در اوج را که به نظر شما درخور حضرت امام حسین است، شاهی که آن شاه حسین بن علی باشد، آن فرد با عظمتی که این مسائل درخور او باشد، در قالب این ابیات جاودانه گرداند. این مطلب جالبی است و انصافاً هم این ابیات همین وضعیت را دارند. اگر این قصیده سروده حافظ باشد، و توجه کنیم به این نکته مهم که چون نمی‌تواند این تعبیرات سروده شاعری مثل خواجه حافظ شیرازی لسان الغیب خطاب به آن فرمانروای آن زمان در موقعیتی که ایشان سروده است، بوده باشد، آن وقت مخاطب واقعی اش حضرت امام حسین خواهد بود. اگر این مقدمات را بپذیریم، آن وقت این قصیده می‌شود یک قصیده‌ای که بیانگر امتیازها و عظمت‌های نهضت حسینی است و می‌شود در این جهت از آن استفاده کرد و آن را از نو سرود. یک ظرافتی هم که در این ابیات وجود دارد

این است که آنجا که حتی نام می‌برد از ممدوحش که اتفاقاً اسمش **منصور** است و اسم پدرش **مظفر**، منظورش منصور حقیقی است (که حضرت امام حسین و حضرت مهدی موعود هر دو لقب منصور را دارند) و از مظفر هم منظورش مظفر بزرگ و بی‌نظیر تاریخ بشریت یعنی پیامبر بزرگ اسلام است. با این ترتیب، می‌توان از قصیده او یک بیان زیبا و عمیق و هنرمندانه از نهضت حسینی پدید آورد. یک پیشنهاد یدکی و همراه هم می‌تواند وجود داشته باشد که حتی اگر این ابیات سروده حافظ نباشد، سروده هرکس که باشد، این مجموعه ابیات (که در آن صورت بهتر خواهد بود که آن بیت مشتمل بر منصور بن مظفر شود) در واقع نهضت حسینی را دارد تشریح می‌کند، همان‌طور که شما گفتید که نمی‌تواند این اشعار برای غیر امام حسین (ع) سروده شده باشد و یک قصیده‌ای است که قابل طرح در ارتباط با عاشورا و کربلا و نهضت حسینی است و کاملاً انطباق دارد با خصوصیات و امتیازاتی که نهضت حسینی داشته است و همچنین رهبر این نهضت حضرت سیدالشهدا، صلوات‌الله و سلام‌الله علیه.

خانم مدرّس زاده: استاد، من وقتی که کارگاه سوره مُلک را گذراندیم، بعد این ابیات به نظرم تفسیری برای سوره ملک آمد، چون که خیلی شاه در آن مطرح است، مسئله شاه و مُلک و همان مظفر بودن و غازی بودن، بعد، اصلاً اساسش هم چنین حالت‌هایی را دارد. بعد همان‌طور که جلوتر راجع به سمینار عاشوراشناسی مطرح شد، دیدم که انگار اینها مدح حافظ از امام حسین علیه‌السلام است که شما برداشت کردید، انگار زبان حال امام حسین به درگاه خدا بود یعنی یک چنین حالتی که اهداف نهضت عاشورا اصلاً در اینهاست، یعنی خود امام، مثلاً این بخش را توجه کنید: «ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر / من کی رسم به وصل تو کز ذره کمتر» یا «مملوک این درم» یا «مقصود از این معامله بازار تیزی است» یا «ساقی بیا که از مدد بخت کارساز / کامی که خواستم ز خدا شد میسر». یعنی اصلاً تمام فضای

این قصیده تمام مالکیت و ملک و عشق و تمام اینها همه هست و بعد هم آن همان قصدی که شما امروز در این سمینار فرمودید که مسئله جهاد نبود، چیز دیگری بود. عبودیت مطلق، بندگی در آن حد، و بعد منصورین مظفر و بعد «وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم» یعنی همه به پشتوانه پادشاهی تو است که من می توانم بر این اعداء مظفر بشوم. من این طور به نظرم آمد. بسیار عالی. کارجمعی بود. به هر حال طرح جالب بود و جنبه هنریش هم خیلی قوی بود، همچنین «شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه».

استاد لسانی: هر دو، زمینه خوبی را مطرح کردید. مؤید باشید.

پرسش: من سؤالی که جناب دکتر پورمحمدی فرستاده اند را می خوانم. همراه آنلاین ما هستند ایشان از کرمان، سؤال کردند که قبلاً فرموده بودید که کار امام حسین یک حرکت استشهادی بوده است و مخصوص ایشان، امروز فرمودید که ایشان در عاشورا به عنوان یک مسلمان بودند و ما هم باید این گونه باشیم، این دو با هم چطور جمع می شود؟

پاسخ: اولاً در آن بحث تأکید بر استشهاد نکردیم. این تعبیر دیگران است. در نوشته ها و گفته های دیگران هست که کار حضرت امام حسین استشهادی بوده، ولی ما بر این تعبیر تأکید نداشتیم و این تعبیر را هم نمی پسندیم. چون استشهادی که مطرح شده و می شود به نحوی معنا می شود با این حرکت های انتحاری که گروه های مختلف دارند و خودشان را هلاک می کنند، در واقع انتحار می کنند؛ برای اینکه منظورشان عملی بشود، تجهیزاتی را از بین ببرند، دشمنان را نابود کنند به قیمت نابودی خودشان. ما چنین چیزی را تأکید نکردیم. بحث ما عبارت از این بود که حضرت امام حسین و امثال حضرت امام حسین چه صفاتی داشته اند، آیات سوره توبه را هم خواندیم: **التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الّامرون بالمعروف والنّاهون عن المنکر والحافظون لحدود الله و**

بَشْرَ الْمُؤْمِنِينَ. آنجا صحبت از همه کسانی بود که این خصوصیات را داشته باشند و گفتیم که طبیعت ماهیت نهضت حضرت امام حسین این چنین ماهیتی است یعنی افرادی که در این نهضت مطرح شده‌اند و می‌شوند و می‌توانند مطرح شوند کسانی هستند که مال و جان خودشان را به خدا فروخته باشند. **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ فَاسْتَبَشِرُوا ببيعكم الذي بايعتم به** کسانی که یک چنین مبیعه و داد و ستدی با خدا کرده باشند. بحث از این قرار بود و همین‌طور هم هست که ماهیت این نهضت فقط چنین افرادی را می‌طلبد. بحث فقط حضرت امام حسین نیست. خود حضرت امام حسین هم از اول که این نهضت را مطرح کردند، همواره تأکید داشتند بر اینکه کسانی به من پیوندند و می‌توانند پیوندند که چنین خصوصیتی را داشته باشند. آن خطاب‌ای که حضرت امام حسین در هنگام خروج از مکه به سمت کوفه داشتند: **«مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مَهْجَةً وَمَوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا فَإِنَّا رَا حِلُونَ عَدًّا أَنْشَاءَ اللَّهُ».** ما فردا صبح از مکه خارج می‌شویم و کسانی می‌توانند به ما پیوندند که حاضر باشند «مهجه» یعنی آن خون وسط قلبشان را - این تأکید بر تأکید است که کاملاً از خودشان گذشته باشند - در این راه بدهند و با خودشان طی کرده باشند که این مسیر جز لقاءالله و جز شهادت در آن نیست. منظور این بود که به جز آن نیاندیشند، یعنی دنبال یک چیز دیگری از مسائل دنیوی از قبیل مقام و پست و پول و غنیمت نباشند. تأکید بر این بود که کسانی که آن حال و هواها را دارند نیابند و کسانی بیابند که چنین حال و هوایی داشته باشند. همان حال و هوایی که ما در ذیل بیان تفسیر دو آیه از سوره مبارکه توبه شرح داده بودیم. اینها کاملاً با هم هماهنگ است. آنجا هم بحث همین‌طور بود.

پرسش: در مورد مطالبی که فرمودید، تعریفی که از امام در جلسات قبلی کردید و

ویژگی‌های امام، با توضیحات امروزان خیلی باز شد و من خودم فکر می‌کنم تازه یک‌سری تعاریف به دست می‌آورم. مثلاً همیشه برای من سؤال بوده از دوران مدرسه تا الآن که همیشه انگار باید یک پیامبر باشد می‌گویم چطور ۵۰۰ سال یک دفعه پیامبری نبوده فاصله بوده تا پیامبر بعدی چرا مثلاً پیامبر یک گوشه دنیا بوده پس تکلیف بقیه مردم چه می‌شود؟ من فکر می‌کنم همه اینها به این برمی‌گردد که ما هیچ تعریف درستی از پیامبر از نبوت از امامت از اینها نداشتیم که الآن من یک تعاریف جدید دارم خیلی زیربنایی و اساسی و خیلی چیزها را در ذهن ما می‌تواند درست کند مثلاً اینکه فرمودید امام را من خیلی دقیق با هدایت‌گری شناختم و این یک چیزی است مثل زمین زیر پای ما که باید باشد تا ما بتوانیم زندگی کنیم مثل اکسیژن هوا که همیشه باید باشد، پس حالا می‌گویم که پیامبران هم مقام امامت داشتند و امامان معصومین همان سررشته را دارند. ولی فرمودید در زمان ما امام خمینی بودند و بعد از ایشان این قطعاً باید باشد. این یک چیز جاری است که فکر می‌کنم خیلی از آن دست سؤالات ما را درست می‌کنند که باید باشد و امام انگار هر جایی جرقه‌ای باشد هر جا که گرمایی برای سوختن باشد آن را هدایت می‌کند یعنی هر جا که کسی حرکتی را بخواهد شروع کند قطعاً نیاز به هدایت دارد و آنجاست که این معنی پیدا می‌کند. ولی من تصورم این طور در ذهنم شکل گرفت که نبوت شاید این حرکت را ایجاد می‌کند یعنی آن کاری که گفتیم امام نمی‌آید مردم را حرکت بدهد به صورت بیرونی و مصنوعی، ولی شاید نبوت برای وقتی است که یعنی یک جاهایی هم یک حرکت‌هایی نیاز است که ایجاد بشود یعنی انگار جرقه‌ها خاموش شده‌اند، می‌خواهم بگویم که حتی اینجا برایم فرق این دو تا معلوم شد که امامت چقدر جاری است و این دو تا در راستای همدیگر هستند حالا خیلی برای من مطلب جالب بود می‌خواستم بگویم اگر تکمیلی دارد بفرمایید.

پاسخ: کار نبوت هم همان هدایت است. چیزهایی مثل لشگرکشی و صف‌آرایی و چیزهایی که برای گروه‌های سیاسی و نظامی مطرح است اصلاً از این قبیل نیست. کار نبوت هم همان هدایت است و البته برانگیختن آن توجهاتی که کمرنگ شده در مردم. آن توجهات را برانگیختن و تقویت کردن. اینها همه هدایت است، اما از قبیل نیروسازی و لشگرکشی و این حرف‌ها نیست. طبیعتش کاملاً متفاوت است. این اتفاق هم می‌افتد اما وقتی که آن گفتمان ایجاد بشود و حرکت مردم ایجاد شود، به تبع آن. **لقد أرسلنا رسلنا بالبینات وأنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط** شکل‌گیری به این صورت که این هدایت فعال می‌شود، پیگیری می‌شود، هدایت دلسوزانه، هدایت صمیمانه، هدایت با پشتکار و پیگیری و فداکاری که آن نبی از خودش نشان می‌دهد، که مردم می‌بینند که آن نبی حاضر است در این مسیر هرگونه فداکاری بکند. اثرگذار می‌شود، مردم را حرکت می‌دهد. یعنی مردم را در پرتو هدایت آماده می‌کند تا خود آن مردم حرکت بکنند. این درستست. با این تعریف، اگر گوشه‌ای از دنیا باشد برای کل دنیا کافی است اگر در نقطه‌ای از تاریخ باشد هزاران سال می‌تواند کافی باشد، مثل این که دانه‌ای را بگذاریم در دل خاک، و بعد از آن هدایت‌هایی که می‌گوییم امامت عمل می‌کند، آن ریشه می‌تواند دامنه هزار سال هم داشته باشد. در همین ابیاتی که خواندند منسوب به حافظ هزارسال هم بود. که یکی از مواردی بود که می‌شد رویش دقت خاص گذاشت که این هزار سال یعنی همان هزار و اندی سال، هزار و چند صد سال که برای ما الآن می‌گذرد و در زمان حافظ هنوز به هزار سال هم نرسیده. هزار سال را مطرح کرد که دامنه چنین هدایتی مثل هدایت «**انّ الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة**» می‌تواند این قدر باشد. در غزل‌های به اصطلاح قطع‌الصدر حافظ هم که تقریباً یا تحقیقاً می‌شود گفت هیچ کس تردیدی ندارد که مال حافظ است زمینه‌های این چنینی وجود دارد:

حالی درون پرده بسی فتنه می‌رود تا آن زمان که پرده برافتد چه‌ها کند

گاهی در مباحث قدیم تر مطرح کرده‌ایم اینکه بعضی تأکید می‌کنند بر شیعی اسماعیلی بودن حافظ، ازحرف‌های نسبتاً قوی است و محققینی هم پشت این نظر هستند که حافظ شیعه بوده ولی شیعه اسماعیلی بوده یعنی شش امامی بوده نه دوازده امامی، اما این یکی از جاهایی است که دوازده امامی بودن حافظ و توجه به مسئله مهدویت و پرده (غیبت) و برافتادن پرده (ظهور) مطرح می‌شود و در غزل‌ها و ابیات حافظ موجود است و می‌شود به آن توجه کرد. ایشان شاید شرایط زمانش اقتضا می‌کرده است که به عنوان شیعه اسماعیلی مطرح باشد و راحت‌تر بوده که آن طور زندگی بکند در وضعیت آن زمان، ولی اعتقادش را اگر بخواهیم کاوش بکنیم و به تحلیل بگذاریم به شیعه دوازده امامی خیلی بیشتر می‌خورد.

خانم مدرّس زاده: «آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند» و تعبیرات از این قبیل، اینها

تعبیراتی است که به شیعه دوازده امامی می‌کشد. به خصوص همین بیتی که من خواندم به این جهت برمی‌گردد، تقویت می‌کند، توجه می‌کند تأکید ایشان را بر نهضت حضرت امام حسین که یک نهضت پایداری است و چیز تاریخی شده و از میان رفته‌ای نیست همواره زنده است و همواره کار می‌کند. برقرار است و قرار است که برقرار و جاویدان بماند این زمینه هدایت و روشنگری و بقیه مسائلی که جزو آثار و برکات این نهضت است. بیتی را هم که شما فرمودید «من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال / کی ترک آب‌خورد کند طبع خوگرم» این را هم با سوره انسان آن آیه اول سوره انسان مقایسه می‌کردم بعد دیدم که چند بیت بعدش هم دومرتبه آورده: «عهد الست من همه با عشق شاه بود / وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم» که اصلاً تمام علت این که این قیام صورت می‌گیرد، آن به اصطلاح عهد الست است و آن پیشینه که بر عمر هزار سال گذشته یعنی آن عمر (طولانی) که بر انسان گذشته یاد آیه هل أتى علی

الأنسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً می‌افتم که اصلاً امام نمی‌توانست غیر از این عمل کند، چون به آن عهد الست پایبند بوده است.

پرسش: بخشید استاد، ما می‌توانیم بگوییم که امام و ناس متأثر از هم هستند. آن ناسی که بتواند بفهمد که مثلاً شاه باید برود، یا آن ناسی که می‌فهمد که امام حسین لیاقت دارد که مثلاً بیاید امامت بکند. او یک روزی از طریق همین امامت تغذیه شده، مسلّم است یعنی از همدیگر متأثر هستند، آگاهی را از اینجا به دست آورده‌اند. یعنی اگر یک‌سری سخنرانی‌هایی که زمان شاه امام انجام نمی‌دادند اصلاً مردم نمی‌فهمیدند باید چه کار کنند.

پاسخ: بله، این کاملاً متقابل است. در اصل، یعنی شما می‌توانید عینی‌تر هم عنوان کنید که آنچه در ارتباط با نهضت حضرت امام حسین مطرح می‌شود و می‌شود گفت باید از مردم انتظار می‌رفت که آن حرکت را بکنند و حضرت امام حسین هم نفی نکردند. وقتی که آنها گفتند ما آماده‌ایم ما می‌خواهیم حرکت کنیم کفایت که شما برسید به کوفه و ما حرکتیمان را همراه شما آغاز کنیم، امام پذیرفتند، امام نفی نکردند و این قضیه را حالا می‌خواهیم بدون اینکه بیشتر در موردش بحث کنیم برگردانیم به اینکه شما در **نهج البلاغه** زمینه‌هایش را می‌توانید ببینید یعنی این افکار، این نیروها، این توجه‌ها، این آمادگی‌ها آنجایی که وجود دارد یا انتظار می‌رفت که وجود داشته باشد، در **نهج البلاغه** معلوم می‌شود که از زمان حضرت علی علیه‌السلام شکل گرفته یعنی بذرش آنجا پاشیده شده است. در بیانات و خطبه‌های حضرت علی علیه‌السلام آنجایی که غالباً خود مولا علی (ع) گله‌مند هستند که حرف‌هایشان آن‌چنان که باید و شاید مؤثر واقع نمی‌شود و گله‌های شدید دارند از مخاطبینشان. ولی همین حرف‌ها همین سخنان همین مطالب ریشه می‌دواند و این بذرها در طیّ زمان به ثمر می‌نشینند. در زمان امام حسن با آن امامت ویژه ایشان و هدایت ویژه ایشان تقویت می‌شود همچنین در زمان

حضرت امام حسین. ریشه‌اش در همان هدایت‌هایی بوده و امامت مولا علی علیه السلام آمده این افراد را تربیت کرده است. شما در کنار حضرت امام حسین آن حدود صد نفری را که می‌بینید که حضور دارند اینها همه دست‌پروردگان همین هدایت و امامت این چینی هستند که کاملاً هم قیام کردند و وقتی امام حسین هستند در کنار امام حسین هستند. و اگر امام حسین احیاناً، می‌شود فرض محققانه کرد، وجود نمی‌داشتند، اینها در حد توان خودشان حرکت‌های خودشان را می‌کردند. البته منحصر به افرادی هم که در کنار امام حسین بودند نبودند، خیلی زیادتر از اینها بودند. در کوفه، همان طور خطاست که کسی فکر کند بسیار زیاد بوده‌اند. کسانی که این طور فکر کرده‌اند و گفته‌اند و نوشته‌اند که کوفه یک شهر شیعه نشین بوده، چنین نبوده و از آن طرف هم این طور نبوده که افرادی شبیه به افرادی که در کنار امام حسین در کربلا بودند در کوفه نبوده باشند. وسط این دو تا اشتباه مطلب صحیح عبارت است از این است که یک چیزی در حدود یک چهارم جمعیت کوفه در زمانی که واقعه کربلا اتفاق می‌افتد، افرادی تربیت‌شده با زمینه همین هدایت امامانه و هدایت به اصطلاح برای نزدیک شدن به زندگی تشیع بوده‌اند و آن تربیاتی که پیش آمد آنها را به شکل‌های مختلف منزوی کرد یا کار آنها را بی‌اثر کرد. از آن طرف هم وقتی که امام ورود می‌کنند به رهبری مردمی که آماده هستند، دیده می‌شود هدایت امام دائم تقویت می‌کند افراد را، ارتقا می‌دهد، رشد بیشتری می‌دهد زمینه‌ها و آمادگی‌هایشان را. کاملاً همین طور است. آیه قرآن را هم بخوانیم می‌بینیم باز هم همین حالت هست: **لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط،** وقتی **ليقوم الناس بالقسط** است انبیا کنار که نمی‌روند، بلکه بیشتر وارد عمل می‌شوند یعنی انبیا اول مردم را آماده می‌کنند و مردم که آماده شدند، رهبری انبیا هم فعال‌تر وارد عمل می‌شود و اینها دائم مکمل همدیگر هستند. حالا شما نبوت

را بردارید و به جایش امامت بگذارید باز مبحث همین است. نبوت هم مایه اصلیش، ماهیت اصلیش، امامت است.

پرسش: استاد، یک مسئله‌ای هم به قول خانم توسلی فرمودند خیلی از گره‌هایی که در ذهن ما بود از جهت امام و امامت برای من همین‌طور هم حل شد. این که چرا امام حسین با نهضتشان مطرح می‌شوند و بقیه ائمه این نهضت را نداشتند، مشکلی نبود که در ائمه باشد بلکه این مشکل از طرف مردم بوده یعنی مردمی وجود نداشتند که این ائمه بخواهند نهضتی صورت بدهند. این گره در ذهن من باز شد و خیلی ممنونم از شما.

پاسخ: بسیار عالی. بله، ماهیت امامت همه جا یکسان بود. امامان همه مثل هم بودند، روشن‌شان یکی بود، منششان یکی بود، ولی این قضیه ناس بود که بنا به تحلیل آقای دکتر فتح‌زاد متفاوت بود، که از این طرف می‌رفتند، از آن طرف می‌رفتند، حزب باد می‌شدند، فریب می‌خوردند، طمع می‌کردند، می‌ترسیدند.

پرسش: در رابطه با گریه بر امام حسین علیه‌السلام توضیح بفرمایید که چه صورتی دارد؟ چه جایگاهی دارد و این جایگاهی که الان نزد ما دارد آیا کاملاً مطلوب و مورد تأیید اسلام هست یا نه؟ اگر این همه مهم است، چرا در قرآن این مسئله تا جایی که من اطلاع دارم مطرح نشده، گریه بر یک شهید، اینکه مراسمی گذاشته بشود تعمداً برای گریه کردن یا گریاندن یا خود را به گریه انداختن؟ حالا، گریه کردن طبیعی است یادی از کربلا و عاشورا بشود آدم به گریه بیفتد خیلی خوب است، اما اینکه رسماً به هر حال مراسم گذاشته بشود برای گریه کردن یا گریاندن و عده‌ای مثلاً مسئول گریاندن بشوند و اینها، این چه جایگاهی دارد و آیا کاملاً مطلوب است و مورد تأیید است یا نه؟

پاسخ: این، بحث مستقل می‌خواهد. الان حیف است که بخواهیم سریع آن را مطرح

بکنیم و بگذریم. این را به عنوان تأکید از جانب شما می‌گیریم. این یکی از مباحثی است که باید به آن می‌پرداختیم و به عنوان بحث مستقل جا دارد که به آن پرداخته شود. خیلی اساسی است این بحث، نسبت‌هایی که باید به درستی برقرار شود در این زمینه و نسبت‌هایی که به غلط برقرار شده و باعث سوء فهم‌هایی شده، مطالبی برعکس فهمیده شده، مسیرهایی اصلاً برعکس طراحی شده. اینها جا دارد که بحث مستقل باشد و خواهد بود. هر وقت که خدا توفیق بدهد انشاءالله این موضوع یک نشست خواهد بود و به صورت اصلی به آن می‌پردازیم تا حواشیش هم در ادامه مورد توجه قرار بگیرد.

استاد نوری: سلام علیکم. این بحثی که امروز جناب استاد عنوان کردند من مطلبی به ذهنم رسید در این رابطه که همان طوری که به نتیجه جمع فعلاً رسیدند امام در حقیقت یک رابطه‌ای بین نیاز مردم در زمان، و بنا بر فلسفه وجودی و وظیفه امام این حرکت انجام می‌شود. یک اثر خاصی بین این دو موضوع است (یک مداری دارد که باید بسته شود یک طرفه نیست امام قرار نیست خودش یک اقداماتی بکند) این در حقیقت بر اساس همان سنت الهی است که خدا فرمود: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ** قاعدتاً در این مقوله می‌گنجد. یک چیزی که به نظر بنده رسید یعنی اینکه در یک موضوع دیگری را اگر بخواهیم مرتبط بکنیم در بحث مهدویت، آنجا هم امام بر اساس یک احساس نیازی که کل بشریت در یک سطح وسیع‌تر یک احساس نیازی به یک امام می‌کنند، آنجا است که امام قیام می‌کند (در واقع رهبری می‌کند آن قیام همگانی را) طبعاً این رهبری بر اساس قواعد خاصی است که امام وظیفه خود می‌داند نه رهبری، اینکه این احساس نیاز جامعه را امام مدیریت می‌کند و بر اساس آن قواعدی که بر اساس فطرت پاک انسانی و سنت الهی و سنت اولیای دین بوده است که همین طور که عرض شد در بحث مهدویت هم تسری پیدا می‌کند. اینجا یاد یک

سؤالی افتادم که جناب آقای مهندس حامدی شاید چند جلسه قبل در بحث مهدویت گفتند: من از ابتدا سؤالی در ذهنم بود که اگر امام زمان فردا بیاید ما چه می‌خواهیم بکنیم؟ اگر ما این بسترسازی حضور امام را متوجه بشویم که امام می‌آید بر اساس آن بسترسازی ما. از القابی که به امام مهدی عنوان می‌کنند هم منتظر است هم منتظر. او منتظر است که این بسترسازی آماده شود وقتی بشریت به این حد رسید که احساس نیاز بکند تقریباً می‌شود گفت که بعدش چه خواهد کرد و امام هم آنجا وظیفه‌اش آن است که این حرکت را در حقیقت مدیریت بکند به همان سمت و سویی که وظیفه الهی بر عهده او گذارده است. اگر اجازه بدهید آقای مهندس حامدی هفته پیش هم یک سؤال جلسه گذشته یک سؤال خیلی غنی داشتند که حالا صحبت شد به مقتضای در رابطه با اینکه بعضی علمای اهل سنت یک اتهاماتی را به گروه شیعیان وارد می‌کنند. سؤال جالب ایشان این بود که ما در ایجاد این سؤال در ذهن آنها ما خودمان آیا مؤثر بوده‌ایم یا نه؟ (خودمان در موضع اتهام قرار داریم یا نه). بله، اگر اجازه بدهید من یک مقدار روی این موضوع چون مرتبط به آن بحث می‌شود خدمتتان عرض بکنم. همان‌طور که در جلسه قبل عنوان شد عموماً البته ما باید بدانیم که در کجای این جهان اسلام هستیم؟ قد و قامت‌مان در کجا هست؟ خوب اهل سنت به جهت تواناییشان، گستره تعدادشان و تسلطشان هم جایگاه دیگری دارند و ما در یک جایگاه دیگری هستیم. عموماً این اتهامات از یک قشر خاصی از اهل سنت است. بعضاً ما در بین اهل سنت کم نمی‌بینیم علمائی که حقیقت مطلب را آنچه که هست می‌بینند به‌خصوص. مثلاً شاید الآن در جامعه الازهر مصر این شیخ‌الشیوخشان که الآن آقای دکتر احمد طیب یا مثلاً دکتر احمد کلیمه اینها علمایی هستند که وقتی نظراتشان را در مورد شیعه می‌بینیم، واقعاً اینها نظرات بسیار پخته‌ای دارند. اینها نه چنین اتهاماتی را وارد می‌کنند بلکه به دنبال این هستند که یک‌سری

رفع شبهات تبیین بشود. مسائل تاریخ را مجزا می‌کنند، مسائل اعتقادی را مجزا می‌کنند و به دنبال آن هستند که حقیقت موضوع آنچه که هست با توجه به مقتضیات زمان و مکان آن را بیابند و لبّ مطلب را برسانند. حالا بعضاً یک سری افرادی که یک مقدار نگاه‌هایشان متفاوت است یا شاید عنوان مغرض بخواهیم در این وسط بر آنها بگذاریم آنها بحثشان جداست، شاید آنچه که بیشتر خودش را نشان می‌دهد برای ما که در مقابل هستیم آن شکل مغرضانه و تندروی‌هاست که بیشتر خودش را نشان می‌دهد. این یک مطلب بود که به ما دستور داده‌اند حالا چه سنت اولیای دین چه آیات قرآن که خودتان را مورد اتهام واقع نکنید، فرموده‌اند که «**اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التَّهْمِ**» بله این اتهاماتی که به ما وارد شد من به یاد دارم، فکر می‌کنم در آن جلسه پنج‌تا از آن چیزهایی که عنوان کردند شمردیم. بله، به ما می‌گویند که گروه شیعه اینها سبّ صحابه می‌کنند و به صراحت آیه قرآن **وَلَا تَسِبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** یا اینکه فرض بفرمایید در مورد قرآن می‌گویند اینها قرآن را تحریف شده می‌دانند در صورتی که این واقعاً اتهامی است که به ما وارد می‌کنند، ما که خودمان می‌دانیم، یا در مورد بحث عصمت انبیا و اولیا ما صحبت داریم از قرآن از سنت و در مسائل دیگر در بحث تقیّه و بقیه مسائل. و لکن همیشه در بین بشر اختلاف نظرها وجود داشته است. من داخل پرانتز بین الهالین یک مطلبی را تشکر کنم از حضرت‌عالی که یک مقاله‌ای را شما زحمت کشیدید به ما دادید به عنوان بحث وحدت و تفرقه، بحث تفرقه بود، آنجا واقعاً حقّ مطلب را ادا فرموده بودید که تفرقه یک چیز است، اختلاف یک چیز است. اختلاف یک جای دیگری دارد تفرقه یک چیز دیگری است، به استناد همان آیه قرآن که خداوند فرمود **وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا؛ وَلَا يَزَالُ الْوَنُ الْمُخْتَلِفِينَ. إِلَّا مِنْ رَحْمِ رَبِّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ** اصلاً فلسفه وجودی اینکه خدا با اختلاف آفریده **لِتَعَارَفُوا** است. این اختلاف اساساً منشأ حرکت است مانند یک قطب مثبت

و یک قطب منفی، اگر نیروی بین این قطبین را درست مدیریت کنیم، می‌توانیم از آن نور بگیریم یک حرکت الکتروموتور بگیریم. اگر آن را درست کنترلش نکنیم می‌تواند با یک انفجار یک شخص خودش را به کشتن بدهد. این اختلاف همان طوری که فرمودند رسول اکرم که «**اختلاف امتی رحمة**» شاید همین معنایش باشد که این اختلاف‌ها را باید بپذیریم، بپذیریم که من یک نگاه دیگری دارم، دیگری نگاه دیگری دارد به موضوع، ولی این دلیل تفرقه نمی‌شود. این دلیل تفرقه نیست، تفرقه همان‌طور که فرمودند که **ولا تفرقوا** واجب است که از تفرقه اجتناب کرد. باید مواظب این بود که این اختلاف نظرها باعث تفرقه نشود ولی بدانیم که این اختلافات یک رحمت است، منکر اختلاف نمی‌توان شد. چون اصلاً همان‌طور که فرمودید فلسفه وجودی خلقت بشر در این اختلافات هست. این یک نکته‌ای که حالا بین الهالین از آن مطلبی که شما فرمودید. مطلب دیگری در ادامه آن مطالب که عرض می‌کردم بله ما نباید کاری بکنیم که زمینه تفرقه ایجاد بشود ولی نه اینکه از آنچه را که مواضع حقّه خودمان هست عدول بکنیم همان چیزی که قرآن فرمود و سنت انبیا و اولیای دین هم در حقیقت تبیین می‌کند روش و منهج ما را. اینکه آیا ما خودمان در ایجاد یک چنین اتهاماتی مقصر هستیم؟ به شکلی می‌شود گفت بله؛ این که همیشه در هر گروهی عده‌ای هستند خوب اینها برداشت‌های ناصحیح دارند روش‌های ناصحیح دارند و این اختلافات خدای ناکرده زمینه آن تفرقه مذموم را ایجاد می‌کند به همان نسبت که ما چنین مشکل و دغدغه درونی داریم دوستان اهل سنت به آن جهت که آنها گستره و پتانسیلشان بیشتر از ما هست این مشکل و دغدغه در آن گروه هم وجود دارد یعنی اگر هم ما در ذهنمان یک سری اتهاماتی به آن طرف در ذهنمان ایجاد شده که باید به شکل خیلی متین و عقلانی با آن برخورد کنیم، آن اتهامات آن طرف هم بسیار بزرگ‌تر هست چون در حقیقت آنها پوسته‌شان بزرگ‌تر هست. وقتی که

ما ببینیم که یک کسی به خودش اجازه بدهد که خودش را بکشد یا که بخواهد یک عده‌ای را بکشد، آیا این فلسفه در شیعه وجود دارد؟ یا اینکه یک عده‌ای یک سری مرجعیت‌ها را در ذهنشان نسبت به اعتقادات خودشان از منابع تاریخی و قرآنی‌شان پیدا بکنند که بیایند در قرن بیست و یکم سر ببرند، آیا در شیعه چنین تفکراتی هست؟ یا زنان را بگیرند در بازار به اسم کنیز خرید و فروش کنند، یا اینکه شما ندیده باشید ولی بنده دیدم زنی را که می‌گفت فرزند من را کشتند گوشتش را پختند به من دادند خوردم! آیا ما این را می‌توانیم تصور کنیم؟ عرض این است که به همان نسبتی که ما در درون خودمان یک دغدغه داریم که این دغدغه یک‌سری انگشت‌های اتهام را به ما متوجه می‌کند، در آن سمت و سو هم همین هست، عرض کردم به همان نسبت که آن پوسته آن طرف بزرگتر هست، اتهامات آن طرف هم طبعاً می‌تواند بزرگتر باشد. بنابراین یک مقدار لازم است که مسائل را با دقت بیشتری بر اساس همان چیزی که در حقیقت سنت انبیا و اولیا بوده است آن چیزی که قرآن ما را به آن رهنمون کرده است بر آن اساس جلو برویم و نکته مهم دیگر آن که در خودمان یک ظرفیت وجودی را باید بیشتر کرد که پذیرای نظرات دیگران بود، شرح صدر، اینکه با کوچکترین چیزی فکری را متهم بکنیم با کوچکترین چیزی که به ذهن خودمان خلاف بیاید فکری و یا شخصی را تکفیر بکنیم، ببریم در قالب تکفیر، آن چیزی که به ذهن ما رسیده، اینها دیگر جایی در سنت و روش الهی و در حقیقت سیره اولیای دین ندارد. این است که ما باید ادبیات رفتاری را بیاموزیم اگر بخواهیم وارد این گونه تحلیل‌های پخته و جامع‌تر بشویم همین که بدانیم خودمان در چه موقعیتی هستیم مواضع خودمان را کاملاً آشنا بشویم بعد مواضع دیگران را آشنا بشویم ادبیات رفتاری فیما بین و تفهیم، همان‌طور که فرمود: **اذهب الی فرعون انه طغی**. فرمود که **قولاً لیتنا**. این بیان را داشته باشیم، روش‌هایش را بدانیم تا بتوانیم یک تحلیل پخته‌ای داشته

باشیم. و اگر هم خواسته باشیم احساس رسالتی در این بین کرده باشیم نه آنکه آمده باشیم که ابرویی درست کنیم چشمی را کور کرده باشیم. علی ای حال من دیدم که جناب حامدی سؤالات پخته‌ای را عنوان می‌کنند که هر کدام از اینها متأسفانه چون آخر جلسات بود نمی‌شد در موردش توضیحات داد، دیدم الآن فرصت مناسبی هست، ببخشید که مصدع اوقات شدم.

مهندس حامدی: من دو مطلب دارم یکی درباره صحبتی که شد در خصوص تفاوت نبی و امام. ما در سوره احزاب آیه‌ای داریم که این را خیلی زیبا بیان می‌کند فکر می‌کنم به نوعی از طرف نبی البته، تعریف نبوت به نوعی اینجا هست: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا** آن روزگار دانشجویی من در اصفهان، استادی داشتم در کارآموزی که مدتش خیلی کوتاه بود ولی در خصوص حضرت علی علیه‌السلام یک نکته ایشان به من آموخت و خیلی برایم در تعریف امام ماندگار شد، حالا در این نشست‌ها هم که خیلی دقیق‌تر به آن رسیدیم. بحث اینکه **مَثَلُ** امام مثل کعبه است و نبی به واسطه همین آیه **و دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ** به اذن خدا اجازه دعوت علنی از مردم دارد، به نوعی یعنی نبی می‌تواند توقف کند سرگذر، بایستد و بگوید که مردم من رسول هستم از طرف خدا و بیاید دنبال من. ولی در سیره ائمه ما چنین چیزی ندیده‌ایم به این شکل (استاد لسانی: تفاوت در شیوه است. در اصل، مطلب یکیست. اصل هدایت یکی است. شیوه کار متفاوت است). این یک مطلب بود که حالا با این آیه سوره احزاب که به ذهن من آمد مرتبط بود. یک سؤال هم داشتم در خصوص امام علی علیه‌السلام چون تنها امامی بودند در بین ائمه اطهار که به نوعی حکومت هم در اختیارشان بوده و زمامدار امور مردم شده‌اند، امام علی علیه‌السلام هستند در آن چند سال کوتاه. اینکه ما همه یقین داریم که ایشان امام بوده‌اند همیشه یعنی بعد از رحلت پیامبر هم ایشان امام بودند تفاوتی نداشت. حالا بعد از آن رجوع مردم به ایشان

برای سپردن زمام امور به دست ایشان، امام علی چه تفاوتی کردند؟ آیا پست خاصی به ایشان اضافه شد چون امام که بودند این خلافتی که اینجا در واقع به نوعی عرفاً ایشان پذیرفتند آیا صرفاً به خاطر اینکه در عرف رایج شده بود، امام علی علیه السلام پذیرفتند؟ اگر این یک ذره شفاف می شد که وضعیت این چه تفاوتی کرد؟ یا امام علی اصلاً قصدشان این بود که بپذیرند و برگردانند به آن وضعیتی که باید باشد و امامت مطرح بشود به جای خلافت و حکومت و حالا سلطنت و هر چیز دیگری که شبیه به آن می شد؟ این سؤالی بود که من اینجا به ذهنم رسید؛ در خصوص آن سؤالات قبلی هم یک چیزی را درست کنم. سؤال بنده این نبود که اگر فردا امام زمان ظهور کردند چه می شود؟ چون فردای ظهور همان لحظه ظهور دیگر به ما مربوط نیست ولی سؤال من این بود که اگر اهل تسنن یا به عکس ما، همین الان بپذیرند بگویند هر آن چیزی که ۱۴۰۰ سال پیش رخ داد درستست، هرچه شما می گویند صحیح است، فردا چه تحولی در امت اسلام رخ می دهد؟ یعنی آن دعوای کنار برود هرچه ما می گوئیم بپذیرند حتی آن اتهاماتی که شما فرمودید پنج مورد آن پنج مورد هم بگویند آنچه شما می گویند اصلاً درست، فارغ از اینکه آنها درست است یا نه، از طرف خودمان هم اثبات بشود که اینها درست است یا نه؟ چه اتفاقاتی رخ می دهد فردایش؟ این بود سؤال من. یعنی ما چه کار خواهیم کرد؟ چه تغییری در وضع اسلام و مسلمانان رخ خواهد داد؟

استاد لسانی: طرح بحث جالبی را عنوان کردید. گوشه هایی از مباحث قبلی می تواند در این بحث راهگشا باشند. در مباحث بعدی عاشوراشناسی هم امیدواریم بلطف خدا جوانب دیگر این مبحث نیز مورد توجه قرار بگیرد.

نوزدهمین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی
 یکشنبه شانزدهم آذرماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن
 ارائه کننده: دکتر محمد علی لسانی فشارکی

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

موسسه فرهنگی هنری کانون ترویج زبان قرآن

موضوع: آداب عزاداری برای امام حسین

بسم الله الرحمن الرحيم. أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالدين. فذلک الَّذی یدَعُ الیتیم. ولا یحِصُّ علی طعام المسکین. فویل للمصلین. الَّذین هم عن صلاتهم ساهون. الَّذین هم یراؤن. ویمنعون الماعون. آمَنَّا بالله، صدق الله العلیّ العظیم.

نوزدهمین نشست سمینار علمی و فرهنگی عاشورا شناسی را آغاز کردیم با جمعخوانی سوره مبارکه ماعون، سوره یکصد و هفتم قرآن کریم. بحث امروز را در نظر گرفتیم که موضوع گریه بر امام حسین باشد. ببینیم چه می توانیم بکنیم. حداقلش این است که پایه این بحث

را بگذاریم. وقتی سلسله نشست‌های عاشورا شناسی را به آن فکر می‌کردیم، تصور می‌کردیم که نهایتاً سومین نشست ما موضوعش گریه برای امام حسین علیه‌السلام است. سومی که نشد، نهمی هم نشد و امروز به لطف خدا نوزدهمین نشست است. این موضوعی که معمولاً در رأس موضوعات مربوط به حضرت امام حسین و روز عاشورا و کربلا است نه می‌گوییم باید باشد و نه می‌گوییم نباید باشد. این طور بوده و هست و شاید هم خواهد بود. از این جهت هم قابل تأمل و قابل مطالعه است.

نوحه و مرثیه و عزاء: در ارتباط با این بحثی که امروز می‌خواهیم آغاز بکنیم چند تا کلمه مشهور داریم که بد نیست از همین کلمه‌ها شروع کنیم و بحث را به همین نحو طراحی کنیم و جلو برویم و ببینیم که خدا چه می‌خواهد. یکی کلمه «نوحه» است و یکی کلمه «مرثیه» است. و یکی کلمه «عزاء» که در فارسی ما شده عزاداری و «سوگواری». شاید هزار در هزار نفری که این کلمه را به کار می‌برند، تاکنون دقت نکرده باشند که «سوگواری» چه کلمه‌ای است؟ و چرا این کلمه در ارتباط با عزاداری و اینها مطرح شده است. مشخص است یک کلمه فارسی است و بد نیست از همین «سوگواری» شروع کنیم: *نشر و ترویج زبان قرآن*

«سوک» یا «سوک» از این جهت آمده است در این بحث که معمولاً کسی که داغ‌دیده و مصیبت زده می‌شده، می‌رفته یک «گوشه» ای دور از بقیه و زانوی غم بغل می‌گرفته و در آن «سوک» قرار می‌گرفته است تا کم‌کم حالتش بهبود پیدا کند و رو به عادی شدن برود. این کلمه که به معنی گوشه و کُنج و اینها هست، خیلی زود در زبان فارسی به معنای سوگ، بخصوص به شکل «سوک»، با گاف فارسی، از دیرباز جا افتاده است برای عزاداری، یعنی چون کسی که آن‌طور بوده است به آنجا می‌رفته و می‌نشسته است حالا وقتی گفته می‌شود که فلان کس «در سوگ نشسته است» هیچ‌کس اصلاً ذهنش به طرف گوشه و زاویه نمی‌رود

و آن را به معنای «عزاء» می‌گیرد. زبان‌شناسان می‌گویند که اینها نشانه‌های زنده بودن و متحول بودن زبان است. زبان یک موجود زنده است و تحت تأثیر عوامل و شرایط قرار می‌گیرد و خودش هم خیلی وقت‌ها تأثیرگذار می‌شود و برآیند اثرپذیری و اثرگذاری یک چیزی شبیه همین‌ها می‌شود. جالب‌تر اینکه کم‌کم این معنا از آن فهمیده می‌شود که کسی هم که عزادار است، خودش یک سوگ است و خودش خاص هم سوگ است. و آن وقت «سوگوار»، با پسوند «وار» یعنی کسی که عزادار باشد. در نتیجه، سوگواری یعنی عزاداری.

عزاداری اصلش عزاء است. «عزاء» عربی است، فارسی نیست و همزه هم دارد. شاید شنیده باشید و خوانده باشید در بعضی متون زیارتی و متون فرهنگی شیعه و یا سر بعضی از منبرها «أحسن الله لك العزاء». در فارسی این همزه برداشته شده است و شده است «عزا» و یک «داری» هم به آن اضافه شده است و شده است «عزاداری». و این را اطلاق کرده‌اند به مراسم و مجالس و برنامه‌هایی که محورش عزاء است و همه فکر می‌کنند و فکر می‌کنیم که عزاء یعنی ناراحت بودن و ناله کردن و ایشان عزادار است یعنی دائم گریه می‌کند و ناله می‌کند، در صورتی که این جای یک چرخش صدو هشتاد درجه‌ای در معنا و مفهوم کلمه صورت گرفته است.

معنا و مفهوم «عزاء» در زبان عربی نقطه مقابل به اصطلاح «عزاداری» است. یعنی تسلیت، یعنی آرامش، عزاء یعنی آرامش. خود تعزیه که بعداً به آن سمت رفته است اصل عربی‌اش «تعزیت» بمعنای تسلیت است. تعزیت از همین عزاء است، یعنی کسی به آن شخص داغ‌دیده توجهی بکند و سخنی بگوید و با وی رفتاری انجام دهد که او از آن حالت شدت تأثر از مصیبت و ناراحتی که دیده است دربیاید و آرامشی پیدا کند. این «آرامش» معنای کلمه عزاء است. در قالب تعزیت هم که می‌رود یعنی کاری بکنیم که این عزاء یعنی تسلیت و

آرامش ایجاد بشود که تسلیت هم از «سُلُو» است و «سَلُو» هم یعنی آرامش و ریشه‌اش نزدیک «سِلْم» است و آن معنای آرامش را از آنجا دارد.

اینها یک چنین پایه و اصل‌هایی دارند و بعد سیری که کرده‌اند در محیط‌های انسانی. حالا شما اینجا با دو نمونه فارسی و عربی مواجه شدید و می‌بینید که مشابه هستند. کلمه عزاء عربی این طرف و آن طرف سوگ فارسی. بعد، تعامل‌های خیلی جالب زبان عربی و فارسی در این نوع زمینه‌ها دیدنی است که اشاره کردیم که عزاء از آنجا گرفته می‌شود و با آن صدو هشتاد درجه چرخش معنایی و یک «داری» هم به آن اضافه می‌شود، مثل همسر داری و بچه داری و مثل دکان داری و انواع کلماتی که این پسوند را دارد مثل دام داری، باغ داری، دام داری، شتر داری، و حالا عزاداری.

کلمات اصلی‌تر که محور بحث را بیشتر نشان می‌دهند و قوت بحث را در همین قدم‌های اول زیادتر می‌کنند، «نوحه» و «مرثیه» اند. نوحه در اصل کلمه‌اش و اصل لغتش از اینجا آمده است، به قول اهل لغت وضع شده است و منشأ وضعش، قرارداد زبانش، این بوده است که یک زمانی مرسوم بوده است کسی که مثلاً از دنیا می‌رفته است و مصیبتی به کسی یا کسانی می‌رسیده است و کسانی داغ‌دیده می‌شدند یک عده خانم‌ها معمولاً این کار را انجام می‌داده‌اند، یک عده خانم‌های «نوائح» جمع نائحه یعنی نوحه‌سرا، می‌آمدند در صف‌های مقابل همدیگر می‌نشستند مثلاً ده نفر این طرف و ده نفر آن طرف در فاصله یک متری از هم و همه صدا به ناله و آه و زاری سر می‌دادند از جانب آن کسی که داغ دیده بوده است و مصیبت زده بوده است و به این کار آنها می‌گفتند نوحه. مصدر «نَوَّحَ» از «نَوَّح» بیشتر جا افتاده است. اهل لغت غالباً نام حضرت نوح را هم به همین مناسبت‌ها، با یکی دو تا بیان مختلف ارتباطش می‌دهند به «نوحه»، ناراحتی و ناله کردن و ناراضی بودن و ناله سردادن و اینها.

این مسئله مهم است در بحث مورد نظر ما که موضوع گریه کردن برای امام حسین علیه السلام است که در اسلام «نوحه» اصلاً امضا نشده است و نوحه سرایی و آن قضیه که اشاره کردم که زنان نائحه، و زنان نوحه سرا بیایند و به اصطلاح ارکستر ماتم تشکیل بدهند و آن برنامه‌ها را اجرا بکنند و شیون و ناله سر بدهند، و تجربه ماها اینست و شاید همان زمان هم این طور بوده است، همه هم نگاه می کرده‌اند به آن شخص داغ‌دیده که اینها از جانب تو دارند ناله می کنند، حالا ببین خود تو چطور باید ناله کنی؟! و باید او چند برابر اینها ناله می کرده و اگر که موفق می شده که به طور واقعی و غیر واقعی غش کند، خیلی عالی می شده؟!

موضع اسلام در برابر نوحه سرایی: در اسلام از همان اول برخورد قاطع پیامبر اکرم، این بود که نوحه سرایی مثل خیلی از موارد دیگر امثال آن در اسلام جایی ندارد، مثل رهبانیت و مثل شراب و مثل قمار و خیلی از چیزهای دیگر که در جاهلیت مرسوم بوده است.^۱ مثلاً قاعده «**أَنْصِرَ أَهْلَكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا**»، یعنی همشهری ات را، هم ولایتی ات را، پدرت را، خویشاوند نزدیکت را، چه ظالم باشد و چه مظلوم باید حتماً از او حمایت کنی، این جاهلیت است و از مواردی است که پیغمبر اکرم محکم در مقابل این فرهنگ جاهلی موضع گرفتند و فرمودند که اگر مظلوم است آری و اگر ظالم است نه! مظلوم را باید یاری کرد به ویژه اگر از نزدیکان انسان باشد، خویشاوند باشد و حق خویشاوندی داشته باشد و همسایه باشد و غیره و برادر دینی و خواهر و برادر دینی به ویژه، ولی اگر ظالم است هرگز. هیچ تبصره‌ای یاری کردن

۱. رک احادیث نبوی: «عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أُرْبِعُ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَنْ يَدْعُوَهَا الطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالتَّفَاخُرُ بِهَا وَبِالْأَحْسَابِ وَالتِّيَاحَةِ وَالعُدْوَى وَقَوْلَ مَطْرِنَا بَنُو كَذَا»: مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۹۶؛ «التِّيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ»، من لايحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶؛ وسائل الشيعية، ج ۳، ص ۲۷۲؛ و نک حدیث از امام علی (ع): «ثلاث من أعمال الجاهلية لا يزال فيها الناس حتى تقوم الساعة الاستسقاء بالتجوم والطعن في الأنساب والتياحة على الموتى»، بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۴۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۴۹؛ همچنین نک: علی، جواد؛ تاریخ العرب قبل الاسلام؛ ج ۱، ص ۴۱ و ج ۹، ص ۱۵۴ و ج ۱۱، ص ۶۰؛

ظالم در اسلام ندارد حتی تا آنجا موضع‌گیری اسلام در برابر ظلم پیش رفته است که کسی که قلم و دوات فراهم می‌کند برای ظالمی که می‌خواهد حکم ظالمانه‌ای را بنویسد و صادر کند، شریک در ظلم است. اگر آن حکم حکم قتل باشد، حکم جرح و ضرب باشد، حکم حدّ شرعی، ولی با تشخیص صحیح نباشد، هرچه باشد، اگر ظالمانه باشد و ظلم باشد، ایشان در آن حکم ظالمانه شریک است!

در مورد نوحه‌سرایی و نوحه‌گری هم یک چنین موضع‌گیری در اسلام داریم. نوحه‌گری از جمله چیزهایی است که در آئین اسلام ننگ جامعه اسلامی تلقی می‌شده است و اسلام حاضر نبوده است با آن همراهی بکند و اینکه یک عده از خانم‌ها یک چنین شغلی را داشته باشند؟! بعدها هم تحوّل صورت می‌گیرد و مدّاح‌ها که حالا غالباً آقایان هستند آن شغل را از خانم‌ها گرفته‌اند و به جای خانم‌ها آن ناله‌های آن چنانی را سر می‌دهند و تصویرسازی‌های آن چنانی می‌کنند و به نوعی نمایش اجرا می‌کنند و مجالس عزاداری را گرم می‌کنند. اسلام اساساً در برابر این نوحه‌گری و نوحه‌سرایی موضع دارد، کما اینکه مکرّر دیده‌ایم فقها و مراجع

تقلید در این باره اعلام موضع می‌کنند. *کانون نشر و ترویج زبان قرآن*

۱. برای نمونه نک: بیانات آیت الله خامنه‌ای در ارتباط تصویری با مداحان، ۱۳۹۹/۱۱/۱۵؛ همچنین: بیانات در دیدار مداحان و شاعران اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۰۱/۱۰/۲۲، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری: مجموعه توصیه‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به مداحان اهل بیت (علیهم السلام)، مطرح‌شده در دیدارهای رهبر انقلاب در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ در قالب «باید‌های مداحی» و «نباید‌های مداحی»، دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی خامنه‌ای، <https://khl.ink/f/34567>؛ عاشورا (ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها و پیامدها)، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، ص ۸۲: «متأسفانه بعضی از عوام دست به کارهای زنده‌ای می‌زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آن‌ها را با زبان خوب از این گونه اعمال زنده باز دارند»؛ همچنین نک همان، ص ۸۷، توصیه‌هایی به مداحان و هیئات مذهبی؛ نک: آیت الله سید حسین موسوی تبریزی، دبیر مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم: «منبرها و منبری‌ها تکلیف بسیار بالاتری از همه مسلمان‌ها، طلبه‌ها و حتی مدرسین حوزه‌ها دارند و چون تالیولی اهداف دین و ائمه هستند، مورد توجه ویژه مردم قرار دارند. با این حال گاهی صحنه‌ها و اظهارنظرهایی از سوی منبری‌ها و مداحان مشاهده و به طور گسترده پخش می‌شود که واقعاً آدم تأسف می‌خورد، چون باعث رفتن آبروی دین می‌شود. برخی از مداحان برای اینکه بتوانند با درآوردن اشک مردم خودنمایی کنند، حرف‌هایی می‌زنند و کارهایی می‌کنند که به هیچ‌وجه در شأن دین و ائمه نیست.»، ۱۳۹۸/۰۶/۲۴،

<https://didbaniran.ir/fa/tiny/news-70676>

این را هم بگوییم که آن مداح‌ها یا روضه‌خوان‌هایی از نوع مثبت هم همیشه بوده‌اند و هستند، روضه‌خوان‌های خالص و خوبی هستند و خودشان اهلیت دارند و روضه‌هایی که می‌خوانند اولاً برای خودشان می‌خوانند نه برای دیگران. و اینها متفاوت هستند. اینها در واقع کاسب‌کار نیستند و اصرار دارند شغلشان را جداگانه داشته باشند و درآمد اصلیشان از این راه نباشد. یعنی مثلاً ایشان پیراهن دوز است و خیاط است و مجلس‌داری هم می‌کند، به این افراد نباید بگویند «نوحه‌خوان». وقتی نوحه‌خوانی و نوحه‌سرایی در آیین اسلام مردود و مذموم است، این عنوان «نوحه‌خوان» هم باید متروک بشود.

جایگزین نوحه‌خوانی: پس باید چه باشد؟ «مرثیه‌خوان» خیلی کلمه درستی است در اسلام. مرثیه‌خوانی و مرثیه‌سرایی که به نوعی و تا حدود زیادی جای خودش را از یک زمانی به بعد داده است به روضه‌خوانی. قبل از اینکه «روضه‌خوانی» ترویج شود عنوان‌های «مرثیه‌خوانی» و «نوحه‌خوانی» هر دو رایج بود در اسلام، موضع فرهنگی و علمی و اسلامی اینست که مراقب باشیم «نوحه» را به آن راه ندهیم. به خاطر آن زمینه جاهلیتش و مسائل جانبی و حاشیه‌های نامطلوبش بلکه عنوان مطلوب و ممدوح «مرثیه» به آن بدهیم.

عنوان «مرثیه» عنوانی است که در اسلام پذیرفته شده است. مرثیه خودش یک مصدر است، و یک مصدر مثل «عزاء» هم دارد «رثاء». در فارسی هم بعضاً به کار رفته است و به کار می‌رود که مثلاً این ابیات را فلان شاعر یا غیر شاعر در رثای فلان فقید از دست رفته و فلان شهید معظم یا فلان عزیز که از دست داده و یا برای کسی که آن عزیز را از دست داده، سروده است. مرثیه تشدید ندارد. اصلش «مرثیة» بوده است، مثل مصدرهای میمی دیگر: مظلمة، ملحمة، مرتبة، مشغلة.

رثا چیست؟ رثا و مرثیه چه هستند و چرا در اسلام مرثیه پذیرفته شده است و نکته منفی در برابرش وجود ندارد؟ رثاء و مرثیه به معنای این است که کسی که از دنیا می‌رود، خوبی‌های

او را بیان بکنند، کارهای خوبی که کرده است، اخلاق خوبی که داشته، روش‌های خوبی که در زمینه‌های مختلف داشته است در شغلش، در کارش، در زندگیش، خاطرات خوبی که مردم از او دارند، اینها بیان بشود. اینها می‌شود مرثیه، رثا. نکته لغوی ظریفی هم دارد که اگر شما «رثا» را برعکس بنویسید می‌شود «اثر».

معنای مرثیه هم همین است و خلاصه می‌شود در اینکه بعد از درگذشت کسی، افرادی در مراسم یا غیر مراسم به صورت شعر یا به صورت نثر، ولی غالباً به صورت شعرش تداعی می‌شود در ذهن، می‌آیند این اثرهای خوبی را که این آدم بر جای گذاشته است و از دنیا رفته است این اثرهای خوبش را مطرح می‌کنند و این می‌شود رثا و این طبیعت، طبیعتی است که اسلام مسلماً نه تنها با آن مسئله ندارد و باید تشویق‌کننده و توصیه‌کننده و پشتیبانی‌کننده آن هم باشد، کما اینکه هست. در کنار مسئله‌ای که اصل موضوع بحث ما است یعنی **گریه کردن بر امام حسین** در طول تاریخ اسلام در سنت و سیره معصومین این مرثیه و مرثیه‌خوانی همیشه کنار گریه کردن مطرح بوده است و ما داریم با این طرح جلو می‌رویم که این هم‌نشین‌ها و مقوله‌های مختلف همراه با گریه کردن را از آنها شروع کردیم تا اینکه وقتی راجع به گریه کردن می‌خواهیم صحبت بکنیم مسیر بحثمان هموارتر شود.

ادب مسلمانی در عزاداری: این دو موضوع را ما داریم، در اسلام نوحه‌خوانی

نداریم^۱ و همین جا می‌گوییم که **جزع و فزع نداریم** به هیچ عنوان، صورت خراشیدن و موی

۱. رک احادیث نبوی: «عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أُرْبِعُ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَنْ يَدْعُوَهَا الطَّعْنَ فِي الْأَنْسَابِ وَالتَّفَاخُرَ بِهَا وَبِالْأَحْسَابِ وَالنِّيَاحَةَ وَالعُدْوَى وَقَوْلَ مَطْرِنَا بِنَوْءِ كَذَا»: مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۹۶؛ «التَّيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ»، من لياحضرة الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶؛ وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۲۷۲؛ و نک حدیث از امام علی (ع): «ثلاث من أعمال الجاهلية لا يزال فيها الناس حتى تقوم الساعة الاستسقاء بالتجوم والطعن في الأنساب والنياحة على الموتى»، بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۴۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۴۹؛ همچنین نک: علی، جواد؛ تاریخ العرب قبل الاسلام؛ ج ۱، ص ۴۱ و ج ۹، ص ۱۵۴ و ج ۱۱، ص ۶۰؛

کندن و موی پریشان کردن و فریاد زدن و ناله سردادن و جیغ کشیدن و غش کردن و اینها را نداریم.^۱ هر جا اگر خواندید یا شنیدید، تردید نکنید که اینها افتراء است. افترا به مظلومانی که از خیلی جهات مظلوم بوده‌اند و مظلوم هستند و قرار بوده که مظلوم بمانند و یکی هم از این جهت که دوست و دشمن به آنها افترا بزنند. دشمن دانا از روی دشمنی و دوست نادان از روی دوستی!! چون در محله‌شان می‌پیچد که فلانی که آن قدر گریه کرد در مثلاً مراسم عزای پدرش چند بار غش کرد و بیمارستان بردند و اینها، همه نگران بودند که نتواند زنده بماند و اینها، خیال می‌کند که اگر نظیر این داستان‌ها را برای حضرت فاطمه یا حضرت زینب درست کند و مطرح کند کار کارستانی کرده است، خدمت بزرگی کرده است! دوست نادان است دیگر. ضرب‌المثل دوست نادان همیشه خاله خرسه بوده است که واقف هستید داستان این ضرب‌المثل را. دوستی‌های دوستان نادان شبیه دوستی خاله خرسه است که اصلاً از قضیه خبر ندارند که چه هست و با آن نگاه خودشان و احساس خودشان و برداشت خودشان می‌آیند و صادقانه و مخلصانه برای درک ثواب برای اینکه یک کار خیلی خوبی انجام داده باشند و عمل صالحی انجام داده باشند قربةً الی الله می‌آیند این کارها را می‌کنند!

یک فرد مسلمان در شأنش نیست که این‌طور کار کند، چطور کار کردن؟ که توضیح بدهد که این‌طور شد و آن‌طور شد و این‌طور به سرمان آمد و آن‌طور به سرمان آمد و به عبارت دیگر «نوحه‌سرایي» کند! حالا این شامل مسائل بیماری‌ها و مسائل نظیر وضعیت

۱. نک به مدخل «جزع و فزع» در دانشنامه اسلامی اهل البيت (ع): «جَزَعٌ وَفَزَعٌ بِمَعْنَى بِي تَابِي فِي مَصَائِبٍ، مِنْ رِذَائِلِ اخْلَاقِيٍّ، لِأَنَّ الدَّلِيلَ عَلَى بَرِّ عَدَمِ رِضَا وَتَسْلِيمِ فِي بَرِّ بَرَابَرِ مَقْدَرَاتِ اللَّهِ شَمْرَدَةٌ مِي شُود. «جَزَعٌ» نَقْطَةُ مِقَابَلِ «صَبْرٍ» اسْتِ وَآن، حَالَتُ بِي قَرَارِي وَ نَاشِكِييَابِي فِي بَرِّ بَرَابَرِ حَوَادِثِ وَ مَشْكَلَاتِ اسْتِ، كَيْ نَه تَنَهَا مِنْ دَرْدِ انْصَانِ نَمِي كَاهِدْ، بَلْكَه دَرْدِ وَرَنْجَشْ رَا اَفْزَايشْ مِي دَهْد. ...»؛ وَرَك: حَدِيثُ نَبَوِي: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ مِنْ مَنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَشَقَّ الْجِيُوبَ»، بَحَارِ الْأَنْوَارِ، ج ٧٩، ص ٩٣ وَ مَسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ، ج ٢، ص ٤٥٢ بِه نَقْلَ از: مَسْكَنُ الْفَوَادِ، ج ١، ص ١١٤؛ هَمْجِنِينَ، از مولا علی (ع): «الْجَزَعُ لَا يَدْفَعُ الْقَدْرَ وَ لَكِنْ يَحْبِطُ الْأَجْرَ»، غَرَرِ الْحَكَمِ، ج ١، ص ١٠٢.

مالی و گرفتاری‌های دیگر نیز می‌شود و یک بخشی از آن هم در مورد داغدیدگی است که خیال می‌کند که چون مصیبت‌زده است و داغ‌دیده است اشکالی ندارد. دیگران هم می‌گویند که بگذار بگویند و بریزد بیرون و سبک شود! ولی آیا نباید لحاظ کرد که به چه جاهایی لطمه می‌خورد؟ اسلام چه می‌شود این وسط؟ مسلمانی این آدم چه حالتی پیدا می‌کند؟

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **صَرَبُ الْمَسْلَمِ بِيَدِهِ عَلَى فَخْذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَابٌ لِأَجْرِهِ**»^۱ یک مسلمان، مصیبت‌دیده است، کار عجیبی هم نمی‌کند فقط دستش را بلند می‌کند و می‌زند روی رانش، که نشان دهد من مصیبت‌زده هستم. پیامبر اکرم می‌فرماید: «إِحْبَابٌ لِأَجْرِهِ» اجر بالا و والایی که در زمینه مصیبت دیدن خداوند شامل حال مصیبت‌دیدگان می‌کند در اسلام و از خصایص و مزایای اسلام است از دست او می‌رود! حبط می‌شود!!

حالا این مصیبت چیست؟ انواع و اقسام مصیبت‌ها می‌تواند باشد، عزیزی از دست رفته باشد، فرزندی تلف شده باشد و غیره و غیره. **وَلَنبَلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ** **مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ**. آری، اینها سخت است خیلی هم سخت است ولی صبر چقدر مطرح است؟ صبر چقدر اهمیت دارد؟ «مسلمانی» که اینجا باید دیده شود و شناخته شود چقدر اهمیت دارد؟ **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ**. خدا از مسلمان انتظار دارد که «صابر» باشد. **الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مَّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. خدا انتظار دارد که مسلمان در برابر این مصیبت‌ها با تمام وجود بگوید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. در ادامه می‌خوانیم: **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ** یعنی «صلوات خاصه» و «رحمة خاصه» این صلوات و درود و رحمت خدا که خیلی گسترده و پرحاشیه و دربردارنده آثار و برکات بسیار است، از آن چنین مسلمان داغ‌دیده و مصیبت‌دیده است، و پیامبر اکرم می‌فرمایند با آن نحوه عزاداری و نوحه‌سرایی اینها

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۷۰، ح ۳۶۲۱.

همه را از دست می‌دهد! به همین سادگی که دستش را بلند کند و بزند روی زانوبش که همه بفهمند که ایشان مصیبت زده است، «احباطاً لاجره» همه آن اجر کذابی را از دست می‌دهد، و این خسارت خیلی بزرگی است.

مصیبت سخت بوده است، مصیبت بزرگ بوده است و هر یک از این مصیبت‌ها که بوده است خیلی بزرگ بوده است، مصیبت اقتصادی بوده باشد، آبرویی بوده باشد، ورشکستگی بوده باشد، شکستگی دست و پا و غیره بوده باشد، از کارافتادگی بوده باشد و هرچه و هرچه و آتش گرفتن خانه و زندگی و همه دارایی آدم از دست برود و در دریا غرق شود، همه اینها سخت است ولی این چنین موهبت بزرگ الهی و چنین اجر و پاداشی را از دست دادن چقدر سخت‌تر است؟ این خسارت چقدر بزرگ‌تر است؟

حدیثی از مولا علی علیه‌السلام داریم: «اذا ضاق المسلم» یک فرد مسلمان که گرفتار مضیقه می‌شود حالا هر مضیقه‌ای، مصیبت و داغدیدگی و یا غیره که در بحث امروز ما همان داغدیدگی بیشتر مطرح است، ادب مسلمانی چه اقتضا می‌کند؟ «فلا یشکون ربّه عزّ و جلّ» باید فوری هشیار شود و هشدارهایی را که قبلاً اسلام به او داده و باید بدهد فعال کند در وجودش و بگوید که من حق این که بخواهم از خدا شکایت کنم پیش بندگان را ندارم. یعنی چه؟ مگر من شکایت خدا را می‌کنم پیش بندگان؟ مگر حتماً باید دادخواست بدهی؟ مگر باید حتماً اعلام بکنی که من شکایت خدا را نزد بندگان می‌کنم؟ همین که درد دلت را می‌گویی به دیگران و به بندگان خدا، چرا به اینها می‌گویی؟ چرا به خدا نمی‌گویی؟ چرا به خود خدا نمی‌گویی؟ این دقیقاً همان شکایت بردن از خدا است به سوی بندگان، که اگر باطن این مسئله را شخص توجه داشته باشد می‌بیند و می‌فهمد که چقدر قبیح است، چقدر زشت است، کاری که اگر راجع به پدرش بکند یک عمر خودش را نمی‌بخشد. به این و آن و به غریبه

و آشنا و فامیل بگوید که پدر من با من یک چنین کاری کرده! پدر من چنین ناراحتی برای من به وجود آورده! چنین جفایی در حق من کرده! و لازم نیست که حتماً بگوید از دستش ناراحت هستم، و بعداً یک عمر خودش را نمی‌بخشد، «فَلَا يَشْكُونَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» پس چه کار بکند؟ «وَلْيَشْكُ إِلَى رَبِّهِ» شأن مسلمان اینست که همان که می‌خواهد بگوید که چه بر سرم آمده است؟ آخ سرم درد می‌کند و دارد می‌ترکد و آخ پایم چنین و چنان است و نمی‌توانم قدم از قدم بردارم! این را به جای اینکه طوری بگوید که بنده خدایی بشنود، چه برسد به اینکه اصلاً برای او بگوید که من چه وضعی دارم، به خدا بگوید. یواشکی زمزمه کند بین خودش و خدا: **وَ اذْكَرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعاً وَ خَيْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ** و مواظب باشد که صدایش بلند نشود در حرف زدن با خدا!! به خدا بگوید که خدایا سرم از درد دارد می‌ترکد، خدایا پاهایم درد می‌کند، خدایا تحت فشار شدید اقتصادی هستم، خدایا آبرویم از دستم رفته است، خدایا بچه‌ام از دستم رفته است، به خدا بگوید. «وَلْيَشْكُ إِلَى رَبِّهِ الَّذِي بِيَدِهِ مَقَالِيدُ الْأُمُورِ وَ تَدْبِيرُهَا». به پروردگارش بگوید که «بِيَدِهِ مَقَالِيدُ الْأُمُورِ وَ تَدْبِيرُهَا». مقالید جمع مقالاد است و مقالاد کلید است. کلید همه درهای بسته در دست خداست و **تدبیرها و تدبیرها** و تدبیر همه امور هم به دست خداست.

در چنین مواردی مسلمان باید با یک تیر دو نشان بزند. هم به جای گفتن‌ها و نالیدن‌ها و آخ و وای کردن‌ها که دیگران را متوجه کند که من چه وضعی دارم که معنیش این است که خدا من را به این وضع دچار کرده است! و بفهمد یا نفهمد دارد شکایت خدا را نزد بنده‌های خدا می‌برد، هدف اول که می‌زند این است که با خدا راز و نیاز می‌کند که یک مقام عالی است و بهانه‌اش مشکلات اقتصادی و غیره است، ولی آن چیزی که اتفاق افتاده است خیلی چیز جالبی است، بهانه‌اش مهم نیست، مهم این است که من موقعیتی پیدا کرده‌ام که دارم با خدا

راز و نیاز می‌کنم؛ یک راز و نیاز خالصانه و صادقانه.

هدف دوم اینکه دیگر لازم نیست جداگانه در یک مراسم و شرایط دیگری به خدا بگویید که من مشکلاتم چیست و به خدا یاد بدهد که مشکلات من که هشت‌تاست یا دوازده‌تا یا شانزده تا است، و بعد راه‌کار هم نشان بدهد به خدا. که آن مشگلم را به این طریق حل کن و بعدی را به آن صورت. همین درددل، همین آه و ناله‌ای که مستقیماً «الّٰی رَبِّهٔ» می‌کند، نه از خدا شکایت کردن نزد غیر خدا، خود این ناله و آه و درد دل کردن و راز و نیاز کردن، به درگاه خدایی که مقالید امور دست اوست و تدبیر دست اوست. چه می‌کند؟ معلوم است که چه می‌کند. خیلی روشن است که چه می‌کند. آن صلوات و آن رحمت خاص الهی و آن عنایت خاص خدا به او برقرار می‌شود و دیری نمی‌گذرد که خداوند برایش اصلاح می‌کند، البته در آن دایره حکمت آن‌چنانی خودش، و همه چیز را برایش درست می‌کند. یعنی قطعاً به جایی می‌رسد که شخص اگر واقعاً منصفانه بالا و پایین کند می‌گوید که خدا سنگ تمام برای من گذاشت، بعد از آن مصیبت و بعد از آن ناراحتی و بعد از آن ورشکستگی خدا برای من سنگ تمام گذاشت، خدا به این صورت و به آن صورت و به این صورت و به این طریق مشکلات من را حل کرد و لسوف یعطیک ربک فترضی این یکی از مواردی است که خدا تا بنده‌اش را راضی نکند دست بردار نیست (دقت کنید). ولی اگر بنده بنده باشد. بندهٔ مُسلم باشد و مؤدّی آداب مسلمانی باشد، تراز اسلام باشد.

من یک شهود عینی دارم در ارتباط با مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید والا مقام انقلاب اسلامی ایران و عالم اسلام، **آیت‌الله سید محمود طالقانی** اعلی الله مقامه. آن پزشک قانونی که جسد ایشان را بعد از آن سحرگاه آن‌چنانی، اول روز بردند نزدش تا وظایف پزشک قانونی را انجام دهد، آقای دکتر حقّانی بود که در خیابان سلطنت‌آباد آن زمان مطب داشت،

چند ده سال، و یک خویشاوندی سببی دوری هم با ما داشت، یک ارادت خیلی نزدیک بین من و ایشان وجود داشت و من خیلی از آن طرف به ایشان ارادت داشتم و یک پزشک بسیار بافضیلت و یک پزشک قانونی ویژه و یک فرد مسلمان به تمام معنا. ایشان در یک جمع کوچک خودمانی مسئله عجیبی را مطرح کردند، گفتند که وقتی من به حکم وظیفه پزشک قانونی معاینه می‌کردم جسد آیت‌الله طالقانی را، زخم‌های شدیدی را در قسمت گُرده، از گردن تا کمر آیت‌الله طالقانی مشاهده کردم، من که تخصصم این مسائل است، مطابق تخصصم نظر کارشناسی‌ام این است که اگر فقط یکی از این زخم‌ها را فردی داشته باشد، حتی پنج دقیقه نمی‌تواند قامتش را راست نگه دارد، و بی‌تاب نشود و ناله نکند و ناله سر ندهد و آه و فریادش بلند نشود! حالا (دقت کنید) ما بیشتر به یاد داریم که آیت‌الله طالقانی طبق معمولشان در خطبه‌های نماز جمعه اول انقلاب و جاهای دیگر و قبل از انقلاب و در حین انقلاب و بعد از انقلاب گاهی می‌گفتند: نگران این هستیم که شما خسته نشده باشید!! این چیست؟ با این زخم‌ها؟! «مجاهد نستوه» واقعاً لقب و اسم با مسمايي بوده است که به ایشان دادند. این یک طرف، و از آن طرف این که چطور این آدم راست راست راه می‌رود؟ دو ساعت دو ساعت پشت میکروفون راست می‌ایستد؟ خدا چه تاب و تحملی به ایشان داده است؟! و مهم‌تر اینکه هیچگاه ناله نمی‌کند؟! جوابش در این حدیث مولا علی علیه‌السلام است که چرا ناله نمی‌کند؟ چون «مسلمان» است!

برسیم به یک تأکید دیگر که گفتیم تردید نکنید که هرگاه به بزرگان دین ما، به پیامبر اکرم و ائمه اطهار و کسانی که از نزدیکان و دست‌پروردگان و نسخه دوم‌های اینها هستند، در یک رده و درجه کناری‌تر، مثل حضرت زینب مثل حضرت ابوالفضل العباس، تردید نکنید، اگر جزع و فزع و ناله‌ای و حتی چیزی که حالت درددل کردن داشته باشد که عنوانش در این حدیث

مولا علی شکایت خدا را نزد بندگان بردن است، اگر دیدید که نسبت دادند به این افراد اصلاً نپذیرید، مطمئن باشید که افتراء است و کذب است، هر که گفته باشد و هر که نوشته باشد. اینها با مقامات و حالات اولیاء الهی همخوانی ندارد و به هیچوجه نمی‌خورد به بزرگان دین ما و به کسانی که در فضای اسلام و در مکتب قرآن تربیت شده‌اند و به خصوص مکتب قرآن اهل بیت. درخور و شایسته همان کسانی است که اینها را گفته‌اند و نوشته‌اند و می‌گویند و به اولیای الهی نسبت می‌دهند. شایسته خود آنها است! اینها در این نقل قول‌ها و روایت‌ها در واقع خودشان را نشان می‌دهند که چقدر ما آدم‌های ضعیفی هستیم که اگر ما جای آنها بودیم چنین و چنان می‌کردیم و چنین و چنان می‌گفتیم.

ما باید مطمئن باشیم که هرگز این عزیزان و برگزیدگان خدا این چیزهایی را که به اینها نسبت داده شده است، نگفته‌اند. هرگز این حالت‌ها را نداشته‌اند و به خود نگرفته‌اند و اگر دردهایی داشته‌اند، رنج‌هایی داشته‌اند که خیلی هم سخت بوده است، یقیناً فقط با خدا در میان می‌گذاشته‌اند و در مقام راز و نیاز با خدا و به درگاه خدا عرض حال می‌کرده‌اند و امکان ندارد که طوری مطرح کرده باشند که کسی که شنیده باشد و بخواهد نقل کند.

آداب مرثیه‌خوانی: برگردیم به این که مرثیه چرا؟ کسی از دست رفته یا شهید است یا نیست، به هر حال، رثا و مرثیه در اسلام جایگاهی دارد که ما در جمع‌های کوچک و بزرگ و حتی جمعی تشکیل می‌دهیم به خاطر مرثیه‌خوانی، مرثیه‌گویی، یک مراسمی تشکیل دهیم و کوچک و بزرگ غیره، خاندانی، صنفی، بزرگ و کوچک، فرهنگی و غیره که مایه‌اش و موضوعش و برنامه‌اش این باشد که خوبی‌ها و آثار مثبتی که این آدم از خودش به شکل‌های مختلف، خاطرات خوب در ذهن کسانی که با او حشر و نشر داشته‌اند، اینها قابل مطرح کردن است و بسیار قابل مطرح کردن است و آثار و برکات زیادی دارد که این فردی که الان ما

برای او مراسم «مرثیه‌خوانی» تشکیل داده‌ایم، این آدم یک چنین رفتاری داشته است و افراد خاطراتشان را با او بگویند، هرکسی بگوید من چنین خاطره خوبی از ایشان دارم، دیگری بیاید بگوید که ایشان این کار را کرده است و آن کار را کرده است: «اذکروا موتاکم بالخیر». حدیث رسول اکرم است.

مورد مشخصی که باید به آن اشاره کنیم و معمولاً اشاره می‌شود و مرثیه از نوع شعر در آن مطرح می‌شود، از جمله مواردی است که حالا جزئیاتش شاید برای کسانی که خیلی اهل دقت و تحقیق باشند، جای سؤال و بررسی داشته باشد، ولی کلیتاً منکر ندارد که در حضور حضرت امام رضا صلوات‌الله‌علیه یک شاعر - **دعبل خزاعی** - حضور پیدا کرده است و یک قصیده خوانده است، که این قصیده از نوع مرثیه است. مرثیه خوانده است و امام این مرثیه را استماع کرده است. سیره و سنت این است. قول و فعل و تقریر معصوم. امام معصوم این مرثیه را استماع کرده‌اند و تشویق کرده‌اند سراینده این مرثیه را.

قابل تحقیق و قابل رصد کردن است که مواردی بسیار هم شبیه به این وجود دارد ولی این شهرت را پیدا نکرده است. البته موارد بدلتش هم هست ولی باید محقق حواسش باشد که رودست نخورد و بدل را به جای اصل نگیرد. رمزش هم این است که مرثیه است یا مداحی؟ اینکه گفته می‌شود که بهتر است به کسانی که مدّاح‌های خوبی هستند، «مدّاح» گفته نشود. چون در اسلام مدّاحی مذموم است. شما در همین نهج‌البلاغه مولا علی علیه‌السلام دارید که «أحذوا التراب فی وجوه المدّاحین». مدّاح را تشویق نکنید! و نه تنها تشویق نکنید و نه تنها به مدّاح صله ندهید، بلکه، خاک به صورت مدّاحان بپاشید!

مرثیه‌خوانی را در سنت و سیره پیامبر داریم و گریه کردن را هم داریم. و گریه کردن برای امام حسین به این شکل داریم و شکل مشهورش همانست که امام صادق علیه‌السلام که

باز از مسلمات سیره معصومین هست، این کار را کردند و می‌کردند، حداقل یک بار این کار را کردند، که اطرافیان و خانواده‌هایشان و حتی شاید اصحاب را جمع کردند و گفتند که بیایید بنشینید، می‌خواهم برای جدّم امام حسین علیه‌السلام عزاداری کنم. عزاداری عبارت از مرثیه‌خوانی بوده است، یعنی خود امام یا هر کسی که حضور داشته است، از آثار خیر و خوبی‌ها و از سجایای روحی و اخلاقی حضرت امام حسین و مقامات ایشان و مقامات اطرافیان حضرت امام حسین و شهدای کربلا اینها را مطرح می‌کردند و افراد گریه می‌کردند و خود امام هم گریه می‌کردند، البته **گریه آرام**.

گریه آرام، گریه بدون جزع و فزع، گریه بدون خودزنی، حالا اصطلاحات دیگرش را نمی‌گوییم. گریه آرام و گریه بدون سروصدای آن‌چنانی. گریه بدون شیون و غش کردن و فریاد سر دادن، فقط گریه. آرام آرام اشک از چشم بیاید و شخص گریه بکند، و قرار است که همه هم ببینند که دارد گریه می‌کند، اینجا اشتباه نشود این گریه و قسمت مهم‌تری که اینجا مطرح است، این به عکس، اصلاً خصوصی نیست گریه بر حضرت امام حسین. اگر فقط برویم به سراغ آثار فردی که گریه کردن بر امام حسین دارد، آنچنان در مسیر اصلی بحث نیست و قابل مطرح کردن و قابل بررسی است و ارزشمند است که یک کسی در تنهایی خودش شب و روزی و وقتی یاد امام حسین بیفتد، **صلی الله علیک یا ابا عبدالله** بگوید و اشک او جاری شود، یا متنی را یا بخواند یا بنویسد یا زمزمه کند، و گریه کند، ولی اصل بحث این نیست.

اصل بحث گریه کردن بر امام حسین یک مسئله اجتماعی است، اصل بحث این است که افراد گریه بکنند و گریه کردنشان دیده شود و این گریه کردن با رویکرد جمعی صورت بگیرد. این فرد گریه کند و فرد بعدی گریه کند و دیگری گریه کند و دیگری، علت اینکه

گفتند: «من بکی او ابکی او تباکی» یعنی یا گریه کردن یا شبیه گریه کننده در آوردن خود یا کاری کردن و چیزی گفتن و روشی به کار بردن که دیگران به گریه بیفتند، دلیلش همین است چون مسئله، مسئله اجتماعی است، یعنی قرار است. افراد مختلف و متفاوت هستند، یکی اصلاً اشگش در نمی آید، یکی زودتر اشگش جاری می شود، یکی اشگ بیشتری دارد، یکی اشگ کمتری دارد و یکی گریه کردن برایش سخت است، برای اینکه عمومیت پیدا کند گفته اند: «من بکی او ابکی او تباکی» یا گریه کند در جمع گریه کنندگان برای امام حسین یا خودش را شبیه گریه کنندگان در بیاورد، این دست روی پیشانی قرار دادن که از قدیم ست بوده است، یعنی این طور نباید باشد که افرادی ببینند و دوربین ها بگیرند که یک عده دارند در این جمع برای امام حسین گریه می کنند و بعضی ها هم عین خیالشان نیست، به دوربین زُل زده اند و حتی ممکن است هرازگاهی به بغل دستی شان اشاره ای بکنند و خنده ای هم بکنند! این درست نیست.

در مجلس عزای ابا عبدالله الحسین همه گریه می کنند برای امام حسین. اگر گریه هم نمی کنی دستت را بگذار بر روی پیشانیت و حالت گریه کردن داشته باش، یا عباراتی را به زبان بیاور که هماهنگ با گریه کردن دیگران باشد.

قبلاً گفتیم که چه چیزهای نباید باشد و چه چیزهایی باید باشد. چیزهایی که باعث تأثیر و تأثر عاطفی می شود و افراد را به گریه می اندازد اینها را مطرح کن، شعر باشد، نثر باشد، عبارت خودت باشد، نقل و یادآوری باشد، و هر خواندنی و گفتنی که مؤثر باشد در این امر، خودت هم حالت گریه کردن داشته باش: «من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین».

می شود یک ظرافتی را همین جا مطرح کرد که در این حدیث مشهور تمام مشتقات «بکی» مطرح شده است. چون این «بکی» یعنی گریه کردن مطرح است، به هر شکلی باید

هرکسی به این جمع گریه‌کنندگان ملحق شود و این گریه‌کردن برای امام حسین را گسترش دهد و ترویج کند. کاملاً مشخص است که یک کار فرهنگی جمعی مورد نظر است که باید به آن اهمیت داده شود.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

آقای حامدی: یک ویدئوی حدود پانزده دقیقه‌ای است که جناب استاد نوری در اختیار ما گذاشته‌اند، به زبان عربی صحبت می‌کند ولی اگر اشتباه نکنم باید اصلش فرانسوی باشد، خانم نویسنده که در مورد کتابی توضیح می‌دهند، ایشان اصالتاً تونس‌ای هستند. موضوع بحث «سقیفه بنی ساعده» است و مسائل پیرامون آن.

خانم توسلی: من می‌خواستم یک غزل از حافظ را برای شما معرفی کنم در این جلسه که من احساس می‌کنم در رثای امام حسین گفته شده است و این را من با اطمینان می‌گویم که این غزل را خواجه حافظ شیرازی برای امام حسین علیه السلام سروده است. این دریافت من است. ایاتی از آن را می‌خوانم و خودش گویای این مطلب هست. من سه بیت از این غزل را انتخاب کردم که بخوانم در اینجا برای معرفی. متن کامل غزل هم در اختیار همه بزرگواران هست، از غزلهای مملّع حافظ هست که یک بیت آن به زبان عربی است.

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک
بضربِ سیفکِ قتلی حیائنا ابداً
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
لأنّ روحی قد طاب ان یکون فداک
به چشم خلق عزیز جهان شود حافظ
که بر در تو نهی روی مسکنت بر خاک

استاد لسانی: آن طرف و این طرف سالن تابلوی «عزیز جهان» که می‌بینید بانی خیرش خانم توسلی هستند. کشف کردند البته به مذاق خودشان که این «عزیز جهان» یک عنوان

خیلی زیبایی هست که چه بسا حافظ به امام حسین علیه السلام داده باشد و اگر غیر از این هم باشد، **عنوان «عزیز جهان»**، **برازنده امام حسین است.**

استاد رزّاقی: رسید بحث به آن جایی که باید می‌رسید. و از ابتدای بحث در ذهن من خودش را نشان داد: «عزّت». وقتی که قشری از جامعه انسانی که زنان باشند به شغلی که منافی عزت انسانی است سوق داده می‌شوند، وظیفه پیامبر و شأن خداست که این را نهی کند. این از عزّت نیست که گروهی شغلشان جزع و فزع بر مرده دیگری باشد. وقتی که فردی مسلمان با زدن دست بر زانو همه اجر خود را تباه می‌کند، این هم به خاطر این است که عزّت خود را در چشم دیگران کاهش داده است. مهم‌تر از همه وقتی که انسان شکایت خدای خود را پیش دیگران می‌برد، در نگاهی عمیق‌تر دلیل شدن خود را در مقابل دیگران فریاد می‌زند و این از عزّت انسانی و مسلمانی به دور است. پس با این تفصیل نه امام حسین و نه خانواده امام حسین هیچ‌گاه کاری نمی‌کرده‌اند که عزّتی که با آن خون‌ها به دست آمده بود بر زمین بریزد: «**هیهات منّا الذلّة**».

پرسش: همان‌طور که شما فرمودید در مراسم مرثیه‌خوانی که برای متوفّی برگزار می‌شود باید خیرات و آنچه که بوده است، ذکر شود، این سؤال برای من پیش می‌آید که آیا گفتن مظلومیت‌های این فرد هم جزو موارد ممنوعه هست و یا جزو مواردی است که مجاز است؟ مثلاً یک روایتی داریم که امام سجّاد علیه السلام هر وقت آب می‌دیدند گریه می‌کردند برای امام حسین، آیا این روایت‌ها واقعیت دارد که اینها در بیان مظلومیت امام حسین علیه السلام بوده است؟ بعضی از روضه‌خوان‌ها هم البته عده خیلی معدودشان، یک سری واقعیت‌ها از مظلومیت‌های امام حسین علیه السلام را می‌گویند. حالا اینکه آیا درست است یا درست نیست؟

پاسخ: خودتان طبعاً رسیده‌اید به مطلب ولی به بیانش نرسیده‌اید. اگر برگردید این جمله را اضافه کنید «مشروط بر اینکه به خدمت به اسلام و یاری کردن دین خدا و این مسائل ارتباط داشته باشد»، بله، کاملاً بجاست. ولی صرف اینکه بیان کنند که این بنده خدا چه کشیده است از آن سرطانی که تحمل کرده است، یا از آن ورشکستگی که برایش پیش آمده است و اگر بخواهند چند و چون آن را شرح بدهند، عرض کردیم که جایی ندارد. و مرثیه را که مطرح کردیم در مرثیه چنین چیزهایی نباید گفته شود به عکس کارهای خوبی را که کرده است قدم‌های خیری که برداشته است، خدماتی که داشته است وقتی که اینها بیان شود اینها مصادیق مرثیه است. حالا اگر این رنج کشیدن‌ها هم آثار جانبی و آثاری داشته باشد که در نتیجه مربوط به ارزش‌های انسانی و فضیلت‌های انسانی و مسائل دینی و غیره باشد، قضیه فرق می‌کند. در مورد حضرت امام حسین و شهدای اسلام این طور است که وقتی از شکنجه‌ها و رنج‌های امام حسین صحبت کنیم چون اینها در جهت بیان ظلم‌هایی است که به خاطر جهاد در راه خدا و به خاطر این که دین خدا را یاری می‌کردند، دچارش شدند، این خیلی درست است. ولی اگر صرف اینکه این بنده خدا چه کشیده است و مرتباً سرها تکان داده شود، اینها مرثیه نیست و باید یا فراموش شود و یا اگر فراموش نمی‌شود طرحش جالب نیست توصیه هم نمی‌شود و به هر حال از نگاه فرهنگی و اسلامی و از نگاه فرهنگی مکتب اسلام و قرآن باید نفی شود و از منظر قرآن و عترت باید گفته شود که این کارها کارهای درستی نیست و اینها مطرح کردن ندارد و حداقل در یک جمع‌هایی مطرح کردن و آنها را نوشتن و اینها مگر اینکه در قالب بیوگرافی و شرح حال زندگی باشد که آن یک جایگاه دیگری دارد. هیچ وقت نباید جوانب مختلف بحث را موقعی که دنبال می‌کنیم نادیده بگیریم. همیشه هر بحثی میدان اصلی دارد و جوانبی هم دارد که باید مراقب بود که یک چیزهایی در آن حاشیه‌ها از دست

نرود. یکی همین بیوگرافی نوشتن‌ها هست که داستان دیگری است و بهترین نوعش هم اُتوبیوگرافی است که اشخاص از خودشان بنویسند، راجع به زندگی خودشان. آنجا هر چیزی که بنویسند، از این بحث خارج است ولی در عین حال یکی از حواشی این بحث است. آن را باید از نگاه دیگری دید و باید چاپ شود باید خوانده و تکثیر شود. خیلی هم گسترده مورد توجه قرار بگیرد ایرادی هم ندارد.

استاد شاددل: سپاسگزارم جناب استاد، یک سؤال فراموشی دارم خدمت شما؛ یک بحثی داریم در بحث علم‌سنجی می‌گوییم فرارشته‌ای یا فردانشی، یعنی صرفاً توصیف آن چیزی که هست نه، بُعد هنجاری و تجویزی هم دارد. در این بحث‌های مربوط به علی‌الخصوص شهادت امام حسین علیه‌السلام شما نگاه بکنید از زمانی که ماجرای حرکت امام حسین علیه‌السلام رنگ و بوی شهادت می‌گیرد در تک‌تک قسمت‌ها و صحنه‌ها دست خدا را شما می‌بینید. یعنی خدا می‌خواهد که چنین اتفاقی بیفتد یعنی خدا می‌خواهد که حضرت اباعبدالله به کوفه نرسد.

استاد لسانی: تعبیر دقیق حضرت امام حسین علیه‌السلام این است که «إِنَّ هَذَا بَعِينِ اللَّهِ» یعنی زیر چشم خدا است. حضرت سیدالشهدا می‌فرمایند: «هُوَ عَلِيٌّ أَنْ هَذَا بَعِينِ اللَّهِ» برای من این مهم است که ریزه‌ریزش زیر چشم خدا است و نگاه خدا روی آن است. این همان تعبیری هست که شما می‌کنید ولی این تعبیر دقیق‌تری است که نباید از آن بگذریم.

استاد شاددل: این برداشتی را که عرض کردم به خاطر برداشتی بود که تحت تأثیر یک‌درصد هزار من در فوت عزیز از دست رفته‌ام در آن دیدم و در همان شرایط بودم و به یاد قضیه عاشورا و کربلا می‌افتادم در آن روز. می‌خواهم بگویم که این تعبیر که خدا اینجا دستش کاملاً مشهود است و می‌شود دید که خدا این کارها را می‌کند در تفکر اسلامی می‌تواند به

دو راه کاملاً متفاوت با یکدیگر منجر شود. راه اول راهی است که بگوییم در نزد خدا مشهود است یعنی تقدیر به این شکل بوده است و خدا خواسته است که این مصائب رقم بخورد. این نگاه ما را از نگاه افراطگرایی خارج می‌کند و تا حدودی تعصبات انتقام‌جویانه را نیز خاموش می‌کند، نظیر رویکردی که امام سجاد علیه‌السلام پیش گرفتند بعد از قضیه کربلا و در طول عمر و حیاتشان. رویکرد دوم اینست که دخالت دست خدا مشاهده نشود و بُعد مظلومیت بولد شود. آن وقت به چیزی که منجر می‌شود به عنوان یک شخص مسلمان، برایمان این احساس وظیفه پیش می‌آید که باید انتقام گرفته شود. بعد، قیام مختار و نهضت توأبین و قیام‌های زبیدیّه در ادامه در واقع این نگاه کاملاً متفاوت است. حالا، اگر عرائض اشتباه بود، شما اصلاح بفرمایید.

استاد لسانی: نه، اتفاقاً خیلی بجاست، حداقل یک طرح بحث ضمنی خیلی زیبایی بود. خدا شما را تأیید کند، بیان‌های شما همیشه جالب بوده است.

استاد نوری: در بحث فیلم (کلیپ) یک سری توضیحات هست که الآن فرصتش نیست. چیزی که من برایم جالب بود زمانی که خواستم مطلب را ترجمه کنم به شکل دیگری این بود که در حقیقت مخلص مطلبی که به دستم رسید این بود که یک مطلبی در ۱۴۰۰ سال پیش واقع شد و این حالا به هر شکلی عنوان بکنیم و به تعبیر این خانم بگوییم این انحراف بوده است یا نبوده است، ما روی آن بحثی نمی‌کنیم ولی این که کاملاً آن را کپی کنیم در ۱۴۰۰ سال بعد و بخواهیم از آن استفاده بکنیم خیلی مطلب خاصی است. این یک نکته، و نکته دیگر که ایشان اشاره به این دارند که بالاخره ما باید بپذیریم که در ۱۴۰۰ سال پیش یک اشتباهاتی واقع شده است و آن افرادی که ما هاله‌ای از قداست در ذهنمان دور آنها کشیده‌ایم و به خودمان اجازه نمی‌دهیم که وارد حیطه آنها شویم، مقداری باید اجازه دهیم که به شکل

دیگری تحلیلش کنیم، چرا که بعد از ۱۴۰۰ سال می‌بینیم که الآن یک سری اشتباهاتی انجام می‌شود که دقیقاً رفرنس و مرجعش را از آن جا گرفته‌اند و حجت قرار داده‌اند. بنابراین، این است که ما باید بپذیریم که تاریخ را باید به یک شکل دیگری بنگریم و با یک عینک دیگری نگاه بکنیم و قداستی را که تاریخ با یک شرایط خاصی بر ما تحمیل کرده است، باید اینها را یواش یواش برداریم. ما به آن اشخاصی که این طور عمل کرده‌اند و اینها مقتضیات زمان و مکانشان بوده است، کاری نداریم، ولی بدانیم چنین مطلبی واقع شده است و این مطلب ماحصلش این است که امروز چنین مشکلاتی برای ما ایجاد کرده است. حالا در قرون گذشته چه اشتباهاتی و چه آثار دیگری هم داشته است، آنها بحثش جدا است. نهایت و مخلص آن کلام شاید علی‌رغم اینکه در جزئیات هم خیلی مطالب جالبی بود، شاید دوستان حالا چون زیرنویس هم خیلی ریز بود، شاید نتوانستند با دقت ببینند، علی‌ای حال این در مورد این مطلب بود که فرمودید ولی در مطلبی که شما داشتید بیان می‌فرمودید که «مَنْ بَكَى أَوْ ابَكَى أَوْ تَبَاكَى عَلَى الْحَسَنِ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» این یک روایت یکی از هزاران روایتی است که از معصوم به ما رسیده است و طبعاً ما نمی‌توانیم که فقط این یک عبارت را ببینیم. هزاران روایت دیگر را هم باید ببینیم، همان طور که در آیات قرآن هم بیان شده است: **نُؤْمِنُ بَعْضُ وَ نَكْفُرُ بَعْضُ** که نیست، مثل این که در آیات بگوید «وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» که ادامه دارد؛ یا «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» که ادامه دارد. این روایت جای خودش را دارد و هزاران روایت دیگر را هم باید در کنار این گذاشت و مجموعه‌اش را یک پکیج دید. یک مطلبی هست که عنوان می‌شود که «مقتضی موجود، مانع مفقود» بله فرض را بر این بگذاریم که گریه کردن بر ابا عبدالله یک چنین خصوصیتی دارد «وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» ولی آیا مانع و موانعی که باید از بین برود هم از بین رفته؟ آنجا که می‌فرمایند دروغ نگویید در روابط اجتماعی، مال حرام نخورید و این کار را نکنید

و این کار را نکنید آنها می‌توانند موانعی باشند که این مقتضی موجود را کاملاً از بین ببرند. این است که ما تنها نمی‌توانیم زوم بکنیم روی این یک مطلب، این یک موضوع، و یک موضوع هم در ادامه فرمایشات سرکار خانم، بعضی اوقات دیده شده است که بعضی افراد حالا با چه نیتی بحث صنفی بوده است یا شکل‌های دیگر بعضی موضوعات را می‌گیرند و بولد می‌کنند و پرورش می‌دهند، مثل غده سرطانی، کل ساختمان بدن از سلول‌هایی ساخته شده است که باید کار خودش را انجام دهد و یک سلول وقتی از آن چرخه عملیات خودش خارج شود یک رشد غیرعادی بکند می‌شود غده سرطانی و این سلول سرطانی می‌تواند سلول‌های دیگر را هم درگیر کند و ما باید بدانیم که «مَنْ بَكَى أَوْ ابَكَى أَوْ تَبَاكَى» اینها همه جای خودش را دارد ولی اگر بخواهیم این را بی‌جا بر اساس یک سری نیات خاص خودمان و بحث صنفی و امثالهم بخواهیم اینها را بزرگ بکنیم این شبیه آن سلول سرطانی است و مجرد از بقیه، و مهم این است که بقیه سلول‌ها را هم تخریب می‌کند. پس باید بدانیم همان‌طور که اسلام همه چیزش بر اساس موازین و بر اساس حکمت و حساب است: **لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم.** این هم که هر چیز در جای خودش است اگر «تباکی» است، اگر «بکاء» است، اگر عمل به خیر است، هر کدام در جای خودش یعنی جایگاه خاص خودش را دارد هر چقدر از آن حقیقت خودش نزول کند و یا بیشتر به آن بها داده شود یک شکلی مثل همین سلول سرطانی می‌تواند باشد و معضلی بشود.

پرسش: استاد، گاهی اوقات در بیان سیره همین اتفاق می‌افتد و همین‌طور در بیان وقایعی هم که در عاشورا افتاده هم این اتفاق می‌افتد که ما می‌بینیم که یک صحنه‌هایی گفته می‌شود که اینها اصلاً به جای اینکه بخواهد تعلیم باشد یک هتک حرمت است و بعد اصلاً امکان ندارد و چگونه شما توانستید در خصوصی‌ترین مسائل یک پیامبر وارد شوید و بگویید

که در یک چنین زمان‌هایی مثلاً نحوه رفتار ایشان چنین بوده است. و در مورد ائمه هم به همین صورت. در وقایع امام حسین هم همین‌طور. یا مثلاً فجایی که برای زنان اتفاق افتاد در زمان نهضت، حرف‌هایی که گفته می‌شود به نظر من اصلاً این وصله‌ها زدن نیست، چون من این‌طور تصور می‌کنم که خدایی که همه این اتفاقات جلوی چشم او انجام شده است و محافظت‌های خدا سر جای خودش برقرار بوده است که این محافظت‌ها تا کجا بوده یعنی اینها تا یک حدی می‌توانستند جلو بروند، بیشتر از این نمی‌توانستند، چون باید شأن ائمه و شأن خاندانشان رعایت می‌شده است. پس بنابراین خیلی از وقایعی که گفته می‌شود به نظر من امکان ندارد که چنین اتفاقاتی افتاده باشد و اصلاً خدا اجازه نمی‌دهد که این‌طور شأن اینها زیر سؤال برود و بعد بخواهد مطرح شود و بعد آن مدّاح برود پای بلندگو و مثلاً بگوید که من معذرت می‌خواهم امام زمان که دارم یک چنین حرفی می‌زنم و من عذر می‌خواهم و فلان و بعد شروع می‌کند به بیان این مطلب و مردم هم شروع می‌کنند به گریه و ناله کردن و می‌خواهم بگویم که واقعاً بخشی از این مرثیه که شما می‌فرمایید در بیان وقایع، وقتی که حتی وقایع عاشورا و سیره را مطالعه می‌کنیم باید با این دید مطرح کنیم که همواره خدا بر این قضایا نظارت دارد یعنی هر اتفاق که در تاریخ می‌افتد به خصوص در مورد نهضت امام حسین - علیه السلام - ما باید ببینیم که این مطلب آیا می‌چسبد؟ این قضیه می‌چسبد به این اتفاق یا نمی‌چسبد؟

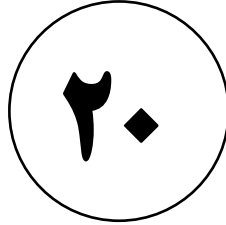
پاسخ: من به عنوان نمونه خاطر م هست، سنّ و سالی نداشتم، تنها کتابی که در مورد حضرت زینب نوشته شده است توسط یک بانو که اسمشان هم یادم رفته است یک کتاب کم حجم که در مورد حضرت زینب است و بعد از این مطلب و این وقایع عاشورا، حالات حضرت زینب را در آنجا بیان می‌کند. در آخر این کتاب، من اصلاً نمی‌توانستم بپذیرم و تعجب می‌کردم

که توصیفی از حضرت زینب می‌کند که ایشان انگار با حالت افسردگی مدینه و مکه را ترک می‌کنند و به شام می‌روند و حالتشان یک حالت افسردگی است. من اصلاً نمی‌توانستم باور کنم! از آن طرف حضرت می‌فرمایند که من جز زیبایی چیزی ندیدم و بعد با آن اقتدار همه جا حضور پیدا می‌کنند، و بعد این حالات افسردگی که مطرح می‌شود. همان‌طور، در مورد بانو ام‌البنین بعضی صحبت‌هایی که می‌شود اصلاً در شأن چنین بانوی وارسته و شجاع نیست. می‌خواهم بگویم بموازات اینکه داریم می‌خوانیم و مطالعه کنیم، نقادانه هم باید بررسی کنیم و اهل دقت و تأمل باشیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.



مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن



بیستین نشست سمینار علمی فرهنگی عاشورا شناسی

(همراه با مراسم جشن میلاد حضرت زینب سلام الله علیها)

یکشنبه سی ام آذرماه ۱۳۹۹ - کانون زبان قرآن

ارائه کننده: دکتر شیوا مدرّس زاده مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

پست الکترونیک: quranlsn17@gmail.com

موضوع: زینب پیامبر انقلاب حسین

تعریف «نقش»: لازم به ذکر می‌دانم که یک سری مفاهیم نظری را توضیح بدهم،

ابتدا از مفهوم «نقش» آغاز می‌کنم که «نقش» به رفتاری اطلاق می‌شود که دیگران از دارنده

یک منزلت معین انتظار دارند. و «نقش مناسب» به عنوان بخشی از پروسه اجتماعی شدن به

فرد آموخته می‌شود و سپس ملکه ذهن او می‌شود. نقش‌های اجتماعی را در عین حال که

می‌توانیم در قالب رفتار یا کارکرد یک شخص در گروه مورد مطالعه قرار بدهیم از سوی دیگر

می‌توانیم شخصیت و اجرای نقش را هم مورد بررسی قرار دهیم. حالا، چه لزومی دارد؟ برای این که شخصی نقشی را به درستی بتواند ایفا بکند باید شخصیتی را دارا باشد که برای ایفای آن مناسب و متناسب باشد. بسیاری از افراد ممکن است از نوع شخصیتی که ارائه می‌دهند شما به مرور مشاهده می‌کنید که از پس آن نقش‌ها و کارکردهایی که سایر افراد از آنان انتظار دارند برنمی‌آیند، این جاست که این تعارض شکل می‌گیرد.

در کنار مفهوم نقش یک واژه‌ای است به اسم «مجموعه نقش» که مفهومش برمی‌گردد به فردی که مسئولیت یک منزلت معین را عهده‌دار می‌شود و رشته پیچیده‌ای از نقش‌ها را به گردن می‌گیرد که منزلتش با آن همراه است و به تناسب آن الگوهای نقشی خودش را شکل می‌دهد. الگوی نقشی برای ما اشخاصی هستند که برایشان ارزش ویژه قائلیم و از رفتارهایشان سرمشق می‌گیریم که برای این که بتوانیم شناخت دقیق‌تری از این الگوهای نقشی داشته باشیم باید ابتدا به مطالعه کارکرد آنها بپردازیم. کارکرد به معنای نشان دادن نقشی است که آن پدیده جامعه ایفا می‌کند، که به دو دسته تقسیم می‌شود کارکرد آشکار و کارکرد پنهان.

مؤسسه فرهنگی هنری کانون نشر و ترویج زبان قرآن

شخصیت حضرت زینب: در گام اول این پژوهش به شناخت شخصیت فردی و

اجتماعی حضرت زینب سلام‌الله‌علیها بر اساس اجرای نقششان پرداخته‌ام. مطالعه من با ۳۵ مقاله علمی پژوهشی و علمی ترویجی معتبر آغاز شد. اکثر پژوهشگران مورد مطالعه من در حوزه شخصیت و زندگی حضرت زینب کار کرده بودند و مطالعه داشتند، ولی جای افسوس بود که هر چه این مقالات را ورق می‌زدیم دیدیم وقایع کربلا را به خصوص در ارتباط با حضرت زینب و عملکردهای ایشان و نقش هر یک از زنان حاضر در حادثه کربلا ترسیم، و هرچندکه بیان کرده‌اند که وجود حضرت زینب سبب حفظ و ماندگاری نهضت حسینی شده است، اما به

دلیل اینکه آثار و تألیفات تحقیق شده چندانی درباره نقش حضرت زینب در این پروسه وجود نداشت، بیشتر تألیفات موجود فقط صرفاً سرگذشت و شرح زندگی ایشان را بررسی کرده بودند و اغلب مطالب تکراری بودند و به گونه‌ای فقط به معرفی اولیه بسنده کرده بودند و کمتر به بررسی نقش حضرت زینب در نهضت عاشورا توجه کرده بودند.

در اینجا لازم می‌دانم که چون در همه مقالات مشاهده می‌شد یک معرفی کوچک و خلاصه از این بانوی بزرگ داشته باشم. همان طور که می‌دانید نامشان زینب بود و زینب به معنای درخت نیکو منظر و به معنای زینت پدر هست. تولد ایشان در سال ششم هجری است. ایشان در سالی که صلح حدیبیه شکل گرفته بود متولد شدند، مکان تولدشان مدینه است. همسرشان عبدالله پسر جعفر طیار است و پنج فرزند داشته‌اند، که سه پسرشان در واقعه عاشورا به شهادت می‌رسند.

حضرت زینب در مکتب قرآن و در دامان پیامبر و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و در کنار برادرانشان امام حسن و امام حسین پرورش یافتند. محل وفاتشان، برخی می‌گویند مصر است و پاره‌ای می‌گویند مدینه یا دمشق. تاریخ وفاتشان رجب سال ۶۲ یا ۶۳ هجری است، و ایشان بیش از ۴۰ لقب را به خودشان اختصاص داده‌اند که از جمله القاب ایشان «محدثه» بیانگر نقش ایشان در نقل احادیث و روایات «صدیقه صغری»، «عقیله بنی هاشم» که «عقیله» به معنای بانوی عاقل و سرآمد است. «قهرمان کربلا» که به سبب حفاظت از جان برادرزادگانشان و فداکاری‌ها و قهرمانی‌هایی که از خودشان نشان دادند این لقب را به خودشان اختصاص دادند، عارفه، مؤلفه، فاضله، کامله، عالمة غیر معلمه، عابده آل‌علی، معصومه صغری، امینه الله، نائبة الزهرا، فصیحة و غیره.

واکاوی خطبه‌های حضرت زینب: ایشان سه خطبه خیلی مهم دارند. خطبه اولشان

در مجلس ابن زیاد در کوفه بود. خطبه دومشان در دربار یزید در شام بود و سومین خطبه‌شان در مدینه که در کنار مرقد پیامبر لب به سخن می‌گشایند و به درگاه خداوند شکایت می‌کنند. حضرت زینب به ندرت شکایت می‌کند و لب به شکوه می‌گشایند ولی اینجا داستانش را می‌خوانیم که چه بر سر این بانوی بزرگ می‌آید که به نزد پدر بزرگشان به شکایت می‌روند.

صفات و ویژگی‌هایی که برای ایشان لحاظ می‌شود پارسایی، عبادت، فصاحت و بلاغت است و فضائل اخلاقی، جلال، علم و عمل، عصمت و عفت، و ایشان به عنوان قهرمان کربلا و پیام‌آور عاشورا شناخته شده‌اند. سیره حضرت زینب (س) در دو بخش خلاصه می‌شود. بخش اول آموزش است به سبب اینکه ایشان دارای نقش‌هایی از قبیل عالمه غیر معلّمه، قاری قرآن، مفسّر قرآن، راوی حدیث، شاعر و سخنران بودند. با توجه به سرگذشت و سیره عملی حضرت زینب در مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در حول محور صبر و پایداری زنان، شهامت در گفتن، پیام‌رسانی حق، امدادگری و پرستاری، روحیه بخشی، مدیریت در شرایط بحران، تعبیر ماهیت اسارت و تبدیل آن به بیدارگری اذهان، تأثیرگذاری عاطفی، مراعات حدود الهی و عفاف خلاصه می‌گردد.

کتابخانه نشر و ترویج زبان قرآن

در گام دوم پژوهش به واکاوی نقش‌های اجتماعی حضرت زینب سلام الله علیها در نهضت حسینی پرداختیم. نقش‌های متعددی در این مقالات به چشم می‌خورد که من آنها را به دو دسته تقسیم کرده‌ام: **دسته اول نقش حضرت زینب قبل از واقعه عاشورا** است و دسته دوم **نقش حضرت زینب بعد از عاشورا** که حافظ و نگهدار نهضت حسینی بودند. در بخش اول نقش‌هایشان شامل نقش و جایگاه علمی زینب کبری، نقش ایشان در نقل احادیث و لقب گرفتن ایشان به «عقیله بنی هاشم» به دلیل علم بسیار و برخورداری از قوه درک و فهم، نقش مادری، همسری، خواهری، عبودیت و بندگی، باورمندی به آموزه‌های الهی، مدیریت بحران

و اداره امور است.

در بخش دوم، احیای دین پیامبر و تداوم نهضت حسینی جزو نقش‌هایشان است. بلاغ و تبلیغ پیام رسالت کربلا، جلوگیری از تحریف و نابودی آن، سقوط حکومت بنی‌امیه و افشاگری ماهیت بنی‌امیه، پرورش افرادی برای قیام توأبین و مختار که این افراد بر اثر خطبه‌های ایشان و این سه خطبه بود که باعث بیدار شدن و آگاه شدنشان شد. آگاهی‌بخشی در شام و مدینه، بیدارگری و روشنگری مسلمانان، خوار نمودن دشمن و حفظ کرامت اهلیت(ع)، بیان مظلومیت امام حسین و یارانشان، تأیید و تثبیت امامت، بیان هدفدار بودن قیام‌عاشورا، پیام‌آور و مبلغ رسالت عاشورا بودن، هدایت مدبرانه از طریق عزاداری در کوفه، شام، مدینه، سیاه‌پوش کردن محمل‌ها، حفاظت از اسراء، دلداری دادن به شهدا و خانواده‌های شهدا، ایمان به امداد خداوند و پیروزی حق بر باطل، و در آخر حفظ ارزش‌ها.

در گام سوم پژوهش هم به مطالعه کارکرد حضرت زینب در نهضت عاشورا پرداختم، بر مبنای آن سه خطبه معروفشان. در ابتدا محتوا و مضمون سخنانشان را مورد بررسی قرار دادم. نمی‌دانم به چه میزان خطبه‌های ایشان را مطالعه کرده‌اید. واقعاً این سه خطبه از یک بیان بسیار شیوا، رسا و روان و دلنشینی برخوردار است که من بیش از چند بار مطالعه کرده‌ام و هر بار چیزهای جدیدی از دل آن‌ها بیرون کشیدم. این سه خطبه در چند محور با هم مشابه بودند. ابتدا اینکه حضرت زینب همه خطبه‌هایشان را یعنی هر سه خطبه را با معرفی خود و اهلیت آغاز می‌کند و بعد به کارگیری آیات قرآن و استناد به کتاب خدا و سپس بهره‌گیری از احادیث جدشان پیامبر و پدرشان امیرالمؤمنین بعد به یادآوری خاطرات می‌پردازند، رویدادهای تاریخی مستند را ذکر می‌کنند، استفاده از اشعار، مثل‌ها، استعاره‌ها و تشبیه‌های فراوان مشاهده می‌شود. کلامشان با لحن پرسشی و توصیفی فراوان توأم است و اشاره به

سنت قطعی و حتمی خداوند در آفرینش می‌کنند و در پایان به نبرد حق و باطل و اینکه چگونه با همه دسیسه‌ها و نیرنگ‌ها حقیقت پیروز و ماندگار خواهد شد اشاره می‌کنند.

ویژگی مشترک هر سه خطبه عبارت است از فصاحت و بلاغت و شیوایی، علم و دانش و معرفت دینی و اینکه هر سه خطبه با استفاده از مفاهیم قرآنی و به کارگیری اصول زیباشناسی و هماهنگی بین متنی یعنی بین بافت متنی و موقعیتی و اینکه با فصاحت و بلاغت کم‌نظیری بیان می‌شوند.

تمایزی که وجود دارد در متن این سه خطبه با خطبه‌های سایرین این است که حضرت زینب به خوبی از زبان زنانه بهره می‌گیرند. وقتی من صحبت از «زبان زنانه» می‌کنم منظورم این است که در هر سه خطبه شما مشاهده می‌کنید که حضرت زینب با نسبت صحبت می‌کنند، قطعی و کلی سخن نمی‌گویند، بسیار جزئی وقایع و مسائل را بررسی می‌کنند و خیلی موقعیت‌شناس و جزئی نگر هستند. توصیفی صحبت می‌کنند. صحبت‌ها و کلامشان آهنگین است، چند صدایی دارد، چند لحنی در آن مشاهده می‌شود، نظم خاص خودشان را دارند و فراتر از نظم مردانه، بیان می‌کنند. پرسشی بودن گفتارشان، بهره‌گیری از استعاره و یادآوری خاطرات و تشبیه‌هایشان باعث می‌شود که خطبه‌های ایشان با خطبه‌های مردان متفاوت شود. ایشان از قدرت ادبی و فن بیان و قوه خلاقانه‌ای برای کنار هم قرار دادن کلمات و ایجاد مضامین انقلابی و اعتقادی بهره می‌گیرند و استفاده می‌کنند.

من نوعی واکاوی محتوایی در این خطبه‌ها انجام دادم یعنی بر مبنای این موقعیت که چون حضرت زینب در سه موقعیت مختلف خطبه‌های خودشان را بیان می‌کنند مبتنی بر موقعیت‌های آن‌ها تحلیل کردم و بر اساس آن چیزی که در مقالات می‌خواندم و مشاهده می‌کردم، اول از تحلیل خطبه حضرت زینب (س) در کوفه شروع کردم، در بازار کوفه، چون این

خطبه اولشان از نظر موقعیتی در بازار کوفه بود و مردم شاهد عبور کاروان اسرا بودند، حضرت زینب با هوشیاری و توانمندی خاصی از اسلوب عاطفی برهانی استدلالی بهره می‌گیرند برای تأثیرگذار بودن سخنانشان در میان مردم. در مجلس این زیاد که آن‌ها قصد تحریف واقعه کربلا را داشتند و می‌خواستند جلوگیری کنند از ابلاغ رسالت امام حسین (ع)، حضرت زینب (س) از اسلوب برهان و استدلال و با چاشنی عاطفه، آن هم متناسب با آن موقعیت بهره می‌گیرند.

به کارگیری اصول روانشناسی مثل تحقیر دشمن، تکریم دوستان، تحریک عواطف، از ویژگی‌های خاص این خطبه است و حضرت زینب اصول مخاطب‌شناسی را به خوبی رعایت می‌کرده‌اند، به گونه‌ای که می‌دانستند اکثر مخاطبین کوفه مردمی هستند که در چهل و ناآگاهی به سر می‌برند و به مقتضای حال، سخنان را قابل فهم و قابل درک برای همه و عموم ارائه دادند. محورهای موضوعی خطبه کوفه عبارت بود از طرح مسائلی نظیر اوضاع سیاسی و اجتماعی کوفه، جایگاه امام حسین در اسلام، نقش امامت و رهبری در جامعه و پیامدهای قتل امام حسین و مجازات قاتلین آن حضرت و در آخر عمل زشت کوفیان را پست و حقیر شمردند و آنها را اهل خدعه و تزویر خواندند و با این گفتارشان اشگ را از چشمان مردم جاری کردند.

خطبه دوم ایشان که در شام بود، موقعیت تغییر می‌کند. دربار یزید است و مجلس یزیدیان، حضرت زینب که به شایستگی لقب «عقیله» را به خود اختصاص داده‌اند، می‌دانستند که مخاطبشان دیگر عموم مردم نیستند و مثل کوفه نیست که با همان بیان سخن بگویند. این بار نوک پیکان حمله سخنانشان را به سمت یزید و درباریانش نشانه می‌روند. حضرت زینب (س) در میان سخنانشان به موقع آیاتی از قرآن کریم را عنوان می‌کنند و علاوه بر عوارض

دنیوی ستم و ستمکاری که باعث سرنگونی ستمگران می‌شود، بیشتر بر عوارض اخروی آن که همان عذاب الهی است تکیه می‌کنند. در این مجادله کوبنده و برهان قاطع، زینب کبری (س) با آنکه در آن شرایط که خطبه‌شان را ادا می‌کنند، اسیر هستند یعنی در ضعیف‌ترین موقعیت ممکن قرار دارند، ولی پیروز می‌شوند و یزید که ظاهراً خودش را پیروز می‌دانسته، شکست خودش را در طول تاریخ مشاهده می‌کند و جلوی چشم خود می‌بیند. در مجلس یزید چون خواص حضور دارند و همه دارای آگاهی نسبت به امور هستند در نتیجه به رسواکردن و مایوس نمودن یزیدیان می‌پردازند و در آخر هم خطبه خودشان را با عزاداری برای شهدای کربلا خاتمه می‌دهند.

محورهای موضوعی خطبه شام شامل آثار گناه انسان، موقعیت بنی‌امیه و یزید، مصائب و صبر، شهادت در راه خدا، کینه توزی‌های بنی‌امیه، تعیین مرز جبهه حق و باطل است، که آنها را به خوبی از هم تفکیک می‌کنند.

آخرین خطبه معروف ایشان در مدینه بوده. یزید به سبب افشاگری و فشارهای وارده از سوی دربارانش مجبور می‌شود هرچه سریعتر خانواده پیامبر، زینب کبری و امام سجاد را روانه مدینه بکند. صدها کیلومتر راه، اسارت واقعاً سنگین بود ولی حضرت زینب به عشق دیدن مدینه آن را طی می‌کند و با این انگیزه که آنجا هم به افشاگری و رسوا کردن بنی‌امیه و یزید بپردازد، جان دوباره می‌گیرد. مردم مدینه پیش از ورود قافله اسیران از شهادت امام حسین و یارانشان باخبر بودند و همگی یکپارچه غرق در ماتم هستند و به پیشواز اهل بیت می‌روند. ابتدا امام زین‌العابدین سخنرانی می‌کنند و چگونگی مصیبت را به مردم اطلاع می‌دهند. سپس همگی به سوی مسجدالنبی می‌روند و حضرت زینب (س) در کنار مرقد پیامبر دوباره لب به سخن می‌گشاید. در این افشاگری چون احتمال می‌دادند که موجب شورش مردم مدینه شود،

حاکم مدینه خبر می‌دهد به یزید که حضرت زینب را سریعاً تبعید کنید. بعد از مدتی حضرت زینب (س) تبعید می‌شوند به مصر.

ویژگی‌های بارز این خطبه این است که مردم را به قیام برای خونخواهی شهدای کربلا دعوت می‌کنند و محورهای موضوعی این خطبه حول مقام و منزلت اهل بیت، فضیلت شهادت، دعوت مردم برای خونخواهی شهدای کربلا می‌چرخد. خطبه‌های کوفه، شام و مدینه از حیث موقعیت، مضمون و محتوا و از نظر شرایط مکانی و موقعیتی کاملاً با هم متفاوت هستند و شما این تفاوت را می‌توانید در محتوا یا سرفصل‌های موضوعی این سرخطبه مشاهده بکنید.

گام چهارم پژوهش الگوگیری از حضرت زینب به واسطه شناخت عملکردهای ایشان است. در این راستا به واکاوی نقش حضرت زینب برای ادامه بقای نهضت حسینی می‌پردازیم، که لازمه‌اش این است که کارکردهای آشکار و پنهان این بانو را بررسی بکنیم و ببینیم که عملکردشان چه تأثیری روی رفتار و کنش افراد داشته یا اینکه دستاوردهایشان چه بوده و چقدر تأثیرگذار بوده؟ این الگوگیری از حضرت زینب (س) از طریق شناخت شیوه‌های عملکردشان به دست می‌آید.

عملکرد حضرت زینب بر مبنای شناخت از شرایط زمان و مکان بوده و رمز عظمت این بانوی بزرگ و بر اساس آن وظیفه‌ای که بر عهده گرفتند در جامعه آن زمان از معرفت بالا و آینده نگری نسبت به مسائل جامعه سرچشمه می‌گیرد. شناخت شیوه عملکرد حضرت زینب (س) الگوی شایسته‌ای را برای زنان جامعه امروز ما ترسیم می‌کند.

حضرت زینب (س) دو مأموریت اصلی و مهم دارند؛ یکی برانگیختن روح قیام در مسلمانان و تلاش برای اصلاح و رشد فکری آنها و برای همین است که این سه خطبه بسیار

مهم را در کوفه و شام و مدینه ایراد کردند که ابلاغ پیام عاشورا را بر عهده دارند. **دوم** اینکه حضور ایشان در کربلا بر اساس معرفت و آگاهی بوده نه آن معرفت و آگاهی که لحظه‌ای نصیب شده باشد، یعنی در دراز مدت پرورش یافته‌اند برای چنین روزی، و به خوبی از عهده این مأموریت برآمده‌اند.

متأسفانه عملکردها و شجاعت‌های دیگر زنان، قبل و بعد از واقعه عاشورا، به عنوان الگو به هیچ عنوان در این **مقاله** تبیین نشده است. عملکردهای حضرت زینب را می‌توانیم در قالب حمایت از رسالت و امامت، جهاد و مبارزه و شهادت، مراقبت و پرستاری، رهبری و مدیریت، آموزش صبر و روحیه بخشی، پاسداری از ارزشهای اسلامی، نقش آفرینی خلاصه کنیم و همین‌طور این را دوست دارم بیشتر تأکید داشته باشم که حضرت زینب خیلی به موقع و بهینه از ابزار تبلیغ برای رسیدن به اهدافشان بهره می‌گیرند.

این بانوی بزرگ، همزمان، برای زنده نگه داشتن قیام خونین کربلا و بیدارسازی مسلمانان از ابزارهای گوناگونی مانند رفتار عالمانه، به کارگیری اصول روانشناسی، دعا، عبادت، برپایی مجالس سوگواری بهره می‌گیرند، اما مهمترین ابزاری که ایشان توانستند با آن نقش تأثیرگذاری در ماندگاری نهضت عاشورا داشته باشند، خطبه‌های ایشان است.

پژوهشگران و نویسندگان مقالات این خطبه‌ها را از جهت نوع دستاورد آن‌ها، در سه دسته طبقه بندی کرده‌اند، دسته اول دستاوردهای تخریبی و تحقیری با هدف رسوایی بنی‌امیه و یزیدیان، دسته دوم دستاوردهای تنذیری و تنبیهی با هدف بیدار کردن مردم و تبیین ماهیت قیام امام حسین، و دسته آخر دستاوردهای تسکینی و دفاع با هدف کاهش آلام روحی و حفاظت از کاروان کربلاست.

این کُل مطالبی بود که در این **مقاله** من خواندم و دسته‌بندی کردم و ارائه دادم. اما

صحبت من از جای دیگری آغاز می‌شود. صحبت من از جایی شروع می‌شود که من هر چه خواندم و خواندم، چگونگی نقش و کارکرد حضرت زینب را در این مقالات آن‌طور که باید بازنمایی می‌شد، مشاهده نکردم. اینکه چگونه ما این بانوی بزرگ را بازنمایی می‌کنیم برای من خیلی مهم بود و افسوس از اینکه این مقالات به گونه‌ای به نگارش درآمده بودند که من در بعضی جاها خجالت می‌کشیدم. متأسفانه در اکثر این مقالات شاهد تعریف نادرستی از نقش‌های اجتماعی این بانوی بزرگ بودم. در تعریف نقش‌های اجتماعی که ارائه می‌شد، همه جا مردان را با کارهایی که در جامعه انجام می‌دادند معرفی می‌کردند و نقش زنان را در کنار مردانی که با آنها در ارتباط هستند، طبقه‌بندی می‌کردند و این یعنی یک **تبعیض جنسیتی**. بنابراین، شاهد آن هستیم که اکثر روایت‌کنندگان این مقالات مرد بودند و در نتیجه آن اقلیتی از زنان هم که راوی بوده‌اند مجبورند تا مطالب خودشان را با زبان مردانه بیان کنند یعنی باز هم آنها کلامشان **کلام مردانه** است. زبانی که محدودیت‌های زیادی برای تجربه و ادراک شرایط آن بانوی بزرگ دارد.

نقد و بررسی مقالات نگاشته شده درباره حضرت زینب: می‌دانیم زبان مردانه

از نوعی قطعیت، کل نگری، تک‌صدایی و انسجام و نظم خاص خودش برخوردار است که هیچ کدام از این ویژگی‌ها در زبان حضرت زینب مشاهده نمی‌شود. با وجود این، صاحبان این مقالات حتی از نظر زبانی هم بهره نگرفته‌اند از کلام و سخنان این بانوی بزرگ، و بعکس، به گونه‌ای قاعده‌مند، خشک، و در حال و هوای مردانه این مقاله‌ها را به نگارش درآورده‌اند. با تأسف فراوان در اکثر مقالات علمی مطالعه شده شاهد بزرگ‌نمایی صفاتی از حضرت زینب (س) بودم که برای خودم هم تعجب آور بود که چگونه نقش و کارکرد ایشان به گونه‌ای مردانه بازنمایی شده! چند موردش را برای شما مثال می‌زنم. این نویسندگان و بررسی‌کنندگان همه‌جا

شجاعت حضرت زینب را به دور از حیای زنانه و در قالبی مردانه می‌دیده‌اند و می‌نوشته‌اند. مطابق تعییرات صاحبان این مقالات، انگار «زینب» (ونه بزرگ بانوی بنی‌هاشم، حضرت زینب کبری) بدون آنکه دوره‌ای دیده باشد و یا تمرین خطابه کرده باشد، در حال تشنگی، گرسنگی، اسارت و از نظر روانی داغدار، آواره، و تحقیر شده، با افراد سخن می‌گفته است!؟ همه‌جا به هنگام معرفی حضرت زینب (س) ابتدا ایشان را از «زن بودن» مستثنی می‌کردند و بعد معرفی‌شان می‌کردند و لقب‌هایی که در بهترین حالت به ایشان می‌دادند لقب‌هایی همچون **مرد آفرین روزگار**، **دست خدا در آستین** به ایشان می‌دادند متمایز با سایر زنان بزرگ و جدا از زنان دیگر، به گونه‌ای که من اصلاً متوجه نمی‌شدم این اصطلاحات را و همواره بیشتر تکیه داشتند فقط بر حضرت زینب، و سایر زنان را یا از ایشان نام نمی‌بردند یا اگر نام می‌بردند یک جلوه ناقص، ضعیف و منفعل از آنان ارائه می‌دادند.

در قسمت دیگری از مقالات، دقیقاً عین جملات را می‌گویم، حضرت زینب یک زنی است که داغدار بوده و خود نیاز به دلداری داشته است، بچه‌ها را جمع و جور می‌کند، یک شبه موهایش سفید و قامتش خمیده می‌شود و قیافه‌اش پیر و شکسته می‌شود به گونه‌ای که نماز شبش را نشسته می‌خواند!! دیگر کاملاً خودتان درک می‌کنید که چگونه این شخصیت را برای ما بازگو می‌کنند.

همین جلوه‌ها را هم می‌خواهند ابتدا با **سلب ویژگی‌های زنانه** از ایشان به ما معرفی کنند! این بازنمایی از این بابت برای من خیلی سؤال مهمی شد که واقعاً دوست داشتم حالا در حضور شما بزرگواران طرح مسئله بکنم و حتماً پژوهش بعدی را اختصاص بدهم به این قضیه که اصلاً زنان حاضر در نهضت عاشورا چه کسانی بوده‌اند؟ چون روایت هست بیش از ۸۰ زن و بچه حضور داشتند که من توانستم ۳۲ تا از این زنان را شناسایی بکنم و شرح حضورشان و

نقش و کارکردشان را بیان کنم. بعد، چیزی که برای من در این مقالاتی که خوانده‌ام عجیب بود این که فکر می‌کنم ایراد و اصل ایراد از کم‌کاری ما در معرفی جنبه حماسی عاشورا و نقشی است که این زنان پرصلابت هاشمی و غیر هاشمی در حماسه عاشورا داشته‌اند، یعنی اینکه ما خودمان راویان و روایت‌گران خوبی نیستیم و باعث می‌شود که چنین شخصیتی از **زنان حاضر در صحنه نهضت حسینی** شکل می‌گیرد، زنانی با شخصیتی ستم‌دیده و ستم‌کش، و بیشتر به جنبه سوگواری آنها اشاره می‌شود.

دو شهید زن در واقعه عاشورا وجود داشته‌اند و تأثیر حضور همین سی و دو زنی که من گردآوری کرده‌ام بسیار زیاد است و چه بسا تأثیر آنان از تأثیر پاره‌ای از مردان حاضر در نهضت عاشورا بیشتر هم بوده باشد. انشاءالله در پژوهش بعدی می‌خواهیم ببینیم که آیا بانوان فقط برای تأثیر بخشیدن به بُعد تراژدی واقعه کربلا در آنجا بوده‌اند یا رسالت مهمی هم برعهده آنها بوده است؟ آیا تنها بانوان خاندان پیامبر این رسالت را بر عهده داشتند یا وظیفه دفاع از ولایت بر عهده تمام زنانی بوده که در آن حادثه حضور داشته‌اند؟ و این که می‌خواهم نقش و کارکرد سایر زنان را اگر خدا توفیق بدهد مورد واکاوی قرار بدهم. و سؤالی که در آخر در ذهن من شکل می‌گیرد که امیدوارم در جلسات بعدی بتوانم به آن بپردازم اینکه چرا امام حسین (ع) در نهضت عاشورا این ۸۰ زن و بچه را همراه خودشان کردند. قطعاً فلسفه‌ای دارد، و دوست دارم بعدها در موردش تحقیق و پژوهشی داشته باشم. ممنون از صبر و حوصله‌ای که کردید. **اللهم صلّ علی محمد وآل محمد.**

پرسش: من احساس کردم بیشتر صحبتتان درباره نقل و گزارش این ۳۵ مقاله گذشت و آن قسمتی که خودتان باید استنباطتان را بیان می‌کردید خیلی کم برایش وقت گذاشته بودید

در مورد نقش و کارکرد و اینکه مطرح کردید که در این ۳۵ مقاله اصلاً نقش را اصلاً ندیدند، تعریف نکردند، آشنا نبودند شاید به خاطر این که اینها اصلاً از حوزه علوم سیاسی به قضایا نگاه نمی‌کردند یا مثلاً از حوزه علوم اجتماعی نگاه نمی‌کردند به صورت عادت و فله‌ای از روی احساس مسئولیت مذهبی فقط به ذکر ماجرا و سرگذشت اکتفا کردند. حالا یک مقدار اگر نقش زنان با نقش مردانی که زنده مانده بودند در آن ماجرا مقایسه بشود حالا شاید در جلسات بعدی شاید ترجیح بدهید صحبت کنید ولی به هر حال این قولی بود که در همین مقاله دادید و در موردش پرداخته نشد.

پاسخ: واقعیتش این است که شاید باید ابتدا یک توضیح می‌دادم. صحبت شما کاملاً صحبت درست و بجایی است که ما واکاوی کردیم مقالات را. یعنی هر مقاله‌ای که با عنوان مقاله‌های علمی پژوهشی معتبر، و مقالاتی که در مجلات معتبر از گروه‌های مختلف یعنی فقط هم گروه‌های ادیان یا مثلاً الهیات نبود، تمام نشریات علوم اجتماعی، نشریات علوم سیاسی، مطالعات قرآنی و حتی علوم تربیتی. یعنی در این پروسه یک ماهه، من به‌گونه‌ای کار فراتحلیل انجام می‌دادم و دنبال این مقالات بودم که با عنوان حضرت زینب هر مقاله‌ای وجود داشت را مطالعه بکنم و اینکه من فکر می‌کردم روزی که کار را شروع کنم نقش و کارکرد جزو موضوعات تکراری است و من بیهوده مسیر را می‌روم. ولی با مشورتی که با استاد داشتیم گفتند که نه با همین عنوان بروید و من هر چه می‌رفتم می‌دیدم که شاید تیترو موضوع این باشد اما در بیان مطلب هیچ چیز در آن پیدا نمی‌شود و یا اگر هم پیدا می‌شود صفاتی هستند که مردانه‌اند، یعنی خیلی صفات ویژه و کارکردهای قابل توجهی نیستند. در نتیجه من در گام اول توضیح‌م البته ناقص بود فقط فراتحلیل کردم و گزارشی از فراتحلیل ارائه دادم و چون وقت هم محدود بود من آمدم به نقد اینکه چه نواقصی در آن پژوهش‌ها هست بسنده کردم که

انشاءالله در قسمت بعدی ما بتوانیم مفصل‌تر به نقش و کارکرد حضرت زینب (س) این بار با قلمی متفاوت بپردازیم، و به این پژوهش‌ها تکیه نکنیم، این پژوهش‌ها پیشینه‌های تحقیق ما بود. آنها نشان دادند که تحقیقاتی که شده این‌طور است. من حتی ۱۲ پایان‌نامه را که مطالعه کردم بیش از این چیزی نداشت. یعنی هر چیزی داشت من برای شما در این سمینار گزارشش را دادم یعنی شاید واقعاً حالا من نه، برای شما حاضرین اصلاً موضوعی بشود که شما آن را ادامه بدهید و شما در مورد این موضوع بنویسید و شما تحقیق کنید. ما این کمبود را داریم و احساس می‌کنیم، از زاویه دیگر به این قضیه نگاه کنید. هر آنچه بود من جمع‌بندی‌اش را در گزارشم آوردم، حالا اگر حق مطلب ادا نشد بر من بیخشید.

پرسش: ممنون، من سه تا مطلب می‌خواستم خدمت شما و حضار بگویم. یکی اینکه شما تأکید دارید که این دیدگاه، دیدگاه مردانه است. من فکر می‌کنم بخشی از آن به خاطر رشته تحصیلی شماست که حقوق زنان می‌خوانید، یک بخش می‌تواند به این ربط داشته باشد، ولی ما بیشتر از اینکه بخواهیم بر این قضیه تأکید بکنیم که اینجا مردانه است، همین قدر که ماهیت نقش مشخص شود خودش این تمایل را ایجاد می‌کند. یعنی ما قبل از اینکه بخواهیم با این پیش‌داوری برویم جلو - البته شما پیش‌داوری نکردید - اما وقتی مسئله تحلیل بشود، مسلماً این تمایزات هم مشخص می‌شود. بعد آنجا دیگر ما قدرتمندتر حرکت می‌کنیم. ولی این مسئله زن و مرد و اینها نه اینکه مطرح نباشد ولی مهم اینست که ما با این دید نخواهیم اول حرکت بکنیم همین قدر که وقتی مسئله روشن بشود خیلی خودش گویای همه چیز هست وقتی واقعیت مطرح شود و بعد می‌تواند به ما الگو بدهد نقشه راه بدهد حرکت بدهد. دومین مطلب هم این که من هم نظر آقای رزاقی را دارم، اول ضمن اینکه شما گزارش می‌دادید که البته الآن هم توجیه شدم که چرا این کار را کردید، بعد وقتی که نام می‌بردید، دیدم که

نقش‌هایشان در این زمینه ۴، ۳، ۲، ۱ اینها همه کلی است. این دغدغه همیشه من بوده که چرا ما یکی از نقش‌ها را به صورت مصداقی بیان نکنیم؟! وقتی که مصداقی بیان بکنیم یا خیلی روشنش کنیم و تحلیلش کنیم آن موقع هست که ما حضرت زینب را در زندگیمان آورده‌ایم، در جامعه‌مان آورده‌ایم و اصلاً حالا داریم از نقش‌های ایشان به اصطلاح الگو می‌گیریم، اما وقتی به صورت کلی مطرح می‌شود، «مصداقی» مطرح نمی‌شود، راه به جایی نمی‌برد، همچنان در برده ابهام هست و فقط تقدّس و قداست می‌ماند و هیچ چیز دیگری نیست. اینکه ما مرحله به مرحله هر کدام از این نقش‌ها مثلاً وقتی می‌گوییم نقش پرستار است وقتی می‌گوییم نقش اجتماعی داشتند، هدایت، حمایت، همه اینهایی که می‌گوییم یا حتی نقش مثلاً حفاظت از قضیه نهدت، اینها همه وقتی تک‌تک به صورت مفصل و مبسوط و خیلی روشمند مطرح بشود این خیلی خیلی کارآتر است، بعد، حضرت زینب می‌آیند در متن زندگی ما و اینها جاری و ساری می‌شوند و اینها مهم است. همان کاری که ما در مورد حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها کردیم یعنی وقتی بگویند که از الگوی رفتاری اینها چه داریم دو تا مطلب و یا حداکثر سه تا مطلب بیشتر نداریم که آن هم معلوم نیست از این سه تا، چند تا درستست. سومین مطلب اینکه شما کار می‌کنید روشمند هم کار می‌کنید پژوهشی هم کار می‌کنید یعنی می‌خواهم بدانم که روش تحقیق شما در این زمینه چه نوع روش تحقیقی است؟ از کدام روش تحقیق استفاده می‌کنید برای شناخت سیره؟

پاسخ: من روشم روش اسنادی است. ما مقالات را مورد بررسی قرار می‌دهیم مقالات هم چون مکتوب هستند ما قاعداً روشمان روش اسنادی است، ولی من در این کار فراتحلیل انجام دادم یعنی آدم هرچه مقاله موجود در این راستا بود را طبقه‌بندی کردم و مورد بررسی قرار دادم. حالا هم از نگاه جنسیتی، هم از نگاه نقشی، کارکردی، عنوانی، موضوعی و حتی

مضمونی و در آخر هم آن عملکردها و دستاوردها را گردآوری کردم و اینکه ما نمی‌توانیم مصاحبه بکنیم یا از روش‌های کیفی استفاده بکنیم چون داده‌هایمان، داده‌های دست اول نیستند. یعنی داده‌هایی که شما حاضرین هستید می‌توانم با شما مصاحبه کنم می‌توانم از روش کیفی از این کلامتان از رفتارهایتان عملکردتان شروع بکنم و کار کیفی خودم را آغاز بکنم. برای این نوع کار چون از این اتفاق سالها می‌گذرد یا روش اسنادی را استفاده می‌کنند و یا از روش تاریخی بهره می‌گیرند و تنها روش کیفی که ما می‌توانیم در این راستا از آن استفاده بکنیم تحلیل گفتمان یا محتوا است که آن هم بر اساس متن‌هایی است که الآن در اختیار ماست و ما می‌توانیم از آنها بهره ببریم در غیر این صورت روش دیگری به ذهنم نمی‌رسد.

ادامه پرسش: منظورتان خطبه‌ها است؟

ادامه پاسخ: بله، خطبه‌ها، احادیث و روایت‌هایی که از این بانوی بزرگ موجود هست و ما کتاب‌های ارزنده‌ای در این راستا داریم که باز هم من حتی آن کتاب‌ها را ورق می‌زدم نقش و کارکرد حضرت زینب در آن منابع گم شده، مفقود شده، یعنی ما بیشتر این قدر که حماسی بودن واقعه را فراموش کردیم برای همین هست که به عملکرد این بانو کمتر توجه می‌کنیم. اما بیشتر هم اگر از حضرت زینب صحبتی می‌شود در کنار امام حسین است، در کنار واقعه عاشورا است، اما نمی‌آییم حضرت زینب را در کنار نهضت حسینی بررسی بکنیم؛ نهضت حسینی که یک واژه نیست، بلکه یک فرایند است، یک مسیر است. روایت طولانی دارد، که خودش جای بررسی دارد.

جناب استاد نوری: سلام علیکم. خیلی تشکر از زحمتی که کشیدید، در حد خودش کار جالبی بود و مورد تقدیر است. آن تقسیم‌بندی‌هایی که کردید و نتیجه‌گیری که در نهایت به اجماع رسیدید جالب بود برای من، ولی یک نکته‌ای هم که اینجا باید مدنظر داشته باشیم

اینست که طبعاً برداشت‌های ما از موضوعات با توجه به آن موقعیت‌ها و مقتضیات زمان و مکان خود ماست، توصیه‌ای که من اینجا می‌توانم داشته باشم این است که حالا من نمی‌دانم این ۳۵ مقاله‌ای که شما سرچ کردید جمع‌آوری کردید از چه منابع و چه مراجعی بوده ولی توصیه این می‌تواند باشد که یک مقدار به منابع غیر ایرانی اگر دسترسی داشته باشید خیلی جامع‌تر می‌شود. به هر جهت باید بپذیریم که ما در جامعه‌ای واقع شده‌ایم که در دوران گذار است، الان جایگاه زن در جامعه ما یک جایگاه دیگری است شاید در غرب یک جایگاه دیگری است. کما اینکه صد سال پیش یک جایگاه دیگری داشته و طبعاً تمام این جایگاه‌ها یک نگاه خاصی به این موضوعات و یا در یک زاویه آستیگماتیک و جهت‌دار به موضوع نگاه می‌کنند. هر شخصی به مقتضیات زمان و مکانش، بعضاً اگر مثلاً مقالاتی را شما یا خانم‌ها یا حتی آقایانی که در مورد حضرت زینب عنوان کردند غیر از ایرانی بودن در غرب، مقالاتی که می‌بینید شاید این دغدغه‌ای که شما در نهایت در بیاتان کاملاً لحاظ شده آن دغدغه‌ها اصلاً شکل دیگری است. این دغدغه وقتی در جایگاه زنانه داخل جامعه خودمان موضوع را رصد می‌کنیم برایمان دغدغه می‌شود، ولی وقتی از یک جایگاه دیگری آن را می‌بینیم اصلاً می‌بینیم موضوع متفاوت است. شاید یک چیزی شبیه همین مطلبی که سرکار خانم فرمودند که ما فقط خود موضوع را عنوان بکنیم خود موضوع در آن جاهایی که باید بنشینند می‌نشینند. به طور مثال، فرض بفرمایید یک چیزی که خیلی نزدیکتر است به دسترسی شما، نظریات خانم **مرضیه علوی** است، که ایشان آمریکایی‌الاصل هستند. ایشان نگاهش به حضرت زینب و جایگاه زن اصلاً متفاوت است با آن دغدغه‌مندی که در جامعه ایران در مورد جایگاه زن احساس می‌شود. بنابراین هرچه از این دغدغه، هرچه از این قول‌ها جدا بشویم، از بالاتر موضوع را رصد بکنیم، مطلب پخته‌تر خواهد شد. مطلب دیگر شاید در

یک جایی کلام معصوم به ذهن من رسید که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مورد حضرت زینب مطلب خیلی جالبی می فرمایند که «**الْحَمْدُ لِلَّهِ يَا عَمَّتِي أَنْتِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مَعْلَمَةٍ وَ فَهْمَةٌ غَيْرُ مَفْهُمَةٍ**» این شاید بتواند موضوع را برای ما مشخص بکند که حضرت زینب اصلاً چه جایگاهی دارد. ما نمی توانیم به عنوان یک زن عادی، یک عالم، وقتی او را رصد می کنیم و بعضاً به همین دغدغه ها شاید برسیم. ولی وقتی ایشان می فرمایند ایشان «عالمه غیر معلّمه» شخصیت ایشان فرای این مسائل است، بله، در پوسته بشری است، تمام این مطالب همه در پوسته بشری بوده است. کما اینکه در مورد شخصیت انبیا همه در قالب پوسته بشری بوده اند ولی یک جنس دیگری است علم آنها. این را بدانیم که هم فهم آنها، هم علم آنها، کما این که شما می فرمایید بدون هیچ گونه آموزش خاصی و به مقتضیات در بازار کوفه این گونه سخن می گوید در مجلس یزید، اینها یک ادراکات خاصی داشتند که یک مقداری را شاید بتوانیم به این قسمت رجوع بدهیم که ایشان در یک خانه ای رشد کردند که تمام این علوم، علم و فهم را عیناً درک کردند. بعضاً ما علم را یک سری اکتسابیات می دانیم یا حتی فهمهای اجتماعی و امثالهم را، ولی در حقیقت آنها علم را و فهم را بلعیدند. همان طور که رسول خدا فرمود: «**يَا عَلِي، وَ الْإِيمَانُ مُخَالِطٌ لِنَحْمِكَ وَ دَمَكَ كَمَا خَالِطٌ لِنَحْمِي وَ دَمِي**». این چیزی که ما و دیگران به عنوان علم و فهم و امثال اینها کسب می کنیم اینها یک اکتساباتی است که به مقتضیات زمان می تواند متحوّل بشود. ولی جنس شخصیت ایشان اصلاً متفاوت است، بنابراین اگر در همه نگاهمان به شخصیت حضرت زینب سلام الله علیها این نکته را در نظر داشته باشیم می توانیم در حقیقت یک تحلیل بهتری داشته باشیم. یک نکته دیگری هم این که این جمله، جمله بشری است ولی خیلی جمله جالبی است همان چیزی که شما فرمودید که کل این پروسه یک فرایند است که حضرت زینب یک قسمتی از این فرایند است که گفته اند: «**كربلا**

در کر بلا می ماند اگر زینب نبود» فکر می کنم جمله در حد خودش جمله جالبی است. واقعاً جالب است. امام حسین آنچه را کرد و شهدا کردند، ولی حضرت زینب خودش در این فرایند یک شخصیتی بود که این پروسه باید به نتیجه و محصول نهایش می رسید. یک مطلبی هم که فرمودید که چرا امام حسین علیه السلام خانواده و اهلیتتش را با خودش همراه کرد؟ آن را شاید بشود از دو منظر تحلیل کرد یکی در قالب رفتار انسانی که امام حسین چه دلایل بشری و انسانی داشت و قابل تحلیل است، یکی از منظر دیگری که امام حسین فرمود که «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً، وَأَنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا». می شود از آن منظر هم دید. در هر شکلی خود جای تحلیل دارد که باید ببینیم که در آن شکل می خواهیم آن را تحلیل کنیم یا در آن قاعده منظر الهی خواسته باشیم تحلیلش کنیم. بالاخره هر کدام در جای خودش.

خانم دکتر مدرّس زاده: من خیلی خیلی ممنونم از صحبت های شما، به هر حال، غیر از اینکه این بانوی بزرگ از درایت و آگاهی و معرفت ویژه ای نسبت به سایر زنان بهره مند بودند که شکی در آن نیست، ولی من بر فرایند اجتماعی شدن خیلی بیشتر تأکید دارم چون وقتی می خواهیم فردی را برای گروهی از زنان الگو قرار بدهیم قاعدتاً باید آن ویژگی هایی باشد که قابل لمس و قابل فراگیری باشد. ما نباید فراموش کنیم که حضرت زینب در دامان پیامبر، امیرالمومنین، حضرت فاطمه پرورش یافتند. ایشان در پنج سالگی پدر بزرگ خودشان را از دست می دهند در پنج سال و نیمی مادر خودشان را از دست می دهند و خودشان به یک بلوغ فکری و عقلانی می رسند که سرآمد زنان دوره خودشان هستند و این داستان و این فرایند را پیامبر برایشان روایت می کنند و به نوعی تقدیرگرایی را ما در این مسیر شاهد هستیم که من بیشتر دوست داشتم به آن بُعد جامعه پذیری و فرایند اجتماعی شدن ایشان تأکید بکنم، من از زمانی که مادر شدم همیشه این هراس را دارم که روزی فرزندم از من بپرسد که در مورد

حضرت زینب چه می‌دانی؟ و اینکه آیا حضرت زینب الگوی تو هم هست؟ که من انتظار داشته باشم که فرزندم از او الگو بپذیرد پس من بیشتر آن جنبه به اصطلاح خودمان مادی را بررسی کردم، آن فرایند اجتماعی را بررسی کردم، که اگر می‌خواستیم به آن فرایندی که شما می‌فرمایید بپردازم شاید برای ما زن‌ها دور از دسترس و تصور بود. بعد، شما به قشر ما نگاه نکنید. ما الآن قشری هستیم که تحصیل کرده این دانشگاهیم به اصطلاح خودمان روشنفکر جامعه، ما قرار است این الگو را به تمام اقشار زنان تزریق کنیم. برای همه این نقش و کارکرد را بازگو کنیم پس ما گروهی از زنان را داریم که عامه هستند یعنی خود حضرت زینب خیلی خوب این گروه از زنان را درک کرده بود حتی این گروه از زنان را در کوفه در شام در مدینه رصد می‌کرد و به وقتش در جامعه مردان خطبه‌هایی می‌گفت که همه را انگشت به دهان می‌گذاشت و به وقتش برای زنان سوگواری و مرثیه‌سرایی می‌کرد که آنها را منقلب می‌کرد، و علت اینکه حضرت زینب در سه خطبه اول خودشان را و سپس اهلبیتشان و بعد امام حسین و اتفاقاتی که بر سرشان آمده را توصیف می‌کردند از همین برمی‌آید. یعنی ایشان نمی‌خواستند بگویند که من یک موجود فrazمینی یا ماورائی هستم. تأکید داشتند که من هم یک انسان هستم که این اتفاق برای من افتاده. من دختر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا هستم دست پرورده پیامبر هستم، جدم پیامبر است و شروع می‌کردند خودشان را و آن هویت مادیشان را برای ما معرفی می‌کردند و برای همین هم هست که من با همین نگاه رفتم جلو، این که خیلی دوست دارم که در پروسه بعدی منابع خارجی را هم مطالعه بکنم ولی ما چون فقط فعلاً مطالعه داخلی داشتیم یعنی آن فراتحلیل روی مقالات داخلی و رساله‌های داخلی بسته شد. برای همین به چشم؛ در پروسه بعدی ما این پیشینه تاریخی خارجی را هم مورد مطالعه قرار می‌دهیم. و دیگر اینکه چرا امام حسین در نهضت عاشورا این زنان و بچه‌ها را با خودش همراه

کرد؟ من آن را در چند مورد مشاهده کردم. یکی اینکه از ابتدا امام حسین نمی‌خواست بیعت بکند بایزید و دوست نداشت که خانواده و زنان و دخترانشان را مجبور کنند و تحت فشار قرار بدهند چون این پیش‌بینی را داشت امام حسین یا از طریق آنها مجبور کنند که از امام حسین بیعت بگیرند و دوم این که امام حسین یک نگاه اصلاح‌گری داشت یعنی برای آگاهی زنان کوفه از فلسفه عاشورا آنها را با خودش همراه کرد. یعنی برای آنها بازگو کرده بود که این فرایند نهضت حسینی چه هست و از کجا شروع می‌شود و به کجا ختم می‌شود. بعد، این **نظریه تقدیرگرایی**، من در اینجا قبول دارم. شاید واقعیتش این است که امام حسین می‌توانست نرود و این اتفاقات نیفتد، ولی ایشان می‌دانست و علم داشت که این اتفاق می‌افتد و حضرت زینب هم می‌دانست چون از اول وقتی که می‌خواهد ازدواج کند شرط می‌کند که من همیشه همراه امام حسین در همه حوادث و در همه اتفاقات هستم و همیشه هم این بانو همراه برادر بودند. یعنی این را می‌دانستند، و بعد ایجاد حکومت اسلامی بود، برای همین هم هست که زنان و بچه‌ها را با خودشان همراه کردند که بروند به سمت ایجاد این اتفاق، با این **واقعۀ برونند به سوی حکومت اسلامی** و حضرت زینب از زمان پیغمبر آموزش می‌دید برای این حکومت اسلامی، چون مبلغ اصلی این حکومت اسلامی ایشان و سایر زنان حاضر در آن اتفاق بودند، که شاید امام حسین برای زندگی کردن و زندگی ساختن رفت و برای همین هم بود که دختران و زنان را با خودشان همراه ساختند.

استاد نوری: من به خاطر اینکه حق دیگران را تضییع نکرده باشم مختصر یک مطلبی را اینجا عرض بکنم. همان‌طور که بالاخره ما باید بپذیریم که اصل قرآن بر دو اساس اصلی شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت رسول اکرم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه است و این رسالت مختص می‌کند حضرت رسول را از دیگران، کما اینکه در آیات **قل انما انا بشر مثلکم یوحی**

الّٰی. بله، من در قالب و پوسته بشری هستم ولی مستثنا هستم: یوحٰی الّٰی؛ ما کان محمّداً ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله خاص هستند به همین نسبت که ما نمی‌توانیم خاص بودن رسول‌الله را از کلّ پروسه اسلام متمایز بکنیم. فقط بخواهیم او را از منظر بشری تحلیل کنیم، قطعاً به مشگلاتی برخورد خواهیم خورد. به همان نسبت در مورد شخصیت حضرت زینب سلام‌الله‌علیها همین موضوع هم تقریباً ولی در یک قالب دیگر هست که ما اینک در خطبه‌هایی که ایشان بیان می‌کنند، آنجا به یزید عنوان می‌کنند که تو می‌دانی که ما خاندان رسالت هستیم، وحی بر ما نازل شد یعنی این مستثنا بودن خودشان را عنوان می‌کنند و ما اگر خواسته باشیم به مقتضیات زمان که امروز الگوسازی کنیم برای جامعه خودمان این موضوع را مستثنا بکنیم، نمی‌شود. ما باید این پکیج را بپذیریم. مانند این است که بخواهیم شخصیت حضرت رسول‌الله را تجزیه و تحلیل کنیم ولی بحث رسالتش را کنار بگذاریم فقط در قالب بشری ببینیم، نمی‌شود. بنابراین، شاید اینجا به این معنا است که باز دوباره تأکیداً عرض بکنم ما نمی‌توانیم خاص بودن ایشان را متمایز بکنیم نه اینکه «فرا» یعنی دور از دسترس بکنیم نه ولی این نکته را که این که ایشان هم مُصَنِّع به این موضوع بودند در بدترین شرایط در همان مجلس شام ایشان اصرار بر این موضوع فرمودند که ما این چنین خاندانی هستیم. ببخشید. ما دیگر بیشتر از این وقت دوستان را نگیریم.

خانم توّسلی: من خیلی تشکر می‌کنم از شما. مطلبتان بسیار عالی بود. همان جمع‌بندی که فرمودید یعنی دسته‌بندی که روی کارهای انجام شده دادید فکر کنم بزرگترین و مهمترین بخش تحقیق و واقعاً چیز کمی نبود و آن راهگشایی که ایجاد می‌کنید خیلی مهمتر است و در این سمینارهای عاشوراشناسی به این مطلب خیلی برخوردیم و این مطلب مطرح شد که در واقعه عاشورا خیلی به لحاظ تاریخ گزارشات کمبود و نقص دارد و این اهمیت کار تحلیلی را بالا می‌برد

یعنی خیلی بیشتر از نسبت به حال و مسائل تاریخی دیگر باید تحلیل انجام بگیرد، تا بتواند واقعیت‌ها و حقایق روشن شود. در ادامه چیزی که مطرح شد، این «خاص بودن» به نظر من که از دیدگاه تربیتی نگاه می‌کنم، آن خاص بودن وجود دارد ولی اگر بخواهد به آن تأکید بشود، آن الگوپذیری و آن اثرگذاری تربیتی‌اش را مختل می‌کند. نه اینکه ما بخواهیم این کار را بکنیم. مسئله‌ای است که هست. درستست که **ما کان محمداً ابا احد من رجالکم ولی آیه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة** این الآن در جامعه ما کجاست یعنی جامعه ما آن را دریافت کرده است، ولی اینجا در به کارگیری این آیه شاید این موضوع مغفول مانده، بعد «اسوه» بررسی بشود، «اسوة حسنة»، چگونگی اینکه این جریان پیدا کند نه اینکه فقط یک اسمی باشد و اینها. من فقط می‌خواهم یک مطلبی بگویم. در سیره پیامبر خیلی موارد متعددی هست مثلاً یک مورد مصداقی آن در جنگ بدر که پیامبر با اصحاب می‌روند و جایی را می‌گویند ما آنجا مستقر بشویم یک نفر می‌آید می‌گوید یا رسول الله انتخاب این مکان آیا وحی الهی است و نمی‌تواند حرفی بالاتر از آن باشد یا تاکتیک و تشخیص جنگی است؟ پیامبر می‌گویند تشخیص جنگی، نظری دارید شما؟ می‌گوید بله به نظر من برویم با آن فاصله فلان جا اتراق کنیم به این دلیل به آن دلیل و پیامبر خیلی عبارت عربی جالب است من ذهنم یاری نمی‌کند، به این مضمون گفتند که کار درست همین است باید برویم آنجا! و می‌روند آنجا و خیلی موفقیت‌ها بر اثر آن به دست می‌آید. من فکر می‌کنم درست است که آنها اتصال به آن منبع دارند و حالا بحث خاص بودن همه ما می‌دانیم دارند و حضرت زینب (س) همین طور، حضرت زهرا (س) علمی دارند که از منبع وحی دریافت کردند، ولی بحث رفتار و عمل که می‌آید بحث جداست. نوعیت عمل چگونه است؟ یعنی نوع عمل آنها فرق دارد که آنها می‌آیند با همین ذهن انسانی با همین ساز و کار تصمیم می‌گیرند؟ درست است که آن علم آن خوراکی است که با آن سروکار دارند، وارد می‌شود و شاید از این جهت نمی‌توانیم مقایسه کنیم اما اگر بگوییم

نوعیت عملی یکی است پس آن این است که ما بیاییم نگاه بکنیم به تشخیص‌های حضرت زینب و عملکردشان و آن نوعیت را الگو کنیم برای خودمان به‌عنوان یک خانم. شاید در جامعه ما واقعاً از شخصیت و نقش و کارکرد حضرت زینب و حضرت زهرا و حضرت معصومه و خیلی خانم‌های بزرگ دیگر هیچ چیزی باقی نماند اگر ما بیاییم یکی یکی آنها را مستثنا بکنیم بگویم حضرت زهرا دختر پیامبر هستند، حضرت زینب در خانواده حضرت معصومه باز پدرشان معصوم هستند، این جریان ایجاد نمی‌شود یعنی در مسیر آن آیه: **لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة** که خداوند می‌خواهد مطلبی را باز می‌کند که در جای درستش عمل بشود.

خانم دکتر مدرّس زاده: من نظرم خیلی به نظر شما نزدیک است، و من این دیدگاه شما را هم در موازات کارم حتماً لحاظ می‌کنم و سعی می‌کنم دوجانبه تحقیقم را ادامه بدهم و تکمیل بکنم.

استاد زینب رحیم بروجردی:

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام بر حضرت زینب. او که با خود بوی خوش حضور خدا دارد. گلی که در برابر طوفان استوارتر از کوه ایستاد و قد خم نکرد. آزاده‌ای که به ما آموخت پرواز کردن در اوج محدود بودن را، و سربلند بودن را، و حفظ کرامت و عزت انسانی را، حتی وقتی که در دست دیگران اسیر هستی.

به آزادی اسارت نام دادند	به روح آسمان دشنام دادند
زنی آزاده در بند اسارت	زبانش ذوالفقاری از جسارت
وفا از فاطمه عشق از علی داشت	دلی سرسبز و روحی جنگلی داشت

حضرت زینب خدا را حافظ خود می‌دانست و نه هیچ چیز و هیچ کس دیگر را. صبر ایشان همواره مثال‌زدنی است. کسی که در روز عاشورا میان آن همه حوادث صبورانه می‌ایستد حتماً تمام زندگیش همان‌طور صبور بوده است.

دلش دریای صدها کهکشانش صبر
غمش طوفان صدها آسمان ابر
دو چشم از گریه همچون ابر خسته
زدست صبر زینب صبر خسته
خدارا بیش از این ای چشم خونبار
مبار و گونه زینب میازار

او گریه می‌کند، زیرا انسان است و انسان بزرگی است و پس از آن وقایع بزرگ هم حتی شاید زیاد می‌گرید. اما شیون نمی‌کند، زاری نمی‌کند، مگر می‌شود مسلمان باشی، آن هم چنین مسلمانی و کرامت و عزت خود را کنار بگذاری؟ خوار شوی، از حیا بگذری؟ و هزار چیز دیگر که ما ساخته‌ایم و به ایشان نسبت داده‌ایم. او می‌ایستد و سخن می‌گوید و زبانش و بیانش بلندترین قله‌های سخن را فتح می‌کند. آیا زنی که زیر بار مصیبت و شیون و ناله خمیده باشد چنین سخنانی از او برمی‌آید؟ آیا کسی که می‌گوید «ما رأیتُ إِلَّا جمیلاً» آن هم پس از دیدن آن وقایعی که حتی به زبان آوردنش سخت است، ممکن است زاری کند؟ سست شود؟ و از پا بیفتد؟ او یک زن است. نیازی نیست صفت قهرمان به او بدهیم تا بزرگش کنیم، او بزرگ هست، آن قدر بزرگ که رسالت رساندن پیام عاشورا بر عهده اوست.

او زن است، او بانوی مهربان خانواده و جامعه و تمام انسان‌هایی است که پس از دوران حیات او متولد شده‌اند و می‌شوند. او حتی در فاجعه‌آمیزترین حوادث توانست و می‌تواند همه را یاری و همراهی بکند تا با هم به جایی برسند که خداوند این طور مورد خطابشان قرار دهد:

يا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ. ارجعی الی ربِّک راضیة مرضیة. فادخلی فی عبادی. و ادخلی جنتی.

او زن است، در عین حال باوقار است، محکم است، و رسالتی برعهده دارد، رسالتی که اگر آن را به انجام نرساند پیام رسالت برادرش هم به گوش جهانیان نمی‌رسد. او با آن نطق رسا و گویایش چنان استوار عمل می‌کند که جایی برای عرض اندام کافران و قاتلان امام حسین و یارانش باقی نمی‌ماند.

صدایش رنگ و بویی آشنا داشت طنین موج آیات خدا داشت
 زنی مجنون به عشق کبریایی زنی سالار مردان خدایی
 زنی عاشق زنی این‌گونه عاشق زنی پیغمبر قرآن ناطق
 زنی خون خدایی را پیمبر زن و پیغمبری الله اکبر

او محکم ایستاد و به انسانی‌ترین شکل عمل کرد و سخن گفت. باید در اوج انسانیت باشی که بتوانی موقعیت را خوب درک کنی و در بهترین زمان بهترین کار را انجام دهی و تردید نکنی.

دلت دریایی و عاشق‌ترین است سکوت و هر صدایت دلنشین است
 تو میراث بزرگی در زمینی بگو زینب کلامت بهترین است

ای بانوی بزرگ، ای دختر عزیز، ای خواهر صبور، ای مادر مهربان و فداکار، و ای آموزگار خوبی‌ها و زیبایی‌ها، می‌خواهم از تو بیاموزم انسان بودن را، زن بودن را، خدایی شدن و خدایی ماندن را، زیبا زندگی کردن و زیبا مردن را، و دعا می‌کنم که ای خدای بزرگ و ای خدای مهربان و بیکران، همه ما را یاری کن که پیام امام حسین و حضرت زینب را به خوبی دریافت کنیم و بتوانیم درک درست‌تری از مقام **حجت خدا حضرت زینب کبری** پیدا بکنیم. و السلام.

آقای محمّدصادق حامدی: من هم پیرو ارائه‌های امروز، یک متن کوتاه را برای شما می‌خوانم برگرفته از کتاب نیایش مرحوم دکتر علی شریعتی.

ای زینب. ای زبان علی در کام. حرف بزَن. با ملت خویش حرف بزَن، ای زینب. ای که مردانگی در رکاب تو جوانمردی آموخت. زنان ملت ما، اینان که نام تو آتش و درد بر جانشان می‌افکند به تو محتاجند. بیش از همه وقت جهل از یک سو به اسارت پنهان و ذلت تازه‌شان می‌کشاند، و از خویش و از تو بیگانه‌شان می‌سازد آنان را. بر استعمار کهنه و نو، بر بندگی سنت‌های پوسیده، بر ملعبه‌سازان تعصب قدیم و تقنن جدید، به نیروی فریادهایی که بر سر یک شهر، شهر قساوت و وحشت می‌کوبیدی، و پایه‌های یک قصر، قصر جنایت و قدرت را

می لرزاندی، بر آشوب، تا در خویش بر آشوبند، و تار و بود این پرده‌های عنکبوت فریب را بپزند، و تا در برابر این طوفان بر باددهنده‌ای که وزیدن آغاز کرده است، ایستادن را بیاموزند. و این ماشین هولناک را که از آنها بازپچه‌های جدیدی می‌سازد، باز برای بلعیدن حریصانه آنچه سرمایه داری به بازار می‌آورد، برای لذت بخشیدن به هوس‌های کثیف، برای شورآفریدن به تالارها و خلوت‌های بی‌شور و بی‌روح اشرافیّت جدید، و برای سرگرمی زندگی پوچ و بی‌هدف و سرد جامعه رفاه، در هم بشکنند، و خود را از حرم‌های اسارت قدیم و بازارهای بی‌حرمت جدید به امامت تو نجات بخشند.

ای زبان علی در کام، ای رسالت حسین بر دوش. ای که از کربلا می‌آیی و پیام شهیدان

را در میان هیاهوی همیشگی قداره‌بندان و جالادان همچنان به گوش تاریخ می‌رسانی، **زینب**، **با ما سخن بگو!!** مگو بر شما چه گذشت، مگو در آن صحرای سرخ چه دیدی، مگو جنایت آنها تا به کجا رسید، مگو خداوند آن روز عزیزترین و پرشکوه‌ترین ارزش‌ها و عظمت‌هایی که آفریده است یک‌جا در ساحل فرات و بر روی ریگزارهای تفتیده بیابان تفتنه چگونه به نمایش آورد، و بر فرشتگانش عرضه کرد، که بدانند که چرا می‌بایست بر آدم سجده می‌کردند.

آری، زینب، مگو که در آن جا بر شما چه رفت. مگو که دشمنانتان چه کردند و دوستانتان چه کردند. **آری، ای پیامبر انقلاب حسین**، ما می‌دانیم. ما همه را شنیده‌ایم. تو پیام کربلا را، پیام شهیدان را، به درستی گزارده‌ای، اما **بگو ای خواهر**. بگو که ما چه کنیم. لحظه‌ای بنگر که ما چه می‌کشیم. دمی به ما گوش کن تا مصائب خویش را با تو باز گوئیم با تو ای خواهر مهربان، این تو هستی که باید بر ما بگری، ای رسول امین برادر، که از کربلا می‌آیی و در طول تاریخ بر همه نسل‌ها می‌گذری، و پیام شهیدان را می‌رسانی.

ای که از باغ سرخ شهادت می‌آیی، و بوی گل‌های نوشکفته آن دیار را در پیراهن داری، **ای**

دختر علی، ای خواهر حسین، ای که قافله سالار کاروان اسپرانی، ما را نیز در پی این قافله با خود ببر.